51

ل مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد الف ثانی
... که نسخه در ملک احقر المسلمین
عفی عنه ... الدین
مرحوم در آمد بتاریخ ۱۰ ماه ذی الحجه سنه ۱۱...
جمادی چند دادم جانی خریدم
بنامیزد عجب ارزان خریدم

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مکتوبات حضرت شیخنا و مرشدنا حضرت شیخ احمد الفاروقی النقشبندی ابقاه الله سبحانه بالسلامة والبقاء الی یوم الدین جمع کرده در تحریر آورده رجا آنکه بعضی از آن بمطالبان حق جل و علا برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة و التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ **عرضداشت اول در بیان احوالی که مناسبت بعالم ظاهر دارند و ظهور قسم خاص از** توحید و بیان عروجات که بر فوق محدد واقع شده است و انکشاف درجات بهشت و ظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند

۲ **عرضداشت دویم** در بیان حصول ترقیات مباهاة بعنایات جدا اندیدی جل سلطانه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته شد

۳ **عرضداشت سیوم** در بیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی ازان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

۴ **عرضداشت چهارم** در بیان فضایل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة و السلام نیز به پیر خود نوشته اند

۵ **عرضداشت پنجم** در سفارش خواجه برهان که یکی از مخلصان بود با بیان بعضی احوال او نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۶ **عرضداشت ششم در بیان** حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیت نسبت نقشبندی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۷ **عرضداشت هفتم** در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسارهای ضروریه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۸ **عرضداشت هشتم** در بیان احوالی که ببقا و صحو تعلق دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۹ **عرضداشت نهم** در بیان احوالی که بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۱۰ **عرضداشت دهم** در حصول قرب و بعد و فراق و وصل بمعانی غیر متعارفه با بعضی علوم مناسبه آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۱۱ **عرضداشت یازدهم** در بیان بعضی کشوف و حصول بمقام دیدن و قصور خود منهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور سر کلام شیخ ابوسعید ابوالخیر که گفته است عین نمی ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۱۲ **عرضداشت دوازدهم** در بیان حصول فنا و بقا و حصول و ظهور وجه خاص اشیا و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جز آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۱۳ **عرضداشت سیزدهم** در بیان بی نهایتی راه و مطابقه علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۱۴ **عرضداشت چهاردهم** در بیان حصول وقایع در اثنای راه رو داده بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان

نیز به پیر خود نوشته اند ۱۷ عرضداشت یازدهم در بیان احوالی که مناسب
مقدمات هبوط و نزول است با بعضی اسرار مکنونه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
۱۹ عرضداشت شانزدهم در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به
پیر بزرگوار خود نوشته اند ۲۰ عرضداشت هفدهم در بیان بعضی از احوال
خود که تعلق بعروج و نزول دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
۲۰ هژدهم در بیان تمکین است که بعد از تلوین حاصل میشود و در بیان مراتب سه گانه
ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زاید بر ذات او تعالی و غیر آن نیز
به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۲۳ عرضداشت نوزدهم در سفارش بعضی ارباب
حوایج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند ۲۴ عرضداشت بیستم نیز در سفارش بعضی
ارباب حوایج به پیر خود نوشته اند ۲۴ مکتوب بیست یکم ارسل الی الشیخ محمد الملکی
ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری فی بیان درجات الولایات المحمدیة علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ومدح الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی
اسرار صاحبها وعلو نسبتهم وفضلها علی نسب سایر الطرق وان حضورهم
دائمی ۲۵ مکتوب بیست دوم ارسل الی الشیخ عبد المجید بن الشیخ محمد المفتی اللاهوری
فی بیان وجه التعلق بین الروح والنفس و بیان عروجهما و نزولهما و بیان
فناء الجسدی والروحی و بقاءهما و بیان مقام الدعوة والفرق بین
المستهلکین من الاولیاء والراجعین الی الدعوة ۲۶ مکتوب بیست و سیوم

ارسل الی عبد الرحیم المشتهر بخانخانان فی جواب کتابته فی المنع عن اخذ الطریق
من الرافضی و بیان مضرته والمنع عن الالقاب المشتبهة باهل الکفر ۲۸ مکتوب
بیست و چهارم ارسل الی قلیچ خان فی بیان کون الصوفی کاینا باینا وان
تعلق القلب لا یکون باکثر من واحد وان ظهور المحبة الذاتیة یستلزم استواء
الایلام والانعام من المحبوب والفرق بین عبادة الابرار وکذا بین الاولیاء المستهلکین
وبین الاولیاء الراجعین الی دعوة الخلق ۲۹ مکتوب بیست و پنجم ارسل الی خواجه
جهان فی التحریض علی متابعة سید المرسلین ومتابعة خلفائه الراشدین علیه وعلیهم
الصلوة والتسلیمات اتمها ۲۹ مکتوب بیست و ششم ارسل الی الشیخ العالم مولانا
حاجی محمد فی بیان کون الشوق یکون للابرار دون المقربین مع علوم مناسب
ذلک المقام ۳۰ مکتوب بیست و هفتم بخواجه عمک صدور یافت در بیان مدایح طریقه
علیه نقشبندیه و علو نسبت این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم ۳۱ مکتوب
بیست و هشتم نیز بخواجه عمک صدور یافته در علو حال ابا العباری تحریر یافته
است که موهم تنزل و تبعد است ۳۱ مکتوب بیست و نهم بشیخ نظام تهانیسری
صدور یافت در بیان ترغیب در ادای فرایض و رعایت سنن و آداب و قلت
مبالات در ادای نافله در جنب فرایض و منع نمودن از ادای نماز خفاش در
نصف اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو
و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند ۳۳ مکتوب سی ام در بیان
شهود آفاقی و انفسی و در تفرقه در بیان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان

علو شان عبدیت و مطابقه علوم این مقام با علوم شریعت و ما یناسب ذلک ملا محمد صدیق
که از جمله قدیم الخدمتان این درگاه است مو نمو دند که این مکتوب نیز
بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته است مکتوب سی و یکم ۳۵ بشیخ صوفی
صدور یافت در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی او
تعالی و تقدس و کشف از این مقام با بعضی اسوله و اجوبه که تعلق بتحقیق این مقام
دارند مکتوب سی و دوم ۳۸ بمیرزا حسام الدین صدور یافت در بیان کمالی که مخصوص
باصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم و از اولیا در کم کسی باین کمال
مشرف شده است و در حضرت مهدی بروجه ظهور خواهد یافت و این کمال
فوق انبیت جذبه و سلوکست و در بیان آنکه کمال صناعت محتاج افکار است
و زیادتی آن بتتابع انظار نسبت بر اگر بهمان مراقبه نماز بر سبب نقصان
است مرید رشید نتواند که از کامل تاز رو و ما یناسب ذلک مکتوب ۴۱
سی و سیوم بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان مذمت علمای
سو که محبت دنیا گرفتار ند و علم را حصول دنیا ساخته و در مدح علمای زهاد
که از دنیا بی رغبت گشته اند مکتوب سی و چهارم ۴۲ نیز بملا حاجی محمد صدور
یافت در بیان جواهر خمسه عالم بطریق بسط و تفصیل ما امکن مکتوب ۴۳
سی و پنجم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان جواهر محبت
ذاتی که انعام و ایلام در مقام برابر است مکتوب سی و ششم ۴۴ نیز بملا حاجی
محمد لاهوری صدور یافت در بیان شریعت متکفل جمیع سعادات دنیوی و

وسیله م

محمد لاهوری

واخروی است و مطلبی منیت که در حصول آن بما ورای شریعت احتیاج افتد
طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسب ذلک مکتوب سی و ۴۵
هفتم بشیخ محمد چتری صدور یافت در تحریض اتباع سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة و در ترغیب بحصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم مکتوب سی و هشتم ۴۵ نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در گرفتاری
بذات بحت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار اسما و صفات و شیون
و اعتبارات و در مذمت جماعه نارسیدگان که چون را بچون تصور کرده
بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فنا که مرتب است بر آن
تفاوت علوم و معارف و امثال آن مکتوب سی و نهم ۴۶ نیز بشیخ محمد
چتری صدور یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از مجرد اعمال
صوری و عبادات رسمی کاری نمیکشاید و امثال آن مکتوب چهلم ۴۷
نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزوی
است از اجزای ثلثه شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت
خادمان شریعت و امثال آن مکتوب چهل و یکم ۴۸ بشیخ درویش صدور یافت
در ترغیب متابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متمم شریعت اند و در بیان
علوم شرعیه و علوم صوفیه که در مقام صدیقیه که اعلای مراتب ولایت است
فایض میگردد اند اصلا مخالفت نیست و ما یناسب ذلک مکتوب چهل ۵۰
و دوم نیز بشیخ درویش صدور یافت در بیان آنکه تهذیب فضیلتها

از برای زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه از حقیقت جامعهٔ قلبیه متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام مکتوب ٥٣ چهل و سیوم بسیادت
پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید
دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی
است که فنا بآن مربوط است و توحید شهودی با عقل و شرع مخالفت
ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشایخ که ناظر بتوحید اند بتوحید
وجودی باید فرود آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی
در مرتبهٔ عین الیقین است که مقام حیرت است و چون ازان مقام میگذرد
و بحق الیقین میرسد از امثال این احوال تحاشی مینماید و ما یناسب ذالک من
الاسولة والاجوبة والتمثیلات الموضحة مکتوب ٥٤ چهل و چهارم نیز بسیادت پناهی
شیخ فرید صدور یافته در مداحی خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
و در بیان آنکه مصدقات شرایع او خیر الامم اند و مکذبان آن بدترین بنی آدم
و در ترغیب متابعت سنت سنیهٔ او علیه وعلی آله الصلوة والسلام
مکتوب ٥٥ چهل و پنجم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته این
مکتوب بعد ارتحال پیر دستگیر خود ازین عالم فانی نوشته بودند و چون بعضی
فقرا از خانقاه منسوب بجناب سیادت پناهی اظهار شکر آن نموده
و وجه جامعیت ایشان که هم سبب کمالات اوست و هم سبب نقصان او نیز
مذکور کرده اند با ذکر فضائل شهر رمضان مبارک مکتوب ٥٦ چهل و ششم بسیادت

علی آله و سلم

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه وجود باری
و تقدس همچنین وحدت او تعالی بالک نبوت محمدی رسول الله صلی الله علیه و سلم
بالک تسبیح ما جاء به من عند الله بدیهی اند و بهیچ فکر و دلیل نیستند
و در ایضاح آن مقدمات بسیار مذکور ساخته اند مکتوب ٥٧ چهل و هفتم
نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در شکایت از قرن
سابق که کفار بنوع استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار
گشته و در ترغیب آنکه در ابتدای بادشاهت اگر ترویج دین میسر شود
بهتر است والا اضالی و مضلی در میان آمده خلل در کارخانهٔ اسلام
اندازد و در رنگ قرن سابق سازد مکتوب ٥٨ چهل و هشتم نیز بسیادت و نقابت
پناه شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر تعظیم علماء و طلبهٔ علوم که
حاملان شریعت اند مکتوب ٥٩ چهل و نهم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ
فرید صدور یافته در ترغیب جمع کردن این دو دولت که
ظاهر را با احکام شرعیه منجلی ساختن و باطن را از گرفتاری ما دون
حق سبحانه و تعالی آزاد کردن مکتوب ٥٩ پنجاهم بسیادت پناهی شیخ فرید
صدور یافته در مذمت دنیای دنیه مکتوب ٦٠ پنجاه و یکم نیز بسیادت
پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر ترویج شریعت غرا علی صاحبها
الصلوة والسلام مکتوب ٦٠ پنجاه و دوم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور
یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج ازاله
آن مرض مکتوب ٦١ پنجاه و سیوم نیز بسیادت انتساب شیخ فرید

صدر ورایافت در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم است وما یناسب ذلک
مکتوب پنجاه و چهارم [62] نیز بسیادت و نقابت پناه شیخ فرید صدر ورایافت در
بیان اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر کافر است
و بدترین فرق مبتدعه شیعه شنیعه اند وما یناسب ذلک مکتوب [63] پنجاه و پنجم
بسیادت پناهی شیخ عبدالوهاب بخاری صدر ورایافت در اظهار محبت مکتوب پنجاه
و ششم [64] نیز بشیخ عبدالوهاب صدر ورایافت در سفارش سیدی مکتوب پنجاه و هفتم
بشیخ محمد یوسف صدر ورایافت در نصیحت مکتوب [64] پنجاه و هشتم بسیادت
مآبی سید محمود صدر ورایافت در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم
همگی هفت گام است و در بیان آنکه شیخ نقشبندی ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده اند
بخلاف مشایخ سلاسل دیگر و طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است
وما یناسب ذلک مکتوب [65] پنجاه و نهم نیز بسید محمود صدر ورایافت در بیان آنکه
آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات
بی اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد
از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریقه صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص
عمل مر اولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است مکتوب [66]
شصتم نیز بسیادت پناه سید محمود صدر ورایافت در بیان نفی خواطر
و دفع وساوس بالکلیه وما یناسب ذلک مکتوب شصت و یکم [67] نیز بسیادت
مآبی سید محمود صدر ورایافت در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل

صحبت

و در اجتناب از صحبت ناقص وما یناسب ذلک مکتوب [68] شصت و دوم بمرزا
حسام الدین صدور یافت در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد
نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بخلاف جذبه که
بعد از سلوک است از مقاصد است وما یناسب ذلک مکتوب [69] شصت و سوم
بسیادت پناهی و نقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه
انبیاء صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم در اصول دین متفقند اختلاف
این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعض از کلمات متفقه ایشان
مکتوب شصت و چهارم [70] نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور
یافت در بیان لذت و الم جسمانی و روحانی و تحریض بر تحمل مصائب و آلام
جسمانی وما یناسب ذلک مکتوب شصت و پنجم [71] بخان اعظم صدور یافت
در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریص و اغراء بر
تقویت اهل اسلام و ترویج احکام مکتوب شصت و ششم [72] نیز بخان
اعظم صدور یافت و در مدح طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
و مناسبت این طریقه بطریق اصحاب کرام علیهم الرضوان وعلیهم الصلوة
والسلام و بیان فضیلت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه اویس قرنی باشد
یا عمر مروان مکتوب شصت و هفتم [73] بخانخانان صدور یافت در سفارش
محتاجی مکتوب شصت و هشتم [73] نیز بخانخانان صدور یافت در بیان
آنکه تواضع از ارباب غنا زیبد و استغنا از ارباب فقر وما یناسب
ذلک مکتوب شصت و نهم [74] نیز بخانخانان صدور یافت در بیان تواضع

موجب رفعت دارین است و در بیان آنکه نجات وابسته بمتابعت اهل سنت
و جماعت است که فرقه ناجیه اند مکتوب هفتادم بنجابت خان خانان صدور یافت
در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه همین جامعیت او سبب
قرب اوست و ما یناسب ذلک مکتوب هفتاد و یکم بمرزا داراب ابن خان خانان
صدور یافت در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است و حصول شکر با بنان
شریعت است لا غیر مکتوب هفتاد و دویم بخواجه جهان صدور یافت در
بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب
آخرت را از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره
نه و ما یناسب ذلک مکتوب هفتاد و سیوم بقلیج خان بن قلیج خان
صدور یافت در مذمت دنیا و ابنای آن در نکوهش تحصیل علوم غیر نافع و در
اجتناب از فضول مباحات و تحریص بر مبادرت بر اعمال صالحه علی الخصوص
در زمان عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک مکتوب هفتاد و چهارم بمرزا
بدیع الزمان صدور یافت در تحریص بر صحبت فقرا و توصیه با ایشان و نهج
باتباع صاحب الشریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام مکتوب هفتاد و پنجم
نیز بمرزا بدیع الزمان صدور یافت در تحریص بر متابعت سید کونین علیه
و علی آله الصلوة والسلام لولا تصحیح عقاید و نا بد از استحقاق احکام ضروریه
فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله باید وسیله او را از تعالی باید
طلبید مکتوب هفتاد و ششم بقلیج خان صدور یافت در بیان آنکه ترقی
وابسته بورع و تقوی است و در تحریص بر ترک فضول مباحات

و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت
و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است مکتوب هفتاد و هفتم
بجباری خان صدور یافت در بیان آنکه عبادت خدای بیچون و بیچگون کی
میسر شود و ما یناسب ذلک مکتوب هفتاد و هشتم نیز بجباری خان صدور یافت در بیان
معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته
باتباع صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام مکتوب هفتاد و نهم
نیز بجباری خان صدور یافت در بیان آنکه این شریعت غرا جامع شرایع
ماتقدم است و اتیان بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع
شرایع و ما یناسب ذلک مکتوب هشتادم بمرزا فتح الله حکیم صدور یافت در بیان
آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقه اهل سنت و جماعت است و در نکوهش
فرق مبتدعه و ما یناسب ذلک مکتوب هشتاد و یکم بملا لاهیک صدور یافت در
تحریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و
استیلای کفار مکتوب هشتاد و دویم بسکندر خان لودی صدور یافت در
بیان آنکه سلامتی قلب از ماسوای حق جل و علا صورت نه بندد و این
نسیان میسر نشود مکتوب هشتاد و سیوم به بهادر خان صدور یافت در تحریص
بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت مکتوب هشتاد و چهارم
بسید احمد قادری صدور یافت در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین
یکدیگرند و علامت وصول بحق الیقین مطابقه علوم و معارف آن مقام

است نه علوم و معارف شرعیه و ما یناسب ذلک مکتوب هشتاد و پنجم
بمرزا فتح الله حکیم صدور یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصا اداء
صلوة بجماعات و ما یناسب ذلک مکتوب هشتاد و ششم بیکی از احکام چرکی
صدور یافته در بیان سلامتی قلب از یاد دون حق سبحانه مکتوب هشتاد و هفتم
به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه چه سعادت است که خدا جل و علا
کسی را قبول نماید مکتوب هشتاد و هشتم نیز به پهلوان محمود صدور یافته در بیان آنکه
چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد
و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا مکتوب هشتاد و نهم بمرزا علی خان صدور
یافته در تعزا مکتوب نودم بخواجه قاسم صدور یافته که آنکه بکلیت متوجه
حق سبحانه باید بود و امروز حصول این دولت وابسته بتوجه و اخلاص
باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم مکتوب نود و یکم
بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه هر دو
جناحند از برای طیران عالم قدس و مقصود از اعمال شرعیه و احوال حقیقت
تزکیه نفس و تصفیه قلب است مکتوب نود و دوم نیز بشیخ کبیر صدور یافته در
بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بنظر و استدلال مکتوب نود و سوم
بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی
جل شانه باید پرداخت مکتوب نود و چهارم بخضر خان لودی صدور یافته
در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه چاره نیست

یافته
تا باین دو بال و پر طیران عالم حقیقت نماید مکتوب نود و پنجم بسید احمد بجواری صدور
در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بصفت جامعیت مخلوق
است و اقوال بعضی از مشایخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت
و امثال آن محمول بر توجیهات اند و در بیان آنکه صحو افضل است از سکر
و ما یناسب ذلک مکتوب نود و ششم بمحمد شریف صدور یافته در منع و زجر
بر تسویف و تاخیر و تحریص بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة و السلام
و التحیة و ما یناسب ذلک مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافته در بیان
آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل یقین است و ما یناسب ذلک
مکتوب نود و هشتم بعبد القادر بن شیخ ذکریا صدور یافته در ترغیب بر رفق
و ترک عنف با براد احادیث نبویه علی مصدرها الصلوة و السلام و التحیة
مکتوب نود و نهم بملا حسین کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده
بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و
تعطیل است مکتوب صدم نیز بملا حسین کشمیری صدور یافته در جواب سوالی
که نموده بود که شیخ عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه تعالی عالم الغیب نیست
مکتوب صد و یکم نیز بملا حسین کشمیری صدور یافته در رد جماعه که کاملان را
ناقص تصور نموده زبان اعتراض دراز می نمایند مکتوب صد و دوم بملا مظفر
صدور یافته در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی
فقط مثلا ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده
تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی و ما یتعلق ذلک مکتوب صد و سوم بسیادت

والقاب بابائی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه عافیت و طلب کردن قاضی از
برای اسرار بند مکتوب صد و چهارم بقضاه برکته سنگین صدور یافت در عزا مکتوب
صد و پنجم بحکیم عبدالقادر صدور یافت در بیان آنکه مریض از مانی که از مرض حق
نشود ... اور انسود مند نیست و مانیاسب ... مکتوب صد و ششم بمحمد صادق
کشمیری صدور یافت در بیان آنکه محبت این طایفه که بتفرع بر معرفت
المثالی است از اجل نعم خداوندی است جل سلطانه مکتوب صد و هفتم بمحمد صادق
کشمیری صدور یافت در اجوبه اسوله چند که نوشته بود از آنجا بوی تعصب می آید
و این مکتوب مشتمل است بر فواید مزبوره که در ایمان این طایفه علیهم الرضوان
مکتوب صد و هشتم بمیان شیخ احمد صدور یافت در بیان آنکه نبوة افضل است
از ولایه است بر عکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوت است
مکتوب صد و نهم بحکیم صدرا صدور یافت در بیان سلامتی قلب و نسیان او ماسوی
حق سبحانه مکتوب صد و دهم بشیخ صدرالدین صدور یافت در بیان آنکه مقصود
از خلقت انسانی ادای وظایف بندگی است و کمال افعال است بجناب
حق سبحانه و تعالی مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبهلی صدور یافت در بیان آنکه
توحید عبارت از تخلیص قلب است از ماذون حق جل و علا و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و دوازدهم بشیخ عبدالجلیل صدور یافت در بیان آنکه کار آنست که
به عقاید اهل سنت و جماعت متحقق گردیم باین دولت اگر احوال و مواجید
عطا فرمایند منت ها داریم والا همین دولت را کافی میدانیم چون

این است جمله است مکتوب صد و سیزدهم بجمال الدین حسین کولابی صدور یافت
و در بیان فرق در میان جذبه مبتدی و جذبه منتهی و مشهود مجذوب که
در ابتدا نسبت الا روح که فوق قلب است و همان مشهود در روح را مشهود
الهی جل شانه تخیل میکنند مکتوب صد و چهاردهم بصوفی قربان صدور یافت
در تحریص بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مکتوب صد و پانزدهم بملا عبدالحی دهلوی صدور یافت در بیان آنکه این راه
که در صدد قطع آنیم هفت گام است مکتوب صد و شانزدهم بملا عبدالواحد لاهوری
صدور یافت در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوی
است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مباد از غلبی
در دنیا پیدا شود مکتوب صد و هفدهم بملا یار محمد بدخشی قدیم صدور یافت در بیان
آنکه در ابتدا از قلب ناگزیر است و در انتها این نسبت نمی ماند مکتوب
صد و هژدهم بملا قاسم علی بدخشی صدور یافت در بیان خسارت جماعه
که بر اهل الله اعتراض کنند مکتوب صد و نوزدهم بمیر نعمان بدخشی صدور یافت
در ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه است که کاملان بعضی
از مریدان ناقص خود را الهام تعلیم طریقت اجازه می نمایند بواسطه بعضی
نیات مکتوب صد و بیستم نیز بمیر نعمان صدور یافت در بیان آنکه این راه
هفت گام فرا رفته است بعضی از یاران بسه گام رسیده اند
آنها مکتوب صد و بیست و یکم بملا طاهر بدخشی صدور یافت در ترغیب بر بند

[illegible]

همتی و عدم التفات بهر چه در دست افتد مکتوب صد و بیست و سیوم نیز بملا طاهر
بدخشی صدور یافت در بیان آنکه ادا نفل اگر حج باشد اگر مستلزم بان
فوت فرضی را از فرایض داخل لایعنی است مکتوب صد و بیست و چهارم
نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه استطاعت را شرط وجوب
حج است اداء حج با وجود بی استطاعتی نسبت بحصول مطلوب داخل تضییع
اوقات است مکتوب صد و بیست و پنجم بمیر صالح نیشابوری صدور یافت
در بیان آنکه عالم صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه اند تعالی شانه و عالم
را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا المخلوقیة و المظهریة و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و بیست و ششم نیز بمیر صالح نیشابوری صدور یافت در بیان
آنکه طالب باید که اهتمام در نفی آلهه باطل نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانب
اثبات بمعبود بحق جل سلطانه هر چه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آن نیز
در تحت نفی داخل ساخته اکتفا بوجود وی نماید اگرچه وجود را نیز در آن
موطن گنجایش نیست و ما یناسب ذلک مکتوب صد و بیست و هفتم
بملا صفر احمد رومی صدور یافت در بیان آنکه خدمت والدین ظاهر چند از حسنات
است اما در جنب وصول مطلوب حقیقی بیکاری محض است و تعطیل صرف
بلکه داخل سیئات است که حسنات الابرار سیئات المقربین و ما یناسب
ذلک مکتوب صد و بیست و هشتم بخواجه مقیم صدور یافت در ترغیب بر بلندی
همتی و عدم اکتفا بنبر مطلب بجویی مکتوب صد و بیست و نهم بسید نظام صدور

الف

یافت در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همان
جامعیت است که سبب جمعیت اوست کما قیل بالمجموع نبین و بالمجموع بین
مکتوب صد و سی ام بجمال الدین صدور یافت در بیان آنکه تلوینات
احوال و احیان اعتبار نیست حصول مقصود بجود و بیچگونگی باید گرد
مکتوب صد و سی و یکم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافت در بیان علو
شأن طریقه حضرت خواجها قدس تعالی اسرارهم و بملامت از حال
جماعه که درین طریقه علیه احداثات نموده اند و آن را تکمیل این طریقه دانسته اند
مکتوب صد و سی و دوم بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در اجتناب از
صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا زیرا که کناسی فقرا به از صدر
نشینی اغنیا است مکتوب صد و سی و سیوم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت
در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت
مکتوب صد و سی و چهارم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از تسویف
مکتوب صد و سی و پنجم هذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیقی محمد الصدیقی
در بیان مراتب الولایة غایة کانت او خاصة مع بعض خواص الخاصة
مکتوب صد و سی و ششم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از
تسویف و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب صد و سی و هفتم بحاجی
خضر افغان صدور یافت در علو شأن اداء نماز که منوط کمال آن
بنهایت النهایت و ما یناسب ذلک مکتوب صد و سی و هشتم بشیخ بهاء الدین

بشیخ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در مذمت مرید بیجا ... و جناب
از صحبت ارباب دنیا مکتوب صد و سی و نهم بشیخ بهاء الدین صدور یافت
در بیان آنکه جماعه دو گروه‌اند که طعن در اهل الله می‌نمایند بحیثیتی که ابا جماعه
بخبر است بلکه مستحسن مکتوب صد و چهلم بملا معصوم کابلی صدور یافت
در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است مکتوب صد و چهل و یکم
بملا محمد قلیج صدور یافت در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است
مکتوب صد و چهل و دویم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در بیان
آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندکی بدست آید غنیمت است مکتوب
صد و چهل و سیم بملا شمس صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرد
و بلهو و لعب صرف نکند مکتوب صد و چهل و چهارم بحافظ محمود لاهوری صدور
صدور یافت در بیان آنکه معنی سیر و سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی
الله و سیر فی الله دیگر بعد ازین سر است مکتوب صد و چهل و پنجم بملا
عبد الرحمان صدور یافت در بیان آنکه مشایخ طریقه نقشبندیه قدس الله
تعالی اسرارهم ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده‌اند در بیان سیر عدم
تا سیر بعض از مبتدیان این طریق بر غبت مکتوب صد و چهل و ششم
بشرف الدین حسین بدخشی صدور در نصیحت بر تکرار سبق ذکر
مکتوب صد و چهل و هفتم بخواجه اشرف کابلی صدور یافت در بیان آنکه
گلستان بر بوستان مقدم است یا بوستان بر گلستان مکتوب صد
و چهل و هشتم بملا صادق کابلی صدور یافت در بیان آنکه صاحب رتبی
بیجا حیل و در بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات
ایشان مغرور نشوند که آن صور مثالیه فی الحقیقه نیز بملا صادق کابلی صدور یافت

در بیان آنکه هرچند مسبب الاسباب تعالی ایشانرا از اسباب مترتب ساخته است
اما چه درکار که نظر بر سبب متعین دوخته نشود مکتوب صد و چهل و نهم
بخواجه محمد قاسم صدور یافت در بیان شایان مطلوبیت جز حضرت
واجب الوجود تعالی و تقدس نیست مکتوب صد و پنجاه و یکم بمیر محمد نعمان بدخشی
صدور یافت در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی
اسرارهم و بیان یاد داشت که مخصوص باین اکابر است مکتوب صد و پنجاه
و دویم بسیادت و نقابت پناه شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اطاعت
رسول علیه اطاعت حق است سبحانه و ما ینا سب ذلک مکتوب صد و
پنجاه و سیوم بمیان شیخ مزمل صدور یافت در بیان تمام از رفت ما سوی
که مربوط بفنا مطلق است مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بمیان مزمل صدور
یافت در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت مکتوب
صد و پنجاه و پنجم نیز بمیان شیخ مزمل صدور یافت در ترغیب بر رجوع
باصل خود مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بمیان مزمل صدور یافت در ترغیب
بر صحبت اهل الله مکتوب صد و پنجاه و هفتم بحکیم عبد الوهاب صدور یافت در بیان
چون کسی پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده رود تا
مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد مکتوب صد و پنجاه
و هشتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت در بیان تفاوت مراتب
اکمال بحسب استعدادات مکتوب صد و پنجاه و نهم بشرف الدین حسین
بدخشی صادر شده در عزا مکتوب صد و شصتم نامزد این کمترین
بنابر حمد فرموده‌اند اعنی یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی در بیان آنکه

تفاوت م[illegible]

مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طایفه اند با شرح احوال هر کدام اینها
و کمال نقصان هر طایفه از اینها **مکتوب صد و شصت و یکم** بملا صالح بدخشی
کولابی صدور یافت در بیان آنکه مقصود از طی منازل سلوک حصول آگاهی
حقیقی که وابسته باطمینان نفس است **مکتوب صد و شصت و دوم**
بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافت در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان
و بیان مناسبت او باقرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان
جامعیت نیز که افطار آن مستحب است و ما یتعلق ذلک **مکتوب صد و شصت
و سیوم** بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه
اسلام و کفر ضد یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت
دادن بی را مستلزم خواری دیگر است الی آخره ما قال اسلم الله ... ف
تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار هذا الاختلاط در بیان
آنکه دنیا و آخرة نیز ضد یکدیگر اند **مکتوب صد و شصت و چهارم** علی
بحافظ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در بیان آنکه فیض حق سبحانه
الدوام بر خواص و عوام دارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن
ازین طرف ناشی است **مکتوب صد و شصت و پنجم** بسیادت و نقابت
پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت
علیه و آله الصلوة والسلام و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان
شریعت او علیه الصلوة والسلام **مکتوب صد و شصت و ششم** بملا محمد
امین صدور یافت در بیان آنکه مدار بر حیات بی مدار چند بودن
نباید نهاد و فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت بسر نمز کرد که از اهم

مهام است باید نمود **مکتوب صد و شصت و هفتم** به هردی رام هندو که
اظهار اخلاص باین طایفه علیه نموده بود صدور یافت در ترغیب بر عبادت
پروردگار عالمیان که بیچون و بیچگونه است و اجتناب از عبادت الهه
باطله هنود **مکتوب صد و شصت و هشتم** بمخدوم زاده امکنگی اعنی خواجه محمد قاسم
صدور یافت در بیان علو سلسله علیه نقشبندیه و شکایت از حال جماعه
که محدثات و مخترعات در طریقه شریفه لاحق کرده اند و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و شصت و نهم بشیخ عبد الصمد سلطانپوری صدور یافت
در جواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته که اگر در وقت خاص من
که با حق سبحانه باشد نمود در میان در آئی سر از تن جدا کنم پیر این او را
پسندیده در کنار گرفت **مکتوب صد و هفتادم** بشیخ نور صدور یافت
در بیان آنکه آدمی را هیچ جا که از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره
نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره
نه و ما یناسب ذلک **مکتوب صد و هفتاد و یکم** بملا طاهر بدخشی صدور
یافت در بیان آنکه آنچه بر فقرا لازم است دوام ذل است
و افتقار و ادای وظایف عبودیت و محافظت حدود شرعیه
و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام و مشاهده
استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و هفتاد و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافت در بیان بعضی
از اسرار خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص و بیان آنکه
درین موطن عارف جمی را از دایره شریعت بیرون می باید
با ذکر سبب آن و تطبیق آن با ظاهر شریعت غرا مع ما یتعلق ذلک

مکتوب صد و هفتاد و سیوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالی
که کرده بودند با بیان اسرار غریبه که متعلق اند بنفی و اثبات کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله مکتوب صد و هفتاد و چهارم بخواجه اشرف کابلی صدور یافته
در بیان آنکه دیوانگان این راه با این همه بعد متسلی نمیگردند با این بعد و
قرب تمام تسکین نمی یابند قربی می خواهند بعد تمام و وصلی می جویند هجر
تمام و در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف
باطل و مکتوب صد و هفتاد و پنجم بحافظ محمود صدور یافته در بیان
تلوینات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت
مکتوب صد و هفتاد و ششم بملا محمد صدیق صدور یافته در بیان آنکه محافظت
اوقات از ضروریات این راه است تا بامور لاطائل صرف نشود
مکتوب صد و هفتاد و هفتم بکمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در
ترغیب تصحیح عقاید بمقتضای آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم
مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافته در سفارش شخصی
در ترغیب بر متابعت سید عالمیان و خلاصهٔ آدمیان علیه و علی آله
الصلوة و التسلیمات مکتوب صد و هفتاد و نهم بمیر عبد الله ابن میر محمد
نعمان صدور یافته در نصیحت مکتوب صد و هشتادم به مخدوم زاده
امکنگی اعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته و استفسار بعض از اسامی
بران که در آن دو بیدار ایشان بود مکتوب صد و هشتاد و یکم بحضرت
مخدوم زاده اعنی محمد صادق سلمه الله تعالی و ابقاه عارف معارف الهیه
صدور یافته و استفسار آنکه سبب چیست که جمعی از مشایخ را
می بینم که در مراتب قرب الهی جل شانه درجهٔ ادنی دارند مع ذلک

در مقامات

در مقامات زهد و توکل و غیرها ایشان از درجات علیا است و جمعی دیگر را
از مشایخ می بینم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات
مذکوره تنزل و ما یناسب ذلک مکتوب صد و هشتاد و دوم بملا هاشم
کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة
و السلام که فرموده اند مر بعضی از اصحاب خود را که شکایت از خواطر
سوء خود نموده اند ذلک من کمال الایمان و ما یناسب ذلک مکتوب
صد و هشتاد و سیوم بملا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت مکتوب
صد و هشتاد و چهارم بفتح الله صدور یافته در ترغیب بر متابعت
سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة مکتوب صد و هشتاد و پنجم
بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی مکتوب صد و هشتاد و ششم
بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافته در بیان تحریص بر متابعت
سنت و اجتناب از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است
مکتوب صد و هشتاد و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته
در بیان آنکه طریقه رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه
رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او مکتوب صد و هشتاد و هشتم
بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائلی که پرسیده
بودند مکتوب صد و هشتاد و نهم بشرف الدین بن حسین بدخشی
صدور یافته در بیان بطراوت دنیای دنی فریفته نباید شد
و سبقی باطن را غیر باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت
سر نباید پیچید و سنت داری تمام معمول باید نمود و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و نودم بیکی از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی

و ششم

صدور یافته در تحریص بر دوام ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب را اختیار نمودن
طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم باتیان طریقه و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و نود و یکم بخانخانان صدور یافته در ترغیب بر
متابعت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و در بیان آنکه در تکلیفات
شرعیه مراعات تیسیر تمام نموده اند و تخفیف تام فرموده مکتوب صد و نود و دوم
بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود
مکتوب صد و نود و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در
ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرای اهل سنت و جماعت و تحریص بر تعلم احکام
فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت
اسلام و اعزاز ترویج و تائید آن مکتوب صد و نود و چهارم بصدر جهان
صدور یافته در تحریص بر ترویج ملت و تائید دین و ما یتعلق ذلک
مکتوب صد و نود و پنجم نیز بصدر جهان صدور یافته در اعزاز
و تحریص بر ترویج شریعت غرا و اظهار تاسف بر ضعف اسلام
و اهل آن مکتوب صد و نود و ششم در جواب مکتوب منصور عرب
صدور یافته در بیان آنکه راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام
است و بهر گامی از این گامها سالک از خود دوری افکند و بحق سبحانه
نزدیک مکتوب صد و نود و هفتم بپهلوان محمود صدور
یافته در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده
باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و ما یناسب ذلک
مکتوب صد و نود و هشتم بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه
آشنائی فقرا با اغنیا در این زمان بسیار متعسر است و ما یناسب ذلک

مکتوب صد و نود و نهم بملا محمد امین کابلی صدور یافته در بیان
قبول فرمودن التجاء او و طلب نموده بود از درد و مشغولی مکتوب دویستم
بملا شکیبی اصفهانی صدور در حل عبارت نفحات که اغلاق داشت
و طلب شرح او نموده بود مکتوب دویست و یکم بخواجه بیک حصاری
صدور یافته در جواب استفسار او مکتوب دویست و دوم بمیرزا
فتح الله حکیم صدور یافته در تاسف از حال جماعه که خود را در سلک
اراده این اکابر داخل ساخته و بی موجب قطع این بزرگواران نموده
اند مکتوب دویست و سیوم بملا حسینی صدور یافته در تحریص
بر محبت این طایفه علیه و در بیان آنکه طلب ایشان از شقاوت محفوظ
است و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی
صدور یافته در بیان آنکه از تعرضات اهل جبران تحمل نکنند
و بکاری که در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان
و حصول ترقیات ایشان مکتوب دویست و پنجم بخواجه محمد اشرف
کابلی صدور یافته در بیان آنکه متابعت صاحب شریعت
علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة ملاک الامر مکتوب دویست و ششم
بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافته در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاری
تعلقات مکتوب دویست و هفتم بمیرزا حسام الدین صدور یافته
در بیان آنکه قرب اولیاء الله را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در
بیان آنکه وجد و حال را با میزان شرع بسنجند به نیم حبه نمی
خرند مکتوب دویست و هشتم بحضرت مخدوم زاده آقا محمد صادق

سلمه الله سبحانه بعلام معارف الجبلین صدور یافت در جواب سوالی که نموده
بودند که سالک این طریق گاهی است که خود را در مقامات انبیا می یابد
علیهم الصلوة والتسلیمات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از آن مقامات
نیز بالا رفته است سر این معنی چیست مکتوب دویست و نهم
بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در حل بعضی از عبارات متعلق برساله مبدا
معاد که رسیده بود و بعضی دیگر که بتقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب او
که مشتمل است بر بعضی ضروریات این راه مکتوب دویست و دهم
بملا شکیبی صدور یافت در حل عبارت نفحات که رسیده بود و در ذکر
بعضی از نصایح ضروریه که مسئله نموده مکتوب دویست و یازدهم بملا بابا محمد
قدیمی مسطور گشته در جواب سوال او که کرده بود بمقوله مولوی علیه الرحمة
در بیان شرایط ضروریه مقام تکمیل و ارشاد مکتوب دویست و دوازدهم
بمولانا محمد صدیق نوشته شد در بعضی اسوله که رسیده بود در حل واقعه
که دیده و نوشته مکتوب دویست و سیزدهم بشیخ فرید صدور
یافت در بیان مواعظ و نصایح و ترغیب بر متابعت علمای اهل سنت
و جماعه که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علمای سو که علم را وسیله
حطام دنیوی ساخته اند مکتوب دویست و چهاردهم بخان خانان
صدور یافت در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن
سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد
و سفارش حاجی حسن خجندی مکتوب دویست و پانزدهم بمرزا داراب صدور
یافت در مذمت دنیا مکتوب دویست و شانزدهم بمرزا حسام الدین
صدور یافت در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی

اولیاء و قلت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان المنة مقام تکمیل و ارشاد
و ما نیابت فانک مکتوب دویست و هفدهم بملا طاهر بدخشی صدور
یافته در بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت می جرت بکشد زیباتر است
و در بیان آنکه سبب چیست که در بعض از کشوف اولیا الله غلط واقع
می شود و خلاف آن ظاهر می شود و فرق در میان قضاء معلق و قضاء
مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و نمایان
اعتماد و کتاب و سنت و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی
مخلصان را اعلام کمال و تکمیل نیست و ما یتعلق بذالک مکتوب دویست
و هجدهم بملا داود صدور یافت در بیان رعایت آداب طریقه
مکتوب دویست و نوزدهم بمرزا ایرج صدور یافت در بیان آنکه
آدمی از نادانی خود در فکر ازاله مرض ظاهر خود است و از مرض باطن
که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ما یناسب ذالک مکتوب
دویست و بیستم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت در بیان بعض از اغلاط
صوفیه و منشاء غلط آنها مکتوب دویست و بیست و یکم بسید حسین
مانکپوری صدور یافت در بیان خصایص و کمالات طریقه علیه
نقشبندیه مثل افضلیة این طریق و اندراج نهایت در بدایت
آن و بیان نهایت این طریقه و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن
و تقدم جذبه بر سلوک و ابتدا سیر از عالم امر بودن این طریق اقرب
طرق که البته موصل است و بودن این طریق بر نهجی که در ابتدا از آن
حلاوت و وجد نیست و در انتها نیز شی مزگی و فقدان که از لوازم
یاس است و همچنین در ابتدا این طریق قرب و شهود ثابت است

و در آنها بعد و حرمان و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه
ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه دانسته و در این طریق
پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره و در این طریق
ریاضات و مجاهدات با نفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام
متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و در این
طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ متعذر است و این بزرگواران
همچنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند در سلب آن نسبت نیز قدرت
تام دارند مکتوب دویست و بیست و دوم بخواجه محمد اشرف کابلی
صدور یافته در بیان خرابی احوال و دید قصور متهم در شناختن حسنات
خود در اوجع شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکه این دید
افزون کمالات است و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و بیست
و سیوم بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در بعضی
بر اظهار احوال و افعال نمودن شیخ بزرگوار خود مکتوب دویست
و بیست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت
آداب و دفع مظنه آزار که توهم نموده بود و امر باحتیاط تاکید در تعلیم
طریقت و تحمل نمودن بجفای فقرا و نامرادی و بعضی نصایح و تنبیهات
که بملا یار محمد قدیم در باب این مکتوب نوشته شد نیز هست این
مکتوبات مکتوب دویست و بیست و پنجم
در بیان آنکه در بدایت این طریقه احوالی که دیگران را در نهایت
میسر میگردد میسر میشود لکن بطریق اندراج نهایت در بدایت
که از لوازم این طریق عالیه است مکتوب دویست و بیست و ششم
به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود صدور یافته در بیان

آنکه

آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع
بر آن و بیان ما یناسب ذلک مکتوب دویست و بیست و هفتم
بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضی از نصایح و مواعظ که بعموم
شیخی و تکمیل تعلق دارد مکتوب دویست و بیست و هشتم
بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از نصایح که بمقام تکمیل و تعلیم
طریق تعلق دارد و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و بیست و نهم
بمرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه طریق
همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تکمیل
صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انوار شده است مکتوب
دویست و سی ام بشیخ یوسف برکی صدور یافته در علو
همت و عدم اکتفاء بانچه حاصل بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات
معبود بیچون و بیچگونه ما ورای دید و دانش است مکتوب
دویست و سی و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب
سوال که نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول چیست
و اسمای که مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
همان اسماء مبادی تعینات اولیاء است یا نه و اگر یکیست فرق چیست
و پرسیده بودند اکثر منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است و حال آنکه ذوق
و شوق می بخشد چرا از جهر با دیگر در زمان آن سرور نبوده علیه الصلوة
و السلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل مکتوب
دویست و سی و دوم بخان خانان صدور یافته در بیان
حقیقت دنیای دنیه و قبح مزخرفات ردیه آن و علاج ازاله محبت

این دنیه و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و سی و سوم
بسیادت پناهی عالی جناب شیخ فرید در بیان بعض نصایح
بر حسن ادای صدور یافته مکتوب دویست و سی
و چهارم بحقایق آگاه معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی
مخدوم زاده کلان اعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله وابقاه و اوصله
الی غایة ما یتمناه صدور یافت در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود
تعالی وجود محض است که منشأ هر خیر و کمال است و حقایق ممکنات عدمات
اند که مبادی هر شر و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان
تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبارات است و معنی تاویل کریمه الله
نور السموات والارض و ما یناسب ذلک مکتوب دویست
و سی و پنجم بملا عبد الغفور سمرقندی و حاجی بیک فرکتی و خواجه
محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه محبت این طایفه سرمایه
سعادات دنیویه و اخروی است و توفیق اتیان احکام شرعیه و تحصیل
جمعیت معنویه از ثمرات آن محبت است و ما یناسب ذلک مکتوب
دویست و سی و ششم بمخدوم زاده میان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی
سبحانه در بیان بعضی از اسرار صدور یافته مکتوب دویست
و سی و هفتم بملا محمد طالب بیانکی صدور یافته در ترغیب
بر متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه و در مدایح
طریقه علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم مکتوب دویست
و سی و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه در تیسر
اخوان امیدواری ها است و در تنبیه آنکه اعتماد احوال و معارف مریدان
باعث توقف براه شود و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه

احوال

احوال مریدان باید که موجب حیا باشد که ترغیب بر ترقیات
نمایند مکتوب دویست و سی و نهم
بملا احمد برکی صدور یافته در جواب کتابت او که نوشته بود
و استفسارها که نموده بود مکتوب دویست و چهلم
بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بی نهایتی این راه و بعض
از فواید کلمه طیبه لا اله الا الله مکتوب دویست و چهل
و یکم بجانب مولانا محمد صالح صدور یافته در بیان ترقی
بعض یاران مکتوب دویست و چهل و دوم
بملا بدیع الدین در جواب بعض سوالها که نموده بودند مکتوب
دویست و چهل و سوم بملا ایوب محتسب صدور یافته
در ترغیب بر طریقه علیه نقشبندیه مکتوب دویست و
چهل و چهارم بملا صالح کولابی صدور یافت در جواب
کتابتی که نوشته بود در بیان خرابی احوال خود مکتوب
دویست و چهل و پنجم بسید انبیاء صدور یافته در جواب
استفسارها که نموده بود مکتوب دویست و چهل و ششم
بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان حصول
مقام امنوع و منزه بوده است در مراتب کمال و تکمیل
و بیان وجه توقفی که در بعض اوقات طاری میگردد مکتوب
دویست و چهل و هفتم بعرفان پناهی میرزا حسام الدین
احمد صدور یافت در بیان آنکه دلیل بر وجود حق تعالی و تقدس
همان وجود حق است جل سلطانه نه ما سوی او تعالی و ما یناسب ذلک

کبری

اولیاء است و ولایت که ولایت انبیاء است که ولایت
ملاء اعلی است و مشتمل است بر بیان افضلیت نبوت بر ولایت هر ولایتی
که باشد و بیان لطایف عشر انسانی که پنج از عالم امر است
و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عناصر اربعه باشند با کمالاتی که مخصوص
هر کدام ازین لطایف و بیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان
کمالاتی که مخصوص بعنصر خاکست و بیان علوم و معارف عجیبه که
مناسب هر مقام است مکتوب دویست و نود و یکم بسیادت مآب
میر محمد نعمان صدور یافت در بیان فضایل نماز و کمالات مخصوصه آن
در ضمن معارف بلند و حقایق ارجمند مکتوب دویست و نود و دوم
بمولانا محب علی صدور یافته در بیان انکه ارتباط حاجبی است و نسبت
ما انعکاسی در قرب و بعد تفاوت ندارد و ما یناسب ذلک مکتوب
دویست و نود و سوم بجناب معارف آگاهی میان شیخ تاج صدور
یافته در بیان معارف که تعلق بکعبه ربانی دارد و در بیان فضایل
صلوتیه و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و نود و چهارم بمیر سید باقر
سارنکپوری صدور یافته در بیان انکه معامله خود را بجبرئت و جهالت
باید برد و اعتماد بر احوال و کشوف نباید کرد درین ضمن واقع که بعضی
از مشایخ نواحی اظهار نموده بود ذکر یافته و تغیر آن فرموده مکتوب
دویست و نود و پنجم بشیخ عبد الهادی بداونی صدور یافته
و در بیان انکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمانان ضایع نشود
با بیان حقوق و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و نود و ششم
بحضرات پیرزادهای اعنی خواجه عبد الله صدور یافته در بیان بعضی

از عقاید

از عقاید کلامیه بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم
سعیهم که حضرت ایشانرا از روی الهام و فراست حاصل گشته
نه از روی تقلید و تخمین در اوایل احوال حضرت پیغمبر را علیه و
علی آله الصلوات و التسلیمات بخواب دیده بودند که میفرمایند تو
از مجتهدان علم کلامی و این واقعه را بحضرت خواجه خود گذرانیده
بودند از آن روز حضرت ایشانرا در هر مسئله از مسایل موافقت
بمشایخ ماتریدیه دارند با بیان رد فلاسفه و ذم و تکویش ایشان
در و ملاحده و زنادقه که مراد صوفیه را نافهمیده بضلالت رفته اند
و در بیان بعضی از احکام فقهیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کمالات
طریقه علیه نقشبندیه و التزام ایشان بر متابعت سنت را و در بیان
منع استماع غنا و منع از حضور بمجلس رقاصان و ما یناسب ذلک
مکتوب دویست و نود و هفتم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در
بیان انکه اسرار و دقایق که حضرت ایشان بآن متمیز گشته اند شمه از آن
بظهور نمی توان آورد و آن اسرار مقتبس از مشکاة نبوت است
و حال آنکه علما نیز درین دولت شریک اند و ما یناسب ذلک مکتوب
دویست و نود و هشتم به خانخانان صدور یافته بیان انکه علم وراثت
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه
علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات و التسلیمات
غیر آن اسرار است که اولیاء امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید و
جودی و بیان احاطه و سریان و قرب و معیت و ما یناسب کل ذلک

مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی خان صدور یافته در ترغیب
بر اعانت رسانیدن باعداء دین و تخریب و توهین الکهه باطله
این بی خردان و بی دولتان و اظهار تمنای خود باین امر عظیم القدر
و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و شصت و دهم بشیخ نور محمد صدور
یافته در بیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزلت مکتوب دویست
و هفتاد و یکم بشیخ حسن برکی صدور یافته در حل استفسار واقعه
که دیده بود مکتوب دویست و هفتاد و دوم بمیر سید محب الله مانکپوری
صدور یافته در بیان ایمان بالغیب و ایمان شهودی و بیان اصحاب
هرکدام و فضل دادن ایمان غیب را بر ایمان شهادت و در بیان
توحید شهودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فنا درکار
است توحید شهودی است توحید وجودی هیچ درکار نیست و در
بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن
کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات مشایخ ما تقدم هرچند
از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول بر توحید شهودی اند و ما
یناسب ذلک مکتوب دویست و هفتاد و سیوم بمیرزا حسام الدین احمد
صدور یافته در بیان آنکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد
و بطریق مشایخ دیگر التفات نکند و اگر وقایع برخلاف آن
رو دهند اعتبار نکند که شیطان دشمنی است قوی از مکر و حیل او
غافل نباید شد و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و هفتاد و چهارم
بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفساری که از قبول خود نموده
و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریض نمودن بر تعلیم

علوم شرعیه

وبهفتاد دوم

شیخ نور محمد ... صدور یافته در بیان ...
... بمیرزا ...
و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و هفتاد و ...

علوم شرعیه و نشر احکام فقهیه و ما یناسب ذلک مکتوب دویست
و هفتاد و ششم بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات
و متشابهات قرآنی و بیان علمای راسخین و بیان کمالات ایشان
مکتوب دویست و هفتاد و هفتم بملا عبدالحی صدور یافته در بیان علم الیقین
و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال
تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معارف
که اخیر نوشته اند شهود انفسی را در رنگ شهود آفاقی بی ما حصل داشته
وراء انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند بلکه نفس شهود را دروازه
وصول دانسته از جا دور ازآن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این معنی
از کتب و رسایل ایشان لایح است مکتوب دویست و هفتاد و هشتم
بمولانا عبدالکریم سنامی صدور یافته در بیان آنکه بر هرکس بعد از تصحیح
عقاید و عمل بمقتضای شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم
است از یاد دون حق جل و علا که نسیان ماسوا است و مداحی طریقه علیه
نقشبندیه و در تحریض بامداد و اعانت موتی و ما یناسب ذلک
مکتوب دویست و هفتاد و نهم بملا حسن کشمیری صدور یافته در ادای شکر
نعمت ولایت او بطریقه علیه نقشبندیه و تحریض بر صحبت و خدمت حضرت
ایشان قدس سره الاقدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل شانه
که بتوسط آن مترتب گشته ذکر یافته است مکتوب دویست و هشتادم
بحافظ محمود صدور یافته در بیان آنکه محبت این طایفه سرمایه سعادات
است و هرکرا این نعمت مشرف سازند و استقامت دهند همه خیر خواهند
داد مکتوب دویست و هشتاد و یکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور

یافته در شکر نعمت انتساب بسلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه و آنکه درین طریق
راه بکمالات نبوة بطریق تبعیت و وراثت میکشایند هر که درین طریق
تشاراعتی دبر و خایع و منا ماخود میسازد و اختراع امور محدثه نماید و
مراعات آداب آن نکند خاسر و خایب است مکتوب دویست و
هشتاد و دوم بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت
الیاس و حضرت خضر علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و شمه از
احوال ایشان مکتوب دویست و هشتاد و سیوم بصوفی قربان صدور
یافته در بیان رویهٔ حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده
است مکتوب دویست و هشتاد و چهارم بملا عبد القادر انبالی صدور یافته
در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم امر است و علم با حوال نصیب
عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقة معامله آنست
که در مکتوب حضرت مخدوم زاده کلان علیه الرحمة در بیان طریقه
تحریر یافته است مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری
صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از معارف که
بروح تعلق دارند مکتوب دویست و هشتاد و ششم بمولانا امان الله
صدور یافته در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ از کتاب و سنت است بر
وفق آراء صاحبه اهل سنت و جماعت و رد جماعه که از کتاب و سنت
خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت فهمیده اند و یا بکشف خلاف
اهل حق معلوم ساخته مکتوب دویست و هشتاد و هفتم به حقایق
آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جذبه

سلوک

و سلوک و معارفی که مناسب این دو مقام اند مکتوب دویست و
هشتاد و هشتم بسید انبیا بسا رنکپوری صدور یافته در منع از اداء
نوافل بجماعه مانند نماز عاشورا و شب قدر و شب برات و غیرها و ما یناسب
ذلک مکتوب دویست و هشتاد و نهم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان
اسرار قضا و قدر و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و نودم
بملا محمد هاشم صدور یافته در بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت
ایشان را در اوایل حال بآن طریق مخصوص گردانیده است و به تسلیک
آن مرطالبان را موفق ساخته و در بیان طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه و اندراج نهایت
در بدایت که از لوازم این طریق است و حضوری که نزد اکابر این طریق
معتبر است و معبر است نسبت نقشبندیه با ذکر بعضی از احوال و اذواق
و علوم و معارف که در طریقهٔ نقشبندیه و غیرها دلت داده و در بیان
جذبات این بزرگواران و ما یناسب ذلک مکتوب دویست و نود و یکم
بمولانا عبد الحی صدور یافت در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی
و معارف متعلقهٔ آنها مکتوب دویست و نود و دوم در بیان آداب
ضروریه مریدان و رفع بعضی شبههای ایشان و ما یناسب ذلک
مکتوب دویست و نود و سیوم بشیخ محمد چتری صدور یافت در جواب
اسوله او که پرسیده بود لی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه و علی آله ا
لصلوة والتسلیمات آمده است و ابوذر غفاری نیز همین را گفته وجه
آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت شیخ
عبد القادر فرموده دیگری نیز همین را گفته حقیقة این معامله چیست
و پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر گردن آنها نهاده اند اولیای

همان عصر اند بالاطلاق مکتوب دویست و نود و چهارم بمخدوم زادگی جامع
علوم ظاهره معارف و اسرار باطنه مجد الدین خواجه محمد معصوم
سلمه الله تعالی صدور یافت مکتوب دویست و نود و پنجم بحاجی یوسف
کشمیری صدور یافت در بیان نظر بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن
و خلوت در انجمن که اصول مقرره طریقه نقشبندیه است قدس الله تعالی
اسرارهم مکتوب دویست و نود و ششم در بیان بساطت صفات
حق جل و علی و نفی تعدد و تعلق آن باشیا بحضرت مخدوم زادگی خواجه
محمد سعید سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت مکتوب دویست و نود و هفتم
بمولانا بدر الدین سرهندی صدور یافت در تحقیق احاطه و سریان حق
سبحانه و توضیح آن بامثله و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی
مکتوب دویست و نود و هشتم بمیر محب الله مانکپوری صدور یافت در بیان
وصول بنهایت کار بطریق اشارت خفیه و عبارت لطیفه مکتوب
دویست و نود و نهم بشیخ فرید لاهوری صدور یافته در عزای مصیبت
و دلالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ طاعون و در بیان آنکه فرار
از زمین طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف است
مکتوب سیصدم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی مجد الدین خواجه
محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف
غریبه بلکه آن رمز و اشارت و ایمائی از مقام قاب قوسین او ادنی
نیز اندراج یافته است مکتوب سیصد و یکم بمولانا امان الله فقیه
صدور یافته در بیان قرب نبوت و قرب ولایت و راههائی که بقرب
نبوت موصلند و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و دوم بمخدوم زادگی

که جامع علوم ظاهر و اسرار و معارف باطنه اند اعنی شیخ مجد الدین
خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه صدور یافت در بیان فرق میان ولایات
سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
و ولایت ملاء اعلاست علی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیمات و التحیات
و در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است و بعض از خصایص معارف
که بنبوت تعلق دارند و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و سیوم باسم حاجی
حسن یوسف موذن در بیان معانی کلمات اذان مکتوب سیصد و چهارم
بمولانا عبد الحی صدور یافت در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیتهای قرآنی
وعده دخول بهشت منوط بآن ساخته است تعالی و تقدس و در بیان
ادای شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز مکتوب سیصد و
پنجم بمیر سید محب الله صدور یافت در بیان تمامی نماز و کمال آن و فرق
در میان نماز مبتدی و منتهی و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و ششم
بمولانا صالح صدور یافته در ذکر بعضی از مناقب و کمالات حقایق
آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة
و الغفران و مخدوم زادهای خورد و مرحومی مغفوری محمد فرخ
و محمد عیسی رحمة الله تعالی علیهم در خاتمه این مکتوب بیان فنای
ارباب ولایت است و در بیان آنکه این فنا در قرب نبوت هیچ
در کار نیست و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و هفتم بمولانا عبد ا
لواحد لاهوری صدور یافت در بیان معنی کلمه طیبه سبحان الله و بحمده
و ما یناسب ذلک مکتوب سیصد و هشتم بمولانا فیض پانی پتی
صدور یافت در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبها الصلوة و السلام

کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمان
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم مکتوب سیصد و نهم بمولانا حاجی محمد
فرکتی صدور یافته در بیان محاسبه یومی و تبع کما ورد حاسبوا قبل ان
تحاسبوا مکتوب سیصد و دهم بمولانا محمد هاشم خادم صدور یافته در
بیان جامعیت انسان با [illegible] اسرار غامضه که تعلق باین مقام دارد
مکتوب سیصد و یازدهم [illegible] آگاهی جامع علوم عقلی و نقلی
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه
و حقایق نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات
دارد که از متشابهات قرآنی است که علمای راسخین را از تاویل آن
اطلاع داده اند مکتوب سیصد و دوازدهم بمیر محمد نعمان صدور یافته
در جواب اسوله که پرسیده بود و در اینجا تحقیق اشارت سبابه است
و آنچه مختار علمای حنفیه است دران باب مکتوب سیصد و سیزدهم
بخواجه محمد هاشم صدور یافته در حل اسوله که نوشته بود عرضه داشتها
که مغفرت پناهی مخدوم زاده کلان قدس سره نوشته بودند عرضه داشت
اول اینست عرضه داشت دویم عرضه داشت سیوم

مکتوبات قدسی آیات
حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه

ادای نماز خفتن
در ورق ۱۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه وکما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی له ویحری وعلی آله واصحابه البررة النقی التقی اما بعد که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الولایت المحمدیه حجت الشریعة المصطفویه شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه وابقاه این حقیر قلیل البضاعت کمترین خاک نشینان آن مقدس درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده تا نفع بطالبان حق جل وعلا برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اول در بیان احوال که مناسبت باسم الظاهر دارند وظهور اسم خاص از توحید وبیان عروجات که بفوق مجدد واقع شده وایمت وانکشاف درجات نهایت وظهور مرآت بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند وهو الشیخ الکامل الواصل الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایت مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله سره الاقدس

عرضه داشت کمترین بندگان احمد بدزور عرض میرساند حسب الامر الشریف گستاخی مینماید واحوال پریشان را معروض میدارد که در اثنای راه النقدر بتجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا بتجلی خاص علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوة نسا بلکه در اجزا آنها جدا جدا واالنقدر منقاد این طایفه گشتم که چه عرض نمایم ودرین انقیاد مضطر بودم ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطایف ومحسنات عجایب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشده پیش ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم وهمچنین در هر طعامی وشرابی وکسوتی جدا جدا متجلی شد لطافتی وحسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در مادون آن نبود ودر آب شیرین تا آب غیر شیرین همچنین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ وشیرین یک خصوصیتی کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود وخصوصیات این تجلی را بتحریر بعرض نمیتواند رسانید اگر در ملازمت علیه می بود شاید معروض میداشت اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم وباینها مهما امکن ملتفت نمیشدم اما مغلوب بودم چاره نداشتم درین اثنا معلوم شد که این تجلی با آن نسبت تنزیهی جنگ ندارد باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست وظاهر را که از آن نسبت خالی ومعطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند

والحق همچنان یافتم که باطن اصلا بزیغ البصر مبتلا نیست و از جمیع
معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و اثنینیة
بود باین تجلیات مستسعد گشته است بعد از چند گاه این تجلیات
رو بخفاء آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند
و صارت تلک التجلیات کان لم یکن شیئا مذکورا بعد از ان یک قرار
خاص رو داد و همانا که این تعین علمی که بعد از عود تعین پیدا شده بود
درین فنا گم شد و اثری از مظان انا نماند درین وقت آثار اسلام حقیقی
و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور امدن گرفتند و همچنین دید
قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر بالجملة بعضی امارات
عبودیت و نیستی از ان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی ببرکت
توجه حضرت ایشان بحقیقت بندگی رساند و عروجات بر فوق
محدد بسیار واقع میشود مرتبه اوّل که عروج واقع شد بعد از
طی مسافه چون بر فوق محدد رسید و از اخلد از انجا با تحت مشهود
گشت دران اثنا بخاطر آمد که مقامات بعضی مردم را در انجا مشاهده
نمایم چون متوجه شدم مقامات انها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز در ان
محال دید علی تفاوت درجاتهم مکاناً و مکانةً و شوقاً و ذوقاً مرتبه دیگر
باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و آیمه اهل بیت و خلفاء
راشدین و مقام خاصهٔ حضرت رسالة صلی الله تعالی علیه و علیهم وسلم
و بارک و همچنین مقامات سایر انبیاء و رسل علی التفاوت و مقامات ملایکه
ملا اعلی فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد انمقدار عروج واقع شد
که از مرکز خاک تا محدد یا اندکی کمتر ازین و تا مقام با فوقیة قلیله مثل شیخ

معروف کرخی و شیخ ابوسعید خراز و باقی مشایخ بعضی در ته المقام
داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت مثل و شیخ نجم الدین
کبری و فوق انمقام ایمه اهل بیت بودند و فوق آن خلفاء راشدین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و مقامات سایر انبیاء علی نبینا
و علیهم الصلوة والسلام یکطرف علیحده از مقام آنسرور بود و همچنین
مقامات ملایکه عالین صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم اجمعین
در طرف دیگر جدا از انمقام بود اما مقام آنسرور از جمیع مقامات
فوقیة و سروری بود و الله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها و هرگاه
میخواهم بعنایة الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات
بیخواست هم واقع میشود و چیزی دیگر دیده میشود و بر بعضی عروجات
آثار هم مترتب میشود و اکثر چیزها فراموش میشود و هر چند میخواهم
که بعضی حالات را بنویسم که در وقت عرضه داشت کردن باد
اید میسر نمیشود زیرا که در نظر محقر می در آید جای آن دارد که از ان
استغفار کرده شود چه جای انکه بنویسد و در اثناء املاء عریضه هم
بعضی چیزها یاد بود تا اخر و فا نکرد که نوشته شود زیاده گستاخی نمود
حال ملا قاسم علی بهتر است غلبه استهلاک و استغراق است
و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را که اول از
اصل میدید حالا با وجود آن صفات را از خود جدا می بیند و خود را
خالی محض می یابد بلکه نوری که صفات قایم باو بیند نیز از خود جدا
می بیند و خود را از آن نور در طرف دیگر می یابد و احوال یاران
دیگر هم روز بروز در بهی است در عرضه داشت دیگر انشاء الله العزیز

شیخ علی و

بتفصیل عرضه داشت خواهد نمود **مکتوب دویم در بیان حصول زیادات**
ومباهات بعنایت خداوندی جل سلطانه نیز به پیر بزرگوار خود
نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد بزروه عرض میرساند
امر باستخاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد رسانید
القدر فرجه ندید که تا ماه رمضان خود را بعتبه بوسی مشرف تواند
ساخت بضرورت آن خود را تسلی داد از عنایات خداوندی
جل وعلا که به برکت توجهات علیه حضرت ایشان علی التواتر والتوالی
فایض و وارد اند چه عرض نماید **بیت** من آن خاکم که ابری نوبهاری کند
از لطف بر من قطره باری اگر بر روید از تن صد زبانم چو سبزه
شکر لطفش کی توانم هرچند اظهار این قسم احوال موهم جرات
وگستاخی است ومشعر افتخار ومباهات است **بیت** ولی چون شه مرا
بر داشت از خاک سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ابتدای عالم صحو
وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر است وتا حال ببقاء خاص در هر یک از
مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است
قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند ودر نزول وعروج
علوم غریبه ومعارف عجیبه افاضه میفرمایند وباحسان وشهود
خاص در هر مرتبه که مناسب بقای آن مقام است مشرف میسازند
بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقائی مشرف ساختند واحسانی
میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایه استعداد تا اینجا بود ودوصلی
که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت وجهة جذبه اکنون تمام شد
وشروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد

برهفی م

هرچند فنا اتم باشد بقای مترتب بران اکمل خواهد بود وهرچند بقا
اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود وهرچند صحو بیشتر باشد افاضه علوم موافق شریعت غرا
می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوة والسلام ومعارفی که
از ایشان سر بر زده اند شرایع است وعقایدی که در ذات وصفات
بیان فرموده اند ومخالفه ظاهران از بقیه سکر است الحال معارفی که
باین کمینه فایض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است وچنان آنها را علم
استدلالی کشفی وضروری میگردد ومجمل مفصل میشود **ع** گر بگویم شرح
این بیحد شود می ترسم مبادا منجر بگستاخی شود **مصراع** بنده باید که
حد خود داند **مکتوب سیوم در بیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص**
وگذشتن بعضی از آن ورسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر خود نوشته اند
عرضه داشت آنکه یارانی که اینجا اند وهمچنین یاران اینجائی هر کدام بمقامی
محبوس است طریق بر آوردن آنها از انتقالات متعسر است القدر قدرت
که مناسب آن مقام است در خود می یابد حق سبحانه ببرکة توجهات علیه
حضرت ایشان ترقی بخشند مگر یک کس از خویشان این کمینه از آن مقام گذشت
وبمقدمه تجلیات ذاتی رسید حالش بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر دارد
ودر باره دیگران هم امیدوار است دیگر بعضی از یاران اینجائی بطریق تعیین
مناسبت ندارند موافق حال اینها طریق ابرار است فی الجمله یقینی که حاصل
کرده اند هم غنیمت است بهمان طریق امر باید فرمود **ع** هر کسی را بهر
کاری ساختند در تفصیل اسامی آنها جرات نمود که از ایشان نخواهد بود
زیاده گستاخی نمود در روز تحریر عرضه داشت میر سید شاه حسین در مشغولی
خود چنان دیده اند که گویا بدروازه کلان رسیده است میگویند که در

هرچند محو بشود

مخفی م

هرچند

حیرتست در رون او که نظر میکنم حضرت ایشان را و ترا می بینم هر چند سعی میکنم
که خود را در رون اندازم پای من یاری نمیکند **مکتوب چهارم در بیان**
فضایل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة
والسلام نیز به برخود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مدتیست
که از راه مفاوضه شریفه از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاعی ندارد نگران می
باشد قدوم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قران مجید که حاوی
جمیع کمالات ذاتی و شیونی است و داخل دایره اصل است که هیچ ظلیتی باو
راه نیافته و قابلیته او لی ظل اوست مناسبت تمام است و بان مناسبت
نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
مصداق این سخن است و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات
و برکاتست هر برکتی و خیری که در تمام سال بهر که میرسد از هر راه که می آید
قطره ایست از دریای بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر جمعیت این ماه
سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه آن تفرقه تمام سال فطوبی لمن مضی
علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و ویل لمن سخط علیه فمنع من البرکات و حرم
من الخیرات و ایضا سنیه ختم قران درین ماه بواسطه آن تواند بود که تا جمیع کما
لات اصلی و برکات ظلی میسر شود و من جمع بینهما یرجی آن لا یحرم من برکاته و لا
یمنع من خیراته برکاتی که با یام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیراتی که بلیالی
آن متعلقند دیگر و از جهت این سر تواند بود که حکم باولویه تعجیل افطار و تاخیر تسحر بود
باشد تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالا مذکور شده حقیقت
محمدی عبارت از آنست علی مظهرها الصلوة والتسلیمات نه قابلیته ذات است
مر اتصاف را کما حکم بعض بلکه قابلیته و انست عز سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود جمیع صفات

بجمیع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قران مجید است و قابلیته
اتصاف که مناسبت خانه صفاتست و برزخ است میان ذات جل
شانه و صفات او حقایق انبیاء دیگر است علی نبینا و علیهم الصلوات
والتسلیمات والتحیات همین قابلیته بملاحظه اعتبارات مندرجه دروی
حقایق متعدده گشته قابلیتی که حقیقت محمدی انست علیه الصلوات
والتحیه اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات باو ممتزج گشته است و
هیچ حایلی درمیان نیامده و حقایق جامعه محمدی المشرب قابلیات نسبت ذات
عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود ببعض ان کمالات و آن قابلیه
محمدیه برزخ است میان ذات جل شانه و میان این قابلیات متعدده
و حکم آن بعض بواسطه آنست که او را در خانه صفات قدم کاهست
و بس و نهایت عروج آن خانه تا بآن قابلیت است لاجرم انرا
بانسرور نسبت کرده علیه الصلوة والسلام والتحیه و چون این قابلیه
اتصاف هرگز مرتفع نمیشود و آن بعض نیز حکم کرده بانکه حقیقت محمدی همیشه
حایل است والا قابلیه محمدیه را علی مظهرها الصلوة والتحیة که مجرد اعتبار
است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است
و قابلیه اتصاف اگرچه نیز اعتبار است اما بواسطه برزخیه رنگ
صفات گرفته که در خارج موجود ند بوجود زاید و ارتفاع او از امکان
برآمده لاجرم حکم میکنند بوجود آن حایل دایما امثال این علوم که منشأ آن
جامعیته اصالة و ظلیت است بسیار وارد میشوند اکثر آنها در پرچهاء
کاغذ نوشته میشود مقام قطبیه منشاء دقایق علوم مقام ظلی است
و مرتبه فردیه واسطه ورود معارف دایره اصل امتیاز میان ظل و اصل

بی اجتماع این دو دولت میسر نیست هذا البعض از مشایخ قابلیة اولی را که
تعین اول میگویند زاید بر ذات نمیدانند و تجلی ذاتی شهود آن قابلیة
می انگارند والحق ما حققت والامر ما او ضحت والله سبحانه یحق الحق
وهو یهدی السبیل رساله که بتسوید آن مامور شده بود با تمام آن موفق
نمیشود همان مسوده نا افتاده اند تا حکمت الهی جل سلطانه درین توقف
چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب دور است مکتوب پنجم
در سفارش خواجه برهان که یکی از مخلصان بود با بیان بعضی احوال
او نیز به پیر خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه رساله
که در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد در آمد هنوز
مسوده است خواجه برهان بسرعت راهی شدند فرجه بیاض
آن نشد محتمل که بعضی علوم دیگر هم با آن ملحق شوند روزی رساله
سلسلة الاحرار بنظر در آمد دران اثنا بخاطر فاتر رسید که با بنای
عرضه داشت بکنم تا خود چیزی در باب بعضی علوم آن رساله بنویسند
یا بفقیر امر کنند تا چیزی دران باب نویسد این خاطر خیلی قوی گشت
متصل آن بعضی از علوم این مسوده فایض گشته و فی الجمله معذرة بعضی
علوم آن رساله در ضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکمله
آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه را از آن
انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد زیاده جرات
از ادب دور است خواجه برهان درین مدت کار خوب کردند
و از سیر سیوم که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبی یافتند خاطر بواسطه

مهم مدد معاش صوبه مالوه مشوش وقت میشد در ملازمت
رسیده اند هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود مکتوب
ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت
جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیه نسبت
نقشبندیه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین
بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکة توجهات علیه
بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرمود و بهر دو صفت جمال
و جلال مزین ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال در
بعضی حواشی رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود
منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت
محمول بر ظاهر خود است قابل انحراف و تاویل نیست و علامت
این تربیت متحقق شدن نسبت محبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان
ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان
ماسوی است پس تا زمانی که علوم بتمام از ساحت سینه رفته
نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت
و جهل دایمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل
شود و گاهی زایل گردد غایة ما فی الباب پیش از بقا جهالت
محض است و بعد از بقا جهالت و علم با هم جمع اند در عین نادانی
بشعور است و در عین حیرت بحضور که این موطن حق الیقین است
که علم و عین حجاب یکدیگر نیند و علمی که پیش از چنین جهالة حاصل
شود از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است

فنا عبارت از نسیان ما سوی

در خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است
یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر در بیرون است هیچ حاصل است
اگرچه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع
می باید که شود حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند
که اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند
در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است ازینجا معلوم هم
صریحا مفهوم میشود که شهود و معرفت و حیرت در انفس است و بس در بیرون
هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی ازین ثلثه در بیرون است اگرچه در خود
هم دارد از فنا بهره ندارد و فکیف البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا اینست
و این فنا مطلق است و مطلق فنا عام است و بقا باندازه فنا است
لهذا بعضی اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شهود دارند اما
نسبت این عزیزان فوق این نسبتها است ~~س~~ نه هرکه آئینه دارد سکندری داند
نه هرکه سر نتراشد قلندری داند ؛ هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون
بسیار یکی یا دوی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید
این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است قدس سره و متمم
و مکمل آن حضرت خواجهٔ خواجها است اعنی حضرت خواجه بهاء الدین
المعروف بنقشبند قدس سرهما و از خلفای ایشان حضرت خواجه علاء
والدین باین دولت مشرف شده بودند ع این کار دولتست
کنون تا کرا دهند ؛ عجب کاریست اولا هر بلا و مصیبت که واقع میشد
باعث سرور و فرحت میشد و هل من مزید میگفت و هرچه از امتعه دنیویه
کم میشد خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود

آوردند و نظر بعجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق
میشود در اول وهله نوعی از حزن رو میدهد هرچند بسرعت
زایل میشود و هیچ نمی ماند و همچنین اگر دعا میکرد از برای رفع بلا
و مصیبت مقصود ازو نه رفع آن بود بلکه امتثال امر ادعونی بود
حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حزنی که
زایل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در
صحو هرچه عوام الناس راهست این راهست از عجز و افتقار و
خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از دعا رفع بلا
نبود و دل را این معنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعای انبیا از این قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالا که باین حالت
مشرف ساختند کار را واضح کردانیدند معلوم شد که دعای انبیا
علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات از عجز و افتقار و خوف و حزن
بود نه مجرد امتثال امر بعضی امور که رو میدهند بجسب امر گاه گاه
بعرض آن گستاخی مینماید مکتوب هفتم در بیان بعضی از استفسارها
احوال غریبه به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین
بندگان احمد آنکه مقامی که فوق محدد روح خود را الطریق عروج
در آنجا می یافت و آن مقام بحضرت خواجه بزرگ قدس الله سره
الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز
در همان مقام یافت و در آن وقت چنان متخیل گشت که این عالم
بتمام از عنصریات و فلکیات بته فرو رفت و نام و نشانی ازو نماند
و چون در آن مقام نبودند الا بعضی از اولیای کبار این زمان که تمام عالم را

بخود در جات و مقام شریک می یابد حیرت دست میدهد که با وجود
یکانکی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتی که کاه کاه دست
میداد که دران نه خود می ماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در عالم
علم حالا آن حالت مستمره است وجود و خلقت عالم از دید و دانش بر آمده
بعد از ان در همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند
انجا بر آمدم و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت و ساعة فساعت
خود را متصاعد می یافت اتفاقا نماز شکر وضو میکذارد که مقامی بس عالی نمایان
شد و اکابر اربعهٔ نقشبندیه را قدس الله تعالی اسرارهم دران مقام دید و
مشایخ دیگر هم مثل سید الطایفه وغیره درانجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ
بالای آن مقام هستند اما قوایم آنرا گرفته نشسته اند و بعضی
پایان علی تفاوت درجاتهم خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه
مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که
دیوانه شده بر آید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند چند گاه برین
نهج کذشت آخر بتوجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام
دید اول سر خود را در محاذی آن مقام یافت بتدریج رفت و بالا آن مقام
نشست بعد از توجه چنان مخطور شد که آن مقام مقام تکمیل تام است که بعد از
تمامی سلوک بان مقام میرسند مجذوب سلوک تمام ناکرده را از آن مقام
بهره نیست و نیز دران وقت چنان متخیل کشت که وصول بان مقام از نتایج
آن واقع است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و بعرض
رسانیده که حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرمایند که آمده ام تا ترا
علم سموات تعلیم کنم الخ چون نیک متوجه شد این مقام را مخصوص

بحضرت

بحضرت امیر در میان سایر خلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم
اجمعین یافت والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق
سیئه ساعة فساعة می برایند بعضی در رنگ رشته از وجود می بر آیند
و کاهی در رنگ دود بیرون می آیند و در بعضی اوقات متخیل میشود
که تمام بر آمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر باز ظاهر میشود و می بر آید
ثانیا معروض میکرداند که توجه از برای دفع بعضی امراض و شداید
آیا مشروط بانست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که دران
توجه هست یا نه یا مشروط نیست آنچه از عبارت رشحات است ظاهرم
که از حضرت خواجه قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم میشود
که نیست درین باب بهر چه حکم فرمایند بانکه خوش نمی آید توجه کردن
ثالثا بعرض میرساند که بعد از تحقق حضور مر طالب را آیا از ذکر باز
داشتن و امر بنگاه داشت حضور کردن لازمست یا نه دیگر کدام
مرتبهٔ حضور است که دران ذکر نکویند لیکن بعضی هستند که از اول
تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده اند و کار نزدیک بنهایت
رسانیده اند حقیقت کار چیست بهر چه امر فرمایند رابعا معروض
آنکه حضرت خواجه در فقرات میفرمایند اخر بذکر امر میکنند که بعضی
مقاصد هستند که بی آن میسر نمیشوند تعین آن مقاصد فرمایند خامسا
بعرض اقدس میرساند که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه
می کنند لیکن در لقمه احتیاط نمی توانند کرد با وجود بی احتیاطی حضور
و نحوی استغراق پیدا میکنند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود از
سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر

هستند که مجرد اتصال باین سلسلهٔ شریفه بطریق اراده میخواهند
بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز هست یانه و اگر
مجوز است طریق آن چیست زیاده گستاخی بی ادبی تمام است

مکتوب هشتم در بیان احوالی که ببقا و صحو تعلق دارند نیز به بزرگوار خود نوشته اند

عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه
ازان زمان که بصحو آورده اند و ببقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف
نادره غیر متعارفه بتواتر و توالی فایض و وارد اند اکثر آنها به بیان
قوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند هرچه از مسئله
وحدة وجود و توابع آن گفته اند در اوایل آن حال باآن مشرف
ساختند و شهود احدیة در کثرة میسر شد ازان مقام بدرجات
بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق
آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمیشود اشارات
و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان انها هست لیکن گواه
عدل بصحة آنها موافقت ظاهر شریعت و اجماع علما اهل سنت است
در هیچ جزئی مخالفت بظاهر شریعت غرا اندارند و هیچ موافقت
باهل سنت دارند باصول آنها نیز موافق مثبت استطاعة مع الفعل
منکشف شده است پیش از فعل قدرتی ندارد قدرت بمقارنة
فعل می بخشند و تکلیف بر سلامة اسباب و اعضا میدانند کما قرره علماء
اهل السنت و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس مییابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه
علاء الدین را نیز ازین مقام نصیبی هست و از بزرگان این سلسله علیه

بلکه از علما و اهل [illegible]
مخالفت اصول معتزله [illegible]

حضرت

حضرت خواجه عبدالخالق اند قدس الله تعالی سره الاقدس و از مشایخ ماتقدم
حضرت ماتقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن
بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم المقدسة حاصل این همه
کمال بعد و بیگانگی است کار از معالجه گذشته است تا زمانی که حجب
مسدول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بجز
بزرگی او حجاب اوست فلا طبیب لها و لا راقی مگر کمال بیگانگی و بی
نسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان
بیت یوسف زلیخا موافق حال است بیت در افکنده دف
این آوازه از دست دگر و بر دست دف کوبان بود بوست
شهود کجاست و شاهد کیست و مشهود چیست ع خلق را روی کی نماید او
ما للتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند
و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عزوجل میداند غیر این
هیچ نسبت اثبات نمیکند عینیة و مرآتیة چون کجا در کدام آینه در آید او
و علما ظاهر اهل سنت و جماعت هرچند در بعضی اعمال مقصر باشند اما جمال
درستی عقاید اینها در ذات و صفات آن قدر نورانیة دارد که آن
تقصیر در جنب آن مضمحل و ناچیز در نظر می در آید و بعضی متصوفه با وجود
ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات آن قدر درستی عقیده
ندارند انجمال در اینها یافته نمیشود و محبت بعلما و طلبه علوم بسیار پیدا
شده است روش ایشان خوش می آید و آرزو دارد که در جرگه اینها
باشد و تلویح را از مقدمات اربعه بطالب علمی مباحثه میکند و هدایه
فقه نیز مذکور میشود و در معیة و احاطه علمی با علما شریک است و همچنین

معلوم در مفصل م

حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل و نه با عالم و نه جدا از عالم ربط و نه محیط و نه ساری و ذوات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال موثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تاثیری نمیداند کما هو مذهب علماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه را مرید میداند و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک بیقین تصور مینماید نه بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشا لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد کما قاله الحکماء و بعض الصوفیة زیرا که این سخن بایجاب میکشد و موافق اصول حکماء است و مسئله قضا و قدر را بطور علماء میداند فلما لک ان یتصرف فی ملکه کیف یشاء و قابلیة و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که بایجاب میکشد و هو سبحانه مختار فعال لما یرید علی هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات است بنابران بجراة آن گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود داند مکتوب

نهم در بیان احوالی که بمقام فرود آمدن مناسبت دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضه داشت مدبر سیاه رو و مقصر بد خود مغرور و وقت و حال مفتون وصل و کمال کارش همه نافرمان برداری مولی است و عملش همه بترک عزیمت و اولی است نظرگاه خلق را آراسته و منظر حق را تعالی و تقدس خراب ساخته همتش مقصور بر ظاهر آرائی است باطنش از ین بگذر همواره برسوائی است قال او منافی حال اوست و حال او مبنی بر خیال او از ین خواب و خیال چه آید و از ین قال و حال چه گشاید ادبار و خسارت نقد وقت است غباوة و ضلالة بر کف دست مبدء فساد و شرارت

و منشاء ظلم و معصیت بالجمله عیوب مجسمه است و ذنوب مجتمعه حیرات او لایق لعن و رد و حسنات او شایان طعن و طرد و رب تال للقرآن و القرآن یلعنه در حق او گواه عدل است و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء و الجوع در شان او شاهد صدق فویل لمن کان هذا حاله و منزلته و کماله و در جنب استغفاره ذنب بل اشد و توبته معصیة کبایر المعاصی بل اقبح کل ما یفعله القبیح قبیح مصداق این سخن است ع ز گندم جو ز جو گندم نیاید مرض او ذاتیست علاج نمی پذیرد و دار او اصلی است قبول دوا نمیکند ما بالذات لا ینفک عن الذات ع سیاهی از حبشی کی رود که خود رنگست چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون آری خیر محض را شر محض می باید تا حقیقة خیریت بظهور آید و بضدها تتبین الاشیاء خیر و کمال مهیا بود شر و نقص در می بایست حسن و جمال را آئینه درکار است و آئینه نمی باشد مگر در مقابل شیء پس لاجرم خیر را شر و کمال را نقص آئینه آمد پس در هر چه نقص و شرارت بیشتر نمایند کی خیر و کمال زیاده تر عجایب کار و بار است این ذم معنی مدح میگردد و این شرارة و نقصان محل خیر و کمال گشت پس لاجرم مقام عبدیة فوق جمیع مقامات باشد چه این معنی در مقام عبدیة اتم و اکمل است محبوبان را باین مقام مشرف میسازند محبان بذوق شهود ملتذ اند التذاذ در بندگی و انس با آن مخصوص بمحبوبانست انس محبان بمشاهده محبوبست و انس محبوبان به بندگی محبوب در ین انس ایشان را باین دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاه سواریکه تاز این میدان آن سرور دنیا و دین و سید اولین

کبایر الذنوب ص

و آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و کسی را که بمحض فضل خواهند که باین دولت رسانند او را بکمال متابعت آنسرور علیه الصلوة والسلام متحقق میسازند و بتوسل آن بآن ذروه علیا می برند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مراد از کمال بشر و نقص علم ذوقی است بآن نه آنکه بشرارت و نقص متصف شود صاحب این علم متخلق باخلاق الله است تعالی شانه و تقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق است شرارت و نقص را دران موطن چه مجال جز آنکه علم بآن متعلق شود این علم بواسطه شهود تام بخیر محض است که در جنب آن همه شر مینماید این بعد از فرود آمدن نفس مطمینه است بمقام خود نه آنکه این قسم خود را بر زمین زنند و کارش تا باین انجام رسد از کمال مولا خود جل شانه بی نصیب است فکیف که خود را عین مولا داند و صفات خود را صفات او انگارد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این الحاد در اسما و صفات است ارباب این در زمرهٔ وذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخلند نه آنکه هر که جذبهٔ او مقدم است از محبوبین است لیکن تقدم جذبه شرط است در محبوبیت آری در هر جذبه بنحوی از معنی محبوبیت حاصل است که جذب بی آن نمیشود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلل است بشی من الاشیاء چنانکه هر منتهی را آخر جذبه میسر است اما داخل زمره محبان است بواسطه عارض معنی محبوبیت پیدا شده است و هو لا یکفی فیه و آن عارض تزکیه و تصفیه است و در بعضی مبتدیان اتباع آنسرور و لو بالجمله باعث حصول آن معنی

او بی سلوک

فی الجمله است بلکه در منتهی هم اتباع است و بس در محبوبان ظهور آن معنی ذاتی فضلی نیز و البته باتباع آنسرور است علیه الصلوة والسلام والتحیة بلکه گوییم آن معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت ذاتیه آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة که او اسمی که رب اوست مناسب اسمی که رب آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة واقع شده است در حق این خصوصیت و از انجا این سعادت اکتساب کرده است والله سبحانه اعلم بالصواب والیه سبحانه المرجع والمآب والله یحق الحق و هو یهدی السبیل مکتوب دهم در حصول قرب و بعد و فرق و وصل ال بعالی غیر متعارف با بعضی علوم مناسب آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مدتیست که از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاع ندارد دیگر آنست بیت عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیز چو از ان یار جدا مانده پیامی برسد میداند که شایان دولت حضور نیست مصراع این بس که رسد ز دور بانگ جرسم عجایب کار و بارست نهایة بعد را قرب نامیده اند و غایة فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقه در ضمن این اشارت بنفی قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف پس حزن ابدی و فکر دایمی لاجرم دامنگیر آمد مراد را نیز آخر الامر باراده مرید می باید شد و محبوب را بمحبت محب محب می باید گشت آنسرور دین علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از محبین آمد و از مریدی گشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متواصل الحزن دایم الفکر و انزور

فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان
بار محبت تو اانکه شید تحبو با بزالتحمل این بار دشوارست این قصه پایانی ندارد
قصة العشق لاانفصام لها حاشا عرضه داشت شیخ اله بخش نحوی از جذب
ومحبت دارد باابرام چند کلمه بخادمان ایشان نویسانیده الغرض که شوق
ملازمت ظاهر ساخته متوجه الخدو وکشته است اول بعضی ارادها ظاهر
ساخت متوجه الخدو وکشته است اول بعضی ارادها ظاهر ساخت چو
دران باب ازین حقیر تقاعد مفهوم کرد بجرد ملاقات راضی شده چند کلمه
نویسانید زیاده کستاخی از ادب دور است مکتوب یازدهم در بیان
بعضی کشوف وحصول مقام وید قصور خود ومتهم داشتن خود را در
جمیع اعمال واقوال وظهور سر کلام شیخ ابو سعید ابو الخیر که گفته است عین
نمی ماند اثر کجا ماند وبیان احوال بعضی یاران نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
عرضه داشت کمترین بندگان احمد انکه مقامی که سابقا خود را دران دیده
بود چون حسب الامر العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفاء ثلثه رضوان الله
تعالی علیهم دران مقام در نظر آمد اما چون مقام واستقرار در انجا نداشت
در دفعه اولی بنظر تر در آمدند چنانکه نجبه از ائمه اهل بیت غیر از امامین
وامام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم دران مقام استقرار وثبات
ندارند لیکن عبوری دران واقع شده است بدقت نظر می توان یافت
وانکه اول خود را باانقام نامناسب میدید نامناسبتی دو نوع است
یکی انکه بواسطه عدم ظهور طریق بی مناسبتی طاری میشود چون راهی باو
نمودند آن بی مناسبتی برطرف میشود دیگر بی مناسبتی مطلق است
که بهیچ وجه قابل زوال نیست وراههای که موصل انقامند دو اند

که ثالث ندارند یعنی در نظر درامی آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود
یکی دید نقص وقصور است و نیات خود را متهم داشتن اوز خیرات
باقوت جذب دیگر صحبت شیخ نکملی مجذوب بی سلوک تمام کرده حضرت
حق سبحانه وتعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر
استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی اید
مگر انکه خود را دران عمل متهم میسازد بلکه تا زمانی که بوجه تهمت
ننهد بی قرار وبی ارام می باشند نزد خود چنان میداند که هیچ عملی
ازوی صادر نمی شود که قابل کتابت ملایکه یمین باشد ومیداند که صحیفه
یمین از اعمال خیر خالی است وکتبه آن معطل وبیکارند خود شایان الحضرت
جل وعلا کجا بوده باشد وهر که در عالم است حتی که کافر فرنگ وملحد
زندیق از خود بوجوه بهتر میداند وبدترین همه اینها خود را می انگارد
وجهت جذبه هر چند بتمامی سیر الی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم
وتوابع آن مانده بود که در ضمن فنائی که در مرکز مقام سیر فی الله واقع
شده بود تمام شدند واحوال آن فنا در عرضه داشت سابق بتفصیل
نوشته است ومی باید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را
فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات وتحقق سیر فی الله متحقق
شده وفنا ارادهٔ هم از جمله شعب همان فنا است ســه هیچکس تا تا
نکردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا ونامناسبان این مقام که دو طایفه
اند در نظر ند جماعه متوجه انقام وجویای طریق وصول اند وطایفه دیگر
هیچ التفات وتوجه بانقام ندارند وتوجه حضرت ایشان بطریق دویم
از طرق وصول انقام بیشتر ظاهر میشود ومناسبت بهان طریق مینماید چو

از جانب حضرت ایشان مامور بود امتثالا للامر در بعضی امور جراة و
گستاخی نمود و الا ع من همان احمد پارینه که هستم هستم ثانیا معروض
آنکه در اثنا ملاحظه آنمقام مرة ثانیة مقامات دیگر بعضها فوق بعض
ظاهر شدند بعد از توجه بسیار و تشنگی خون بمقام فوق انمقام سابق
رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است
و خلفاء دیگر را هم دران مقام عبوری واقع شده است و این
مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین دو مقام فوق که اکنون
مذکور میشوند و بالاء آنمقام مقام دیگر در نظر آمد چون بانمقام رسیده
شد معلوم گشت که انمقام حضرت فاروق است و خلفاء دیگر را
هم درانجا عبوری واقع شده است و فوق آنمقام حضرت صدیق
اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بانمقام نیز رسیده شد و
از مشایخ خود حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره الاقدس را در
هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفاء دیگر را هم دران مقام عبوری
واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور و ثبات
و بالای آن مقام هیچ مقام مفهوم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیة علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس شگرف که هرگز
مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از انمقام ارتفاع داشت
چنانکه صفه را از روی زمین بلند می سازند و معلوم شد که انمقام مقام
محبوبیة است و انمقام رنگین و منقش بود خود را هم بانعکاس آنمقام
رنگین و منقش یافت بعد از آن همان کیفیت خود در لطیف یافت و در رنگ

هوایا قطعه ابر در آفاق منتشر دید و بعضی اطراف را در گرفت و حضرت
خواجه بزرگ در مقام صدیقیت رضی الله تعالی عنها و خود را در مقام محاذی
آن می یابد بکیفیتی که معروض داشت دیگر ترک اشتغال باین عمل مرضی
نمی نماید کیف و حال آنکه عالم بگرداب ضلاله غرق میشود و کسی که در خود قوة
برآوردن از آن گرداب می یابد چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر
در پیش داشته باشد اشتغال باین امر عمل ضروریست و مرضی اما بشرط آنکه
از بعضی وساوس و هواجس که در اثناء این عمل رو دهند استغفار را لازم
باید داشت بهمین شرط داخل رضا میشود و ملاحظه نقشبند و حضرت
خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما آنکه این شرط را ملاحظه
کرده شود مرضی است و عمل این کمتر الحال بی ملاحظه آن شرط گاهی داخل
است و گاهی در ته می استد دیگر در نفحات در سخنان شیخ ابوسعید
ابو الخیر مذکور است که عین نمی ماند اثر کجا ماند لا تبقی و لا تذر این سخن در اول
نظر مشکل نمود که حضرت شیخ محی الدین و تابعان ایشان بر انند که زوال
عین که معلومیست از معلومات الله سبحانه محال است و الا انقلب
العلم جهلا و چون عین زایل نشود اثر کجا رود و همین طور در ذهن این
سخن متمکن شده بود و سخن حضرت شیخ ابوسعید حل نمیشد بعد از توجه تام
حق سبحانه و تعالی سر آن سخن را منکشف ساخت و متحقق گشت که نه
عین ماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام
این معرفت نیز در نظر آمد پس عالیست فوق مقامی که حضرت شیخ و متا
بعان ایشان فرموده اند و این دو مبحث با یکدیگر هیچ منازعه و جنگ
ندارند یکی از جائیست و دیگری از جائی بتفصیل عرضه داشتن موجب تطویل

این شرط را اهل رضا منعقد و درد در تمام ای ...
اما در کاره حضرت خواجه ...

هوایا

دلالتست وایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند
نیز ظاهر گشت که حدیث عبارت از چه چیز بوده و دوام آن چه بوده و در خود
نیز این حدیث دایمی یافت اگرچه از نوادرست دیگر کتاب دیدن اصلا
خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه اکابر که در مقامات واقع شده اند جایی
ثبت کرده باشند خوش می آید که این قسم چیزی دیده شود و احوال مشایخ
متقدمین بتبعتر مرغوبست کتب حقایق و معارف علی الخصوص سخنان
توحید و تنزلات مراتب را نمی تواند مطالعه کرد خود را در این
باب بحضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسبت می یابد و در ذوق و
حال درین مسله بشیخ مشار الیه متفق است اما علم سابق تا بانکار و نشده
آمدن نمی دهد دیگر چند مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد
و آثار آن ظاهر گشت و همچنین احوال بعضی موتی که از عالم برزخست
ظاهر شده بود نیز از برای دفع الام و شداید اینها توجه کرده شد اما حالا
قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را جمع نمیتوانم ساخت
بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان
این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر غبار
و کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد و بعضی از یاران که از
مقام جذبه شهود و معرفت پیدا کرده اند و تا غایت قدمی در منازل
سلوک ننهاده اند شمه از احوال اینها معروض میدارد امید است که
حق سبحانه و تعالی بعد از تمام جهة جذبه بدولت سلوک مشرف
گرداند شیخ نور در همان مقام جذبه است بنقطه فوق که در مقام جذبه است
نرسیده در حرکات و سکنات آزار میدهد و قباحه نمی فهمد بیخود است

باب ۴

کار او در توقف می افتد و همچنین اکثر یاران بواسطه عدم و رعایه آداب
کار اینها در توقف می افتد درین حیرانست که ازین طرف هیچ اراده
توقف نیست بلکه اراده ترقی اینها است بیخواست در کار بکشد و
واقع میشود و دو الاراه اویسیت مولانا محمود بنقطه پایان فرو رفته است
و کار جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیه انتقام رسیده و فرق را من
وجه بنهایت رسانیده اول صفات را بلک نوری که صفات با آن
قایم اند از خود جدا دیده و خود را اشیح خالی یافته بعد از آن صفات را
از ذات جدا دیده و باین دیدها جذبیه مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را
گم چنان ساخته است که نه با حافظه قایل است نه بمعیه و چنان باطن
متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد و سید شاه حسین
هم نزدیک بنقطه پایان از مقام جذبه رسیده است و سرش بنقطه رسیده
است و همچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه
جا می یابد و از ظاهر محظوظ است و همچنین میان جعفر هم نزدیک بنقطه
پایان رسیده است و خیلی بشوق و ولوله ظاهر میشود قریب بشاه حسین
است و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر میشود میان شیخی و شیخ عیسی
و شیخ کمال متوجه نزول است و شیخ ناگوری در ته نقطه فوق آمده است
اما خیلی مسافه در پیش دارد و از یاران اینجایی تا الحال هشت یا نه کس
بلکه ده کس در ته نقطه فوق آمده اند بعضی واصل نقطه شده رو به نزول دارند
و بعضی دیگر قریب اند و بعضی بعید میان شیخ مزمل خود را گم می یابد و صفات را
از اصل می بیند و مطلق را در همه جا می یابد و اشیا را در رنگ عکس آب بی
اعتبار میداند بلکه هیچ نمی یابد در باب مولانا محمود چنان ظاهر میشود

در جذبه بنقطه فوق رسیده
و شیخ کمال هم

کار او

که اجازه تعلیم او مر مردم را از جمله مرضیات است امّا اجازتی که مناسب
جذبه است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده می باید کرد و توقف لیکن در رفتن سر عند کرده
نمود و بحضور اقدس پس میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود
آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت والحکم عندکم خواجه ضیاء الدین محمد چند
روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب
معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد
هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی موانع چندانی
ترقی نکرد زیاده گستاخی است ع بنده باید که حد خود داند بعد از تحریر
عرضه داشت کیفیتی روداد و حالی پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست
و در آنجا فنا اراده متحقق گشت همچنانکه سابقا تعلق اراده بمرادات برطرف
شده بود ولیکن اصل اراده مانده بود چنانچه در عرضه داشت معروض داشته
بود الحال اراده هم از بیخ بر آمد و ح لا مراد و لا اراده وقت و صورة این فنا نیز
در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده اند فایض گشتند چون
در تحریر آن علوم بواسطه دقت و غموض تعسری بود لا جرم عنان قلم را از
تحریر آن گردانیده بود در وقت تحقق این فنا و افاضه علوم بیک نظر خاص
در ماوراء وحدة پیدا شده است هر چند مقرر است که در ماوراء وحدت
نظری نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه می یابد معروض میدارد در ما
زمانی که بیقین نه پیوست بر نوشتن جرات نمود و صورت آن مقام
در ماوراء وحدة چنان می بیند که اگر ماوراء دهلی است و هیچ شبهه
در آن راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدة است نه وراء آن و نه هیچ
مقامی که بعنوان حقیقة بداند یا حق را وراء آن داند حیرة و جهل همان قلت

وازین

وازین وجه هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض
در تناقض است در گفت نمی آید و حال بی شبهه متحقق است استغفر الله
واتوب الی الله من جمیع ماکره الله قولا و فعلا خاطرا و ناظرا و ایضا
این زمان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه از فناء صفات میدانستم
فی الجمله فناء خصوصیه صفات و ما به الامتیاز آنها بود که در ضمن وحدت
مندرج شده بودند و خصوصیات زایل گشته بودند الحال اصل صفات
و لو کانت علی سبیل الاندماج والاندراج نیز برطرف شده و قهرمان
احدیه هیچ چیز را نگذاشته و تمیزی که از مرتبه علم جملی یا تفصیلی حاصل
شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده و کان الله و لم یکن معه شیء
الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقا علم بمضمون
این حدیث بود الحال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت
دیگر چنان مینماید که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست
همچنین بعضی یاران اینجایی را نیز از آن مقام نصیبی معلوم میشود والله
سبحانه اعلم بحقیقة الحال **مکتوب دوازدهم در بیان حصول مقام
فنا و بقا و ظهور وجه خاص هر شیء و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی
برقی و جز آن به پیر بزرگوار خود نوشته اند** عرضه داشت کمترین
بندگان احمد بزوده عرض میرساند از تقصیرات خود چه عرض
نماید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء به داشتند
حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم گردید که وجه
خاص هر شیء چیست و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه

فی الحقیقت ص

می باشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن و در هر مقامی لوازم
و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله
اثر انشان داده اند در راه فروگذارند و نمایند قبل من قبل بلا علة سبحانه
ذوات اشیا را مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات را نیز
مجعول و مصنوع میداند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که
بروی چیزی حاکم باشد زیاده گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود
داند مکتوب سیزدهم در بیان بی نهایتی این راه و مطابقة علوم حقیقت
با علوم شریعت نیز به بر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین
بندگان احمد معروض میگرداند آه هزار آه از بی نهایتی این راه با این
سرعه و واردات و عنایات باین کثرت ازینجاست که مشایخ عظام
فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تعرج الملائکة و
الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مگر ایمائی باین معنی داشته
اند چون کار بیاس رسید و امید با منقطع گشت هو الذی ینزل الغیث
من بعد ما قنطوا وینشر رحمته در کار شد چند روز است که سیر در اشیاء
واقع شده است و مردم مسترشد باز غلو کرده اند فی الجمله شروعی
در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل انتقام نمی یابد
لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی میگوید و در مسئله
توحید که سابقا متوقف بود چنانچه مکرر بعرض رسانیده بود و افعال
و صفات را باصل میداد و چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد
دید که همه هر دوست را چه یافت و کمال را او را بیشتر دید از مقوله
اوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد همه را یک نموده

بفوق

بفوق گذرانیدند ریب و شبهه بالکل برطرف شد تمام کشفیات
مطابق ظاهر شریعت برآمدند و سر موی از ظاهر شریعت مخالفت ندید
و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان میکنند یا از سهو است
یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالف نیست در توسط راه مخالفت در نظر
می آید و محتاج بتوجیه و جمع میشود اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت
باطن را می یابد در میان علما و این بزرگواران همین قدر تفاوت
است که علماء استدلالاً و علماً میدانند و ایشان کشفاً و ذوقاً می یابند
وای دلیل علی صحة حالهم اول من هذه المطابقة یضیق صدری ولا ینطلق
لسانی نقد وقت نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسوید بعضی احوال بدارد
و در عرضه داشتها هم گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده
باشد این محروم مهجور را از توجه غریب پروری محروم ندارند و در
راه نگذارند بیت این سخن را چون تو مبدء بوده گر فزون گردد
تواش افزوده زیاده گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود داند
مکتوب چهاردهم در بیان حصول وقایع که در اثناء راه رو داده
بودند و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز به بر بزرگوار خود نوشته
اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه تجلیاتی که در مراتب اکوان
ظاهر شده بودند پاره از آن در عرضه داشت سابق معروض داشته بود
بعد از آن مرتبه وجوب که جامع صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت
زن غیر حلیله مسود اللون متمثل گشت و پس از آن مرتبه احدیت بصورت
مرد دراز بالا که بر دیوار باریک بین استاده است متجلی گشت
و این هر دو تجلی گشت و این هر دو تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بلا

جمیله

بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و درهمین اثنا آرزوی
موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای محیط
استاده باراده آنکه خود را در دریا اندازد اما از عقب او را بریسمانی
مضبوط کرده اند که نمیتواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارة
از تعلقات بدن عنصری خود میدانستم و آرزو میکردم که این ریسمان
گسسته شود و ایضا کیفیتی خاص رو داد که در ان وقت بطریق ذوق
دریافت که دل را هیچ بابستی غیر از حق سبحانه نمانده است بعد ازان
صفات کلیه وجوبیه که باعتبار محال و مظاهر خصوصیات پیدا کرده
بودند در نظر آمدند پس ازان آن خصوصیات تمام از انها فرو ریختند و
باقی نماند ندالا بعنوان الکلیة الوجوبیة و صورت تجرید آنها از خصوصیات
نیز در نظر امد و چ معلوم گشت که اکنون حقیقت صفات را باصل دادی
و پیش از تجرید از خصوصیات باصل دادن معنی نداشت مگر انکه بطریق
تجوز باشد کما هو حال ارباب التجلی الصوری و فنای حقیقی از بن زمان
متحقق گشت و بعد از تحقق این حالت صفاتی که در خود و در غیر خود بودند
بیک نهج یافت و امتیاز محال بر خاست درین وقت از بعضی دقایق
انواع شرک خفی خلاصی میسر شد و چ نه عرش ماند و نه فرش نه زمان
و نه مکان نه جهات و نه حدود و اگر فرضاً سالها فکر کنم هرگز در علم
نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد ازان تعین خود
در نظر آمد و وجه خاص خود نیز و تعین در رنگ جامه بود کهنه پاره
پاره شده که شخصی پوشیده باشد و انشخص را وجه خاص دانستم
اما بعنوان حقانیه متصور نگشت بعد ازان بالاء انشخص متصل پوست

رفیق در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتم و این
جامه تعین را از خود بیگانه دیدم و نوری که دران پوست
بود در نظر آمد و بعد از ساعتی آن نور از نظر غایب گشت
و این پوست و جامه نیز از نظر عنایت گشت مرتفع گشتند و همان جهالت
سابق ماند تعبیر این صورت واقعه مذکوره الخ در علم آمد بعرض میر سانند
که تا صیحه و تتمه او معلوم شود و آن انست که این صورت مذکوره عین
ثابته است کالبرزخ بین الوجوب والامکان که هر طرف او را از
یکدیگر جدا گشته اند و بکمال فرق متحقق شده اند و ان پوست که در میان
آن جامه کهنه و آن نور واقع شده است برزخیت بین الوجوب
والعدم و خود را که در آخر آن پوست یافتم اشارتست بوصول بر حیثیت
و سابقا در وقایع نیز خود را برزخ بین الوجود والعدم می یافتم اما ظاهرا
آن بنسبه آفاق بود و این نظر بنفس است و یک فرق دیگر هم دران
وقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه قدایم
حاصل است حیرة و نکارتست و گاه گاه همین طور شعبده پیدا میشود و
برطرف میگردد و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی وقایع در میماند
و اگر چه نوی در علم می آید بر ان اعتماد نمیکند بهان تقریب در عرض داشت
انتها کساحی میتماید باشد که باعلام حضرت ایشان یقین با مری پیدا
شود و امیدوارست که بتوجهات علیه از گرفتاری تعلقات
دینه نجات میسر شود و الا کار بسیار مشکل است بیت بی عنایات
حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق شیخ طه نبیره شیخ عبدالله
نیازی که از مشاهیر مشایخ سرهند است و خدام حاجی عبدالعزیز

بتفصیل بایشان آشنا اند قدمبوسی و نیازمندی معروض داشته اند
واو را داعیه انابت باین طریقه علیه شریفه پیدا شده است و بصدق
نیاز ملتجی شده است استخاره اش کفتم که بکند ظاهرا مناسبت دارد
یارانی که اینجا تعلیم ذکر کرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغولند بعضی از انها
در واقعات دیده رابطه کرفته همراه می آیند و بعضی پیش از آمدن
از دهلی رابطه داشتند اولا بحضور و استغراق میروند بعضی از انها
صفات هم باصل میدهند و بعضی نه اما هیچکس براه توحید و انوار
و کشوف نمیرود ملا قاسم علی و ملا مودود محمد و عبد المومن ظاهرا بنقطه
فوق رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی رو بنزول دارد
و آن دو معلوم نیست که فرود ایند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه
است اما نرسیده است ملا عبد الرحمن هم نزدیک بنقطه است
اما مسافت قلیله در میانست ملا عبد الهادی حضور باستغراق
در ان پیدا کرده است و نیز میکوید که مطلق منزه را جل شانه در اشیاء
بصفت تنزیه می بینم و افعال را هم ازو تعالی میدانم دولت ایشانست
که بطالبان و مستعدان فایض میشود و این کمینه را در افاضه آن
هیچ نصیبی نیست مصراع من همان احمد پارینه که هستم هستم روزی
فرموده بودند در میان واقعه ازو قایع که اکر نه معنی محبوبیت در ما
می بود توقف بسیار در وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیت او را
نسبت بعنایت خود هم بیان فرموده بودند از ان سخن امیدواری تمام است
و این جراة کستاخی از انست مکتوب یازدهم در بیان احوالی که مناسب
مقامات هبوط و نزول است با بعضی اسرار مکنونه نیز به بزرکوار خود

نوشته اند

نوشته اند عرضه داشت حاضر غایب واجد فاقد مقبل معرض انکه
مدتها او را می جست خود را می یافت بعد از آن کار او بانجا انجامید
که اکر خود را می جست او را می یافت الحال او را کم کرده خود را می یابد
و با وجود کم کردن جویان او نیست بالتحقق فقدان آن خواهان اونه از
روی علم حاضر و واجد و مقبل است و از روی غایب و فاقد و معرض ذوق م
ظاهرش بقاست و باطنش فنا در عین بقا فانی است و در عین فنا
باقی لیکن فنا علمی است و بقا ذوقی کار و بارش بهبوط و نزول قرار
یافته و از صعود و عروج باز مانده همچنانکه او را از قلب بمقلب
قلب برده بودند اکنون باز از مقلب قلب در مقام قلب فرود
آورده اند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان
از غلبات انوار روح او را جامع هر دو جهة روح و نفس ساخته
اند و ببرزخیة این جهتین او را مشرف کردانیده اند استفاده
از فوق و افاده بتحت او را معاً بواسطه حصول این برزخیت
عطا فرموده اند در عین استفاده مفید است و در عین افاده مستفید
ع کر بکویم شرح این بیحد شود معروض میکرداند که دست جیب
عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل
است بعد از هبوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند آن مقام
دیکر است که برزخ جیب و راست است کما هو الظاهر علی
اربابه و مجذوبان سلوک ناکرده از ارباب قلوبند رسیدن
بمقلب قلوب وابسته بسلوکست و تعلق مقام بشخصی کنایة از حصول
شان خاص است او را درین مقام و امتیاز علاحده است او را

از ارباب این مقام از جمله آن امتیاز آن سبقت انجذاب است در
المحن فیه و بقا ر خاص است که منشاء علوم و معارف مناسبه آن مقام
شد و تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثال
آنها در رساله موعوده به تفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسین
باضطراب راهی شدند و صحت یاصن آن نشد متعاقب انشاء الله
تعالی شرف از مطالعه خواهد یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است
در مقام جذبه اما روش بعالم نیست توجه بفوق دارد و چون عروج فوقانی
بعضی بود و بالطبع مناسبت بجذبه داشت در وقت نزول از فوق
همراه خود چیزی کمتر آورده است مایه نسبتی که از توجه قاصر بود و عروج
اثر آن توجه بود و هنوز باقی است در نسبت جذبه کالروح فی الجسد است
و کالنور فی الظلمه لیکن این جذبه بحال غیر جذبه خواجهاست قدس الله
تعالی اسرارهم جذبه ایست که حضرت خواجه احرار را از آبای کرام
خود رسیده است و شان خاص ایشان را درین مقام بوده است
و در واقعه بعضی طالبان که نموده بودند که خواجه را جذبه بوده اند
آن عزیز متوقف حوزه است ظهور اثر آن درین مقام است این جذبه
مناسبت بمقام افاده ندارد و همیشه درین مقام رو بفوقیت و سکر و ائمی لازم
آنست بعضی از مقامات جذبه منافی سلوک است بعد از دخول در آن
و بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول در آن و بعضی دیگر منافی
از برای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافی سلوک است بعد از
دخول در آن در وقت تحریر عریضه متوجه این مقام شده بود و بعضی
دقایق آن ظاهر گشت تا باعث باشند توجه میسر نمیشود والله سبحانه اعلم

بحقیقت

بحقیقت الحال چند ماه است که آن عزیز فرود آمده است اما تمام
داخل بمقام جذبه مذکور نمیشود و مانع عدم علم است ایشان آن مقام
با توجهات پراکنده امید است که در وقت مطالعه این کلمات نامربوط
دخول تام در آن مقام میسر شود و بعد از آن حضرت خواجه را تمام
فرو خواهد برد

مکتوب شانزدهم در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به بزرگوار خود نوشته اند

عریضه داشت احقر الطلبه آنکه نوازش
نامه مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
وقت مسوده کرده شد بعضی متممات و مکملات آن علوم مسطوره نیز
منظور شده بود و فرصت تحریر آنها نشد که حامل عریضه داشت راهی
شد انشاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال
رساله دیگر که به یاصن رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی
یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصایح بنویسید که در طریقه
نافع باشد و بمقتضای آن زندگانی کرده شود و الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکه
است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت
علیه الصلوة والسلام والتحیه با جمعی کثیر از مشایخ امت خود حاضرند
و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
از آن بوسه میکنند و بمشایخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل
کرد و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتاز ند و عزیز
الوجود و روبروی آن سرور علیه الصلوة والسلام ایستاده اند و القصه
بطولها و در همان مجلس باشاعة این واقعه فقیر را امر فرمودند ع
با کریمان کارها دشوار نیست ؛ از آن روز که از ملازمت برآمده است

بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چندگاه خود
همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت ہمچو پیر و شیر
در نظر می آمدند عزم عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آمد
عروج در مدارج قرب بغایت الغایت هرچند غایت ندارد میسر شد
ومیشود و می برند و می ارند کل یوم هو فی شان بر مقامات جمیع مشایخ
الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند بیت کلی برو ند ازین دهلیزه نسبت
بدان درگاه والا دست بر دست ۞ درین میان اگر توسط روحانیات
مشایخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل و رنگ
مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
چندان وجوه ولایت و کمالات از او انمودند که چه در تحریر آرد و در
شهر ذی الحجه در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام
مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام
در کار است تا کی میسر شود امر آسان نیست با وجود مرادیت چندان
قطع منازل کرده میشود که مریدان را در عمر نوح هم معلوم نیست
که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بمراد است مریدان انجا قدمگاه
ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد
هم گذر ندارند ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد اینست و عدم نور اینست
بواسطه ظهور نور ظلمت غیبت است چیز دیگر نیست مردم در متخیلات
خود چیزها می زنند اعتبار نباید کرد بیت در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام ۞ در اندیشه این قسم ظنیات احتمال

تخالب است آن جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال
نظر خیال خود بپوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار است بیت
من گم شده ام مرا مجوئید ہاہا با گم شدگان سخن مگوئید ہاہا از غیرت
خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی
کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
فی الحقیقت معارضه است باو تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت
مقام فرق است که مقام ارشاد است و فرق درین موطن عبارت
از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد ازانکه
نفس داخل بود در نور روح و ان جمع بود از جمع و فرق
پیش ازین هرچه مفهوم میشود از شکایت حق را از خلق جدا دیدن
که مقام فرق می انگارند حقیقت ندارد و همین روح را حق میدانستند
و جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس از خلق و نکمد القیاس
فی اکثر علوم ارباب السکر لان حقیقة الامر ثمه مفقودة و الامر عند الله
سبحانه در رساله دیگر بتفصیل علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت
این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد گذشت مکتوب
هفدهم در بیان بعضی از احوال خود که تعلق بعروج و نزول
دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه
آنکه عزیزی که چندگاه متوقف بودند روز تحریر چنان ظاهر شد که از آن
مقام بنحوی از عروج نمودند و بپایان فرود آمدند لیکن بتمام نزول نکرده
اند و بقایائی که در زیر آن مقام بود نیز عروج نموده از راه همان
مقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هرچه کیفیت رو خواهد داد

بد

او را از نفس جدا دیدن

در معرض ظهور خواهد آمد و معروض خواهد داشت اگر صاحب معامله
نیز بعد از انکشاف حال خود خبری نویسد بصواب نزدیکتر است چون
حدوث این قضیه نزول پر زهره بود و حقیر را بواسطه تناول جلاب ضعفی
طاری شده بود بانجام کار این نزول نیز در احت انشاء الله تعالی ظاهر خواهد شد

**مکتوب هژدهم در بیان تمکین که بعد از تلوین حاصل میشود و در بیان
مراتب سه‌گانه ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زاید است
بر ذات او تعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند**

عرضه داشت
کمترین بندگان بر تقصیر احمد عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و مواجید
رو میداد بعرض آن گستاخی مینمود و جرات میکرد چون حق سبحانه
و تعالی به برکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین
بتمکین مشرف فرمود حاصل کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل
جز فصل و از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکرة و از علم جز
جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشت توقف واقع شد و بجز عرضه اخبار
روزمره جرات ننمود مع ذلک و کراهت نهجی مستولی شده است
که هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نمی تواند بیت
من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری و ز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری
بر سر اصل سخن آئیم عجب آنست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند
که در آن موطن علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در انجا جمع‌اند
در عین حیرت و بی نشانی بعلم و شعور است و نفس غیبت حضور
است باوجود علم و معرفت جز ازدیاد جهل و نکرت نیست مصراع
عجب اینست که من واصل و سرگردانم الله تعالی بمحض عنایت بجناب

خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام
ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت تجلی صوری
بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین کذا مرة و فوق مقام
الشهادت مقام صدیقیت است تفاوتی که میان این دو مقام است اجل
من ان یعبر عنه بعبارت و اعظم من ان یشار الیه باشارت و فوق آن
مقامی نیست الا النبوت علی اهلها الصلوات و التسلیمات و نشاید
که میان صدیقیت و نبوت مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بجنابت
او بکشف صریح و صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این
دو مقام ثابت کرده اند و به قربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند
و بر حقیقت آن مقام اطلاع داده اند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولا
همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم نمودند
آری حصول آن مقام بعد حصول آنکه مقام صدیقیت است در وقت
عروج اما واسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت حضوری انشاء الله
تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بس عالی است در
منازل عروج فوق آن مقامی معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات
جل و علی در این مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمای اهل حق است شکر الله
تعالی سعیهم و انجا وجود هم در راه می ماند و فوق آن عروج واقع میشود
ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود میفرماید
و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیت از مقامات بقا
است که رو بعالم دارد و بالاتر از آن مقام مقام نبوت است که فی الحقیقت
بالاتر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت برزخیت آن

دو مقام ندارد که رویش به تنزیه صرف است وتمام عروجست نشان
ما بینهما **بیت** در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند ** هر چه استاد ازل گفت
بگو میگویم ** علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته
اند سرموئی مخالفت باصول علماء شریعت نیست همان علوم اجمالی
را تفصیلی ساخته اند واز نظریه بضروریه آورده اند شخصی از حضرت
خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک
چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود واستدلالی کشفی گردد
نفرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم ومعارف
بسیار رومید هند که از انها می باید گذشت ونابهایت النهایت
که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم بهره نیابد فیالیت شعری
ان من اهل الله القایلین لحصول هذا المقام الشریف ولیس لهم مناسبة — لانفسهم ص
بعلوم هذا المقام ومعارفه فما وجهه وفوق کل ذی علم علیم وبر سر مسئله
قضا وقدر نیز اطلاع دادند وانرا ابلغ الاعلام فرمودند که بهیچ وجه
باصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم نیاید واز نقص ایجاب وشایبه
جبر مبرا ومنزه است ودر ظهور بمثابه قمر لیلة البدر است عجب است
که باوجود عدم مخالفت باصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده داشته
اند اگر شایبه مخالفت میداشت اخفا وستر مناسب بود لایسال عما یفعل
بیت گرا نهره که انکه ازیم او ** گشاید زبان جز بتسلیم او ** علوم ومعارف
در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشود وقوت
مدرکه مجرد ** تعبیر است والا لایحمل عطایا الملک الا مطایاه او ایل شوق
آن بود که این علوم غریبه را در قید کتابت آورده شود اما توفیق نمی

یافت واز ین ممر در بار بود اخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از
افاضه این علوم وحصول ملکه است نه یاد کرد این علوم چنانکه طلبه
علوم تحصیل علوم برای ان میکنند که ملکه مولویه بهم رسانند نه انکه
حفظ اصول صرف ونحو وغیرها کنند بعضی از علوم بعرض میرساند
قال الله سبحانه تبارک وتعالی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر اول
کلام اثبات تنزیه محض است کما هو الظاهر وقوله سبحانه وهو السمیع
البصیر متمم ومکمل للتنزیه بیانش آنست که چون ثبوت سمع وبصر مر
عالم را موهم ثبوت مماثلة است ولو فی الجملة نفی الله سبحانه عنهم
السمع والبصر لدفع هذا التوهم یعنی سمیع وبصیر اوست جل شانه وسمع
وبصر که در خلایق مخلوق است در رویت وسماع هیچ مدخلی ندارد
همچنانکه حق سبحانه وتعالی خلق سمع وبصر میکند خلق سماع ورویت
میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادت من غیر تاثیر لهما فیهم
ولو قلنا بالتاثیر فالتاثیر فیهما ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات
ایشان جماد محض است صفات اینها نیز جماد محض است در رنگ
آنکه قادری بمحض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمیتوان گفت
که فی الحقیقت سنگ متکلم است وصفت کلام دارد همچنانکه سنگ
جماد است این صفت هم در وی اگر فرضا موجود باشد جماد است
در ظهور حرف وصوت از وی هیچ مدخلیتی ندارد جمیع صفات
ازین قبیل است غایت ما فی الباب چون این دو صفت ظاهر تر
بودند خصّهما الله تعالی بنفیهما ویکون لزوم نفی البواقی منه بالطریق — خصهما
الاولی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد از ان توجه او بسلوک

بعلومی خلق کرد بعد ازان تعلق او بعلومی خلق کرد بعد ازان معلوم
را بروی منکشف ساخت پس انکشاف در وی خلق کرد بعد خلق
صفت علم بمجرد جری العادت پس معلوم است که علم را در انکشاف
چه مدخلیتی باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازان اصغا و توجه
بمسموع بعد ازان سماع بعد ازان ادراک بمسموع همین طور اول خلق بصر کرد
بعد ازان تقلیب حدقه و توجه بمرئی بعد ازان رویت بعد ازان
ادراک مرئی علی هذا القیاس پس سمیع و بصیر کسی است که مبدا سماع
و رویت او این دو صفت باشند و اذا لم یکن کذلک فلا سمیع
و لا بصیر پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ ذوات جماد صرفند فا
المقصود من اخر الکلام نفی الصفات عنهم راسا لا ان لهم صفات و تلک الصفات
ثابتة لله سبحانه لیکون جمعا بین التنزیه و التشبیه بل تمام الآیة الکریمة لاثبات
التنزیه و نفی المماثلة راسا علم اول یعنی اثبات صفات اینها مر حق سبحانه
و تعالی را و ذوات اینها را جماد محض دانستن و در رنگ ناودان و کوزه
یافتن که آب ازانجا ظاهر است از علوم مناسبه مقام ولایت است و علم
ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را میت دانستن
که انک میت و انهم میتون از علوم مناسبه مقام شهادت است از ینجا هم
تفاوت ما در میان مقامین مفهوم میشود القلیل یدل علی الکثیر و
الجرعة تنبئ عن البحر الغدیر ع سالی که نکوست از بهارش پیداست
و همچنین ارباب این مقام عالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت و
الجماد می یابند نه افعال اینها از الحق سبحانه میدهند و فاعل این افعال
او را سبحانه دانند تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا در رنگ ان ثبت

که شخصی سنگی را جنباند و حرکت دهد نمی توان گفت که آن شخص متحرک
است بلکه موجد حرکت است در سنگ و سنگ متحرک است مع
ذلک همچنانکه سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرفست اگر با
الفرض بآن حرکت شخصی هلاک شد نمی گویند که سنگ کشت بلکه میگویند
آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر الله تعالی سعیهم موافق این
علم است میفرمایند که با وجود صدور افعال ولو بالارادة و الاختیار
از مخلوقات معقول آنها مصنوع حق است سبحانه و فعل اینها را در مصنوعیت
او هیچ مدخلی نیست افعال ایشان حرکات جند است من غیر ان
یکون لها تاثیر فی مجعولیة المعمول اگر گویند که برین تقدیر افعال را مناط
ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست که سنگی را باری
مکلف سازند و بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرق ثابت است
در میان سنگ و مکلفین چه مناط تکلیف قدرت و اراده است و در سنگ
ارادت نیست لیکن چون اراده اینها نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر
تاثیر له فی حصول المراد آن اراده نیز کالمیت است همین کار کرد که مراد بعد
از تحقق آن مخلوق میشود بطریق جری العادت و اگر قدرت مخلوق را
مؤثر فی الجمله هم گفته شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم
گفته اند آن تاثیر هم در وی خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند
فغی تاثیره لا اختیار لهم اصلا فیکون تاثیره ایضا کالجماد مثلا شخصی سنگی را
دید که از بالا پایان آمد بتحریک محرکی و حیوانی را هلاک ساخت آن
شخص همچنانکه آن سنگ را جماد میداند فعل او را که حرکت است نیز جماد
میداند و اثر مترتب را بران فعل که اهلاک است نیز جماد میداند فا

فالذوات والصفات والافعال کلها جمادات محضة واموات صرفة فهو
الحی القیوم وهو السمیع البصیر وهو العلیم الخبیر وهو الفعال لما یرید قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله
مددا گستاخی بسیار نمود و جرأت بیجا واقع شد چه توان کرد سخنی که از جمال م
جمیل مطلق است بران داشت که هرچند سخن دراز کند زیبا آید و هرچه
ازو گوید رعنا باوجود خود را هیچ مناسبت نمی یابد که ازان جناب نمایدم
سخن کند و با نام او بزبان آرد بیت هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب
هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید بنده باید که حد خود داند امیدوار توجه
و عنایت است از خرابی خود چه عرض نماید و هرچه در خود می یابد
از عنایات مبدا آن توجه عالی است والا ع من همان احمد پارینه
که هستم هستم بیان شاه حسین طریق توحید دارد و دران محظوظ
است بخاطر می آید که ازانجا براورده شود تا بحیرت رسد که مقصود
است محمد صادق از جوزدی خود را ضبط نمی تواند کرد و اگر در سیر
همراه میشود ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی
بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است و در حیرت بفقیر
مناسبت تمام دارد شیخ نور نیز درین مقام است خیلی ترقی کرده است
و از خویشان فقیر جوالی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه
نزدیک است مستعد است مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی
از ارباب حوائج نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه داشت احقر
الخدمه آنکه شخصی از لشکر آمده وا نمود که مبلغ وظیفه داران فقرا
دهلی و سرهند از بابت خریف گذشته حواله ملازمان عتبه علیه کرده اند

که بعد از تحقیق حق بمستحقان رسانند بنا بر علی ذلک گستاخی نموده
شد هزار تنکه فضلانه باسم شیخ ابوالحسن حافظ و اهل علم و هزار
تنکه فضلانه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است
مشار الیهما حی و قایم اند و شایبه اشتباه ندارند و کس خود را فرستاده
اند اعتمادی است اگر خبر مذکور صدق داشته باشد مبلغ این مشار الیهما
دو آسامی مذکورین را حواله حامل عریضه داشت نمایند در سرهند اند
مکتوب بیستم نیز در سفارش بعضی ارباب حوائج به پیر بزرگوار
خود نوشته اند عریضه داشت احقر الخدمه آنکه مکرر ع در باب
وظایف والده حبیب سرهندی و منکوحه او و مخادیم دیگر که در
ضمن عریضه مسطور اند مصدع اوقات خادمان عتبه علیه میگردد اگر
مبلغ وظایف مشار الیهم بدهلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند کرد
که تسلی مشار الیهم نماید بعضی بطریق وکالت و بعضی بطریق اصالت آمده
اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم حی و قایم اند التماس تصحیح
پروانجات مینمایند زیاده گستاخی است مکتوب بیست و یکم
ارسل الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری
فی بیان درجات الولایت سیما الولایت المحمدیة علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة ومدح الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی اسرار
صاحبها و علو نسبتهم و فضلها علی نسبت سایر الطرق و ان حضورهم دایمی
وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف النحیف عظم الله تعالی
اجرکم و یسر سبحانه امرکم و شرح صدرکم و تقبل عذرکم بحرمة سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات

الكمها اعلموا اخوانى ان الموت الذى قبل الموت المعبر بالفناء عند
اهل الله مالم يتحقق لم يتيسر الوصول الى جناب القدس بل لم يكن النجات
عن عبادت المعبودات الباطلة الآفاقية والآلهة الهوائية الانفسية
فلم يتحقق حقيقة الاسلام ولم يتيسر كمال الايمان فكيف يحصل الدخول فى
زمرة العباد والوصول الى درجة الاوتاد مع ان هذا الفناء قدم اول
يوضع فى اطوار الولايت وكمال اسبق يحصل فى البدايت فينبغى ان يقاس
من اول الولايت حال آخرها ومن بدايتها درجة نهايتها ونعم ما قيل
بالفارسية ع قياس كن ز گلستان من بهار مرا ❁ وقيل بها ايضا ع
سالى كه نكوست از بهارش پيد است ❁ وللولايت درجات وبعضها
فوق بعض اذ على قدم كل نبى ولاية خاصة به واقصى درجاتها هى التى
على قدم نبينا عليه وعلى جميع اخوانه من الصلوات اتمها ومن التحيات
ايمنها اذ التجلى الذاتى الذى لا اعتبار فيه للاسماء والصفات
والشيون والاعتبارات لا بالايجاب ولا بالسلب مخصوص بولايته
عليه الصلوات والسلام وخرق جميع الحجب الوجودية والاعتبارية علما
وعينا يتحقق فى هذه المقام فيحصل الوصل عريانا وتحقق الوجد حقيقة
لا حسبانا وللكمل من متابعيه عليه الصلوة والتحية نصيب كامل وحظ
وافر من هذا المقام العزيز وجوده فعليكم باتباعه صلى الله تعالى عليه وآله
وسلم ان كنتم متوجهين الى تحصيل هذه الدولت القصوى وتكميل هذه الدرجة
العليا وهذه التجلى الذاتى برقى عند اكثر المشايخ رحمهم الله سبحانه
يعنى ان خرق جميع الحجب عن حضرت الذات جل سلطانه يكون فى
زمان يسير كالبرق ثم يسدل حجب الاسماء والصفات وتستر سطوات

انوار الذات تعالى فيكون الحضور الذاتى لمحة كالبرق والغيبة
الذاتية كثيرة جدا وعند اكابر المشايخ النقشبندية قدس الله
تعالى اسرارهم هو الحضور الذاتى دائما ولا عبرة عندهم للحضور
الزايل المتبدل بالغيبة فيكون كمال هؤلاء الاكابر فوق جميع الكمالات
ونسبتهم فوق جميع النسب كما وقع فى عباراتهم ان نسبتنا فوق
جميع النسب وارادوا بالنسبة الحضور الذاتى الدائمى واعجب
من ذلك ان النهايت فى طريقة هؤلاء الكمل مندرجة فى البداية
واقتدارهم فى ذلك بصحابة رسول الله صلى الله تعالى عليه وعليهم
وسلم وبارك فانهم فى اول صحبة النبى عليه الصلوة والسلام
والتحية نالوا ما تيسر فى النهايت وذلك باندراج النهايت فى
البدايت فكما كانت ولايت محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه
وعلى آله وسلم فوق جميع ولايات الانبياء والرسل عليهم الصلوات
والتسليمات كذلك كانت ولايت هؤلاء الاكابر فوق جميع ولايات
الاولياء قدس الله تعالى اسرارهم كيف وان ولايتهم منسوبة
الى الصديق الاكبر نعم لافراد من كمل المشايخ قد حصلت لهم هذه النسبة
لكن بالاقتباس من ولايت الصديق الاكبر كما اخبر ابو سعيد عن دوام
هذه الحديث وقد وصلت جبة الصديق الاكبر رضى الله تعالى عنه
الى هذا الشيخ ابى سعيد كما نقل صاحب النفحات والغرض من اظهار بعض
كمالات هذه الطريقة العلية النقشبندية ترغيب الطلاب الى هذه الطريقة
والامالى وشرح كمالاتها قال المولوى فى المثنوى ابيات شرح او حيف
است با اهل جهان ❁ همچو راز عشق بايد در نهان ❁ ليک گفتم وصف او تا ره برند

پس ازان کہ نوبت آن حضرت خورند و السلام علیکم و علی من اتبع
الہدی **مکتوب بیست و دویم ارسل الی الشیخ عبد المجید بن الشیخ محمد المفتی**
اللاہوری فی بیان وجہ التعلق بین الروح والنفس و بیان عروجہا
ونزولہا و بیان الفناء الجسدی والروحی و بقاوہما و بیان مقام الدعوت
والفرق بین المستہلکین من الاولیاء الراجعین الی الدعوت سبحان
من جمع بین النور والظلمۃ وقرن اللامکانی المبری عن الجہۃ مع المکانی
الحاصل فی الجہۃ فحبب الظلمۃ الی النور فعشق بہا وامتزج معہا بکمال
المحبۃ لیزداد بہذا التعلق جلاء ہ ویکمل بمجاورت الظلمۃ صفاء ہ
کالمرات اذا ارید صقالتہا وقصد ظہور لطافتہا ترتب اولا بالطہر
بمجاورت الظلمۃ الترابیۃ صفاءہا ویزداد بتعلق الکثافۃ الطینیۃ بہاءہا
فنسی ذلک النور ما حصل لہ اولا من شہودہ القدسی بل جہل نفسہ
وتوابعہ الوجودیۃ باستغراقہ فی شہود معشوقہ الظلمانی وتعلقہ با
لہیکل الہیولانی فصار من اصحاب المشامۃ فی مصاحبتہ وضاع من کرامات
المیمنۃ فی مجاورتہ فان بقی فی مضیق ہذا الاستغراق ولم یتخلص الی فضاء
الاطلاق فالویل لہ کل الویل لہ کل لما لم یتیسر لہ ما ہو المقصود منہ وضاعت
جوہر استعدادہ فضل ضلالا بعیدا وان سبقت لہ الحسنی وادرکتہ العنایات
القصوی رفع راسہ وتذکر ما ضل عنہ فرجع القہقری قایلا **شعر**
الیک یا منیتی حجی ومعتمری ان حج قوم الی ترب واحجار وان حصل لہ
الاستغراق ثانیا فی شہود المطلوب الاقدس علی حسن طرق وتیسر
لہ التوجہ الی الجناب المقدس بالکل وجوہ تبعۃ الظلمۃ ح واندرجت
فی غلبات انوارہ فاذا بلغ ہذا الاستغراق الی ان نسی المتعلقۃ الظلمانی

لہیکل

راسا وجہل نفسہ وتوابع وجودہ کلیۃ فاستہلک فی مشاہدۃ
نور الانوار وحصل لہ حضور المطلوب وراء الاستار وشرف بالفناء
الجسدی والروحی وان حصل لہ البقاء بذلک المشہود ایضا بعد الفناء
فیہ فقد تمت لہ جہتا الفناء والبقاء وصح علیہ اطلاق اسم الولایت
ح فحینئذ لا یخ حالہ من امرین اما الاستغراق فی الشہود بالکلیۃ ولا
استہلاک فیہ علی الدوام واما الرجوع الی دعوت الخلق الی الحق عز سلطانہ
بان یصیر باطنہ مع اللہ سبحانہ وظاہرہ مع الخلق فیتخلص النور ح من الظلمۃ
المندرجۃ فیہ للتوجہ الی المطلوب ویصیر بہذا التخلص من اصحاب الیمین
وہو وان لم یکن لہ فی الحقیقۃ یمین ولا شمال لکن الیمین اولی بحالہ وانسب
بکمالہ لجامعیۃ الجہۃ الخیریۃ مع اشتراکہا فی الیمن والبرکت کما وقع فی
شانہ عز شانہ کلتا یدیہ یمین وتنزل تلک الظلمۃ من ذلک النور فی
مقام العبادت واداء الطاعۃ ونعنی بالنور اللامکانی الروح بل
خلاصتہ وبالظلمۃ المقیدۃ بالجہۃ النفس وکذا المراد بالباطن والظاہر
فان قال قایل ان للاولیاء المستہلکین ایضا شعورا بالعالم وتوجہا الیہ
واختلاطا مع بنی نوعہم فما معنی الاستہلاک والتوجہ بالکلیۃ علی
الدوام وما الفرق بینہم وبین المرجوعین الی العالم للدعوت قلنا ان
الاستہلاک والتوجہ بالکلیۃ عبارت عن توجہ الروح والنفس
معا بعد اندراج النفس فی انوار الروح کما مرت الاشارت الیہ
والشعور بالعالم ونحوہ انما یکون بالحواس والقوی والجوارح
التی ہی کالتفاصیل للنفس فالمجمل الملخص مستہلک فی ضمن انوار
الروح فی مطالعۃ المشہود وتفصیلہ باق علی الشعور السابق من غیر

تطرق فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم فان نفسه بعد كونها مطمئنة
تخرج من تلك الانوار للدعوت وتحصل له المناسبة مع العالم
فتقع الدعوت بسبب تلك المناسبة في معرض الاجابت واما
ان النفس مجملة والحواس ونحوها تفاصيلها فلان النفس لها تعلق
بالقلب الصنوبري وهو التعلق للروح بتوسط الحقيقة الجامعة ليقلبه
والفيوض الواردت عن الروح ترد اجمالا اولا عليها ثم بتوسطها الى
ساير القوى والجوارح تفصيلا فخلاصة موجودت في النفس اجمالا
فظهر الفرق بين الفريقين ومما ينبغي ان يعلم ان الطايفة الاولى من
ارباب السكر والثانية من ارباب الصحو والشرافة للاولى والفضيلة
للاخرى والمقام الاول مناسب للولايت والثاني للنبوت شرفنا الله
سبحانه بكرامات الاولياء وثبتنا على كمال متابعة الانبياء صلوات
الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين
والعباد الصالحين الى يوم الدين آمين المحرر الداعي وان لم يحسن
العربية العجمية لكن لما كان مكتوبهم الشريف محررا بالكلمات العربية
املى القرطاس على نحو املائهم مكتوب بيست وسيوم اوصل الى
عبد الرحيم المشتهر بخانخانان في جواب كتابته وفي المنع عن اخذ الطريق
من الناقص وبيان مضرته وطلب المنع عن الالقاب الشبيهة باهل
الكفرة نجانا الله سبحانه واياكم عن المقال الخالي عن الحال والعلم
المعرا عن الاعمال بحرمت سيد البشر المبعوث الى الاسود والاحمر
عليه وعلى آله من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها ورحم
الله عبدا قال آمينا بلغ رسالتكم الاخ الصالح الصادق تبليغا

وحكى عن جنابكم بلسان الترجمان ما حكى فانشدت اهلا لسعدى و
الرسول وجند او حبه الرسول لحب وجه المرسل اعلم ايها الاخ القابل
لظهور الكمالات اظهرنا الله سبحانه وتعالى فعلكم من القوت ان الدنيا
مزرعة الاخرت فويل لمن لم يزرع فيها وعطل ارض الاستعداد
واضاع بذر الاعمال ومما ينبغي ان يعلم ان اضاعة الارض وتعطيلها
اما بان لا يزرع فيها شيئا او القى فيها بذرا خبيثا فاسدا وهذا القسم
من الاضاعة اشد مضرت واكثر فسادا من القسم الاول كما لا يخفى وخبث
البذر وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسلكه
لان الناقص صاحب هوى متبع وما يشوب بالهوى لا يوثر وان اثر
اعان على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة ولان الناقص لا يميز بين الطرق
الموصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو
غير واصل قط وكذا لا يميز بين الاستعدادات المختلفة للطلبة
واذا لم يميز طرق الجذبة عن طريق السلوك فربما كان استعداد الطالب
مناسبا لطريق الجذبة غير مناسب لطريق السلوك ابتداء
الناقص بعدم التميز بين الطرق وبين الاستعدادات المختلفة
سلكه طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريق كما ضل فالشيخ
الكامل المكمل اذا اراد تربيت هذا الطالب وتسليكه احتاج اولا
الى ازالة ما اصاب من السالك الناقص واصلاح ما فسد بسببه فسد
ثم القى البذر الصالح المناسب لاستعداده في ارض الاستعداد
فتنبت نباتا حسنا مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها
في السماء فصحبة الشيخ الكامل المكمل كبريت احمر نظره دواء وكلمة

وحكى

شعار وبدونها خرط القتاد ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة
المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية اذ هو ملاك الامر ومدار
النجات ومناط السعادت ولنعم ما قيل بالفارسية **بيت** محمدی عربی
کابروی هر دو سرا است کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او **بيت**
ولنختم المقالة على صلوات سيد المرسلين وتسليماته وتحياته وبركاته
التتمة العجب كل العجب ان الاخ الصادق قد نقل ان من جلسائهم من
الشعراء الفضلاء من يلقب في الشعر بالكفری والحال انه من السادات
العظام والنقباء الكرام فيا ليت شعری ما حمله على هذا الاسم الشنيع البين
شناعته والمسلم ينبغي ان يفر من هذا الاسم زيادة ما يفر من الاسد
المهلك ويكره كل الكراهة لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان الله
سبحانه والرسوله عليه الصلوات والتسليمات والمسلمون مامورون
مامورون بعداوت اهل الكفر والغلظ عليهم فالتحاشي عن مثل هذا الاسم
القبيح واجب وما وقع في عبارات بعض المشايخ قدس الله تعالى
اسرارهم في غلبات السكر من مدح الكفر والترغيب على شد الزنار
وامثال ذلك مصروف عن الظاهر ومحمول على التاويل فان كلام
السكاری يحمل ويصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بغلبة السكر
في ارتكاب هذه المحظورات مع ان كفر الحقيقة نقص بالنسبة الى اسلام
الحقيقة عند اكابر هولاء وغير السكاری غير معذور في تقليدهم لا عندهم
ولا عند اهل الشرع لان لكل شئ موسما ووقتا خاصا يليق ذلك الشئ
في ذلك الموسم ويقبح في موسم آخر والعاقل لا يقيس احدهما على الآخر
فالتمسوه من قبلي ان يغير هذا الاسم ويبدله باسم خير منه ويلقب بالاسلامی

فانه

فانه موافق لحال المسلم ومقاله وانتساب الى الاسلام الذي هو
الدين المرضي عند الله سبحانه وعند رسوله عليه الصلوة والسلام
واجتناب عن التهمة التي امرنا بالتقاية التقوا من مواضع التهم كلام صادق
وفي لا غبار عليه قال الله سبحانه ولعبد مومن خير من مشرك والسلام
على من اتبع الهدى **مكتوب بيست وچهارم ارسل الى قليچ خان في**
بيان كون الصوفي كائنا بائنا وان تعلق القلب لا يكون باكثر من واحد
وان ظهور المحبة الذاتية يستلزم استواء الايلام والانعام من المحبوب
والفرق بين عبادت المقربين وعبادت الابرار وكذا بين الاولياء
المستهلكين وبين اولياء المرجوعين الى دعوت الخلق
سلمكم الله سبحانه وعافاكم بحرمت سيد المرسلين عليه وعلى
آله الصلوات والتسليمات المرء مع من احب فطوبى لمن لم يبق
بقلبه حب الا مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس
فيكون هو مع الله جل سلطانه وان كان ظاهره مع الخلق واشتغل
بهم صورت وهو شان الصوفي الكائن البائن اي الكائن مع
الله سبحانه والبائن من الخلق حقيقة او المراد الكائن مع الخلق
صورت والبائن منهم حقيقة والقلب لا يتعلق محبته باكثر من واحد
فما لم يزل تعلقه الحبي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبته وما
يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلق محبته بالاشياء المتكثرة كا
المال والولد والرياسة والمدح والرفعة عند الناس فهنه
ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا هو نفسه ومحبته لنفسه فان هذه الاشياء
لا يريد الا لنفسه لا لانفسهم فاذا زالت محبته مع نفسه زالت محبتهم

هو لا ادرع محبته

بالتبعية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس العبد
لا العالم فان العالم فى نفسه غير مراد للعبد حتى يكون حجابا وانما مراد
العبد هو نفسه فلا جرم يكون الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد
عن مراد نفسه كليه لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه
فى قلبه وهذه الدولة القصوى لا تتحقق الا بعد الفناء المطلق المنوط
بالتجلى الذاتى فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بازغة
فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتيه استوى عند المحب انعام
المحبوب وايلامه فح حصل الاخلاص فلا يعبد ربه الا له لا لاجل نفسه فى طلب
الانعام ورفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه رتبة المقربين فان الابرار
انما يعبدون الله خوفا وطمعا وهما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم
بسعادة المحبة الذاتيه فلا جرم يكون حسنات الابرار سيات المقربين
فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيات من وجه وحسنات المقربين حسنات
محضة نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء الا
كمل وتنزلهم لعالم الاسباب لكن خوفهم وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما
يعبدون طمعا لرضاه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون الجنة
لانها محل رضاه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يستعيذون من النار
لانها محل سخطه تعالى لا لدفع الايلام عن انفسهم لان هولاء
الاكابر محررون عن رقية الانفس وصاروا خالصين لله سبحانه وهذه خالصين
الرتبة اعلى من بين رتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام
من كمالات مقام النبوت بعد تحققه بمرتبة الولايت الخاصة ومن لم
يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من

كمالات مقام النبوت فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا
الله سبحانه محبة هولاء الاكابر بحرمت سيد البشر عليه وعلى آله وتابعيه
من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب
والسلام اولا وآخرا **مكتوب بيست وپنجم ارسل الى خواجه جهان
فى التحريض على متابعت سيد المرسلين ومتابعة خلفائه الراشدين
عليه وعليهم الصلوات اكملها ومن التسليمات اتمها** سلم الله تعالى
قلبكم وشرح صدركم وزكى نفسكم ولان جلدكم كل ذلك بل جميع كمالات
الروح والسر والخفى والاخفى منوط بمتابعة سيد المرسلين عليه وعلى آله من
الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فعليكم بمتابعته ومتابعة خلفائه
الراشدين الهادين المهديين من بعده فانهم نجوم الهداية وشموس
الولايت فمن تشرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظيما ومن جبل على
مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعيدا البقية من العفو واظهار الاضطرار وضيق
المعيشة لابنى المرحوم الشيخ السلطان فالملتمس من جنابكم مددهم
واعانتهم فانكم حرى بذلك بل موفق بقضاء حوائج الناس طرا زاد الله
تعالى توفيقكم وجعل الخير رفيقكم والسلام عليكم وعلى ساير من اتبع الهدى
**مكتوب بيست وششم ارسل الى الشيخ العالم مولانا حاجى محمد اللاهورى فى بيان ان
الشوق يكون للابرار دون المقربين مع علوم تناسب هذا المقام**
ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها الصلوة
والسلام والتحية ورد فى الحديث القدسى الا طال شوق الابرار الى لقائى
وانا اليهم لاشد شوقا اثبت سبحانه الشوق للابرار لان المقربين الواصلين
لا شوق لهم لان الشوق يقتضى الفقد فى حقهم مفقود الا يرى ان الشخص الاشتاقى والفقد

الی نفسه مع افراطه فی حبه لعدم تحقق الفقد فی حقه فالمقرب الواصل الباقی
بالله سبحانه الفانی عن نفسه حاله مع الله سبحانه کحال الشخص مع نفسه فلاجرم
لایکون المشتاق الا الابرار لانه محب فاقد ونعنی بالابرار غیر المقرب الواصل
سواء کان فی الابتداء او فی الوسط ولو بقی منه مقدار حبة من خردل ولنعم ما قیل
فی الشعر الفارسی بیت فراق دوست اگر اندکست اندک نیست درون
دیده اگر نیم موست بسیار است نقل عن الصدیق الاکبر رضی الله تعالی
عنه انه رای قاریا یقرء القران ویبکی فقال هکذا کنا نفعل ولکن قست قلوبنا
هذا من قبیل المدح بما یشبه الذم وسمعت عن شیخی قدس سره یقول
ان المنتهی الواصل ربما یتمنی الشوق والطلب الذی کان له فی الابتداء
ورفع الشوق مقام آخر اکمل من الاول واتم منه وهو مقام الیاس
والعجز عن الادراک فان الشوق یتصور فی المتوقع فحیث لا توقع لا شوق
واذا رجع هذا الکامل البالغ نهایت الکمال الی العالم رجوع القهقری لا یعود
الیه الشوق ایضا مع وجود الفقد بالرجوع لان زوال شوقه ما کان لوجود
الفقد بل لحصول الیاس وهو موجود فی حال الرجوع ایضا بخلاف الکامل الاول
فانه یعود الیه الشوق برجوعه الی العالم لحصول الفقد الذی زال
من قبل فحین وجد الفقد بالرجوع حصل الشوق الذی زال بزواله لا یقال
ان مراتب الوصول لا تنقطع ابد الآبدین فیتوقع بعض تلک المراتب فیتصور
الشوق ح لانا نقول عدم انقطاع مراتب الوصول مبنی علی السیر التفصیلی
الواقع فی الاسماء والصفات والشیون والاعتبارات وهذا السالک
لا یتصور فی حقه نهایت ولا یزول عنه الشوق ابدا وما نحن بصدده
وهو المنتهی الواصل الذی قطع تلک المراتب بطریق الاجمال وانتهی

الی ما لا یمکن التعبیر عنه بعبارة ولا یشار الیه باشارت فلا یتصور ثمه
توقع اصلا فلاجرم یزول عنه الشوق والطلب وهذا حال الخواص
من الاولیاء لانهم الذین عرجوا عن ضیق الصفات ووصلوا الی حضرت
الذات تعالی وتقدس بخلاف السالکین فی الصفات مفصلا
والسایرین فی الشیونات مرتبا فانهم محبوسون فی التجلیات الصفاتیة
ابد الآبدین ومراتب الوصول فی حقهم لیست الا الوصول الی الصفات
والعروج الی حضرت الذات تعالی لا یتصور الا بالسیر الاجمالی فی الصفات
والاعتبارات ومن وقع سیره فی الاسماء بالتفصیل حبس فی الصفات
ولم یزل منه الشوق والطلب ولم یفارق عنه الوجد والتواجد فا
صحاب الشوق والتواجد لیسوا الا اصحاب التجلیات الصفاتیة و
لیس من التجلیات الذاتیة لهم نصیب ما داموا فی الشوق والوجد
جد فان قال قایل ما معنی الشوق من الله سبحانه ولیس منه سبحانه
مفقود شیا من الاشیاء قلت ذکر الشوق هنا یحتمل ان یکون من
قبیل صنعة المشاکلة وذکر الشدة فیه باعتبار ان کل ما ینسب الی العزیز
الجبار فهو شدید وغالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب
علی طریقة العلماء وللعبد الضعیف فی جوابه وجوه اخر تناسب طریقة
الصوفیة ولکن تلک الاجوبة تقتضی نحوا من السکر وبدون السکر لا تحسن
بل لا تجوز لان السکاری معذورون وارباب الصحو مسئولون وحالی الآن
الصحو الصرف فلا یلیق بحالی ذکرها هذا الحمد لله اولا و آخرا والصلوة والسلام
علی نبیه دایما وسرمدا مکتوب بیست و هفتم بخواجه عبد الحق در بیان
در بیان مداحی طریقه علیه نقشبندیه و علو نسبت این بزرگواران قدس الله

تعالی اسرارهم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مرحمت نامه
گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته بودند بورود آن مبتهج گردید
ومسرور گردید سلامت باشند نمی خواهد که تصدیع ایشان بدهد بغیر آنکه
مداحی این سلسلهٔ علیه نقشبندیه نماید مخدوما در عبارات اکابر این سلسله
علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتهاست
عبارت از نسبت حضور و آگاهی خواسته اند و حضوری که نزد ایشان
معتبر است حضور بی غیبت است که تعبیر از آن بیاد داشت نموده
اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یاد داشت باشد و یاد داشت
که بفهم قاصر این فقیر قرار یافته است مبنی برین تفصیل است تجلی ذات
عبارت از ظهور حضرت ذات است تعالی و تقدس و حضور او سبحانه
بی ملاحظهٔ اسما و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی
گفته اند یعنی لمح بصیر ارتفاع شیون و اعتبارات متحقق میشود
و باز در پردهٔ شیون و اعتبارات متواری میگردد و پس برین
تقدیر حضور بی غیبت متصور نباشد بلکه لمح بصیر حضور است
و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر
نباشد و حال آنکه این تجلی را مشایخ سلاسل دیگر نهایت النهایت
گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیرد و اصلا استتار قبول نکند
و همواره بی پردهٔ اسما و صفات و شیون و اعتبارات متجلی شود
حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را با نسبتهای دیگران
قیاس باید نمود و بی تکلف فوق همه باید داشت این قسم
حضور اگرچه پیش اکثر مردم مستبعد مینماید اما شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها

وللعاشق المسکین ما یتجرع این نسبت علیه بر نهجی غرابت پیدا کرده
است که اگر فرضا پیش ارباب همین سلسلهٔ بزرگ گفته شود محتمل
که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان
ارباب این خانوادهٔ بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور
حق است سبحانه و شهود او تعالی بر وجهی که از وصف شاهدی و مشهودی
منزه باشد و توجهی است معرا از جهات ستهٔ متعارفه اگرچه جهت
فوق متوهم باشد و بظاهر دوام پذیرد این نسبت در مقام جذبه فقط
نیز متحقق میگردد و فوقیة آنرا وجهی ظاهر نیست بخلاف یاد داشت
بمعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی جهت جذبه و مقامات سلوک
و علو درجه آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی هست در حصول
اوست و پس حاسدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص خود
جحود کند معذور است قطعه قاصری گر کند این طایفه را طعن
قصور حاش لله که برآرم بزبان این گله را همه شیران جهان
بستهٔ این سلسله اند روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را
والسلام اولا و آخرا مکتوب بیست و هشتم نیز بخواجه محمد
صدور یافت در علو حال اما بعبارتی تحریر یافته است
که موهم تنزل و تبعد است مرحمت نامه گرامی که از روی کرم
نامزد این مخلص ساخته بودند بورود آن مبتهج گردید و مطالعه
آن مشرف گشت چه نعمتیست که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه
دولتی است که رسیدگان غمخوارگی مهجوران نمایند بیچاره مهجور
چون خود را شایان وصال نیافت بالضرورت محمول زاویهٔ هجران

کشت واز قرب کرحیثه به بعدارام کرفت وازاتصال بانفصال
قراریافت وجون دراختیار رازادی کرفتاری دید بمنت کرفتاری
راکزید **بیت** جون طمع خواهد زمن سلطان دین٭ خاک بر فرق قناعت
بعد ازین٭ بعبارات نامربوطه واشارات پراکنده زیاده برین جد
تصدیع ایشان نماید ثبتنا الله تعالی وایاکم علی متابعة سید المرسلین
علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها **مکتوب**
صد و نهم بشیخ نظام تانیسری صدور یافت در بیان ترغیب
بر آداء فرایض و رعایت سنن و آداب و قلت مبالات در اداء
نافله در جنب فرایض و منع نمودن از اداء نماز خفتن در نصف اخیر
از شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو و منع
کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند عصمنا الله سبحانه وایاکم
عن التعصب والتعسف ونجانا وایاکم عن التهلف والتاسف بحرمت
سید البشر المنفی عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات اتمها و
من التسلیمات اکملها مقربات اعمال یا فرایض اند یا نوافل ونوافل
را در جنب فرایض هیچ اعتبار نیست اداء فرضی از فرایض در وقتی
از اوقات به از اداء نوافل هزار ساله است ٭ اگرچه به نیت خالص
اداشود هر نفلی که باشد از صلوت وصوم وذکر وفکر وامثال اینها
بلکه گوئیم که رعایت سنتی از سنن وادبی از آداب در حین اداء
فرایض نیز همین حکم دارد منقول است که روزی امیر المومنین حضرت
فاروق رضی الله عنه نماز بامداد را بجماعت گذارد بعد از فراغ از
صلوة در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود دران وقت نیافتند

فرمودند

فرمودند که فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او
اکثر شب بیدار می باشد محتمل که درین وقت خوابش برده باشد
فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت
میگذارد بهتر می بود پس رعایت ادبی واجتناب از مکروهی اگرچه
تنزیهی باشد فکیف که تحریمی بمراتب از ذکر وفکر ومراقبه وتوجه بهتر
باشد آری این امور با آن رعایت واجتناب اگر جمع کند فقد فاز
فوزا عظیما وبدونه خرط القتاد مثلا تصدق دانگی در حساب زکوة
همچنانکه از تصدق جبال عظام از ذهب بطریق نفل بمراتب بهتر است
رعایت ادبی از آداب در تصدق ان دانگ مثلا اعطا بفقیر قریب
دادن نیز بمراتب ازان بهتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر
از شب گذاردن وآن تاخیر را وسیله تاکید قیام لیل ساختن
بسی مستنکر باشد چه نزد حنفیه رضی الله تعالی عنهم اداء نماز خفتن
دران وقت مکروه است ظاهرا ازین کراهت کراهت تحریمیه
اراده دارند زیراکه اداء نماز خفتن را تا نصف لیل مباح داشته
اند واز نصف آن طرف مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است
مکروه تحریمی است ونزد شافعیه دران وقت اداء نماز خفتن جائز
نیز نیست پس بواسطه قیام لیل وحصول ذوق وجمعیت دران وقت
مرتکب این امر گشتن بسیار مستنکر است از برای این غرض تاخیر اداء
وتر هم کافی است وآن تاخیر مستحب است هم وتر در وقت
نیک ادا می یابد وهم غرض قیام لیل وبیداری وقت سحر میسر میگردد
پس ترک این عمل باید نمود وصلوات گذشته را قضا باید کرد امام اعظم

کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطه ترک اولی از آداب وضو نماز چهل
ساله را قضا فرموده‌اند و ایضاً آب مستعمل که ازاله حدث نموده باشند
یا به نیت قربت استعمالش کرده باشند در وضو تجویز نکنند که مردم آن
آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم رضی الله عنه نجس مغلظ
است و فقها منع خوردن آن آب کرده‌اند و خوردن از مکروه داشته
اند آری بقیه آب وضو را خوردن شفا گفته‌اند اگر از اعتقاد کسی طلب نماید
از آن آب بدهند این فقیر را درین دفعه در دهلی مثل این ابتلا واقع شده بود
بعضی از یاران را در واقعه نموده بودند که آب مستعمل وضوی فقیر را بخورند
و الا ضرر عظیم لاحق خواهد شد هر چند دفع کرد فایده نکرد بکتب فقهیه رجوع
نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از تثلیث غسل نیت قربت نکند در مرتبه
چهارم آب مستعمل نمیشود و باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم را بی
نیت قربت بخوردنش داد و ایضاً مردم معتمد نقل کرده‌اند که بعضی
از خلفاء شما را مریدان ایشان سجده میکنند بزمین بوس هم کفایت
نمیکنند شناعت این فعل اظهر من الشمس است منع شان بکنید و بکمال
تاکید در منع نمایید اجتناب این قسم افعال از همه کس مطلوب است علی
الخصوص شخصی که باقتدار خلق خود را برآورده باشد اجتناب این قسم
افعال او را از اشد ضروریات است که مقلدان باعمال او اقتدا خواهند کرد
و در بلا خواهند افتاد و ایضاً علوم این طایفه علوم احوال است
و احوال مواریث اعمال اند و کسی را از علوم احوال میراث بود که اعمال
را درست کرده باشد و بحق آن قیام نموده و اعمال التصحیح وقتی میسر شود
که اعمال را بشناسد و کیفیت هر عمل را بداند و آن علم احکام شرعیه است

از نماز و روزه و سایر فرایض و علم معاملات و نکاح و طلاق و مجاهده
و دوام در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریف
از کتب تصوف مذکور میشود از کتب فقهیه نیز مذکور شود و کتب
فقهیه بعبارات فارسی بسیارند مثل مجموعه خانی و عمدة الاسلام و کنز
فارسی بلکه از کتب تصوف اگر مذکور نشود باکی نیست که آن باحوال
تعلق دارد و در قال نمی در آید و از کتب فقهی مذکور نا شدن احتمال
ضرر دارد زیاده چه اطناب نماید القلیل یدل علی الکثیر بیت اندکی پیش
تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ما ها
رزقنا الله سبحانه و ایاکم کمال اتباع حبیبه علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات مکتوب سی ام در بیان شهود آفاقی و انفسی و تفرقه
در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو شان مقام
عبدیت و مطابقت علوم آن با علوم شرعیه و ما یناسب ذلک
ملا محمد صدیق که از جمله قدیم الخدمتان این درگاه است میفرمود
که این مکتوب نیز بشیخ نظام تانیسری صدور یافته است
شرفکم الله سبحانه بکمال الاتباع المحمدی و زینکم بالزی الشنی
المصطفوی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها نمیدانم چه نویسم اگر سخن از جناب قدس مولای خود تعالی
و تقدس بزبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب
کبریائی او از آن بلند تر است که زبان زده مثل من هرزه گوئی
گردد چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه جوید مکانی در لامکانی
تا چند پوید بیچاره از بیرون حد خود خبری ندارد و در ماورای خود

گذری ندارد **بیت** ذره گر بس نیک و ربس بد بود گرچه عمری تگ
زند در خود بود این معنی هم در سیر انفسی که نهایت کار سیر میشود میسر است
حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس
فرموده اند اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند
و هرچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود
خود است و فی انفسکم افلا تبصرون بیش ازین هر سیری که هست
داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیحاصلی است اطلاق لفظ بیحاصلی
نسبت بحصول اصل مطلب است والا آن نیز از جمله شرایط و معدات است
از شهود انفسی کسی در توهم نیفتد و آنرا در رنگ شهود و تجلی صوری که در
نفس متجلی له است تخیل نکند حاشا و کلا تجلی صوری هر قسم که باشد داخل
سیر آفاقیست و در مرتبه علم الیقین حاصلست و شهود انفسی در مرتبه حق
الیقین است که نهایت مراتب کمال است و اطلاق لفظ شهود در ین
مقام از تنگی میدان عبارتست والا همچنانکه مطلب ایشان بیچون و بیچگونه
است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بیچون و بیچگونه است چون از
بیچون راه نیست **ابیات** اتصالی بی تکیف بیقیاس ❊ هست رب
الناس را با جان ناس ❊ لیک گفتم ناس را نسناس نه ❊ ناس غیر از جان جان
اشناس نه ❊ و منشا توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری مذکور حصول
بقای متشخص است در هر دو مقام چه تجلی صوری مغنی نیست اگرچه
فی الجمله رفع قیدی از قیود مینماید اما تا حد فنا نمیرساند پس بقیه وجود
سالک دران تجلی حاصل است و سیر انفسی خود بعد از فنا اتم و بقا
اکمل است پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو بقا کما ینبغی نتوان

کرد ناچار حکم باتحاد مینمایند اگر معلوم کنند که بقای ثانی نزد ایشان معتبر
بقای بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی میگویند
شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کسی نگوید که بقای بالله عبارت
از یافتن خود است عین حق تعالی و تقدس پس نه چنین است اگر
این معنی از بعضی عبارات این قوم مستفاد شود از آن جواب
گوئیم که این بقا در مقام جذبه بعضی را بعد از استهلاک و اضمحلال که شبیه
بفنا است دست میدهد و اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
هم تعبیر از آن بوجود عدم میکنند و این پیش از فناست این راز والی
مقصود راست بلکه واقع است گاهی او را از وی می ستانند و
گاهی باز میدهند و بقائی که بعد از فنای اتم است از زوال مصون
و از خلل محفوظ است فنای ایشان فنای دائمی است در عین
بقا فانی است و در عین فنا باقی فنا و بقا که زوال پذیرند از جمله
احوال و تلوینات است و در ما نحن بصدده نه چنین است
حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند وجود عدم
بوجود بشریت عود میکند اما وجود فنا بوجود بشریت عود نمیکند پس
هر آئینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی بل لا وقت
لهم و لا حال کار ایشان با موقت اوقاتست و معامله ایشان
با محول احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت
و آنکه از حال و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء اگر کسی گمان برد که دوام وقت باعتبار بقای
اثر آن وقت از تعین و غیره اطلاق کرده اند لا بل الدوام لعین الوقت

والله ذو الفضل العظیم

والاستمرار لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان
بعض الظن اثم سخن بتطویل انجامید بر سر اصل سخن ائیم گوئیم
که چون مجال سخن در فضای قدس ایزدی جل شانه نیست
پس از مقام بندگی و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت
انسانی ادای وظایف بندگی است و اگر درابتدا او وسط عشق
و محبت داده اند مقصود قطع تعلق اوست از ماد و ن حضرت
قدس جل شانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از برای حصول
مقام عبودیت اند بنده خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و
بندگی غیر او تعالی بتمام خلاص شود و عشق و محبت هم از مقاصد نشد
از برای حصول مقام عبودیت اند بندهٔ خدا جل شانه وقتی شود
که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی بتمام خلاص شود و عشق و محبت
وسیله انقطاع بیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام
عبدیت است در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست
درین مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یابد الا الاحتیاج
من جانبه والاستغناء الاتم ذاتا وصفة من جانب المولی تعالی و تقدس
نه آنست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات
او عز سلطانه و افعال خود را با افعال او سبحانه بهیچ وجه مناسب داند
اطلاق ظلیت هم از جمله مناسباتست از آن هم تنزه مینماید او را
سبحانه خالق و خود را مخلوق میداند بیش ازین بهیچ چیز دوات
نمینمایند توحید فعلی که جمعی را در اثنای راه دست میدهد و
فاعل جز حق را سبحانه نمی یابند این بزرگواران میدانند که خالق

این افعال یکی است نه مباشران افعال که این سخن خود نزدیکست
که بزندقه رساند این را بمثالی واضح گردانیم مثلا شعبده بازی در
پرده نشسته صورتهای جماد چند را در حرکت می آرد و افعال غریبه
در آنها ایجاد مینماید جماعه که حدید البصر اند میدانند که جاعل این افعال
دران صورتهاجادیه آن شخص پرده نشین است اما مباشران
این افعال همان صور اند لهذا میگویند که صورت متحرک است نمی گویند
شعبده باز متحرک است نفس الامر درین حکم محق اند شرایع انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بوحدت فعل از جمله
سکر یاتست بل الحق الصریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد
و همچنین بعضی علومی که در توحید وجود گفته اند منشای آن سکر وقت و غلبه
حال است علامة درستی علوم لدنیه مطابقه است با صریح علوم شرعیه
اگر سر مو تجاوز است از سکر است والحق ما حققه العلماء من اهل
السنة والجماعة وما سوی ذلک اما زندقة او الحاد او سکر وقت
و غلبه حال و این تمام مطابقت در مقام عبدیة میسر است در
ماوراء او نحوی از سکر متحقق است مصراع گر بگویم شرح این بیحد
شود شخصی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس
سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی
تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود نفرمودند که تا معرفت زاید
بر معارف شرعیه حاصل کند اگرچه در راه امور زایده پیدا میشود
اما اگر بنهایت کار رسانند آن زواید هبا منثورا میکردند همان معارف
شرعیه بر وجه تفصیل معلوم میکردند و از ضیق استدلال بفضای

اطلاق کشف می آیند بعضی همچنانکه نبی علیه الصلوة والسلام آن علوم را
از وحی میگیر واین بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل
اخذ میکنند علمار آن علوم را از شرایع اخذ کرده بطریق اجمال
آورده اند همان علوم چنانکه انبیارا علیهم الصلوات والتسلیمات
حاصل بود تفصیلا وکشفا ایشانرا نیز بهمان نهج حاصل میشود اصالت
وتبعیت درمیان است باین قسم کمال از اولیای کمل بعضی انبیا را
بعد از قرون متطاوله وازمنه متباعده انتخاب میفرمایند لحاظ بود
که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل بنویسیم اما کاغذ کوتاهی کرد
شاید حکمة خداوندی جل سلطانه درین بوده باشد **مکتوب سی ویکم**
بشیخ صوفی صدور یافت در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی
وقرب ومعیت ذاتیه او تعالی وتقدس وگذشتن ازین مقام ببعضی
اجوبه واجوبه که تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبتنا الله سبحانه وتعالی علی
متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم وعلی آلهم من الصلوة افضلها
ومن التسلیمات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی
از درویشان میان شیخ نظام تانیسری دران مجلس ازین فقیر مذکور
ساخت وگفت که او انکار وحدت وجود مینماید آن شخص ناقل ازین
فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام ایشان بنویسد
که مردم ازین نقل تا چه فرا گیرند و در ظن سوء نیفتند که ان بعض الظن اثم
اجابت لمسوله چند کلمه مصدع گشت مخدوما مکرما معتقد فقیر از خوردی
باز مشرب اهل توحید بود ووالد فقیر قدس الله تعالی سره
بظاهر برهمین مشرب بوده اند وبرسبیل دوام بهمین طریق اشتغال

داشتند با وجود حصول نگرانی تام درباطن که بجانب مرتبهٔ بیکیفی
داشته اند وبحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را ازین مشرب از روی
علم حظ وافر بود ولذة عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه وتعالی بکرم
خویش بخدمت ارشاد پناهی حقایق ومعارف آگاهی موید الدین
الرضی شیخنا ومولانا وقبلتنا محمد الباقی قدسنا الله بسره رسانید
وایشان بفقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند وتوجه بلیغ بحال
این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارست این طریقه علیه در اندک
مدت توحید وجودی منکشف گشت وغلوی درین کشف پیدا شد
علوم ومعارف این مقام فراوان ظاهر گشتند وکم دقیقه از دقایق
این مرتبه مانده باشد که از انکشاف نگردانیدند ودقایق معارف شیخ
محی الدین ابن العربی را کما ینبغی لائح ساختند وتجلی ذاتی که صاحب
فصوص آنرا بیان فرموده است ونهایت عروج جز آنرا نمیداند
ودرشان آن تجلی میگوید ومابعد هذا الا العدم المحض بآن
تجلی ذاتی مشرف گشت وعلوم ومعارف آن تجلی را که شیخ
مخصوص بخاتم الولایت میداند نیز بتفصیل معلوم شدند وسکر وقت
وغلبه حال درین توحید بجائی رسید که در بعضی عریضها که بحضرت
خواجه نوشته بود این رباعی را که سراسر سکر است نوشته
بود **بیت** ای دریغا کین شریعت ملت اعمائی است ملت ما کافری
وملت ترسائی است کفر وایمان زلف وروی آن پری زیبائی
است کفر وایمان هردو اندر راه ما یکتائی است واین حال
تا مدت مدید کشید واز شهور بسنین انجامید ناگاه عنایت

عنایت بی غایت حضرت اله جل سلطانه از دریچه غیب در عرصه
ظهور آمد و پرده روپوش بیچونی وبیچگونگی را برانداخت علوم سابق
که مبنی از اتحاد و وحدت وجود بود اندر روبزوال آوردند و احاطه
و سریان و قرب و معیت ذاتیه که دران مقام منکشف شده
بود مستتر گشت و به یقین معلوم گشت که صانع را جل سلطانه با عالم یقین
ازین نسبتها مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمیت
چنانکه مقرر اهل حق است نه که الله تعالی سبحانه و او سبحانه با هیچ
چیز متحد نیست او اوست تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه
بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر بداغ چونی و چگونگی متسم
بیچون را عین چون نتوان گفت واجب را تعالی عین ممکن نتوان
خواند قدیم هرگز عین حادث نشود و ممتنع العدم عین جایز العدم
نگردد و انقلاب حقایق محالست عقلا و شرعاً و صحة حمل یکی بر دیگری محاسن
ممتنع است اصلا و را بسا عجب است که شیخ محی الدین قدس سره ذات
او ذات واجب را مجهول مطلق میگویند و محکوم بهیچ حکمی نمیدانند
مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات مینمایند
و ماهو الا الحکم علی الذات تعالی و تقدس فالصواب ما قاله العلماء
من اهل السنة من القرب العلمی و الاحاطة العلمیة و در زمان
حصول علوم و معارف منافی مشرب توحید وجودی این فقیر را
اضطراب تمام بود که ورای این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست
و بتضرع و زاری دعا میکرد که این معرفه زایل نگردد تا آنکه حجب
بتمام از روی کار زایل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد و معلوم شد

که عالم هر چند مرایای کمالات صفاتی تیست و مجالی ظهورات
اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید
وجودی است این مبحث بمثالی واضح گردد مثلا عالمی ذو فنونی خواست
که کمالات متنوعه خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنه
خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود و در مرایای
آنها آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این
حروف و اصوات که مجالی و مرایای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن
کمالات اند یا محیط آن کمالات بالذات یا قریب بآنها بالذات یا معیت
ذاتیه دارند بلکه نسبت در میان ایشان دالیة و مدلولیة است حروف
و اصوات دوال بیش نیستند بر ان کمالات و آن کمالات بر آن صرافت
اطلاق خودند آن نسبتها که پیدا شده است از روی اوهام و خیالات
است فی الحقیقه ازان نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون در میان آن
کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهریة و مظهریة و مدلولیة
و دالیة متحقق است همین مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث
حصول آن نسبتهای وهمیه میگردد و در نفس الامر آن کمالات از جمیع این
نسب مبرا و مبرا است و در ما نحن فیه نیز غیر از علاقه دالیة و مدلولیة و
ظاهریة و مظهریة نیست عالم علم بر وجود صانع خود است تعالی و تقدس
و مظهر است مر ظهور کمالات اسمائی و صفاتی او را سبحانه و همین علاقه
بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام وهمیه میگردد و بعضی
را کثرت مراقبات توحید برین احکام می آرد که صورت مراقبات در آن
متخیله نقش میبندد و بعضی دیگر را علم توحید دیگر از آن بنحوی از ذوق

بآن احکام می بخشد واین هردو صورت توحید معلولند وداخل دایره
علم بجال کاری ندارند وبعضی دیگر رامستثنا این احکام غلبه محبت است اند
که بواسطه استیلا حب محبوب غیر محبوب از نظر محب مختفی دوجز
محبوب الا از نظر محبوب الی هیچ نمی بیند نه آنکه درنفس الامر غیر محبوب هیچ نیست
که آن مخالف حس وعقل وشرع است وگاهی همین محبت باعث
حکم باحاطه وقرب ذاتی میگردد واین قسم توحید اعلی از دو قسم سابق
است وداخل دایره حال هرچند مطابق نفس الامر وموافق شریعت
نیست وتطبیق آن بشریعت ونفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات
بارده فلسفیه که اسلامیین آنها میخواهند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعیه
مطابق سازند کتاب اخوان الصفا ومثل آن ازین قبیل است غایت ما فی
الباب خطای کشفی حکم خطای اجتهادی دارد که ملامت واعتاب ازان
مرفوع است بلکه یک درجه از درجات ثواب درحق او متحقق است
این قدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند ودرجه از درجات
ثواب بر تقدیر خطا نیز می یابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند
واز درجه ثواب بر تقدیر خطا محروم مند چه الهام وکشف بر غیر حجت
نیست وقول مجتهد بر غیر حجت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا
جایز نباشد وتقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جایز است بلکه واجب وشهود
بعضی از سالکان که در مرایای تعینات کونیه است نیز از قبیله احکام سابقه
است واین شهود را شهود وحدت در کثرت یا شهود واحدیت در
کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی وتقدس که بیچون وبیچگونه است
هرگز در مرایای چونی نگنجد ودر مجالی چندی نیاید لامکانی در مکان گنجانیدن

ندارد وبیچون را بیرون دایره چون باید لامکانی را ماورای مکان جست ۴
باید طلبید وآنچه در آفاق وانفس دیده میشود آیات اویند سبحانه وتعالی
وتقدس قطب دایره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس فرموده اند که هرچه دیده شد وشنیده شد ودانسته
شد آن همه غیر است بحقیقه کلمه لا نفی آن باید کرد **بیت** در تنگنای صورت
معنی چگونه گنجد ∴ در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد ∴ صورت پرست
آخر غافل معنی چه داند آخر ∴ کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد ∴ اگر گویند
که در عبارات اکثر مشایخ چه نقشبندیه وچه غیر ایشان واقع شده است
که صریح است در وحدت وجود واحاطه قرب ومعیت ذاتیه ودر شهود
وحدت در کثرت واحدیت در کثرت **جواب** گوییم که این احوال ایشانرا وشهود در توسط احوال
روی داده باشد وبعد از ان ازین مقام گذرانیده باشند چنانکه بخبر
این فقیر از احوال خود در ما تقدم نوشته است **جواب** دیگر آنست که
جمعی را با وجود نگرانی تام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشانرا که
کثرت بین است بآن احکام وان شهود مشرف میسازند ودر باطن نگران
احدیت اند ودر ظاهر مشاهد مطلوب در کثرت چنانکه از حال والد خود
خبر داده است در اوایل این مکتوب وتحقیق این جواب بتفصیل در
رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته است نوشته شده است
این مقام تحمل زیادتی بر آنچه مذکور شد ندارد گفته نشود که چون
در نفس امر وجود است متعدده باشند قرب واحاطه ذاتیه
نباشد وشهود وحدت در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم
این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع ونفس الامر است

زیرا که جواب گوئیم که این بزرگواران باندازه مشهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند بآنکه صورت زید را در مرآت ندیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرات آن صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم عرفا کاذب نگویند هر چند مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و ملامت کذب از وی مرفوع کما مر سابقا مقصود از اظهار احوال که شایان استتار اند آنست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بوده است از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد هر چند بر غیر محبت نیست جواب دیگر از برای دفع شبهه کذب آنست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز و همچنین است اشتراک دارند و در بعضی دیگر ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرضیه هر چند بالذات ممتازند پس بر تقدیر غلبه محبت ما به الامتیاز از نظر مختفی میگردد و ما به الاشتراک در نظر میماند پس درین صورت اگر حکم بعینیت یکدیگر کند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا مجال نخواهد ماند و احاطه ذاتی و مثل آن را نیز بر همین قیاس باید کرد والسلام مکتوب سی و دویم بمیرزا حسام الدین احمد صد در یافت در بیان کمالی که مخصوص باصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم و اندک اولیا کسی بآن کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر وجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک است

او را کمّلا

و در بیان آنکه کمال صناعت بتلاحق افکار است و زیادتی آن بتتابع انظار نسبت پیر اگر بهمان صرافت باند موجب نقصان است مرید رشید تواند که از آن کامل سازد و ما نحن فیه ذلک التفات نامه گرامی ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنه که دور افتادگان از یاد نرفته اند و بتقریبی مذکور میکردند مصراع باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم از عدم دریافت نسبت خاصه پیر دستگیر علیه الرحمه نوشته بودند و سبب آن را پرسیده مخدوما شرح امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه تقریر هم مناسب نمی نماید تا در فهم کسی چه درآید و از انجاچه فرا گیرد حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بهر نهج که باشد در کار است و بد و نه فرط اقتصاد بیت اسوده شبی باید و خوش مهتابی تا با تو حکایت کنم از هر بابی اما بحکم سوالی را جوابی باید اینقدر روا می نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر و در مقامی مناسب ذکر و توجه است و در مقامی دیگر تلاوت و نماز مقامی مخصوص بجذبه است و مقامی بسلوک و مقامی باین هر دو دولت ممتزج و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و سلوک جدا است نه جذبه را با او مساسی و نه سلوک را با آن تعلقی این مقام بس شگرف است اصحاب النبی علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام ممتازند و باین دولت عظمی مشرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر و مشابهتی با یکدیگر دارند بخلاف آن مقامات دیگر که با یکدیگر مشابهتی دارند ولو بوجه دون وجه این نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیهم الرضوان بر وجه اتم

ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی از مشایخ طبقات رحمهم الله سبحانه
کم کسی ازین مقام خبر داده است فکیف که از علوم و معارف آن سخن
کرده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایت
ما فی الباب اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم ظهور
می آمد و در تکمیل میرسید والحق دیگری را اگر این دولت مشرف سازند و
بر قدم نسبت اصحاب کرام تربیت دهند بعد از قطع منازل جذبه
و سلوک و طی علوم و معارف آنها باین دولت عظمی مستعد خواهد
گشت در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص ببرکت صحبت سید البشر است
علیه و علی آله الصلوات والتحیات والبرکات والتسلیمات اما تواند
بود که از متابعان او نیز کسی را باین برکت مشرف سازند تا صحبت
او نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد فیض
روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
درین وقت در این نسبت هم اندراج النهایت فی البدایت
متحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک متحقق است
زیاده برین بیان گنجایش ندارد ومن بعد هذا ما یدق صفاته وما کتمه
احظی لدیه واجمل بعد هذا اگر ملاقات واقع شد و از جانب مستمعان
مظنه حسن استماع دریافت شمه ازین مقام ان شاء الله تعالی در معرض
ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از یاران قلمی فرموده
بودند این فقیر از زلات ایشان درگذرانید حق سبحانه و تعالی ار
حم الراحمین است عفو فرماید اما یاران نصیحت فرمایند که در حضور
و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما

بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له
وما لهم من دونه من وال و در باب میان شیخ الهداد خصوصا
نوشته بودند فقیر را هیچ مضایقه نیست اما ندامت از تغیر
وضع خود مشار الیه را در کار است که الندم توبة استشفاع
فرع ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود درگذشت
مقام
است جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سرهند را منزل خود تصور
فرمایند علاقه محبت و نسبت هم پیری نه از آن قبیل است
که بامور عارضه گسسته گردد زیاده چه نویسد والسلام مخدوم
زاده ها و سایر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از تسوید این رقیمه
بخاطر ریخت که سخن را در باب زلات یاران و عفو از آن واضح
تر بنویسد که در اجمال ابهام است تا چه مفهوم شود مأخذ و ما عفو
بر تقدیری مطلوب و مقصود است که انجماعه آن اوضاع را بدل کنند
و در مقام ندامت باشند و الا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند
که پیر دستگیر این مقام را بشهادت این جماعه به شیخ الهداد سپرده
قدس سره
بودند این سخن بیانی میطلبد اگر سپردن باین معنی گفته اند که
خدمت فقرا آینده و رونده بکند و از آب و نان اینها خبردار باشند
مسلم است و اگر باین معنی گفته اند که تربیت جماعه طالبان بکند
و در مقام شیخیت بنشیند ممنوع است در مرتبه اخیر از ملاقات
بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز بکنید که شیخ الهداد
از جانب ما رفته به بعضی طالبان مشغولی بگوید و احوال بعضی را
بما رساند که ما را تاب طلبیدن حضور و مشغولی گفتن و احوال رسیدن

نسبت فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم اظهار
تجویز نمود این قسم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص
که مبنی بر ضرورت باشد والضرورة تتقدر بقدرها پس این سفارت
هم مخصوص بزمان حیوة ایشان باشد بعد از ارتحال ایشان مشغولی
گفتن و حال طالبان پرسیدن داخل خیانت است نوشته بودند
که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان نه پذیرد مخدوما
تکمیل صناعت بتلاحق افکار است نحوی که سیبویه وضع کرده بود
افکار متاخران آنرا ده چند زیاده ساخته است بهمان صرافت ماندن
خود عین نقص است نسبتی که حضرت خواجه نقشبند داشتند در زمان
حضرت خواجه عبد الخالق نبود قدس الله تعالی سره همان و علی
هذا القیاس علی الخصوص که حضرت خواجه ما قدس سره در صدد
تکمیل این نسبت بوده اند و آنرا اتمام نمی دانستند اگر حیوة وفا میکرد
و باراده خداوندی این نسبت را تا بکجاها می بردند سعی کردن در عدم جل سلطانه
زیادتی آن مناسب نیست و فقیر نمیداند که آن نسبت چه طور باقی
خواهد ماند شما خود نسبت علاحده دارید به نسبت ایشان مناسبت
ندارد این سخن مکرر در حضور ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد فقیر
نسبت را چه داند که چیست نحوی از حضور قلبی داشت دیگر اناهم
معلوم است که چه حالت برپا دارند آن نسبت کیست وانها نمانده
تا فقیر هم ملاقات آن کس باشد واقعات را اعتبار نهند که خیالی اند صدقی محمد
ندارند شیطان دشمن قوی است از تسویلات او امن متعسر است
الا من عصمه الله تعالی از سلب نسبتهای مکتب نوشته بودند مخدوما

آن سلب کردن باختیار نبوده چنانکه در حضور ایشان مذکور شده بود
الحال هم آن سلب بر حال خود است زایل نشده آنرا زایل
تصور کردن خیال است آوازی که از دل شنوند با آن حالت
کاری ندارد اخگری را که سرد می سازند و آتش ازوی
زایل میگردد و بعد از آب انداختن هم آوازی در وی می ماند
نمی توان گفت که هنوز آتش در وی مکنون است وقایع را اعتبار
نیست این سخن اگر امروز پوشیده است منتظر باشند فردا
انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما بمبالغه نوشته
بودید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد و الا بی تقریب
سخن کردن میسر نمیشود والسلام

مکتوب سی و سیوم بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان مذمت علمای سوء که بمحبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا ساخته اند

و در مدح علماء زهاد که
دنیا را پشت انداخته ا

علما را محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهره جمالشان
است خلایق را اگرچه از ایشان حصول فواید است اما علمشان
در حق ذاتهای ایشان نافع نیامد هرچند تایید شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است اما گاه هست که این تایید و تقویت
از اهل فجور و ارباب فتور هم می آید چنانکه سید انبیا علیه و علیهم
و علی آله الصلوات والتسلیمات از تایید آن مرد فاجر خبر داده اند
و فرموده ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ
سنگ پارس اند که از مس و آهن هرچه باو رسد زر گردد و او فی
حد ذاته بر حجریت خود است و همچنین آتشی که در سنگ و نی موجود است

عالم را از آتش حصول منافع است اما آن سنگ و نی از ان
آتش در و نی بی نصیب المحظ است بلکه گوییم که این علم در حق ذوات
ایشان مضر آمد که حجة را بر ایشان تمام ساخت ان اشد الناس
عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد علمی که نزد مضرم
خدای جل و علا عزیز است و اشرف موجودات آنرا وسیله
دنیای دنیه از مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا
نزد حق تعالی ذلیل و خوارست و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا
را عز و جل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت دادن بغایت
مستقبح است و فی الحقیقه معارضه است بحق سبحانه و تعالی
تدریس و افتا وقتی درست آید که خالصا لوجه الله سبحانه
باشد و از شایبه حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت
خالی باشد و علامت این خلو زهد در دنیا است و بی رغبت
بودن از دنیا و ما فیها علمائی که باین بلا مبتلا اند و بمحبت این دنیه
گرفتار از علمای دنیا اند ایشانند علماء سوء و شرار مردم و لصوص
دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین
خلایق می انگارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ
علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولیک حزب الشیطان الا ان
حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزی شیطان لعین را دید که فا
فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز از ان
سر پرسید لعین گفت که علماء سوء این وقت درین کار بامن مدد
عظیم کردند و مرا ازین مهم فارغ ساختند والحق درین زمان هر

ومداهنتی که در امور شرعیه واقع شده است و هر فتوری
که در ترویج ملت و دین ظاهر گشته همه از شومی علماء سوء است و
فساد نیات ایشان آری علمای که از دنیا بی رغبت اند و از حب
جاه و ریاست و مال و رفعت آزاد از علماء آخرت اند و رثه انبیا
اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلایق ایشانند که فردا قیامت
سیاهی ایشان را بخون شهدا فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله
این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادة درشان ایشان متحقق است
ایشانند که جمال آخرت در نظر شان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت
ان مشاهده گشته از ان بنظر بقا دیدند و این را بداغ زوال موسوم یافتند
لاجرم خود را بباقی سپردند و از فانی باز داشتند شهود عظمت آخرت
ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها
از لوازم شهود عظمت آخرت است لان الدنیا والاخرة ضرتان ان
رضیت احدیهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیز است آخرة خوار است و اگر
دنیا خوار است آخرة عزیز جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است ما احسن
الدین والدنیا لو اجتمعا آری جمعی از مشایخ که از خود و بالیت خود بتمام
بر آمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نموده اند
و بظاهر راغب مینمایند فی الحقیقه هیچ تعلق ندارند و از همه فارغ و آزاد
اند رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع ایشان را مانع
ذکر خدای تعالی نیست و در عین تعلق باین امور بی تعلق اند حضرت خواجه نقشبند
فرموده اند قدس الله تعالی سره الاقدس که در بازار منا تاجری را دیدم
که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق

سبحانه غافل نگشت **مکتوب سی و چهارم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان جواهر خمسه عالم امر بطریق بسط و تفصیل مهما امکن** نقد سعادت دارین والبته به اتباع سید کونین است علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها فلسفی که دیدهٔ بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوات والسلام والتحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نابیناست فضلا عن ان یکون له شعور عن مرتبه الوجوب تعالی وتقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در انجا نیز نا تمام است جواهر خمس که اثبات نموده اند همه در عالم خلق اند آنگاه نفس و عقل را که از مجردات شمرده آنهم از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس اماره است که بتزکیه محتاج است و بالذات همت او بدنائت و پستی است بعالم امر او را چه نسبت و تجرد را با او چه مناسبت و عقل خود درک نمیکند از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما امری که بمحسوسات مناسبت ندارد و شبه و مثال او در مشاهدات پیدا نیست در ادراک عقل نمی آید و بند او بکلید عقل نمی کشاید لهذا نظر او از احکام بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت عالم خلق است عالم امر را روبه بیچونی است و توجه به بیچونگی ابتدا ر عالم امر از مرتبه قلب است و فوق قلب روح و فوق روح سر و فوق سر خفی و فوق خفی اخفی بیچگانه عالم امر را اگر جواهر خمس گویند گنجایش دارد و ازکوته نظری خذف ریزه چند را فراهم آورده جواهر انگاشته اند

ادراک این جواهر خمسه و عالم امر و اطلاع بر حقایق اینها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه وسلم چون در عالم صغیر که انسانست نمونه ایست از انچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصول این جواهر خمسه ثابت باشند عرش مجید مبدأ این جواهر عالم کبیر است در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب آن جواهر بیچگانه فوق العرش اند عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخست در میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق ظاهر اند اما از عالم امر اند نصیبی از بیچونی و بیچگونگی دارند اطلاع بر حقیقت این جواهر خمسه کمل افراد اولیاء الله را مسلم است که مراتب سلوک را بتفصیل گذرانیده بنهایت النهایت رسیده اند

بیت

هر گدای مرد میدان کی شود ٭ پشهٔ آخر سلیمان کی شود

و اگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانه نظر بصیرهٔ صاحب دولتی را بتفصیل مرتبه وجوب علی حسب الامکان واکشایند مطالعه اصول این جواهر را در ان موطن نیز نماید و این جواهر صغیره و کبیره را از رنگ ظلال آن جواهر حقیقت معلوم فرمایند **مصراع**

این کار دولتست کنون تا کرا رسد ٭ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم منع از اظهار حقایق عالم امر بواسطه دقت آن معانی مکنونه است تا هر کوته نظری از انجا چه فرا گیرد راسخان در علوم که بشرف وما اوتیتم من العلم الا قلیلا مشرف اند

ازین ماجرا آگاه هند شعر هنیئاً لارباب النعیم نعیمها مصلحت
نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست
که نیست والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی علیهم من الصلوات والتسلیمات واو ومهما ثانیاً بخاطر رسید که شمه انهما
از جواهر مقدمه علیا نیز تحریر آورده شود که ابتدا آن جواهر از صفات
اضافیه است اینها مسجلات بین الوجوب والامکان و فوق اینها صفات حقیقیه الروح باید دانست
را از تجلیات اینها نصیب است و قلب را الصفات اضافیه تعلق است که کالبرازخ اند
و بتجلیات اینها مشرف و بقیه این جواهر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل
دایره حضرت ذات تعالی وتقدس لهذا تجلیات این مراتب سه گانه
را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از انجا راندن مصلحت نیست مصراع
قلم اینجا رسید و سر بشکست مکتوب سی و پنجم نیز بمیان حاجی محمد لاهوری
صدور یافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام دران مقام
برابر است نجانا الله سبحانه وایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس
اماره است و تطهیر آن تا از عبادت آلهه باطله که ناشی است از وجود
هواهای نفسانی نجاتی میسر شود و بحقیقت جز یک معبود برحق تعالی و تقدس
قبله توجه نماند و هیچ مقصدی بروی نگزیند چه از مقاصد دینی و چه
از مطالب دنیاوی مقاصد دینی هرچند از حسنات است اما کار ابرار است
مقربین آن را سیئه میدانند و جز یکی را مقصد نمی شمارند این دولت
وابسته بحصول فناست و تحقق بمحبت ذاتی که دران موطن انعام
و ایلام متساوی است از تعذیب انجنان التذاذ است که از

تنعیم

تنعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست
تعالی وتقدس و وجه طلب آن مرضی اوست عز سلطانه و از
دوزخ پناه برای آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی
نه مقصود از بهشت طلب حظ نفس است و نه فرار از دوزخ
بواسطه رنج و محنت هرچه از محبوب است نزد این بزرگواران
مرغوب است و عین مطلوب کل ما یفعله المحبوب محبوب حقیقت اخلاص
اینجا دست میدهد و خلاصی از آلهه باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید
این زمان درست می آید و بدون فرط التفات دولت محبت ذاتی که
بی ملاحظه اسما و صفات و بی توسل انعام و اکرام محبوب ثبت کار در
حل و عل است و فنای مطلق بی این محبت شرکت سوز دست نمی دهد
ابیات عشق آن شعله است کو چون برفروخت ٭ هرچه جز معشوق
باقی جمله سوخت ٭ تیغ لا در قتل غیر حق براند ٭ در نگر زان پس که بعد
لا چه ماند ٭ ماند الا الله باقی جمله رفت ٭ شاد باش ای عشق شرکت
سوز زفت مکتوب سی و ششم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور
یافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه
است و مطلبی نیست که در حصول آن باوراء شریعت
احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسب
ذلک حققنا الله سبحانه وایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی
صاحبها الصلوات والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا
شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق
نشوند شریعت متحقق نشود و چون شریعت متحقق شد رضای حق

حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویست و رضوان من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد و مطلبی نماند که بما و رای شریعت در ان مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر و رای شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در اثنای راه دست میدهند نه از مقاصد اند بل اوهام و خیالات تربی بها اطفال الطریقت از جمیع اینها گذشته بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقت و حقیقت ماورا تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد میشمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف پس اینها معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بصدقه حبیب الله علیه و علی آله الصلوة والسلام برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجامید

و شاهد شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت هر چند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی در نظر نبود لیکن بعد از عشره تامه کامله حقیقت امر کما هو بظهور آمد الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً علیه فوت مغفرت پناهی میان شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است مخدوم زادهای ایشان از جانب فقیر عزا نموده فاتحه خوانند والسلام **مکتوب سی و هفتم بشیخ محمد چتری صدور یافت در تحریض باتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در ترغیب بحصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم** مراسله شریفه و مکاتبه لطیفه که از روی کرم اصدار فرموده بودند بمطالعه آن مبتهج و مسرور گردید از استقامت و ثبات خود برین طریقه علیه نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت اکابر این طریقه علیه ترقیات بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است و مبتنی بر متابعت سنت علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة این فقیر از نقد وقت خود مینویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ ابر نیسان ریختند و کاری که باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند والحال آرزوئی نمانده است نمانده است الا آنکه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشد می باید که باطن را بنسبت خواجها قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر را بکلیت بمتابعت سنن ظاهره متحلی

فیه مبارکه

ومتزین دارند مصراع کار اینست غیر این همه هیچ نماز پنجگانه
را در اول وقت ادا نماید الا عشاء زمستان که تا ثلث شب
تاخیر در ان مستحب است درین امر فقیر بی اختیار است نمی خواهد
که سر مو تاخیر را در ادای صلوة گنجایش باشد و عجز و بشریت مستثنی
است مکتوب سی و هشتم نیز بشیخ محمد چتری صدور یافته
در گرفتاری به ذات بحت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار
اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعه نارسیده
کان که چون را بیچون تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت
اقدام اهل فنا که مترتب است بران تفاوت علوم و معارف و امثال
آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی
همواره با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد هرچه ما دون ذات
بحت است تعالی شانه معبر بغیر است اگرچه اسما و صفات باشد
وانکه متکلمین صفات را لا هو و لا غیره گفته اند معنی دیگر دارد
و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و بآن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق
و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از آن ذات عز سلطانه جز
بسلوب تعبیر نمیتوان کرد در ان مرتبه هرچه اثبات است الحادست
و بهترین تعبیرات و جامع ترین عبارات لیس کمثله شی است که بز
بان فارسی ترجمه آن بیچون و بیچگونه است و علم و شهود و معرفت
را باو سبحانه راه نیست هرچه می بینند و میدانند [illegible]
و می شناسند غیر آنست تعالی و گرفتاری با شبحها گرفتاری بغیر ذات
پس نفی آن لازم باشد در تحت کلمه لا اله در آورده اثبات ان

بیچون و بیچگونه را بکلمه الا الله می باید کرد و این اثبات اولا
بتقلید است و آخرا بتحقیق و بعضی ارباب سلوک بنهایت
کار نارسیده چون را بیچون تصور کرده اند و شهود و معرفت
را باو راه داده ارباب تقلید بمراتب ازینها بهتر اند چه تقلید
اینها مقتبس از مشکوة نور نبوت است علی صاحبها الصلوات
والتسلیمات که سهو و خطا را باو راه نیست و مقتدار آن جماعه
نارسیده کان کشف غیر صحیح است مصراع ببین تفاوت ره از
کجاست تا بکجا ✱ و فی الحقیقة این جماعه منکر ذات اند اگرچه اثبات
شهود ذات میکنند اما نمی دانند که نفس اثبات عین انکار
است امام المسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده
است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک
عدم ادای حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معر
فت بنا بر آنست که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز
آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی بشناسند ساده دلی گمان برد که
درین معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند
گوئیم که او فرق نکرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم
است و منتهی را معرفت و معرفت جز بفنا نمی باشد و این دولت
جز فانی را میسر نمیشود مولوی میفرماید بیت هیچکس را تا نگردد
او فنا ✱ نیست ره در بارگاه کبریا ✱ پس چون معرفت ورای
علم باشد باید دانست که امر مبهت و رای دانش متعارف
که تعبیر ازان بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند بیت

فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ❊ هم قصهٔ غریب و حدیث
عجیب هست ❊ اتصالی بی تکیف بی قیاس هست ❊ رب الناس
را با جان ناس ❊ لیک گفتم ناس را نسناس نه ❊ ناس غیر از جان
جان اشناس نه ❊ وچون در فنا نیز اقدام متفاوتند لاجرم منتهیان
را نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که فنای وی اتم است معرفت
وی اکمل است وکسی که دون اوست در فنا دون اوست در
معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت بایستی از بی
حاصلی و نامرادی و بی استقامتی و ناثباتی خود می نوشتم و از دوستان
مددی و معونتی طلب میکردم مرا با مثال این سخنان چه مناسبت
بیت اگه از خویشتن چو نیست چنین ❊ چه خبر دارد از چنان و چنین ❊
اما همت بلند پایه وطینت سرمایه نمی گذارد که بپایهای دینه
و سر مایهای سفلیه فرود آید بلکه التفات نماید اگر میگوید از و
میگوید اگر چه هیچ نمیگوید واگر می جوید او را میجوید اگر چه هیچ
نمی یابد اگر حاصلی دارد او را دارد اگر چه هیچ ندارد واگر واصل
است او را واصل است اگر چه بی حاصل است در عبارات
بعضی اکابر قدس الله تعالی اسرارهم العلیة که شهود ذاتی واقع
شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان
را فهم آن معنی محال است ❊ در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام ❊ عنوان نامه را بکلمهٔ هو الظاهر هو
الباطن مزین کرده بودند مخدوما هو الظاهر هو الباطن درست است
اما چند گاه است که فقیر ازین عبارت معنی توحید نمی فهمد و علماء

در فهم

در فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی ارباب
توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق له مصراع هر کسی را بهر کاری
ساختند ❊ آنچه برین کس است ولابد است و با آن مکلف امتثال
اوامر و انتهاء از نواهی است ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتهوا واتقوا الله ❊ وچون مامور باخلاص است و آن بی فنا
صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم تحصیل
مقدمات فنا که مقامات عشره است می باید کرد اگر چه فنا موهبت
محض است اما مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق دارد
اگر چه بعضی باشند که بحقیقت فنا ایشان را مشرف سازند
بی آنکه کسب مقدمات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات
حقیقت خود را مصفا سازند و حال او از دو صورت خالی
نیست یا بموافقت الموافق او را باز دارند یا بهر تکمیل ناقصان
بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکوره واقع
نمیشود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بیخبر است و بر تقدیر
ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع
میشود و بتجلیات بی نهایت او را مشرف میسازند صورت مجاهده
دارد اما فی الحقیقة در کمال ذوق ولذت است بظاهر ریاضت است
وبباطن تنعم و تلذذ ❊ مصراع ❊ این کار دولتست کنون تا کرا رسد ❊
گفته نشود که چون اخلاص از جمله مامورات و اجبة الامتثال باشد
وحقیقت آن بی فنا متحقق نمیشود پس علماء ابرار و صلحاء اخیار که
بحقیقت فنا مشرف نشده اند بترک اخلاص عاصی باشند

زیرا که گوئیم که نفس اخلاص ایشانرا حاصل است اگرچه در ضمن
بعضی افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود
و جمیع افراد او را شامل می باشد و لهذا گفته شده است حقیقت
اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نگفته که نفس اخلاص بی فنا متحقق
نمی شود مکتوب سی و نهم نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان
آنکه مدار کار بر قلب است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی
کاری نمی کشاید و امثال آن حق سبحانه و تعالی از ما دون خود اعراض
و بجناب قدس خود اقبالی ارزانی فرماید بحرمت سید البشر المجرد
عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مدار کار بر قلب است
اگر دل بغیر او سبحانه گرفتار است خراب و ابتر است از مجرد
اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمی کشاید سلامتی قلب
از التفات بماسوای او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند
و بشریعت پیوند دارند هر دو در کار است دعوای
سلامت قلب بی اتیان اعمال صالحه بدنیه باطل است همچنانکه
درین نشأه روح بی بدن غیر متصور است احوال قلبی بی اعمال
صالحه بدنی محال است بسیاری از ملحدان این وقت باین
قسم دعوای ادعا می نمایند نجانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء
بصدقه حبیبه علیه الصلوة و السلام و التحیة مکتوب چهلم نیز
بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که
جزوی است از اجزاء ثلثه شریعت و در تکمیل این جزو طریقت
و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آنها نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم

مخذوما

مخذوما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد
که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بفنای
آلهه آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزوی است از اجزای
شریعت چه شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص پس
طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو او که اخلاص است
حقیقت کار اینست اما فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب
و خیال آرمیده اند و بجوز و مویز اکتفا نموده اند از کمالات
شریعت چه دانند و بحقیقت طریقت و حقیقت چه وا رسند شریعت
را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز نمیدانند نمیدانند که حقیقت
معامله چیست به ترهات صوفیه مغرورند و باحوال و مقامات
مفتون هداهم الله سبحانه سواء الصراط و السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش صدور یافت در
ترغیب بمتابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة
و السلام و التحیة و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متممان شریعت
اند و در بیان علوم شرعیه و علوم صوفیه که در مقام صدیقیة
که اعلای مراتب ولایت است فایض میگردند اصلا مخالفت
نیست و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمتابعت
سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة متحلی
و متزین گرداناد بحرمت النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم محبوب
رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برای مطلوب

و محبوبست لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید
انک لعلی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک لمن المرسلین
علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان هذا صراطی
مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل ملت او را علیه الصلوة و
السلام صراط مستقیم خوانده و ماسوای او را داخل سبل کردانیده
از اتباع آن منع فرموده و آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام
اظهاراً للشکر و اعلاماً للخلق هدایته لهم خیر الهدی هدی محمد و نیز
فرموده علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی
و باطن متمم ظاهر است و مکمل آن سر موی بایکدیگر مخالفت ندارند
مثلا دروغ بزبان ناکفتن شریعت است و از دل نفی خاطر کذب
نمودن طریقت و حقیقت است اکر این نفی بتکلف و تعمل است
طریقت است و اکر بی تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقه
باطن که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت است
پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اکر در اثنای راه اموری
که بظاهر با شریعت در جنک اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر
وقت و غلبه حال است اکر از آن مقام کذرانند و بصحو آیند
آن منافات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده بتمام هبا
منثورا میکردند مثلا جمعی از سکر باحاطه ذاتی قائل کشته اند و با
الذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف
آرای علماء اهل حق است ایشان باحاطه علمی قائلند فی الحقیقه آرای
علما بصواب اقربست هرکاه همین صوفیه قایل باشند باآنکه ذات

حق تعالی و تقدس بهیچ حکمی محکوم نمی کردد و بهیچ علمی معلوم
نمیشود پس حکم در وی باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قول
است والحق که ذات او تعالی بیچون و بیچکونه است هیچ حکمی را بوی
راه نیست الا حیرت و نادانی است و در آن موطن جهل صرف است
و سر کردانی محض احاطه و سریان را در آن جناب قدس چه یارا که
از جانب صوفیه که قایل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد
ایشان از ذات تعین اول است و چون از زاید بر متعین نمیدانند
آن تعین را عین ذات میکویند و آن تعین اول که معبر بوحدتست
در جمیع ممکنات ساری است پس حکم باحاطه ذاتی درست آمد
اینجا دقیقه ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علماء
اهل حق بیچون و بیچکونه است و ماسوای او هرچه هست بروی زاید
است آن تعین هم اکر نزد ایشان ثابت شود نیز زاید خواهد بود
و از دایره حضرت ذات بیچون برون خواهند دانست پس احاطه
او را احاطه ذاتی نخواهند کفت پس نظر علما از نظر این صوفیه بلند
آمد و ذاتی که نزد آن صوفیه است نزد این علماء داخل ماسوا است
و هم برین قیاس است قرب و معیت ذاتی و موافقت معارف
باطن با علوم شرعیه بتمام و کمال بحدی که در حقیر و نقیر مجال مخالفت
نماند در مخالفت نماند در مقام صدیقیه است که بالاتر از مقامات
ولایت است فوق مقام صدیقیه مقام نبوت است علومی
که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق
را بطریق الهام منکشف کشته است و در میان این دو علم غیر از

حق تعالی

مقام

فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در نادون
مقام صدیقیة هر مقامی که باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام در
مقام صدیقیة است و بس و فرق دیگر در میان این دو علم آنست که
در وحی قطع است و در الهام ظن زیرا که وحی بتوسط ملک است و ملایکه
معصوم‌اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد و آن
قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از
تعلق متحقق است و نفس هرچند بتزکیه مطمینه گشته است اما
هرچند که مطمینه گردد هرگز از صفات خود نگردد پس خطا را در آن
موطن مجال پیدا شد باید دانست که در ابقای صفات نفس با وجود
اطمینان او فواید و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود
ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد و روح را حکم ملک پیدا میشود
و محبوس در مقام خود میگردد و ترقی او بواسطه مخالف نماند ترقی
از کجا شود و سرور کاینات علیه من الصلوات اتمها و من التسلیمات
امینها و قتی که از جهاد کفار مراجعت میکردند میفرمودند رجعنا من
الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت
درین موطن ترک عزیمت و اولی است بلکه بارادهٔ آن ترکت
مهما امکن تحقق ترک هم متصور نیست و بهمان ارادهٔ آن قدر
ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خدا و ندی جل
سلطانه دست میدهد که کار یکساله مثلا در یک ساعت میسر میشود
برسر اصل سخن رویم مقرر است در هر چیز که اخلاق و شمایل محبوب
یافته میشود آن چیز نیز بتبعیت محبوب محبوب میگردد و بیان این

بالنفس است اگر در نفس مخالفت

نفس

رمز است در کریمه فتبعونی یحببکم الله پس در متابعت او علیه
الصلوة و السلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فعلی کل
عاقل ذی لب السعی بکمال فی اتباع حبیبه علیه الصلوة و السلام ظا
هرا و باطنا سخن بتطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون از
ازجمیل مطلق است هرچند دراز تر میگردد زیباتر می آید لو کان البحر
مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله
مددا سخن بجای دیگر باید برد حامل رقیمه دعا مولانا محمد حافظ
اهل علم است و کثیر العیال از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر
گشته اگر توجه فرموده از سرکار نصرت آثار سیادت و نقابت
دستگاهی شیخ جیو وظیفه یا امدادی از برای مشار الیه حاصل کنند
عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود مکتوب چهل و دوم نیز
بشیخ درویش صدور یافت در بیان آنکه بهترین مصقلها از برای
زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه از حقیقت جامع متابعت
سنت است علی صاحبها الصلوة و السلام سلمکم الله سبحانه و
ابقاکم آدمی تا زمانی که بدنس تعلقات پراگنده متلوث است
محروم و مهجور است تصقیل مرآت حقیقت جامع از زنگ محبت ما دون
او عز و جل لابد است و بهترین مصقلها در ازالهٔ آن زنگ اتباع سنت
سنیه مصطفویه است علی مصدرها الصلوة و السلام و التحیة
که مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است
فطوبی لمن شرف بهذه النعمة العظمی و ویل لمن حرم من هذه الدولة
القصوی بقیة المرام آنکه جناب اخوی اعزی میان منظور ولد مرحومی

جامع قلبیه

رمز است

شیخ کهورن از مردم اعیان و بزرگ زاده اند جمع کثیر بایشان وابسته
محل ترحم است زیاده چه تصدیع نماید والسلام علیکم و علی من اتبع
الهدی مکتوب چهل و سوم بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید
بخاری صدور یافت در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و
جودی و آنچه لابد است توحید شهودیست که فنا بآن مربوط است
و توحید شهودی با عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی
و اقوال مشایخ که ناظر بتوحید اند بتوحید شهودی باید فرود آورد تا
مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است
که مقام حیرتست و چون ازآن مقام میگذرند بحق الیقین میرسند
از امثال این احوال تحاشی مینمایند و ما یناسب ذلک من الاسولة
والاجوبة والتمثیلات الموضحة سلمکم الله سبحانه و عصمکم عما یصمکم
و صانکم عما شانکم توحیدی که در اثنای راه این طایفه علیه رادست
میدهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید
شهودی یکی دیدنست یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید
وجودی یک موجود دانستن است و غیر او را معدوم انگاشتن
و باوجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن پس توحید وجودی
از قبیل علم الیقین آمد و شهودی از ضروریات این راه است چه
فنای این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین لی آن میسر نمیگردد زیراکه
رویت یکی باستیلا او مستلزم عدم رویت ما سوای اوست
بخلاف توحید وجودی که نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین
لی آن معرفت حاصل است چه علم یقینی مستلزم نفی ماسوای او نیست

المناسبة بسلکم

از قسم عین الیقین آمد توحید شهودی

غایت ما فی الباب مستلزم نفی علم ماسوای اوست و در وقت
غلبه و استیلای علم آن یکی مثلا شخصی که یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد
استیلای این یقین مستلزم آن نیست که ستارها را دران وقت منتفی
و معدوم داند اما وقتی که آفتاب را وید البته ستارها را نخواهد دید
و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و درین زمان که ستارها را نمی بیند
میداند که ستارها معدوم نیستند بلکه میداند که هستند اما مستورند
و در شعشعان نور آفتاب مغلوبند و این شخص با جماعه که نفی وجود
ستارها دران وقت کنند در مقام انکار است و میداند که آن
معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک
دانستن تعالی و تقدس با عقل و شرع در جنگست بخلاف شهودی
که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلا در وقت طلوع آفتاب
ستارها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما ستاره
را دران وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست مثلا در وقت طلوع
آفتاب ستارها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالفت واقع است
اما ستاره را دران وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن
نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب است و ضعف بصر رائی و اگر بصر
رائی بنور همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره را
از آفتاب جدا بیند و این دید حق الیقین است پس اقوال بعضی از
مشایخ که بظاهر بشریعت حقه مخالف مینمایند و بتوحید وجودی بعضی
مردم آنها را فرود می آرند به مثل قول ابی منصور الحلاج انا الحق
و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آنست که بتوحید

شهودی فرود باید آورد و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه
ماسوای حق سبحانه از نظرشان محقق شد و رغلبه آن حال باین الفاظ
تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات ننمودند معنی انا الحق آن گشت
که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمیکند نه آنکه خود را
می بیند و از آن حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی نگوید که
اثبات ناکردن نفی میکشد و آن بعینه توحید وجودی است زیرا که
گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه دران موطن حیرتست
احکام بتمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق است نه تنزیه
خود که او بتمامه از نظر او مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمیگیرد
و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت است
بعضی را رو میدهد و چون ازین مقام میگذرانند و بحق الیقین میر
سانند از امثال این کلمات تحاشی مینمایند و از حد اعتدال تجاوز
نمیفرمایند درین زمان بسیاری ازین طایفه که بزی صوفیان خود را
وامینمایند توحید وجودی را شایع ساخته اند و کمال را جز آن نمیدانند
و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متخیله خود فرود
آورده مقتدای روزگار خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین
تخیلات رایج داشته اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ ما تقدم
الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بران
باید کرد که در ابتدا در مقام علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند
و در آخر کار ایشان را ازان مقام گذرانیده اند و از علم بعین برده
اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یکی میدانند

یکی می

یکی می بینند پس از عین الیقین نیز نصیبی دارند زیرا که در جواب
گوئیم ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده
اند نه آنکه بان توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورة
مثالی او فی الحقیقه هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن
توحید حیرتست حکم بامری دران موطن نیست و صاحب توحید
وجودی با وجود شهود کثرت صورت مثالی آن توحید شهودی از
ارباب علم است چه نفی وجود ماسوا میکند و نفی حکمی است از
احکام از مقوله علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد
که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد آری صاحب
توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام
معرفت که حق الیقین است میرسانند و دران موطن علم و حیرت
جمع میشوند و علمی که بی حیرتست و پیش از حیرت علم الیقین است
این جواب بمثالی واضح گردد مثلا شخصی در خواب بواسطه مناسبتی
که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه دید و لوازم پادشاهت
در خود دریافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است
بلکه صورت مثالی پادشاهت را در خود دیده است فی الحقیقه
پادشاهت را بان صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن
شهود اگرچه بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص به متحقق
شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد اگر جانی بکند و عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود بان مقام برسد از قوت تا فعل
فرق بسیار است چنانکه آهن که قابلیت مرآتیت داشته باشد تا مرآت

نشود بدست بادشاهان نرسد و از حصول جمال شان بهره نیابد
کجا افتادم مگر گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد
که اکثر ابنای این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی دیگر
بعلم ممتزج بذوق ولو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست
بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند صح
وگردنهای خود را از ربقه تکلیف شرعی باین حیله میکشایند و مدا
هنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوش وقت
و خورسند اند و اتیان اوامر شرعیه را اگر اعتراف دارند
طفیلی میدانند مقصود اصلی وراء شریعت خیال میکنند
حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذه الاعتقاد
السوء طریقت و شریعت عین یکدیگرند سر موئی از مخالفت در
میان ایشان واقع نیست فرق اجمال و تفصیل است و استدلال
و کشف هرچه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة
ردته الشریعة فهو زندقة شریعت را برجا داشته طلب حقیقت
نمودن کار مردانست رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة
علی متابعت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات
ظاهراً و باطناً معرفت پناهی قبله گاهی حضرت خواجه ما قدس الله
سره چندگاه مشرب توحید وجودی داشتند و در رسایل و مکتوبات
خود آنرا اظهار میفرمودند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت
خویش ازان مقام ترقی ارزانی فرموده بشاه راه انداخته از مضیق
این معرفت خلاصی داد میان عبدالحق که یکی از مخلصان ایشانند

نقل

نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان بیک هفته فرموده اند
که مرا بعین الیقین معلوم شد که توحید کوچه ایست تنگ شاه راه دیگر
است پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت
و این حقیر نیز چندگاه در خدمت حضرت ایشان این مشرب توحید
داشت و مقدمات کشفیه در تایید این طریق بسیار لایح شده
بودند اما عنایت خداوندی جل سلطانه ازان مقام گذرانید
بمقامی که خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب
است میان شیخ ذکریا از پرگنه خود مکرر می نویسند و نسبت
نیازمندی باستانه علیه ایشان وا می نمایند از معامله گردگیرے
هراسانند التجا و اعتصام در عالم حکمت بجناب قدس
ایشان دارند بظاهر ملاذی و ملجای غیر از توجه عالی ندارند
امید وارند که همچنانکه ایشانرا نواخته اند تا آخر دستگیری
فرمایند و از گزند حوادث محفوظ دارند از کمال ادب
بعرض داشت جرات نمی نمایند ~~جراءت نمی نمایند~~ بفقیر رجوع
نموده اظهار احوال خود میخواهند امید است مسئول ایشان باجابت
مقرون گردد ۴۴ مکتوب چهل و چهارم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در مدایح خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و
التسلیمات و در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و
مکذبان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب بمتابعت سنت سنیه
او علیه و علی آله الصلوة و السلام مرحمت نامه گرامی سامی
در اغاز منه شرف ورود یافت بمطالعه آن مشرف گشت

لله الحمد سبحانه والمنة که میراثی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات
بدست اورده اند که محبت فقرا و ارتباط با ایشان نتیجه آنست نمید اند که
این مقصر لی سر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبارت
عربی ماثور در فضایل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد
علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و آنرا سعادت
نامه را وسیله نجات اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوة
والتحیة نماید بلکه مقوله خود زبان ستاید شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی
لکن مدحت مقالتی بمحمد ❊ فاقول وبالله سبحانه العصمة والتوفیق ان محمدا
رسول الله صلی الله علیه وسلم سید ولد آدم واکثر الناس تبعا یوم
القیمة واکرم الاولین والآخرین علی الله واول من ینشق عنه القبر
واول شافع واول مشفع واول من یقرع باب الجنة فیفتح الله له وحامل
لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه وهو الذی قال علیه الصلوة و
السلام نحن الآخرون ونحن السابقون یوم القیمة وانی قائل قولا
غیر فخر وانا حبیب الله وانا قاید المرسلین ولا فخر وانا خاتم النبیین
ولا فخر وانا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق
فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فریقین فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبایل
فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم بیتا و خیرهم نفسا و خیرهم
نسبا وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قایدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم
اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا والکرامة
والمفاتیح یومئذ بیدی ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم
علی ربی یطوف علی الف خادم کانهم بیض مکنون واذا کان یوم القیمة

کنت امام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم غیر فخر لولاه لما خلق
الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا وادم بین الماء
والطین بیت ماند بعصیان کسی در گرو ❊ که دارد چنین سیدی پیشرو
پس ناچار مصداق این چنین پیغمبر سید البشر علیه الصلوات والتحیات
خیر الامم باشند کنتم خیر امة لقد وقت ایشانست و مکذبان او علیه
الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد کفرا و نفاقا نشان
حال ایشان تا کدام صاحب دولت را باتباع سنت او نوازند سیئه
و بمتابعت شریعت رضیه او سرفراز امر ورزند و عمل قلیل را که متون تصدیق
حقیقی دین اوست علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر بر میدارند اضعاف
اضعاف این همه درجات که یافتند بواسطه یک حسنه است و آن
هجرت بود از دشمنان حق سبحانه بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء
معاندان مثلا سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء مخالفان
اگر اندک ترددی میکنند آن قدر نمایان میشود و اعتبار میگیرد که در وقت
امن اضعاف آن در حیز اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب
رب العالمین است متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند
چه محب در هر که از شمایل و اخلاق محبوب می بیند آنکس را
محبوب خود میدارد و مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد بیت
محمد عربی کابروی هر دو سرا است ❊ کسی که خاک درش نیست
خاک بر سر او ❊ اگر چه هجرت ظاهری میسر نشود هجرت
باطنی را بکمال مرعی ملحوظ باید داشت با ایشان بلی ایشان می باید
بود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا موسم نوروز رسیده است

ومعلوم است که آن ایام اهالی ان معامله را در تفرقه میدارد و بعد از
مضی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلطانه مساعدت نمود
امیدوار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده اطناب
موجب املال است ثبتکم الله سبحانه علی جادت ابائکم الکرام
السلام علیکم وعلیهم الی یوم القیام مکتوب جهل و پنجم نیز بسیادت و
نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از
ارتحال پیر دستگیر خود ازین عالم فانی نوشته بودند و چون
تقویت ظاهری فقرا خانقاه منسوب بجناب سیادت پناهی
بود اظهار شکر آن نموده و وجه جامعیت انسان که هم سبب
کمال اوست و هم سبب نقصان او نیز مذکور کرده اند با ذکر
فضایل شهر مبارک رمضان ثبتکم الله سبحانه علی جادة اباکم
الکرام وسلمکم عن موجبات التلهف والتاسف بمرور الشهور و
الایام دوستان خدا عز وجل بحکم المرء مع احب با خدا اند تعالی
و تقدس تعلق بدن بنحوی از موانع آن معیت آن جمعیت
و اتصال است بعد از انفصال ازین پیکر هیولانی و مفارقت
ازین هیکل ظلمانی همه قرب در قرب و اتصال در اتصال است
الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بیان این معنی است و کریمه
من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات که تسلیه است مر مشتاقان
را رمزی ازین بیان مینماید لیکن حال و الپس ماندگان
بید ولت حضور بزرگان خراب و ابتر است و استفاضه از
روحانیات اکابر قدس الله تعالی اسرارهم مشروط بشرایط است

که هر کسی را در ایفای آن مجال نیست اما الحمد لله ذی الانعام والمنة
که با وجود این حادثهٔ هایله و این واقعهٔ متوحشه این فقرا را مربی سروبار
مربی و معین هم از اهل بیت آن سرور دنیا و دین بود علیه و علی
اله الصلوات والتسلیمات که سبب انتظام این سلسلهٔ علیه و واسطه
جمعیت نسبت نقشبندیه گشت ارمی این نسبت علیه که درین دیار بسیار
غریب است و اهل آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبت اهل بیت
است مربی آن هم از اهل بیت مناسب است و شایان تقویت
آن هم از اهالی آن اولی تا تکمیل آن دولت عظمی بغیر لازم نیاید
همچنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقرا لازم است شکر این دولت
بر ذمه ایشان نیز لازم اگر چه همچنانکه بجمعیت باطن محتاج است
بجمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است
بلکه محتاج ترین خلایق انسان است و این شدت احتیاج او را
بواسطهٔ جامعیت او آمده است آنچه همه را در کار است
او را تنها در کار است و بهر چه محتاج است تعلق دارد پس
تعلقات او از همه بیش آمد و هر تعلق مستلزم اعراض است از جناب
قدس خداوندی جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلایق ازین
راه انسان گشت بیت پایه آخر آدم است و آدمی . گشت محروم از
مقامی محرمی . گر نگردد باز مسکین زین سفر . نیست از وی هیچکس
محروم تر . و حال آنکه سبب افضلیت او از جمیع خلایق هم همین وجه
جامعیت است ازین راه آینه او اتم آمد و آنچه در مرایای جمیع
خلایق ظاهر است در یک مرآت او لایح است پس بهترین خلایق

ازین جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات ازان جهت
هم او اذا کان منه محمد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات و ابوجهل
علیه اللعنة و شک نیست که بتوفیق خداوندی عز و جل کفیل جمعیت
ظاهری این فقرا ایشانند و جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سرابیه امید
واری تمام است و چون عنایت نامهٔ سامی در ماه مبارک رمضان
شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمهٔ از فضایل این شهر
عظیم القدر بنویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبادت
نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال اینها که درین ماه صادر شود برابر
ادای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر ادای هفتاد
فرایض است در ماههای دیگر کسی افطار بکناند صائمی را درین ماه
او را ببخشند و رقبهٔ او را از آتش دوزخ ازاد سازند و مر او را مثل
اجر آن صایم عطا فرمایند بی آنکه از اجر آن صایم نقصان کنند و همچنین
کسی که در خدمت مملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را ببخشد
و ازاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصلوة
والتحیة رها میکردند هر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد
میدادند اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام
سال او را بتوفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه گذشت در تمام سال
در تفرقه است مهما امکن هر قدر که میسر شود بجمعیت باید کوشید
و این ماه را غنیمت باید شمرد و در هر شبی از شبهای این ماه چندین هزار
کس را که لایق دوزخند ازاد میسازند و درین ماه درهای بهشت
را می کشایند و درهای دوزخ را می بندند و شیاطین را بزنجیر می کنند

و صحیفهٔ گرامی

صیام ماه مبارک

و درهای رحمت می کشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن است
و درین باب آن سرور علیه الصلوة والسلام مبالغه میفرمودند
ما ناکه در تاخیر تسحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج خود است
که مناسب مقام بندگی است و بخرما افطار کردن سنت است
و در وقت افطار این دعا میخواندند ذهب الظماء وابتلت
العروق وثبت الاجر ان شاء الله ادای تراویح و ختم قرآن دران
ماه از سنن موکده است و مثمر نتایج کثیره وفقنا الله سبحانه
بحرمت حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بقیة المقصود
آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید و الا در امتثال امر
خود در امعاف نمی داشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم بالغیب
کردن است و مبنی از طول امل بالجمله در آنچه مرضی ایشان خواهد
بود هیچ وجه خود در امعاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری
و باطنی ایشان بر ذمهای ما فقرا ثابت است حضرت قبله گاهی
قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ حبو بر همه
شما ثابت و مقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانه
و تعالی همواره بتوفیق اعمال مرضیه موفق گرداناد بحرمت النبی
و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات زیاده برین تصدیع
تمام است مکتوب چهل و ششم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس و همچنین وحدت
او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
بلکه جمیع ما جاء به من عند الله بدیهی است و محتاج هیچ فکر و دلیل نیست

در ایضاح آن مقدمات بسیار مذکور ساخته اند ثبتکم الله سبحانه
علی جادة آبائکم الکرام علی اولهم وافضلهم اولا وعلی بواقیهم
ثانیا الصلوة والسلام وجود باری تعالی وتقدس وهمچنین وحدت
او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نیز صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
بلکه جمیع ما جاء به من عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مدرکه
از آفات ردیه وامراض معنویه محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند نظر
و فکر در اینها تا زمان وجود علت وثبوت آفت است اما بعد از نجات
از مرض قلبی و دفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلا صفرائی
تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار است شیرینی قند و نبات نزد او محتاج
بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد
احتیاجی که منشاء آن وجود آفتست بداهت جنگ ندارد بیچاره
که شخص واحد را اثنین می بیند وحکم بعدم وحدت آن شخص
میکند معذور است و وجود آفت در احوال وحدت شخص را
از بداهت نمی برآرد و بنظریت نمیکشد ومحقق است که جولانگاه
استدلال بسیار تنگ است ویقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی
متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر ازالهٔ مرض قلبی نمودن
ضروری آمد صفرائی را ازالهٔ علت صفرا نمودن در تحصیل یقین
بشیرینی نبات ضروری تر آمد از انکه دلیل بر یقین حلاوت نبات
اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب
علت صفرا بتلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره با
الذات منکر احکام شرعیه است و بالطبع بنقاضت آن حاکم پس تحصیل

احول ص

یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل
بسی دشوار است پس نفس را مزکی ساختن ضروری آمد یقین
را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود قد افلح من زکاها وقد
خاب من دساها پس مقرر شد که منکر این شریعت باهره واین
ملت طاهره ظاهر در رنگ منکر حلاوت نباتست خورشید
نه مجرم از کسی بینا نیست پس مقصود از سیر و سلوک وتزکیهٔ
نفس وتصفیه قلب ازالهٔ آفات معنویه است وامراض قلبیه
که کریمه فی قلوبهم مرض مشعر از آنست تا حقیقت ایمان متحقق
شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب صورتست
ولیس جبر وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت
کفر خود مصر مثل این ایمان وتصدیق صوری ایمان صفرائی
است بحلاوت قند و نبات که وجدان او بخلاف آن شاهد است
یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال مرض صفرا صورت بندد
پس بعد از تزکیه نفس واطمینان آن حقیقت ایمان صورت
دارد و وجدانی میگردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ
است کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
در شان ایشان صادق است شرفنا الله سبحانه بشرف هذا
الایمان الکامل الحقیقی بحرمت النبی الامی القرشی علیه وعلی آله من
الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب چهل و هفتم نیز بسیادت
پناهی شیخ فرید صدور یافت در شکایت از قرن سابق که کفار
استیلای پیدا کرده بودند واهل اسلام خوار وبی اعتبار گشته

و در ترغیب آنکه در ابتدا باد شاهت اکر ترویج دین میسر شود بهتر
است مبادا ضالی و مضلی درمیان آمده خلل در کارخانه اهل اسلام اندازد و
در رنگ قرن سابق سازد ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام
علی افضلهم سید الکونین اولا و علی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام
والتحیه بادشاه نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت ببدن که اگر
دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاح بادشاه
صلاح عالم است و فساد او فساد عالم میدانند که در قرن ماضی بر سر
اهل اسلام چها گذشته است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت
در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار
بر کیش خود که آیه لکم دینکم ولی دین بیان این معنی است و در قرن
ماضی کفار برملا بطریق استیلا اجرای احکام کفر در دار اسلام میکردند
و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند
واویلاه وامصیبتاه واحسرتاه واحزناه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم که محبوب رب العالمین است مصدقان او ذلیل و خوار بودند
و منکران او بعزت و اعتبار مسلمانان بدلهای ریش در تعزیت اسلام بودند و
معاندان بسخریه و استهزا بر جراحتهای ایشان نمک می پاشیدند
آفتاب هدایت در تتق ضلالت مستور شده بود و نور حق
در حجب باطل منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت
اسلام و بشارت جلوس بادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده
اهل اسلام بر خود لازم دانستند که ممد و معاون بادشاه باشند
و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت

خواه

خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت
مددها تبیین مسایل شرعیه است و اظهار عقاید کلامیه بر طبق
کتاب و سنت و اجماع امت تا مبتدعی و ضالی درمیان
آمده از راه نبرد و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص
بعلمای اهل حق است که رو بآخرت دارند علمای دنیا که همت
ایشان دنیای دنیه است صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد
ایشان فساد متعدی ع عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن گم است کرا رهبری کند در قرن ماضی هر بلای
که بر سر آمد از شومی این جماعه بود بادشاهان را ایشان از راه
می بردند هفتاد و دو ملت که راه ضلالت اختیار کرده اند مقتدایان
ایشان علمای سوء بودند غیر از علما هر که بضلالت رفته کم است
که ضلالت او بدیگری تعدی کند و اکثر جهلای صوفی نمای این
زمانه حکم علمای سوء دارند فساد ایشان نیز فساد متعدی است و
ظاهرا اگر کسی با وجود استطاعت امداد هر قسم مددی که باشد
تقصیر نماید و در کارخانه اسلام فتوری واقع شود آن مقصر معاتب
گردد بناء علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز میخواهد که خود را
در جرگه ممدان دولت اسلام اندازد و درین باب دست
و پائی بزند لکم من کثر سواد قوم فهو منهم تحیل که این بی استطاعت
را داخل الجماعه کرام سازند مثل خود را مثل آن
زال می انگارد که ریسمان چند تنیده خود را در سلک خریداران
حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ساخته بود امیدوار است

که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور مشرف کردد متوقع
از جناب شرف ایشان آنست که چون استطاعت و قرب پادشاه
بروجه اتم ایشان را حق سبحانه و تعالی میسر ساخته است در خلا
و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت برارند حامل
رقیمه نیاز مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفه مقرره دارد بار بسیار
ظاهر از حضور یافته بود و امثال نیز امیدوار آمده دولت حقیقی و مجازی
میسر باد مکتوب چهل و هشتم نیز بسیادت و نقابت دستگاه شیخ
فرید صدور یافت در ترغیب بر تعظیم علما و طلبه علوم که حاملان
شریعت اند نصرکم الله سبحانه علی الاعداء بحرمت سید الانبیاء
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات مرحمت نامه کرامی
که فقرا را بآن نواخته بودند بمطالعه آن مشرف کشت در کتابت
مولانا محمد قلیج موضح مرقوم فرموده بودند جزوی خرجی برای طالب
علمان و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان
در نظر همت بسیار زیبا در آمد بحکم الظاهر عنوان الباطن امید است
که در باطن شریف نیز این جماعه کرام تقدیم پیدا کرده باشند کل اناء
یترشح بما فیه مصراع از کوزه برون همان تراود که در وست و در تقدیم
طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشان اند و ملت
مصطفویه علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات بایشان برپاست
فردا در قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید
دخول جنت و تجنب از نار وابسته باتیان شریعت است انبیا صلوات الله

تعالی و تسلیماته علیهم که بهترین کائنات اند بشرایع دعوت کرده اند
و مدار نجات بران مانده و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرایع است
پس بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیای حکمی
از احکام آن علی الخصوص در زمانی که شعایر اسلام منهدم شده باشند
کرورها در راه خدای جل و علا خرج کردن برابر آن نیست که مسئله
از مسایل شرعیه را رواج داده ن چه درین فعل اقتدا بانبیاست
که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات و التسلیمات و مشارکت بآن
اکابر و مقرر است که کاملترین حسنات بایشان مسلم فرموده اند و
خرج کردن کرورها غیر این اکابر را نیز میسر است و ایضا در اتیان
شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت بر خلاف نفس وارد
شده است و در انفاق اموال گاه هست که نفس موافقت کند بلی
انفاق اموال را که برای تائید شریعت باشد و ترویج ملت درجه
علیا است و انفاق حبه باین نیت بطبعه خرج لکها است در غیر این
نیت اکسی سوال نکند که طالب علم گرفتار را از صوفی وارسته چون مقدم
باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب
علم با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی
از وی میسر است اگرچه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود وا
رستگی نفس خود را اخلاص ساخته است بخلایق کاری ندارد شخصی
که کثرت نجات بجات باو وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد
از آن شخصی که بنجات خود در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فنا
و بقا و سیر عن الله بالله بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق

[برابر خرج]

[انجام]

فرو داورده از مقام نبوت نصیبی دارد و داخل مبلغان شریعت
است حکم علماء شریعت دارد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم مکتوب چهل و نهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت
در ترغیب بر جمع کردن این دو دولت که ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساختن و با
طن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه بدولت
صوری و سعادت معنوی مستعد گرداند فی الحقیقة دولت صوری
متحلی شدن ظاهر است باحکام شرعیه مصطفویه علی صاحب الصلوة و
السلام والتحیة و سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری ما دون
حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند
مصراع کار اینست غیر این همه هیچ زیاده تصدیع است والسلام
مکتوب پنجاهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مذمت
دنیای دنیه حق سبحانه و تعالی از رقیت ما دون خود آزادی کرامت
فرموده بتمام گرفتار جناب خود گرداند بحرمت سید البشر المنزه عن زیغ
البصر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات دنیا بظاهر شیرین است
و بصورت طراوت دارد و فی الحقیقة سمی است قاتل و متاعیست
باطل و گرفتاریست لاطایل مقبول او مخذول است مفتون او مجنون
حکم او حکم نجاستی است زر اندوده مثل او مثل زهریست شکر آلوده
عاقل آنست که باین چنین متاع کاسد فریفته نشود و بچنین کالاء فاسد
گرفتار نگردد گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا به اعقل زمانه بدهند
بزاهد می باید داد که از دنیا بی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال فطانت
اوست زیاده برین اطناب است لقیة التصدیع آنکه فضایل مآب

شیخ

شیخ ذکریا درین سن و سال اکروری گری است باوجود این گرفتاری
همواره از محاسبه عاجله که در کمال آسانیست نسبت بمحاسبه آجله هر
آسان است وثیقه عظمی در عالم اسباب توجه شریف میدانند امید
وار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه
عالی اند بیت تو مرا دل ده و دلیری بین * روبه خویش خوان و شیری بین
دولت صوری و معنوی محصل باد بحرمت النبی الامی و آله الامجاد
علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه
و یکم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بترویج
شریعت غرا علی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی خواسته
می آید که بتوسل وجود شریف آن سلاله عظام ارکان شریعت غرا
و احکام ملت زهرا قوت گیرند و رواج پذیرند ع کار اینست
غیر این همه هیچ امروز غربا اهل اسلام را درین طور گرداب
ضلالت امید نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه و علی
آله من الصلوات اتمها و من التحیات والتسلیمات اکملها قال علیه
الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من
تخلف عنها هلک همت علیا را بتمام بر آن گمارند که این سعادت عظمی
را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت
و شوکت همه میسر است باوجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم
شود گوی سبقت بچوگان سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر
باراده اظهار امثال این سخنان در تایید و ترویج شریعت متوجه
خدمت ایشان است هلال ماه مبارک رمضان در حضرت دهلی دیده شد

گرفتار

مرضی حضرت والدهٔ بزرگوار در توقف معلوم گشت بضرورت تا
استماع ختم قرآن توقف نمود والامر عند الله سبحانه سعادت
دارین محصل باد مکتوب پنجاه و دوم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج
ازالهٔ آن مرض مرحمت نامهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی
مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعهٔ مضمون آن مشرف گشت
عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم و یسر امرکم بحرمت
جدکم الامجد علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
ثبتنا الله سبحانه علی متابعته ظاهراً و باطناً و یرحم الله عبدا قال آمینا
ثانیاً فقرهٔ چند در شکایت مصاحب سوء و ندیم بدخوی مسوده مینماید
بسمع قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفس اماره انسانی
مجبول است بر حب جاه و ریاست و همگی همت او ترفع بر اقران
است و بالذات خواهان آنست که خلایق همه بوی محتاج باشند
و منقاد اوامر و نواهی او گردند و او بهیچکس محتاج نباشد و محکوم احدی
نبود و این دعوای الوهیت است از وی و شرکت است بخدای
بی همتای جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست
میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط در حدیث
قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی یعنی دشمنی
دار نفس خود را زیرا که بدشمنی آن نفس ایستاده است بدشمنی
من پس تربیت نفس نمودن بتحصیل مرادات او از جاه و ریاست
و ترفع و تکبر فی الحقیقت امداد کردن است بدشمن خدا عزوجل و تقویت

نمودن است

نمودن است مر او را شناعت این امر را نیک باید دریافت
در حدیث قدسی وارد است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازع
عنی فی شئ منهما ادخلته فی النار ولا ابالی دنیای دنی که ملعونه و
مبغوضهٔ حق است سبحانه بواسطه آنست که حصول دنیا ممد و معاون
حصول مرادات نفس است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت
را شاید و فقر فخر محمدی گشت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
زیرا که در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن مقصود از بعثت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و حکمت در تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب
همین نفس اماره است شرایع برای رفع هواهای نفسانی وارد شده
اند هر قدر که بمقتضای شریعت بعمل در آید همان قدر هواهای نفسانی
رو بزوال آرد لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه در ازالهٔ هوای
نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود
کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا
واقع نشده اند موید و مقوی هواهای نفسانی اند برهمنان و جوگیان
در ریاضات و مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از آنها سودمند
نگشته و غیر از تقویة نفس و تربیت آن ننموده مثلا یکدام در اداء
زکوة که شریعت بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمند
تر است از آنکه هزار دینار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن
در عید فطر بحکم شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزد
خود سالها صایم باشد و دو رکعت نماز بامداد را بجماعت ادا کردن
که سنتی از سنن بجا آوردن است بمراتب بهتر است از آنکه

تمام شب بصلوات نافله قیام نماید و نماز بامداد بی جماعت ادا کند
بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث ماخولیای مهتری پاک نگردد
نجات محال است فکر ازاله این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی
نرساند کلمه طیبه لا اله الا الله که موضوع است از برای نفی آلهه آفاقی
و انفسی در تزکیه نفس و تطهیر آن انفع و انسب است اکابر طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم از برای تزکیه نفس همین کلمه مطهره را اختیار
فرموده اند بیت تا بجاروب لا نروبی راه ۞ نرسی در سرای الا الله
هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید بتکرار این کلمه تجدید ایمان
باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه
همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره در مقام همواره
خبث است در حدیث آمده است در فضایل این کلمه که اگر آسمانهای
و زمینها را در پله نهند و این کلمه را در پله دیگر هرآئینه این پله راجح
آید بر پله دیگر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب پنجاه و سیوم نیز بسیادت انتساب
شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد
عالم است و ما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام
شنیده شد که اسلام از حسن نشأه مسلمانی که در نهاد خود دارند بایشان
که پادشاه
فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ملازم باشند
و بیان مسایل شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود
الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زدگان را
به ازین چه نوید لیکن حقیر چون بواسطه همین غرض متوجه خدمت علیه است

چنانکه مکرر اظهار آن نموده بضرورت درین باب بگفتن و نوشتن
خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود
صاحب الغرض مجنون معروض میگرداند که علماء دیندار خود اقل قلیل
اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند و مطلبی غیر از ترویج شریعت
و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علماء طرفی
خواهد گرفت و اظهار فضیلت خود خواهد نمود و سخنان اختلافی در میان
خواهد آورد و آنرا توسل قربت پادشاه خواهد ساخت ناچار مهم دین
ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت
و همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب
دین خواهد شد والعیاذ بالله سبحانه من ذلک و من فتنة العلماء السوء
اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند بهتر می نماید اگر از علماء
آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا
نشود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند ما لا یدرک
کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجود
علماست خسران عالم نیز بایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم
است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و اضلال را بایشان
مربوط ساخته اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است
سر از سبب پرسید گفت علماء این وقت کار ما می کنند و در اغوا و اضلال
کافی اند بیت عالم که کامرانی و تن پروری کند ۞ او خویشتن گم است
کرا رهبری کند ۞ غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی
داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد

هر چند شرم می آید که کسی امثال این سخنان بار رباب فطانت
صحیحه اظهار سازد و اما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع
میگردد مکتوب پنجاه و چهارم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است
ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه
غایظان صحابه اند علیهم الرضوان عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم
و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه
و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها من لم یشکر
الناس لم یشکر الله هر کسی که شکر آدمی بجا نیاورد شکر خدا عز و جل
بجا نیاورد پس بر ما فقیران شکر احسانهای شما لازم است اول سبب
جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما دران جمعیت طلب
حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر بردیم و ثانیا چون بحکم کبرت
بوت الکبراء نوبت باین طبقه رسید بواسطه اجتماع فقرا و باعث انتظام
طالبان نیز شما شدید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء بیت گر بر تن من
زبان شود هر موئی : یک شکر تو از هزار نتوانم کرد : آرزو آنست که
حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شما را از آنچه نباید و نشاید محفوظ
داراد بحرمت جدکم سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات و التسلیمات
اتمها و اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما دور افتاده است معلوم ندارد
که در مجلس شریف از کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت
و جلوت کیست بیت خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز : کاغوش
که شد منزل و آسایش خوابت : یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع

زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع فرق مبتدعه آن
جماعه اند که با اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام بغض
دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا کفار می نامد لیغیظ بهم الکفار
قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند
طعن در قرآن و شریعت لازم می آید قرآن جمع حضرت عثمان است
علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون است اعاذنا الله
سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافی و نزاعی که در میان اصحاب علیهم الرضوان
واقع شده بود محمول بر هوای نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس
ایشان به تزکیه رسیده بودند و از اماره گی آزاد گشته این قدر
میدانیم که حضرت امیر دران باب بر حق بودند و مخالف ایشان
بر خطا بود اما این خطا خطاء اجتهادیست تا بحد فسق نمیرساند بلکه
ملامت را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه
است از ثواب و یزید بی دولت از اصحاب نیست در بدبختی او
که را سخن است کاری که آن بدبخت کرده هیچ کافر فرنگ نکند بعضی
از علماء اهل سنت که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی
اند بلکه رعایت احتمال رجوع و توبه کرده اند می باید که در مجلس
شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم جهانیان هر روز
چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوة
و السلام چه طور ستایش کرده اند و بکدام آداب یاد نموده اند
تا مخالفان بد اندیش شرمنده و مخذول گردند درین ایام این طایفه
بد اندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته الا بواسطه

آن درین باب کلمه چند نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم
بد اندیشان را جا نباشد ثبتکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة **مکتوب
پنجاه و پنجم بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافت
در اظهار محبت** چندگاه است که دل را محبتی نسبت بلا زمان شما پیدا
شده است غیر آن ارتباطی که سابقا متحقق بود بنا بر علیه بدعا و اظهار ابتغا
بی اختیار مشغولست و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات فرموده اند که من احب
اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب دانست
و باین محبت که نسبت باقربای آنحضرت علیه الصلوة و السلام و التحیة
پیدا شده است رشته امیدواری تمام بدست آورده حق سبحانه
و تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید البشر
علیه و علی آله الصلوة و السلام **مکتوب پنجاه و ششم نیز بشیخ عبد
الوهاب صدور یافت در سفارش سیدی** جناب قدسی سادات
کثیر البرکات بواسطه جزئیه آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوة
و التحیات از آن برتر است که بزبان قاصر بیان منقبت و محمدت
آن تواند کرد مگر آنکه از او وسیله سعادت خود دانسته درین باب
جرارت نماید بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان
که بآن مامور است مینماید اللهم اجعلنا من محبیهم بحرمت سید المرسلین
علیه و علی آله و علیهم الصلوة و السلام حامل عریضه نیازمیر سید احمد
از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از ممر ضیق معیشت متوجه دکن
گشته اگر در سرکار عالی گنجایش باشد مشار الیه لایق و سزاوار انست

والا بیکی از مخلصان خود سفارش نمایند که از ممر معیشت خاطر
جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان در باب فقرا و محتاجان
توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمه اجرا
نمود در وقت رفتن هر چند بسعادت رخصت مستسعد نگشت اما داخل
جرگه مخلصان است حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت ایشان
استقامت ارزانی فرماید زیاده گستاخی نرفت **مکتوب پنجاه و هفتم
بشیخ محمد یوسف صدور یافت در نصیحت** حق سبحانه بر جاده آبا کرام
خود استقامت کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله
و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بزرگی در خاندان
شما موروثی است بر نهجی زندگانی نمایند که استحقاق این وراثت
میسر گردد و ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت
از حقیقت است متحلی و متزین دارند چه حقیقت و طریقت عبارت
از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت نه انکه شریعت
امری دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آن الحاد و زندقه
است و زعم فقیر در مادهٔ شما بسیار نیک است بعضی وقایع را
برین معنی شاهد دارد شمه ازین ماجرا بوالد بزرگوار شما علیه الرحمة
اظهار نموده بود بقیه المعقول و شیخ عبد الغنی مردی بصلاح آراسته
است و نیک نهاد اگر بخدمت علیه در امری از امور رجوع نماید
التفات خواهند فرمود و السلام و الاکرام **مکتوب پنجاه و هشتم
بسیادت مآبی سید محمود صدور یافت در بیان آنکه این راه که
ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است و در بیان آنکه مشایخ**

نقشبندیه ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند بخلاف
مشایخ سلاسل دیگر و طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است
و ما یناسب ذلک التفات نامه گرامی ورود یافت از اجمال منتق
استماع سخنان این طایفه علیه مفهوم گشت لاجرم سخنی چند تحریر آورد
اجابتاً للمسئول و ترغیبا الی المامول مخدوما این راه که ما در صدد قطع
آنیم همگین هفت گام است بعدد هفت لطیفه انسانی دو قدم در عالم
خلق اند که بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقلب
و روح و سر و خفی و اخفی مربوط اند و در هر قدمی ازین اقدام سبعه ده
هزار حجب خرق مینمایند نورانیت کانت تلک الحجب او ظلمانیة ان لله
سبعین الف حجاب من نور و ظلمة و گام اول که در عالم
امر مینهند تجلی افعال رو میدهد و بگام دویم تجلی صفات و بگام
سیوم شروعی در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها
کما لا یخفی علی اربابها و بهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق
سبحانه نزدیک حتی یتم القرب بتمام هذه الاقدام فمن شرفوا بالفناء و
بقاء بالفناء و البقاء و بلغوا الی درجة الولایت الخاصة مشایخ طریقه
علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء این سیر از عالم امر اختیار
کرده اند و عالم خلق را نیز در ضمن این سیر قطع مینمایند بخلاف مشایخ
سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق
آمد و لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ع
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا طریق این بزرگواران بعینه طریق
اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران

در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
بطریق اندراج نهایت در بدایت آن میسر میشد که کمل اولیاء
امت را در نهایت کم است که دست دهد لهذا وحشی قاتل
حضرت حمزه علیه الرحمة که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود
از اویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد سئل عبد الله ابن المبارک
رضی الله تعالی عنه ایهما افضل معاویة ام عمر عبد العزیز فقال الغبار الذی
دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
خیر من عمر عبد العزیز کذا مرة پس باید اندیشید گروهی که در بدایت
ایشان نهایت دیگران مندرج گردد و نهایت ایشان چه خواهد بود
و در ورک دیگران چه طور خواهد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا هو
بیت قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور حاش لله که برآرم
بزبان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند روبه از
حیله چسان بگسلد این سلسله را رزقنا الله سبحانه و ایاکم
محبة هذه الطایفة العزیزة وجودها کالعدم هر چند مختصر افتاده است
اما معارف بلند و حقایق ارجمند دران اندراج یافته عزیز
خواهند داشت و السلام مکتوب پنجاه و نهم نیز بسید محمود
صدور یافت در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست
تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع
اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل
مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریقه صوفیه
است و در بیان آنکه اخلاص عمل مراد لیا را در جمیع افعال و اعمال

وحرکات وسکنات است حضرت حق سبحانه وتعالی بر جاده
شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه استقامت
کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفاوضه
شریفه ومراسله لطیفه ورود یافت موجب فرحت گشت ومتعلقات
محبت فقرا واخلاص باین طایفه بوضوح انجامید اللهم زد طلب
فواید رفته بود مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر
گردد علم وعمل واخلاص علم دو قسم است علمیست که مقصود ازان
مجرد عمل است که علم فقه متکفل آنست وعلمیست که مقصود ازان مجرد اعتقاد
ویقین قلبیست که در علم کلام بتفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرای صائبه
واهل سنت وجماعة که فرقه ناجیه اند ونجات بی اتباع این بزرگواران
متصور نیست واگر سر مو مخالفت خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح
والهام صریح نیز متعین پیوسته است احتمال تخلف ندارد فطوبی لمن وفق
بمتابعتهم وتشرف بتقلید هم وویل لمن خالفهم واعتزل عنهم ورفض عن اصولهم
وخرج عن زمرتهم فضلوا واضلوا فانکروا الرویت والشفاعة وخفی علیهم
فضیلة الصحبة وفضل الصحابة وحرموا عن محبة اهل بیت الرسول ومودت
اولاد البتول فمنعوا عن خیر کثیر نالها اهل السنة واتفقت الصحابة علی
ان افضلهم ابو بکر الصدیق قال الشافعی وهو اعلم باحوال الصحابة اضطر
الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فلم یجدوا تحت
ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم وهذا التصریح منه بان الصحابة متفقون
علی افضلیة الصدیق فیکون اجماعا فی الصدر الاول علی افضلیته فیکون
قطعیا لا یسوغ انکاره واهل بیت الرسول مثله کمثل سفینة نوح من رکبها

نجاومن

نجا ومن تخلف عنها هلک قال بعض العارفین ان رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله واصحابه وسلم جعل اصحابه کالنجوم وبالنجم هم یهتدون
وشبه اهل بیته بسفینة نوح اشارة الی ان راکب السفینة لا بد له من
رعایت النجوم لیامن من الهلاک وبدون رعایت النجوم النجاة ممتنعة
قطعاً ومما ینبغی ان یعلم ان الانکار عن بعض انکار عن جمیعهم فانهم فی
فضیلة صحبة خیر البشر مشترکون وفضیلة الصحبة فوق جمیع الفضایل و
الکمالات ولهذا لم یبلغ ویس القرنی الذی هو خیر التابعین مرتبة فهذام
ادنی من صحبه علیه الصلوة والسلام فلا تعدل بفضیلة الصحبة شیأ
کائناً ما کان فان ایمانهم ببرکة الصحبة ونزول الوحی یصیر شهودیا ولم
یتفق لاحد بعد الصحابة هذه الرتبة من الایمان والاعمال متفرعة علی
الایمان کمالها علی حسب کمال الایمان وما جری بینهم من المنازعات و
المحاربات محمول علی محامل صالحة وحکم بالغة ما کانت عن هوی
وجهل ولیکن عن اجتهاد وعلم وان اخطأ بعضهم فی الاجتهاد فللمخطی
درجة ایضا عند الله سبحانه هذا هو الطریق الوسط بین الافراط
والتفریط الذی اختاره اهل السنة وهو الطریق الاسلم والسبیل
الاحکم بالجملة علم وعمل مستفاد از شریعت وتحصیل اخلاص که بمنزله
روح است مر علم وعمل را وابسته بسلوک طریق صوفیه است
تا سیر الی الله قطع نماید وسیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص
دور است واز کمالات مخلصان مهجور آری عامه مومنان را نیز
بتعمل وتکلف در بعضی از اعمال اخلاص ولو فی الجمله متحقق میشود اما
اخلاصی که ما در صدد بیان اینیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال

وحرکات وسکنات است بی تعمل وتکلف واین اخلاص منوط
باستغفار آنه آفاقی وانفسی است که بفنا وبقا مربوط است ووصول
است بمرتبه ولایت خاصه اخلاصی که بتعمل وتکلف محتاج است
دوام نمی پذیرد نی تکلف بودن در حصول دوام درکار است که
در مرتبه حق الیقین است پس اولیا الله هرچه میکنند برای حق میکنند جل
وعلا نه برای نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در
حصول اخلاص ایشان را تصحیح نیت درکار نیست ایشان بفنا فی الله
وبقا بالله تصحیح یافته است مثلا شخصی که گرفتار نفس خود است هرچه
میکند برای نفس خود میکند نیت بکند یا نکند وچون این گرفتاری
[نفس زایل شود وگرفتاری] حق جل وعلا بجای آن بنشیند ناچار هرچه کند برای حق کند نیت دست
دهد یا نه نیت در محل درکار است در متعین احتیاج بتعیین نیت نیست
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء صاحب دوام اخلاص مخلص است
بفتح لام وآنکه دوام ندارد وکسب اخلاص مینماید مخلص است بکسر
لام شتان ما بینهما وعلمی که از طریق صوفیه بعلم وعمل میرسد آنست
که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردند ویسر تمام در ادای اعمال بیلا
میشود وکسلی که از جانب نفس وشیطان بود زایل میگردد مصرع
این کار دولتست کنون تا کرا رسد والسلام اولا وآخرا المکتوب
شصتم نیز بسیادت پناهی سید محمود صدور یافت در بیان
نفی خواطر ودفع وساوس بالکلیه وما یناسب ذلک حق سبحانه
وتعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که
حقیقت رستگاری درین گرفتاری است منع خواطر ودفع وساوس

در طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بر وجه
اتم حاصل است حتی که بعضی از مشایخ این خانواده بزرگ جله
خواطر کشیده اند ودر تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر
باز داشته اند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره درین
مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطریست که مانع دوام
توجه مطلوب بود نه دفع خواطر مطلقا ودرویشی از مخلصان این سلسله
علیه بحکم واما بنعمة ربک فحدث از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از
قلب بجدی منتفی میگردد که اگر فرضا عمر حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام بصاحب آن قلب بدهند هرگز خاطری بر قلب عبور نکند
نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه هرچه بتکلف است موقت است [دوام]
دوام نمی پذیرد بلکه در اتیان خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نمیشود
تعیین اربعین از تعمل در مرتبه طریقت است حقیقت آنست که از تعمل
وتکلف وارهاند یاد کرد در طریقت است ویاد داشت در حقیقت
پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر بتکلف که موقت بتوقیت است
از عشره واربعین دوام توجه مطلوب محالست چه تکلف در مرتبه
طریقت است ودر طریقت دوام متصور نیست این که دوام در
حقیقت است بواسطه آنست که تکلف را در آن موطن مجال نیست
پس ورود خاطر در مرتبه تکلف البته مانع دوام توجه است [دوام]
نگرانی که قلوب منتهیان این سلسله علیه را دست میدهد امری
دیگر است ودوام توجه که ما در صدد بیان انیم عبارت از یاد
داشت الحق که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه عبدالخالق

ما
درویشی از مخلصان
در دفع دوام

وتکلف جز میدهد وتعمل

غجدوانی فرموده اند قدس الله تعالی سره که ورای یاد داشت
پنداشت است کیفی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان
این طریقه علیه است هرچند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود بفضل به کثیرا
و یهدی به کثیرا بیت هرکس افسانه بخواند افسانه است ❁ وانکه دیدش
نقد خود مردانه است ❁ آب نیل است و بقبطی خون نمود ❁ قوم موسی را نه
خون بود آب بود ❁ والسلام والاکرام مکتوب شصت و یکم نیز بسیادت
مآبی سید محمود صدور یافت در ترغیب بر صحبت شیخ کامل مکمل و
واجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی
از یادی در طلب خود کرامت فرموده از هرچه منافی وصول بمطلوب
است اجتناب تام میسر کرداناد بحرمت سید البشر المحرر عن زیغ البصر
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات التفات نامه گرامی مشرف ساخت
چون مبنی از طلب و تشوق و مشعر از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا
در آمد چه طلب مبشر حصول مطلوب است و درد مقدمه وصول بمقصود
عزیزی میفرماید اگر نخواستی داد نداد می خواست حصول دولت طلب را
نعمت عظمی دانسته از هرچه مخالف اوست احتراز باید نمود و مبادا که فتوری
در وی راه یابد و برودتی دران حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب
محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لئن شکرتم لازیدنکم
و دوام التجا و تضرع است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه
طلب او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع
میسر نشود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد ان
لم تبکوا فتباکوا گویا بان این معنیست این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل مکمل

بعد از ان تفویض مرادات خود است بآن بزرگ و در رنگ
میت شده است در دست غسال فنای اول فنای فی الشیخ است
و آن فنا ثانیا وسیله فنا فی الله میگردد بیت زان روی که چشم
تست احول معبود تو پیر تست اول زیرا که طریق افاده و استفاده
مبنی بر مناسبت طرفین است ابتدا طالب را بواسطه کمال دنائت
و خساست مناسبتی بجناب اقدس عز سلطانه نیست برزخی در
چنین در کار است و آن شیخ کامل مکمل است و قوی ترین اسباب
فتور در طلب انابت است بشیخ ناقص که بسلوک و جذبه کار را
تمام ناکرده بمسند شیخی خود را کشیده است طالب را صحبت او سم
قاتل است و انابت او مرض مهلک استعداد بلند طالب را
این چنین صحبت به پستی می آرد و از ذروه بحضیض می اندازد و مثل او
که از طبیب ناقص دارو خورد و ازدیاد مرض خود میکوشد و قابلیت
ازاله مرض خود ضایع میسازد هرچند آن دارو در ابتدا نحوی از
تخفیف بخشد اما فی الحقیقه نفس مضرت است این مریض اگر فرضا بطبیب
حاذق برسد آن طبیب اول فکر ازاله تاثیر آن دارو می نماید و مشغول
معالجه میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر ازاله مرض میکند مدار طریقت
این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم بر صحبت است بگفت
و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد
که بعد از چندگاه بجانب دهلی و اکره سیری واقع شود و اگر جریده
خود را رسانند و مشافهة چیزی اخذ نموده بسرعت بازگردند گنجایش دارد
زیاده برین تصدیع است بقیه الاجوبه المسئول عنها آنکه جناب شیخیت

پناهی معارف آگاهی شیخ تاج دران صوبه مغتنم اند و بزرگ اما استعداد
شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بی رابطه مناسبت حصول
مطلوب متعسر است والامر عندکم گاه گاه اگر چیزی از احوال خود
می نوشته باشند تا بآن تقریب ازینجانب هم چیزی نوشته شود
مناسبت است چه سلسله اخلاص ازین راه همواره در حرکت
می باشد **مکتوب شصت و دویم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافت**
دربیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله ایست
از برای قطع منازل سلوک بسهولت جذبه که بعد از سلوک است
از مقاصد است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذی
اصطفی طریقه وصول را دو جزو است جذبه و سلوک بعبارت
دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه ای
که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است
جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نیست
جذبه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است بی سلوک کار نمی
کشاید و بی قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید جذبه اولی کالصورت است
مر جذبه اخری را فی الحقیقه با یکدیگر مناسبت ندارند پس مراد از اندراج
نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه
واقع است اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت
نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد و تحقیق این
مبحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک است و امثال آنها تحریر یافته
بتفصیل ذکر یافته است القصه عبور از صورت بحقیقت ضروریست و التفات
از حقیقت بصورت از دوری حقیقت حققنا الله سبحانه بالحقیقة الحقیقیة بحرمت

عن الصورت الباطلة بحرمت النبی المختار و آله الابرار علیه و علیهم من
الصلوات اکملها من التحیات افضلها **مکتوب شصت و سیوم بسیادت**
پناهی و نقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات
الله و تسلیماته علیهم در اصول دین متفق اند اختلاف این بزرگواران
در فروع دین است و در بیان بعضی از کلمات متفقه ایشان ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی جادة اباء کم الکرام علی افضلهم اصالة و علی بواقیهم متا
بعة الصلوة و السلام انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته و تحیاته و برکاته
علی اجمعهم عموما و علی افضلهم خصوصا رحمتها اند که بتوسط این بزرگواران
عالمی بنجات ابدی مستسعد گشته است و از گرفتاری سرمدی خلاصی یافته
اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است
عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خبر نمی داد و بآن
راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و بآوامر و نواهی که عباد را
بمحض کرم از برای نفع ایشان مکلف ایشان ساخته است تکلیف
نمی فرمود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمی گشت
پس شکر این نعمت عظمی بکدام زبان راست اید و کرا مجال آنکه
از عهده آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام
و جعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة و السلام و این بزرگواران
در اصول دین متفق اند کلمه ایشان واحد است در ذات و صفات
تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال رسل و نزول ملک و ورود
وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم بطریق خلود و تابید اختلاف ایشان در بعضی
احکام است که بفروع دین تعلق دارد و حق سبحانه در هر یک زمانی

به هر پیغمبر اولی العزم ابنای آن زمان را بعض احکام مناسبه آنها وحی
فرستاده و باحکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام
شرعیه از حکم و مصالح حق است سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر
صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل
وارد شوند و از جمله کلمات متفقه این بزرگواران نفی عبادت
غیر حق است سبحانه و منع اشراک است باو تعالی و تقدس و ناگرفتن
بعضی مخلوقات مر بعضی دیگر را ارباب غیر از حق سبحانه این
حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعان ایشان باین دولت مشرف
نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده منکران نبوت
اگرچه خدا را سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست
یا تقلید اهل اسلام می کنند یا در وجوب وجود واحد میدانند
نه در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد
است و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله
نفی عبادت آلهه باطله است و اثبات معبودیت حق است سبحانه و کلمه
دیگر که مخصوص باین بزرگوارانست آنست که خود را بشر میدانند
مثل سایر مردم و آلهه معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را
دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اتحاد منزه
میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الو
هیت اند و حق را سبحانه در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق
عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از
بندگی برآورده در منکرات افعال و مستقبحات اعمال می افتند و راه

اباحت بدیها کشاده میکردد و گمان می برند که آلهه از هیچ چیز ممنوع
نیستند هرچه میگویند صواب میدانند و هرچه میکنند مباح می انگارند
ضلوا فاضلوا فویل لهم و لاتباعهم و لاشیاعهم و کلمه دیگر که انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بران متفقند و منکران ایشان از آن دولت نصیبی نیست
آنست که این بزرگواران بنزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ
تعلق و تلوث ندارند قایلند و امنای وحی و حمله کلام ربانی تعالی و
تعلی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هرچه میگویند از حق میگویند
تعالی و تقدس و هرچه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه
ایشان نیز موید بوحی اند اگر بالفرض زلتی واقع میشد فی الحال حق سبحانه و تعالی
تدارک آن بوحی قطعی میفرمود و رئیسان منکران که مدعیان الوهیت
اند هرچه میگویند از خود میگویند و همه را صواب دانند بواسطه
زعم الوهیت پس انصاف درکار است شخصی که از کمال بیخردی خود را
اله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشایسته باین
زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه
مدار سالی که نکوست از بهارش پیداست اظهار امثال این
سخنان برای از دیاد ایضاح است و الا حق از باطل جدا است و نور
از ظلمت هویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم
ثبتنا الله علی متابعة هولاء الاکابر علیهم الصلوات والتحیات اولا
و اخرا بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان بیر کمال را ایشان
بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن
این قدر هست که حقیر چندگاه است که از آشنائی ایشان محظوظ است

ایشان

مدتی است که اشتیاق عتبه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعف
برایشان طاری شده بود تا زمانی صاحب فراش بودند بعد از
فراغ متوجه ملازمت علیه گشته اند امید وار عنایت اند مکتوب شصت
وچهارم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت
در بیان لذات والم جسمانی و روحانی و تحریص بر تحمل مصایب
و آلام جسمانی و ما یناسب ذلک سلمکم الله سبحانه وعافاکم فی الدارین
بحرمت سید الثقلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات لذت
والم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی هر چیز که جسم را در آن
لذت است روح را از آن الم است و هر چیز که جسم از آن متألم
است روح را از آن التذاذ است پس جسم و روح نقیض یکدیگر
باشند و درین نشاه که روح بمقام جسم تنزل نموده و گرفتار جسم
و جسمانی شده و روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او ملتذ
گشته است و بالم او متألم اینست مرتبه عوام کالانعام کریمه ثم ردد
ناه اسفل سافلین در شان ایشان صادقست وای هزار وای اگر
روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع ننماید ه
پایه آخر آدم است او آدمی؛ گشت محروم از مقامی محرمی؛ گر نگردد
باز مسکین زین سفر؛ نیست از وی هیچکس محروم تر؛ از بیماری روح
که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ
صفرائی که بواسطه علت صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا فکر ازاله
این مرض لازم است تا در آلام و مصایب جسمانی خرم و شادان زندگانی
نمایند ه ازلی این عیش و عشرت ساختن؛ صد هزاران جان بباید باختن

و چون ملاحظه کرده میشود معلوم میگردد که اگر در دنیا
درد و الم و مصیبت نمی بود کجوی نمی ارزید ظلمت های آزاد و تبع
و حوادث زایل میگردانید تلخی حوادث در رنگ تلخی داروی
نافع است که ازاله مرض می نماید محسوس این حقیر شده است در
دعوتهای عام که طعام که می پزند و خلوص نیت نمی توانند کرد جمعی
از طعام خواران شکوه ها مینمایند و منقصت طعام و صاحب طعام
می نمایند و صاحب طعام را ازین معنی شکستگی دل حاصل میگردد
همین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم
خلوص نیت ازاله می نماید و در معرض قبول می آرد اگر شکوه های آن
جماعه نمی بود و انکسار قلب صاحب طعام نمی شد طعام سراسر پر از
ظلمت و کدورت بود و احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش
پس مدار کار بر شکستگی و زاری آمد و ما نازپروردگان جویان عیش
و تنعیم مگلل کار است و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نص
قاطع است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است پس
مقصود از خلقت انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان
و دینداران که دنیا سجن ایشان است در زندان عیش جویان
بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق محنت کشی چاره
نبود و از ورزش باربرداری گذر نه حضرت حق سبحانه و تعالی
ما بی طاقتان را برین معنی استقامت کرامت فرماید بحرمت جده
الامجد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها
مکتوب شصت و پنجم بخان اعظم صدور یافت در تأسف

مشکل

در تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و اغراء بر تقویة
اهل اسلام و اجراء احکام ایدکم الله سبحانه و نصرکم علی اعداء الاسلام
فی اعلاء الاحکام مخبر صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها فرموده است الاسلام بدأ غریبا و سیعود کما بدأ
فطوبی للغرباء غربت اسلام تا بجایی رسیده است که کفار بر ملا طعن
اسلام و ذم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجراء احکام کفر و مدائح اهل
آن در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع
اند و در اتیان شرایع مذموم و مطعون **بیت** پری نهفته رخ و دیو
در کرشمه و ناز بسوخت عقل که این چه بو العجبی است سبحان الله
و بحمده الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را بسلاطین
وابسته اند قضیه منعکس گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده واحسرتا
و اندامتاه و اویلاه امروز وجود شریف شما را مغتنم می شمریم و مبارز
درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شما را نمی دانیم حق سبحانه
و تعالی موید و ناصر شما باد بحرمت النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات والتحیات والبرکات در خبر وارد است لن یؤمن
احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون که مبنای آن فرط
غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است الحمد لله سبحانه
علی ذلک امروز آن روز است که عمل قلیل را باجر جزیل باعتنا و تمام قبول
میفرمایند از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان نیست که این
همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه اعدا اگر اندک
ترددی میکنند اعتبار بسیار پیدا میکنند بخلاف در وقت امن و تسکین

اعداء این جهاد قولی که امروز شما را میسر شده است جهاد اکبر است
مغتنم دانید و هل من مزید بگویید و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن
دانید امثال ما مردم فقراز بید است و پا ازین دولت محرومیم
شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع **بیت**
دادیم ترا ز گنج مقصود نشان گر ما نرسیدیم تو شاید برسی حضرت
خواجه احرار قدس الله تعالی سره میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی
در عالم مرید نیابد اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت
و تایید ملت است لاجرم بصحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود
ایشان را منقاد میساختند و بتوسل ایشان ترویج شریعت مینمودند
ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما با آبای این خانواده
بزرگ قدس الله تعالی اسرارهم سخن شما را تاثیری بخشیده است
و عظمت مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لا اقل احکام
کبیره اهل کفر که در اهل اسلام شیوعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس
گردند و اهل اسلام از آن منکرات محفوظ مانند جزاکم الله سبحانه
عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عناد این دین مصطفوی
علیه الصلوة والسلام مفهوم میشد و درین سلطنت ظاهرا آن عناد نیست
اگر هست از عدم علم است ترس آنست که مبادا اینجا هم کار بعناد
انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد **ع** چو بید بر سر ایمان خویش
میلرزم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات فقیر بتقریبی در آنجا آمده بود و خواست که از آمدن
خود ایشان را اطلاع دهد و بعضی سخنان نافعه بنویسد و از محبت عزیزی

که بواسطه مناسبت فطری است خبر نکند قال علیه الصلوة والسلام
من احب اخاه فلیعلم ایاه یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را
پس گو اعلام کند او را از ان محبت والسلام علیکم وعلی جمیع من اتبع الهدی

مکتوب شصت وششم نیز بخان اعظم صدور یافت در مداحی طریقه
علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ومناسبت این طریق بطریق
اصحاب کرام علی صاحبهم وعلیهم الصلوة والسلام ودر بیان افضلیت
اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد ویا عمر مروانی

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجکان قدس
الله تعالی اسرارهم مبنی بر اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه
نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت
درج میکنیم واین طریق بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی
عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت آن سرور علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات آن میسر میشد که اولیا را در نهایت النهایت
شمه ازان بکمال دست میدهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه الرحمة که یک
مرتبه در بدو اسلام خود بشرف صحبت سید اولین وآخرین علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات مشرف شده بود از ویس قرنی
که خیر التابعین است افضل آمد آنچه وحشی را در اول صحبت خیر البشر
علیه وعلی آله الصلوة والسلام میسر شد ویس قرنی را با آن خصوصیت
در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان الله
تعالی علیهم کلمه تم کار دیگران را در پس انداخت واشاره به بعد درجه
نمود شخصی از عبد الله ابن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما افضل

معاویة ام عمر عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس
معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خیر من عمر
بن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسله این حضرات سلسلة الذهب
آمد ومزیت این طریقه عالی بر سایر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب
کرام صاحب بر سایر قرون مبرهن گشت جماعه را که از کمال فضل
در آغاز بی شربی از انجام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات
ایشان غیر ایشان را متعذر است نهایت ایشان فوق نهایت
ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود ع قیاس کن ز
گلستان من بهار مرا ع سالی که نکوست از بهارش پیداست
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت
خواجه نقشبند میفرمودند که ما فضلیانیم جعلنا الله سبحانه وایاکم
من محبی هولاء الاکابر ومتابعی آثارهم بحرمت النبی القرشی علیه
وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها مکتوب

شصت وهفتم بخانخانان صدور یافت در سفارش محتاجی
ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ظاهرا وباطنا ویرحم الله
عبدا قال آمینا ودوام اهم بی اختیار بران حصول مودت
واخلاص وامر ثانی ایماء احتیاج محتاجی است که بفضیلت و
صلاح متحلی است وبمعرفت وشهود متزین را از روی نسب
کریم است واز روی حسب شریف مخدوما در اظهار حق نوعی از
مرارة است اگرچه بحسب شدة وضعف متفاوت باشد خیلی سعادتمندی

می باید که این مرارت را در رنگ عسل بیاشامد و هل من مزید
گوید تلوینات احوال از لوازم صفت امکان است جماعه
که بتمکین رسیده اند نیز از تلوین نرسته اند بیچاره ممکن گاهی مغلوب
سلطان صفات جلالیه است و گاهی محکوم صفات جمالیه وقتی
محل قبض است و وقتی موطن بسط و هر موسم احکام جدا است
دی روز آن بود امروز این است قلب المؤمن بین الاصبعین
من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء والسلام مکتوب شصت
و هشتم نیز بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه تواضع از ارباب
غنا مزید و استغنا از ارباب فقر و ما یناسب ذلک الخیر فیما
صنع الله سبحانه محذوما بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال تواضع از ارباب غنا زیبا است
و استغنا از ارباب فقر لان المعالجة بالاضداد در مکاتیب
ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع
بود مثلا در مکتوب اخیر مسطور بود بعد الحمد و الصلوات نموده
می آید این عبارت را نیک دریابند که در کجا باید نوشت ای
خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضرور است
تا ثمره بران مترتب شود و بدون آن خرط القتاد بلی الفقیاء امت
او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها از تکلف
بری اند اما التکبر مع المتکبرین صدقة حضرت خواجه نقشبند را
قدس الله تعالی سره شخصی گفت که متکبر است فرمودند
تکبر من از کبریائی اوست این طایفه را ذلیل و خوار انگارند

رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره حدیث
نبویست علیه الصلوة و السلام بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل
ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است محبان
عزیزی و مخلصان صمیمی شما می باید که ملاحظه نفس امر داشته باشند
و بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر گنگاشی که بدهند
صلاح شما را می باید که منظور دارند نه مصالح خود را که آن خیانت
محض است بعضی از منافع شما نیز از علل غائیه این سفر بود اما
در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند تقصیری ازین
طرف ندارند هر چند این مقدمات تلخ نما اند اما خوش آمد
گویند گان شما بسیار اند بهمان اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقرا
اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذایل مخزونه لیکن بدانند
که اظهار این قسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیک
خواهی و دلسوزیست یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر روز
بیشتر می آمدند تحمل که فقیر بهر حال خود را بشما میرسانید اما در اثنای راه
سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه
مکتوب شصت و نهم نیز بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه تواضع
که موجب رفعت دارین است و نجات وابسته بمتابعت اهل سنت
و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله و الصلوة و السلام علی
رسول الله التفات نامه گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق
ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله
سبحانه عنا خیر الجزا چون رعایت آداب فقرا نموده اند

وبتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله
رفعه الله این تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی کردد بلکه
کشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع درمیان آورده اند
چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان
واقع شده است مترصد نتایج و ثمرات آن باشند اما حقوق
آنرا باید که مهما امکن مرعی دارند از وصایا و نصایح چه نویسد و از
علوم و معارف چه واناید که علماء مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله
تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جایز نداشته اند و پاره
از مسودات این کم بضاعت نیز ظاهر البعضی از یاران بخدمت
شما برده اند بنظر شریف کذشته باشند بالجمله طریق النجات
متابعة اهل السنة و الجماعة کثرهم الله سبحانه فی الاقوال و
الافعال و فی الاصول و الفروع فانهم الفرقة الناجیة و ماسوی هم
من الفرق فهم فی معرض الزوال و مشرف الهلاک علمه الیوم احد
اولم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد ولا ینفع اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا
الموت سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی باین
آستانه علیه دارد و در سلک دعاگویان منتظم است بزرگ
کرم لازم است که دستگیری فرمایند که آوان فقر و پیری را با
هل و عیال بفراغ خاطر کذراند و بدعای سلامتی دارین ایشان
مشغول باشند والسلام مکتوب هفتادم نیز بخان خانان صدور
یافت در بیان آنکه آدمی را جامعیت او سبب بعد اوست همچنانکه
همین جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلک ثبتکم الله

سبحانه علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة رحم الله عبدا قال آمینا آدمی را همچنانکه جامعیت سبب قرب
و تکریم و تفضیل است سبب بعد و تضلیل و تهیل نیز همان جامعیت است وتجهیل
قرب بواسطه اتمیت مرآت اوست و قابلیت ظهور مر جمیع اسما و صفات
را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن
یسعنی قلب عبدی المومن رمزی ازین بیان است و بعد او سبب
احتیاج اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز درکار است
خلق لکم ما فی الارض جمیعا بواسطه این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتار نسبت
که سبب بعد و تضلیل او گشته است پایه آخر آدمیت واد
کشت محروم از مقام محرمی کر نکردد باز مسکین زین سفر نیست از
وی هیچکس محروم تر پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بد
ترین همه کاینات هم او اذا کان منه محمد حبیب رب العالمین علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات و ابوجهل اللعین عدو
رب السموات والارضین پس ناچار از گرفتاری همه نجات میسر
نشود گرفتاری یکی که منزه است از یکی نیز حاصل نیاید خرابی در خرابی
است لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله زندگانی چند روزه
را بر وفق اتباع صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة والتحیة باید
بسر برد که رستکاری از عذاب اخروی و فوز بنعمات سرمدی وابسته
بسعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سائمه
ادای زکوة ملاحظه باید نمود و آنرا وسیله عدم گرفتاری باموال و انعام
باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و نفیسه حظ نفس منظور

سبحانه

باید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصول قوت بر اداء
طاعات نیتی دیگر نباید کرد و جامه نفیس بحکم کریمه خذوا زینتکم
عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت تزئین مامور باید پوشید
ومشوب به نیت دیگر نباید ساخت واگر حقیقت نیت میسر نشود
خود را بتکلف برین نیت باید آورد فان لم تبکوا فتباکوا ودایم بحق
سبحانه وتعالی ملتجی ومتضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود واز
تکلف وا رهد بیت می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول آنکه در
ساخته است قطره بارانرا علی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای
فتوی علماء دین دارکه راه عزیمت را اختیار نموده اند واز
رخصت اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیله نجات ابدی
باید دانست ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم مکتوب هشتاد
ویکم بمرزا داراب ابن خانخانان صدور یافت در بیان آنکه شکر منعم
بر منعم علیه واجب است وحصول شکر باتیان شریعت است لاغیر
ایدکم الله سبحانه ونصرکم شکر منعم بر منعم علیه واجب است عقلا وشرعا
ومعلوم است که وجوب شکر باندازه وصول نعمت است پس هر چند
وصول نعمت بیشتر وجوب شکر زیاده تر پس بر اغنیا علی تفاوت درجاتهم
نسبت بفقرا اضعاف مضاعف شکر واجب آمد لهذا فقرای این امت
پیش از اغنیا بپانصد سال در بهشت خواهند درآمد وشکر منعم تعالی اولا
تصحیح عقاید است بمقتضای آرای فرقه ناجیه که اهل سنت وجماعه
اند وثانیا باتیان احکام شرعیه عملیه است بر وفق آرای مجتهدین
این فرقه علیه وثالث تصفیه وتزکیه است بر طبق سلوک صوفیه

علیه این فرقه سنیه ووجوب این رکن اخیر استحسانی است
بخلاف رکنین سابقین چه اصل اسلام مربوط باین دو رکن است
وکمال اسلام منوط بآن یک رکن وعملی که مخالف این ارکان ثلثه
است اگر چه از جنس ریاضات شاقه ومجاهدات شدیده باشد
داخل معصیت است ونافرمانی وناسپاسی منعم جل سلطانه
براهمه هند وفلاسفه یونان در ریاضات ومجاهدات خود را معاف
نداشته اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرایع انبیا صلوات
الله تعالی وتسلیماته علی اجمعهم عموما وعلی افضلهم خصوصا واقع
نشده اند مردودند واز نجات اخروی بی نصیب فعلیکم بمتابعة
سیدنا ومولانا وشفیع ذنوبنا وطبیب قلوبنا محمد الرسول الله صلی
الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ومتابعة خلفائه الراشدین المهدیین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب هشتاد ودویم بخواجه جهان
صدور یافت در بیان آنکه جمع ساختن دین ودنیا دشوار است پس
طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نباشد واگر ترک حقیقی میسر نشود
از ترک حکمی چاره نه ومانحن بسبب ذلک سلمکم الله سبحانه و
عافاکم ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین ودنیا
از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا
لابد آمد وچون درین اوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه متعسر
بضرورت بترک حکمی باید قرار داد وترک حکمی عبارت از آنست
که در امور دنیویه بمقتضای حکم شریعت غرا المحکوم باید شد ودر مطاعم
ومشارب ومساکن حدود شرعیه را رعایت باید نمود وتجاوز از الحدود

تجویز نباید کرد در اموال نامیه و انعام سائمه زکوة مقرر صرف را
ادا باید کرد و چون تحلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجات
حاصل گشت و باخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود از
مبحث خارج است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت
سودمندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت دماء و اموال دنیوی است
فقط ؎ من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ؎ تو خواه از سخنم پند گیر خواه
ملال ؎ تا کدام صاحب دولت باشد که باین طمطراق دنیاوی و با این خدم
و حشم و با این طعامهای لذیذ و چرب و لباسهای فاخر و پرنقش کلمه حق را
بسمع قبول استماع نماید ؎ کوشش از بار در گران شده است
نشنود نالهٔ و فغان مرا ؎ وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بقیة المرام آنکه میان شیخ زکریا
که سابقا کروری بود و الحال محبوس است مرد عالم و فاضل است
بشومی اعمال مدتی است بزندان محبوس است بواسطهٔ ضعف پیری و
ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بتوه آمده است بفقیر نوشته بود
که در عسکر آمده سعی در مخلص ما نماید کثرت میاه راه مانع آمد چون
اخوی خواجه محمد صادق بخدمت ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه
مصدع گشت امید است که توجه عالی در بارهٔ آن ضعیف مرعی خواهند
داشت که عالم است و پیر والسلام اولا و آخرا

مکتوب هفتاد و سیوم

بقلیج الله ابن قلیج خان صدور یافت در مذمت دنیا و ابنای
آن و در نکوهش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول
مباحات و تحریض بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان

عنفوان

عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت
سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات والتحیات الابدیه
السرمدیه استقامت ارزانی فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش
و ابتلاست ظاهر او را بانواع مزخرفات مموه مزین گردانیده اند صورت
او را بخال و خط و زلف و خد موهوم مزین ساخته اند در نمود شیرین است
و بطراوت و نضارت متخیل لیکن فی الحقیقت جیفه ایست عطر اندوده
و مزبله ایست پر از ذباب و دود و سرابیست آب نما و شکریست زهر
آسا باطن او سراسر خراب و ابتر است معامله او با بنای خود با این همه
کند که از هر چه گویی بدتر فریفتهٔ او دیوانه و مسحور است گرفتار او
مجنون و مخدوع هر که بظاهر او مفتون گشت بداغ خسارت ابدی
متسم شد و هر که بحلاوت و طراوت او نظر کرد ندامت سرمدی
نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوة
والتحیات فرموده است ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت
احدیهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت
از وی در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله
سبحانه و ایاکم من محبتها و محبت اهلها ای فرزند هیچ میدانی
که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزند
و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بما لا یعنی همه داخل
دنیا است علومی که بآخرت کار نیایند هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم
و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم لاطائل بکار می
آمد فلسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة والسلام علامة

علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه

هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است

وانکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة درکار است نه
بآن معنی است که معرفت اوقات بی معرفت نجوم حاصل نیست
بلکه بآن معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری
که از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را به از
عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است وجهی که در تحصیل علم
منطق وحساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه درکارند
گفته اند بالجمله بعد از تمحلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال
باین علوم پیدا میشود اما اگر مقصود از خواندن اینها غیر از معرفت
احکام شرعیه وتقویه ادله کلامیه امری دیگر باشد والا لا یجوز اصلا انصاف
باید کرد و ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد
اباحت می برآید یا نه شک نیست که اشتغال باین علوم مفوت اشتغال
بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق سبحانه وتعالی از کمال عنایات
بیغایت خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود
و بدست یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
انابت داده نمیدانم از دست نفس وشیطان تا ثبات بران توبه
میسر شده باشد یا نه استقامت مشکل مینماید موسم عنفوان جوانی است
واسباب دنیوی هم میسر و بیشتر از قرنای نامناسبت و نا ملایم

همه اندر زمن بتو اینست که تو طفلی و خانه رنگین است

ای فرزند کار اینست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت

اکتفا باید کرد آن هم به نیت جمعیت از برای ادای وظایف
بندگی مثلا مقصود از خوراک قوت بر ادای طاعات است و از
پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد وعلی هذا القیاس سایر المبا
حات الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت
اختیار کرده اند و از رخصت مهما امکن اجتناب فرموده از
جمله عزایم اکتفا است بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود
باری از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بمحرمات ومشتبهات نباید
رفت تنعمات بامور مباحات بر وجه اتم واکمل حق سبحانه از کمال
کرم تجویز فرموده است و دایره این تنعمات را بر وسیع ساخته
قطع نظر ازین تنعمات کدام عیش برابر آنست که سید ومولای این کس
از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که سید
او از اعمال او در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة
وسخط الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده ایست
محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند که در هر چه افتد وانگذاشته
اند فکر باید کرد وعقل دور اندیش را کار باید فرمود فردا غیر از
ندامت وخسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی
است جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد و فرصت
غنیمت شمرد و محمل که او را تا زمان پیری نگذارند و اگر گذارند جمعیت
میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف وسستی کار نمی تواند کرد حالا
که اسباب جمعیت همه میسر است و وجود والدین از جمله انعامات
حق است سبحانه که غم معیشت ایکس بر سر آنهاست و موسم فرصت

است وزمان قوت واستطاعت بکدام عذر امروز را بفردا باید
انداخت ورخت بتسویف باید کشید قال علیه الصلوات والسلام
هلک المسوفون آری اگر مهمات دنیای دنی را بر فردا اندازند
وامروز باعمال اخرت پردازند بسی مستحسن است چنانکه عکس
این مستقبح درین وقت عنفوان جوانی که استیلاء دشمنان
دین است از نفس وشیطان اندک عمل را انقدر اعتبار است
که در وقت عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف انرا اعتبار نیست
در توره سپاهگی یکی سپاهیان کارگذار را در وقت استیلاء
اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد هم اعتبار میگیرد ونمایان میشود
ودر وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار نمی ماند ای فرزند
مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است نه لهو ولعب
ونه خوردن وخفتن است مقصود از وی آداء وظایف بندگی
است وذل وانکسار وعجز وافتقار ودوام التجا وتضرع بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه عباداتی که شرع محمدی علیه الصلوة
والسلام بآن ناطق است مقصود از اداء آن منافع ومصالح
عباد است وبجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عاید نمیشود
بجان ممنون گشته می باید اداکرد وبانقیاد تمام در امتثال اوامر وانتها
از مناهی باید کوشید حق سبحانه با وجود غناء مطلق عباد را باداء
ونواهی سرفراز ساخته است ما محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم
می باید کرد ومنت داری تام در امتثال احکام باید کوشید آنچه
ان فرزند میداند که اگر ابناء دنیا که بشوکت وجاه صوری متحقق

اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدمتی سرفراز سازد ودران
خدمت نفعی بآن نیز عاید است این زیر دست حکم او را بجان
عزیز میدارد ومیداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرمو
ده است بممنونیت تمام باید بجا آورد وجه بلاشد عظمت خداوندی
جل شانه از عظمت خداوندی این شخص هم در نظر کمتر می آید که در
امتثال احکام خداوندی جل عظمته نمی کوشند شرم باید کرد واز
خواب خرگوش خود را باید بر آورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه
از دو چیز خالی نیست یا انکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند
وباور نمی کنند یا عظمت آمر تعالی وتقدس در نظر حقیر تر از عظمت
ابناء دنیا می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند
شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا باستیلاء
تمام بر فلان قوم شبخون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از پی محافظت
خود می شوند وفکر دفع آن بلیه مینمایند وباوجود میدانند
که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میگویند که در محل توهم خطر
نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوة والسلام
بمبالغهای تمام از عذاب اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر
اگر متاثر نشوند
نمیشوند فکر دفع آن بکنند وحال انکه علاج دفع آنرا نیز از مخبر صادق
علیه الصلوة والسلام معلوم کرده اند پس چه ایمان است که خبر
نجات
مخبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد وصورت اسلام
نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجا است که ظن هم نیست بلکه
وهم هم نه چه عقلا مر خطرها وهم را نیز اعتبار می نهند وهم چنین حق

تعالی در کلام مجید خود میفرماید و الله بصیر بما تعملون باوجود این
اعمال قبیحه بوقوع می آرند اگر بدانند که شخصی حقیری بر اعمال اینها مطلع
است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت
خالی نیست جز حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه را اعتبار
نمی دهند پس این قسم کردار از ایمان است یا از کفر پس بران فرزند
لازم است که از سر تجدید ایمان بکند قال علیه علیه الصلوه و السلام جددوا
ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه توبه نصوح
از سر اعاده نماید از اموری که نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب
باشد پنج وقت نماز بجماعت کذارد اگر قیام لیل و نماز تهجد میسر شود
زهی سعادت و ادای زکوة مال نیز از جمله ارکان اسلام است ازرا |
البته ادا کند طریقی که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه
حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیت زکوة نکاه داشته در
تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت
ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم است
که در سال آنچه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان اما چون به نیت
زکوة نیست محسوب نمی شود و هم زکوة از ذمه ادا می شود و هم
از خرج بی ترتیب خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج
نشود بقیه باند از آهمان طور جدا از مال خود نکاه دارند و در هر سال
همین قسم عمل بکار دارند چون مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیق ادا
اوان روزی نشد شاید فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس
بالذات بسیار بخیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطانه سرکشی بغرورت

سخن بصرفه گفته میشود و الا اموال و املاک همه از حق است
سبحانه این کس را چه مجال است که در ان مکث نماید باید که بهمت
تمام ادا کند و همچنین در سایر عبادات خود را هیچ وجه معاف
ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت کوشش
باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند اینجا ادای ان حق آسان است
بملایمت و تملق هم رفع میشود و در آخرت کار مشکل است علاج
پذیر نیست احکام شرعیه را از علماء آخرت باید استفسار نمود
سخن ایشان را تاثیر است شاید برکت انفاس ایشان بعمل آن
موفق شود از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور د باید بودم
دیگر انکه علماء متقی پیدا نشود به ضرورت بقدر ضرورت با ایشان
باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علماء دین دارند و میان
شیخ علی اتره خود آشنائی شما اند غرض این هر دو عزیز دران
نواحی مغتنم اند در تفتیش مسایل شرعیه با ایشان رجوع نمودن انسب
است ای فرزند ما فقرا را با بنای دنیا چه مناسبت که از نیک
و بد ایشان سخن کنیم نصایح شرعیه درین باب بر وجه اتم و اکمل
وارد شده اند فلله الحجة البالغة اما ان فرزند چون از راه انابت
بفقرا رجوع آورده بود دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات
توجه بحال آن فرزند میشود و همان توجه باعث این گفت و گو شده است
میدانم که اکثر این نصایح و مسایل بگوش آن فرزند رسیده باشد
اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیماری که علم بداروی مرض خود دارد
تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فایده نمی کند این همه ابرام و

ومبالغه برای عمل است علم خود حجت را درست میسازد قال
علیه الصلوة والسلام ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم
ینفعه الله بعلمه آن فرزند بدانکه انابت سابق بواسطه قلت صحبت
ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفایس ست جوهر استعداد آن
فرزند خبر میدهد امید است که حق سبحانه ببرکت آن انابت در آخر بتوفیق
مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت
این طایفه را از دست ندهد والتجا وتضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد
که حق سبحانه بتوسل محبت این طایفه بمحبت خود مشرف سازد و بتمام بجانب
خود کشد و ازین خرخشه‌ها بالکل خلاص سازد • عشق آن شعله است
کو چون بر فروخت • هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت • تیغ لا در قتل غیر
حق براند • در نگر زان پس که بعد لا چه ماند • ماند الا الله باقی جمله رفت •
شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت **مکتوب هشتاد و چهارم بمیرزا**
بدیع الزمان صدور یافت در تحریض بر محبت فقرا و توجه بایشان
و بر تحریض اتباع صاحب الشریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام
مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه ورود یافت حمد الله سبحانه
که از فحوای آن محبت فقرا و توجه درویشان مفهوم گشت که سرمایه
سعادات است لانهم جلساء الله سبحانه وهم قوم لا یشقی جلیسهم و
کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم یستفتح بصعالیک
المهاجرین و قال علیه الصلوة والسلام فی شانهم رب اشعث
مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره سعادت آثارا فقره در
صحیفه گرامی اندراج یافته بود که خدیو نشاطین این نعمی است
که مخصوص بحضرت واجب الوجود است جل سلطانه عبد مملوک
لا یقدر علی شیء را چه رسد که بوجهی از وجوه بخداوند خود جل سلطانه
مشارکت جوید و در راه خداوندی پوید علی الخصوص در نشاء اخروی
که مالکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت مالک یوم
الدین است حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا در دهد که
لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید لله الواحد القهار عباد را
دران روز غیر از هول و وهشت متحقق نیست وجز حسرت و ندامت
متصور نه الله تعالی در قرآن مجید خود از شدت آن روز و از
غایت اضطراب خلایق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالی ان
زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری و
ما هم ولکن عذاب الله شدید • دران روز که فعل برسند و قول
اولو العزم را دل بلرزد ز هول • بجایی که دهشت برند انبیا • تو عذر
گنه را چه داری بیا • بقیة النصح اتباع صاحب الشریعت علیه الصلوة
والسلام والتحیه فان النجات بدونه محال و عدم الالتفات الی زخارف ۸
الدنیا و عدم الاعتناء بوجودها و عدمها فان الدنیا مبغوضة الله سبحانه
لیس لها قدر عنده تعالی فینبغی ان یکون عدمها خیرا من وجودها عند
العباد و قصة عدم وفایها وسرعة زوالها مشهورة بل مشهودة
فاعتبروا یا ابنایها الذین مضوا من قبل وفقنا الله سبحانه
وایاکم بمتابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام
مکتوب هشتاد و پنجم نیز بمیرزا بدیع الزمان صدور یافت در

و ملکیت

که مخصوص

در تحریض للمر محبت فقرا و توجه بایشان ولل بر متابعت سید کونین علیه و علی آله الصلوة و السلام اولا بتصحیح عقاید و ثانیا بدانستن احکام ضروریه فقه و در بیان انکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی وسیله او را تعالی می باید طلبید سلکم الله سبحانه و عافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها بر نهجی که علماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بیان فرموده اند اولا تصحیح عقاید بمقتضای آرای صایبه این بزرگواران باید کرد و ثانیا علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و شبهه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز درکار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدو نهاخرط القتاد دنیای دنی کرای آن نمی کند که آنرا از مطالب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انکارند بلند همت باید بود و از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی وسیله او را تعالی باید طلبید ع کار اینست غیر این همه هیچ چون التفات نموده همتی خواسته اند بشری لکم سالما و غانما مراجعت خواهند نمود امایک شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است مثل مشهور است که هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه استقامت کرامت فرماید و السلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التحیات مکتوب هفتاد و ششم

بقلیح خان صدور یافت در بیان انکه ترقی وابسته بورع و تقوی است و در تحریض بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان انکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است عصمکم الله سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمت سید البشر المنفی عنه زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها قال الله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو اخیر است که معبر بورع و تقوی است ذکر رجل رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بعبادت و اجتهاد و ذکر آخر برعة فقال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم لا تعدل بالرعة شیئا یعنی الورع قال ایضا علیه من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت میشود چه ملایک در جزو ثابت میشود اول مشارکند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیراکه ارخاء عنان در ارتکاب مباحات بامور مشتبهات میرساند و شبهه بحرم نزدیک است من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس در حصول

عند

بقلیح خان

کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و ان
هم مشروط به نیت اداء وظایف بندگی والا انقدر هم وبال است
و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و چون اجتناب از فضول مباحات با
لکلیه در همه اوقات خصوصا درین وقت بسیار عزیز الوجود است
اجتناب از محرمات لازم ساخته مهما امکن دایره ارتکاب فضول
مباحات را تنگ باید ساخت و درین ارتکاب همواره نادم
و مستغفر می باید بود و در انچه از برای دخول محرمات دانسته همیشه
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باید شد این ندامت و استغفار و التجا و تضرع
تحمل که کاران اجتنات بکند که بفضول مباحات تعلق داشت و از
افت آن مصئون و محفوظ دارد عزیزی میفرماید انکسار العاصین
احب الي من صولة المطیعین و اجتناب از محرمات نیز دو قسم است
قسمیست که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی که بحقوق عباد متعلق
است و رعایت قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه و تعالی غني مطلق است
و ارحم الراحمین و عباد فقرا و محتاجند و بالذات بخیل و لئیم قال
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من کانت له مظلمة
لاخیه من عرضه او شیئ فلیتحلله منه الیوم قبل ان لا یکون دینار
و لا درهم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته و ان لم یکن له حسنات
اخذ من سیات صاحبه فحمل علیه و قال ایضا صلی الله علیه و اله و سلم
اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع
فقال صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ان المفلس من امتي من
یاتي یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة و یاتي قد شتم هذا و قذف هذا

نسخه فیتحلله

و قیام

و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته
و هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من
خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله
تعالی علیه و علی آله و سلم ثانیا اظهار محمدت و شکرگذاری ایشان
مینماید که در بلده معظمه لاهور بوجود ایشان بسیاری از احکام
شرعیه درین طوار زمانه رواجی پیدا کرده است و تقویت دین
و ترویج ملت دران بقعه حاصل گشته و آن بلده نزد فقیر همچو قطب
ارشاد است نسبت بسایر بلاد هندوستان خیر و برکت ان بلده
بجمیع بلاد هندوستان ساریست اگر انجا دین را ترویج است
در همه جا بخوی از رواج متحقق است حق سبحانه و تعالی موید و
ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله
و سلم لا یزال طایفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خذلهم
حتی یاتی امر الله و هم علی ذلک چون ایشان را رشته ارتباطی
بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجه ما محکم بود بنابران تسوید
چند کلمه محرک آن نسبت جی گشت زیاده برین اطناب حامل
رقیمه دعا از مردم نیک و صلحا است و آدمی زاده حاجتی بجناب
ایشان آورده امید است که توجه شریف در باره او مرعی داشته
روای حاجت او خواهند فرمود و دولت حقیقی و سعادت سرمدی
محصل باد بحرمت النبی و اله الامجاد و علی آله الصلوات و التسلیمات

مکتوب هشتاد و هفتم بجباری خان صدور یافت در بیان انکه عبادت
خداوندی بیچون و بیچگون کی میسر شود و مناسب ذلک الحمد لله

دراکل

وسلام علی عباده الذین اصطفی س بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست
بی دولتست آنکه بهیچ اختیار نیست کرد عبادت خدای بیچون و
بیچگون جل سلطانه وقتی میسر شود که از رقیت تمام ماسوی آزاد
شده قبله توجه جز ذات احدیت هیچ نماند ومصداق این توجه
استواء انعام وایلام اوست تعالی بلکه در ابتداء حصول این مقام
ایلام مرغوب تر می آید از انعام اگرچه در آخر کار بتفویض میکشد و
هرچه میرسد اولی وانسب میداند عبادتی که برغبت ورهبت
تعلق دارد فی الحقیقه آن عبادت عبادت خود است ومقصود از
آن نجات وسر در خویش است س تا تو در بند خویشتن باشی
عشق گویی دروغ زن باشی حصول این دولت وابسته بفنای
مطلق است واین توجه نتیجه محبت ذاتیه است ومقدمه ظهور ولایت
خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه حصول این نعمت
عظمی موقوفست بر کمال اتباع شریعت او علیه من الصلوات اتمها
ومن التحیات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوات والتسلیمات
که از راه نبوت بروی عطا فرموده اند مناسب ولایت اوست
چه در ولایت رو بحق است سبحانه بالکلیه وچون به نبوت فرود
می آرند بهمان نور فرود می آید وهمان کمال را با توجه خلق جمع میکند
وسبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است ولهذا گفته
اند ولایت نبی افضل است از نبوت او پس لاجرم شریعت هر پیغمبر
مناسب ولایت او باشد واتباع آن شریعت مستلزم وصول است
بآن ولایت واگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آن سرور علیه

الصلوة

الصلوة والسلام از ولایت آنسرور نصیبی نیست بلکه بر قدم
انبیاء دیگرند و از ولایت ایشان نصیبی دارند جواب گوییم که
شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرایع است
وکتابی که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماویست
پس اتباع این شریعت گویا اتباع جمیع شرایع است پس باندازه
استعداد خود مناسبتی به نبیی از انبیاء دارد که ولایت او را
اخذ میکند ولا محذور فیه بلکه گوییم که ولایت او علیه الصلوة وا
لسلام حاوی ولایتهای جمیع انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
پس وصول بآن ولایتها وصول بجزویست از اجزاء این ولایت
خاصه وسبب عدم الوصول الی تلک الولایت القصوی هو القصور
فی کمال متابعته علیه الصلوة والسلام وللقصور درجات فلاجرم
حصل تلک التفاوت فی درجات الولایت ولو تیسر کمال الا
تباع لا یمکن الوصول الی تلک الولایت اعتراض وقتی وارد میشود
والسلمات که متابعان شرایع انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه وعلیهم الصلوة
والتحیات حاصل میشد ولیس فلیس الحمد لله الذی انعم علینا وهدینا
متابع الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق
حقیقت وشریعت مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
دلیل این معنیست رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباع شریعته
علیه الصلوة والسلام بحرمت اکمل اتباعه ومعظم اولیائه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین آمین حامل رقیمه وعاشر دد الخدود بود چند کلمه محرک
سلسله محبت گشت السلام علیکم ورحمة الله سبحانه لدیکم مکتوب

زندگانی است وکدام عیش که مولای این کس ازکردکار او
ناراضی باشد حق سبحانه وتعالی براحوال جزئی وکلی او مطلع است
وحاضر وناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی ازعیوب
وافعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت درحضور او امر نالائقه
بوقوع نمی آید ونمیخواهند که او مطلع برعیوب ایشان گردد چه
بلا باشد باوجود علم حضور حق سبحانه هیچ باک نمیکنند این چه
اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نعوذ بالله
سبحانه من شرور انفسنا ومن سیات اعمالنا بحکم حدیث
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله وهر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم
الشان می باید کرد وتوبه وانابت بحق سبحانه ازجمیع افعال ناپسندیده
باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند هلک المسوفون
حدیث نبوی است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات یعنی
هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت
را غنیمت باید شمرد ودر مراضی حق سبحانه باید صرف نمود توفیق
توبه ازعنایات حق سبحانه است همیشه ازحق سبحانه خواهان
این معنی باشند ودرویشانی که قدم راسخ درشریعت دارند وازعالم
حقیقت نیک شناسان اند ازایشان همتی باید طلب نمود ومددی
باید جست تا عنایت حق سبحانه ازدریچه ایشان ظاهر شده تمام
بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید ومخالفت را در وی
گنجایش نماند تا سرموئی راه مخالفت شریعت گشاده است
محل خطر است تمام سبل مخالفت را باید مسدود ساخت سه

هفتاد وهشتم نیز بجاریخان صدور یافت دربیان معنی سفر دروطن
وسیر آفاقی وانفسی ودربیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع
صاحب شریعت است علیه وعلی آله الصلوة والسلام حق سبحانه
وتعالی برجاده شریعت حقه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة
استقامت ارزانی فرماید چند روز است که ازسفر دهلی واگره مراجعت
واقع شده است وبوطن مالوف آرامی حاصل گشته حب الوطن
من الایمان نقد وقت است بعد ازوصول بوطن اگر سفر است در وطن
است سفر در وطن ازاصول مقرره اکابر خانواده علیه نقشبندیه است
قدس الله تعالی اسرارهم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا میسر
میگردد وبطریق اندراج النهایت فی البدایت حاصل میشود جمعی را ازین
طایفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند درسیر بیرونی می اندازند
بعد ازاتمام آن سیر آفاقی درسیر انفسی که سفر دروطن عبارت ازانست ارا
میدهند مصراع این کار دولتست کنون تا کرا رسد ✿ هنیئا لارباب النعیم
نعیمها ✿ وصول باین همت عظمی وابسته باتباع سید اولین وآخرین است
علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها تا تمام خودرا
درشریعت گم نسازد وبامتثال اوامر وانتها ازنواهی متحلی نگردد بوئی
ازین دولت بمشام جان او نرسد باوجود مخالفت شریعت اگرچه برابر
سرموئی باشد اگر بالفرض احوال ومواجید دست دهد داخل استدراج
است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بلی اتباع محبوب رب العالمین
علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ممکن
نیست حیوة چند روزه را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه

محالست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفا
صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله اعتراض بر اهل الله خصوصاً
که اسم پیری و مرشدی درمیان باشد و راه افاده کشاده شده باشد
نباید کرد و آن را سم قاتل باید انگاشت زیاده برین اطناب ثبت این
چند حروف بواسطهٔ ارتباط محبت و اخلاص تحریر آورده امید است
که موجب ملال نشود و ثانیا مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسن آدمی زادهٔ
اند خواهان ملازمت ایشانند امید است که داخل ملازمان خاصه
کردند اسمعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگرچه پیاده است
امیدوار است که فراخور حالت خود بهره دریابد زیاده تصدیع
نداد و السلام و الاکرام مکتوب هفتاد و نهم نیز بجباری خان صدر
یافت در بیان آنکه این شریعت غرا جامع شرایع ما تقدم است و اتیان
بمقتضای این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرایع ثبتنا
ذلک الله تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیه ثبات و استقامت ارزانی فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود
کرداند چونکه مقرر شده است که محمد الرسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم جامع کمالات اسمائی و صفاتی است و مظهر جمیع اینها بر سبیل اعتدال
کتابی که بر وی منزل شده است خلاصهٔ جمیع کتب سماوی است که بر
سایر انبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات منزل شده اند و ایضاً
شریعتی که آن سرور را عطا فرموده اند زبدهٔ جمیع شرایع ما تقدم است
و اعمالی که بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرایع سا
بقه است بلکه از اعمال ملایک نیز صلوات الله تعالی وسلامه

علی نبینا

علی نبینا و علیهم چه بعضی از ملایکه مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود
و بعضی بقیام و همچنین امم سابق بعضی بنماز بامداد مامور بودند و بعضی
دیگر بنمازهای دیگر در این شریعت از اعمال امم سابقه و ملایکه متوجه
خاصه و زبدهٔ آن انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق
باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقه تصدیق است بجمیع
شرایع و اتیان است باعمال بمقتضیات آن شرایع پس لاجرم مصدقان
این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان
بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرایع ما تقدم را و عدم اتیان است
بمقتضای آنها و همچنین است انکار از آن سرور علیه الصلوة انکار از جمیع
کمالات اسمائی و صفاتی و تصدیق او تصدیق است بجمیع آنها پس ناچار
منکر آن سرور و مکذب این شریعت بدترین امم باشند از اینجاست الا
عراب اشد کفرا و نفاقا محمد عربی کابروی هر دو سراست کسی که خاک در
رش نیست خاک بر سر او الحمد لله ذی الانعام والمنه که حسن اعتقاد
و کمال ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوة
والسلام والتحیه باحسن وجوه مشهود شده بود و ندامت بر اوضاع نالایم
همواره دامن گیر شان بود و حق سبحانه و تعالی از دیاد بران عطا فرماید
ثانیا ملتمس آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح
اند درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند وجوه معاش
و وظایف بسیار داشتند مشار الیه از بی معاشی متوجه لشکر شده است
و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که بتوسل ایشان
جمعیت پیدا کند زیاده مصدع نشد مشار الیه را بصد و عظام

والسلام

برنهجی سفارش فرمایند که کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه
گردد والسلام والاکرام مکتوب هشتادم بمیرزا فتح الله حکیم صدور
یافت در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقه اهل سنت
و جماعت است و در نکوهش فرق مبتدعه وما یناسب ذلک
حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرمایند ع کار اینست غیر این
همه هیچ ٭ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است
و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت شانست
اما دلیلی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از ان فرق متعدده فرموده است
آنست الذین هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه
آنانند که ایشان بر طریقی اند که من بر ان طریقم و اصحاب من بر ان
طریق اند ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت علیه
الصلوة والتحیة درین موطن برای آن تواند بود که تا بدانند که
طریق من همان طریق اصحابست و طریق نجات منوط باتباع طریق
ایشانست و بس چنانکه حق سبحانه فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله
پس اطاعت رسول عین اطاعت حق آمد سبحانه و خلاف طاعت
او صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم عین معصیت او تعالی وتقدس
جماعه که طاعت خدای را جل سلطانه خلاف طاعت رسول تصور کرده
اند حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشان می نماید آنجا که
می فرماید یریدون ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر

ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا پس ما در نحن فیه دعوی اتباع آنسرور نمودن علیه الصلوة
والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقه عین معصیت
او تعالی وتقدس جماعه که طاعت خدای را جل سلطانه خلاف
طاعت رسول الله تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر
میدهد و حکم بکفر ایشان می نماید آنجا که میفرماید یریدون ان یفر
قوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون
ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا پس
در ما نحن فیه دعوی اتباع آنسرور نمودن علیه الصلوة والسلام
بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقه عین معصیة رسول الله است
علیه الصلوة والسلام پس نجات را در ان طریق مخالف چه مجال
ویحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشان
است و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آنسرور اند علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات اهل سنت و جماعه اند شکر الله تعالی
سعیهم فهم الفرقة الناجیة چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات
والتحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعة والخوارج ومعتزله
خود مذهب محدث دارند واصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذهٔ امام حسن
بصری است که با ثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده
و امام در شان او فرموده اعتزل عنا و علی هذا القیاس سایر الفرق الباقیة

وطعن کردن در اصحاب فی الحقیقه طعن کردن است بپیغمبر خدا جل
شانه ما امن برسول الله من لم یوقر اصحابه چه خبث ایشان مخبر بخبث
صاحب الشان میشود نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء و ایضا
شرایعی که از راه قران و احادیث بما رسیده است بتوسط نقل
ایشان است هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون
خواهد بود و این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلهم فی
العدالة والصدق والتبلیغ پس طعن ایشان ای واحد کان منهم سوا
مستلزم طعن در دین است والعیاذ بالله سبحانه منه و اگر طاعنان بگویند
که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را متابع
باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع بتناقض آرائهم و اختلاف مذاهبهم جواب
گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند افتد که انکار از بعض دیگر با آن منضم
نشود و بر تقدیر انکار از بعض متابعت آن بعض دیگر متحقق نمیشود زیرا که
حضرت امیر مثلا توقیر و تعظیم خلفای ثلثه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کرده اند و شایان اقتدا به ایشان را دانسته
بایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفای ثلثه ادعای
متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است بلکه آن انکار
فی الحقیقه انکار حضرت امیر است و رد صریح است مر اقوال و
افعال ایشان را و احتمال تقیه را در ماده اسد الله راه دادن
نیز از سخافت عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمیکند که اسد الله
با وجود کمال معرفت و شجاعت بغض خلفای ثلثه را سی سال مبطن
دارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از
او نای

او نای اهل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شناعت این
فعل را باید دریافت که بحضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع
و نفاق منسوب میشود و اگر بطریق فرض محال تقیه در ماده اسد الله
مجوز باشد تعظیم و توقیری که حضرت پیغمبر خلفای ثلثه را میکردند و از
ابتدا تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا
تقیه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیه را آنجا راه دادن
بزندقه میکشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس کفار میگفتند
که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست
اظهار نمیکند و می پوشد و [illegible] مقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن
جایز نیست والا خللی در شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم
و توقیر خلفای ثلثه از آن حضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان
از خطا مصون بود و از زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب
اعتراض ایشان را منقح تر بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین
لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند و اگر اختلاف است در
فروع است و شخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است
هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف
می اندازد و از اتفاق می برآرد و بلکه انکار قایل بانکار معقول او میرساند
و ایضا مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند کما لان الصحابة کلهم عدول از
هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است و همچنین قران را از هر واحد
آیه فما فوقها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است

از مبلغ او پس ایشان جمیع شریعت در ماده منکر متحقق گشت
فکیف النجات والفلاح قال الله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا
ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب باآنکه گوئیم که قرآن جمع حضرت
عثمان است بلکه جامع فی الحقیقة حضرت صدیق وحضرت فاروق
اند جمع حضرت امیر سوای این قرآن است پس باید اندیشید که انکار
این اکابر فی الحقیقة بانکار قرآن میکشد عیاذا بالله سبحانه شخصی از
مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق
این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینم که از
انکار او دین تمام برهم میشود دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب
آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در روز رحلت آن سرور
بر امر ~~[illegible]~~ باطل اجتماع نمایند ومقرر است
که در روز رحلت آن حضرت سی وسه هزار آن اصحاب آن سرور
حاضر بودند وبطوع ورغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند این همه اصحاب
پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است وحال آنکه آن حضرت
علیه الصلوة والتحیة فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة وتوقفی
که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود
که در آن مشورت حضرت امیر را نطلبیده بودند چنانکه حضرت
امیر فرموده اند ما غضبنا الا لتاخرنا عن المشورة وانا لنعلم ان
ابابکر خیرنا الخ و ناطلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود
کالتسلیة لاهل البیت بوجود الامیر عندهم فی الصدمة الاولی من المصیبة

او نحو ذلک واختلافاتی که میان اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس شریفه
ایشان تزکیه یافته بودند واز اماره گی باطمینان رسیده هوای ایشان
تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود واعلای
حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده دارد عند الله ومصیب را
دو درجه است پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت
وهمه را به نیکی یاد باید کرد وقال الشافعی رحمه الله سبحانه تلک
دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ونیز شافعی فرموده است
اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم این قول تصریح
است بنفی تقیه ورضاء حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة الامر
المقصود آنکه میان سیدن ولد میان شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ
زاده است در ملازمت شما بسفر دکن هم رفته بود امیدوار عنایات
والتفات است ونیز مولانا محمد عارف طالب علم وبزرگ زاده است
پدر او مرد ملا بود بتقریب مدد معاش آمده توجه را امیدوار است
والسلام والاکرام

مکتوب هشتاد ویکم به لالا بیگ صدور یافت در تحریص بر ترویج اسلام وبیان ضعف اسلام وزبونی مسلمانان واستیلاء کفار

زادنا الله سبحانه وایاکم حمیة الاسلام غربت
اسلام نزدیک یک قرن است بنهجی قرار یافته است که اهل کفر بمجرد
اجرای احکام کفر ~~[illegible]~~ بلاد اسلام راضی نمیشوند میخواهند که احکام بر ملا در
اسلامیه بالکلیه زایل کردند واثری از مسلمانان ومسلمانی پیدا نشود

وکار را تا بآن سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعار اسلام
اظهار نماید بقتل میرسد ذبح بقره در هندوستان از اعظم شعائر
اسلام است کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بذبح بقره هرگز
راضی نخواهند شد در ابتدا اگر بادشاهت اگر مسلمانی رواج یافت
و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبها و اگر عیاذا بالله سبحانه در توقف
افتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث الغیاث ثم الغیاث
الغیاث تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و کدام
شاهباز باین دولت دست برو نماید ذلک فضل الله یوتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة
سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها والسلام مکتوب هشتاد و دوم بسکندر خان لودی صدور
یافت در بیان آنکه سلامتی قلب بی نسیان ماسوای حق جل و علی
صورت نه بندد و این نسیان معبر بفنا ست حق سبحانه و تعالی
همواره با خود داراد و بغیر خود نگذارد بحرمت سید البشر المطهر عن
زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات آنچه بر ما و شما لازم است
سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد
که غیر حق را سبحانه بر دل عبوری نماند و عدم عبور غیر وابسته
بنسیان ماسوا است که معبر بفنا است نزد این طایفه علیه با الفرض اگر
غیر را بتکلف در دل گذرانند هرگز نگذرد و تا کار باین مرتبه نرسد
سلامتی محالست امروز این نسبت عنقای قافست بلکه اگر گفته شود
باور نکنند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع ٭ زیاده

برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً مکتوب هشتاد و سوم به
بهادر خان صدور یافت در تحریض بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را
بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی نجاتی ارزانی
فرموده بالکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداند بحرمت سید المرسلین علیه
و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

هر چه جز عشق خدای احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندنست ٭

ظاهر را بظاهر شریعت غرار آستن و باطن را همواره با حق جل و علا
داشتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دو نعمت
مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
شریعت نیز بسیار عزیز الوجود است بل اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه تنها
و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین والاخرین
ظاهرا و باطنا کرامت فرماید علیه و علی اله الصلوات والتسلیمات
مکتوب هشتاد و چهارم بسید احمد قادری صدور یافت در بیان آنکه
شریعت و حقیقت عین یکدیگرند و علامت وصول بحق الیقین مطابقت علوم
و معارف آنست بشریعت و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده
شریعت استقامت ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب
قدس خود گرداند و ما را بتمام از ما ستاند و بکلیت اعراض
از ما دون خود میسر گرداند بحرمت سید البشر المقدس عن زیغ
البصر علیه الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و علی آله و اصحابه
اجمعین امین ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ٭ هر چند
هر چه گفته میشود از دوست نه سخن اوست لیکن چون آن سخن را الحوی

مقام است بعلوم و معارف

علوده

استدلال وکشف آمد است

از مناسبت باجناب او تعالی وتقدس ثابت است آن معنی مناسب
را مغتنم شمرده دران باب جرأت نموزبان درازی مینماید المقصود
شریعت وحقیقت عین یکدیگرند و در حقیقت ازیکدیگر جدا نیستند
فرق اجمال وتفصیل است وغیبت وشهادت است تعمل وعلم
تعمل است احکام وعلومی که بموجب شریعت غرا مبین ومعلوم شده اند
بعد از تحقق بحقیقت حق الیقین همین احکام وعلوم بعینها بتفصیل منکشف
میگردند واز غیبت بشهادت می آیند و تجشم کسب وتمحل عمل ازمیان
برمیخیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم ومعارف
آن مقام است بعلوم ومعارف شرعیه وتا سرمو مخالفت است دلیل
بر عدم وصول بحقیقت الحقایق و هرخلافی که بشریعت در علم وعمل از هرکه
واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت است وسکر وقت
نمیشود الا در اثناء راه منتهیان نهایت النهایت را همه صحو است
وقت مغلوب ایشانست حال ومقام تابع کمال شان س
صوفی ابن الوقت آمد در مثال ۞ لیک صافی فارغست از وقت و حال
پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت
کار ودر عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شریعت پوست حقیقت
است وحقیقت مغز شریعت این عبارت هرچند از نا استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد ولیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت
بمفصل حکم پوست دارد ونسبت بمغز واستدلال در جنب کشف در رنگ
قشر است نسبت بلب اما اکابر مستقیم الاحوال ایتان امثال این
عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند وفرق جز باجمال وتفصیل واستدلال

وکشف

وکشف مذکور نمیسازند سایلی از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر وسلوک چیست فرمودند
تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد واستدلالی کشفی شود رزقنا الله سبحانه
الثبات والاستقامة علی الشریعة علماً وعملاً صلوات الله تعالی وسلامه
علی صاحبها تقبیة التصدیع انکه حامل رقیمه وعامیان شیخ مصطفی شرگی
از نسل قاضی شرکیند پدران ایشان بزرگ بودند وظایف و وجوه
معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقد آن اسباب معاش مضطر است
اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده
بر نهجی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود واز اضطراب و تفرقه
نجات یابد زیاده مصدع نشد مکتوب هشتاد وپنجم بمرزا فتح الله
حکیم صدور یافت در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً اداء صلوات
بجماعات وفقکم الله سبحانه وایاکم لمرضاته آدمی را همچنانکه از درستی
اعتقادات چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست
وجامع ترین طاعات اداء صلوة است قال علیه الصلوات و
السلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها
فقد هدم الدین وکسی را که بر مواظبت اداء صلوة موفق ساختند
از فحشا ومنکر باز دارند کریمه ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر
موید این سخن است وصلوتی که نه چنین است صورت صلوة است
حقیقت ندارد ولیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست
نمی باید داد ما لا یدرک کله لا یترک کله اکرم الاکرمین اگر صورت
را بحقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبت اداء الصلوة

عبادات و مقرب ترین ص

مع الجماعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجاة والفلاح قال
الله سبحانه وتعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون
کار آنست که با وجود مخاطره کرده شود سپاهیان در وقت
غلبه غنیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا میکنند صلاح جوانان
با آن سبب اعتبار دارد که با وجود غلبه شهوات نفسانی خود را بصلاح
آورده اند اصحاب کهف این بزرگی بواسطه یک هجرت از مخالف
دین یافتند در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوة والتحیات وارد است
عبادت فی الهرج کهجرة الی پس منافی فی الحقیقه عین باعث است
زیاده ازین چه نوشته آید فرزندی شیخ بهاء الدین را صحبت فقرا
مرغوب نمی افتد و باهل غناء وتنعم منجذب است نمیداند که صحبت مایل
ایشان سم قاتل است ولقمه چرب شان ظلمة افزا الحذر الحذر ثم الحذر
الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوة والسلام
من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغناهم والله
سبحانه الموفق مکتوب هشتاد وششم بیکی از حکام برکنه خیرک صدور
یافت در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانه حق سبحانه وتعالی
بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمت سید
المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها الخ
بر ما و شما ست سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی
بر تقدیری است که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماند اگر فرضاً
تا هزار سال عمر وفا کند غیر بر دل نگذرد و بواسطه نسیانی که دل را حیات
از ماسوی شده است کار اینست غیر این همه هیچ در وقت حاصل

ملاقات از روی کرم گفته اند بودند که در مهمی و کاری اگر رجوع
افتد بما خواهی نوشت بناء علی ذلک مصدع گشت که شیخ عبد الله
صوفی از نیکان است بواسطه بعضی حوائج قرضدار گشته امیدوار است
که مددی در تخلیص ذمه او خواهند فرمود والسلام مکتوب هشتاد
و هفتم به بهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه چه سعادت است
که دوستان خدا جل وعلا را قبول نمایند سلمکم الله تعالی وثبتکم کسبی
علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة تحسین ثبات
خاندان ایشان را قدوم میان شیخ مزمل است برکات صحبت
ایشان را چه شرح دهد چه سعادت که دوستان خدا جل وعلا کسی را
قبول نمایند چه جای آنکه بمحبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لا یشقی
جلیسهم بالجمله صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی
دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد والسلام اولاً و آخراً مکتوب
هشتاد و هشتم نیز به بهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه
چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید
کرده باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا حق سبحانه
وتعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح
موی سیاه خود را سفید سازد و در حدیث نبوی است علیه الصلوة
والسلام من شاب شیبة فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح
دهند و ظن مغفرت را غالب سازند که در جوانی خوف بیشتر در کار است
و در پیری رجا غالب باید ساخت که در جوانی خوف بیشتر در کار است
نرمی باید والسلام اولاً و آخراً مکتوب هشتاد و نهم بمرزا علی جان

ملاقات

صدور یافت در غزا حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت علی صاحبها
صبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمی را
بحکم کل نفس ذائقة الموت از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره
وکثر عمله همین موتست که مشتاقان را بآن تسلی میدهند و وسیله
وصول دوست بدوست میسازند من کان یرجو لقاء الله فان
اجل الله لآت آری حال واپس ماندگان وگرفتاران بلی دولت
حضور بمطلب رسیدگان وازادگان خراب وابتر است ولی نعمت
مرحومه شما درین اوان نسبی مغتنم بودند الحال بر شمایان لازم است که
مکافات احسان باحسان بکنید و بدعاء و صدقه ساعت فساعت
مدد نمایید فان المیت کالغریق ینتظر دعوة ملحقة من آب او ام او اخ
او صدیق و نیز می باید که از مرگ ایشان پی بمرگ خود برده عبرت بگیرید و تمام
خود را بمراضی حق بیرید و حیات دنیا را غیر از متاع غرور نشمارید اگر
تمتعات دنیوی را اندک اعتباری بود ذکر کفار بمکرر دار تجویز نمیفرمود
رزقنا الله سبحانه وایاکم الاعراض عما سوی الله سبحانه والاقبال الی
جناب قدسه بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والاکرام مکتوب نودم بخواجه
قاسم صدور یافت در ترغیب بر آنکه بکلیت متوجه حق سبحانه باید بود
وامروز حصول این دولت وابسته بتوجه واخلاص این طبقه علیه نقشبندیه
است قدس الله تعالی اسرارهم حضرت حق سبحانه و تعالی دنیای
دنیه را در نظر همت خوار و بی اعتبار گرداند و حسن و جمال آخرت را در مرآت
باطن متجلی و متمرکز گرداناد بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله

برابر سرمویش

من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها التفات نامهٔ گرامی مع هدایای
محترمه وصول یافت کرم نمودند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتی
که بمحبان ومخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبال بجناب
قدس خداوندی جل شانه میسر گردد و اعراض از ما دون او تعالی
حاصل آید مصرع کار اینست غیر این همه هیچ امروز حصول این دولت
عظمی وابسته بتوجه واخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بریاضات
ومجاهدات شاقه آن میسر نگردد که بیک صحبت ایشان
یا بدجه در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است
در اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست
می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرامست که ایشان را
در اول صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات آن کمالات
میسر میشد که اولیای امت را در نهایت شاید میسر شود و این لطف
اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم بمحبة هولاء الاکابر فانها
ملاک الامر والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب نود ویکم بشیخ
کبیر صدور یافت در بیان آنکه تصحیح عقاید واتیان اعمال صالحه
هر دو جناح اند از برای طیران عالم قدس ومقصود از اعمال
شریعت واحوال حقیقت تزکیه نفس وتصفیه قلب است
رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة السنة السنیة
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة کار اینست که اولا تصحیح عقاید
بر وفق آراء علماء اهل سنت وجماعت که فرقه ناجیه اند باید کرد

حصول

من الصلوة

ثانیا علم و عمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از
تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود چ
کار اینست غیر این همه هیچ ؛ مقصود از اعمال شریعت و احوال
طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نشود
و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر
نشود و سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلا بر دل
خطور نکند اگر هزار سال گذرد غیر را در دل عبور نباشد زیرا که
این زمان دل را نسیان ما سوی تمام میسر شده است اگر بتکلف
یادش دهند یاد نکند این حالت معبر بفنا است و قدم اول است
درین راه و نهایت ندارد نه خط القتاد و السلام اولا و آخرا مکتوب نود و
دویم نیز بشیخ کبیر صدور یافت در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است
نه بنظر و استدلال ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی شریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب
راه اطمینان قلب ذکر الله است سبحانه نه بنظر و استدلال
بیت پای استدلالیان چوبین بود ؛ پای چوبین سخت بی تمکین بود
چه در ذکر کسب مناسبت است بآنجناب قدس هر چند هیچ مناسبت
نیست ما للتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذاکر
و مذکور پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت مستولی شد
غیر اطمینان هیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت
ابدی نقد وقت او گشت بیت ذکر گو ذکر تا ترا جانست ؛ پاکی
دل ز ذکر رحمانست ؛ و السلام اولا و آخرا مکتوب نود و سیوم بسکندر خان

لودی صدور یافت در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی جل
شانه باید پرداخت بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت و ادای سنن
رواتب اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید ساخت
و بغیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن
و چه در رفتن طریق ذکر را بشما معلوم کرده شده است برهمان
طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یابند اول باید تعیین سبب فتور
کرد بعد از آن تلافی تقصیر آن باید نمود و بالتجا و تضرع تمام بحضرت
حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست و شیخی را
که از وی گرفته باشند متوسل باید ساخت و الله سبحانه المیسر کل
العسیر و السلام مکتوب نود و چهارم بجعفر خان لودی صدور یافت
در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه جاره نیست
تا باین دو باز و طیران عالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی
بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة ا
ستقامت کرامت فرماید آنچه لابدست و ناچار تصحیح عقاید است
اولا بموجب آرای صائبه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و
ثانیا اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام
از فرایض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبه
چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی
جل سلطانه مساعدت نماید می تواند که بعالم حقیقت طیران نماید و بدون
این دو بازو طیران و وصول بعالم حقیقت محالی است بیت محال است
سعدی که راه صفا ؛ توان رفت جز در پی مصطفی ؛ ثبتنا الله سبحانه

واباکم علی متابعته علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب نود وپنجم
بسید احمد بجواره صدور یافت دربیان آنکه آدمی نسخه جامع است
وقلب او نیز بصفت جامعیت مخلوق است واقوال بعضی از مشایخ
که درمرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب وامثال آن محمول
بر توجیهات اند ودربیان آنکه صحو افضل است از سکر وما یناسب
ذلک ه آدمی نسخه ایست جامع هرچه در تمام موجودات است در
انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت
واز مرتبه وجوب بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته و
برهمین جامعیت است قلب انسان که درهرچه درکلیت انسانست
درقلب تنها است لهذا اثرا حقیقت جامعه میگویند وبجهت همین
جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که
اگر عرش ومافیه درزاویه قلب عارف اندازند هیچ محسوس
نشود زیرا که قلب جامع عناصر وافلاک است وعرش وکرسی
وعقل ونفس وشامل مکانی ولامکانی پس هرآینه عرش ومافیه را
بواسطه شمول لامکانیه درقلب مقداری نباشد چه عرش ومافیه
باوجود وسعت داخل دایره امکان است مکانی هرچند وسیع
است تنگ است درجنب لامکانی قدری ندارد اما ارباب صحو از مشایخ
قدس الله تعالی اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و
محمول بر عدم تمایز میان حقیقت شی وانموذج او عرش مجید که محل
ظهور تام است از آن رفیع تر است که در قلب تنگ آن را گنجایش
باشد آنچه درقلب از عرش مینماید آن انموذج عرش است نه حقیقت

عرش وشک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در
جنب قلب که او جامع انموذجات بی نهایت است آئینه که در
وی آسمان باین بزرگی با اشیاء دیگر نماید نمیتوان گفت که آئینه
که آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است
درجنب آئینه صغیر است نه حقیقت آسمان این مبحث بمثالی روشن
کرده ومثلا در انسان انموذجی از کره عنصر خاک مکون است نظر بجامعیت
روشن کرده ومثلا در انسان انموذجی از کره عنصر خاک ملحوظ است
انسان نمی توان گفت که وجود انسان از کره عنصر خاک اوسع است
بلکه وجود انسان را درجنب کره خاک هیچ مقداری نیست جز
محقر شی بلکه انموذج حقیر شی را شی دانسته این حکم بوقوع می آید
از همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ که در غلبه سکر گفته اند جمع
محمدی اجمع است از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة و
السلام والتحیة جامع حقیقت امکان و مرتبه وجوب دانسته اند
حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده
است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند
محمد علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبه وجوب
است نه حقیقت وجوب والله تعالی وتقدس واجب الوجود
حقیقی است واگر فرق میکردند درمیان حقیقت وجوب وصورت
وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا وکلا من امثال هذه الاحکام السکریه
محمد بنده است محدود ومتناهی واو تعالی وتقدس غیر محدود است
ونامتناهی باید دانست که هرچه از احکام سکریه است از مقام ولایت
صورت ه

وهرچه از صحو است بمقام نبوة تعلق دارد که کمل تابعان انبیا را علیهم
الصلوات والتسلیمات بواسطه صحو ازین مقام بطریق تبعیت نیز نصیب است
بسطامیه سکر را بر صحو تفضیل میدهند لهذا شیخ ابویزید بسطامی قدس
سره میگوید لوای ارفع من لوای محمد لوای ولایت میدانند ولوای محمد را
علیه الصلوة والتسلیمات لوای نبوت لوای ولایت را که رو بسکر
دارد ترجیح میدهد بر لوای نبوت که رو بصحو دارد وازین عالم است
سخن بعض که گفته است الولایت افضل من النبوت میدانند
که در ولایت رو بحق دارد ودر نبوت رو بخلق افضل است از روی
بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نبی افضل است
از نبوت او نزد این حقیر امثال این سخنان دوراز کار مینماید چه نبوت
رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز دارد وباطنش با حق است
سبحانه وظاهرش با خلق وانکه تمام رو بخلق دارد از مدبر است انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات بهترین جمیع موجوداتند بهترین دولت
را با ایشان مسلم داشته اند ولایت جزء نبوت است نبوت
کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد
خواه ولایت ولی پس صحو افضل شد از سکر چه در صحو سکر مندرج است
همچو اندراج ولایت در نبوت صحو تنها که عوام الناس راست
از مبحث خارج است بر ان صحو ترجیح دادن معنی ندارد وصحوی که متضمن
سکر است البته افضل است از سکر علوم شرعیه که مصادر انها
مرتبه نبوت است سراسر صحو است ومخالف آن علوم هرچه باشد
از سکر است صاحب سکر معذور است تقلید را شایان علوم

خود را لوای

روی بحق

صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم الشرعیة
علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیه یرحم الله عبدا قال آمینا فاخر
در حدیث قدسی واقع است لایسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی
قلب عبدی المومن مراد ازین گنجایش صورت مرتبه وجوبست
نه حقیقت که حلول در انجا محال است چنانکه بالا گذشت پس ظاهر شد که
شمول قلب مر لامکانیة را باعتبار صورت لامکانیة است نه حقیقت
آن تا عرش وما فیه را در وی مقداری نباشد این حکم مخصوص بحقیقت
لامکانیه است مکتوب نود وششم بمجد شریف صدور یافت در منع
وزجر بر تسویف وتاخیر ودر تحریض بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوات
والسلام والتحیة وما یناسب ذلک ای فرزند امروز که اوان فرصت است
واسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسویف وتاخیر نیست بهترین اوقات را
که زمان عنفوان جوانی است در بهترین اعمال که طاعت وعبادت مولی است
تعالی وتقدس می باید مصروف داشت از محرمات ومشتبهات شرعیه اجتناب
نموده پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت وادای زکوة بر تقدیر وجود
نصاب نیز از ضروریات اسلام است اداء آن اهم بر غبت بلکه بمنت می باید ادا
نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز وشب پنج وقت از برای عبادت
معین ساخت واز اموال نامیه والغام عشر را تحقیقا وتقریبا از برای
فقرا تعیین فرمود ومیدان تصرف مباحات را فراخ گردانید خیلی بی انصافیست
که در شست گری روز وشب دو گری صرف طاعت حق سبحانه نشود
واز چهل سهم یک سهم بفقرا ادا نیابد واز دایره وسیعه مباحات پای
بیرون کشیده بمحرمات ومشتبهات در رفته شود در موسم جوانی که اوان

گنجایش

سائمه ربع

لحجابت

سلطان نفس امّاره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را بکثیر اجر
می بردارند و فردا که بارذل عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا
کند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی محصل نخواهد بود
و بسا است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی که نحوی از توبه
است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها از آن اخبار فرموده و عصاة
را از آن ایعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد امروز شیطان بغرور
کرم بر ورد کار جلّ سلطانه در مداهنت می اندازد و عفو او را سبحانه
بهانه ساخته مرتکب معاصی میسازد باید دانست که در دار دنیا که محل
ازمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و هر دو را
مشمول رحمت کردانیده کریمه ورحمتی وسعت کل شیء از آن مشعر است
و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهند ساخت کریمه
وامتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر از انست و دران وقت قرعه رحمت
را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و
ملعون محقق خواهند فرمود کریمه فساکتبها للذین یتقون و یؤتون
الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون شاهد این معنی است یعنی تحقیق
اثبات خواهم کرد آن رحمت را از برای آن جماعه که پرهیز می کنند
از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس کرم و رحمت در آخرت مخصوص
با برار و اهل اسلام نیک کردار داشت اری مطلق اهل اسلام را بر تقدیر
خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچه بعد از مدتی متطاوله از
عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات بانجام

منزله سماوی

منزله سماوی کی بکذارد که نور ایمان را البلامت ببرد علما فرموده اند که اصرار
بر صغیره بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره مفضی بکفر است عیاذا بالله
سبحانه

اندکی پیش تو کفتم غم دل ترسیدم
که دل ازرده شوی ورنه سخن بسیار است

حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات
خود رفیق کرداناد بحرمت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و آله بقیة المقصود آنکه مولانا اسحاق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر
است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مددی و اعانتی طلبد توجه را
مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع
دارد والسلام مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدر یافت
در بیان آنکه مقصود از عبادات ماموره تحصیل یقین است و ما یناسب
ذلک حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت ایمان مشرف کرداناد بحرمت
سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات اتمها و من التسلیمات
اکملها همچنانکه مقصود از خلقت انسانی ادای عبادات ماموره است
مقصود از ادای عبادات ماموره است مقصود از ادای عبادات
تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است تواند بود که کریمه و اعبد ربک
حتی یاتیک الیقین رمزی باین معنی باشد چه کلمه حتی همچنانکه از برای معنی
غایت می آید از برای معنی علیة نیز می آید ای لاجل ان یاتیک الیقین
کویا ایمانی که پیش از ادای عبادت صورت ایمانست نه حقیقت ایمان
که تعبیر از آن بیقین کرده شد فال عز شانه یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین
آمنوا صورة آمنوا حقیقة یا داء وظایف العبادات المامورت و مقصود
از فنا و بقا که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین یقین است

وبس واگر فناء از فی الله والبقاء به معنی دیگر خواهند که بحالیت و محلیت
موهوم باشند خود عین الحاد و زندقه است در غلبه حال و سکر وقت
چیزها ظاهر میشوند که آخر از آن باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم ابن
شیبان که از مشایخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم
میگوید علم الفناء والبقاء یدور علی اخلاص الواحدانیة وصحة العبودیت
وماسوی ذلک فمغالیط و زندقة والحق که راست میفرماید واین کلام
از استقامت او خبر میدهد فناء فی الله عبارت از فنای در مرضیات
اوست سبحانه وعلی هذا القیاس السیر الی الله والسیر فی الله ونحوهما تاکی
مصدع میگردد که صلاح آثاری میان شیخ الله بخش بصلاح و تقوی
و فضیلت آراسته اند وجمع کثیر با ایشان وابسته در ماده از مواد اگر معونتی
طلبند امید است که توجه شریف بحال ایشان مرعی خواهند فرمود والسلام
علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی مکتوب نود و هشتم بعبد القادر پسر شیخ ذکریا
صدور یافت در ترغیب برفق و ترک عنف با ایراد احادیث نبویه علی
مصدرها الصلوة والسلام والتحیة حق سبحانه بر مرکز عدالت استقامت
ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات
اکملها که در باب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق
سبحانه وتعالی عمل بمقتضای آنها میسر گرداناد قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم ان الله رفیق یحب الرفیق ویعطی علی الرفق
مالا یعطی علی العنف ومالا یعطی علی ماسواه رواه مسلم وفی روایة له
قال لعایشة علیک بالرفق وایاک والعنف والفحش ان الرفق لایکون
فی شیء الا زانه ولا ینزع من شیء الا شانه وقال ایضا علیه وعلی

آله الصلوة والتحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر وقال ایضا علیه وعلی
آله الصلوة والسلام ان من احبکم الی احسنکم اخلاقا وقال ایضا
علیه الصلوة والسلام من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من الدنیا
والآخرة وقال ایضا علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الحیاء من الا
یمان فی الجنة والبذاء من الجفاء والجفاء فی النار ان الله یبغض الفاحش — والایمان صح
البذی الا اخبرکم بمن یحرم علی النار علیه وعلی کل هین لین قریب سهل — ومن یحرم النار صح
المؤمنون هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی
صخرة استناخ من کظم غیظا وهو یقدر علی ان ینفذه دعاه الله
علی رؤس الخلایق یوم القیمة حتی یخیره فی ای الحور شاء ان
رجلا قال للنبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم اوصنی قال لا تغضب
فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبرکم باهل الجنة کل ضعیف متضعف لو اقسم
علی الله لابره الا اخبرکم باهل النار کل عتل جواظ مستکبر اذا غضب احدکم
وهو قایم فلیجلس فان ذهب عنه الغضب والا فلیضطجع ان الغضب
لیفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل من تواضع لله رفعه الله فهو فی
نفسه صغیر وفی اعین الناس عظیم ومن تکبر وضعه الله فهو فی
اعین الناس صغیر وفی نفسه کبیر حتی لهو اهون علیهم من کلب او
خنزیر قال موسی ابن عمران علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات
یا رب من اعز عبادک قال من اذا قدر غفر وقال ایضا علیه الصلوة
والتحیة من خزن لسانه ستر الله عورته ومن کف غضبه کف الله عنه
عذابه یوم القیمة ومن اعتذر الی الله قبل الله عذره وقال ایضا علیه
الصلوة والسلام من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه

اليوم قبل الا لا يكون دينار ولا درهم ان كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته
وان لم يكن حسنات اخذ من سيات صاحبه فحمل عليه وقال ايضا عليه الصلوة
والسلام اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فينا من لا درهم له ولا متاع فقال
ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة وصیام وزکوة ویاتی قد شتم
هذا واکل مال هذا وسفک دم هذا وضرب هذا فیعطی هذا من حسناته فان فنیت وقذف هذا
حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار
وعن معاویة رضی الله تعالی عنه انه کتب الی عایشة رضی الله تعالی عنها
ان اکتبی الی کتابا توصینی فیه ولا تکثری فکتبت سلام علیکم اما بعد فانی سمعت
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول من التمس
رضی الله بسخط الناس کفاه الله مونة الناس ومن التمس رضی
الناس بسخط الله وکله الله الی الناس والسلام علیک صدق رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وبارک رزقنا الله سبحانه وایاکم
التوفیق بالعمل بما اخبر المخبر الصادق والسلام این احادیث اگرچه بترجمه
نوشته نشده است اما بخدمت شیخ جیو رجوع نموده معانی اینها را خواهند
فهمید وسعی خواهند کرد که عمل بمقتضای اینها میسر شود بقاء دنیا بسیار اندک
است وعذاب آخرت بسیار شدید ودایمی است عقل دوراندیش را
کار باید فرمود وبطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید شد واگر بدنیا کسی را
عزت وآبرو باشد کفار دنیادار باید که از همه عزیزتر باشند بظاهر دنیا
فریفته گشتن از بیخردی است فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد ودر
مراضی خدای عز وجل باید کوشید وبخلق خدای باید احسان نمود التعظیم
لامر الله والشفقة علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی

مخبر صادق علیه الصلوة والسلام هرچه فرموده است مطابق
نفس امر است هزل وهذیان نیست خواب خرگوش تا چند
خواهد بود آخر رسوائی است وبینوائی کیف رسوائی وبینوائی
قال الله سبحانه وتعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
هرچند میدانند که وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمی
کند عنفوان جوانیست وتنعمات دنیوی میسر وحکومت وتسلط بر
خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفت وگو میگردد
وهنوز هیچ نرفته وقت توبه وانابت است خبر شرط است
ع درخانه اگر کس است یک حرف بس است مکتوب نود ونهم
بملا حسن کشمیری صدور یافت در جواب استفساری که نموده بود
از کیفیت دوام آگاهی وجمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت وتعطیل
الثقات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت
دوام آگاهی وجمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت وتعطیل است
که بعضی از اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده
اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه است که بیان آن ضرورست
گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی
وعروج مسدود بود ودر قفص وما منا الا له مقام معلوم محبوس
ومقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج وتنزل
ودیعت نهاده بودند وتربیت او ازین راه بر ملک مقرر فرموده
حق سبحانه وتعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین پیکر
ظلمانی جمع فرمود فسبحان من جمع بین النور والظلمة وقرن الامر بالخلق

وجون این دو امر که فی الحقیقه بر دو طرف نقیض واقع شده بودند
حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقق این اجتماع و تقرر این انتظام روح
را با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام
اینها کردانید کریمهٔ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل
سافلین رمزی ازین بیان میفرماید و این تنزل روح و گرفتاری
آن فی الحقیقه از قبیل مدح بما یشبه الذم است پس بواسطه آن
نسبت حبی روح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع
او کردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس
اماره نمود و این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت
بهر جه رو می آرد و حکم او میگیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد
ناجار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبه وجوب تعالت و تقدست
داشت نیز فراموش کرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم
ظلمت گیرد و الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا را علیهم الصلوات
والتسلیمات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بجود دعوت فرمود
و بمخالفت نفس روح را که معشوقه اوست امر نمود و من یرجع القهقری
فقد فاز فوزا عظیما و من لم یرفع راسه و اختار الخلود الی الارض
فقد ضل ضلالا بعیدا اذا جواب ان اشکال گوئیم که ازین مقدمه
اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنا آن در نفس و بقاء آن
بدو پس ناجار تا زمانی که این اجتماع و انتظام برپاست غفلت ظاهر
عین غفلت باطن است و نوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن
باشد و جون این انتظام خلل پذیرد و باطن از محبت ظاهر اعراض نمود

و بجهت البطن البطون آرد و فنائی و بقائی که به فانی پیدا کرده
بود رو بزوال آورده فنا و بقا بباقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند
این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند جرا تاثیر کند باطن را
تمام نسبت بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر بباطن هیچ در نمیرود
پس رواست که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لا محذور مثلا روغن
بادام تا زمانی که بکنجاره ممتزج و مختلط است حکم هر دو متحد است
و جون روغن از کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی
بر دیگری سرایت نشود و این حبی صاحب دولتی را اگر خواهند بعالم باز خبش
کردانند و عالمی را بتوسط وجود شریف او از ظلمات نفسانی وا رهانند
او را بطریق سیر عن الله بالله بعالم فرود می آرند روی او
تمام بخلق میگردد لیکن گرفتاری باینها پیدا کند جه او بهمان گرفتاری
سابق خود است بی اختیار او را درین عالم آورده اند پس این
منتهی با سایر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس
تعالی و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقه هیچ مناسبت
ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش است و ایضا اقبال
بخلق در حق این منتهی بی اختیاریست رغبتی درین ندارد بلکه رضای
حق سبحانه درین اقبال است و در مبتدی ذاتیست و برغبت است
و نارضی حق است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر
که از عالم او را گردانیده رو بحق تعالی و تقدس آرد و منتهی را
اعراض از خلق محال است دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست
مگر آنکه کار دعوت او تمام شود و او را از دار فنا بدار بقا انتقال دهند

آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی نقد وقت اوست مشایخ طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم در تعین مقام دعوت سخنان فرموده اند
جمعی جمع توجه بین الحق والخلق گفته اند اختلاف ان مبتنی بر اختلاف
احوال و مقامات است هر کسی که از مقام خود خبر داده والامر عند الله
سبحانه وانچه سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است
که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام دعوتیست که درین
مسوده تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام
عینای ولا ینام قلبی که تحریر یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست
بلکه اخبار است از عدم غفلت از جریان احوال خویش وامت
خویش لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام ناقض
طهارت نگشت وچون نبی در رنگ شبان است در محافظت امت
خود غفلت شایان منصب نبوة او نباشد وحدیث لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت بتجلی دا
برقی تواند بود وآن تجلی نیز مستلزم اقبال یکجانب قدس خداوندی
جل سلطانه نیست بلکه این تجلی از آنجانب است متجلی له ورادران
صنعی نیست از قبیل سیر معشوق در عاشق است عاشق از سیر سرگشته است
آیینه صورت از سفر دور است : کان پذیرای صورت از نور است
باید دانست که بر تقدیر رجوع تجلی حجب مرتفعه عود نمی کنند با وجود
بی پردگی او را بخلق مشغولی داشته اند و فلاح خلایق را با و مربوط ساخته
مثل این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد
و میان او و پادشاه حایلی از صورت و معنی هیچ نیست مع ذلک او را

بخدمات ارباب حوائج مشغول داشته است این فرق دیگر است
در میان مبتدی و منتهی در رجوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی مرتفع
الحجب والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی مکتوب صدم نیز بملا
حسن کشمیری صدور یافت در جواب سوالی که نموده بود که شیخ
عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم بغیب نیست
التفات نامه گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح
انجامید نوشته بودند که شیخ عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه
و تعالی عالم بغیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان
اصلا نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل
و توجیه ان نمی دهد قایل آن سخنان شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی
کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوة والسلام در کار است نه کلام محی الدین
عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی مارا بانص کار است
نه بفص فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی
در کلام مجید خود را عالم الغیب خود می ستاید و خود را عالم الغیب میفرماید
نفی علم غیب کردن از وی سبحانه بسیار مستقبح و منکر است و فی الحقیقه تکذیب
است مر حق را سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برارد کبرت
کلمة تخرج من افواههم فیالیت شعری ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات
الصریحة فی خلاف الشریعة منصور را گر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذو
رند و مغلوبند در غلبات احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند تاویل
عذر را نمی شاید و هیچ تاویلی درین مقام مقبول نیست فان کلام
السکاری یحمل ویصرف عن الظاهر لا غیر واگر متکلم این کلام مقصود از

اما این قسم کلام از احوال حر

از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت اینها آن نیز مستکره است
و همچنین از برای تحصیل ملامت خلق راهها بسیار است بچه ضرورت کسی تا
بسر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم
سوالی را جوابی باید بضرورت دران باب سخن میرانند و علم الغیب عند الله
سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم بمعدوم نباشد یعنی چون غیب
نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است و لاشی محض تعلق علم را بوی معنی
معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لاشیئیت محض می برارد و نتوان
گفت که حق سبحانه و تعالی عالم بشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس
اصلا موجود نیست و لاشی صرفست آری مفهوم غیب و مفهوم شریک
را تصور کردن ممکن است اما کلام در ماصدق اینها است نه در مفهوم
همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند و ما
صدقات ممتنع التصور چه معلومیت از استحاله می برآرد و لااقل
وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد لاروجی کرده اند
درست است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی
مطلق علم است تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر
بر توجیه مولانا آنست که اگرچه در مرتبه احدیه مجرده نسبت علمیه منتفی
است اما عالمیه او تعالی برحال خود است چه بذات عالم است
نه بصفت که صفت آنجا منتفی است نفاة صفات حق را سبحانه عالم میگویند
باآنکه صفت علم را از وی تعالی مسلوب میسازند آنکسانی که بر صفت
مترتب میشد بر ذات مترتب میدانند فکذا هذا و توجیهی که خود کرده اند
و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده و تعلق علم را بآن

جایز نداشته اگرچه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات
است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب را تعالی بذات بحت او
سبحانه بحث است که وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضای حقیقت علم است
مر احاطه معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است
فلا یجتمعان اینجا محل خدشه است زیرا که در علم حصولی این معنی در (بهذا التعلق صح)
کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما
در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است
نه حصولی فلا محذور فی ان یتعلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی
بطریق الحضور لا بطریق الحصول والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وصلی
الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهرین وسلم وبارک والسلام
اولاً و آخراً

المکتوب صد و یکم نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در رد جماعه که کاملان را ناقص تصور نموده زبان اعتراض دراز مینمایند

احسن الله سبحانه حالکم و اصلح بالکم مفاوضه شریفه مولانا محمد صدیق
رسانیدند حمد لله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته
اند مخاطبانی که بنفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح
پیوست آری هر اعتراضی که بر نفس دارند در زمان امارگی مسلم است
اما بعد از حصول اطمینان محال که بر نفس دارند در زمان امارگی
مسلم است اما بعد از حصول اعتراضی نیست چه نفس درین موطن از (اطمینان)
حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی پس او مرضی و مقبول است
بر مقبول اعتراض نمیرود و مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که
حصول این دولت در زمان تخلق باخلاق الله است ساحت قدس

او از اعتراض ما بهست فطرتان بلند است هرچه میگوییم بجا باید است
بیت اگه از خویشتن چو نیست چنین ٭ چه خبر دارد از چنان و چنین ٭
بنا است که جاهلان از کمال جهل نفس مطمینه را باماره‌گی تصور میکنند
و احکام امارگی بر مطمینه اجرا می نمایند چنانکه کفار انبیا را علیهم الصلوات
و التسلیمات در رنگ سایر بشر دانسته از کمالات نبوة انکار نموده اند
اعاذنا الله سبحانه عن انکار هولاء الاکابر و انکار متابعیهم علیهم الصلوات
والتحیات مکتوب صد و دویم بملا مظفر صدور یافته در بیان آنکه حرام
در تقرض به سود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط مثلا شخصی ده تنکه را
قرض گرفت بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده تنکه حرام
نه دو تنکه زیادتی و ما یتعلق بذلک ~~و ما یناسب ذلک~~ الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی شما آن روز میفرمودید که ربا در قرض بسود همان
فضل است و بس و محرم در قرض ده تنکه بدوازده تنکه همان دو تنکه
زیادتی است چون ببعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت
که در شریعت هر عقدی که در و فضل است نیز ربا است پس ناچار
این عقد محرم باشد و هر چه بسبب محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود و پس
آن ده تنکه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز
و روایات کتاب ابراهیم شاهی اظهار این معنی بود باقی ماند صورت
احتیاج مخدوما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل محتاج
و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آن نمودن نسخ این حکم قطعی است روایت
قنیه مرتبه آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری
که اعلم علمای لاهور اند میفرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد را شایان

نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره و لو سلم صحة هذه
الروایات پس احتیاج را باضطرار و مخمصه می باید فرود آورد تا مخصص
آن حکم قطعی کریمه فمن اضطر فی مخمصة باشد که مثل اوست در قوت
مصراع که رستم را کشد هم رخش رستم ٭ و ایضا اگر از محتاج عام گرفته شود
پس باید که مورد وی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هرکه زیادتی
قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضرر
خود اقدام نخواهد نمود فلا یبقی لهذا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فایده
تعالی کتابه العزیز من امثال هذا التوهم و لو سلم عموم الاحتیاج و لو
علی سبیل فرض المحال گوییم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورات
تقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود پختن و بمردم خوراندن داخل
احتیاج نیست و ضرورتی بآن متعلق نه لهذا در ترکه میت احتیاج
میت مستثنی است و آنرا مقصور بر کفن ساخته اند بجهت طعام
بروحانیت او که نیز داخل احتیاج نداشته اند بلکه او محتاج تر است
بصدقه پس در صورت متنازع فیه ملاحظه فرمایند که مستقرضان بسود
محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامی که ایشان از برای جماعه از ان
بل برند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال هست یا نه جماعه داری
و سپاهی گری را حیله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت
گرفتن و آنرا جایز و حلال داشتن از تدین دور است می باید که شیوه
امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند
منع نمایند و بعدم صدق این حیله آگاه سازند چرا کسبی را باید اختیار
کرد که آخر او بارتکاب این قسم محظور مبتلا باید شد وجوه معیشت بسیار است

منحصر در سپاهگری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی آید روایت
طیب در اکل فرستاده شد نوشته بودند که درین زمان بی شبهه
پیدا نمیشود راست است اما مهما امکن از شبهه باید احتراز نمود
زراعت بی طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب
ازان ممکن نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام بسود نمودن
در کمال احتیاط است حلال را حرام دانستن و حرام را حلال دانستن در حلال
و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد و در ظنیات نه چنین است بسا
امور مباح اند نزد حنفی که شافعی آنها را مباح نمیداند و بالعکس در ما نحن فیه
اگر کسی در حلیت قرض بسود مر محتاج مسکین را که بظاهر مخالف حکم نص قطعی
است توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیت او نمود
بلکه صواب بجانب او راجح است بل متیقن و مخالف او در خطر است
بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت
که اگر قرض بی سود پیدا شود بهتر است چرا کسی بسود بگیرد شما او را زجر
و گفتید که از حلال انکار میکنی مخدوما امثال این سخنان در حلال قطعی گنجایش
دارند اگر حلال باشد شک نیست که ترک آن اولیست اهل ورع برخصت
امر نمیکنند بعزیمت دلالت مینمایند مفتیان لاهور احتیاج را دخل داده حکم
به حلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخست اگر بهمین کنند هیچ ربا نماند
و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما این قدر
ملاحظه بایستی نمودند که دیگر از طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است
مر مستقرض به سود را روایت قنیه بعد اللتیا والتی مجوز استقراض
بسود است مر محتاج را نه دیگر از اگر کسی گوید که محتاج این طعام ایشان اند

به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم نجته باشد و شک نیست که او
باداء این کفارت محتاج است بلکه گوییم اگر استطاعة طعام ندارد
روزه دارد نه آنکه قرض بسود بگیرد و اگر اقسام احتیاج ازین قبیل دیگر
هم پیدا شود باندک توجه به برکت تقوی مندفع خواهند شد و من
یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب رفت
والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب صد و سیوم بسیادت
و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عافیت و طلب
کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد
و آن عافیت خواسته می آید که عزیزی همواره دعا میکرد و تمنای
عافیت یک روزه مینمود شخصی از آن عزیز سوال کرد این همه که
میکنید آیا مگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزی از صباح
تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتیست که سرهند
قاضی ندارد و در اجرای بعضی احکام شرعیه کار بعجز میرسد مثلا برادر
زاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده است وصیی ندارد
در تصرف آن مال بی اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او
کار می کشاید علی هذا القیاس مکتوب صد و چهارم بقضات پرگنه بنگالن
صدور یافته در عزا هر چند مصیبتی که از فوت مغفرت پناهی رسیده
بسیار شدیده است و بسی مستصعب اما بندگیست غیر از راضی بودن
از فعل مولی تعالی و تقدس چاره نیست از برای بودن نیاورده اند
از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت باکی نیست
بلکه پادشاه است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب در شان ثابت

مصیبت بر رفتن میت بر حال رونده است تا با وجه معامله کنند
بدعا و استغفار و تصدق امداد می باید نمود قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث ینتظر
دعوت تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا الحقته کان احب
الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء
اهل الارض امثال الجبال من الرحمة و ان هدیة الاحیاء الی الاموات
الاستغفار لهم التفات نامه رسید هوای سرما بر فقیر بسیار شدید است
والاخوی را ضعاف نمیداشت سفارش بتاکید نوشته است انشاء الله تعالی
سودمند گردد زیاده تصدیع است محبت اثاری قاضی حسن و سایر
اعزه دعوات فراوان مطالع نمایند و از حق تعالی در جمیع امور راضی
و شاکر باشند **مکتوب صد و پنجم بحکیم عبد القادر صدور یافته**
در بیان آنکه مریض تا زمانی که از مرض به نشود هیچ غذای او را سودمند
نیست و ما یناسب ذلک چونکه نزد حکما مقرر است که مریض تا زمانی که از
مرض به نشود هیچ غذائی او را سودمند نیست اگر چه مرغ مسمن باشد بلکه
مقوی مرض است ع هر چه گیرد علتی علت شود پس اول فکر ازاله مرض
او مینمایند بعد از ان بغذاهای مناسب بتدریج او را بقوت اصلی می آرند
پس آدمی تا زمانی که بمرض قلبی مبتلا است فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی و طاعتی
او را نافع نیست بلکه مضر است رب تال للقرآن و القرآن یلعنه حدیث معروف
است و رب صایم لیس له من صیامه الا الجوع و الظما خبر صحیح اطبای امراض
قلبیه نیز اول بازاله مرض امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری به غیر
حق است سبحانه بلکه گرفتاری است بوجه هر کسی هر چیز را که میخواهد برای خود

باشند

می خواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست میدارد
و همچنین اموال و ریاست و حب جاه پس فی الحقیقه معبود او هوای
نفس اوست تا زمانی که ازین گرفتاری خلاص نشود امید نجات بسی
مستبعد است پس بر علمای اولی الالباب و حکمای ذوی الابصار
فکر ازاله این مرض لازم است ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است
مکتوب صد و ششم بمحمد صادق کشمیری صادر یافت در بیان
آنکه محبت این طایفه که متفرع بر معرفت ایشانست از اجل نعم
خداوندی است جل سلطانه مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت
و کمال وداد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک
محبت این طایفه که متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوندیست
جل سلطانه تا کدام صاحب دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ
الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که
ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت بغض این طایفه
سم قاتل است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی نجانا الله سبحانه
و ایاکم عن هذا الابتلاء شیخ الاسلام فرموده الهی هر کرا خواهی براندازی او را
با ما در اندازی بیت بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش
ورق این رجوع و انابت که حق سبحانه و تعالی به تجدید شما را کرامت
فرموده است نعمت عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت
بران طلبند والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی
آله الصلوات و التسلیمات **مکتوب صد و هفتم نیز بمحمد صادق کشمیری**
صدور یافت در جواب اسئوله چند که نوشته بود که از انجا بود

اڻوله

نعنت می آید و این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروریه که در ایمان
این طایفه علیه نافع اند و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بسعادت
ایمان این طایفه علیه مستعد گرداناد کتابتی که ارسال داشته بودند
مشتمل بر اصول محموله چند رسید هر چند سوالی که شایبهٔ تعنت و تعصب داشته
باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در جواب اقدام
مینماید اگر یکی را نفع نکند شاید دیگری را نافع آید سوال اول آن بود که سبب
چیست که از اولیای متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکرده
و از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان
این وقت است بواسطه قلت ظهور خوارق از ایشان چنانک
ظاهر از فحوای عبارت است فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات
الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت و نه از شرایط آن بخلاف
معجزه مر نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوت است
لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذایع است کم است
که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل
آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی
اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارقی که از بعضی
اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم
عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیای بمرتبهٔ ادنای صحابی
نرسد نظر بر ظهور خوارق از گونه نظری است و دلیل است بر قصور
استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد
تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظری ایشان صدیق اکبر را

اسؤده

رضی الله تعالی عنه بواسطه قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی
علیه و علی آله الصلوة و السلام محتاج بلم نگشت و ابو جهل لعین بواسطه
قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره
بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان
این بی دولتان می فرماید و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا
جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین بالگه
گوئیم ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش
خوارق نقل نکرده اند جنید که سید این طایفه است معلوم نیست که از وی
ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم
خود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چنین خبر داده است حیث
قال عز و جل و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات و از مشایخ این وقت
از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله
را چه متقدم و چه متآخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا
داند یا نداند ع خورشید نه مجرم از کسی بینا نیست سوال دوم آن بود
که در کشف و شهود طالبان صادق القای شیطان را دخل باشد یا نه
اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب
آنکه در امور ملهمه بعضی غلطها یافته میشود چه چیست جواب آنست و الله
سبحانه اعلم بالصواب هیچکس از القای شیطانی محفوظ نیست هرگاه
در انبیاء متصور باشد بلک متحقق در اولیاء بطریق اولی خواهد بود
طالب صادق چه باشد غایت ما فی الباب انبیاء را علیهم الصلوات و التسلیمات
بران القا متنبه میسازند و باطل را از حق جدا می نمایند کریمه فینسخ الله

اصلاح
/

هیچ کس از القای شیطانی محفوظ نیست

مایلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته دال است بدین معنی و در امم
اولیاء این تنبیه لازم نیست که او متابع نبی است هر چه مخالف نبی
خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما در صورتی
که شریعت نبی از آن ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمی کند
امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوارست چه الهام ظنی است
لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصوری به ولایت راه نمی یابد چه
اتیان شریعت و متابعت نبی متکفل نجات دارین است و
امور مسکوت عنها زاید بر شریعت اند و ما مکلف به امور زایده
نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر بر القاء شیطانی نیست
بسا است که در متخیله احکام غیر صادقه صورتی پیدا کنند که شیطان را
در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منامات
حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم می بینند و بعضی احکام
شرعیه را اخذ میکنند که فی الحقیقه خلاف آن احکام متحقق است درین
صورت القاء شیطانی متصور نیست که مختار علماء عدم تمثل شیطان است
بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام و بهر صورتی
که باشد پس درین صورت نیست الا تصرف متخیله که غیر واقع
را واقع وانمانیده است سیوم آن بود که چون تصرف
کرامات و تاثیرات استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه
شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب
استدراج جوابش آنست و الله سبحانه اعلم بالصواب که طالب
مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح است او

که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد
دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد
یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است اگر خفائی
درین معنی هست عوام کالانعام راست نه طالبان را و خفائی که عوام نزد
خواص از حیز اعتبار ساقط است که منشاء آن مرض قلبی است و غشاوه
بصری چیزها بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه
ضروری تر است و لنختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی تنفک فی ازالة
مثل هذه الشکوک و الشبهات بدانکه معنی تخلق به اخلاق الله که در حدیث ثابت
ماخوذ است آنست که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتی که مناسبت
باشند مر صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت
در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم انقلاب
قلب حقایق در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در معنی
بیان مقام تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود
بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت
و تصرف او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت
دیگر سمیع است و معنی سمیع شنوا است چون رونده راه سخن حق را از
هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق بگوش جان فهم
کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه
عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصری
حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدین صفت

در ولایت

موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است ومعنی محیی زنده کننده
بود وچون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین
صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است ومعنی
ممیت میراننده بود وچون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی ماخوذه
هذا القیاس موصوف شده باشد وعوام معنی تخلق را برنگ دیگر
فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند خیال کرده اند که
ولی را احیای جسدی در کار است واشیای غیبی می باید که اکثر
بروی منکشف شود وامثال اینها وهو کما تری من الظنون الفاسدة
ان بعض الظن اثم والیضا خوارق منحصر در احیا واماتت نیست علوم ومعارف الهیه
از اعظم آیات است وارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات
اقوی وابقی آمد چشم بگشایند که این همه علوم ومعارف که در رنگ
ابر نیسان میریزند از کجاست علوم باین همه کثرت تمامها موافق
علوم شرعیه اند سر موئی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت
صحت علوم است حضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند
که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن حضرت خواجه بر شما
حجت نیست هر چند خود را برابر است نامید زیاده چه نوشته آید
واین اسوله شما اولا هر چند گران نمود اما چون باعث چندین علوم
ومعارف گشته واین همه سخن بتقریب آنها در گفت آمده است نیک
است بیت هیچ رشتی نیست کو را خوبئی همراه نیست زنگی شبرنگ را
دندان چو در وگوهر است عجب کاریست که در مکتوب سابق اخلاص

بسیار ظاهر ساخته بودید وسبب آنرا ظهور وقایع دهلی نموده نیز یافت
وفرموده بودید که انزجار از رفاقت مجدی که ندامت تمام از
وضع سابق متحقق گشت وتوبه وانابت آورده وبه تجدید ایمان
مشرف ساخت یکماه نگذشته بود که تغیری درین وضع مفهوم گشت
ورجوع بکار فقری بوضع سابق انتقال حاصل آمد ودر صدد آن آمدید
که آن دو واقعه را وجهی پیدا شود که بالقای شیطانی منجر کرد ودوباره غلط
کشتی بکشد آن چه بود واین چیست بیت بگفتا فلانی چه بد میکند نه با غیر
که بانفس خود میکند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد وبیست وهشتم بمیان
سید احمد بجوارکی صدور یافته دربیان آنکه نبوت افضل از ولایت است
برعکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوت است ثبتنا الله
علی متابعة سید المرسلین سبحانه وایاکم وجمیع المسلمین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها بعضی از مشایخ در سکر وقت گفته اند که ولایت
افضل از نبوت است وبعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواسته
اند تا وهم افضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقة کار برعکس است
زیرا که نبوت نبی از ولایت او افضل است در ولایت از تنگی سینه
رو بخلق نمی تواند آورد ودر نبوت از کمال انشراح صدری نه توجه حق
سبحانه مانع توجه حق سبحانه مانع توجه خلق است ونه توجه خلق مانع توجه
حق تعالی در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد
ترجیح بدهند عیاذا بالله سبحانه رو بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است
شان نبوت ازان برتر است فهم این معنی ارباب سکر را دشوار است

اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت ممتاز اند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها
بقیة المقصود میان شاه عبد الله ولد میان شیخ عبد الرحیم باین فقرا
اخوت قرابت دارند والد ایشان مدتها ملازم بهادر خان بودند و چند
الحال عذر بعبارت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتی رود سود مند
خواهد بود والسلام مکتوب صد و نهم بحکیم صدر الصدور یافته
در بیان سلامتی قلب و نسیان او ما دون حق را سبحانه و تعالی
اهل الله اطبای امراض قلبیه اند ازاله علل باطنیه منوط بتوجه این بزر
گواران است کلام ایشان دوا است و نظر ایشان شفا هم قوم
لا یشقی جلیسهم و هم جلساء الله و بهم یمطرون و بهم یرزقون راس
امراض باطنیه و رئیس علل معنویه گرفتاری قلب است باد و ن حق
سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر نشود سلامتی محال است
چه شرکت را در ان حضرت جل سلطانه اصلا بار نیست الا لله الدین
الخالص فکیف که شریک را غالب ساخته باشند بی حیائی در ان نهایت
است محبت غیر حق را سبحانه و تعالی بر نهجی غالب ساختن که محبت او
در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبة من الایمان مگر اینها
این حیا را گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان ما سوی
است الله اگر بتکلف ادا کند یاد ش گرفتار اشیاء را از قلب کلیة
و ذهول او است از اشیای جبلیة که اگر بتکلف یاد اشیا کند هرگز
یاد ش نیاید پس گرفتاری اشیا را در ان موطن چه محال این حالت
نزد اهل الله معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و مبدأ ظهور

از جملت کلیت و ذهول اوست از اشیا
جمله که اگر بتکلف یاد اشیا کند هرگز
بیاد ش نیاید

انوار قدم است و منشا ورود معارف و حکم و بدون این خط
الفنا دولت هیچکس را تا نگردد او فنا ثمینت ره در بارگاه
کبریا مکتوب صد و دهم بشیخ صدر الدین صدور یافت در بیان
آنکه مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگی است و کمال
اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی سخن حق سبحانه و تعالی بمنتهای متمنای
ارباب کمال رساند مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست
و دوام اقبال است بجناب حق سبحانه و این معنی متحقق نشود بکمال
اتباع سید الاولین و آخرین ظاهرا و باطنا علیه من الصلوات اتمها
افضلها و من التحیات ایمنها میسر نیست رزقنا الله سبحانه و ایاکم
کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قولا و فعلا ظاهرا و باطنا
عملا و اعتقادا آمین یارب العالمین بعد از خدای هیچ پرستش هر چه
هیچ نیست بی دولت آنکه بهیچ اختیار کرد هر چه غیر حق سبحانه
مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد که غیر از
خداوند جل و علا مقصودی نماند اگر چه از مقاصد اخروی و تنعمات
بهشتی باشد هر چند این مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان سیئات است
هرگاه در امور اخروی حال بدین منوال باشد از امور دنیویه چه گوید
که دنیا مغضوب حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجانب او نگاه
نکرده و حب او سر گناهانست و طالبان آن مستحق لعن و طرد اند الدنیا
ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی نجانا الله سبحانه عن شرها
و شر ما فیها بحرمت حبیبه محمد سید الاولین و الآخرین علیه الصلوة و السلام
مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبلی صدور یافته در بیان آنکه

توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق جل وعلی و ما
یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی توحید عبارت
از تخلیص قلب است از توجه ما دون او سبحانه تا زمانی که دل را گرفتاری
بما سوا متحقق است اگرچه اقل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بلی
تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب حصول
از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است
لابد است اما بمعنی دیگر است و فرقی درمیان لا معبود الا الله و در
میان لا موجود الا الله بین است تصدیق ایمان علمی است وادراک
وجدانی حالی نیست از حال سخن از ان راندن محظور است جمعی از مشایخ
که درین باب سخنها رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذورند و در
غلبه حال مسطور یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد
که دیگران را محک احوال شود استقامت احوال و اعوجاج آن را بمیزان
احوال ایشان بسنجند بلی این دو حالت افشای اسرار ممنوع است
حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال نصیب ما مدبران گردانیده استقامت
بر متابعت سنت سنیه مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة
روزی گرداناد بحرمت النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات بقیت التصدیع آنکه حامل رقیمه دعامیان شیخ عبد الفتاح
حافظ از مردم آدمی وادمی زاده اند و کثیر العیال و ابو البنات
قلت اسباب معیشت برآن آورده که خود را بکریمان رساند امید است
که بمقصود برسد زیاده تصدیعست مکتوب صد و دوازدهم بشیخ عبد
الجلیل تانیسری ثم الجونپوری صدور یافت در بیان آنکه کار آن است

که بعقاید اهل سنت و جماعت متحقق گردیم با این دولت اگر احوال
و مواجید عطا فرمایند منت میداریم والا همین دولت را کافی
میدانیم چون این هست همه هست چون حق سبحانه
وتعالی ما مفلسان را بحقیقت معتقدات حقه اهل حق یعنی اهل سنت
و جماعت متحقق ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده اگر
احوالی که ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده تمام بجناب قدس
خود جل سلطانه جذب فرماید ع کار اینست غیر این همه هیچ
چه احوال مواجید که بی تحقق بحقیقت معتقدات این فرقه ناجیه میسر
شود جز استدراج هیچ نمیدانیم و جز خرابی هیچ نمی انگاریم با این
دولت اتباع فرقه ناجیه هرچه بدهند منت میداریم و شکر بجا می آریم
و اگر همین را بدهند و هیچ از احوال و مواجید ندهند باک نداریم
و راضیم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که در غلبه حال و سکر
وقت بعضی از علوم و معارف متضاده آرای صائبه اهل حق بظهور
می آیند چون مبنای آن کشف است معذورند امید است که فردا
بان مواخذه ننمایند که حکم مجتهد مخطی دارند که خطا را او را نیز یک اجر
خواهد بود و حق بجانب علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم
زیرا که علوم علما مقتبس از مشکوة نبوت است و علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة که مؤید است بوحی قطعی و مقتدای
معارف این صوفیه کشف والهام است که خطا را بوی راه است
و مصداق صحت کشف والهام مطابقه است با علوم علمای اهل
سنت اگر سر مو مخالفت است از دایره صواب بیرونست

خانه،

هذا هو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا الله
سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین ظاهرا وباطنا عملا
واعتقادا بسید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات اکملها ومن التسلیمات علیه
افضلها والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی **مکتوب صد و سیزدهم**
بجمال الدین حسین گولابی صدور یافت در بیان فرق میان جذبهٔ مبتدی
و جذبهٔ منتهی و شهود مجذوبان در ابتدا نیست الا روح که فوق
قلب است و همان شهود روح را شهود الهی جل شانه تخیل میکنند
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انجذاب و کشش نمی باشد
الا بمقام فوق نه بفوق فوق و کذا الحال فی الشهود و نحوه پس مجذوبان فوق ۲
سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح
که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبهٔ منتهیان است که فوق انتهام لمقام
دیگر نیست و مشهود در جذبهٔ بدایت نیست الا روح منفوخ چون روح
بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته مشهود
روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را با عالم
اجساد نحوی از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود احدیت
در کثرت میگویند و گاهی بمعیت قایل میشوند شهود حق جل و علا بی
حصول فنای مطلق که بنهایت سلوک متحقق است متصور نیست
هیچکس را تا نکرددا و فنا نیست ره در بارگاه کبریا و این شهود را
با عالم هیچ کاری نیست فرق در میان شهودین آنست که اگر با عالم
بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس
و اگر بی مناسبت است علامت شهود الهی است جل و علا

مشهود بواسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد و الا نسبت در رنگ
منتسب الیه بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست لا
یحمل عطایا الملک الا مطایاه **مکتوب صد و چهاردهم بصوفی قربان**
صدور یافت در تحریض بر متابعت سید المرسلین علیه و علیهم
و علی آله الصلوات و التسلیمات حق سبحانه و تعالی ما مفلسان بی
سر و برگ را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که بطفیل دوستی
او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصهٔ ظهور آورده و او را
بهترین جمیع کائنات خلق کرده علیه من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها مشرف گرداناد و بر ان استقامة بخشاد که ذرهٔ
این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنعمات اخروی برابرات
بهتر است فضیلت منوط بمتابعت سنت سنیهٔ اوست و مزیت مربوط
باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوات و التحیات مثلا خواب
نیم روزی که از روی این متابعت واقع شود از کرور کرور احیای
لیالی که نه از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر
که شریعهٔ مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الاباد که نه
ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطای جیتلی بامر شارع از انفاق کوه جیتلی
زر که از نزد خود باشد فاضلترا امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه
روزی نماز بامداد را به جماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد کسی را
حاضر نیافت بر سید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده
میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین فر
مود که اگر او تمام شب خواب میکردی و نماز بامداد را بجماعت میگذاردی

دمی بهتر بودی اهل ضلالت ریاضات و مجاهدات بسیار کرده
کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوارند و
اگر اجری بران اعمال شاقه مترتب میشود هم مقصور به بعضی منافع
دنیوی است تمام دنیا چیست تا بعضی منافعه او را کسی اعتبار نهد مثل
الشان کنا هیچ است که ریاضتش از همه بیش است و اجرتش از همه کمتر مثل
تابعان شریعة مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه بالماسات
لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت
عملی یکساعت تواند بود که باجر صد هزار برابر بود سر آنست عمل که بموافقت
شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نا مرضی او تعالی پس در
نا مرضی چه جای صواب بلکه متوقع عقاب است این معنی را در عالم مجاز
شاهد واضح است باندک التفات بظهور می آید هر چه کیر و علتی
علت شود کفر کیر و کاملی ملت شود پس سرمایه جمیع سعادات متابعت
سنت است و هیولائی جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه
وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی اله الصلوات والتسلیمات
والسلام **مکتوب صد و پانزدهم بملا عبد الحق دهلوی صدور یافت**
در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همگین هفت گام است خط
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است این راه که ما در صدد قطع
آنیم همگی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و پنج گام در عالم
امر بگام اول که در عالم امر مینهند تجلی افعال رو میدهد و بگام دویم تجلی
صفات و بگام سیوم شروعی در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت
درجات الکمالات کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین

والآخرین علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه
گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از ان عالم خلق و عالم امر داشته
اند علی سبیل الاجمال تسهیلا للامر علی نظر الطلاب و حقیقت الامر
ما حققت بتوفیق الله سبحانه هذا **مکتوب صد و شانزدهم بملا عبد**
الواحد لاهوری صدور یافت در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف
بر نسیان ماسوی است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال
دنیوی مبادا رغبتی در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب اخوی رسید
و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید باید سلامتی قلب
موقوف بر نسیان ماسوا است از قلب بحدی که اگر بتکلف یاد ش
دهند یاد نیارد و برین تقدیر خطور ماسوی را معنی نباشد این حالت
معبر بفنای قلبی است و قدم اول است درین راه و مبشر بکمالات
مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد همت را
بلند دارند و بجوزی و مویزی قناعت نکنند ان الله یحب معالی الهمم از
کثرت اشتغال بامور دنیویه خوف رغبت است درین امور دنیه
زنهار با آن سلامتی قلب غره نشوند که امکان رجوع است و در
اشتغال دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند که مبادا رغبتی پیدا شود و در
خسارت اندازد عیاذا بالله سبحانه کناسی در فقر بمراتب بهتر است
از صدر نشینی در غنا همگی همت آن باشد که بفقر و نامرادی زندگانی
چند روزه بسر برده شود فر من الغنا و اربابه اکثر ما تفر من الاسد و
السلام **مکتوب صد و هفدهم بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافت**
در بیان آنکه در ابتدا قلب تابع حس است و در انتها این تبعیت نماند

والآخرین

مولانا یار محمد فراموش نکرده باشند چند گاه قلب تابع حس است
پس ناچار هرچه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث
من لم یملک عینیه فلیس القلب عنده اشارت باین مرتبه است و در
نهایت کار چونکه قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس در قرب
قلبی تاثیر نکند لهذا مشایخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت
از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند بالجمله بحکم ما لا یدرک کله
لا یترک کله بر همان طریق باشند و از صحبت ناجنس بوجه ابلغ اجتناب
نمایند قدوم میان شیخ مزمل مقدمه سعادت دانسته صحبت
ایشانرا غنیمت شمرند و اکثر اوقات بایشان صحبت دارند که بسیار
عزیز الوجود اند والسلام مکتوب صد و شش و هم بملا قاسم علی بدخشی
صدور یافت در بیان آنکه خسارت جماعه که بر اهل الله اعتراض
کنند کتابتی که محبت آثاری مولانا قاسم علی فرستاده بودند رسید
مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء
فعلیها خواجه عبد الله انصاری میفرمایند الهی هر کرا خواهی بر اندازی
با ما در اندازی ترسم این قوم که بر دُردکشان میخندند بر سر کار
خرابات کنند ایمان را حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را از انکار فقرا
وطعن در ایشان نگاه دارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
والسلام مکتوب صد و نوزدهم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در
ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه هست که کاملان بعضی از مریدان
ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت میفرمایند بواسطه بعضی نیات مکتوب
شریف خدمت میر وصول یافت این راه دیوانگی میطلبد در خبر آمده الن یؤمن

احدکم حتی یقال انه مجنون و چون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند
فارغ گشت و از اندیشه گدا و گنج جمعیت میسر شد این دیوانگی در
نهاد شما هست اما بعوارض لاطایل آن را خس پوش ساخته اید چه
توان کرد دورین مفارقت کسب بی مناسبتی بسیار مفهوم میگردد
زود تدارک آن نمایند و بی استطاعتی را عین استطاعت دانسته
رفع بعد صوری نمایند جمعیت خلق است اسباب جمعیت خلق
باعث تفرقه ایشانست و دست در اسباب تفرقه خلق باید زد
تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضا در جمعیت خلایق این طایفه را جمعیت
بخشند از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد
تا آن جمعیت بلای جان نگردد و قیاس باحوال فلان فلان نباید
کرد پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت درجاتها
مصراع فراق دوست اگر اندک است اندک نیست مشایخ طریقت
پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند
حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب
چرخی را بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند
که ای یعقوب هرچه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال
آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود
اکثر کار در خدمت خواجه علاء الدین کرده اند حتی که خدمت مولانا
عبد الرحمن جامی در نفحات ایشانرا اولا از مریدان خواجه علاء الدین
میشمارند ثانیا بحضرت خواجه نقشبند نسبت میدهند بالجمله علاج
این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است مکرر و موکدا نوشته شده است

جمعیت این طایفه در ماوراء جمعیت ...

و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده وضع فقر را
گذاشته است افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلا علیین به اسفل
سافلین برند امرا و از دو حال بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمعیتش
خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بد و اگر نخواهند
داد بدتر ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب والسلام مکتوب صد و بیستم نیز بمیر نعمان صدور
یافت در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت ماناکه خدمت میر و اهو
گزیده اند که بسلامی و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت یسیر است
و صرف آن در اهم مهام ضروری و آن صحبت ارباب جمعیت است
لا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله
تعالی علیه و علیهم و سلم و بارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء
علیهم السلام وان کان اویس قرنیا او عمر مروانیا مع بلوغهما نهایات الدرجات
و وصولهما غایات الکمالات سوی الصحبة فلاجرم صار خطاء معاویة خیرا من
صوابهما ببرکت الصحبة وسهو عمرو ابن العاص افضل من صحوهما لان ایمان
هولاء الکبراء صار بالصحبة شهودیا برؤیت الرسول وحضور الملک
وشهود الوحی و معاینة ۲ و ما اتفق لمن عداهم ۲ سایر الکمالات کلها ولو علم
اویس فضیلة الخاصیة لم یمنعه مانع من الصحبة وما اثر شیئا من الاشیاء
علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم
سکندر را نمی بخشند آبی ؛ بزور و زر میسر نیست این کار ؛ اللهم وان
لم تخلقنا فی هذه النشأة فی قرن هولاء الاکابر فاجعلنا فی النشأة الآخرة فی
زمرتهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات

المعجزات ۲
سایر الکمالات التی هی اصول ۲
الصحبة بهذا م
محسوبین ۲

والسلام

والسلام مکتوب صد و بیست و یکم نیز بمیر نعمان صدور یافت در بیان
آنکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است و بعضی از یاران بشش
گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند مدتیست
که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرا، اینجائی خبری نگرفته اند الحمد لله
سبحانه والمنة که فقرا مرفه الاحوال اند شمهٔ بطریق اجمال در معرض بیان
می آرد محبت آثارا این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را
تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طایفه تا چهار گام و فرقه
تا سه گام ~~در نقشبند کم~~ علی تفاوت درجاتهم و صاحب سه گام هم بهره تمام
افاده مینماید فکیف جماعه که پیش قدم باشند بلند همتی در کار است
تا بحقیر و نقیر اکتفا نشود زیاده برین گنجایش وقت نبود مکتوب صد و بیست
و دوم بملا طاهر بدخشی صدور یافت در ترغیب بر بلند همتی و عدم
التفات بهر چه در دست افتد مولانا محمد طاهر معذور دارند مولانا
یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر بجانب هندو
ستان مصمم دارند بروند و از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند
التلاقی مثل مشهور است دوام احضار و اجتناب از اختلاط اغیار +
لابد است همت را بلند باید داشت و بهر چه بدست افتد نباید پرداخت
ما از پی نوری که بود مشرق انوار ؛ از منزل بی و کوکب مشکوة +
گذشتیم ؛ فقرای این زمانه اکثر در مقام رسی و اکتفا اقامت دارند
صحبت ایشان سم قاتل است فر منهم کما تفر من الاسد برهمین طریق
ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار ننهند که مجال تاویل
را میدان وسیع است زنهار بخواب و خیال گول نشوند شعر

كيف الوصول الى سعاد ودونها قلل الجبال ودونهن حيوف والسلام

مكتوب صد وبيست وسيوم نيز بملا طاهر بدخشى صدور يافت در بيان انكه اداى نفل اكرچه حج باشد اكر مستلزم باشد فوت فرضى را از فرايض داخل لايعنى است مكتوب شريف اخوى ارشدى لازال كاسمه طاهرا عن دنس التعلقات رسيد اى برادر در خبر امده است علامة اعراضه تعالى عن العبد اشتغاله بما لايعنيه اشتغال بنفلى از نوافل باعراض فرضى از فرايض داخل مالايعنى است پس تفتيش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم كردد كه اشتغال او بچه چيز است بنفل است يا بفرض بواسطه اداى يک حج نفل مرتکب چندين محظورات بايد شد نيک ملاحظه نمايد العاقل تكفيه الاشارت والسلام عليكم وعلى رفقاركم

مكتوب صد وبيست وچهارم نيز بملا طاهر بدخشى صدور يافت در بيان انكه استطاعت زاد شرط وجوب حج است اداء حج با وجود بى استطاعتى نسبت بحصول مطلوب داخل تضييع اوقات است مكتوب شريف اخوى خواجه محمد طاهر بدخشى رسيد لله سبحانه الحمد والمنة كه فتورى در اخلاص ومحبت فقرا راه نيافته است با وجود تمادى ايام مهاجرت اين علامت سعادت عظيمه است اثارا چون شما رخصت طلبيديد و برفتن عزم مصمم كرديد در وقت وداع اين قدر مذكور ساخته بود باحتمال كه شايد باهم بشما درين سفر ملحق شويم هر چند قصد كرده شد استخارها موافق نيامدند وتجويزى درين باب مفهوم نكشت بضرورت تقاعد ورزيد صلاح فقير از اول در رفتن شما نبود اما شوق شما را ملاحظه نموده منع صريح نكرد استطاعت

شرط راه است بى استطاعت تضييع اوقات امر اهم وا كذاشته بامر غير ضرورى پرداختن مناسب نيست در چند كتابت شما اين مضمون را نوشته است رسيده باشد يا نه سخن اينست بيشتر مختارند والسلام

مكتوب صد وبيست وپنجم بمير صالح نيشابورى صدور يافته در بيان انكه عالم چه صغير وچه كبير مظاهر اسما وصفات الهيه اند تعالى شانه وعالم را با صانع خويش هيچ نسبتى نيست الا المخلوقية والمظهرية وما يناسب ذلك اللهم ارنا حقايق الاشياء كماهى عالم چه صغير وچه كبير مظاهر اسما وصفات الهيه است تعالى شانه ومراياى شيون وكمالات ذاتيه او عز سلطانه كنجى بود مخفى وسرى بود مكنون خواست كه از خلا بملا عرض دهد واز اجمال بتفصيل آرد عالم را بر نهجى خلق فرمود كه بر ذات وصفات خويش دوال باشند بر ذات وصفات او سبحانه پس عالم را با صانع خويش هيچ نسبتى نيست الا انكه مخلوقات وى اند ودوال اند بر اسما وشيونات او تعالى حكم باتحاد وعينيت ونسبت احاطه وسريان ومعيت ذاتيه الخ از غلبه حال وسكر وقت است اكابر مستقيم الاحوال كه از قدح صحو ايشان را شربى ارزانى داشته اند عالم را با صانع هيچ نسبتى اثبات نمى كنند الا المخلوقية والمظهرية واحاطه وسريان ومعيت علمى ميدانند مطابق علماى اهل حق اند شكر الله تعالى سعيهم عجب است جماعه صوفيه كه اثبات بعضى نسب ذاتيه مينمايند كالاحاطة والمعية مثلا معترف اند بانكه از ذات جميع نسب مسلوبست حتى كه صفات ذاتيه را نيز سلب مينمايند فهل هذا الا تناقض ودر

نیون

مراتب اثبات نمودن ازبرای دفع این تناقض تکلف است در
رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی
جز بسیط حقیقی نمیدانند و ماورای او هرچه باشد داخل آسما میشمرند
بیت فراق دوست اگر اندک است اندک نیست : درون دیده
اگر نیم موست بسیار است : مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان
کنیم مثلا عالمی نحریری ذو فنونی خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه
ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف آن کمالات را جلوه
دهد پس درین صورت این حروف و اصوات هر دو ال را با معانی
مخزونه هیچ نسبتی نیست الا انکه این حروف و اصوات مظاهر آن معانی
مخفیه است و مرایای آن کمالات مخزونه حروف و اصوات را عین آن
معانی مخفیه گفتن معنی نه دارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین صورت
غیر واقعه است معانی بهمان صرافت مخزونه اند هیچ تغیری در ذات
و صفات آن معانی راه نیافته است لیکن چون درمیان معانی و این
حروف و اصوات دوال نحوی از مناسبت دالیة و مدلولیة متحقق است
بعضی معانی زاید ه ازان در تخیل می آید فی الحقیقه آن معانی مخزونه ازان
معانی زاید ه منزه و مبرا است الخ معتقد ماست درین مسئله اینست اثبات
امر زاید ورای مظهریت و مرائیت نمودن از اتحاد و عینیة و احاطه و معیت
از سکر است ذات او تعالی فی الحقیقه از نسب معرا است و از مناسبت
مبرا اما للتراب و رب الارباب با این قدر مناسبت مبرا اما ظاهریت
و مظهریت وحدت وجود گویند یا نگویند فی الواقع وجودات متعدده است
لیکن بطریق اصالت و ظلیت و ظاهریت و مظهریت نه انکه یک موجود و ذات

و ماسوا او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب
سوفسطائی است اثبات حقیقة در روی نمودن از اوهام و
خیالات او راانی برارد که مقصود سوفسطائی است بیت
چون بدانستی الف او را از تحت : سوی آن حضرت نسب
کردی درست : وانکه دانستی که ظل کیستی : فارغی گر مردی و
گر زیستی مکتوب صد و بیست و ششم نیز بمیر صالح نیشابوری صدور
یافت در بیان انکه طالب را باید که اهتمام در نفی آلهه باطله نماید
چه آفاقی و چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه
هرچه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آنرا نیز در تحت
نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیت نماید اگرچه وجود را نیز دران
موطن گنجایش نیست و ما نیاسب ذلک سیادت و نقابت
دستگاها طالب را باید که اهتمام در نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی
نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم
و حیطه وهم و ادراک در آید آنرا نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا
بموجودیة مطلوب نماید ع بیش ازین پی نبرده اند که هست
اگرچه وجود را نیز دران موطن گنجایش نیست ماورای وجود
باید طلبید علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که و
جود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی سبحانه وجود را عین
ذات گفتن و ماورا را وجود امر دیگر اثبات ناکردن از قصور
نظر است قال الشیخ علاء الدوله فوق عالم الوجود عالم الملک
الودود و این درویش را چون از مرتبه وجود بالا کشانیدند تا چند

گاه که مغلوب آن حال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب
تعطیل می یافت و حکم بوجود واجب تعالی جل سلطانه میکرد و حیرت و بوالعجبها
در راه گذاشته بود و در مرتبه ذات وجود را گنجایش نمی یافت
اسلام او دران وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هر چه در حوصله
ممکن در آید بطریق اولی ممکن باشد فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز
عن معرفته از حصول فنا فی الله و البقا بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب
گردد که آن محال است و مستلزم قلب حقایق پس چون ممکن واجب
نگردد و نصیب ممکن غیر از عجز از ادراک واجب جل سلطانه امر دیگر نباشد
بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین : کانجا همیشه باد بدست است
دام را : بلند همتی همین طور مطلب را میخواهد که هیچ ازو بدست
نیاید و هیچ نام و نشان ازو پیدا نشود جمعی هستند که مطلبی را میخواهند
که از اعین خود یابند و قرب و معیت باو پیدا سازند مراج
آن ایشا تند من چنینم یارب : والسلام اولا و آخرا مکتوب صد
و بیست و هفتم بملا صفرا احمد رومی صدور یافت در بیان آنکه حسنات
والدین هر چند از حسنات است اما در جنب وصول مطلوب حقیقی
بیکاری محض است و تعطیل صرف بلکه داخل سیئات است
حسنات الابرار سیئات المقربین و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب
رسید عذری که در باب توقف نموده بودند صحیح است زیاده
از آنچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال الله
سبحانه و تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته
کرها و قال الله سبحانه ایضا ان اشکر لی و لوالدیک مع ذلک

مع ذلک معتقد آن باید بود که این همه در جنب وصول مطلب
حقیقی بیکاری محض است بلکه در خور طی منازل سلوک نیز تعطیل
صرف حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بیت هر چه
جز عشق خدای احسنست : گر شکر خوردن بود جان کندن است :
حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق مقدم است ادای حقوق اینها امتثالا
الامره است سبحانه و الاکرام جال آن بود که خدمت او را گذاشته
بخدمت دیگری اشتغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از
جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت تا خدمت فرق بسیار است
مزارعان و قلبه رانان نیز خدمت بادشاهان میکنند اما خدمت
مقربان دیگر است آنجا نام زراعت و قلبه رانی بردن عین
معصیت است و مزد هر کار باندازه آن کار است قلبه رانان با محنت
تمام در روزی یک تنکه اجرت میگیرند و مقرب در یک ساعتی بخدمت حضور
مستحق لکها لکها میگیرد و مع ذلک او را با این لکها هیچ تعلقی نیست
گرفتار قرب شاه است و بیس شتان ما بینهما فرخ حسین خیلی موفق است
خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه نویسد و السلام مکتوب صد و بیست
و هشتم بخواجه مقیم صدور یافت در ترغیب بر بلند همتی و عدم اکتفا
بغیر مطلب بی چون خدمت خواجه مقیم دور افتادگان را فراموش
نسازند بلکه دور نداننده المرء مع من احب المقصود مسلک بغایت
طویل است و مطلب در کمال رفعت و هم در نهایت منقبت و منازل
وسطی همچو سراب مطلب نما است عیاذا بالله سبحانه و سطر انها
انگاشته یکبار غیر مقصد را مقصد دانند و چون را بیچون تصور

حسنات الابرار در جنب وصول مطلوب حقیقی
بیکاری محض است

نماید و از حصول مقصد حقیقی باز ماند همت را بلند می باید ساخت
و بهیچ حاصل فرود نمی باید کرد و در ورای او را می باید جست حصول
این چنین همت وابسته بتوجه شیخ مقتدا است و توجه او بقدر اخلاص
و محبت مرید مقتدی است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم **مکتوب صد و بیست و نهم بسید نظام صدور یافت**
در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت
است که سبب جامعیت اوست کما قیل ما للمحجوبین و بکاء للمحجوبین
مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین جمیع موجودات
است و بواسطه هر جزوی از اجزای او تعلقی و گرفتاری در دی بمو
جودات متکثره پید است پس فی الحقیقه جامعیت او باعث دوری
او از جناب قدس خداوندی جل سلطانه از همه بیش گشت و تعلقات
متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر بتوفیق ایزدی
عز شانه خود را ازین تعلقات پراگنده جمع سازد و رجوع قهقری
نماید فقد فاز فوزا عظیما و الا فقد ضل ضلالا بعیدا بهترین مو
جودات بواسطه جامعیت چونکه انسان است بدترین مخلوقات
بواسطه جامعیت هم اوست آیینه او بواسطه جامعیت اتم است
اگر رو به عالم دارد از هر چه گویند مکدر تر است و اگر رو بحق سبحانه
و تعالی دارد مصفا است و از همه بیش نامی کمال آزادی از دنس
این تعلقات خاصه محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی
آله و سلم و بعد از آن انبیا و اولیا دیگر علی تفاوت درجاتهم صلوات
الله و تسلیماته علی نبینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین ابد الله ربنا

جمعیت

سبحانه و ایاکم النجاة عن هذه التعلقات بحرمت النبی المصطفی الصلوات
الممدوح بقوله سبحانه و تعالی ما زاغ البصر و ما طغی علیه و علی آله من الصلوات
اتمها و من التسلیمات اکملها زیاده برین موجب املال است والسلام والاکرام
مکتوب صد و سی ام بجمال الدین صدور یافت در بیان آنکه تلوینات
احوال را چندان اعتبار نیست حصول مقصد بی چونی و بی چگونگی
باید کرد تلوینات احوال را چندان اعتبار نیست بان مقید نباید شد که
آنچه رفت و چه گفت و چه شنید معقود دیگر است که از گفت و شنود
و دید و شهود منزه و مبرا است طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند
همت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است
در خواب اگر کسی خود را بادشاه دید نفس الامر بادشاه نیست و اما این
خواب امیدواری می بخشد و در طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرار اکابرهم وقایع را اعتبار نمی نهند این بیت در کتب ایشان نوشته
نوشته اند **بیت** چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ✿ نه شبم نه شب پرستم
که حدیث خواب گویم ✿ و اگر حالی از احوال پیدا شود بر وجای شادی
و غم نیست منتظر حصول مقصود بی چونی و بی چگونگی باید بود والسلام
مکتوب صد و سی و یکم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافت در بیان
علو شان طریقه حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم
و شکایت از حال جماعه که درین طریقه علیه احداثات نموده اند و از
تکمیل این طریقه دانسته الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف
شرفه الله سبحانه به تشریفات اولیائه الکرام بدانند که طریقه حضرات

سبحانه

خواجکان قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصله است
ونهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج ونسبت ایشان
فوق همه نسبتهاست این همه بواسطه آنست که درین طریق التزام سنت
است واجتناب از بدعت مهماامکن عمل برخصت تجویز نمی نمایند
اگرچه بظاهر درباطن نافع یابند وعمل بعزیمت از دست نمیدهند اگرچه
بصورت در سیرت متضرر دانند احوال ومواجید را تابع احکام شرعیه
ساخته اند اذواق ومعارف را خادم علوم شرعیه دانسته جواهر
نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز ومویز وجد وحال عوض نمی کنند
وبترهات صوفیه مغرور ومفتون نمیگردند از نص بفص نمیگرایند
واز فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمیکنند حال ایشان بر دوام
است و وقت ایشان باستمرار آن تجلی ذاتی که دیگران ازا کابر برقی است
این بزرگواران را دائمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد
نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة ولا
بیع عن ذکر الله اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است
که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند
قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ؛ حاش لله که برآرم بزبان این
کله را ؛ ای بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز
احداثها نموده اند وروش اصل اکابر را از دست داده جمعی از مریدان
ایشان اعتقاد آن دارند که باین محدثات تکمیل این طریقه نموده اند
حاوشا وکلا کبرت کلمة تخرج من افواههم بلکه در تخریب وتضییع و
وتضییع آن کوشیده اند افسوس هزار افسوس بعضی از بدعتهای که در

سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه احداث نموده
اند نماز تهجد را بجماعت میگذارند از اطراف وجوانب دران وقت
مردم از برای نماز تهجد جمع میگردند وبجمعیت تمام ادا مینمایند واین
عمل مکروه است بکراهت تحریمه جمعی از فقها که تداعی را شرط کراهیة داشته اند
جواز جماعه نفل را مقید بمسجد ساخته وزیاده از سه کس را باتفاق بناحیه
مکروه گفته اند وایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت میدانند که
دوازده رکعت را ایستاده میگذارند ودو رکعت را نشسته تا حکم یک
رکعت پیدا کنند وبآن سیزده گردد نه چنین است حضرت پیغمبر ما علیه
وعلی اله الصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند
نموده اند وگاهی یازده وگاهی نه وگاهی هفت نماز تهجد همراه وتر حکم فرموده
پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت قعود را حکم یک رکعت قیام داده اند
منشای امثال این علم وعمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه عجب است در بلاد علما که ماوای
مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته بالکلیه بابر این
علوم اسلامیه را از برکات ایشان استفاضه مینمائیم والله سبحانه اللهم
للصواب ؛ اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل ازرده شوی ورنه
سخن بسیار است ؛ والسلام مکتوب صد وسی ودویم بملا محمد صدیق
بدخشی صد دریافت درگاه اجتناب از صحبت ارباب غنا وترغیب
بصحبت فقرا زیرا که کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است بیان
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب ای برادر ظاهرا از صحبت فقرا دل تنگ گشته مجلس اغنیا

[illegible]

بدتر اگر بدهند

جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدهند بد و اگر ندهند بد استدراج است
عیاذا بالله سبحانه من ذلک و اگر ندهند خسر الدنیا والآخرة نشان حال
است کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است امروز این سخن معقول
شما شود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فایده نخواهد داد وشت آرزوی
طعام چرب و تمنای لباس فاخر شما را درین بلا انداخت هنوز
هم هیچ نرفته است فکر بر اصل بکنید و هرچه از حق سبحانه و تعالی
مانع آید آنرا دشمن دانسته ازو فرار نمائید و حذر کنید ان من
ازواجکم واولادکم عدوا لکم فاحذروهم هم نص قاطع است حقوق
صحبت بران داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود به عمل درآرند
یا نه من از اول میدانستم از فضولی های شما که استقامت بر فقر
باین وضع دشوار است وقد کان ما خفت ان یکون انا لله
وانا الیه راجعون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات اتمها و
اکملها من از فطرت واستعداد شما توقع دیگر داشتم جوهر نفیس
را شما در سرکین انداخته آید انا لله وانا الیه راجعون مکتوب صد
وسی و سیوم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در بیان آنکه فرصت را
غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت مکتوبی که بدست قاصد
ارسال داشته بودید رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را
عزیز باید داشت از رسوم و عادات کاری نمی کشاید و از تحمل و تعلل
جز خسارت و حرمان نمی افزاید مخبر صادق علیه وعلی آله من الصلوات
اتمها ومن التسلیمات اکملها فرموده هلک المسوفون سوف افعل گویندگان

کان هلاک شدند عمر موجود در اصرف امر موهوم نمودن و موهوم
را از برای موجود نگاه داشتن لبی منکره است باید که نقد وقت
مصروف امر اهم گردد و نسیه از برای مزخرفات لایعنی متاخر باشد
حق سبحانه و تعالی ذره از نسل بی آرامی بدهد که از آرام با سوای او تعالی
نجات میسر گردد گفت و گو ما حصل ندارد سلامتی قلب مطلوبست فکر بر اصل میسر
باید کرد و از مالایعنی اعراض تام باید نمود ع هرچه جز عشق خدای
احسن است * گر شکر خوردن بود جان کندنست * ما علی الرسول الا البلاغ
مکتوب صد و سی و چهارم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در
منع از تسویف حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب عروجات
بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات وعلیهم
والتسلیمات اتمها و اکملها محبت آثارا الوقت سیف قاطعه معلوم نیست که تا
فردا فرصت دهند یا نه امر اهم را امروز باید کرد و غیر اهم را بر فردا
باید انداخت حکم عقل اینست نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده
برین چه نویسد والسلام مکتوب صد و سی و پنجم هذا المکتوب
ارسل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق فی بیان مراتب الولایت
عامة کانت او خاصة مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایت
عبارت عن الفنا والبقا و هی اما عامة او خاصة و نعنی بالعامة
مطلق الولایت و بالخاصة الولایت المحمدیة علی صاحبها الصلوات
والسلام والتحیة والفنا فیها اتم والبقاء اکمل و من شرف بهذه
النعمة العظمی فقد لان جلده للطاعة وانشرح صدره للاسلام و
اطمانت نفسه فرضیت عن مولاها و رضی مولاها عنها و سلم قلبه المتقلبة

وتخلص ذره روحه کلیته الی مکاشفة حضرت صفات اللاهوت ومشاهدة
سره مع ملاحظة الشیون والاعتبار وفی هذه المقام تشرف بالتجلیات
الذاتیة البرقیة وتحیر بخفیه لکمال التنزه والتقدس والکبریای واقل
اخفاء واتصالا بلا تکیف وضرب من المثال هذا شعر ههنا لارباب
النعیم نعیمها ومما ینبغی ان یعلم ان الولایت الخاصة المحمدیة
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة متمیزة عن سایر مراتب الولایات
فی طرفی العروج والنزول اما فی طرف العروج فلان فناء الاخفی
وبقاءه مخصصان بتلک الولایت الخاصة وعروج سایر الولایات
الی الخفی الذی هو اقصی درجات الولایت العامة واما فی طرف النزول
فلان الانبیاء والاولیاء المحمدیة علیه وعلی آله الصلوة والسلام
والتحیة نصیبا من کمالات درجات تلک الولایت لانه صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم اسری لیلة المعراج بالجسد الی ما شاء الله تعالی
وعرض علیه الجنة والنار واوحی الیه ما اوحی وشرف ثمه بالروئیة
البصریة وهذا القسم من المعراج مخصوص به علیه الصلوات والسلام
والاولیاء المتابعون بکمال متابعة السالکون تحت قدمه لهم ایضا
نصیب من هذه المرتبة المخصوصة وللارض من کاس الکرام نصیب
غایة ما فی الباب ان وقوع الرویت فی الدنیا مخصوص به علیه
الصلوة والسلام والحالة التی حصلت للاولیاء الذین تحت قدمه
لیست بروئیة والفرق بین الروئیة وتلک الحالة کالفرق بین الاصل
والفرع والشخص والظل ولیس احدهما عین الآخر مکتوب صد و سی
و ششم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از تسویف و تاخیر

در تحصیل

در تحصیل مطلوب حقیقی و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب
وصول یافت چون قاصد آن اواخر عشره متبرکه رسید بعد از
مضی آن بجواب کتابتها پرداخت جواب کتابت خان خانان
و جواب کتابت خواجه عبد الله را نیز نوشته فرستاده است
ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه بلشکر معقول فقیر نمیشود
تا حکمت چه باشد والامر عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند نخواهند که حضرت
حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است
این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آنکه او وسیله قوت دیگر
باید ساخت که کار بتسلسل میکشد و در درویشی طول امل کفر است و
معامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر
اشتباهی دارند باید که بخواجگی چیزی نوشت منقح و صریح اگر او هم در
جواب هم منقح بنویسد و وعده موکد مفهوم شود باین نیت بروند
اما علاج تسویف و تاخیر چه باشد هر چه بکنند زود تر بکنند که فرصت
بسیار غنیمت است مکتوب صد و سی و هفتم بحاجی خضر افغان
صدور یافت در علو شان ادای نماز که منوط است بتحقق کمال نهایة
النهایت و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح
پیوست التذاذ در عبادات و رفع کلفت در ادای آنها از اجل
نعم حق است سبحانه خصوصا در ادای صلوة که غیر منتهی را میسر نیست
علی الخصوص در ادای فرایض صلوات زیرا که در ابتدا نهایت
با ادای صلوة نافله ملتذ می سازند و در نهایة النهایت این نسبت بعضی
منوط میکردد و در ادای نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم نزد او ادای

فرایض است وبس ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد: باید دانست
التذاذی که در حین ادای صلوة دست میدهد نفس را در ان اصلا حظی
نیست در عین این التذاذ او در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه
ایست شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها: امثال ما مردم بو الهوس را گفت
و شنود این سخنان هم مغتنم است ع باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم:
و نیز بدانند که رتبه نماز در دنیا در رنگ رتبه رویت است در آخرت
نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت
در حین رویت و بدانند که سایر عبادات وسایلند از برای نماز
و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام مکتوب صد و سی
و هشتم بشیخ بهاء الدین سرهندی در مذمت دنیای دنیه و اجتناب
از صحبت ارباب دنیا فرزند ارشدی باین دنیه مبغوضه خرسند
نباشند و سرمایه دوام اقبال را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
سلطانه از دست ندهند فکر باید نمود که چه میفروشند و چه میخرند آخرت
را بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانه بخلق باز ماندن از سفاهت
و بیخردی است و جمع دنیا و آخرت واز قبیل جمع اضداد است
ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا ازین دو ضد هر کدام را اختیار
کند و بهر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت ابدی است و متاع
دنیا قلیل دنیا مبغوضه حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی
و تقدس س عش ما شئت فانک میت: واحبب ما شئت فانک مفارقه
آخرت زن و فرزند را می باید گذاشت و تدبیر اینها را بحق سبحانه
باید سپرد امروز خود را مرده می باید انگاشت و مهمات اینها را باید

باید تفویض نمود انما اموالکم و اولادکم عدو لکم فاحذروهم نص قاطع است
مگر شنیده باشند خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید
کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است کشته این سم
بموت ابدی گرفتار است العاقل تکفیه الاشارة فکیف التصریح
مع المبالغة والتاکید لقمه چرب ملوک در ازدیاد مرض قلبی می کوشد
فکیف الفلاح والنجاة الحذر الحذر الحذر بیت من آنچه شرط بلاغست با تو
میگویم: تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال: وفر من صحبتهم اکثر مما تفر من الاسد
فانه یوجب الموت الدنیوی وهو قد یفید فی الاخرة و اختلاط الملوک
یوجب الهلاک الابدی والخسارة السرمدی فایاک ولقیهم وایاک
ومحبتهم وایاک ورویتهم وقد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه
ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که این همه تواضع و چاپلوسی از
از جهت غنای ایشان است یا چیز دیگر شک نیست که از جهت غنای
ایشانست و نتیجه ان رفتن دو ثلث دین است فاین انت من الاسلام
و این انت من النجاة این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که میداند
که لقمه چرب و صحبت ناجنس دل آن فرزند را از تذکر و تعقل نصایح در
پرده انداخته باشد بکلمه و کلام متاثر نخواهد شد فالحذر الحذر من صحبتهم
والحذر الحذر من رویتهم والله سبحانه الموفق نجانا الله سبحانه وایاکم
عما لا یرضی عنه ربنا المتعال بحرمة سید البشر الممدوح بما زاغ البصر علیه و علی
آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب صد و سی و نهم
بجعفر بیگ در نفی صدور ... در بیان آنکه جماعه بی دولتان که
طعن در اهل الله می نمایند بجود ... آن جماعه مجوز است بلکه

وصحبتهم وایاک

مواعظ

والسلام

مستحق التفات نامه گرامی مشرف ساخت حق سبحانه و تعالی ایشان را
سلامت دارد که تفقد احوال فقرا میفرمایند و حضور و غیبت را یکسان
میدارند مخدوما کفار قریش چون از کمال شقاوت در هجو و نکوهش
اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات
والسلام والتحیه به بعضی از شعراء اسلامیه امر فرمودند که هجو کفار نگونسار
نماید آن شاعر در حضور آنسرور علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها بر بالای منبر می برآمد و اشعار هجویه کفار بر ملا می خواند آنسرور
میفرمودند که روح القدس با اوست تا وامی که هجو کفار میکند ملامت
و ایذای خلق از مغتنمات عشق است اللهم اجعلنا منهم بحرمت سید المرسلین
علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و چهلم بملا معصوم**
کابلی صدور یافت در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است
محبت اثار را رنج و محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را در دو غم
لابد است **بیت** غرض از عشق تو ام چاشنی درد و غمست ٭ ورنه زیر فلک
اسباب تنعم چه کم است ٭ دوست آوارگی همی خواهد ٭ تا ز غیر او بالکلیه
انقطاعی حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است و ساز در سوز و قرار
در بیقراری و راحت در جراحت درین مقام فراغت طلبیدن خود را
در محنت انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد و هر چه از و بیاید
باشد رضا باید قبول کرد و ابرو نباید پیچید طریق زندگانی درین وضع است
تا توانید استقامت ورزید والا فتور در قناعت مشغولی شما خوب شده
بود اما پیش از قوت بضعف کشید غم نیست اگر اندکی خود را ازین درد
جمع سازند بهتر از پیش خواهد شد باید این اسباب تفرقه را عین اسباب

جمعیت دانند تا توانند کاری کرد والسلام **مکتوب صد و چهل و یکم**
بملا محمد فلیح صدور یافت در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص
است حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید بحرمت
سید الرسل علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات از احوال
قلبی گاهی نمی نویسند که چه صورت دارد البته ازان باب نیز می نوشته
باشند که موجب توجه غائبانه است و عمده این کار محبت و اخلاص
است اگر الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چون استقامت بر
است امید است که کار بسیار بساعات میسر گردد و دیگر در باب
وظیفه فقرا سعی بسیار نموده اند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء
بیشتر هم یقین است که خود را معاف نخواهند داشت والسلام
مکتوب صد و چهل و دویم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت
در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد
اندک نیست مکتوب شریف که از روی التفات
ارسال داشته بودند رسید محبت فقرا و توجه باین طایفه از اجل
نعم خداوندیست جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بران مسئول و مرجو است نیازی که بدرویشان فرستاده بودند
نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از الحاح رسیده بود
ازان مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که دران فتوری رفته باشد
بیت یک چشم زدن خیال او بیش نظر ٭ بهتر ز وصال خوبرویان همه عمر
از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیراکه
نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است ٭ قیاس کن

و علیهم

زگلستانِ من بهار مرا اما ازین غم فتور نیست چون رشتهٔ محبت
بجمله این نسبت قوی است فرجی که مکرر پوشیده شده است
ارسال داشته شد گاه گاه آنرا بپوشند و باد ب نگاه دارند که
فواید بسیار ازان متوقع هست هرگاه آن جامه را بپوشند با وضو
بپوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رو دهد و هرگاه
چیزی نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسند که احوال باطن
از چیز اعتبار ساقط است ع از هر چه میرود سخن دوست ظاهرها احوال
خوشتر است ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین
البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی اله الصلوة والسلام ظاهراً و باطناً
ع کار این است غیر این همه هیچ **مکتوب صد و چهل و سیوم**
بملا شمس صدور یافت دربیان آنکه موسم جوانی را غنیمت
شمرده بلهو و لعب صرف نکنند محبّ فقرا مولانا شمس موفق باشند
موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند و بجوز و مویز
عوض ننماید که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امری دیگر نخواهد بود و سود
نخواهد داشت خبر شرط است پنج وقت نماز بجماعت ادا نماید و حلال
را از حرام امتیاز کند طریق نجات آخروی متابعت صاحب شریعت است
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات تلذذات فانیه و تنعمات هالکه منظور
نظر نباشند والله سبحانه الموفق للخیرات **مکتوب صد و چهل و چهارم** بحافظ
محمود **لاهوری صدور یافت دربیان معنی سیر و سلوک و بیان سیر**
الی الله و سیر فی الله و سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است حضرت حق سبحانه
و تعالی در مدارج کمالات ترقیات بی اندازه کرامت فرماید بحرمت

سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ؛ سیر و سلوک عبارت
از حرکت در علم است که از مقوله کیف است حرکت این اینجا گنجایش
ندارد و بس سیر الی الله عبارت از حرکت علمیه است که از علم اسفل
بعلم اعلا میرود و از آن اعلا باعلای دیگر الی ان ینتهی الی علم الواجب
تعالی بعد طی علوم الممکنات کلها و زوال ها باسرها و هذه الحالة هو
المعبر بالفنا و سیر فی الله عبارت از حرکت علمیه است در مراتب
وجوب از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات لا یمکن
التعبیر عنها بعبارت و لا یشار الیها باشارت و لا تسمی باسم و لا تکنی
بکنایة و لا یعلمها عالم و لا یدرکها مدرک و هذا السیر مسمی بالبقا و سیر
عن الله بالله که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است
که از علم اعلا بعلم اسفل فرود می آید و ازان اسفل به اسفل دیگر
الی ان یرجع الی الممکنات رجوع القهقری و ینزل عن علوم مراتب الوجوب
کلها و هو العارف الذی نسی الله بالله و رجع عن الله مع الله و هو
الواجد الفاقد و هو الواصل المهجور و هو القریب البعید و سیر رابع که
سیر در اشیاست عبارت از حصول علوم اشیاست شیاً
فشیاً بعد زوال علوم الاشیا کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل
للسیر الاول و السیر الثالث للسیر الثانی کما تری و سیر الی الله و سیر فی
الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقا ست
و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص
با نبیا و رسل است صلوات الله تعالی و تسلیماته علی جمیعهم عموماً و علی افضلهم

[illegible]

خصوصاً و متابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیهم الصلوات
والتسلیمات نیز نصیب است کما قال تبارک و تعالی قل هذه سبیلی
ادعوا الی الله علی بصیرت انا و من اتبعنی اینست حدیث بدایت
و نهایت که مقصود از ذکر آن تنویر و تشویق طلاب است بیت
بر شکر غلطید ای صفرائیان ؛ از برائی کوریء سوداییان ؛ والسلام
علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات

مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافته در بیان آنکه
مشایخ طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء سیر
از عالم امر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تاثر بعضی از مبتدیان
این طریقه بسرعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و یرحم الله عبدا قال امینا
مشایخ طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء سیر از
عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند
بخلاف مشایخ سایر طرق که ابتداء سیر ایشان از عالم خلق است
بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند
لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمده و لاجرم نهایت دیگران
در بدایت ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من
بهار مرا ؛ جمعی باشند از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتداء سیر ایشان
از عالم امر است بسرعت متاثر نه شوند و التذاذ و حلاوت که
مقدمه جذبه است بزودی پیدا نکنند وجهش آنست که عالم
امر در ایشان نسبت به عالم خلق ضعیف افتاده است و همین ضعف

[illegible]

سد راه سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطور تا ثر نا رسائی متحقق
است که عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس
گردد و علاج این ضعیف مناسب این طریقه علیه تصرف تام است
مر صاحب تصرف تام را و علاجی که مناسب طرق دیگر است تقدیم
تزکیه نفس است و ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق شریعت
واقع شوند علی صاحبها الصلوات و السلام و التحیات باید دانست
که بطوء تاثر علامة نقصان استعداد نیست گروهی باشند تام الاستعداد
که باین مبتلا گردند گر ارغان رقیمه فقرا اگر در مهمی التجا آرند
یقین است که حضانه حق خواهند فرمود و السلام مکتوب صد و چهل
و ششم بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافت در نصیحت
بتکرار سبق ذکر مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول
یافت لله سبحانه الحمد و المنه که بسعادت یاد فقرا مستسعد اند سبقی که
گرفته بودند بتکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست
ندهند مبادا اگر دو قیانیه از جا برد و طمطراق زایله ملی حلاوت سازد
ع همه اندر زمن بتو اینست ؛ که تو طفلی و خانه رنگین است ؛ چه نعمتی
است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عنفوان شباب توفیق
توبه کرامت فرماید و بر آن استقامت بخشد توان گفت که نعمات
تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم ننمی دارد و در جنب دریای
عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعمات
دنیوی و اخروی و رضوان من الله اکبر و السلام علی من اتبع
الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

انها و اکملها مکتوب صد و چهل و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور
یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر
گسستن حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت
فرماید بحرمت سید المرسلین و علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات
انها جمعی از مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن
مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن
تقدیم داده و طایفه ثالث بتوقف رفته ابو سعید خراز گوید قدس الله
سره تا نه هی نیابی و تا نیابی نه هی ندانم کدام پیش بود راقم این
سطور گوید گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردند جایز
نیست که گسستن از پیوستن جدا شود و پیوستن بی گسستن هویدا
گردد غایة ما فی الباب اگر خفای هست در تقدم ذاتیست و تعین علیه
یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس الله سره اختیار مذهب ثانی
می نماید و میفرماید که سبقت از آن طرف نیکوست بلی اما جمعی که گسستن را
مقدم داشته اند انکار این سبقت نمی نمایند مراد ایشان از پیوستن
ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق
مقدم باشد بر گسستن و ظهور تام موخر ازان بر این تحقیق نزاع ایشان
راجع بلفظ میگردد و اما نظر طایفه اولی بلند است که قلیل را در حیز اعتبار
نمی آرند باید که دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم
والله سبحانه الملهم للصواب بهر حال مظهر گسستن و پیوستن باید شد
که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدونهما خرط القتاد مرتبه
اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله مجموع این دو

سیر بمرتبه ولایت و کمال میرسد علی تفاوت درجاتهما و دو سیر
دیگر از برای تحصیل تکمیل و وصول بدرجه دعوت ع تا بکه دو گردم
اگر دیده کشم است و السلام مکتوب صد و چهل و هشتم بملا صادق
کابلی صدور یافت در بیان آنکه صاحب رای بیحاصل است و در
بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان
مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی الحقیقه لطایف شیخ مقتدا است دو مکتوب پی در پی رسید
مکتوب اول از حصول سیری انبا نمود و مکتوب ثانی از تشنگی و بیحاصلی الحمد
لله سبحانه که عبرت مرخاطر است صاحب رای بیحاصل است و آنکه
خود را بیحاصل انست و اصل است مکرر بشما گفته شده است که زنهار بتوسط
روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ
فی الحقیقه لطایف شیخ مقتدا است که بآن صور ظهور نموده است قبله توجه را
وحدت شرط است توجه را پراگنده ساختن موجب خسران است
عیاذا بالله سبحانه ثانیا آنکه مکرر و موکد بشما گفته ایم که سررشته کار را محضر
بگیرید تا بسرعت سرانجام یابد امر ضروری را گذاشته بامر لاطایل پرداختن
از عقل دور اندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد کار رای خود اید سخن
کس در شما کم است که موثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب
صد و چهل و نهم نیز بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه هرچند
مسبب الاسباب تعالی اشیا را باسباب مترتب ساخته است
اما چون در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود اخوی مولانا محمد
صادق عجب است که این همه خود را بعالم اسباب واگذاشته است
هرچند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را با اسباب مترتب

ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود ع گردی
بسته شد ای دل دگری بکشایند ❊ این قسم کوته نظری بسیار بی مناسبتی
می طلبد از امثال شما مردم بسیار مستهجن است ساعتی بحال خود فرو باید
باید رفت و این شناعت را باید فهمید در کسوت فقر این همه تلاش
در تحصیل مبغوضهٔ حق جل شانه چه بلا مستنکر است آن را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند
در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف
ساختن و عمر را در پی آن گذرانیدن سفاهت محض است و فرصت
بسیار غنیمت است هزار افسوس که آن را کسی در تحصیل امور لا طایل صرف کند
خبر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفت و شنود مردم آزار نکشند و چیزهائی
که بشما نسبت میکنند هر گاه در شما نباشد هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم
کسی را بد دانند و فی الحقیقة نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل
خطر است والسلام مکتوب صد و پنجاهم بخواجه محمد قاسم صدور یافته
در بیان آنکه شایان مطلوبیت جز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس
نیست التفات نامهٔ گرامی اخوی خواجه محمد قاسم وصول یافت
موجب فرحت گشت اضطرار تشتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال
صوری دل تنگ نشود که گرای آن نمیکند زیرا که این [illegible] در معرض
فنا است بمرضی حق سبحانه و تعالی می باید بسر برد درین ضمن عسر باشد
[illegible] شایان مطلوبیت جز ذات واجب الوجود جل شانه خصوصا
امثال شما مردم عزیز مع ذلک اگر خدمتی و کاری اشارت نمایند منت
در سعی آن خواهد کوشید والسلام مکتوب صد و پنجاه و یکم بمیر مومن بلخی
صدور یافت در بیان بزرگی طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم

عجبست که این مستنکره

و بیان آنکه معنی یاد داشت که مخصوص باین اکابر است مصرع از هر چه
میرود سخن دوست خوشتر است ❊ یاد داشت در طریقهٔ حضرات خواجگان
قدس الله اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور
حضرت ذات تعالی و تقدس بی تخلل حجب شیونی و اعتباری الا آنکه
گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتی حجب بتمام مرتفع شوند و وقتی
دیگر درمیان آیند چنانکه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش
حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پردهٔ شیونات
و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حیز اعتبار ساقط است پس حاصل
حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقی که عبارت از ظهور حضرت
ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر
میگردد و فنای اکمل را در آن مقام اثبات میکنند دایمی گردد و حجب
هرگز رجوع نکند و اگر رجوع کند حضور به غیبت متبدل خواهد گشت و یاد داشت
نخواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجه اتم و اکمل است
و اکملیت فنا و اتمیت بقا باندازهٔ اتمیت و اکملیت شهود است
مصراع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا مکتوب صد و پنجاه و دوم
بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اطاعت
رسول عین اطاعت حق است سبحانه و ما یناسب ذلک قال الله
سبحانه و تعالی و من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانه و تعالی
اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرمود پس اطاعت خدای عز و جل
که در غیر اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید
و تحقیق این کلمه قد آورده تا بو الهوسی درمیان این دو اطاعت جدائی

معنی یاد داشت طریقهٔ خواجگان

تعالی و تقدس ۲

۱

سید انکند و یکی را بر دیگری نگزینید و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی
شکایت میکند از حال جماعه که در میان این دو طاعت تفرقه مینمایند کما قال
سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر
ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا اری بعضی
از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت و غلبه حال سخنان
گفته اند که مؤذن تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشعر باختیار محبت یکی
بر دیگری منقولست که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهت خود نزدیک
به خرقان فرود آمده بود و از انجا وکلا خود را بخدمت شیخ ابو الحسن خرقانی
فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیایند و بوکلا خود گفت
که اگر از شیخ توقفی فهم کنید کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم بر خوانید چون وکلا از شیخ توقف فهمیدند کریمه مذکوره را بر خواندند
شیخ در جواب فرمودند که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمنده اطیعوا الرسول
ام به اطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانه
در غیر اطاعت رسول او دانست این سخن از استقامت دور است مشایخ
مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه مینمایند و در جمیع مراتب شریعت
و طریقت و حقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت رسول او میدانند
و اطاعت حق سبحانه که در غیر اطاعت رسول اوست علیه علیه الصلوة
و السلام عین ضلالت می انگارند و نیز منقول است که شیخ ابو سعید ابو الخیر مهنه
مجلسی داشتند و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان
نشسته بودند اتفاقا در ان اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت
حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش آمد سید فرمودند

که تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوات و السلام و تعظیم
این مجذوب بواسطه محبت حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم
الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبه محبت حق سبحانه را بر محبت رسول او
علیه الصلوة و السلام از سکر حال میدانند و جز فضولی نمی انگارند
اما این قدر هست که در مقام کمال که مرتبه ولایت است محبت حق
سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوت است محبت
رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی اطاعت الرسول التی هی عین اطاعت
الله سبحانه مکتوب صد و پنجاه و سیوم بیان شیخ فرمل صدور یافت
در بیان خلاصی تام از رقیت ما سوی که مربوط بفنای مطلق است کتابی که
ارسال داشته بودید رسید الحمد لله ذی الانعام و المنة که طالبان
خود را در طلب بیقرار و بی آرام از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما
خلاصی تام از رقیت اغیار وقتی میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود
و نقوش ما سوی را بالکل از آئینه دل محو سازد و تعلق علمی و حبی
او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصود و مراد
نباشد و دونه خرط القتاد هر چند کمان بی تعلقی دارد اما ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا ع این کار دولتست کنون تا که را رسد گرفتار
احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چگوید س
هر چه از دوست وا مانی چه کفران حرف و چه ایمان ٭ هر چه از راه وا
افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا ٭ غربت شما بتطویل انجامید
فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت جو نه توقف خواهند
کرد و اگر نااهل اند چه امر احتیاج رخصت می باید ملاحظه کرد اهل عالم

میدارد و در بین الا رامی ص
مرضی حق سبحانه و را

یا نباشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد هرچه باشد مقصود حق سبحانه را باید دانست باو هرچه جمع شود شود واگر نشود گو نشود ع رضا من اینجا و تو در کل نگر والسلام مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بیان نزول صدور یافت در بیان انکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت حق سبحانه و تعالی با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فنهلک ولا اقل منها فنضیع هر بلای که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد اگر بت می پرستید فی الحقیقت خود را می پرستد که افرایت من اتخذ الهه هواه از خود چو گذشتی همه عیش است و خوشی ع در نفس و تعال همچنانکه از خود گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجاست و در بیرون خود یافت نمی باشد بیت با تو در زیر گلیمست هرچه هست همچو نابینا مبر هر سوی دست سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت است هم در خود و اگر حیرت است هم در خود و بیرون خود قدم کاهی بنسبت سخن بکار رفت مبادا ساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بورطه ضلالت رود اینجا حلول کفر بود و اتحاد هم پیش از تحقق باین مقام تفکر آن ممنوع است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی الطریقة المرضیة علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیات از احوال خودها نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند و وجود و عدم آنرا مساوی دانند والسلام والاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم بیان نسخ این نیز

نزول صدور یافت در ترغیب برجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی با خود دارد و بعد از خدای هرچه پرستد هیچ نیست ع بیدولت است انکه بهیچ اختیار کرد غره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت دهلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خداوندی موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره بکجا رود ناصیه او بدست او دارد و ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ابن المفر مگر انکه ففروا الی الله گفته در روی بوی بگریزند بهرحال اصل را اصل دانسته فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد بیت هرچه جز عشق خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بیان ایشان نزول صدور یافت در ترغیب بر صحبت اهل الله کتابتی که بدست قاضی زاده جالندر فرستاده بودند در دهلی رسانید الحمد لله والمنة که محبت فقرا نقد وقت دارند و بحکم المرء مع من احب با ایشانند ماه رجب هر چند بحسب اوقات و ازمان نزدیک است اما بسی دور است بیت فراق دوست اگر اندک است اندک نیست درون دیده اگر نیم موست بسیار است چون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق این معنی را اختیار کرده اند همان طور کنند فقیر هم تا ماه رجب شاید اینجا باند والله سبحانه اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بهرحال چند روزه عمر را بفقرا می باید گذرانید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه خود نص قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را

علیه من الصلوات انمها و من التحیات ایمنها بآن امر فرموده عزیزی
میفرماید الّهی حبیب اینکه دوستان خود را اگر وی که هر که ایشانرا شناخت
ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت رزقنا الله تعالی و ایاکم محبت
هذه الطایفة العلیة الشریفة **مکتوب صد و پنجاه و هفتم به حکیم عبد الوهاب**
صادر یافت در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان برود باید که
خود را خالی کرده رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید
باید کرد دو مرتبه شما قدم رنجه نموده آمده اید و زود برخاسته فرصت
آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود از ملاقات
افاده است یا استفاده چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداد
خارج است پیش این طایفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار
افلاس خود باید نمود تا ایشانرا بروی شفقت آید و راه افاضه
بکشاید سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد و امتلا را جز علت بار نیست
و استغنا را جز طغیان کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته پس توجه
را نیاز شرط آمد مع ذلک درین اوان که طالب علمی آمده طلب شفاعت
بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر رسید که چون مجرد آمدن ایشانرا
هم حقی هست پس از جانب خود مهما امکن ادای حق باید نمود لاجرم زبان
قلم از جهت تدارک ما مضی و تلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت
و حال املا نموده به جانب ایشان ارسال داشت والله سبحانه الملهم
للصواب و الموفق للسداد سعادت آثارا بخیر بر ما و شما لازم است اول تصحیح عقاید
بمقتضای کتاب و سنت است بر نهجی که علمای اهل حق شکر الله تعالی سعیهم

اولاً

ازکتاب

از کتاب و سنت آن عقاید را فهمیده اند و از انجا اخذ کرده چه
فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگ
واران نباشد زیرا که هر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب
و سنت می فهمد و از انجا اخذ مینماید والحال انه لا یغنی من الحق
شیئا و ثانیا علم به احکام شرعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب
و ثالثا عمل بمقتضای این علم است و رابعا طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه
کرام است قدس الله اسرارهم پس تا تصحیح عقاید ننمایند علم باحکام
شرعیه فایده نمی دهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نیاید و تا این هر سه
میسر نگردند حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با متممات
و مکملات اینها کالسنة مکملة للغرض هر چه هست از فضول است و داخل
دایره ما لا یعنی و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و اشتغاله بما یعنیه
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات **مکتوب صد و پنجاه و هشتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت**
فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعدادات اعلم ان
مراتب الکمالات متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات و التفاوت
فی الکمال قد یکون بحسب الکیفیة و قد یکون بحسب الکمیة و قد یکون بهما
معا فکمال البعض مثلا بالتجلی الصفاتی و کمال الآخرین بالتجلی الذاتی
مع تفاوت فاحش بین افراد تینک التجلیین و بین اربابهما ایضا فکمال
البعض بسلامة القلب و تخلص الروح و کمال الآخر بهما و بالشهود
ایضا و کمال الثالث بذلک الثلث و بالحیرة المنسوبة الی الخفی و کمال
الرابع بذلک الاربع و بالاتصال المنسوب الی الاخفی ذلک فضل الله

السري

یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وبعد حصول الکمال فی ای مرتبة
کانت من المراتب المذکورة اما رجوع القهقری او ثبات واستقرار
فی ذلک الموطن والاول هو المقام التکمیل والارشاد والرجوع من الحق
الی الخلق للدعوت والثانی هو موطن الاستهلاک والعزلة من الخلق
والسلام اولا وآخراً المکتوب صد وپنجاه ونهم بشرف الدین حسین
بدخشی صادر شد بعد درعزا هرچند آلام ومصایب بظاهر تلخ
است ومولم جسم لیکن بباطن شیرین است ولذت بخش روح زیرا که جسم
و روح گویا بر دو طرف نقیض واقع شده اند الم یکی مستلزم لذت
دیگری است بست فطرتی که درمیان این دو نقیض ولوازم انها تمیز
نشواند کرد از مبحث خارج است وقابلیت مخاطبت ندارد اولیک کالانعام
بل هم اضل سه اگه از خویشتن چو نیست چنین، چه خبر دارد از چنان و چنین
شخصی که روح او بر تنزل او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده
باشد وعالم امر او تابع عالم خلق گشته سر این معما را چه شناسد تا روح
بمقر اصلی خود رجوع قهقری نماید وامر از خلق جدا نه شود جمال این معرفت
جلوه گر نگردد حصول این دولت وابسته بموتی است که پیش از ورود
اجل مسمی صورت می بندد ومشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم
ازان بفنا تعبیر کرده اند سه خاک شو خاک تا بروید گل، که بجز خاک
نیست مظهر گل، وکسی که پیش از مردن نمیرد مصیبت او باید داشت
وغم او بجا باید آورد وخبر ارتحال والد مرحومی شما که به نیک نامی
شهرت داشتند وشیوه امر معروف ونهی منکر را نیک رعایت میکردند
مسلمانان را موجب حزن ومستلزم اندوه گشت انا لله وانا الیه راجعون

ان فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش رفتگان را به صدقه ودعا
واستغفار ممد ومعاون باشند که موتی را اشد احتیاج است بامداد
احیای در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات آمده
ما المیت الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ
او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله لیدخل
علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة وان هدیة
الاحیای الی الاموات الاستغفار لهم وبقیة النصح مده اونه الذکر کرد وملاذ متبرع
الفکر فان الفرصة قلیلة جداً ینبغی ان یصرف الی اهم المهام والسلام
مکتوب صد وشصتم ناخرد این کمترین بنده نموده اند اعنی یار محمد
الجدید البدخشی الطالقانی در بیان انکه مشایخ طریقت قدس الله
اسرارهم سه طایفه اند با شرح احوال هرکدام اینها وکمال ونقصان
هر طایفه ازینها مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طایفه اند
طایفه اولی قایلند بانکه عالم بایجاد حق سبحانه درخارج موجود است
و هرچه در وست از اوصاف وکمال همه بایجاد حق است سبحانه خود را
شبحی بیش نمیدانند بلکه شبحیت هم ازوست عز شانه ودر بحر بیچونی
جان گم میکنند که نه از عالم خبر دارند نه از خود ودر رنگ شخص
برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد ویداند که این جامه عاریت است
واین دید عاریت بروی جان غالب می آید که در دست جامه را
باصل میدهد وخود را برهنه می یابد واگر این چنین شخصی را ازین شعور
وسکر به شعور وصحو آرند وبقا بعد الفنا مشرف سازند هرچند
جامه را با خود می یابد اما به یقین میداند که از دیگر است چنانچه

در جامه و همیه

چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلقی که بآن جامه داشت
هیچ نمانده و همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ
جامه عاریت می انگارد و امیداند که این جامه در وهم است در
خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید تجدی که آن
که آن لباس و همیه را درست می اندازد و خود را برهنه می یابد
و بعد از افاقت و صحو آن جامه و همیه را نیز همراه خود می یابد لیکن
فنای شخص اول اتم و اکمل است و بقا مترتب بران اکمل کما سیجی عنقریب
ان شاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه که بر وفق
کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند بعلمای اهل سنت و جماعت
متکلمین
متفقند و فرق نیست در میان متکلمین و ایشان الا بانکه این معنی را
علما و استدلالا در می یابند و ایشان کشفا و ذوقا و ایضا این بزرگواران
عالم را با حق سبحانه لغایت تنزه هیچ نسبت اثبات نمی کنند و
جمیع نسب را سلب میکنند کیف العینیة و الجزئیة تعالی شانه الا نسبت
مولویة و عبودیت و صانعیة و مصنوعیة بلکه در غلبه حال این نسبت
را هم گم میکنند این زمان به بقای حقیقی مشرف شده قبول تجلیات
ذاتیه پیدا میکنند و مظهر تجلیات بی نهایت میگردند طایفه دیگر عالم را
ظل حق سبحانه میدانند اما قایلند با آنکه عالم در خارج موجود است
لیکن بطریق ظلیت نه بطریق اصالت وجود و اینها قایم بوجود حق است
سایه مستند از شخص
سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخصی از کمال قدرت خود صفات
خود را نیز دران سایه منعکس ساخت از علم و قدرت و ارادت
و غیرها حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آتش افتد و بآن

متالم شود عقلا و عرفا نخواهند گفت که آن شخص متالم شد چنانکه طایفه
ثالث بآن قایلند علی هذا القیاس جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات
صادر میشوند نمی توان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه باراده
خود حرکت کند نمی توان گفت که شخصی متحرک شد آری می توان گفت
که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است
که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طایفه ثالث
قایلند بوحدت وجود یعنی در خارج یک موجود است و بس و آن
ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج اصلا تحقق نیست ثبوت
میگویند
علمی دارند الاعیان ما شمت رائحة الوجود و هر چند این جماعه
هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی اینها
در مرتبه حس است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است
و ذات حق را سبحانه متصف به صفات وجوبیه و امکانیه میدانند
و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در هر مرتبه همان ذات
احد را باحکام لائقه آن مرتبه متصف میسازند و متلذذ و متالم همان
ذات عز شانه را میدانند لیکن در پرده این ظلال محسوسه متوهمه
و محظورات عقلا و شرعا برین ها بسیار وارد می شود که در جواب
آنها تمحلات و تکلفات مینمایند هر چند این طایفه واصل و کامل اند
علی تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را سخنان ایشان باعث ضلالت
و الحاد و مؤدی گردد و به زندقه رسانید و طایفه اولی اکمل و اتم اند
و اسلم و اوفق به کتاب و سنت اما اسلمیة و اوفقیه ظاهر است و اما اکملیة
و اتمیة بنا بر آنست که بعض مراتب وجود انسانی لغایت لطافت

و تجرده بمبدا ار مشابهت و مناسبت تمام دارند كالخفي والاخفي پس
جماعه که باوجود فنای سرای این مراتب را از مبدا جدا نتوانستند
کرد تا به تحت لا در آورده نفی آن کنند بلکه به مبدا ار نزد ایشان ممزوج
و متشابه ماند و خود را حق یافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه
فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما چون تعدد آثار خارجیه متحقق بود بضرورت
به ثبوت علمی قایل شدند و از همین جا است که اعیان را برازخ بین الوجود
والعدم میگویند چون بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدا
جدا نساختند قایل بوجوب وجود او ناشده به برزخیت گویا شدند و
~~رنگ وجوب او ناشده به برزخیت گویا شدند~~ و رنگ وجوب را
در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم رنگ ممکن است مشابه
بواجب ولو فی الصورت والاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام
ممکن را از واجب جدا میساختند هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند
و عالم را از حق جدا می ساختند و یک وجود قایل نمیگشتند و تا آنکه اثری
ازین کس باقی نماند خود را حق نداند هر چند بدانند که اثری از من باقی
نمانده است این نیز از کوتاه نظری اوست و طایفه ثانیه هر چند این
مراتب را هم از مبدا جدا دیدند و بکلمه لا در آورده نفی آن نمودند
اما بواسطه ظلیت و اصالت یک چیزی از بقایای وجود اینها ثابت ماند
چه رتبه ظل را با اصل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر
شان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه کمال مناسبت و متابعت حضرت
رسالت خاتمیت علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها جمیع مراتب
ممکن را از واجب جدا ساختند و همه را بتحت کلمه لا در آورده نفی نموده

و ممکن را بواجب هیچ مناسبتی ندیدند و هیچ نسبت را باو اثبات
نکردند و خود را غیر از مخلوق غیر مقدور نشناختند و او را عز شانه خالق عبده
و مولای خود دانستند خود را مولای دانستن و باطل او انگاشتن
برین بزرگواران بسیار گران و دشوار می آید ما للتراب و رب الارباب
این بزرگواران اشیا را بواسطه آنکه مخلوق حق اند سبحانه دوست
میدارند و در نظر شان محبوب می در آیند و بهمین واسطه که مصنوع
حق اند و افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شانه تمام منقاد و تسلیم
اشیا میکردند و بر افعال انکار نمیتوانند کرد الا بانکار الشریعت
چنانکه ارباب توحید را بواسطه مظهریت بلکه عینیة اشیا نسبت بحق
سبحانه این قسم محبت و انقیاد دست میدهد ایشان را بمجرد مصنو
عیت و مخلوقیت آنها دست میدهد ع به بین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا: عین محبوب را باندک محبت هم دوست میتوان داشت
اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت بمحبوب پیدا
نکنند دوست نمیدارد و محبوب نمی انگارد و این طایفه علیه را از
مقام عبدیت که نهایت جمیع مقامات ولایت است بهره تمام است
و کدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است که
تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است
و سر موئی از ظاهر شریعت مخالفت بر نهار راه نیافته اللهم
اجعلنا من محبیهم و متابعیهم بحرمة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بارک
درویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید
بود از زمان [illegible] علم این توحید داشت و یقین پیوسته بود هر چند

حال نداشت و جون درین راه درآمد اول راه توحید منکشف
شد و مرتی در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب
این مقام بودند فایض گشتند و مشکلات و واردات که بر ارباب
توحید وارد میشوند همه بکشوف و علوم فایضه حل شدند بعد از مدتی
بنسبت دیگر بران درویش غلبه آورد و در غلبه آن از توحید توقف نمود
اما این توقف بحسن ظن بود نه بانکار مدتی متوقف بود آخر الامر کار بانکار
انجامید و نمودند که این پایه پایان است رخت بمقام ظلیت برد
اما درین انکار بی اختیار بود و نمی خواست که ازان مقام برآید
بواسطه انکه مشایخ عظام بآن مقام اقامت دارند و جون بمقام
ظلیت رسید خود را و عالم را ظل یافت جنانکه طایفه ثانیه بآن
قایلند از روی آن شد که کاشکی ازین مقام نبرند که کمال در وحدت
وجود میدانست و این مقام فی الجمله با و مناسبت وارد اتفاق
از کمال عنایت و غریب نوازی ازان مقام هم بالا بردند و بمقام
عبدیت رسانیدند این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن
واضح گشت و از مقامات گذشته تایب و مستغفر شد و اگر این درویش
را باین طریق نمی بردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل
خود را درین مقام می دانست جه نزد او بالاتر از توحید مقام
دیگر نبوده والله یحق الحق وهو یهدی السبیل باید دانست که منشأ
تفاوت علوم و معارف در مکتوبات و رسایل که ازین درویش
بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت و حصول
مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف جدا است

وهر حال را قال علیحده پس فی الحقیقه تدافع و تناقض در علوم نباشد
در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلاتکن من الممترین وصلی الله تعالی
علی سیدنا محمد وآله وسلم مکتوب صد و شصت و یکم بملا صالح
بدخشی کولابی صدور یافت در بیان انکه مقصود از طی منازل
سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفسست
وما یناسب ذلک مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی
است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمینه نگردد نجات
متصور نیست و نفس بمرتبهٔ اطمینان نرسد تا سیاست قلب برونی
نگمارند و سیاست قلب وقتی میسر شود که قلب از کاری که پیش
خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری ما دون حق سبحانه
حاصل کند و علامت سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوی اوست تعالی
وتقدس و تا سر مو از غیر آگاه است از سلامتی گمراه است وطوبی
لمن سلم قلبه لذ به سعی لازم است تا به سلامتی قلب مشرف گردد و با طمینان
نفس انجامد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
مکتوب صد و شصت و دوم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته
در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان و بیان مناسبت او با قرآن
مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت
تمر که افطار بآن مستحب است وما یناسب ذلک باسمه سبحانه شان
کلام که از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات ذاتی و شیونات
صفاتی است جنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان
جامع جمیع خیرات و برکات است جنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک

رمضان جامع جمیع خیرات و برکات است و هر خیر و برکت که بمشت
مفاض از حضرت ذات است تعالی و نتیجه مرتبهٔ ثمرات او سبحانه و هر شر
و نقص که بوجود می آید منشای آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک
من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است
پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک رمضان نتیجهٔ آن کمالات ذاتیه است
که شان کلام جامع انها است و قران مجید حاصل تمام حقیقت آن شان
جامع است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که
قرآن جامع جمیع کمالات است و این ماه جامع جمیع خیرات که نتایج و
ثمرات آن کمالات اند و همین مناسبت باعث نزول قران درین ماه
شد شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه
و زبده این ماه است ان لب است و این ماه در رنگ قشر آن پس
هر که درین ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات این بهره مند شود
تمام سال را بجمعیت گذرانده و به خیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا الله
سبحانه للخیرات والبرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه انصب
الاعظم حضرت رسالت خاتمیه علیه الصلوة و السلام و التحیه فرموده
است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة السر و را افطار صوم بتمره
کرده اند و در بودن آن تمره برکت آنست که شجرهٔ آن نخله است که
بعنوان جامعیة و صفت اعدلیت مخلوق است در رنگ انسان لهذا
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نخله را عمه بنی آدم فرموده که از
طینت ادم مخلوق است کما قال علیه الصلوة و السلام اکرموا عمتکم النخلة
فانها خلقت من بقیة طینت ادم و نسبت او به برکت باعتبار همین جامعیت

تواند بود پس افطار بثمره انکه تمره است جزو صاحب افطار میشود
و حقیقت انجا جامعه آنرا باعتبار این جزئیه که جزو حقیقت اکل آن میگردد
و اکل آن باین اعتبار جامع کمالات بی نهایت که در حقیقت جامعه آن تمر
مندرج اند میشود و این معنی هر چند در اکل مطلق آن حاصل است
اما در وقت افطار که اوان خلو صایم است از شهوات مانعه و لذات
فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بروجه اتم و اکمل ظاهر میشود و انکه آنسرور
فرموده علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها نعم سحور المومن
التمر باعتبار آن تواند بود که در غذای آن که جزو صاحب غذا میگردد
در تکمیل حقیقت اوست نه حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود است
از برای تلافی آن بسحور تمر ترغیب فرمود که گوئیا اکل آن فایده اکل جمیع
ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار میماند و
این فایده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا که مذکور
به تجویز شرعی واقع شود و سر موئی از حدود شرعیه متجاوز نباشد
و ایضا حقیقت این فایده وقتی میسر میشود که آن از صورت گذشته
بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر بباطن ارمیده ظاهر غذا ممد ظاهر او باشد
و باطن غذا مکمل باطن او و الا به امداد ظاهری مقصور است و اکل آن
در عین قصور **بیت** سعی کن تا لقمه را سازی گهر ٭ بعد ازان چند انکه
میخواهی بخور ٭ و همین سر تکمیل غذا است مر صاحب غذا را در تعجیل افطار
و تاخیر تسحر والسلام **مکتوب صد و شصت و سیوم بسیادت و نقابت**
پناهی شیخ فرید صد و رپافت در بیان انکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند
احتمال جمع شدن این دو ضد محالست و عزت دادن یکی را مستلزم خواری

که فایده بتکمیل اکل

دیگر است الی آخر ما قال سلمه الله تعالی فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع
بیان مضار هذا الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگرند

الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من امة محمد علیه الصلوات
والتحیات والسلام نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین
است و بس علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
متابعت او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلامیه است و رفع
رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگرند اثبات یکی موجب رفع دیگر
است اجتماع شدن این دو ضد محال است عزت دادن یکی مستلزم
خواری دیگر است حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة والتحیة
میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم پس پیغمبر
خود را که موصوف به خلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت بر ایشان
امر فرموده معلوم شد که غلظت بایشان داخل خلق عظیم است پس
عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسی که اهل کفر را
عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از آن
نیست که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جا دادن
و با ایشان مصاحبت نمودن و هم زبانی کردن بایشان داخل اعزاز است
و در رنگ سگان ایشان را دور می باید داشت و اگر غرضی از اغراض دنیوی
بایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری را مرعی
داشته بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست
که از آن غرض دنیوی نیز باید گذشت و با ایشان نباید پرداخت
حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن و دشمن پیغمبر خود فر

موده است پس اختلاط و موانست با این دشمنان
خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر مصاحبت و مخالطت
این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری
زبون میگردد و حیای موانست مانع آن می آید و این ضرر بسیار
عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز
و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوات والسلام میشود شخصی گمان میکند
که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان بالله و رسوله دارد اما
نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد
نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ع خواجه پندارد
که مرد واصل است ٭ حاصل خواجه بجز پندار نیست ٭ و کار این نابکاران
الخ استهزاء و سخریه است باسلام و اهل اسلام منتظرند اگر قابو یابند
دمار از اهل اسلام برارند یا همه را بقتل رسانند یا بکفر بازگردانند
پس اهل اسلام را هم شرمی در کار است که الحیاء من الایمان و ننگ
مسلمانی ضروری است همواره در مقام خواری اینها باید بود و جزیه
که از کفار هندوستان برطرف شده است بواسطه شومی مخالطت
اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از
ایشان خواری ایشانست و این خواری بحدیست که از ترس
جزیه جامه خوب نمی توانند پوشید و تجمل نمی توانند بود و همیشه
ترسان و لرزان می باشند از اخذ اموال پادشاهان را جبر می رسد
که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای خواری ایشان
وضع کرده است مقصود رسوائی ایشانست و عزت و غلبه اهل اسلام

ع جهد هر که شود کشته سود اسلام است علامة حصول دولت
اسلام بغض است با اهل کفر و عنا داست با ایشان حق سبحانه و تعالی
در کلام مجید خویش ایشان را نجس فرموده است و درجای رجس لیس در
نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس و پلید در آیند و چنین بینند و دانند
لاجرم از صحبت ایشان برهیز نمایند و در مجالست ایشان متنکره بوند
چیزها از ایشان برسیدن و بمقتضای اینها عمل کردن از کمال اعزاز این د
شمنانست همی که کسی از ایشان طلبد و دعائی که بتوسط ایشان خواهد
چه خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خویش میفرماید و ما دعاء الکا
فرین الا فی ضلال دعا این دشمنان باطل و بیحاصل است اجابت را
در انجا چه احتمال این قدر فساد لازم می آید که اعزاز این سکان می افزاید
ایشان اگر دعا خواهند کرد بتان خود را وسیله خواهند آورد و خیال
باید کرد که کار تا بکجا میکشد و از مسلمانی بوئی نماند عزیزی فرموده است
تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی نرسد دیوانگی عبارت از گذشتن است
از نفع و ضرر خود بواسطه اعلای کلمه اسلام با مسلمانی هرچه شود گو شود
و اگر نشود گو نشود و چون مسلمانی است رضای خدای عز و جل است
و رضای پیغمبر حبیب او ست علیه الصلوة و السلام و التحیه دولتی عظیم تر از
رضای مولی نیست رضینا بالله سبحانه ربا و بالاسلام دینا و بمحمد علیه
الصلوة و السلام نبیا و رسولا هم برانیم بداریم یا رب بحرمت سید
المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و
السلام اولا و آخرا بعجالة الوقت آنچه ضروری و لابد دانست بطریق
اجمال نوشته فرستاد بعد از ان اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته

جون م
حکم
هرگاه

ارسال خواهد داشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد
دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعی
که از مباحات آن همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم
اعلای ترک دنیاست و نوع دیگر آنست که از محرمات و مشتبهات آن
اجتناب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این قسم نیز
خصوصا درین اوان بسیار عزیز الوجود است بیت اسمان نسبت بعرش
آمد فرود ورنه بس عالیست پیش خاکتود پس ناچار از استعمال ذهب
و فضه و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة
و السلام و التحیة آن را محرم ساخته است اجتناب باید نمود و اوانی
ذهب و فضه را اگر برای تجمل کنند فی الجمله گنجایش دارد اما استعمال اینها
حرام است از آب و طعام خوردن در اینها و خوشبو انداختن و سرمه
دان ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی دایره امور مباحه را بسیار
وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات باینها در عین لذت زیاده از آن
است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه
و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمی کند که کسی
برای لذتی که بقایی هم ندارد عدم رضای مولای خود اختیار کند
و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة صاحب الشریعة علیه
و علی آله الصلوات و السلام و التحیة در معامله حل و حرمت همواره بعلما
دین دار رجوع باید نمود و از اینها استفسار کرد و بمقتضای فتوی
ایشان عمل نمود که راه نجات شریعت است و بعد شریعة هرچه هست

باطل است و بی اعتبار و ماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و شصت و چهارم بحافظ بها والدین سرهندی صدور یافته

در بیان آنکه فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوام بر خواص و عوام
وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف ناشی است حق
سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت استقامت بخشد بمنه و کرمه فیض حق
سبحانه و تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لیام چه از قسم
اموال و اولاد و چه از جنس هدایت و ارشاد بی تفرقه وارد است
تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض و عدم قبول
بعض دیگر و لکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامه
یکسان می تابد گردد و جامه او سفید این علم عدم قبول بواسطه اعراض است
از جناب قدس خداوندی جل سلطانه معرض را ادبار لازم است
و حرمان از نعمت واجب این جا کسی نگوید که بسیاری از معرضان
باشند که به تنعمات عاجله ممتاز اند و اعراض ایشان سبب حرمان
ایشان نگشته است تا رس باشند داشتن نعمت است که بصورت
نعمت ظاهر کرده اند تا این طایفه از برای خرابی با صد
او تا در اعراض و ضلالت منهمک گردند قال سبحانه و تعالی
ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون
پس دنیا و تنعمات او با وجود اعراض عین خرابی است الحذر الحذر والسلام

وماظلمهم الله

روی گازر سیاه می

باید دانست که این

بطریق استدراج

مکتوب صد و شصت و پنجم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته

در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوة والسلام و عداوت و بغض و مخالفت با مخالفان
شریعت او علیه الصلوة والسلام شرفکم الله سبحانه بتشریف المیراث
المعنوی من النبی الامی القرشی الهاشمی علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری
و یرحم الله عبداً قال آمینا میراث صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی بعالم امر که آنجا همه
ایمان و معرفت است و رشد و هدایت شکر نعمت عظمای میراث
صوری آنست که بمیراث معنوی متحلی گردند والتحلی بالمیراث المعنوی
لا یتیسر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوات والسلام والتحیة
فعلیکم باتباعه و اطاعته فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع
کمال محبت است بآن سرور علیه الصلوات والسلام ان المحب لمن یهواه
مطیع و علامت کمال محبت کمال بغض است با اعدای او صلی الله علیه
و سلم و اظهار عداوت است به مخالفان شریعت او علیه الصلوة
والسلام در محبت مداهنت گنجایش ندارد و محب دیوانهٔ محبوب است
تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب به هیچ وجه آشتی نمی نماید دو محبت
متبانیه جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت
دیگری است نیک تامل باید فرمود که هنوز کار از دست نرفته است
تدارک ما مضی می توان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت
حاصلی نخواهد بود شعر بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که
باخته عشق در شب دیجور متاع دنیا غرور است و معامله اخروی
ابدی بر آن مرتب زندگانی چند روزه را اگر بمتابعت سید اولین
و آخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بسر برده شود امید کا

ابدی است والا هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند بیت
محمد عربی کابروی هر دو سرا است کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
حصول دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار
نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلا موادی شود حکم ترک کل دارد و در عدم
وصول مضرت چه مال مزکی از ضرر برآمده است ازان اگرچه ترک
کلی اولی و افضل است اما ادای زکوة هم کار آن پس معالجه دفع
ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است ازان اگرچه ترک کلی اولی است
و افضل است اما ادای زکوت هم کار آن میکند بیت آسمان نسبت بعرش
آمد فرود ورنه بس عالیست پیش خاک تود پس لازم است که همگی همت
در اتیان احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از علما و صلحا
تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا
و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت من وقر صاحب بدعت فقد اعان
علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند و دشمنان خدای عز و جل
اند و دشمنان رسول او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات باید بود و در ذل
و خواری ایشان سعی باید نمود و هیچ وجه عزت نباید داد و راه شدت و غلظت
را با ایشان پیش باید کرد و مهما امکن و در هیچ امری با ایشان رجوع
نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت انسانی بکره
و اضطرار قضای حاجت از ایشان باید نمود راهی که بجناب قدس جد بزرگوار
شما علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات میرساند اینست اگر باین راه رفته
نشود وصول بآن جناب قدس دشوار است هیهات هیهات شعر
کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حیوف زیاده جز ابرام

دشمن

و این بهدولت آنرا در مجلس خود راه نباید داد و دوانش نباید نمود ص

نماید بس اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است مکتوب صد و شصت و ششم بملا محمد امین صدور
یافت در بیان آنکه مدار بر حیات بی مدار چند روزه نباید نهاد و فکر ازاله
مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر کثیر که از اهم مهام است باید نمود
مخدوما تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی بر خود از غصه
و غم باید پیچید خود را و همه را مرده باید انگاشت انک میت و انهم
میتون نص قاطع است فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر
کثیر از اهم مهام است و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل پیاد رب
جلیل از اعظم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وجه فوقع خیر روحی
که مایل بکمتر است نفس اماره از و بهتر است الخ همه سلامتی قلب
می طلبند و خلاصی روح میجویند و ما کوته اندیشان همه در فکر تحصیل اسباب
گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن
کانوا انفسهم یظلمون دیگر از مرض ضعیف ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله
تعالی به صحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر این جانب ازین
ره گذر جمع است جامه فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده
شد خواهند پوشید و مترصد نتایج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکة
است بیت هر کس افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش نقد
خود مردانه است والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات مکتوب صد و شصت و هفتم بهر دیرام هندو
که اظهار اخلاص باین طایفه علیه نموده بود صدور یافت در ترغیب
بر عبادت پروردگار عالمیان که بیچون و بیچگونه است و اجتناب از

و حماد حنفیه احسن دو [illegible]
باید نمود بهتر است ص

بهر [illegible] اسلام و [illegible]

از عبادت آلهه باطله هنود دو کتابت شما رسید از هر دو محبت فقرا
والتجا باین طایفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسی را باین دولت
بنوازند من انچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه
ملال بدان واگاه باش که پروردگار ما و شما بلکه پروردگار عالمیان
چه سموات و چه ارضین و چه علیین و چه سفلین یکی است و بیچون و بیچگونه است
از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا ابدیت و فرزندی در حق
او تعالی محال است تکافو و تماثل را در ان حضرت چه مجال شایبه اتحاد و حلول
در شان او سبحانه مستهجن است و مظنه ورود و بروز در ان جناب قدس مکنون
مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق اوست مکانی نیست که مکان مصنوع
اوست وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال
است باو سبحانه ثابت است و هر چه از نقص و زوال است از و تعالی
مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار پرستش او سبحانه
رام و کرشن و مانند آنها که آلهه هنود اند از کمینه مخلوقات وی اند و از
مادر و پدر زائیده اند رام پسر جسرت است و برادر لچهمن و شوهر
سیتا هرگاه رام کوچ خود را نتوانستند نگاه داشت غیری را چه مدد
نماید عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بتقلید اینها نباید رفت هزاران
عار است که علمای کسی پروردگار عالمیان را باسم رام یا کرشن یاد
کند در رنگ آنست که پادشاه عظیم الشان را باسم ارذل کناسان یاد کند
رام و رحمن را یکی دانستن از نهایت بیعقلی است خالق با مخلوق
یکی نمیشود و بیچون با چون متحد نمیگردد پیش از خلقت رام و کرشن
پروردگار عالم را رام و کرشن نمیگفتند و بعد پیدا شدن اینها چه شد

که نام رام و کرشن باو سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و یاد کرشن و رام را یاد
پروردگار میدانند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا پیغمبران ما علیهم الصلوات
والتسلیمات که قریب یک لکه و بیست و چهار هزار گذشته اند خلایق را بعبادت
خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر منع نموده و خود را بنده عاجز
دانسته اند و از هیبت و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند و
آلهه هنود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آلهه دانسته
هر چند بپروردگار قایلند اما او را در خود حلول و اتحاد تخیل کرده اند و از ین
جهت خلق را بعبادت خود خوانده و الهه خود خوانند و خود را آلهه گویانیده
اند و در محرمات بی تحاشی افتاده اند بزعم آنکه آلهه از هیچ چیز ممنوع
نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند اقسام این تخیلات فاسده
بسیار دارند ضلوا فاضلوا اجلاف پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات
که خلایق را از انچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند
بر وجه اتم و اکمل و خود را بشر مثل سایر بشر میگفتند ببین تفاوت ره
از کجاست تا بکجا **مکتوب صد و شصت و هشتم بمخدومزاده الکبری اعنی**
خواجه محمد قاسم صدور یافت در بیان علو سلسله علیه نقشبندیه
و شکایت از حال جماعه که محدثات و مخترعات درین طریقه
شریفه لاحق کرده اند و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین اما بعد
دعوات موفوره و تحیات نامحصوره بعالی جناب سلالة المشایخ
الکرام نتیجة الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلمه
سبحانه و ابقاه تبلیغ نموده اظهار اشتیاق و آرزومندی مینماید

شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها ۞ قلل الجبال و دونهن حتوف ۞
معلوم شریف مخدوم مزاوکی باد که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه نقشبندیه
بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه
علیه از ذکر جهر اجتناب فرموده اند و بذکر قلبی دلالت نموده اند و از
سماع و رقص و وجد و تواجد که در زمان آن سرور علیه الصلوة
والسلام و در زمان خلفای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع
فرموده و خلوت و اربعین که در صدر اول نبوده بجای آن خلوت
در انجمن اختیار کرده لاجرم نتایج عظیمه برین التزام مترتب گشته است
و ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده ازینجاست که نهایت
دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان
فوق همه نسبتها آمده و کلام ایشان دوای امراض قلبیه است و نظر
شان شفای علل معنویه توجه وجیه ایشان طالبان را از گرفتاری کونین
نجات می بخشد و همت رفیع شان مریدان را از حضیض امکان بر ذروه
وجوب می برد شعر نقشبندیه عجب قافله سالاراند ۞ که برند از ره پنهان
بحرم قافله را ۞ از دل سالک ره جاذبه صحبت شان ۞ می برد وسوسه
خلوت و فکر چله را ۞ ابیات لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عنقای مغرب
گشته است و رو باستتار آورده جمعی از همین طبقه از نایافت آن دولت
عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سو زده اند و
از جواهر نفیسه به خذف ریزه چند خرسند گشته و در رنگ طفلان
بجوز و مویز آرام یافته از غایت اضطراب و حیرانی طریق اکابر خود را
گذاشته گاهی بجهر تسلی میجویند و زمانی بسماع و رقص آرام می طلبند

وچون در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده اربعین خلوتهم اختیار
کرده اند عجب ترانکه این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه
می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه
و تعالی ایشان را انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر این طریقه متبرکه
جا بجا ایشان رساناد بالنون والصاد بحرمت النبی و آله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات وچون این محدثات دران
دیار شیوعی پیدا کرده است بحدی که طریق اصل اکابر را پوشیده
ساخته و وضع شریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده
اند و از طریق اصل و قدیم اعراض نموده بخاطر رسید که شمه ازین
ماجرا بخادمان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله درد دل
بیرون اندازد نمیداند که انیس مجلس خدمت مخدوم زاده گی
از کدام طایفه است و مونس محفل از کدام فرقه شعر خوابم ببند شد از
دیده درین فکر جگر سوز ۞ که آغوش که شد منزل و آسایش که خواست
والمسئول من الله سبحانه ان یعصم جناب قدسکم عن عموم هذه البلوی
وان یحفظ عتبه شریفکم عن شمول هذا الابتلاء مخدوما مکرما احداث
و ابتداع را درین طریقه علیه بحدی رواج داده اند که اگر مخالفان
گویند که درین طریق التزام بدعت است و اجتناب از سنت
هم گنجایش دارد نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا مینمایند و این بدعت
را در رنگ سنت تراویح در مساجد رواج و رونق می بخشند
و این عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند و حال آنکه
ادای نوافل با جماعت فقها شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند

اشد که اهت و جمعی از فقها که تداعی شرط کراهت در جماعت نفل داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته اند و زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضاً نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت می انگارند که دوازده رکعت ایستاده میگذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از اینجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف ثواب قایم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغمبر که سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه او وتر است و فردیة در رکعات نماز تهجد هم از فردیة رکعات وتر پیدا شده است لا از زعم هولاء العظام

اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

عجب است که در بلاد ماوراء النهر که ماوای علمای اهل حق است این قسم بدعت ها رواج یافته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علوم را از برکات ایشان استفاده مینمائیم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و یرحم الله عبدا قال آمینا

مکتوب صد و شصت و نهم بشیخ عبد الصمد سلطانپوری صدور یافت در جواب سوال او از حال مریدی که به پیر خود گفته که اگر در وقت خاص من که با حق سبحانه باشد تو در میان در آئی سر از تن جدا کنم پیر این سخن او را پسندیدم و در کنار گرفت

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد و آله الطاهرین اجمعین مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت گشت استفساری رفته بود مخدوما مقصد اقصی و مطلب اسنی وصول بجناب قدس خداوندی است جل سلطانه لیکن چون طالب در ابتدا بواسطه تعلقات شتی در کمال تدنس و تنزل است و جناب قدس او تعالی در نهایت تنزه و ترفع و مناسبتی که سبب افاضه و استفاضه است در میان مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راه که آن راه بین چاره نبود که برزخ بود و از هر دو طرف حظ وافر دارد تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب را بمطلوب مناسبت پیدا میگردد همان قدر پیر خود را از میان می کشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شد پیر تمام خود را از میان برکشید و طالب را بمطلوب بی توسط خود واصل گردانید پس در ابتدا و در توسط مطلوب را بی آئینه پیر نمی توان دید و در انتها بی توسط خود واصل گردانید پس در ابتدا و در توسط مطلوب را بی آئینه پیر نمی توان دید و در انتها بی توسط آئینه پیر جمال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آن وقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامة چنین نگویند و بر او بی ادبی بنویسند و مرادات را از برکات پیر جویند والسلام

مکتوب صد و هفتادم بشیخ نور صدور یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و ما یناسب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و انتهاء از نواهی چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة

همچنانکه

علی خلق الله بیان اداء این دو حقوق میفرماید و بمراعات هر دو شطر
ان دلالت مینماید پس اقتصار بر یکی از آن دوام از قصور است و اکتفا
بر جزاز کل از کمالیت دور پس تحمل اداء خلق ضروری آمد و حسن معاشرت
با ایشان واجب گشت بی دماغی نمی زیبد و ناپروائی نمی سزد بیت
هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم است ❊ نازکی کی راست آید بار می باید کشید
چون مدتها در صحبت بوده اید و مواعظ و نصایح شنیده از اطالت
سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار افتاد ثبتنا الله سبحانه و ایاکم
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوات و السلام
و التحیات مکتوب صد و هفتاد و یکم بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان
آنکه آنچه بر فقرا لازم است دوام ذل است و افتقار و ادای وظایف
عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة و السلام و التحیة و مشاهده استیلای ذنوب و خوف انتقام
علام الغیوب و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام
ذل است و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و ادای وظایف عبودیت و
محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة
و السلام و التحیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم
ظواهر و رویت عیوب و مشاهدهٔ استیلای ذنوب و خوف انتقام
علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیات خود را اگرچه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن
از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة و السلام بحسب امرء من الشر ان

یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله ❊ و متهم داشتن اعمال
و نیات خود را اگرچه مثل فلق صبح باشد و عدم اعتناء باحوال و مواجید
خود اگرچه صحیح و مطابق باشد و اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت
مجرد تایید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را
بحق جل و علا این قسم تایید گاه هست که از کافر و فاجر هم می آید قال علیه
الصلوة و السلام ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر مریدی که بطلب
آید و از او مشغولی نماید آنرا در رنگ بیر و شیر باید دانست و باید ترسید
که مبادا ازین راه خرابی او خواهند و استدراج او نمایند و اگر فرضاً
در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند از آن کفر و شرک دانند
و تدارک آن به ندامت و استغفار چندان نمایند که اثری از آن
سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند
که طمعی در مال مرید و توقعی در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد
مرید است و باعث خرابی پیر چه آنجا همه دین خالص می طلبند الا لله
الدین الخالص شرک را در آن حضرت هیچ وجه گنجایش نیست و بدانند
که هر ظلمتی و کدورتی که بر دل طاری گردد ازالهٔ آن بتوبه و استغفار
و ندامت و التجا باسهل وجوه میسر است مگر ظلمتی و کدورتی که از
راه محبت دنیا دنی بر دل طاری شود که منغص میگرداند و متنجس
میسازد و در ازالهٔ آن تعسر تام است و تعذر بر کمال صادق رسول
الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حب الدنیا راس کل خطیة
نجانا الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدنیا و محبت ابنائها و اربابها و الا
خلاطهم و المصاحبة معهم فانها سم قاتل و مرض هالک و بلای عظیم و داء عقیم

اخوی ارشدی شیخ حمید با حسن وجوه متردد و ان حدود وند استماع سخنان

نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند والباقی عند التلاقی **مکتوب صد و**

هفتاد و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار

خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص و بیان انکه در بن موطن عارف

خود را از دایره شریعت بیرون می یابد کر سبب آن و تطبیق آن با ظاهر

شریعت غرا ما یتعلق بذلک بعد الحمد والصلوة معلوم اخوی اعزی

باد که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتیست که علما ظواهر

به بیان آن متکفل اند و حقیقتش انکه صوفیه علیه بآن ممتاز نهایت عروج

صورت شریعت تا نهایت سلسله ممکنات است بعد از ان اکر در مراتب

وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود و این معامله

امتزاج نیز تا عروج بشان العلیم است که مبدا تعین سید البشر

علیه وعلی آله الصلوة والسلام باد بعد از ان اکر ترقی واقع شود صورت

و حقیقت هر دو وداع خواهند نمود و معامله عارف بشان الحیوة خواهد

افتاد و این شان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست و از شیونات

حقیقیه است که کرد اضافت بآن نرسیده است تا تعلقی بعالم

پیدا کند و این شان در وادی مقصود است و مقدمه مجهول مطلوب در ین موطن

عارف خود را از دایره شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است دقیقه

از دقایق شریعت فرو نمیکذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف

شده اند اقل قلیل اند اکر عدد آنرا بیان کند شاید که اقل قلیل قبول کنند

و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام

عالی را در سافل ظلی است از ظلال آن انکاشته اند که قدم از دایره

شریعت بیرون نهاده اند و پوست را کذاشته بمغز رسیده این مقام

از مزلت اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه بالحاد و زندقه

رسیده اند و سر از ربقه شریعت غرا بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از

کاملان که بدرجه از درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت

را در ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل آن مقام

نرسیده اند اما محفوظ اند و ادنی از آداب شریعت را فرو کذاشتن

تجویز نمی نمایند هر چند سر این معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را

نمی فهمند و چون برین فقیر به عنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه علیه وعلی

آله الصلوات والسلام سر این معما منکشف شده است و حقیقت

کار کما ینبغی بوضوح پیوسته شمه از ان ماجرا در معرض بیان می آرد تحمیل

که ناقصان از راه آورد و کاملان را حقیقت معامله وانماید باید دانست

که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب اند و بقلب چه تزکیه نفس متفرع

بر اینهاست و آنچه از لطایف قدم از دایره شریعت بیرون می نهند

ما سوای اینها است پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه مکلف است

و آنچه مکلف نیست هرکز مکلف نیست و نبوده غایت ما فی الباب پیش

از سلوک لطایف با یکدیکر متمزج بودند و از قلب جدائی نداشتند چون

سیر و سلوک هر کدام را از دیکر جدا ساخت و بمقر اصلی خود رسانید

معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام **سوال** اکر کویند در ان

مقام عارف قالب و قلب خود را نیز بیرون دایره شریعت می یابد

وجه آن چه باشد جواب کوئیم که آن یافت تحقیقی نیست تخیلیست

منشای آن تخیل انصباغ قلب و قالب است برنک الطف لطایف که قلم

بیرون نهاده اند اگر گویند که اگرچه تکلیفات صورت شریعت مخصوص
بقلب و قالبست اما حقیقت شریعت را در ماورای قلب نیز گنجایش است
پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنی باشد گوئیم که حقیقت شریعت
نیز از روح و سر می گذرد و بخفی و اخفی نمی رسد و قدم بیرون ماندگان فی
الحقیقة همین خفی و اخفی اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال ثبتنا الله سبحانه و
جمیع المرسلین المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها **مکتوب صد و هشتاد و سیوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب
سوالی که کرده بودند باینکه بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند بنفی و اثبات
کلمه طیبه لا اله الا الله** بعد الحمد والصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسیده
بودند چون هرچه در دید و دانش در آید بکلمه لا نفی آن ضروری است چه مطلوب
مثبت ماورای دید و دانش هست پس ازین جا لازم می آید که مشهود محمد رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در
ماورای آن متحقق بود ای برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
با آن علو شان بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از خالق البشر
جل سلطانه چه دریابد و ممکن از واجب تعالی شانه چه فرا گیرد و حادث
قدیم را جلت عظمته چه طور احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع است شیخ عطار
فرماید **بیت** نمی بینی که شاهی چون پیمبر ۞ نیافت او فقر کل تو رنج کم بر ۞
ای عزیز این مقام تفصیل میطلبد بگوش هوش باید شنید بدانکه کلمه طیبه
لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را
دو اعتبار اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه باطله کرده
شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی

متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه
و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود
و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هرچه معلوم و مشهود
شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر
از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چند گاه که بصیرة
حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب مکتحل گردد مستثنی نیز در رنگ
مستثنی منه مشهود شود و مع ذلک سالک خود را گرفتار ماورای
آن مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن میطلبد چه در
ابتدا این کمال هرچه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائره
ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این
کلمه طیبه از معبودی که مستحق عبادت است جدا شده بود لیکن
از ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان عبادت است و بکلمه
بوانکه الا مثبت گشته نمی دید و غیر از تکلم بکلمه مستثنی از ان مقام نصیب
نداشت اما بعد از قوت بصیرت مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود شد
گشت و چون مرتبه وجوب جامع اسما و صفات الهی است جل سلطانه
و متعلق همت سالک احدیت مجرده که استحقاق عبادت نیز در ان
موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم
مقصود خود را در ماورای اسما و صفات میطلبد و از گرفتاری با دون
آن تحاشی مینماید **ع** چو دل با دلبری آرام گیرد ۞ ز وصل دیگری کی
کام گیرد ۞ نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ۞ نخواهد خاطرش جز نکهت گل ۞
ز مهر آتش چو در پهلو فرافتد ۞ تماشای مهش کی خوش افتد ۞ چو خواهد تشنه

جائی شربت آب نیغند سود مندش شکر ناب و کمال در اعتبار
ثانی که مقصود ازان نفی مقصود است غیر مقصوده است آنست
که شهود مرتبه وجوب نیز در رنگ شهود مراتب امکانی در تحت لا داخل
شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ نبود مگر تفوه بکلمه مستثنی بیت
چگویم با تو از مرغی نشانه که با عنقا بود هم آشیانه ز عنقا هست نامی
پیش مردم ز مرغ من بود آن نام هم کم والحق که فطرت علیا و همت
قصوی همین قسم مطلب را خواهان است که هیچ ازان در دست نیاید بلکه
هیچ گردی بدامن ادراک آن نرسد رویت آخروی حق است اما تصور
آن مرا از جا می برد مردم بوعده رویت اخروی مسرور و محظوظند
و گرفتاری من بنجز غیبت الغیب نه بهکی همت خواهان آنست که موئی از
مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش باغوش نرسد و رحمت
از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ع هر کسی را بهر کاری
ساختند هر چند درین مقام از دیوانگیها بسیار دارم اما از ادب لب
نمیتوانم جنبانید جنونی من حبیب ذو فنونی عمر بگذشت و حدیث
درد ما آخر نشد شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه والسلام علی من
اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
انمها واکملها مکتوب صد و هشتاد و چهارم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور
یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمی گیرند
و باین بعد قرب تمام تسکین نمی یابند قربی می خواهند بعد نما و وصلی
میجویند هجر آسا و در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور جن
بود و تصرف باطل او مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت

چون مبتنی بود از محبت فقرا و التجا باین طایفه علیه موجب فرحت گشت
المرء من احب نقد وقت دانند اما بدانند که دیوانگان این راه باین معیت
تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب تمام تسکینی نمی یابند قربی می خواهند که بعد نما
باشد و وصلی میجویند که هجر آسا بود و تسویف و تاخیر را تجویز نمی نمایند
تعطیل و تعجیل را مستحسن می انگارند نقد وقت را به مزخرفات بیهوده صرف
نمی کنند و سرمایه عمر گرامی را بموهومات لاطایل تلف نمی فرمایند و از شریف بخسیس
نمی گرایند و از موصی بمغضوب التفات نمینمایند و ملیحهای چرب و شیرین خود را
نمی فروشند و به جامهای رقیق و مزیب خطا بندگی نمی دهند عار دارند
از آنکه تخت شاهی را بقاذورات تعلقات ملوث دارند و ننگ دارند
از آنکه در ملک خداوندی جل سلطانه لات و عزی را شرکت دهند ای
برادر اینجا همه دین خالص مطلب است الا لله الدین الخالص و غباری از شرکت
تجویز نمی فرمایند لئلا اشرکت لیحبطن عملک ساعتی بحال خود در روید
اگر دین خالص میسر شده است بشری لکم و الا ع علاج واقعه پیش از
وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف باطل او این
قسم ظهور و تصرف او بر طالبان بسیار واقعه میشود غم نیست ان کید الشیطان
کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند تکرار کلمه تمجید لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم دفع آن معتند نمایند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب صد و
هشتاد و پنجم بحافظ محمود صدور یافته در بیان تلوینات احوال و حصول
تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت مفاوضه شریفه برادر دینی وصول
یافت شمه از تلوینات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان احبه در

چه در بدایت خود بتوان گذشت و چه در نهایت از تلوینات احوال
چاره نبود و غایت ما فی الباب اگر آن تلوین بر قلب است سالک
از ارباب قلوب است و مسمی بابن الوقت و اگر قلب او از تلوین رجعت
و از رقیت احوال آزاد گشت و بمقام تمکین پیوست این زمان ورود
احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلافت آن نشسته است
این تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلوین را اگر ابو الوقت
گویند گنجایش دارد و اگر بمحض فضل ایزدی جل شانه نفس نیز از این تلوینات
برگذشت و بمقام تمکین و اطمینان پیوست این زمان ورود تلوینات
بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دائمی
است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه متصبغ شده باشد
برنگ الطف لطایف زیرا که تمکینی که از راه این انصباغ می آید بطریق
تبعیت است و ورود احوال متلونه بطریق اصالت والعبرة للاصل
لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابو الوقت
هم او تواند بود که معنی حدیث لی مع الله که از آن سرور علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات نقل کرده اند و جمعی از وقت وقت مستمر مراد داشته
اند و جمعی دیگر وقت نادر راجع باین بیان باشد چه نسبت به بعضی لطایف
استمرار است و نسبت به بعضی دیگر ندرة فلا خلاف بالجمله ظاهر را به
شریعت غرا متحلی داشته به تکرار سبق باطن مداومت نمایند بیت
اندرین بحر بی کرانه چو غوک ؛ دست و پای بزن چو دانی بوک ؛
اخوی اعزی مولانا محمد صدیق در آگره اند ملاقات ایشان را غنیمت
دانند مکتوب صد و هشتاد و ششم بملا محمد صدیق صدور یافته

دربیان

در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور
لاطایل تلف نشود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی من حسن
اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه واعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت
اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطایل تلف نشود و شعر خوانی و قصه
پردازی را نصیب اعدا و السنه بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت
اجتماع یاران درین طریق از برای جمعیت باطن است نه از برای تشتت
خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع
جسته اجتماعی که سبب تفرقه باشد یا تحاشی از آن لازم است
با جمعیت باطن هرچه جمع شود مبارک است و هرچه جمع نشود شوم
و نامبارک نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را در صحبت اینکس جمعیتی
حاصل شود نه آنکه در تفرقه افزاید ورق خود را باید گردانید
و از گفت و گو سکوت آمد وقت مشاعرة نیست و هنگام محاورت نه
مصراع چه وقت مدرسه و بحث کشف کشافست والسلام مکتوب
صد و هشتاد و هفتم بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب
بر تصحیح عقاید به مقتضای آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله
تعالی سعیهم خواجه جمال الدین حسین عنفوان شباب را غنیمت شمرده
و مهما امکن صرف مرضیات حق نماید جل و علا یعنی اولا تصحیح عقاید به مقتضای
آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم داند و ثانیاً
عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه و ثالثاً سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله
تعالی اسرارهم ومن وفق لهذا فقد فاز فوزا عظیما ومن تخلف عن هذا فقد خسر
خسرانا مبینا خدمت کاری فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت

عظمی دانند چه آن خدمت فی الحقیقة امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است
که از مقبلان است ع داد یم ترا ز گنج مقصود نشان والسلام مکتوب صد
و هشتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافت در سفارش شخصی و در ترغیب
بر متابعت سید عالمیان و خلاصه آدمیان علیه الصلوة والتسلیمات
عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمت سید
المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوة والسلام متخلقان اخلاق نبویه را علیه
الصلوة والسلام در وقت احتیاج بانکه کسی باحسان و حسن معاشرت دلالت نماید
بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء ادب شود و غایت ما فی الباب
آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و نقیر تشبث مینماید و از هر ضعیف و نحیف تسلی
خود میجوید بنابر آن تصدیع داده گشته تسلی ارباب مسئله نموده آمد مخدوما مکرما
احسان در همه جا محمود است علی الخصوص نسبت بجماعت که قرب جوار دارند
حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات در اداء حقوق
جوار آن قدر مبالغه میفرموده اند که اصحاب کرام از آن مبالغه گمان می بردند
که شاید باهل جوار ارث هم بدهانند ـ جون چنین بایکدگر همسایه ایم
تو چو خورشیدی و ما چون سایه ایم ـ چه بود ای مایه بی مایگان ـ گر نگهداری
حق همسایگان ـ والسلام مکتوب صد و هشتاد و نهم بمیر عبد الله ابن
میر محمد نعمان صدور یافت در نصیحت فرزندی اعزی ارشدی ارزقه الله
تعالی بکمال کما ینبغی موفق باشند موسم جوانی را غنیمت دانسته بتحصیل علوم
شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و اهتمام نمایند که این عمر
گرامی در مالا یعنی صرف نشود و بلهو و لعب تلف نگردد دیگر والد بزرگوار
شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله تعالی تا رسیدن ایشان

از متعلقان

از متعلقان بواقعی خبردار باشند ع پدری خویش باش اگر مردی
مکتوب صد و هشتادم و نود و دوم [?] زاده الملکی اعنی خواجه ابو القاسم
صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی پیران که در ان تردد
پیدا شده بود مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه ما اعنی حضرت خواجه
محمد باقی علیه الرحمة بما رسیده است در تحقیق اسامی پیرانی که ما
بین حضرت مولانا خواجگی امکنگی و حضرت خواجه احرار گذشته اند انست
که دو بزرگ اند یکی ازین دو بزرگ والد بزرگوار حضرت مولانا
ست اعنی مولانا درویش محمد و دویمی از ایشان مولانا محمد زاهد است
که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت پناهی خواجه
خاوند محمود باین حدود تشریف آورده بودند با ول ملاقات سخن
از حضرت مولانا مذکور ساختند و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند
لهذا در اوایل مرید نمی گرفتند و در آخر عمر شروع در شیخی کردند
گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ما وراء النهر به بزرگی ایشان قایل
هرگز تجویز نمی توان کرد که بی اجازت ایشان مرید گرفته باشند در
اوایل و یا در آخر که این قسم عمل داخل خیانت است باو نای مسلم
این ظن نمی توان کرد و تکلیف به اکابر دین بعد از آن خواجه خاوند محمود
گفتند که یکروز مولانا پیش خواجه کلان ده بیدی رفته بودند
و ایشان خربوزه می خوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان
گفتند که خربوزه شما تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید
که خربوزه ما تمام است فرمودند که گواهی میدهم که خربوزه
شما تمام است از آن وقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند

این نقل هم بسیار مستبعد بنود که بمجرد این قول مولانا خود را شیخ
بگیرند و از پی مرید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجه خاوند محمود
گفتند که این هم اسامی بزرگان که مابین حضرت مولانا و حضرت خواجه
احرار نقل میکنند و مسمی باین دو اسم میدانند خطا است با سامی
دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از خال خود نسبتی
نیست از شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد
بضرورت تصدیع داده گشت که اسامی آن دو بزرگ را از روی
تحقیق نویسند که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج
است که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک
اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود دیگر معلوم نشد که مقصود مخدومت
خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی
این فقیر ابی بضاعت بود با بلغ وجوه چه نفی بزرگ مستلزم نفی مرید است
باکد | بالکل وجوه پس نفی این بی بضاعت ازان طرق بسیار بود چه احتیاج با نکه
از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته
باشند و نفی بزرگان بالاصالت خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی
دریته ص | علی من له ادنی تمیز ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک
رحمه انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم
الصلوة والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هشتاد
و یکم بحضرت مخدوم زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله تعالی با
البقا علی مفارق المحبین صدور یافته در جواب استفسار آنکه سبب
چیست که جمعی از مشایخ را می بینم که در مراتب قرب الهی جل شانه درجه

اولی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرهما ایشان از درجات
علیاست و جمعی دیگر را از مشایخ می بینم که در مراتب قرب تفوق دارند
و در مقامات مذکوره تنزل و نایاسب ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق
پرسید که سبب چیست که جمعی از مشایخ را می بینم که در مراتب قرب الهی
جل سلطانه درجه اولی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و صبر و رضا
ایشان از درجات علیا مفهوم می شود و جمعی دیگر را از مشایخ می بینم که در مراتب
قرب درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرهما اقدام سفلی و
متوسط است که اکملیت این مقامات باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت
یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوندی جل شانه پس از
چند امر خالی نیست یا نظر کشفی ما خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را
قریب یا سبب اکملیت این مقامات امری است ورای یقین یا ترتب
یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است هر چند
قرب بیشتر یقین زیاده تر و سبب اکملیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است
نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایت ما فی الباب حصول قرب مر الطف
لطایف را است پس یقین نیز نصیب همین ها باشد و اکملیت آن مقامات
چون مترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود که
بزرگی با وجود قلت قرب در مقامی از مقامات الطف لطایف اقامت
ورزیده باشد و با کشف لطایف رجوع ناکرده بود و در مقامات
مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد و با کشف لطایف که
قالب است رجوع نکرده چه لطیفه قالب چون ازان قرب محروم است
پس یقین نیز نصیب او نباشد پس اکملیت آن مقامات از کجا پیدا کند

و در مقامات مذکوره اکمل بود
از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد
با کشف لطایف که لطیفه قالب است
رجوع کرده ص

وبزرگی که رجوع او باین لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است
ویقینیات لطایف دیگر که سابقا حاصل شده بود مستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب
رجوع او نه افتاده است حکم او حکم الطف لطایف است قرب ویقین
در حق او استقامت دارد واستتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره
اتم واکمل بود اما باید دانست که صاحب رجوع هیچنانکه در قرب ویقین اکمل است رجوع م
وعوت
در مقامات نیز اکمل است لیکن این کمالات او را مستور ساخته اند وبرای
خلق وحصول مناسبت بخلایق که سبب افاده واستفاده است ظاهر او را هم
چو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالاصالت مقام انبیا مرسل است
علیهم الصلوات والتسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوٰة
والسلام طلب اطمینان قلب نمود ودر حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج
برؤیت بصری گشت وحضرت عزیر علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام الاطمینان
قلب نمود ودر حصول یقین در رنگ عوام الناس گفت انی یحیی هذه الله
بعد موتها وانکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه
پس حمل بران باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از
رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلایل
وبراهین است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی
شده بود ویقین آن معتقدات را زیاده از یقین محسوسات می یافت
اما بعد از رجوع آن یقین مستور شد ودر رنگ عوام الناس محتاج بدلایل
وبراهین گشت ع چنانکه پرورشم میدهند میرویم والسلام مکتوب
صد وهشتاد ودویم بملا صالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث

بنوی علیه وعلی آله الصلوات والسلام که فرموده مر بعضی از اصحاب
خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذلک من کمال الایمان
وما ناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند وسخنی از خطرات
ووساوس طالبان درمیان آورده بودند درین ضمن این حدیث مذکور
شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
پیش ان سرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آن سرور فرمود علیه
الصلوٰة والسلام ذلک من کمال الایمان این فقیر را دران وقت معنی
این حدیث چنین بخاطر گذشت والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان
عبارت از کمال یقین است وکمال یقین مترتب بر کمال قرب وهرچند
قلب وما فوق او را از لطایف قرب الهی جل شانه بیشتر پیدا شود ایمان
ویقین زیاده تر خواهد بود ولی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت
این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت ووساوس نا
مناسب تر لایح خواهد گردید پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان
بود وپس منتهی نهایت النهایت را هرچند خطرات بیشتر ونامناسب تر
الکلیت ایمان زیاده ترچه کمال ایمان تقاضا بی مناسبتی تام دارد اطفا اللطایف
را بلطیفه قالب کما ابحر این بی مناسبتی هرچند افزون تر قالب خالی تر
وبظلمت وکدورت نزدیکتر بود وخواطر ووساوس دران بیشتر
بخلاف مبتدی ومتوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است وزیادتی
بخش مرض باطن فلا تکن من القاصرین این معرفت از معارف غامضه
این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی والزم متابعة المصطفی
علیه وعلی اله الصلوٰة والسلام مکتوب صد وهشتاد وسیوم بملا معصوم

کابلی صدور یافته در نصیحت حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلات والسلام والتحیه استقامه کرامت فرموده بکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداناد

حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرموده بکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداناد امید است که تعلقات شتی و توجهات پراکنده که بر ظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشند مع ذلک سعی نمایند که تحقیقی در تفرقه ظاهر میسر آید میادا که در باطن سرایت کند و از وصول مطلوب باز دارد عیاذا بالله سبحانه من ذلک دنیا و ما فیها کرای آن نمیکند که کسی آنها به صرف عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود

ای سرائی و باغ و فیها تو زندان تو ❊ خان و مانی تو بلای جان تو ❊ پیش از مرگ اگر کاری کرد

والاخرابی در خرابی است سبق باطن را عزیز باید داشت و هرچه منافی آن باشد آنرا دشمن باید انگاشت

هرچه جز عشق خدای احسن است ❊ گر شکر خوردن بود جان کندن است

ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب صد و هشتاد و چهارم بقلیچ الله صدور یافته در ترغیب بر متابعت سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم الصلوات والسلام والتحیة

مکتوب مرغوب فرزندی اعزی ارشدی که از روی محبت و اخلاص نوشته بودند میر سید خواجه رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمت النبی و آله علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها ای فرزند آنچه فردا بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام والتحیة

و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر با آن متابعت جمع شوند فبها و نعمت والا جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطایفه جنید را بعد از وفات شخصی بخواب دید و از حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات رکعنا ها فی جوف اللیل فعلیکم بمتابعته و متابعت خلفایه الراشدین علیه و علیهم الصلوة والسلام وایاکم و مخالفة شریعته قولا و عملا و اعتقادا فان الاولی یمن و برکت والثانیة شوم و هلکت هذا دیگر رساله که فرستاده بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر است از تصنیفات اهم تر است باو پرداختن اولی و انسب است والسلام

مکتوب صد و هشتاد و پنجم بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی

حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی داشته بهمگی همت متوجه جناب قدس خود گرداناد و آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماند اگر فرضا هزار سال حیوة وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از ماسوای او تعالی حاصل شده است

ع کار اینست غیر این همه هیچ

بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علیه قیام دارد پدر او در سرهند است آرزوی آن دارد که در پیری و ضعیفی خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور گردد و بناء علی ذلک فقیر را بر نقب این معنی متوصل ساخت والامر عندکم بل کل من عند الله والسلام

مکتوب صد و هشتاد و ششم بخواجه عبد الرحمن

مفتی کابان صد و ریافته در بیان تحریض بر متابعت سنت و اجتناب
از بدعت و در بیان انک هر بدعت ضلالت است از حضرت
حق سبحانه و تعالی بتضرع و زاری و التجا و افتقار و ذل و انکسار در سوز و جهار
مسالت مینماید که هرچه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در خیر زمان
البشر و خلفای راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگرچه
آن در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که باو مستشار اند
گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع نکناد بحرمت السید
المختار و آله الابرار علیه و علیهم الصلوات و السلام گفته اند که بدعت بر دو نوع
است حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور و خلفای راشدین علیه و — و سیئه حسن
علیهم من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها پیدا شده باشد و رفع سنت نماید
و سیئه انکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی از این بدعتها حسن و نورانیت
مشاهده نمی کند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز
بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند
انکه جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت ع بوقت صبح شود همچو روز معلومت
که با که باخته عشق در شب دیجور سید البشر میفرماید علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزی که مردود باشد
حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوات و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب
الله و خیر الهدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعت ضلالت و قال علیه — هدی م
الصلوات و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا
فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین
المهدیین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان

کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد
و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از
احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است
تخصیص به بعض ندارد پس هر بدعت سیئه بود و قال علیه الصلوة و السلام
ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث
بدعة و عن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من
سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة باید دانست که بعضی از
بدعتها که علما و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می
آید معلوم میشود که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را
بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادتی بر عدد
مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ار — همچنین م
سال را جانب دست چپ مستحسن داشته اند و سنت در فش ارسال — فش
آن بین الکتفین است بر ظاهر است که این بدعت رافع سنت است
و همچنین است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده
قلب بزبان نیز می باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوات
و السلام ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت
ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند
بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت
باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت
چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان
اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از

فرایض نماز که نیت قلبی باشد متروک میکردد و بعضا د نماز میرساند
علی هذا القیاس سایر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات
علی السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم با
الاقتصار علی متابعت سنت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها والاکتفا علی اقتداء اصحابه
الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واما القیاس والاجتهاد
فلیس من البدعت فی شیٔ فانه مظهر المعنی النصوص لا مثبت امر زاید
فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و هشتاد
و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صادر یافته در بیان انکه طریق رابطه
اقرب طرق موصله است و در بیان انکه رابطه نافع تر است مرید را
از ذکر گفتن همو کتابتی که بیاران نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال مسطوره
مطلع گشت بدانند که حصول رابطه شیخ مر مرید را بی تکلف و بی تعمل علامت
مناسبت تام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است
و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولتمند را
بان سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی
سره در فقرات می آرند ع سایه ره بر به است از ذکر حق یعنی ذکر گفتن
باعتبار نفع است یعنی سایهٔ رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن
او چه مرید را درین وقت به مذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل
نیست تا براه ذکر نفع تام تواند گرفت والسلام اولاً و آخراً مکتوب
صد و هشتاد و هشتم بخواجه محمد صدیق بدخشی صادر یافته در حل معمایی

که برسیده بود

که برسیده بود مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امور
سه گانه پرسیده بودند و محبت آثار را اختفاء بعضی از لطایف در مرتبه
قلب مقصور بران لطایف است که قلب متضمن آنهاست نه
آن لطایف که در ماورای قلب تحقق دارند که اختفاء آنها در مرتبه قلب
معنی ندارد و دیگر شخصی را که استعدادش تا مرتبه قلب یا روح است
بر صاحب تصرف تواند اورا بمراتب فوق رساند اما اینجا دقیقه ایست
که بحضور تعلق دارد و تحریر بیان آن متعسر است و دیگر چون ظاهر برنگ
باطن متلون شود و باطن بلون ظاهر منصبغ گردد و چه دشوار است که احکام
ظاهر و باطن و احوال باطن بظاهر پیدا آید والسلام مکتوب صد و هشتاد
و نهم بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافته در بیان انکه بطراوت
دنیای دنی فریفته نباید شد و نسق باطن را عزیز باید داشت و در بیان
انکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بسنت داری تمام قبول باید نمود و
ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
وآله الطاهرین اجمعین مکتوب شریف فرزندی اعزی ارشادی شرف الدین
حسین وصول یافت موجب فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است
که با وجود گرفتاری های لاطایل فقرای دور از کار از یاد رفته اند این
معنی یاد از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است
بعضی از وقایع که اندراج یافته بود نیک و اصیل است و برازش مناسبت
معنوی اول دلیل ای فرزند بطراوت دنیای دنی فریفته
نشوی و بکرّ و فر بی معنی او مغرور نگردی که بی مدار و بی اعتبار است
امروز اگر این معنی معقول تمام نشود فردا البته معقول خواهد شد و فایده

نخواهد داشت سه کوشش از بار در گران شده است نشنود
ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی جل شانه داشته
بکرار آن مولع و حریص باشند و تنج وقت نماز را بجماعت بی کسل
و فتور ادا نمایند و از جمل یکی زکوة را بنیت بفقرا و مساکین رسانند و از
محرمات و شبهات اجتناب دارند و بر خلایق مشفق و مهربان باشند
طریق نجات و رستگاری اینست والسلام مکتوب صد و نود دوم بیکی از فرزندان
میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تعلیم ذکر با بعضی از نصایح ضروریه
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین دانا و آگاه باش که سعادت تو بلکه
سعادت جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولای خود است
جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت
و یک لحظه تجویز غفلت نباید کرد و لله سبحانه الحمد والمنه که دوام ذکر در
طریقه حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا میسر میگردد
و بطریق اندراج النهایت فی البدایت حاصل میشود پس اختیار این
طریقه علیه مر طالب را اولی و انسب باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو
باد که قبله توجه را از همه سو گردانیده بکلیه بجناب عالی اکابر این طریقه
علیه اقبال نمائی و همتی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر
گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری گردی که این مضغه همچون
حجره است مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بر آن قلب بگذرانی
و درین وقت بقصد هیچ عضوی را حرکت ندهی و بکلیت متوجه قلب
نشینی و در متخیله صورت قلب را جا ندهی و بآن ملتفت نباشی چه مقصود توجه

بقلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را بیچونی
و بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را با آن منضم نسازی و بحاضر و ناظر
نیز ملحوظ نکنی تا از ذروه ذات تعالی و تقدس بتخصیص صفات فرود
نیائی و از انجا بشهود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بیچون بشهود
چون آرام نگیری چه هر چه در مرآت چون ظاهر شود بیچون نبود و هر چه
در کثرت نمودار گردد واحد حقیقی نباشد بیچون را ورای دایره چون
باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاوطه کثرت باید طلبید اگر در وقت
ذکر گفتن صورت بیر بی تکلف ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب
نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کیست پیر آنکس است
که از و طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانه استفاده
نمائی و مدد ها و اعانتها درین طریق یابی مجرد کلاه و دامنی و شجره
که عرف شده است از حقیقه پیری و مریدی خارج است و داخل
رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل مکمل بدست آری
و با اعتقاد و اخلاص باور زنده کالی نمائی احتمال ثمرات و نتایج صورت
نیز قوی است و بدانی که منامات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار
نیست اگر کسی خود را در خواب و یا در واقعه بادشاه دید یا قطب
وقت یافت فی الحقیقه نه چنین است بیرون خواب و واقعه اگر بادشاه
شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و مواجید هر چه در بیداری
و افاقت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد والا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتب
آثار بر آن مربوط باتیان شریعت است پس در ادای فرایض و سنن
و اجتناب از محرم و مشتبه نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلما

رجوع باید نمود و بمقتضای فتوای ایمان زندگانی نمود والسلام مکتوب

صد و نود و دویم بجان خانان صادر یافته در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوات

والتسلیمات و در بیان آنکه در تکلیفات شرعیه مراعات یسر تمام نموده اند

و تخفیف تام فرموده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله

لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت

انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علی اجمعهم عموما و علی افضلهم

خصوصا اگر فرضا هزار سال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات

شدیده بجا آورده اگر به نور متابعت این بزرگواران منور نگردد بجوی

نمی خرند و بخواب نیم روزی که سراسر غفلت و تعطیل است که بامر این بر

گزیدگان واقع شود برابر نمی اندازند و مثل سراب بقیعه می شمرند کمال عنایت

خداوندی جل سلطانه آنست که در جمیع تکلیفات شرعیه و مامورات دینیه

نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلا در هشت

بهر شبا روزی هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن

مجموع یک ساعت نمی کشد مع ذلک در قرات آن هر چه میسر شود

کفایت نموده و اگر قیام آنجا متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقت

تعذر قعود باضطجاع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود

بایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت بر استعمال

آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را

بفقرا و مساکین تعین فرموده و آنرا نیز مقید باموال نامیه و انعام سایمه

داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع ذلک مشروط بزاد و راحله

و امن طریق گردانیده و دایره مباح را وسیع گردانیده ساخته چهار زن به نکاح

وازبرای

وازبرای هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیله

تبدیل ایشان گردانیده و از اطعمه و اشربه و اقمشه اکثر را مباح ساخته

و اندک را محرم و آن هم بواسطه مصالح عباد و اگر چه یک شراب

بی مزه پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربه خوش خور پر نفع

را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل و عرق دارچینی با آن

خوشخوری و خوشبوئی چندان منافع و فواید دارد که چه نویسد

چیزی تلخ بد مزه تند بوئی بد خوی هوش بری پر خطری را با آن عرق

خوش بوی خوش خور چه مناسبت شان ما بینهما مع ذلک فرقی

که از راه حل و حرمت می خیزد جدا است و تمیزی که از ره گذر رضای

پروردگار جل سلطانه و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علیحده

و بعضی از لباسهای ابریشمی اگر محرم فرموده چه باک که چندین

انواع جامهای مزیب و قماشهای مزین در عوض آن حلال گر

دانیده است و لباسهای پشمین که مطلقا مباح ساخته است بمراتب

از لباسهای ابریشم بهتر است مع ذلک لباس ابریشم بزنان مباح

فرموده که منافع آن نیز عاید بمردان است و همچنین است حال ذهب

و فضه که حلی زنان از برای تمتع مردان است اگر کسی انصاف با این یسر

و با این سهولت متعسر و متعذر دانند بمرض قلبی مبتلا است و

بعلت باطنی گرفتار بسیاری از کارها است که اصحاب بر فعل آن

یسر تمام دارند و بر ضعفا متعسر است بعسر تمام مرض قلبی عبارت

از عدم یقین قلب است باحکام منزله سماوی تصدیقی که دارند

صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت

تصدیق ثبوت یسر است در اتیان احکام شرعیه و بدونها خرط القتاد
قال الله تبارک وتعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه
من یشاء ویهدی الیه من ینیب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب
صد و نود و دویم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافت
در جواب استفساری که نموده بودند اخوی اعزی ارشدی شیخ
بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرضداشت یاران مرقوم که بحضرت
خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی [illegible]
که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه
معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی لا نسلم که این
عبارت موهم تفضیل است باآنکه لفظ هم نیز واقع شده ولو سلم
گوئیم این سخن وسخنان دیگر که دران عرضداشت واقع شده است
ولو سلم گوئیم این سخن وسخنان دیگر که دران عرضداشت واقع شد
از جمله واقعات است که به پیر خود نوشته و مقرر این طایفه است
که هر چه از وقایع رو میدهد صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار
مینمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل وتعبیر است پس از اظهار آن
چاره نبود و در ما نحن فیه بملاحظه این معنی هیچ محظور لازم نمی آید
وحل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزوی از جزئیات غیر نبی را بر
نبی فضل متحقق شود باکی نیست بلکه واقع است چنانکه در ماده
شهدا از یادتیها واقع شده است که در انبیا نیست علیهم الصلوات
والتسلیمات باآنکه فضل کلی مر نبی را است علیه وعلی آله الصلوات

والتی

والتحیات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن جزئی واقع
شود و خود را در ان مقام بلندتر یابد هم مجوز باشد هر چند حصول
آن مقام او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را نیز از ان مقام
بحکم حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها نصیب
تام است پس هرگاه فضل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی
بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال اصلا والسلام مکتوب
صد و نود و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب
بر تصحیح عقاید بر وفق آرای اهل سنت وجماعت وتحریض بر تعلم احکام
فقهیه از حلال وحرام وفرض وواجب وسنت ومندوب ودر بیان
غربت اسلام واعزاز ترویج و تایید آن ان الله تعالی ناصرکم ومعینکم
علی کل ما یعیبکم ویشینکم نخستین ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقاید
است بر وفق آرائی علمائی اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم
که نجات اخروی وابسته باتباع آرائی صواب نمائی این بزرگواران است
و فرقه ناجیه هم ایشان واتباع ایشانند که بر طریق آن سرور واصحاب وایشانند
آن سرورند صلوات الله والتسلیماته علیه وعلیهم اجمعین واز سبحانه وتعالی
علومی که از کتاب وسنت مستفادند همان معتبرند که این بزرگواران
از کتاب وسنت اخذ کرده اند وفهمیده زیرا که هر مبتدع وضال
عقاید فاسده خود را بزعم فاسد خود از کتاب وسنت اخذ میکند
پس هر معنی از معانی مفهومه از نها معتبر نباشد واز برای تصحیح این
عقاید حقه رساله امام اجل تورپشتی بسیار مناسبت و قریب
بفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل

بر استدلالات است وطول وبسط بسیار دارد واکر رساله که متضمن مسایل
صرف بوده باشد اولی وانسب خواهد بود درین اثنا بخاطر حقیر نیز
خطور کرده که درین باب هم رساله بنویسد که متضمن عقاید اهل سنت وجماعت
باشد وسهل المآخذ اکر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد
بعد از تصحیح این عقاید علم حلال وحرام وفرض وواجب وسنت ومندوب
ومکروه که علم فقه متکفل آنست وعمل بمقتضای این علم نیز ضروری است
به بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد
در مجلس میخوانده باشد مثل مجموعه خانی وعمدة الاسلام واکر عیاذا بالله
سبحانه در مسئله از مسایل اعتقادیه ضروریه خلل رفت از دولت نجات
اخروی محروم است واکر در عملیات مساهلت تحمل کرده شود بلی تو به هم درگذرانند
واکر مواخذه هم کنند آخر کار نجاتست پس عمده کار تصحیح عقاید است
از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول است که میفرمودند
که اکر تمام احوال ومواجید را بما بدهند وحقیقت ما را بعقاید اهل سنت وجماعت
متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانیم واکر تمام خرابی ها را بر ما جمع کنند وحقیقت ما را
بعقاید اهل سنت وجماعت بنوازند هیچ باکی نداریم ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی طریقتهم المرضیه بحرمة سید البشر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها و
التسلیمات اکملها درویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد
جامعه نخاس کهنه از برای نماز جمعه حاضر شده بودند ومیان رفیع الدین
بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب شیخ جیو در حویلی خود مسجد جامع
بنا کرده اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه وتعالی مزید توفیق
ارزانی فرماید این قسم اخبار که مخلصان می شنوند غایت الغایت مسرور

ومبتهج میکردند سیادت پناها مکرما امروز اسلام بسیار غربت پیدا کرده است
که امروز در تقویت ان صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاهباز را باین
دولت عظمی مشرف سازند ترویج دین وتقویت ملت در همه وقت از
هرکس که بوقوع می آید زیباست ورعنا اما درین وقت که غربت اسلام است
از امثال شما جوانمردان اهل بیت زیباتر ورعناتر است که این دولت
خانه زادگان دان بزرگ شماست از شما ذاتیست واز دیگران عرضی حقیقت
وراثت نبوی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات
اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر راست حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم وعلی آله وبارک
اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که شما در زمانی موجود شده اید که اکر از
اوامر ونواهی دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید وبعد از شما کروهی
خواهند آمد که اکر دهم حصه را از اوامر ونواهی بوقوع آرند خلاص شوند این
آنوقت است واین کروه آن کروه کوی توفیق وسعادت درمیان
افکنده اند کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد درین وقت کشتن کافر
لعین کوبند وال بسیار خوب واقع شد وباعث شکست عظیم بر هنود مردود
کشت بهر نیت که کشته باشند وبهر غرض که هلاک کرده خواری کفار مقصود وقت است
وعزت اهل اسلام است این فقیر پیش از آنکه آن کافر را بکشند در خواب دیده بود که
بادشاه وقت کله سر شرک را شکسته است والحق که آن کبر رئیس اهل شرک
بود وامام اهل کفر خذلهم الله سبحانه وآن سرور دین ودنیا علیه وعلی آله الصلوات
والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده اند
اللهم شتت شملهم وفرق جمعهم وخرب بنیانهم وخذهم اخذ عزیز مقتدر عزت
اسلام واهل آن در خواری کفر واهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار

و اهانت ایشان هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت در اسلام همان
قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و اکثر مردم این
سر رشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را بر باد داده قال الله سبحانه
وتعالی یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم جهاد با کفار و غلظت
بر ایشان از ضروریات دین است بقایای رسوم کفر که در قرن سابق پیدا
شده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده است
بر دلهای مسلمانان بسیار گران است و بر مسلمانان لازم است که بادشاه
اسلام را از زشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند و در دفع آن کوشند
شاید بقایای آنها مبنی باشد بر عدم علم بادشاه بزشتی آنها اگر فی الجمله
گنجایش وقت یابند بعضی از علمای اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر
شناعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی
اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواهند شنید
که چرا تبلیغ احکام شرعی نکرد انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
که بهترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات
میطلبیدند میفرمودند که معجزات از نزد خداست عز و جل بر ما تبلیغ
احکام است و تواند بود که دران اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروی
امری ظاهر سازد که باعث اعتقاد حقیت این جماعت باشد بهر حال از حقیقت
مسایل شرعیه اطلاع دادن ضروریست تا این واقع نشود عهده بر ذمه
علما و مقربان حضرت بادشاه است چه سعادت که درین گفت و گو
جمعی بآزار رسند انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه
چه آزارها که نکشیده اند و چه محنتها که ندیده اند بهترین ایشان علیه وعلیهم

من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل ما
اوذیت عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد بگذشت شب باخر شد کنون
کوته کنم افسانه را والسلام والاکرام مکتوب صد و نود و چهارم بصدارت
پناهی میر صدر جهان صدور یافت در تحریض بر ترویج ملت و تایید دین
و ما یتعلق بذلک سلمکم الله سبحانه و عافاکم استماع سخنان ترویج احکام
شرعیه و تذلیل اعداء ملت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
مسلمانان ماتم زدگان را فرح بخش و روح افزاست الحمد لله سبحانه
والمنة علی ذلک و المسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا الامر الخطیر
نظیرم بحرمت النبی البشیر النذیر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
یقین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علمای کرام در خلا و ملا
ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود و بی سر و برگی درین
باب چه دراز نفسی نماید شنیده شده که بادشاه اسلام از حسن استعداد اسلامی
خواهان علما اند الحمد لله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرن
سابق هر فسادی که پیدا شد از شومی علماء سوء بظهور آمد درین باب تتبع
تمام مرعی داشته از علماء دین دار انتخاب نموده اقدام خواهند فرمود
علماء سوء لصوص دین اند مطلب ایشان جاه و ریاست و منزلت نزد خلق
ایشان بهترین ۲ است والعیاذ بالله سبحانه من فتنتهم آری بهترین خلایق است
ایشان اند که فردای قیامت سیاهی ایشان را بخون شهدا فی
سبیل الله وزن خواهند کرد و بلکه این سیاهی خواهد چربید
شر الناس شرار العلماء و خیر الناس خیار العلماء ثانیا ملتمس
آنکه بعضی بنات برات آورده که خود را بعسکر رسانند بتقریب

ماه مبارک رمضان در حضرت دهلی توقف واقع شد انشاء الله
تعالی بعد از مضی این ماه مبارک بخدمت اغره خواهد رسید والسلام
مکتوب صد و نود و پنجم نیز بصدر جهان صادر یافت در اغراء و تحریص
بر ترویج شریعت غرا و اظهار تاسف بر ضعف اسلام و اهل آن سلمکم
الله سبحانه و ابقاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه خلایق حاصل است
بضرورت دلهای خلایق بحکم جبلت الخلایق علی حب من احسن الیهم بجانب
محسنان مایل است پس ناچار بواسطهٔ ارتباط حبی اخلاق و اوضاع بادشا
هان بعموم خلایق علی تفاوت درجات الاحسان سارنیست از خیر و شر
و صلاح و فساد ولهذا که از ینجا گفته اند که الناس علی دین ملوکهم
کار و بار قرن سابق مصداق این سخن است اکنون که انقلاب
دول بظهور پیوسته و سورت عنا و اهل ملل برهم شکسته برائمه اسلام
از صدور عظام و علمای کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف
رواج شریعت غرا ساخته در بدایت امر ارکان منهدمه اسلام را برپا
سازند که تسویف خیریت ظاهر نمی شود و دلهای غریبان ازین تاخیر
در اضطراب است و شدتهای قرن سابق در دلهای مسلمانان
متمکن است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام بتطویل انجامد هرگاه
بادشاه اگر می ترویج سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیت نباشد و مقربان ایشان نیز درین باب خود را معاف داشته اند
و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار بر فقرا اهل اسلام بسیار تنگ
بسیار تنگ دیره خواهد بود انا لله وانا الیه راجعون
عزیزی میفرماید ع آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی هم سلیمان

هم بری

هم بری هم اهرمن بگریستی شعر صبت علی مصایب لو انها صبت علی
الایام صرن لیالیا از جمله شعایر اسلام تعیین قضاة است در بلاد
اسلام که در قرن سابق محو شده بود و سرهند که اعظم بلاد اسلام است
چند سال است که قاضی ندارد و حامل رقیمه دعا قاضی یوسف اباً عن
تا بنای سرهند است قاضی شده آمده اند چنانکه اسناد سلاطین بدست
دارد و مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر
عظیم القدر را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة
الشریعت الحقة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة مکتوب صد و
نود و ششم بمیر محب الله در یافت در بیان آنکه راهی که ما
در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است و هر گامی ازین گامها سالک
از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک صحیفه مرحمت در رقیمه کرامت
در اغراز منه ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که خواص از یاد
عوام فارغ نیستند و مهتران از غم خوار کی کهتران خالی نیستند جزاکم الله
سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام بعالم
خلق تعلق دارد و پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر
میزند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سیوم
شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی
علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعت سید الاولین والآخرین علیه و علی
آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها آنکه گفته اند که این راه
دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال

این راه همگی هفت گام است

وتیسیر اللامر علی نظر الطلاب بهر کامی ازین کامهای هفت گانه از خود دور
می افتد و بحق سبحانه نزدیک و بعد از طی این کامها فنائی اتم است که
بقای اکمل بر آن مترتب است و باین فنا و بقا حصول ولایت خاصه
محمدیه است علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیت ع این کار دولت
کنون تا کرا رسد ٭ ما فقیران نامراد را با مثال این سخنان چه مناسبت است
غیر از آنکه کام و دهان خود را بزلال اهل کمال سیراب و شیرین داریم
گر نداریم از شکر جز نام بهر ٭ این بسی خوشتر که اندر کام زهر ٭ آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ٭ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ٭ والسلام
اولاً و آخراً مکتوب صد و نود و هشتم به پهلوان محمود صدور یافت
در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد
و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و ما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه
علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است که دلش از حرارت دنیا سرد شده
باشد و بحرارت محبت حق سبحانه گرم محبت دنیا سر گناهانست و ترک
آن سر جمیع عبادات چه دنیا مبغوضه حق است سبحانه و تا آفریده است
بسوی آن نظر نفرموده است او و اهل آن بداغ طرد و لعن موسوم اند
در خبر است که الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله چون دل ذاکران
بلکه هر ذره از ذرات وجود شان بذکر الله سبحانه مملو ست پس ذاکران
حق سبحانه ازین وعید خارج باشند و در شمار اهل دنیا نیایند زیرا که
دنیا چیزیست که ترا از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه
اموال و اسباب باشد آن چیز و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ
و ناموس فاعرض عن من تولی عن ذکرنا نص قاطع است هرچه از دنیا بعت

بلای جان است اهل آن در دنیا همیشه در تفرقه اند و در آخرت
از اهل ندامت و حسرت حقیقت ترک آن عبارت از ترک رغبت
آنست و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود و عدم آن مساوی
شده باشد و حصول این معنی بی صحبت ارباب جمعیت متعسر است
صحبت این بزرگواران اگر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را بایشان
باید سپرد و صحبت میان شیخ مزمل شما را مغتنم است و امثال این عزیز هرچند م
الوجود اعز من الکبریت الاحمر اما شیوه اهل کرم ایثار است یعنی تقدیم
حاجت غیر بر حاجت خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را رخصت
فرمایند بر محل است بعد از فراغ کارات انشاء الله العزیز باز خواهند
رفت اخلاص غائبانه هم شما را کار حضور میکند زیاده تصدیع است
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه
من الصلوات و علی آله اتمها و من التحیات اکملها والسلام والاکرام
مکتوب صد و نود و نهم بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه آشنائی
فقرا با اغنیا درین زمان بسیار متعسر است و ما یناسب ذلک فتوحات
مکیه مفتاح فتوحات مدینه باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم
الصلوة والتسلیمات الثقات نامه گرامی که بنام فقرا فرموده بودند
وصول یافت که باعث از دیاد محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم
مخدوما فقرا را با اغنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است
اگر فقرا بگفتن و یا نوشتن راه تواضع و حسن خلق که از لوازم فقر است
پیش میگیرند کوته اندیشان از سوء ظن خود می انگارند که طامع و محتاج
اند لاجرم درین طعن فاسد خسر الدنیا والآخرة میگردند و از کمالات ایشان

محروم میمانند و اگر فقرا باستغنا حرف میزنند قاصر نظران از بدخلقی
خود قیاس میکنند که متکبر و بدخلق اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم
فقر است که جمع ضدین اینجا از استحاله برآمده است ابو سعید خراز
میفرماید عرفت ربی بجمع الاضداد و هر چند ارباب نظر این مقدمه را قبول
نکنند و محال انگارند لیکن غم نیست طور ولایت ورای طور نظر
عقل است باقی احوال را میرزه و مولانا بتفصیل معروض خواهند داشت
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و نود و نهم بملا محمد امین کابلی
صدور یافت در جواب قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورد و
مشغولی صحیفه گرامی که منبی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از
مودت و اختصاص ورود یافت موجب فرحت گشت عافاک الله
سبحانه اظهار طلب وردی از اوراد نموده بودند بنا علی ذلک اخوی
ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد تا بذکری ازین طریقه
علیه مشغول سازد و بآنچه امر فرماید در امتثال آن سعی بلیغ خواهند نمود
امید که مثمر نتایج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمی کرد و تعلق بحضور
صحبت داشت بنابران تصدیع اخوی مشارالیه را داده شد والسلام
مکتوب دوصدم بملا شکیبی اصفهانی صدور یافت در حل عبارت
نفحات که اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی سید المرسلین و علی
آله الطاهرین علیه و علیهم اجمعین عبارت نفحات که فی الجمله اغلاق داشت
فرموده بودند که از آن شرح باید کرد بنابران بچند کلمه جرأت نمود
مخدوما مکرما عین القضات همدانی میگوید در زبان حال جماعهٔ که بی راه

برای راه

بری راه نامسلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی در پناه خود
نگاهداشت و مستی سایبان سر ایشان شد و هر که با تمیز بود سر ش
بر داشتند مراد از راه مسلوک والله سبحانه اعلم طریق سلوک است
و طی مقامات عشره مشهوره به ترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس
مقدم است بر تصفیه قلب و انابت شرط هدایت است و راه نامسلوک
عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدم تصفیه است بر تزکیه
طریق ۲ و راه اجتبا است که مشروط با نابت نیست و این طریق محبوبان
و مراد آنست به خلاف طریق اول که طریق محبین است و راه مریدین
بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند و استیلای محبت که مغلوبی
و مستی عبارت از آنست از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند
و از اغوا و اضلال ایشان مصون هر چند راه بر نداشتند اما فضل
ایزدی جل سلطانه ره نمونی فرموده ایشان را بمطلوب حقیقی رسانید
و هر که از ایشان با تمیز بود یعنی قوت جذب نداشت و استیلاء محبت
در حق او مفقود بود چون راه بر نداشت اعدای دین او را از راه
بردند و هلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و
از جملهٔ مغلوبان الکو ترکمان بودند که حسین قصاب برمز و اشارت
از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی میرفتم ناگاه دو ترکمان
از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک را در پیش گرفتند
الی آخر القصة راهی که کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است
که بقطع مقامات عشره مشهوره به ترتیب و تفصیل صورت بندد چه اکثر
مشایخ علی الخصوص از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه

نامسلوک که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب با ایشان در آن
راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیک تر است بوصول
ازان راه مسلوک معهود و مقدمه این طریق التذاذ و آرام است که سبب
غیبت است از حس و باعث ذهول است از شعور و کنایت از آن حالت
به شب نموده است و چون این غیبت و ذهول از خلق متضمن حضور
و شعور بخالق است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را به ماه اشارت
فرموده و این مقام بیان می طلبد بگوش هوش باید شنید که مدبر جسد
روح است و مدبر قالب قلب قوای جسدی مکتسب از قوت روحانی
است و حواس قالبی مستفاد از نور عاینته قلبی ناچار در وقت توجه
قلب و روح بجناب قدس خداوندی جل شانه که لازم طریق جذبه است
در ابتدای حال که او آن نقص است فتوری در تدبیر جسد و زینت قالب پدید
راه می یابد که سبب تعطیل حس و ذهول از شعور میگردد و به سستی قوی و جوارح
میرساند و بی اختیار بر زمین می خواباند و این حالت را شیخ اجل شیخ محی الدین
ابن العربی قدس سره در فتوحات مکیه حالت را تعبیر بسماع روحی نموده
است و سماعی که برقص است و حرکت دوری از اسماع طبیعی گفته و بلیغ
منع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنوی است
و این ذهول جسدی مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از آن بماه مناسب است
بر سر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روی ماه با بر سیاه
کنایت از ظهور صفات بشریت است که مبتدیان را باستتار آن حضور
و آگاهی میرسانند و این استتار تا توسط احوال است چه متوسطان را
این استتار نیست و تواند بود که بهمین معنی گفته باشد که چون نیم شبی شد

هر حیلی استتار نیست صح

دیگر بار

دیگر باره ماه از ابر بیرون آمد و آنقدر آن دو جوان مرد باز یافتم
چه در حالت بسط که آن آن حضور و آگاهی است راه روشن
میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده می آید چون صبح رسید یعنی آن
غیبت و ذهول زایل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه
خلق جمع گشت و کنایت ازین حضور بطلوع آفتاب کرده است
کوه عبارت از وجود بشریت است که درین وقت بروی
ظاهر ساخته اند چه درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است
و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و استیلای محبت
لاجرم مردوار پای بر بالای کوه بشریت نهادند و یک ساعت
بر آن بالا شدند و به نحوی از فنا مشرف گشتند و حسین قصاب
چون آن قوت جذب نداشت بمحنت تمام بر بالا رآن کوه برآمد
آن هم به برکت متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش
بر می داشتند لشکرگاه عبارت از مرتبه اعیان ثابته است که جامع
تعینات حقایق امکانی است و تعین علمی وجوبی که خیمهای بی نهایت
کنایت از آن تعینات است و در آن میان خیمه عظیم اشاره بتعین
علمی وجوبی است تعالی و تقدس که از آن خیمه سلطانی گفتند
و چون حسین قصاب شنید که آن خیمه خیمه سلطانی است خیال کرد
که بمطلب رسیده خواست که از مرکب سکر و مستی که قطع این راه
بی مدد آن مرکب میسر نیست فرود آید و بوصل مطلوب بیاساید
پای راست که عبارت از روح است چه درین راه نامسلوک
به پای قلب و روح میروند نه بپای علم و عمل که آن براه سلوک

مناسبت دارد واول از مستی که فرود می آید همان روح است
وثانیا قلب که پای حبیب معبر از انست از رکاب بیرون اورده بود
که الهام بگوششش رسید که سلطان در خیمه نیست والحق که چنین است
حسین قصاب چون قوت جذب نداشت بانگ بشارت از
مستی فرود آمد وآن دو ترکمان چون جاذب قوی داشتند وغلبه
محبت بامثال این مبشرات گول نشدند ومردوار بالا گذشتند حسین
قصاب اگر هزار سال انتظار بکشد سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت
که او تعالی ورا الورا است قوله بر نشسته است وشکار شده یعنی بر
مجالی ومظاهر جمیله بر نشسته است وبصید دلهای عشاق شده واین
او از واین معنی باندازه فهم ودرایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل
باوی سخن کرده اند والا انجا که اوست تعالی وتقدس بر نشستن و
بشکار شدن معنی ندارد ~~بیت~~ لا هو زان سرای روزبهی بار کشند
حیب وکیسه تهی ~~.~~ واین عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب
مقام تو دو کبریائی است هر چند این معنی نیز شایان جناب تقدس
آنحضرت نیست جل سلطانه اما از معانی دیگر اولی وانسب است و
آن معنی این است که بر وحدت که تعین اول است وفوق مرتبه
واحدیت بر نشسته است وجون در مرتبه وحدت اضمحلال واستهلاک
مجالی تعینات علمی وعینی است که از شکار که سبب هلاک وحوش
وطیور است مناسب آن مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد
معشوق طوسی وامیر علی عبوبه بشکارگاه علا سلطان رسیدند وفتوح
او گشتند اما معشوق طوسی بطوری انو رسیده وصید او گشتند اما معشوق

طوسی اقدم واقرب است وحسین قصاب بامید برگشتن سلطان در
خیمهامی واحدیت ماند والله سبحانه اعلم بحقیقت المراد وما فیه من الصواب
والسداد محمد ومااکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم همین راه نا
مسلوک را اختیار کرده اند وآن راه نامعهود در طریقه این بزرگواران
راه معهود گشته است وعالم عالم را از این راه بتوجه وتصرف بمطلب
میرسانند این طریقه را وصول لازم است اگر مراعات اداب بر
مقتدا نموده آید چه درین طریق پیر وجوان در وصول برابرند و
نسا وصبیان متساوی بلکه مولی نیز ازین دولت امید وارند و
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه وتعالی
طریقی خواسته ام که البته موصل باشد وحضرت خواجه علاء الدین
عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشانست درین معنی این بیت
میخوانده اند ~~بیت~~ گر سنگی شکستی ایشانست گر شکستی دل در بان از
قفل جهان را همه بگشادمی ~~.~~ بشا الله سبحانه علی طریقه هولاء الاکابر
والسلام مکتوب دو صد ویکم بکوچک بیک حصاری صدور یافت
در جواب استفسار او الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی جناب
کوچک بیک حصاری پرسیده بودند که شخصی میگوید که علوم تمام
در دو حرف مندرجست این سخن را باور میتوان کرد یا نه در جواب
گفته شد که ظاهر آن شخص از روی علم وسماع ومطالعه کتب گفته
باشد که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت
امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که جمیع علوم در بای بسمله مندرج
است بلکه در نقطه آن باد اگر آن شخص درین سخن دعوی کشف

میکند اما او از دو حال خالی نیست اگر گوید بر من منکشف ساخته اند
که تمام علوم در دو سه حرف مندرج است عام تر از انکه آن دو
سه حرف بخصوص معلوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر
گوید که تمام علوم را در ضمن دو سه حرف منکشف کردانیده اند و
در صفحهٔ آن دو سه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذاب است
از وی باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب
دوصد و دویم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در تاسف از حال
جماعه که خود را در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند ولی موجب
قطع این بزرگواران نموده ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی الطریقة المستقیمة
المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة روزی سخنی از
غیرت مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مذکور می شد
در ان اثنا مذکور شد که حال الجماعه چه خواهد شد که خود را در سلک
اراده این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را در آورده اند
وایشانان قبول فرموده و در ثانی الحال بی جهت وبی موجب
قطع این بزرگواران نموده اند و بظن وتخمین متشبث اذیال دیگران
گشته درین ضمن نام شما و نام قاضی سنام مذکور شده بود و آن
مذاکره معلوم نیست که بکجا کشیده باشد و آن هم مبنی بر تقریب بوده
بعد از آن خداانکه جل شانه که فقیر را از مسلمانی را خواسته باشد
یا در دل کینه نگاه داشته خاطر شریف ازین ره گذر جمع باشد معلوم
شما شده باشد که طریق ما طریق دعوت اسما نیست اکابر این طریقه

استهلاک

استهلاک در مسمای این اسما اختیار فرموده اند از ابتدا توجه
ایشان با حدیت صرفست از اسم وصفت جزوات نمی خواهند تعالی
وتقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته
است بیت قیاس کن زگلستان من بهار مرا الحال چون ان ملاکه
بتوسط نقلهای متعدده بیته دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از انجا
توهمات دیگر ناشی کردد از برای دفع آن باین چند کلمه اقدام نموده
از اشنائی شما هیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی شما هیچ نمی افزاید
واز عدم اشنائی شما هیچ نمی افزاید واز عدم اشنائی هیچ نقصی راه
نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود اما الراضی بالضرر لا یستحق
النظر مثل مشهور است یقین دانند که این فقیر ضرر شما نخواسته
و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخنی بود از روی غیرت که در
ویشان را می باشد بتقریبی گفته بود بخاطر بار نداهند دیگر شخصی که خود را
از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل داند امر او از دو حال
خالی نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش
ازین بچند سال مکتوبی که بجانب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه
که اهل سنت وجماعت اند عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم
سخنان را تجویز مینمایند کسی که حضرت امیر را افضل از حضرت
صدیق گوید از جرکه اهل سنت می برآید فکیف که خود را افضل داند
ومقرر این طایفه است اگر سالکی خود را از سگ فرنگ بهتر داند
همه از کمالات این بزرگواران محروم است و اجماع سلف بر افضلیت
حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات

منعقد گشته است احمقی که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب بانندم
در رسایل خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یک مرتبه
بصحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام رسیده است از اویس
قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق این طور شخصی این قسم
سخنان تخیل نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارتی که مرا دم
این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و تحقیق معامله وارسید مجرد
تقلید ارباب حسد نمودن چه مناسب است با نکه مشایخ در غلبه سکر
چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوای ارفع محمد از انجا من لوائی
نبی با فضیلت نتوان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا
وکلا که این قسم چیزی مذکور شده باشد والسلام

مکتوب دویست وسیوم بملا حسینی صدور یافت در تحریض بر محبت این طایفه علیه ودر بیان انکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است وما یناسب ذلک

احسن الله تعالی احوالکم واصلح سبحانه اعمالکم وامالکم مکتوب شریف
چون مبنی از محبت فقرا بود در رسیدن آن فرحت فراوان روی داد
حق سبحانه وتعالی محبت این طایفه علیه را روز بروز زیاده کرداند
و نیازمندی نسبت با ایشان سرمایه روزگار سازد و بحکم المرء مع من احب
محبان ایشان با ایشانند وایشانند که جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است
در حدیث نبوی است علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات
اکملها که خدای تعالی را فرشتگانند ورای کتبهٔ اعمال در راهها وکوچها
میگردند وطلب اهل ذکر میکنند تا انکه یابند این طایفه را که در ذکر اند
ویکدیگر ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان
۱

باحنجهٔ خویش واز بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی
که داناتر است بحال بندگان مر فرشتگان گویند الهی حمد وثنای ازملائکه بهر سرجون و بدید بنده گان م
تو میگفتند وترا به بزرگی یاد میکردند واز جمله عیوب ونقصان
تبری می نمودند خداوند تعالی فرماید اگر به بینند چگونه باشند ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند خود فرماید
ملایکه گویند بیشتر تحمید وتمجید وتکبیر گویند پس خداوند تعالی
فرماید ایشان از من چه میطلبند گویند بهشت میطلبند خدا تعالی
فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند نه دیده اند فرماید اگر
به بینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند
ملایکه گویند یارب این طایفه از دوزخ تو می ترسیدند
و بتو پناهی می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده
اند گویند ندیده اند فرماید اگر به بینند چگونه باشند گویند
اگر به بینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از ان بیشتر اختیار کنند
خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شما را گواه گرفتم ایشان را
همه را بیامرزیدم ملایکه گویند یارب در ان مجلس ذاکران فلان
از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای آن
آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسانند یعنی الهی جلیسان
مستند بحکم انا جلیس من ذکرنی همنشین ایشان بدبخت نباشد
پس ازین حدیث واز حدیث سابق که المرء مع من احب لازم
می آید که محبان این طایفه با ایشانند وهر که با ایشانست بدبخت
نباشد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی محبتهم لا الکرام بحرمة النبی
الامی الهاشمی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات

کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون وآنچه از احوال
خویش در مکتوب میان شیخ الهداد قلمی نموده بودند این قسم
عدمات و کم شدن ما طالبان را بسیار ر و میدهد همت بلند دارند
و بهر چه بدست افتد قناعت نکنند ؎ بس به رنگست یار دلخواه ای دل
قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ؛ صحبت این طایفه از جمله ضروریات است
حق سبحانه و تعالی در صحبت ایشان انداز د ؎ گر دوستان کرد اگر
کم رسد بوئی رسد ؛ گرچه بوئی هم نباشد ؛ گرچه بوئی هم نباشد روئیه
ایشان بس است ؛ بهمان طریقی که از حضرت قبله گاهی قدس الله
تعالی سره اخذ کرده اند باشند اسم مبارک الله را بمعنی بیچونی
و بیچگونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب در دل گذرانند و بعضی حاضر
و ناظر تصور نمایند هیچ صفت ملحوظ ندارند همین اسم مبارک را بعد از
توجه مذکور همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه مسقط الحضور
و صحبت اند اگر ملاقات میسر شد مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات
احوال مجدده نویسان باشند که مطالعه آنها باعث توجه غائبانه
میگردد و السلام مکتوب دویست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی
صدور یافت و در بیان آنکه از تعرضات اهل خسران محنت نکشند
و بکاری که پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول
ترقیات ایشان خدمت میرا زسختان بریشان ارباب خسران
محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لایق آنکه بمکافات و مجازات متعرض
نشوند در وغی را فروغی نیست باعث کساد بازار آنها کلمات متناقضه
آنها خواهد بود و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور شغلی که در پیش دارند

درهمان

در همان کوشند و از غیر آن چشم بپوشند قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسید نذعشره اعتکاف باتفاق
بجا آوردند و بفتوحات و واردات مجدده مشرف گشتند والحمد لله
سبحانه که اوقات سایر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات
لی در بی است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم وصلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و آله وصحبه وسلم وبارک
علیه وعلیهم اجمعین مکتوب دویست و پنجم بخواجه محمد اشرف کابلی
صدور یافته فی بیان متابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله
الصلوات والسلام والتحیة شرفکم الله سبحانه بکمال المتابعة المصطفویة
علی صاحبها الصلواة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر ومنیة الصدیقین
وما سوی ذلک فاوهام باطلة وخیالات فاسدة نجانا الله سبحانه
وایاکم عنها والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
وعلی اله الصلوة والتسلیمات دائما مکتوب دویست و ششم بملا عبد
الغفور سمرقندی صدور یافت در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاری
به تنعمات آن اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم
وعلی آله الله الصلوات والتسلیمات اتمها وافضلها مفاوضه لطیفه
و ملاطفه شریفه که نامزد این حقیر مهجور دور افتاده نموده بودند
بوصول آن محل مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء
ای برادر آدمی را در دنیا در دنیا از برای طعامهای چرب و لذیذ و لباسهای
زیبا و نفیس نیاورده اند ناهید و از برای تمتع و تنعم و لهو
و لعب نیافریده مقصود از خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار او ست

که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار که شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بآن اذن فرموده است
چه ریاضات و مجاهدات اهل باطل که موافقت بشریعت غرا ندارد
جز خسارت و خذلان نمی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی گمارد
باید که بعد از تحلی و تزین باتیان احکام شرعیه عملاً و اعتقاداً بر وفق
آراء علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم باطن خود را
بذکر الهی جل سلطانه معمور دارند و سبقی که در طریقه علیه اکابر
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اخذ کرده اند تکرار فرمایند
که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است
و نسبت ایشان فوق همه نسبتها است کوته اندیشان این سخن را
باور دارند یا نه مقصود ترغیب و تشویق دوستان است مخالفان
خارج از مبحث اند ع هرکس افسانه بخواند افسانه است و آنکه
دیدش نقد خود مردانه است بالجمله فلاح اخروی را مربوط
بذکر کثیر داشته اند کریمه واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون شاهد این
معنی است پس بذکر کثیر باید قرار داد و هرچه منافی این دولت است
آنرا دشمن باید داشت علاج رستگاری اینست ما علی الرسول الا
البلاغ ع ذکر گو ذکر تا ترا جانست : پاکی دل ز ذکر یزدانست
الا بذکر الله تطمئن القلوب نص قاطع است المسئول من الله سبحانه
التوفیق علی ذلک والثبات والاستقامة علیه فانه ملاک الامر
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها جامه فرجی که در اوقات نیک مکرر پوشیده

شده است

شده است مرسل داشته خواهند پوشید عواقب جمیع امور
بخیر باد بالنبی و آله الامجاد و علیه وعلیهم الصلوة والسلام

مکتوب دویست و هفتم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت
در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است
و در بیان آنکه وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند به نیم حبه
نمیخرند

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است
که اخبار سلامتی جناب شما و حضرات مخدوم زادها و فرزندی جمال
الدین حسین و سایر اعزه و خادمه عتبه علیه علی الخصوص میان شیخ
الهداد و میان شیخ آله دیه نرسیده مانع غیر از نسیان و دوری افتادها آن هم
نخواهد بود آری قرب ابدانرا در قرب قلوب تاثیر عظیم است
لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابی نرسد اویس قرنی با آن رفعت شان
که بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
نرسیده بمرتبه ادنای صحابی نرسد شخصی از عبد الله ابن المبارک
رضی الله تعالی عنه پرسید ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز
در جواب فرمودند الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد
العزیز کذا مرة احوال و اوضاع این حدود مع لواحق و توابع
مقرون بعافیت است لله الحمد سبحانه والمنة علی ذلک بل علی
جمیع النعماء والآلاء علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة
سید الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام فانه ملاک الامر
و مدار النجاة و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخرویة

منشاء الله سبحانه وایاکم علی ذلک بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی
آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها کار این است غیر این همه هیچ
از ترهات صوفیه چه می کشاید واز احوال ایشان چه می افزاید آنجا وجد
وحال را بمیزان شرع سنجند به نیم جو نمی خرند وکشوف والهامات را تا بمحک
کتاب وسنت نزنند به نیم جو نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه
حصول ازدیاد یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت ایمانست ونیز
حصول تیسیر است در اداء احکام فقهیه نامری دیگر وراء آن چه رؤیت
موعود بآخرة است در دنیا البته واقع نیست ومشاهدات وتجلیات
که صوفیه بآن خرسندند آرام بظلال است وتسلی بشبه ومثال
وراء الوراء است عجایب کار وبار است اگر حقیقت مشاهدات وتجلیات
ایشان ناگاهی گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طلب مبتدیان
این راه پیدا شود وقصوری در شوق ایشان افتد واز آن نیز
میترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس بحق باطل کرده باشد
یا دلیل المتحیرین ده دلنی بحرمت من جعلته رحمة للعالمین علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام فر
مایند موجب ازدیاد محبت است والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات والتسلیمات
افضلها واکملها **مکتوب دویست وهشتم بحضرت مخدوم زاده اعنی
میان محمد صادق سلمه الله سبحانه علی معارف المحبین صدور یافت**
در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاه هست که
خود را در مقامات انبیا می یابد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه در بعضی

اوقات

اوقات می بیند که از آن مقامات نیز بالا رفته است سر این
معنی چیست فرزندی پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات
عروج گاه هست که خود را در مقامات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات می داند که از آن مقامات
نیز بفوق رفته است سر این معنی چیست وحال آنکه مقرر است
ومجمع علیه وثابت که فضل کل فضل انبیا راست علیهم الصلوات والتحیات
اولیا هر چه می یابند وبکمالات ولایت بمتابعت ایشان میرسند

بطفیل ایشان ما هم میرسند

جوابش آنست که آن مقامات انبیا علیهم الصلوات والبرکات
نهایات مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزر
گواران بمراتب از آن مقامات بالا رفته است چه آن مقامات
عبارت از اسما الهی است جل سلطانه که مبادی تعینات ایشانست
ووسایل فیوض از حضرت ذات تعالی وتقدس چه حضرت ذات
را بی توسط اسما بعالم هیچ مناسبتی نیست وغیر از غنا هیچ نسبتی حاصل
نه کریمه ان الله لغنی عن العالمین شاهد این معنی است وچون
این بزرگواران از مراتب عروج نزول می فرمایند وانوار بالا را
باخود گرفته فرود می آیند درین اسما علی تفاوت مراتبها که شباهت
باحیاز طبعیه ایشان دارند اقامت می فرمایند وتوطن می نمایند
لهذا اگر کسی ایشانرا بعد از استقرار جوید در همان اسما یابد پس
بلند استعدادی که متوجه حضرت ذاتست تعالی وتقدس ناچار
در وقت عروج بآن اسما خواهد رسید واز آنجا بفوق خواهد گذشت
الی ما شاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید وباسمی

که مبدأ تعین وجودی اوست نزول نماید آن اسم البته بالاتر از آن اسامی که مقامات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط افضلیت
است هر که مقام او بلند است افضل است و تا سالک بازبام
خود نکردد و اسم خود را بالاتر از آن اسامی نیابد افضلیت آن
بزرگواران را بطریق ذوق وحال نتواند دریافت بتقلید الیشان را
افضل میکوید و بیقین سابق حکم باولویت آنها میکند اما وجدان او
او مکذب حکم اوست درین وقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت
حق سبحانه درکار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر کردد و آن
مقام از مزلة اقدام سالکان است این جواب را بمثالی واضح
کردانیم ارباب معقول کفته اند دخان مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء
ناری است وقتی که دخان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت
اجزای ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند
نمود کفته اند اکر دخان قوی باشد عروج او تا کره نار متحقق می شود
درین صعود اجزای ارضی به مقامات اجزاء آبی و اجزاء هوائی
که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمی توان کفت که رتبه اجزاء
ارضی بلند تر است از مرتبه اجزای آبی و اجزاء هوائی چه آن تفوق
باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکره
نار چون آن اجزاء ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی خود برسند هر آئینه
مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه

عروج آن سالک از آن مقامات باعتبار قاسر است که
آن قاسر افراط حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار
ذات مقام او تحت آن مقامات است این جواب که کفته شد مناسب
حال منتهی است اما در ابتدا اکر این توهم پیدا شود و خود را در
مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط
ظل و مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند
خیال میکنند که بحقیقت این مقامات رسیدند فرق در میان ظلال
و حقایق نمی توانند کرد و همچنین شبه و مثال اکابر را چون در
ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شرکتی با کابر در مقامات
پیدا کرده اند نه چنین است بلکه انجا اشتباه ظل شی است بنفس شی
اللهم ارنا حقایق الاشیا کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة
سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها
واکملها مکتوب دویست و نهم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت
در حل بعضی از عبارات متعلق و در حل بعضی از عبارات متعلق رساله
مبدأ و معاد که برسیده بود و بعضی از عبارات دیکر که بترتیب
مسطور کشته و در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعضی ضرور
یات این راه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین سیادت پناهی اخوی
اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال اینجا مستوجب حمد است
در وقت وداع در سه ای فرح شما و اخوی خواجه محمد اشرف
معنی آن عبارت که در رساله مبدأ و معاد واقع شده پرسیده

بودند چون آن وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود
الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که
موجب تشفی احباب گردد عبارت آن رساله اینست که بعد از
هزار و چند سال از زمان رحلت آنسرور علیه وعلی اله الصلوات
والسلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد
این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظهر ذات احد جل
سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق
از حقیقت محمدی خالی ماند تا زمانی که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید علیهم الصلوات والتحیات
دران وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام
حقیقت محمدی که خالی مانده بود استوار کند باید دانست که حقیقت
شخص عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی آن شخص
ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی اسمی است از اسمار الهی جل
سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم وامثالها و آن اسم الهی
جل شانه رب آن شخص است و مبداء فیوض وجودی و توابع و
جودی او و این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب
شتی است در مرتبه صفت که وجود آن زاید است بر وجود ذات
این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات
بمجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق درمیان صفت
و شان در مکتوبی که در بیان سلوک و جذبه نوشته شده بتفصیل ذکر یافته
است اگر خفائی باشد بآن مکتوب رجوع نمایند و تمسک بینت که حصول

شان

شان مجرد اگرچه اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق آن
معنی زاید دیگر باشد مناسب آن شان که مبداء وجود اعتباری او
گردد و بس این اسم را از آن مرتبه نیز نصیبی حاصل شد و در فوق آن
معنی زاید نیز این احتمال جاری است اما قوت بشری از ضبط آن
عاجز است این فقیر کم بضاعت یکمرتبه دیگر را هم گذرانیده است
اما در فوق آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیب ندارد
و فوق کل ذی علم علیم شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین
ما یتجرع تفاضل اقدام اهل الله باعتبار طی این مراتب شتی است
علی تفاوت الاستعدادات والقابلیات والواصلون الی الاسم
قلیلون من الاولیای فان اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک
الاسم بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک
والسیر التفصیلی وقد یتوهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق الاجمال
الجذبة الصرفة ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعتد به والذین عرجوا
من ذلک الاسم وقطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت فهو الا
اقل قلیل منهم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی
او را گویند تعین امکانی او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد
گوئیم که محمد رسول الله علیه وعلی آله الصلوات والتحیات در رنگ
کافه انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شانه که
رب عالم خلق اوست شان العلیم است و آنکه تربیت عالم امر او
مینماید آن معنی است که مبداء وجود اعتباری آن شان است
که حقیقت محمدی عبارت از شان العلیم است و حقیقت احمدی کنا

ازان معنی است که مبدا ار آن شان است وحقیقت کعبه سبحانی نیز همان
معنی است ونبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوات
والسلام آن سرور را حاصل بوده واز آن مرتبه خبر داده وگفته که کنت
نبیا وآدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم
امر تعلق دارد وبه این اعتبار حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوات
والسلام که کلمة الله بوده وبعالم امر بیشتر مناسبت داشته
بشارت قدوم آنسرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد
داده وفرموده ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد ونبوتی
که بنشاء عنصری تعلق دارد باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار
حقیقتین است ورب او درین مرتبه آن شان است ومبدا ار آن
شان لهذا دعوت این مرتبه اتم است از دعوت مرتبه سابق
هجدران مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بود وتربیت او مخصوص ه بر روحانیان
ودرین مرتبه دعوت او شامل خلق وامر است وتربیت او مشتمل بر
اجساد وارواح غایت ما فی الباب درین نشاء نشاء عنصری
او را علیه وعلی آله الصلوات والسلام غالب ساخته بودند بر نشاء
ملکی او تا مناسبت که سبب افاده واستفاده است بیشتر پیدا شود
به خلایق که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق
سبحانه وتعالی حبیب خود را صلی الله تعالی علیه وآله وبارک
وسلم به اکد وجه امر میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه قل وتعالی
انما انا بشر مثلکم یوحی الی ایشان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است
وبعد از ارتحال از نشاء عنصری جانب روحانیت او علیه الصلوات

والسلام

والسلام غالب آمد ومناسبت بشریه رو بنقص آورد ومؤثر انیت
دعوت تفاوت پیدا کرده بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که هنوز ما را
از دفن آنسرور علیهم الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود
تفاوت یافتیم یعنی ایمان شهودی بایمان غیبی مبدل گشت ومعامله از آغوش
بآغوش کشید واز دیدن به شنیدن آمد واز زمان رحلت او علیه وعلی آله
الصلوات والسلام چون هزار سال گذشت که مدة مدیده است واز منه متطاول چند
وله جانب روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را باتمام ملون
بلون خود ساخت وعالم خلق را منصبغ بصبغ عالم امر گردانید هم پس ناچار آنچه
از عالم خلق او علیه وعلی آله الصلوات والسلام رجوع بحقیقت خود نموده بود
یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی
با حقیقت احمدی گشته متحد شد مراد از حقیقت احمدی وحقیقت محمدی درینجا
تعین امکانی خلق وامر اوست علیه وعلی آله الصلوة والسلام نه تعین وجوبی
که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست ومتحد گشتن
بان تعین معقول نه وچون حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام نزول
خواهد نمود ومتابعت شریعت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والسلام
خواهند نمود از مقام خود عروج فرموده به تبعیت بمقام حقیقت محمدی خواهد رسید
وتقویت دین او علیهما الصلوات والتحیات خواهد نمود وازینجاست که نقل
میکنند از شرایع ماتقدم که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبر اولی العزم از انبیا کرام
ورسل عظام مبعوث می شدند که تقویت شریعت آن پیغمبر فرمایند واعلا کلمه
او نمایند وچون دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث
می گشت وتجدید شریعت خود میفرمود وچون شریعت خاتم الرسل علیه

و علیهم الصلوات و التسلیمات از نسخ و تبدیل محفوظ است علمای امت
او را حکم انبیا داده و کار تقویت شریعت و تائید ملت را بایشان
تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولی العزم را متابع او ساخته بر
ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه تعالی انا نحن نزلنا الذکر
و انا له لحافظون بدانند که بعد از هزار سال از ارتحال خاتم الرسل علیه
و علیهم الصلوات و السلام اولیا امت او که بظهور رآیند هر چند اقل باشند
اکمل بوند تا تقویت این شریعت بر وجه اتم نمایند حضرت مهدی که خاتم
الرسل علیه و علیهم الصلوات و التحیات از قدوم مبارک او بشارت
فرموده اند بعد از هزار سال بوجود خواهد آمد و حضرت عیسی علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد فرمود با
الجمله کمالات اولیا این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هر چند
بعد از انبیا فضل مر اصحاب کرام راست علیهم الصلوات و السلام اما جای
آن دارد که از کمال تشابه یکی را بر دیگری فضل نتوان داد ازینجا تواند
بود که آن سرور فرموده علیه و علی آله الصلوات و السلام لا یدری
اولهم خیر ام آخرهم نه فرمود لا ادری اولهم خیر ام آخرهم بعلمه بحال کل من
الفریقین و لهذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابهت جای تردد
بود فرمود لا یدری اگر بپرسند که آن سرور علیه و علی آله الصلوات
و السلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته است و بعد
از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت آن دو قرن نیز برین
طبقه متعین باشد پس تشابه این طبقه در کمالات باصحاب کرام چه خواهد بود
در جواب گوئیم تواند بود که خیریت آن دو قرن برین طبقه باعتبار کثرة

ظهور

ظهور اولیاء الله باشد و قلت وجود اهل بدعت و ندرة ارباب
فسق و معصیت و هو لا ینافی کون بعض الافراد من اولیاء الله فی هذه
الطبقة خیرا من اولیاء ذینک القرنین کحضرت المهدی مثلا فیض روح
القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد اما در زمان
اصحاب از جمیع وجوه خیر است الجا سخن کردن از فضولیت سابقان
سابقاند و در جنت نعیم مقربان ایشانند که انفاق کوه کوه ذهب دیگران
بمد شعیر ایشان نرسد و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
باید دانست که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله
مبدا و معاد فوق این عبارت مذکوره مسطور گشته است که حقیقة کعبه
ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت
احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقة ظل اوست پس ناچار مسجود
حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیای امت او
می آید و از ایشان برکات میجوید و چون حقیقت او را التقدم باشد بر حقیقت
محمدی این معنی چگونه جایز باشد در جواب گوئیم که حقیقت محمدی نهایت
مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه
نهایت مقامات عروج کعبه است زینه اول مر عروج حقیقت
محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است زینه اول مر او و نهایت
عروجات او را غیر از حق سبحانه و تعالی اطلاع ندارد و چون اولیا کمل امت
او را از عروجات آنسرور علیه و علی آله الصلوات و السلام نصیب
تمام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران دریوزه نماید
چه عجب زمین زاده بسر آسمان تاخته زمین و زمان از پس انداخته

وعبارت دیگر از ان رساله که درین مقام واقعه شده بود
نیز حل شد و آن عبارت اینست که صورت کعبه هم چنانکه مسجود
صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق آن اشیا است چه از
مقدمات سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت
از اسماء الهی است جل سلطانه که مبادی فیوض وجودی و توابع
وجودی ایشان است و حقیقت کعبه فوق آن اسما است پس
هر آینه حقیقت کعبه متبوع حقایق اشیا باشد آری اگر کمل اولیا را
سیر بالاتر از حقیقت کعبه با شود و انوار بالا را گرفته بمراتب حقایق خود واقع
که شبیه باحیاز طبیعی اشیاست در مراتب عروج فرود آیند کعبه
از برکات ایشان توقع خواهد نمود تمام سابقا و ایضا در رساله مبدا
معاد چند فقره نوشته است در بیان افضلیت انبیای اولی
العزم صلوات الله تعالی وتسلیماته علیهم یعنی افضلیت بعض ایشان را
از بعض دیگر و چون مبنای آن بر کشف و الهام است که ظنی است
از آن نوشتن و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است
چه دران باب سخن کردن جز بدلیل قطعی جایز نیست استغفر الله
واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا در مکتوب خود نوشته
بودند که در سرای فرح رسیده بودم که تعلیم طریقت مر طالبان را نسبت
بمن مرضی است یا نی تو در جواب گفته بودی که نه بخاطر فقیر نمانده است
که نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرایط است مطلق مرضی ربط است
نیست و الحال هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرایط نیک
احتیاط نمایند مبادا مصاحبه و مساهله کنند تا با مستی ربا تعین نشود

که باید گفت نگویند و اخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز بهمین معنی دلالت
نمایند و بتاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننماید معقول و دو کان
بهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود چه شرط است دیگر
از مسترشدان خود گله نموده بودند گله از وضع خود باید کرد که بان جماعه
بر بهی زندگانی میکنند که البته عاقبت آن ازار است گفته اند که پیر باید
که در نظر مرید خود را مجمل نماید نه آنکه در اختلاط را بگشاید و مصاحبانه سلوک
کند و بحرف و حکایت هنگامه را گرم دارد والسلام مکتوب دویست
و دوم بملا شکیبی اصفهانی صدور یافت در حل عبارت نفحات که برسیده
بود و در ذکر بعضی از نصایح ضروریه که مسئلت نموده بود
مراسله شریفه و ملاطفه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این
حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشته
مبتهج و مسرور گردید سلامت و بسلامت بروند و تا باشند باشند
بر محبت فقرا باشند و چون بروند محبت ایشان را سرمایه برند و چون
خیزند به محبت ایشان خیزند بحرمت من افتخر بالفقر او آثره علی
الغنا و علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها ازروی
کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقة معامله آن حکایت چیست که در نفحات
مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی
در آب دجله بتقریب غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل بر آورده
بمصر در آمد و انجا کدخدا شد و فرزندان بهم رسانید و تا هفت
سالی در مصر اقامت ورزید اتفاقا روزی بتقریب غسل در آب
نیل غوطه زده بود سر از آب دجله بر آورده دید که در کنار دجله همان

همین جامهای او که اول در کنار دجله گذاشته بود بجال خود داست
جامها پوشیده بخانه درآمد اهلیه او گفت طعامی که از برای مهمانان
فرموده بودی طیار شده است الی آخر القصه مخدوما مگر ما اشکال
این حکایت نه ازان ره گذر است که در یک ساعت کارهای سنین
چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت
رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والسلام والتحیه در شب
معراج بعد از طی معارج عروج و قطع منازل وصول که بالوف
سنین میسر شود و چون بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز
حرارت بستر خواب زایل نشده است و حرکت آب که در ابریق
برای طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و جهتش همان است
که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل بسط
زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین ره گذر است که
در بغداد یک آن باشد و در همان آن در مصر آن امتداد هفت سال
پیدا کند مثلا اهل بغداد دران زمان در سال سیصد و شصت
باشند از تاریخ هجری و اهل مصر دران وقت در سال سیصد و شصت
و هفت و عقل و نقل تجویز این معنی نمی نماید این معامله نسبت
بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و امکنه
متعدده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگذرد آنست که این حکایت
نه از عالم یقظه است بلکه از قبیل رویا و واقعات است که مستمع
را رؤیا برویت مشتبه گشته است و نوم به یقظه التباس یافته
این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مظان اشتباه است

در خواب دیده بود است و در خواب به بیرون دمکشه و فرزندان را آورده و حکایتی که بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین ابن
العربی قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است والله سبحانه
اعلم بحقایق الامور کلها نوشته بودند که شرح این عبارت باید
نوشت که مزلی جسد روح است و مزلی قالب قلب مخدوما
مودای این هر دو عبارت واحد است و آن تربیت عالم خلق
آن است از عالم امر او و چون لفظ جسد مقرون بلفظ
روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت لفظی در میان
قالب و قلب بوده هر کدام را بمناسبت خود جمع کرده تفنن عبارت
اختیار افتاده است طلب نصایح رفته بود مخدوما عطوفت آثارا
شرم می آید که با وجود این همه خرابی و گرفتاری و کم بضاعتی
و بی حاصلی ازان باب چیزی نویسد و بصریح یا باشارت ازان
مقوله حرف زند لیکن ازان نیز میترسد که اگر از قول معروف
هم خود را معاف دارد مبادا کار بخست و دناءت بکشد و به ضنت
مدت و بخل انجامد بنا بر علی ذلک بچند کلمه جرات مینماید مخدوما بقای دنیا
بسیار قلیل است وازان قلیل هم اکثر تلف شده است و اقلی
مانده و مدت بقای آخرت خلود و دوام است معامله خلود را ببقای
چند روزه مربوط ساخته اند بعد ازان یا تنعم دایمی است یا عذاب
سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است احتمال تخلف ندارد و عقل
دور اندیش را کار باید فرمود مخدوما اشرف عمر در هوا و هوس
گذشته و براضی اعدای خدای جل شانه بسر آمد و ارذل عمر مانده اگر

امروز آنها هم بمرضیات حق جل سلطانه صرف نکنیم و تلافی اشرف بار دل
هم ننمائیم و محنت اقل را وسیله راحت مخلد نسازیم و کفارت سیآت
کثیره را لحسنات قلیله هم نفرمائیم فردا بکدام روی پیش او تعالی خواهیم
رفت و کدام حیله را پیش خواهیم برد خواب خرگوش تا کی خواهد بود
و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از بصارت خواهند برد
و پنبهٔ غفلت از سامعه ازاله خواهند نمود اما سود نخواهد داشت
و جز حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت
کار خود باید ساخت و اشوقا گویان باید مرد اولا از درستی
اعتقاد چاره نبود و از تصدیق بآنچه از دین معلوم شده است
بطریق ضرورت و تواتر گذر نه ثانیا علم و عمل بآنچه علم فقه متکفل آنست
نیز ضروریست و ثالثا سلوک طریق صوفیه هم در کار است نه از
برای آن غرض که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان
را معاینه فرمایند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار
حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات
هوس صور و انوار غیبی نماید این صور و انوار و آن صور و انوار
هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات واله بر صانعیت او تعالی نور
آفتاب و ماهتاب که از عالم شهادت است بوجوه مزیتی دارد بر آن
انوار که در عالم مثال مبتدا اما چون این دید دائمی است و خواص
و عوام در آن شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس
انوار غیبی می نمایند بلی آلی که رود بیش درت تیره ماند
بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل ازدیاد تعین است در

سلوک

معتقدات

در معتقدات شرعیه تا از مضیق استدلال بفضای کشف آیند و از
اجمال بتفصیل گرایند مثلا وجود واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدت
او سبحانه اول بطریق استدلال یا تقلید معلوم شده بود باندازه او
یقین بهم رسیده و چون سلوک طریق صوفیه میسر شود آن استدلال
و تقلید بکشف و شهود مبدل میگردد و یقین اکمل حاصل میشود و علی
هذا القیاس سایر الاعتقادیات و ایضا مقصود تحصیل یسر است در
ادای احکام فقهیه و ازاله عسر که از اماره نفس میخیزد و یقین این فقیر
آنست که طریقه صوفیه فی الحقیقه خادم علوم شرعیه است نه امری مباین
از شریعت و این معنی را در کتب و رسایل خود تحقیق نموده است
و از برای حصول این غرض اختیار طریقه علیه نقشبندیه در میان
سایر طرق صوفیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند لهذا
اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسند اند
و اگر باوجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند
حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که اگر احوال و مواجید
را بما بدهند و حقیقت ما را باعتقاد اهل سنت و جماعت ننوازند
جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بدهند
و از احوال هیچ ندهند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج
نهایت در بدایت است پس در اول قدم آن می یابند که
دیگران در نهایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است
و شمول و عدم شمول همین نسبت به عینها نسبت اصحاب کرام است

صور۲

علیهم الرضوان چه در۲ اول صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات آن یافته اند که اولیای امت را معلوم نیست که در
نهایت میسر شود ازین جاست که ویس قرنی قدس سره
که خیر التابعین است بمرتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یک بار بصحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والسلام رسید
نرسد زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضایل وکمالات است
چه ایمان ایشان شهودی است ودیگران را هرگز این دولت میسر
نشده است ع شنیده کی بود مانند دیده ❁ لهذا انفاق مد شعیر
ایشان بهتر از انفاق کوه ذهب دیگران آمد وجمیع اصحاب در نفس
فضیلت برابرند پس همه را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد
زیرا که صحابه همه عدول اند ودر روایت تبلیغ احکام همه برابر روایت
یکی را بروایت ۲ دیگری مزیتی نیست وحاملان قران مجید ایشان بوده اند وآیات
متفرقه را باعتماد عدالت ایشان از هرکدام دو آیت وسه آیت
کم وبیش اخذ نموده جمع ساخته اند واگر در یکی از اصحاب کسی جرح
نماید آن جرح منجر بقران مجید میگردد چه حامل بعضی آیات تواند
بود که او باشد ومخالفات ومنازعات که درمیان این بزرگواران
گذشته است بر محامل نیک صرف باید نمود واز هوا وتعصب دور باید
ساخت قال الشافعی رحمه الله سبحانه وهو اعلم بحال الصحابة علیهم
الرضوان تلک دماء طهر الله تعالی عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا
ومثل این مقوله از امام اجل جعفر الصادق نیز منقول است والسلام
اولا واخرا المکتوب دویست ویازدهم بمولانا یار محمد قدیم بدخشی

صدور یافت در جواب سوال او که کرده بود از مقوله مولوی
علیه الرحمة ودر بیان شرایط ضروریه مقام تکمیل وارشاد ❁
مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت
موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه وتعالی بدرجه کمال وتکمیل
رساناد بحرمت النبی المختار وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته
آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جایز هست
بانه بدانند که این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود وزبان
می آید این نوع معامله تجلی صوری است که صاحب معامله آن صورت
متجلی را حق می انگارد تعالی شانه سخن همان است که شیخ اجل امام
ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات تربی بها
اطفال الطریقة دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت به شما کرده شده
است درین باب بعضی فواید نوشته میشود بگوش هوش استماع
نموده بعمل خواهند در آورد و بدانند که چون طالبی بارادت پیش شما
باید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراج
شما خواسته چه باشند وخرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرحی
وسروری پیدا شود باید که درین باب التجا واستغاثه وتضرع اختیار نموده
استخارهای متعدد نمایند تا آنکه بیقین بیوندد که طریقه را باو باید گفت
واستدراج وخرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف
کردن ووقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه
مجوز نیست کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت

صدور یافت

برین معنی وارد عزیزی فوت کرد خطاب آمد که تو نیکو ذره بوسیده
بودی در دین من گنبدهای من گفت بلی فرمود هلا و وکلت خلقی الی
واقبلت بقلبک علی واجازتی که بشما و دیگران کرده شده است
مشروط بشرایط است و منوط بحصول علم برضی او تعالی هنوز آن وقت را
نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا بر دو آن وقت شرایط
نیک مرعی دارند خبر شرط است و میر هم این معنی را نوشته است تنگی
از انجا نیز معلوم خواهند شود بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد و از
شرایط وا رهند والسلام **مکتوب دویست و دوازدهم بمولانا محمد**
صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی اسوله که پرسیده
بود و حل واقعه که دیده بود نوشته شد و مکتوب مرغوب پی در پی
رسید فرحت بر فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت
کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و علی آله
والتسلیمات انمها واکملها پرسیده بودند که بر صاحب تصرف مرید مستعد را
بتصرف خود بمراتبی که فوق از استعداد اوست تواند رسانید یا نه
بلی تواند رسانید اما با آن مراتب فوق که مناسب استعداد اوست
نه بمراتبی که مباین استعداد او باشد مثلا مریدی که استعداد او باشد
مثلا مریدی که استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت فوق
استعداد او تا وصول به نصف راه آن ولایت است پیر صاحب
تصرف او را بتصرف خود تواند باقصای درجات آن ولایت
رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد
درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست

ولایت موسوی دارد

وایضاً پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است که اخفی که الطف
لطایف انسانیت دران مرتبه حکم نفس اماره دارد و در دنائت
و خساست شبه او پیدا میکند معلوم اخوی باد که اخفی هرچند الطف
لطایف است اما داخل دایره امکان است و بداغ حدوث
متسم چون سالک پا از دایره امکان بیرون نهد و در مراتب وجوب
سیر فرماید و از ظلال و جوبی باصول آن برسد و از تقید صفت و
شان وارهد ناچار ممکن در نظر او خوار و بی اعتبار در آید و احسن
والطف او را در دنائت و خساست برابر بیند و نفس و اخفی
را درین مقام توامین انگارد و نوشته بودند که بواسطه یا بی واسطه
از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر دیده
عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده و اگر عبادت
باید کرد یعنی این که او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوء ادب
است محبت آثارا این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر
بر زده باشد جائی دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند
و حضرت آدم را علی نبینا علیه الصلوة والسلام دران واقعه دیده
بسیار نیک است و اصالت وارد و آب که کنایت از علم است
وست دران کردن حصول قدرت است در علم و مشارکت
حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوات والسلام درین معنی مؤکد آن
حصول است چه آن حضرت تلمیذ حضرت رحمن است و علم
ادم الاسماء کلها غایت ما فی الباب مراد از علم درین واقعه علم
باطن است بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت بنسبت اهل بیت

وایضا

دارد علیهم الرضوان والباقی عند التلاقی والسلام مکتوب دویست
دسیزدهم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان مواعظ
ونصایح ودر ترغیب بر متابعت علمای اهل سنت وجماعت که
فرقه ناجیه اند واجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیله حطام دنیوی
ساخته اند عصمکم الله سبحانه عما لا یلیق به جنابکم بحرمت جدکم الامجد
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات قال الله سبحانه وتعالی
هل جزاء الاحسان نمی داند که احسان شما را بکدام احسان مکافات الا الاحسان
نماید غیر از انکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب
اللسان باشد الحمد لله سبحانه والمنة که این معنی بنحو احسن
میسر است واحسان دیگر که لایق مکافات است موعظة وپند
گیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت ونجابت
دستگاها خلاصه مواعظ وزبدهٔ نصایح اختلاط وانبساط با اهل تدین
وارباب تشرع است تدین وتشرع مربوط بسلوک طریقه حقه
اهل سنت وجماعت است که فرقه ناجیه انهم در میان سایر فرق
اسلامیه نجات بی متابعه این بزرگواران محال است وفلاح
بی اتباع آرای ایشان ممتنع دلایل عقلی ونقلی وکشفی برین معنی شاهد است
که احتمال تخلف ندارد واگر معلوم شود که شخصی برابر دانه خردل از
صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم
قاتل باید دانست ومجالست او را زهر افعی باید انگاشت.
طالب علمان بی باک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب
از صحبت ایشان نیز از ضروریات است این همه فتنه وفساد که در دین

پیدا شده است

پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطه حطام دنیوی
آخرت خود را بر باد داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة
بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ابلیس لعین را شخصی دید
که آسوده وفارغ البال نشسته است ودست از اغوا واضلال
کوتاه کرده سر آنرا پرسید آن لعین گفت که علماء سوء این وقت
کار مرا کفایت کرده اند ومتکفل اغوا واضلال گشته از طلبه آن جانی ۸
مولانا عمر نیک نهاد است بشرطیکه او را دل بدهند ودر اظهار حق
دلیر سازند وحافظ امام نیز چون اسلام دارد که در اسلام ایشان
جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون مشهور است معلوم
شریف الدست که این فقیر بگفتن ونوشتن در تحصیل زر بر
صحبت نیک اضرمنه که از که التحریض بر صحبت نیک تقصیر نکر
ده است ودر مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحبت سوء خود را
معاف نداشته که از اصل عظیم میدانند والقبول عندکم بل کل من
عند الله فطوبی لمن جعله مظهر الخیر تذکر احسانهای شما برین گفت و
گوی می آرد وملاحظه تصدیع وملال را از میان برمی اندازد و
السلام مکتوب دویست وچهاردهم بخان خانان صدور یافت
در بیان انکه دنیا مزرعه آخرت است ودر جواب آن سوال مشهور
که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد وشعار بی
حاجتمندی طوبی لمن جعله الله سبحانه مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را
مزرعه آخرت گردانیده دیار دولت باشد کسی که تخم را درست بجوزد وبر زمین
استعداد وینداخته واز هویدا نگید ایشان عقد دانه نسازد واز برای روزی که

از براو بگریزد و ما در بفرزند بیامیزد و ذخیره نکند خسارت دنیا و
آخرة نقد وقت اوست و حسرت و ندامت وا آرین بر کف دست
او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت میشمرند نه از برای آن غرض
که دران فرصت تنعمات و تلذذات فرمایند که بی مدار و ثبات است
مع ذلک معدات محن و عقبات بلکه تا دران فرصت کشت و کار فرمایند
واز یک دانه عمل خیر به حکم کریمه و الله یضاعف لمن یشاء ثمرات بی
نهایت حاصل کنند ازین جاست که اعمال صالحه چند روزه را نتیجات
مخلد جزا فرموده اند و الله ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف
اجر در حسنات است و در سیئات جزا بمثل است پس کفار را
جواب بواسطه سیئات معدوده عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مماثلة جزا
مر عمل را مفوض بعلم واجب است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک
آن قاصر است مثلا در قذف محصنات جزای مماثل آن عمل هشتاد
تازیانه فرموده در حد سرقه قطع یمین سارق جزای آن نموده و در حد زنا
در صورت بکر به یکصد تازیانه با تغریب عام تقدیر نموده و در صورت
شیخ و شیخه حکم برجم فرموده و علم سر این حدود و تقدیرات از طوق
بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز الحکیم پس در ماده کفار حق سبحانه
و تعالی کفر موقت را عذاب مخلد جزای وفاق فرموده معلوم شد
که جزای مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسی که خواهد
جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و با دله عقل برابر نماید انکس
منکر طور نبوت است علیه ما یستحق با او سخن کردن از بی خردیست
بیت زان کس که بقرآن خبر زو نرهی : آنست جوابش که جوابش ندهی

بقیة المرام رافع رقیمه فقرا میان شیخ احمد ولد اغز مغفرت پناهی
شیخ سلطان تانیسری است ملاحظه الطاف و احسانهای شما را که
نسبت به پدر بزرگوار او نموده بود و شفقت بخدمت علیه بتوسل این فقیر
خود در ارسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضعی بود که در پرگنه
اندری کرم فرموده بودند و الامر عندکم بل کل من عند الله والسلام
علیکم و علی سایر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوة والسلام **مکتوب دویست و یازدهم بمرزا داراب صدور
یافته در مذمت دنیا** مکتوب شریف که از حسن فنا استعداد
فطری به نیاز تمام بفقرا و بی بضاعت ارسال داشته بودند رسید جزا
کم الله سبحانه عنا خیر الجزا بتصدق حبیبه علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات
ای فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا به بلای عظیم گرفتار اند و بابتلا
عظیم مبتلا زیراکه دنیا که مبغوضه حق است سبحانه و مردار ترین جمیع
نجاسات که ترا او در نظر ایشان مزین ساخته اند و در فریب گر
گردانیده در رنگ آنچه ندامت نجاستی را زر اندوده سازند
و زهری را شکر آلوده مع ذلک عقل دور اندیش را بر شناعت
این دنیه دانیه مجذ و حسن متهد ساخته و بر قباحت این مرضیه دلالت فرموده
بنا که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا باعقل زمانه بدهند پس زاهد علماء فرموده اند
می باید داد که از دنیا بی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال عقل
اوست مع هذا از کمال رحمت به یک شاهد عقل کفایت ننموده شاهد
دیگر از نقل نیز با آن ضم فرموده بزبان رسل علیهم الصلوات و التحیات
که رحمت عالمیان اند بر حقیقت ان متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت

و مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند
تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور
کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج هر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را
مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب
می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده باسباب نرسیده
نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و بس زیرا که اسباب تمام
از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی به مقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را
باسباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط
اسباب مهیا می سازد و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاهد
این معنی است تا مدتها بخاطر می خلید که وجه چیست که اولیای کمل
این امت بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی
الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام آنها ظهور
نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه و تعالی سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم
فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع شده است و در
جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند
تر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری و حبیب عجمی است
قدس سرهما منقول است که روزی حسن بصری بر لب دریای ایستاده
بود و انتظار کشتی می برد که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید
گفت که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی می برم حبیب گفت

قحبه
دکر فتاری بآن مجلبه مکار منع بلیغ فرمود باوجود این دو شاهد
عدل هم اگر کسی بطمع شکر موهوم زهر بخورد و بامید رز مشمل بجابت
اختیار کند سفیه محض است و بلید بالطبع بلکه فی الحقیقت منکر
اخبار رسل است علیهم الصلوات والتسلیمات حکم منافق دارد
که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن
غیر از عصمت دمار و اموال دنیوی چیزی دیگر نخواهد بود امروز
پنبه غفلت از گوش هوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت
و ندامت سرمایه نخواهد ماند جز شر طاست همه اندرز من بتو
اینست که تو طفلی و خانه رنگین است مکتوب دویست و شانزد
دهم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی در
اولیا و قلت ظهور آن از بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد
و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید
المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر می رسد که چون در میان احبه
بعد صوری حایل گشته است و ملاقات ظاهری متعذر شده اگر
احیانا از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید بنا بر علی بعضی
ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی می نویسد امید است که بملال نکشد
مخدوما چون مبحث ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور
خوارق این مقوله سخنی چند مذکور می سازد استماع خواهند فرمود
ولایت عبارت از فنا و بقاست که خوارق و کشوف از لوازم ا نیست
قلت و کثرت لیکن نه هرکه خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم
و اکمل باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود

چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت شما تو علم
ندارید حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشته رفت و خواجه در
انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود
آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چون
اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او
زندگانی میکردند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و عین
الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته
چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی
صاحب سکر است یقینی به فاعل حقیقی دارد لیکن اسباب را ندیده
بود و این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب به حسب
واقع کاین است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق
است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول
مناسبت در میان مرشد و مسترشد در کار است که منوط به نزول است
و بدانند که اغلب آنست که هر چند بالاتر رود پایانتر فرود آید لهذا حضرت
رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و السلام و التحیات از همه بالا
تر رفت و در وقت نزول از همه پایانتر فرود آمد غرض از اینجاست که دعوت
او اتم گشت و به کافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت
بهمه پیدا کرده و راه افاده تمام ترگشته و بسا ست که از متوسطان این راه
انقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند به مبتدیان از منتهیان غیر مرجوع از اینجاست
که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای

بودندی

بودندی من شما را بوی فرستادمی نه به خرقانی که وی شما را سودمند
تر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی
منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق او غیر واقع است
زیرا که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم منتهی تر بود از
همه و حال آنکه افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده
و کمتر آن بر رجوع و هبوط آمد نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست
باید دانست که همچنانکه در حصول نفس ولایت مر ولی را علم بولایت
خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط
نیست بلکه بسا است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از آن
خوارق اصلا اطلاع نه و اولیائی که صاحب علم و کشف اند جایز است
که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مثالیه
ایشان را در امکنه متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای
عجیبه و غریبه از ان صور بظهور آرند که صاحب آن صور را از آنها
اصلا اطلاعی نیست ع از ما و شما بهانه برخاسته اند حضرت
مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت
عجایب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند
بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم و در موسم حج حاضر
بوده آید و باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر می گویند که ترا
در بغداد دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز
از خانه خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام
چه تهمتی است که بر من میکنند و الله سبحانه اعلم به حقایق الامور

زیاده برین اطناب است اگر تعلقش ایشانرا معلوم ساخت زود
تر و بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی مکتوب دویست و هفدهم
بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان انکه نسبت باطن هر چند
بجهالت کشد زیباتر است • و در بیان انکه سبب چیست که در بعضی
از کشوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد
و فرق در میان قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام ازینها و در بیان انکه
آنچه قطعی است وشایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان انکه
اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان از علامت کمال و تکمیل نیست
و ما یتعلق بذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی
سید المرسلین و علی اله الطاهرین و علیهم اجمعین مدتیست که از
احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوبست
سعی نمایند که سر موی خلاف شریعت اعتقادا و عملا بوقوع نیاید
و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهام است و هر چند بجانب
جهالت کشد زیباتر بود و چند انکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشوف
الهی و ظهورات اسمائی در اثنای راه است بعد از وصول اینها
همه کوتهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمی
ماند از کشوف کونی چه نویسد که انجا مجال خطا بسیار است و مظنه
غلط غالب وجود و عدم انها مساوی باید دانست اگر بپرسند که سبب
چیست که در بعضی از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط
واقع میشود و خلاف آن بظهور می آید مثلا خبر کردند که فلانی بعد از
یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود اتفاقا بعد از یک
ماه

ماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد در جواب گوییم که حصول
آن مکشوف و مخبر عنه مشروط بشرایط بوده است که صاحب کشوف
دران وقت بتفصیل آن شرایط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول ان شی
مطلقا یا انکه گوییم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن
حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل قضای معلق اما آن
عارف را از تعلیق و قابلیت محو وی خبر نه درین صورت اگر بمقتضای
علم خود حکم کند ناچار احتمال تخلف خواهد داشت منقولست که روزی
حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام پیش حضرت پیغمبر
ما علیه و علی آله الصلوة و السلام آمده اخبار کرد در حق شخصی که این
جوان فردا علی الصباح خواهد مرد و حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة
و السلام بر حال آن جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه آرزو داری
گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بکر و حلوا فرمودند تا هر دو مهیا ساختند
آن جوان شب با اهلیه خود در خلوت خانه نشسته بود و طبق حلوا در
پیش اتفاقا سایل محتاج بدر آمده اظهار احتیاج نمود این جوان
آن طبق حلوا را درست برداشته بآن فقیر داد چون صباح شد
حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و السلام انتظار خبر فوت
آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان
چه حال دارد خبر آوردند که خوش و خورم است متحیر ماندند درین
اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام آمده گفت که
تصدق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یافتند
که مرده و در دهن مار آن قدر حلوا فرو کرده اند که از بسیاری

حلوا جان داده اند ست و این فقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطا
بر جبرئیل آمین نمی نماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطا بر حامل وحی
تجویز نمودن مستقبح میداند مگر آنکه گوییم که عصمت و امانت و عدم احتمال
او مخصوص بوحی است که تبلیغ امت از قبل حق سبحانه و این خبر از قسم
وحی نیست بلکه اخبار است که از علمی مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو
اثبات است پس خطائی درین خبر مجال باشد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ امت
فافترقا کالفرق بین الشهادت والاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی
بدان ارشدک الله سبحانه که قضا بر دو قسم است قضاء معلق و قضای
مبرم در قضای معلق احتمال تغیر و تبدیل است و در قضاء مبرم تغیر و تبدیل
را مجال نیست قال الله سبحانه و تعالی ما یبدل القول لدیّ این در قضای
مبرم است و در قضای معلق میفرماید یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت
سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسایل خود نوشته اند
که در قضاء مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل بدهد مگر مرا که اگر خواهم در
انجا هم تصرف بکنم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند
و این نقل مدتها در خزینه ذهن این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیه بودم
که ببعضی از دوستان نامزد شده بود و دران وقت التجا و تضرع و نیاز
و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ قضای این امر معلق بامری نیست
و مشروط بشرطی نه یکگونه یاس و ناامیدی دست داد و سخن
حضرت سید محی الدین قدس سره بیاد آمد مرة ثانیة باز ملتجی و متضرع

در بیان قضاء معلق و قضاء مبرم

گشت

گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شد بفضل محض فضل و کرم
ظاهر ساختند که قضاء معلق دوگونه است قضائیست که تعلیق او را
در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملایکه را بران اطلاع داده و قضای
که تعلیق او نزد خدا است جل شانه و بس و در لوح محفوظ صورت
قضای مبرم دارد و این قسم اخیر از قضا معلق نیز احتمال تبدیل دارد
در رنگ قسم اول ازانجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم
اخیر است که صورت قضای مبرم دارد نه بقضائی که بحقیقت مبرم
است که تصرف به تبدیل دران محال است عقلا و شرعا کما لا یخفی
والحق که کم کسی را بر حقیقت آن قضای اطلاع است فکیف که درانجا
تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست شده بود دران قسم اخیر
یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آن بلیه فرمود
الحمد لله رب العالمین سبحانه علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا
علیه کما یحب ربنا و یرضی والصلوة والسلام والتحیة علی سید الاولین
والاخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الذی ارسله رحمة للعالمین و علی
آله و اصحابه و علی جمیع اخوانه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
والملائکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعی آثارهم ببرکت
هولاء الکبراء و یرحم الله عبدا قال آمینا بر سر اصل سخن رویم و گوییم
که در بعضی اوقات خطائی که در بعضی علوم الهامی واقع میشود بسبب
آنست که بعضی از مقدمات مسلمه که نزد صاحب الهام ثابت است
و در نفس امر کاذب با علوم الهامی خلط میشود بحیثیتی که صاحب الهام ثابت
است و در نفس امر کاذب با علوم الهامی الهمی تواند تمیز نمود بلکه مجموع را

علوم الهامی انکار و بس ناجار در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطا

بعضی اجزای آن و ایضا کاه هست که در کشوف و واقعات اموری را

می بیند و خیال میکند که محمول بر ظاهر است و مقصود در صورت باندازه

آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود و نمی داند که آن امور مصروف از ظاهر

ظاهر است و محمول بر تاویل و تعبیر این مقام نیز از جمله اغلاط کشفیه است

بالجمله آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است که بوحی قطعی

ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته است و اجماع علمای

و اجتهاد مجتهدین نیز راجع باین دو اصل است و ماورای این جهار

اصل شرعی هرچه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول و الا فلا

اگرچه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشوف ایشان

بود انجا وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند به نیم جو نمی خرند

و کشوف و الهام را تا بر محک کتاب و سنت نه زنند به نیم حبه

نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است

به حقیقت معتقدات شرعیه که حقیقت ایمانست و حصول یسر است

در ادای احکام شرعیه نه امری دیگر و ورای آن چه رویت

موعود بآخرت است در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات

که صوفیه بآن خرسند اند آرام بظلال است و تسلی بشبه و مثال او

تعالی و رار الوراست می ترسم که اگر حقیقت که این مشاهدات

و تجلیات را کماهی بگویم فتوری در طلب مبتدیان این راه افتد

و قصوری در شوق ایشان بدید آید و از ان نیز میترسم که اگر نگویم باوجود

علم تجویز التباس حق بباطل کرده باشم بضرورت این قدر اظهار مینمایم

که مشاهدات

که مشاهدات و تجلیات این راه را بر محک تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله

علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات باید زد اگر درست بیاید ناچار

به ظلال و شبه و مثال باید برد و البته درست نخواهد آمد چه دک و فک

مفقود است و در دنیا از ان چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود

و اگر بر ظاهر دک و فک البته باید خاتم الانبیاء علیه و علیهم الصلوات

و التسلیمات ازین وسمه مبراست او را در دنیا رویت میسر شد

و سرموی از جا نرفت و کمل تابعان او را که ازین مقام نصیب

گفته اند بلی بر ده ظلی از ظلال نخواهد بود صاحب تجلی فهمد یا نه هرگاه

کلیم الله را از مشاهده این حال بی انکه تجلی شود صعقه درگرفت

دیگران چه باشند دیگر بدانید که مقصود از اجازت بعضی مخلصان

آن بود که درین گرداب ضلالت جمعی را براه حق جل و علا رهنمونی

نمایند و خود هم باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات

نمایند این سررشته را نیک نگاه داشته سعی نمایند که بقایای خود را

بر باد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف

شوند نه انکه این اجازت در توهم کمال و تکمیل اندازد و از مقصود

باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ و السلام مکتوب دویست

و هژدهم بلا داود و صد دریافت در بیان رعایت آداب پر طریقت

مکتوب شریف

اخوی اعزی مولانا داود رسید موجب بهجت گشت حضرت حق

سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمرضیات خود متحلی و متزین دارد

بحرمت النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در تکرار

سبق باطن و استقامت بر طریقه اکابر قدس الله تعالی اسرارهم

باید که از توجهات شتی فتوری واقع نشود و اگر فرضا ظلمتی
و کدورتی طاری شود علاج آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه و توجه تام است به مزلی خود
که وسیله حصول این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت
آداب وسایل این دولت عظمی نیک نمایند و رضای این بزرگواران
را وسیله رضای حق سبحانه طریق فلاح و نجات اینست والسلام سازند
مکتوب دویست و نوزدهم بمرزا ایرج صدور یافته در بیان آنکه
آدمی از نادانی خود در فکر ازاله مرض ظاهر خود است و از مرض
باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ما نحن بسبب ذلک عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمت سید المرسلین اولین و آخرین
علیه و علی آله اجمعین من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها سعادت
و نجابت آثارا آدمی را چون مرضی از امراض ظاهری میگردد
و عضوی از اعضای او را آفتی میرسد آن قدر سعی و مبالغه مینماید
که آن مرض دفع شود و آن آفت زایل گردد و مرض قلبی که عبارت
از گرفتاری است بادون حق جل و علی به نهجی بروی استیلا یافته
است که نزدیک است که او را بموت ابدی رساند و بعذاب
سرمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر ازاله آن نمی نماید و سعی در دفع آن
نمی فرماید اگر این گرفتاری را مرض نمی داند سفیه محض است و اگر میداند
و باک ندارد بلید صرف مانا که از برای ادراک این مرض عقل معاد
در کار است عقل معاش از کوته اندیشی خود مقصور بر ظاهر بینی است
عقل معاش چنانچه آفات معنویه را بواسطه تلذذات فانیه مرض نمی انگارد
عقل

عقل معاد نیز امراض صوریه را بواسطه مثوبات اخرویه مرض نمی داند
عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب
انبیا و اولیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش
مرغوب اغنیا و ارباب دنیاست آن مایه‌ها و اسبابی که محصل عقل معاد
است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جمعی
که بدولت آخرت مشرف شده اند دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی باید دانست که مرض ظاهر چنانچه
موجب تعسر ادای احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن
تعسر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم
الیه و قال سبحانه و انها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی
و جوارح مستلزم آن عسر است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب
عدم یسر والا تکلیفات شرعیه همه تخفیف است و تمام یسر و سهولت
کریمه یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و کریمه یرید الله ان یخفف عنکم
و خلق الانسان ضعیفا هر دو شاهد این معنی است ع خورشید
نه مجرم ار کسی بجا نیست پس فکر ازاله این مرض لازم آمد و با طبا حاذق
التجا آوردن فرض عین گشت و ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب دویست
و بیستم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت در بیان بعضی از اغلاط
صوفیه و منشأ غلط آنها الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید
المرسلین و علی آله و اصحابه علیهم اجمعین احوال و اوضاع فقرای آنجا
روز بروز موجب ازدیاد شکر است و همین توقع را در بارهٔ دوستان
دور افتاده و از دوای عزیز درین راه غیب الغیب مزلة اقدام سالکان

بسیار است سررشتهٔ شریعت را در اعتقادیات و عملیات نیک
نگاه داشته زندگانی فرمایند در حضور و غیبت همین نصیحت است
مبادا غفلت واقع شود بعضی از اغلاط این راه میگویند و
منشاء غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود و در
ماورای جزئیات مذکوره باندازهٔ آن کار خواهند فرمود
بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک در مقامات
عروج خود را فوق دیگران یابد که فی الحقیقت افضلیت آنها
باجماع علما ثابت شده است و بیقین مقام این سالک دون
مقامات آن بزرگوارانست بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت
با انبیا که بهترین خلایق اند قطعا علیهم الصلوات والتسلیمات واقع
شود عیاذا بالله سبحانه من ذلک منشاء غلط جمعی را آنست که
هر یکی از انبیا و اولیا را عروج تا باسما است که مبادی تعینات
وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق می شود و نهایت
عروج دران اسما است و از آن اسما الی ماشاء الله تعالی اما با وجود
این عروج ماوای و منزل هر کدام ایشان همان اسم است که مبدأ
تعین وجودی اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشانرا جوید
اکثر در همان اکثر در همان اسما یعنی یابد چه مکان طبیعی این بزرگواران
در مراتب عروج همان اسماست و عروج و هبوط از آن اسما
بواسطهٔ عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت
چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم اکثر از آن اسما نیز بالاتر
خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذا بالله سبحانه

ازانکه

ازانکه آن توهم یقین سابق را زایل کرده اند و در افضلیت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیائی که باجماع افضل اند
اشتباه پیدا آرد و این مقام از مزال اقدام سالکان است در ان
وقت سالک نمی داند که آن اکابر از ان اسما عروجات بی نهایت
فرموده اند و به فوق فوق رسیده و نیز نمی داند که اسما امکنه طبیعی
عروجی ایشانست و او را نیز مکان طبیعی هست که او نون ان اسماست در انجا
و انزل انها چه افضلیت هر شخص باعتبار اقدمیت اسم اوست
که مبدأ تعین او گشته است ازین قبیل است انچه بعضی از مشایخ
گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیه کبری را
حایل نیابد و بی توسط او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند
که رابعه نیز از ان جماعه است انجاعه در وقت عروج چونکه از
اسمی که مبدأ تعین برزخیهٔ کبری است به فوق گذشته اند توهم
کرده اند که برزخیهٔ کبری در میان حایل نمانده است و از برزخیه
کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و
التسلیمات مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و
منشاء آن غلط جمعی دیگر را انکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که
مبدأ تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسما است بر سبیل اجمال چه
جامعیت انسان بواسطهٔ جامعیت همان اسم است پس ناچار در ضمن
آن اسم سیر در ضمن اسمائی که مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال نیز
بآن اسما سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی گذشته منتهای ان اسم خواهد رسید
و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیدانند که آنچه او دیده است

از مقامات مشایخ و از آنها کذشته انموذجی است از مقامات ایشان
نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگر
انرا اجزای خود می انکارد لاجرم توهم او نوبت خود پیدا می آرد درین
مقام شیخ بسطام میکوید لوای ارفع من لوای محمد از غلبه سکر نمی داند که
ارفعیه لوای او نه از لوای محمد است علیه و علی آله الصلوات والسلام
بلکه از انموذج لوای اوست که در ضمن حقیقت اسم او مشهور کشته
است ازین قبیل است آنچه او کفته از وسعت قلب خود که اکر عرش
و ما فیه در زاویهٔ قلب عارف نهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز
اشتباه انموذج به حقیقت بیت الله والاعرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم
میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوری
که در عرش است عشر عشیر از ان در قلب نیست اکرچه قلب عارف
باشد رویت آخروی بظهور عرشی متحقق خواهد شد این سخن
امروز هرچند بر بعضی از صوفیه کران خواهد آمد اما آخر معقول
ایشان خواهد شد این سخن را بمثالی واضح کردانیم انسان که جامع
عناصر و افلاک است هرکاه نظر بر جامعیة خود اوفتد و عناصر
و افلاک را اجزای خود بیند و چون این دید غالب آید که بکوید
که من از کرهٔ زمین کلانترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان
می فهمند که عظمت و کلانی او از اجزای خود است و کرهٔ زمین و سموات
فی الحقیقه اجزای او نیست انموذجات اینها را اجزای او ساخته
اند و کلانی او از انموذجات است که اجزای وی اند نه از حقیقة
کرهٔ ارضی و سماوی بعینه اشتباه انموذج شی به حقیقت شی صاحب فتوحات

دور نباشد

مکیه کفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی
مشتمل است هم بر حقایق کونی و الهی و پس اجمع باشد نمی داند که آن
اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبه الوهیت است و انموذجی است
از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت با آن مرتبه مقدسه
که عظمت و کبریای از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست
ما للتراب و رب الارباب و همدرین مقام که سیر سالک در اسمی
که رب اوست واقعه شود کاه هست که پندارد که بعضی از اکابر
به یقین از وی افضل اند بتوسط او و به بعضی از درجات فوق رسیده اند
و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذاً
بالله سبحانه که باین کمان خود را افضل داند و بخسارت ابدی
پیوندد چه عجب و کدام افضلیت اکر پادشاه عظیم الشان و تمام السلطان
در تصرف زمینداری که داخل مملکت اوست برود و به توسطه
آن زمیندار به بعضی از مقامات برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع
نماید غایت ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئی است که خارج مبحث
است چه هر حجام و حایک به بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذوفنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد باطل اما ان افضلیت از اعتبار خارج
است آنچه معتبر است فضل کلی که عالم و حکیم را ثابت است
این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود و از
تخیلات بسیار ناشی کشته و تا مدت های این حالت داشت
مع ذلک حفظ خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده که در
یقین سابق متزلزل و متذبذب نرفت و در عقاید مجمع علیه

فتوری راه نیافت لله سبحانه الحمد والمنه علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه
خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار نمی آورد و بر محامل نیک صرف میکردیم
و مجملا این قدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی راجعه
بفضل جزئی خواهد بود و هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل
بر قرب الهی است جل سلطانه و این زیادتی در ان قرب است پس
جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هبا منثور میگشت
و هیچ اعتبار نداشت بلکه توبه و استغفار و انابت و التجا می آورد و بتضرع
و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات
اهل سنت و جماعت سر موئی منکشف نگردد روزی این خوف غلبه
کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توهمات مسائله
فرمایند غلبه این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع را بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید درین حالت تا مدتی کشید اتفاقا درین
وقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون
خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله را
کما ینبغی وانمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة
والسلام که رحمت عالمیان است درین وقت حضور ارزانی فرمود
و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی است
اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه الوهیت
که مخصوص باسمی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت
مثالی این مقام را بنهجی منکشف گردانیدند که جای ریب نماند و محل ریب بالکلیه
زایل گشت و این درویش بعضی ازین علوم که محل اشتباه دارند

وگنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسایل خود نوشته بود و منتشر
گشته خواست که منشأ اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی
جل شانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را است اشتهار
توبه درکار است تا مردم از آن علوم خلاف شریعت فهم نکنند و به
تقلید در ضلالت نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل و تجهیل نورزند
که درین راه غیب الغیب این کلها بسیار می شکفد جمعی را بهدایت میبرد
و جمعی دیگر را بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بضلالت رهنمونی میفرماید
از والد بزرگ واز خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند که اکثر فرقه
های هفتاد و دو گانه که بضلالت رفته اند و از راه راست راگم کرده
منشاء آن دخول در طریق صوفیه که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند
بضلالت رفته والسلام مکتوب دویست و بیست و یکم به سید حسین
مانکپوری صدور یافت در بیان خصایص و کمالات طریقه علیه نقشبندیه
مثل افضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت آن بایان نهایت
این بابیان نهایت این طریق و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدم
جذبه بر سلوک و ابتدا سیر از عالم امر و بودن این طریق اقرب طرق
که البته موصل است و بودن این طریق بنهجی که در ابتدا آن حلاوت
و وجدان است و در انتهای بی مزگی و فقدان که از لوازم یاس
است و همچنین در ابتدا این طریق قرب و شهود است و در انتها
بعد و حرمان و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام
شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه دانسته اند
و درین طریق پیری و مریدی به تعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره

و درین طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره باتیان احکام شرعیه
است والتزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوات والسلام و التحیه
و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدا است واین بزرگ
واران همچنانک قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند در سلب آن نسبت نیز
قدرت تامه دارند و درین طریق بیشتر افاده و استفاده بسکوت است
وآن سکوت از لوازم طریقه ایشانست و ما یناسب ذلک بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
واله الطاهرین وعلیهم اجمعین اخوی اعزی سیادت پناهی میر سید حسین در
اتحاد کان را فراموش نکرده اند باشند و رعایت آداب این طریقه علیه
را که از سایر طرق مشایخ کرام بوجوه امتیاز دارد از دست نداده باشند
که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنا بر ملاحظه این معنی بعضی از
خصایص و کمالات این طریقه علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ار
جمند در معرض تحریر می آرد هر چند میداند که ادراک این قسم علوم و معارف
بالفعل از اذهان مستمعان بعید است اما اظهار این چنین معارف بدو ملاحظه
است یکی آنکه مستمع را استعداد این علوم هست اگر چه بالفعل دور از کار او
هو دو مینماید دویم آنکه اگر چه در ظاهر مخاطب معین است اما فی الحقیقة مخاطب
کسی است که محرم این معامله است السیف للضارب مثل مشهور است ای
برادر سر حلقه این طریقه سنیه حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه
که به تحقیق افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و بهمین اعتبار در عبارات اکابر این طریقه واقع شده است که نسبت ما
فوق همه نسبت هاست چه نسبت خاص ایشان که عبارت از حضور و آگاهی

همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر آگاهیهاست
و درین طریق اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند
قدس سره فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مصراع قیاس
کن ز گلستان من بهار مرا اگر پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان
مندرج شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود و ایضا نهایت دیگران هر گاه
وصول بحق باشد سبحانه پس بر سیر ایشان از حق بکجا خواهد شد لیس وراء
العبادان قریة مثل مشهور است جواب گوئیم که نهایت این طریقه
علیه اگر میسر شود وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس
است از حصول مطلوب فافهم فان کلامنا اشارة لا یدرکها الا الاقل
من الخواص بل من اخص الخواص علامت حصول آن دولت عظمی را
برای مذکور ساخت که جمعی ازین طایفه هم از وصل عریان دم از ده اند
وطایفه دیگر یاس از حصول مطلوب قایل گشته اما جمع این دو دولت
را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که از اجمع ضدین
انگارند و از جمله محالات شمارند و جمعی که ادعای وصل مینمایند یاس را
حرمان میدانند و جماعه که مدعی یاس اند وصل را عین فصل می انگارند
این همه علامت نارسائی است با آن منزلت علیا غایت ما فی الباب
پرتوی از آن مقام عالی بر باطن ایشان تافته است جمعی از او وصل انگاشته اند
و جمعی دیگر یاس این تفاوت از راه استعداد هر کدام منجر که مناسب
استعداد طایفه وصل است و موافق استعداد طایفه دیگر یاس نزد این فقیر
استعداد یاس نیکوتر است از استعداد وصل هر چند آنجا وصل و یاس
لازم یکدیگر اند و جواب اعتراض دویم نیز ازین جواب لایح گشت چه وصل

مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر شتان ما بینهما ونعنی بالوصل العریانی
رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها و لما کان اعظم الحجب واقواها هی التجلیات
المتنوعة والظهورات المختلفة لابد ان ینقضی وتتم تلک التجلیات والظهورات
بتمامها سواء کان التجلی والظهور فی المرایا الامکانیة او المجال الوجوبیة فانما فی حصول
نقض الحجب سواء کان التفاوت بینهما فی الشرف والرتبة وهو خارج عن نظر
الطالب اگر پرسند که ازین بیان لازم می آید که تجلیات را نهایت باشد
وحال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب
گویم که لا نهایتی تجلیات بر تقدیریست که سیر در اسما و صفات بتفصیل واقع
شود و برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس میسر نیست
و وصل عریان حاصل نه وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط
بطی اسما و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد
اگر گفته شود که تجلیات ذات را نیز لا نهایت گفته اند چنانکه حضرت
مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بآن تصریح نموده است
پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گویم
که آن تجلیات ذاتیه نیز بی ملاحظه شیون و اعتبارات نیست که
تجلی بی آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان آنیم امریست ما
ورای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی
عبارت وران موطن جایز نیست هر تجلی که باشد زیرا که تجلی از ظهور شیء است
در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ما شاء الله تعالی و انجا مراتب
همه ساقط گشته است و مسافت تمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات
را ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بلاحظه معانی زایده است

ولکن

تجلیات ذات به تجلیات صفات است و اگر بلاحظه معانی غیر زایده تجلیات ذات لهذا
ظهور مرتبه وحدت را که تعین اول است و نه زاید بر ذات نیست
معانی گفته اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه را دران
موطن اصلا گنجایش نیست زاید باشند ان معانی یا غیر زاید زیرا که معانی
بتمام بطریق اجمال طی شده بحضرت ذات تعالی و تقدس وصول
میسر شده است باید دانست که وصل دران موطن در رنگ مطلب بیچون و بیچگونه
است اتصالی که عقلا از فهم کنند منحیث خارج است و شایان الجناب
قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
شعر اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان
ناس هیچکس از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است
از ابتدای طریقت خود گفته اند که نهایت را دران اند راج است هر گاه
بدایت ایشان نهایت آمیز باشد نهایت هم باید که مناسب آن بدایت باشد
و آن همان است که این فقیر باظهار آن امتیاز یافت اگر بادشه
بر در پیر زن بیاید تو ای خواجه سبلت مکن فلله سبحانه الحمد و المنة
علی ذلک ای برادر واصلان این نهایت ازین طریق و از طرق دیگر اقل
قلیل اند اگر تعداد افراد آن نماید نزدیک است که نزدیکان دوری جویند
و از انکار بعید ان خوف حاجه استبعاد نماید کل ذلک الکمال و الوصول
الی نهایت النهایت بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات
اتمها و اکملها و از جمله خصایص این طریقه علیه سفر در وطن است که
عبارت از سیر انفسی است هر چند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت
است اما آن سیر در نهایت میسر میشود بعد از قطع سیر آفاقی و درین طریق

ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع می یابد پس منشاء
این سیر که در ابتدا حاصل است اندراج النهایت فی البدایت گشت و خاصه
دیگر خلوت در انجمن است که متفرع است بر سفر در وطن هر گاه که سفر در وطن
میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوت خانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق بمجرد
النفس راه نیابد این خلوت هر چند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است
اما درین طریق چون در ابتدا دست می دهد از خواص این طریق گشت باید
دانست که خلوت در انجمن بر تقدیریست که درهای خلوت خانه وطن را
بر بسته باشد و روزنها را مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملتفت احدی
نگردد و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و خواس بتکلف معطل
سازد که آن منافی این طریق است ای برادر این همه تحمل و تکلف در ابتدا
و در وسط است و در انتها ازین تحملات هیچ در کار نیست و در عین
تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر ازینجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه
در حق منتهی مطلقا مساویست لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در نفس
جمعیت باطن او برابرند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از
ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود و قال الله سبحانه امرا لنبیه علیه
و علی اله الصلوات والسلام واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست
که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا یابد پس تفرقه
ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن در هیچ وقتی از اوقات
جایز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم
از برای حق باشند تعالی باطن به تمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر
از برای ادای حقوق خلق باقی ماند اما در ادای آن حقوق هر گاه امتثال

بر تقدیریست

نماید ... و آفاق بمجرد النفس راه نیابد این خلوت هر چند منتهیان
طرق دیگر را نیز میسر است اما درین طریق چون در ابتدا
دست می دهد از خواص این طریق گشت باید دانست
که خلوت در انجمن ...

اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه الیه
یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه و ما ربک بغافل عما تعملون و درین
طریق تقدیم جذبه است بر سلوک و ابتدا سیر از عالم خلق بخلاف اکثر
طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طی معارج جذبه مندرج است
و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر است پس اگر باین اعتبار درین
طریق اندراج البدایت فی النهایت هم بگویند گنجایش دارد پس معلوم
شد که سیر ابتدا در این طریق در سیر انتها مندرج است نه آنکه نهایت را
سیر ابتدا فرود آیند و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند
ازینجا باطل شد زعم کسی که میگوید که نهایت این طریق بدایت طرق
سایر مشایخ است اگر کسی گوید که در عبارت بعضی از مشایخ این طریقه
واقع شده است که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت
ایشان واقع میشود پس درست آمد که نهایت ایشان هم بدایت
دیگران شد چه سیر در اسما و صفات در ابتدا است نسبت بسیر در تجلیات
ذاتیه در جواب گوئیم که ایشان را سیر در آسما و صفات بعد از سیر در
تجلیات ذاتیه نیست بلکه در ضمن همین سیر آن سیر هم واقعه می شود
غایت ما فی الباب چون سیر اسمائی و صفاتی به سبب عروج ضما
بعضی از عوارض ظهور میکند و سیر تجلیات ذاتی مستور میگردد و متخیل میشود
که آن سیر را اتمام کرده داخل تجلیات اسمائی و صفاتی گشته است
نه چنین است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی بعالم
واقع میشود از برای دعوت خلق بحق جل و علا اگر آن رجوع را
نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصور کرده باشند بعید نیست

امر است نه از عالم

اما چه میگوید مشایخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضاً مراد از
نهایت و بدایت بدایت و نهایت ولایت است و این سیر رجوعی
بولایت تعلق ندارد و نصیبی است از مرتبه دعوت و تبلیغ و این طریق
اقرب طرق است والبته موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده
اند که طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه و تعالی طریقی
خواستم که البته موصل باشد و این خواست ایشان باجابت مقرون گشته است
چنانکه در رشحات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است
چرا اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتدا آن اندراج
یافته است خیلی بی دولتی باشد که درین طریق داخل شود و استقامت
نورزد و بی نصیب برود ع خورشید مجرم ار کسی بینا نیست
آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب
کدام زیرا که فی الحقیقه راه بر این طریق موصل است نقص این
طریق و درین طریق در ابتدا حلاوت و وجدان است و در
انتها بی مزگی و فقدان که از لوازم یاس است بخلاف طرق دیگر
که ابتدا بی مزگی و فقدان دارند و در انتها حلاوت و وجدان
و هم چنین درین طریق در ابتدا قرب و شهود است و در انتها
بعد و حرمان بخلاف طرق سایر مشایخ کرام تفاوت طرق ازین جا
قیاس باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب
و شهود و حلاوت و وجدان از دوری و مهجوری خبر میدهد و بعد
و حرمان و بی حلاوتی و فقدان از نهایت قرب فهم من فهم و در شرح
این سر این قدر وا مینماید که هیچکس از نفس خود بخود نزدیک ترسایی
ندارد

ندارد و نسبت قرب و شهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود
او را مفقود است و نسبت بغیر خود که با او مباینت دارد این نسبتها
موجود فالعاقل تکفیه الاشارت و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید
را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم
علوم دینیه داشته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز
و مویز وجد و حال عوض نمی کنند و ترهات صوفیه مغرور و مفتون
نمیگردند احوالی که بارتکاب محظورات شرعیه و خلاف سنت سنیه حاصل
شود قبول ندارند و نخواهند ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند
و بذکر جهر اقبال نمی فرمایند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان
بر استمرار آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است ایشان را دائمی است
حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار
ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور و تجلی بلند تر است چنانکه اشارتی
بآن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این
سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی در قاصی نسبت ندارند
کارخانه ایشان بلند است و درین طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم
طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی
که متاخران ایشان پیری و مریدی را منحصر بر کلاه و شجره ساخته اند اینجاست
که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریقت را مرشد می نامند و پیر نمیدانند
و در رعایت آداب پیری را در حق او بجا نمی آرند این از کمال جهالت
و نارسائی ایشان است نمی دانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم و پیر صحبت
را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده بلکه در حین حیات پیر اول

اکر طالبی رشد خود را در جای دیکر بیند بی انکار پیر اول جایز است که
پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز این
معنی از علمای بخارا فتوی درست فرموده بودند آری اکر از پیری
خرقه ارادت کرفته باشد از دیکری خرقه ارادت نکیرد اکر خرقه
تبرک کیرد و ازین جا لازم نمی آید که پیر دیکر اصلا نکیرد بلکه رواست که
خرقه ارادت از یکی کیرد و تعلیم طریقت از دیکری و صحبت با بابرکات
دارد اکر این هر سه دولت بیکی میسر کردد چه نعمتی است و جایز
است که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدد استفاده نماید باید دانست
که پیر آنست که مرید را بحق سبحانه راه نمائی فرماید این معنی در
طریقت بیشتر ملحوظ است و واضح تر است پیر تعلیم هم استاد
شریعت است و هم راه نمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس
رعایت آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و باسیم پیر او احق
باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره وابسته
باتیان احکام شرعیه و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة زیرا که مقصود از ارسال و انزال کتب رفع
هواهای نفوس اماره است که بعداوت مولای خود جل سلطانه منتصب
کشته است پس رفع هواهای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه
کشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد از هواهای نفس بعید
تر بود و پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی
شریعت نبود و خرابی او جز در تقلید صاحب شریعت متصور نباشد
ریاضات [illegible] که باورای تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست

آنرا

تعلیم

رسل

که جوکیه و براهمه هند و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند
و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید غیر خسارت
راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ
مقتدا است بی تصرف او کاری نمی کشاید چه اندراج نهایت در
بدایت اثر توجه شریف اوست و حصول معنی بی چونی و بیچکونکی
نتیجه کمال تصرف او کیفیت بیخودی که از اراده مخفی اعتبار کرده
اند حصول آن در اختیار مبتدی نیست و توجهی که معرا از نسبت
جهت است وجود آن در حوز حوصله طالب نه

نقشبندیه عجب قافله
سالار اند که برند از ره پنهان بحرم قافله را

این بزرکواران
همچنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند و حضور و آکاهی
را در اندک وقت به طالب صادق عطا می فرمایند در سلب آن
نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیکی التفاتی صاحب نسبت را مفلس
میسازند بلی آنها که میدهند می ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه
و غضب اولیائه الکرام و طریقه علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت است
فرموده اند که هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام ما چه نفع خواهد کرفت
و این سکوت را بتکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست
چه از ابتدا توجه این بزرکواران با حدیث مجرد است از اسم و صفت
جز ذات نمی خواهند و معلوم است که مناسب آن توجه و ملایم
آن مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این
سخن است و لنختم هذه المقالة بحمد الله سبحانه و بصلوت حبیبه الحمد
لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و علیهم

درین

لودکی

اجمعین والسلام مکتوب دویست و بیست و دویم بخواجه محمد اشرف
کابلی صادر یافت در بیان خرابی احوال و دید قصور و متهم داشتن نیات
خودرا و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکه این دید اثر آن کمالات
است و ما یناسب ذلک اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی طاعتک بحرمة سید
الاولین والآخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بزرگی فرموده است
که مرید صادق آنست که مدت بیست سال کاتب شمال او چیزی نیابد که بروی نویسد
و این فقیر بتقصیر بذوق و وجدان در حق خود می یابد که کاتب یمین معلوم
که در مدت بیست سال حسنه یابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خداوند
جل سلطانه که این سخن را بتصنع و تکلف بگوید و ایضا بذوق می یابد که کافر
فرنگ از وی براتب بهتر است و اگر لم ان را پرسند از جواب عاجز آید
نیاید و ایضا بطریق ذوق خود را محاط خطیات میداند و مشمول سیئات می
انگارد و حسناتی که بوجود می آید کاتب شمال خود را بکتابت آن احق
می بیند و می یابد که کاتب شمال وی همیشه در کار است و کاتب یمین او معطل
و بیکار و صحف یمین را خالی و سفید میداند و صحف شمال را مملو و سیاه امید
جز برحمت ندارد و دست آویزی جز مغفرت نه دعای اللهم مغفرتک اوسع
من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال اوست عجایب کار
و بار است فیوض و واردات الهی جل شانه سلطانه که علی الدوام در مدارج
کمال و تکمیل فایض و وارد است تا هیچ این دید قصور مینماید و تقویت آنها
این عیب بینی میفرماید به جای عجب منقصت می افزاید و در محل ترفع راه
بتواضع و فروتنی میگشاید و در آن واحد هم بکمالات ولایت مشرف است
وهم بدید قصور متصف هر چند بالاتر میرود پایان تر خود را می بیند بلکه هر چه بالاتر

رفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظرفا آنرا باور دارند یا نه و
و اگر سر آنرا معلوم کنند شاید باور دارند یا نه و اگر سر آنرا معلوم کنند
شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست و جود متنافیین دیگر چرا — سبب وجود متنافی
باشد جواب استحاله جمع متنافیین مشروط باتحاد محل است و در ما نحن
فیه محل متعدد است بالا روندها لطایف عالم امر است از انسان کامل و فرود
آینده ها از عالم خلق او لطایف عالم امر او هر چند بالاتر روند بی مناسب
تر میگردند و بعالم خلق هر چند پایان تر می آید سالک را بی حلاوت تر — دیهمان بی مناسبتی سبب پایان
می سازد و دید عیوب و نقایص را زیاده تر میگرداند ازینجاست که منتهیان — تر آمدن عالم خلق است در عالم
مرجوع آرزوی آن التذاذ و حلاوت دارند که در ابتدا ایشانرا — خلق تر میسازد
میسر شده بود و در انتها از دست رفته و بی مزگی بجای آن نشسته و هم
ازینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافر
نورانیتی هست بواسطه امتزاج عالم امر او با عالم خلق او در عارف
این امتزاج زایل شده است عالم خلق تنها که انا از عارف بروی می
افتد جدا مانده است که سراسر از ظلمت و کدورت است و هر چند لطایف
عالم امر فرود می آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند و امتزاجی حاصل نمیکنند
چنانچه در ابتدا داشتند مکتوبی که بدست اخوی خواجه محمد طاهر ارسال
داشته بودند رسید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان
غیبت از نعمت های عظیم شمرند و تا موانع مرتفع شود اکتفا بقرب قلوب
نمایند و با وجود این قرب نجابت آشنا دست ندهند که تمامی نعمت مربوط — ×
باین قرب است و بیس قرنی با وجود قرب قلوب چون قرب ابدان — حصول قرب ابدان را
نخواشت باد ناهی آن جماعه که قرب ابدان داشتند نامی آن جماعه که

که قرب ابدان داشتند زنهار لهذا اتفاق کوه ذهب او بد شعیر ایشان که انفاق
کنند برابری نکنند فلا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان والسلام مکتوب دویست
و سیوم به خواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافت در تحریض
بر اظهار احوال و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار خود اخوی خواجه جمال الدین حسین
مدتیست که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده اند که مشایخ کبار دیده
مریدی را که تا سه روز از احوال و واقعات خود بعرض شیخ خود نرساند کفش
پای میفرمایند مضی ما مضی دیگر چنین نکنند و هرچه رو دهد نویسان باشند قدم
مبارک اخوی اعزی را مغتنم دانسته در خدمت و دلجوئی کوشند و صحبت
گرامی ایشان را عزیز دانند ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان والسلام مکتوب
دویست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان رعایت
اداب و دفع مظنه آزار که توهم نموده بود و امر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقت
و تحمل نمودن بجفای فقر و نامرادی و بعضی نصایح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم
بر پشت این مکتوب نوشته شد مکتوب شریف اخوی ارشدی سیادت
پناهی میر محمد نعمان وصول یافت مضمون مقدماتی که ترتیب داده بودند
و فحوای تشکیکاتی که نموده بوضوح انجامید بعضی مردم شما را اعتقال اشتمار ام
زمان میگویند این قسم سخنان در میان آوردن با کسی که از وی گذر
و چاره نباشد چه مناسب است قطع نمی توان جست مع ذلک خیال
نکنند که ازین نوع سخنان غباری بخاطر اینجانب راه یافته باشد
که بازار آنجا مد چه جای آنکه به بیزاری بکشد خوبیهای شما در نظر است و زلات
شما از اعتبار نظر ساقط بهیچ گونه خاطر خود را مشوش ندارند و بهیچ وجه آزار
اینجانب را متصور ننمایند که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست جز آزار

نمی توان کردم

متصور شود که موجب آزار شما است اموری که بسهو و نسیان
بمقتضای بشریت سر بر زند شایان مواخذه نیست توهم آزار از خاطر
بر آورده بتعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر باستخاره که از برای تاکید
این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس این امر
بد قرین در کمین این مسکین باشند از احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا
بمکر و حیله از جا ببرند و به تسویل و تمویه سیئات را بصور حسنات وانمایند
فرموده اند که دشمن لعین چون از راه طاعت و نصیحت در آید دفع کردن
آن متعسر است پس همیشه ملتجی و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی
بشکستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او نخواهند و استدراج
او نطلبند طریق استقامت اینست که بسعادت ابدی ره نمای فرماید
دیگر فقر و نامرادی جمال این طایفه است و اقتدا است به سید کونین
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال
کرم کفیل رزق عباد خود شده است و ما و شما را ازین تردد فارغ ساخته
هرچند اشخاص بیشتر رزق زیاده تر به جمیع همت متوجه مرضیات حق
باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند والباقی
عند التلاقی بعضی یاران که از ان اطراف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم
آزار در خاطر میر متمکن است بنا بر علی ذلک بتاکید و مبالغه نوشته شد
که رفع توهم آزار نمایند دیگر کتابتی بملا یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن
نصایح و مواعظ باشد ظاهرا مضمون آن کتابت مقبول طبعش نیفتاد که جواب
کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن دعا نیز خود را معاف داشت
گو مقبول طبعش نشود جماعه که باین حقیر منسوب اند اگر مظان غلط و مواد خطا

و مواد غلطهای ایشانرا اعلام نکند و حق از باطل جدا نسازد از عهده
چگونه برآید و در آخرت چه رو نماید باد بگویند من الحجه شرط بلاغست
با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ بدانند که مقام شیخی و دعوت
بحق جل و علا پس مقام عالیست الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنیده خلق
باشند هر نی سر و برگ را باین منزلت علیا چه مناسبت ٭ هر گدائی مرد
میدان کی ٭ بشه آخر سلیمان کی شود ٭ علم بتفصیل احوال و مقامات و معرفت شود
بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشوف و الهامات و ظهور تعبیرات
و واقعات از لوازم این مقام عالی است و بدو نها خرط القتاد غایت
ما فی الباب اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعض از مریدان خود
را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از انکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت
میدهند و نحوی از تجویز میفرمایند که بطالبان تعلیم طریقت نمایند و بر احوال
و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم است که آن
مریدان مجاز را امر باحتیاط درین کار فرماید و بتاکید مواد غلط را اظهار
نماید و بتکرار ایشان بر نقص آن ها اطلاع بخشد و مبالغه ناتمامی آنها را ظاهر
سازد درین صورت اگر شیخ در اظهار حق نماید مسامحه مداهن باشد و
اگر مرید را بدآید باید ولت بود مگر نمیدانند که رضای حق جل و علا منوط
برضای شیخ است و سخط او تعالی مربوط بسخط او چه بلا شد نمی فهمد که قطع
کردن از امنیر بکجا میشود و اگر از ناقطعه کند بگ خواهد پیوست و اگر عیاذ
بالله سبحانه این قسم امری بخاطر او راه یافته باشد بی توقف گوییم
که توبه کند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشد
که به این ابتلای عظیم مبتلا نه سازد و باین بلای خطرناک گرفتار نگرداند

سبحانه الحمد و المنة که ازین همه ناپروائی یاران هیچ غباری آزاری واضطراب
برخاطر اینجانب راه نداده است ازین جای امید وار است که
عواقب امور به خیر گذرد و باقی احوال و اوضاع را اخوی ارشادپناهی
مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی اشتباهات
از ایشان استفسار خواهند نمود و السلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب دویست و بیست و پنجم بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان
آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالی که دیگرانرا در نهایت میسر میگردد
میسر میشود و لیکن بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این
طریق عالی است و ظهور اینچنین احوال در بدایت مستلزم آن نیست
که صاحب آن احوال را کامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند
و ما یناسب ذلک نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی اله الکرام
مراسلات شریفه بی در بی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان و
التذاذ و جمعیت ایشان اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود
غایت ما فی الباب چون درین طریق اندراج نهایت در بدایتست
مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میدهد که شبیه باحوال
منتهیانست به حیثیتی که فرق در میان این دو نوع احوال نتواند کرد
مگر عارفی که حدت نظر داشته باشد برین تقدیر اعتماد بر حصول احوال پس
نموده آن صاحب احوال را امنوده آن صاحب احوال را اجازت
تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت ضرر آن صاحب احوال
فوق ضرر مسترشدان اوست بتخیل که تخیل کمال او را از ترقیات باز دارد

و تواند بود که حصول جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است اورا
در بلا اندازد که اماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه باو راه نیافته یعنی
ما مضی جمعی را که اجازت داده اند بملاحظت معقول آنها سازند که این نوع
اجازت مبنی بر کمال نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که
در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است
و نصایحی که در مناسب دانند در کار دارند و بر منقصت آنها اطلاع بخشند
و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت منع شان نکنند که شاید به برکت
نفس شما به حقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع این امر عظیم القدر
نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند
که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان گردد والسلام مکتوب دویست
و بیست و ششم به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود املا نموده اند صدور یافت
و در بیان آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران
و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت موجب فرحت
گشت ای برادر وفقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیات بسیار قلیل است
و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور
لاطایل صرف نماید و ملتزم الام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب
ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ می ریزند و شما قدر
دولت خانگی را ناشناخته در طلب دنیا دنیه بذوق میدوید و
بشوق خواهان حصول آنید الحیا شعبة من الایمان حدیث نبوی است علیه
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع
اهل الله و این قسم جمعیت لله و فی الله که امروز در سرهند میسر است اگر

گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آید
و شمهٔ ازین ماجرا حاصل کنید و شما اینچنین دولت را مفت از
دست داده اید و جواهر نفیس بجوز و مویز در رنگ طفلان اکتفا ۷
نموده اید ع شرمت بادا زهزار شرمت بادا ای برادر تا وقت
دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع بر بانگ ارند
از ما ن علاج چیست و تدارک چه بود و تلافی به چه چیز حاصل آید غلط
کرده آید و خطا فهمیده آید بلقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای
نفیس و مزیب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در
دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا
انداختن و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش بسیار
دور است حق سبحانه و تعالی عقل دهاد و متنبه کناد ای برادر دنیا که
در بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در دنائت و خست مشهور حیف
باشد که عمر گرامی خود را از بهر بیوفا و خسیس صرف نماید ما علی الرسول الا کسی
البلاغ والسلام مکتوب دویست و بیست و هفتم بملا طاهر لاهوری صدور
یافت در بیان بعضی از نصایح و مواعظ که بمقام شیخی و تکمیل تعلق دارد
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت
موجب فرحت گشت از حلاوت والتذاذ یاران نوشته بودند فرحت
بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه و تعالی که شما را این منصب کرامت
فرموده است شکر این نعمت عظمی را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت
کنند که امری صادر نشود که باعث نفرت خلایق گردد که وبال عظیم است
نفرهٔ خلق مناسب حال ملامتیه است که به شیخی و دعوت کار ندارند

[illegible] شیخی

بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مبادا این دو مقام را خلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند که ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را متحمل دارند و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط نمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مهما امکن عمل بر رخصت تجویز نکنند که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای جذب انجذاب قلوب طلاب است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال عارفان از اسباب تقلید است مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال با طالبان برابرند و از اتیان اعمال هیچ کس را استغنا نیست غایة ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار از ریا می نامند بالجمله در قول و بالفعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلایق درین اوان هنگامه طلب اند کاری بوقوع نیاید که منافی این مقام باشد و جهال را طعن آگاه برسانند از حضرت سبحانه و تعالی استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشایخ نوشته بودند وجه اخرا مکرر بشما بالمشافهه

گفته شده است ما ورای آن چیزی نفهمند که در ان خیریت نیست زیاده چه نویسد

مکتوب دو صد و بیست و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان بعضی از نصایح که بمقام تکمیل و تعلیم تعلق دارد و ما یناسب ذلک

طریقه تعلق

مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت ای برادر مکرر بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است

استقامت

بر شریعت بحدی که بر ترک ادنای آداب آن راضی نباید شد و رسوخ و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بنهجی که اصلا بروی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید درآید عیاذاً بالله سبحانه در امری از امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود و اگر بعنایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصایح و وصایای دیگر نیز گوش زد شما شده است در مراعات آن احتیاط فرمایند و بتضرع و زاری تلافی تقصیرات نمایند در عشره این ذی الحجه اعتکاف بنشینند به نیت قضای اعتکاف عشره اخیره ماه رمضان که وقتی ترک شده باشد تا باین نیت مرتکب سنت باشند و دران عشره اعتکاف بتضرع و زاری و التجا و نیاز و عذر و تقصیرات جویند فقیر نیز دران عشره مدد شما خواهد نمود ان شاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که این همه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریقت بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چکار خواهد کرد و لازم نیست که هرچه در خاطر بگذرد آنرا البته سعی باید کرد

چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است نفس لجوج است
امری را که پیش گرفت میخواهد که آنرا بانصرام رساند و حقیت و بطلان
آن ملاحظه نمی کند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق سبحانه نافع آرد
سو فکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت ببرد اجازت نامه مریدان
بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید از تعلیم
تابع آن سازند این بخود طریقت بکشند نه آنکه تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و معاملهٔ خود سراسر ضرر
و خسران است مکتوب دویست و بیست و نهم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت
در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت
لیکن تکمیل صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انوار است ح
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مراسلات شریفه که نامزد مخلص
مشتاق خود ساخته بودند بدهلی در دهلی رسید موجب ازدیاد فرحت
و باعث افراط محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملا حل
بعضی از شبهات و تردیدات که اندراج یافته بود آنکه طریق ما همان
طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت
همان نسبت شریفه آنحضرت کدام طریق ازان طریق عالی و کدام نسبت
ازان نسبت علیه اولی و انسب است که کسی آنرا اختیار نماید غایت ما
فی الباب تکمیل صناعت و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار است و تعاقب
انوار است مثلا نحوی که در زمان سیبویه بود و بتلاحق افکار متاخران
ده صد زیاده گشته است و محرر و منقح شده مع ذلک همان نحو سیبویه است
که افکار متاخران بیش از مشاطگی و تزیین آن نموده است مقوله شیخ
علاء الدوله قدس سره بسمع شریف رسیده باشد که فرموده هر چند

وسایط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشنتر گردد و این قسم زیادتی برآن
نسبت علیه که بطریق مشاطگی و تزیین پیدا شده باشد و در گفت آمده جمعی را
در تخیلات انداخته است حقیقت معامله اینست که بی تکلف و تصنع نموده
آمد مکتوبات و رسایل این فقیر را ببینند که این طریق را طریق اصحاب
کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه مدلل
ساخته و مداحی این طریق عالی و اکابر این طریق را بر نهجی نموده است
که هیچکس از خلفای این خانواده بزرگ بایراد عشر عشیر آن موفق
نگشته و ایضاً این فقیر در روزمره و در نشست و خاست رعایت آداب
و لوازم این طریق بر وجه اتم مینماید و سر موئی مخالفت و احداث تجویز
نمیکند عجب است که این همه هنرها از نظر مستور مانده است و اگر با
الفرض در ایام ازار نسبت به بعضی یاران در کلمه و کلام سخن نا ملایم واقع
شده باشد در نظر در آمده عجبتر آنکه شما امثال این سخنان را باور میدارید
و بمجرد شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بآن جماعه
است اما مگر قابل حسن ظن نیستم بالجمله اگر مدار بر گفت و شنود است
از دست سخن چینان خلاصی متصور نیست و اخلاص متوقع نه از گفت و
شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود و رفع
کلفت دیرینه گردد و نوشته بودند که وقت تربیت حضرات بزرگ زادگان
رسیده میگذرد و وصیت حضرت ایشان قدس سره یاد داده بودند
مخدوما مگر ما سعادت خادمانست که بخدمت مخدوم زاده های خود فایز
گردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلومه خود را
معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد حالا اگر میدانید

که مانعی نیست و راه گفت وشنود مسدود گشته است اشارت فرمایند
که چند روز آمده باین خدمت اشتغال نماید و اگر نیک ملاحظه مینمایند
میدانند که درین کار مجرد امتثال امر وصیت باید نمود والا تربیت ظاهر
و باطن شما ایشان را کافیست احتیاج دیگری نیست دیگر مولانا عبداللطیف اخوی ۲
میفرمودند که میان محمد قلیج مخدومزاده کلان را در حق تعلیم و تربیت
ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز این معنی نموده اند استماع
این خبر در تعجب آورد اگر او از نارسائی خود چیزی تحمل کند ایشان چون
تجویز نمایند ازین می ترسد که مبادا از ار محمد قلیج جای دیگر سرایت
کند والسلام مکتوب دویست و سی ام بشیخ یوسف برکی صدور یافت
در علو همت و عدم الاکتفا بانچه حاصل شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد
و اثبات معبود بیچون و بیچگون که ماورای دید و دانش است ۲
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی شمه از احوال گرامی شما میان
بابو بار بر شما اظهار نمودند و استفسار حقیقت آن فرمودند بنا بر علی ذلک
چند کلمه نوشته آمد مخدوما این قسم احوال در اوایل مبتدیان این راه اقدام ۲
را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن می نمایند
وصل کو نهایت کدام شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها قلل الجبال ودونهن
حتوف الله تعالی بیچون و بیچگونه است هرچه در دید و دانش و شهود
و مکاشفه در آید غیر اوست سبحانه او تعالی وراء الوراست زنهار نجوز
و مرید این راه در رنگ طفلان گول نه شوند و بوصول و نهایت مغرور
نگردند و احوال و واقعات را پیش شیخان ناقص ظاهر نسازند که ایشان
باندازه یافت خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را نهایت می شمرند

لاجرم مستعد در زعم کمال می افتد و فتور در طلب او راه می یابد شیخ طالب ۲
کامل باید طلبید و معالجه امراض باطنه از و باید خواست تا زمانی که بشیخ
کامل برسید باید که این احوال را در تحت لا در آورده و اثبات معبود بحق نفی بکنیم ۲
که بیچون و بیچگونه است نماید حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند
هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت
کلمه لا نفی آن باید کرد و بیشتر نیز هرچه رو دهد نفی بکنید که او تعالی وراء
الوراست و در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ در دست
نباشد طریق اکابر این طریقت اینست والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعت المصطفی علیه و علی اله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها
مکتوب دویست و سی و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب
اسوله که نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول چیست
و اسمای که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
هم اسما مبادی تعینات اولیا است یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود اولیاست ۲
که منع میکنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا الذکر جهراً ۲
از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور نبوده علیه الصلوات والسلام
منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل نحمده و نصلی علی نبیه
و نسلم علیه و علی آله الکرام دو مکتوب شریف بتعاقب رسید مکتوب
اول هرچند مبنی از شورش و اضطراب بوده اما مکتوب ثانی ملایم و
هموار بوده است و مشعر از شوق و سرگرمی محبت آثار را زمانی
که میر سعدالدین راهی میشدند طلب کتابت نموده بودند در آن وقت
بیدماغ و مقبوض بود بمجرد رسیدن بخط خود نتوانست نوشت بملا نا یار محمد

جدا باید کفت که بنویسد و در وقت جدا ماغی اگر کلمه نا ملایم مندرج شده باشد
معذور خواهند داشت بآنکه باید که باندک چیزی بی جا نکردند و معامله را
برهم نزنند حق سبحانه و تعالی نکند که آزاری در میان باشد یا آزردگی رنجش
و اعتراض چیزی نوشته آید از روی نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال
باید بود مکتوب ثانی شما بسیار محظوظ ساخت حرارت در بهرام در کار است
بزرگی و افسردگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق در میان حصول
و وصول نمی تواند فهمید ای برادر حصول با وجود بعد متصور است و وصول
متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم می توان گفت که عنقا در مدرکه
گاه ما حاصل است اما وصول با عنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت
از ظهور شیٔ است در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول
شی ظلیت را بر نتابد فافترقا و ایضا پرسیده بودند که اسمائی که مبادی
تعینات تعینات انبیااند یا اولیا اگر هست فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات کلیات اسماست و اولیا جزئیات آن اسما
که تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسماست
که بقیدی از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة و الارادة المقیدة بشیٔ
شیٔ و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق بمطلق خواهد بود و این فرق را در
بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسیده
بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است با آنکه ذوق و شوق می بخشد
و چرا از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور نبوده مثل لباس فرجی و شال و سر اول
منع نمی کنند ای برادر
مخدوم ما عمل آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام بر دو نوع است از سبیل

انبیاست علیهم الصلوة و التسلیمات
همان اسماست مبادی اولیاست
و مبادی تعینات

علیه و علی آله الصلوة و السلام منع
نمیکنند

عبادت

عبادت است یا بر طریق عرف و عادت عملی که بسبیل عبادت بوده
خلاف آنرا از بدعت ها منکره میدانیم و بمنع آن مبالغه می نمائیم که
احداث در دین است و آن مردود است و عملی که بنا بر عرف و عاد
ت است خلاف آنرا بدعت منکره نمی دانیم و در منع آن مبالغه نمی
نمائیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عاد
ت است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی از بلاد دیگر است
و همچنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقعه
است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتایج است
و منتج سعادات ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین
علیه و علیهم و علی تابعی کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
و السلام مکتوب دویست و سی و دوم در بیان حقیقت دنیای
دنیه و قبح مزخرفات ردیه آن و علاج ازاله محبت این دنیه و ما یناسب
ذلک حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیای دنیه نامرضیه را و قبح
مزخرفات و مموهات ردیه را در نظر بصیرة منکشف گردانیده حسن
و جمال آخرت را با طراوت جنات و انهار آن و با زیادتی لقای
پروردگار در آن جل سلطانه جلوه گردانا د بحرمت سید المرسلین علیه
و علی آله و علیهم الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا از ین
قبیح سریع الزوال بی رغبتی حاصل گشته بکلیت توجهی بعالم بقا که محل
رضای مولی است جل شانه میسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر نشود خلاصی
از گرفتاری آن محال است و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح
و نجات اخروی متعذر حب الدنیا راس کل خطیئة قضیه مقرر است

خلاف عرف بعضی از بلاد

غالی یخلخان صدور یافته

وچون معالجه باضداد است علاج ازاله محبت این دنیه منوط باشد برغبت
نمودن درامور آخرت واتیان اعمال صالحه بروفق احکام شریعت غرا حضرت
حق سبحانه وتعالی حیات دنیا را منحصر در پنج چیز بلکه در چهار چیز کرده اند حیث
قال الله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتفاخر بینکم
وتکاثر فی الاموال والاولاد پس ناچار وقتی که اشتغال باتیان اعمال صالحه
نماید جز اعظم آن که لعب ولهو است رو بنقصان آرد واجتناب از
لبس حریر وتلبس بذهب وفضه که عمده در تحصیل زینت اند فرماید جز
دیگرش که زینت است رو بزوال آرد وچون یقین نماید که فضیلت
وکرامت نزد خدای عز وجل بورع وتقوی است نه بحسب ونسب آنه
از تفاخر باز ماند وچون داند که اموال واولاد ومانع ذکر حق اند سبحانه ومعرض
از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر وران تقاعد فرماید وتزاید از از معایب
شمرد بالجمله ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا اکیلا الفر کم شی داده ایم
ترا ز گنج مقصود نشان اگر ما نرسیدیم تو شاید برسی بقیة المرام میان شیخ عبد المومن
بزرگزاده اند تحصیل علوم بانجام رسانیده سلوک طریقه صوفیه میفرمایند ودر ضمن
این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت بشری که از قبیل اهل وعیال
میخیزد ولی اختیار مضطر میسازد این فقیر از برای دفع این اضطرار دلالت
بجناب شما نموده من دق باب الکریم انفتح والسلام مکتوب دویست سی
وسیوم بسیادت و نقابت پناهی جناب شیخ فرید در بیان بعضی نصایح به حسن ادای صدور یافته
ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة جدکم الامجد علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها در ایام عرس حضرت خواجه حبیو قدس سره بحضرت
دهلی رسیده بخاطر داشت که در ملازمت علیه نیز برسد در یغ استاخیر کوچ منزل گشت

بضرورت

بضرورت توقف نموده به چند کلمه نامربوط تصدیع داده گشت اگر در
حضور است واگر در غیبت به همگی همت خواهان سلامتی ایشان است
از آنچه نباید ونشاید ودر بعضی اوقات غلبه خیراندیشی بران می آرد که نیکی
ایشان را اختیار کرده از آنچه شایان عتبه علیه ایشان نباشد بتاکید ومبالغه
مانع آید ودر مجلس شریف نااهلان را نگذارد اما میدانند که جمیع آرزوها
میسر نیست بضرورت بدعای ظهر الغیب رطب اللسان است
شاید که در معرض قبول افتد حضرت خواجه احرار قدس الله سره از بزرگی
وکلانی خود میفرمودند که هرچند وگفته است که کسی چنان کلان شود
که اگر او دیهم شود عالم برهم شود اما چه توان کرد که ما را بی مالکان ساخته اند
امروز آن قسم بزرگی وکلانی نزدیک است که در ماده جناب شما صادق
آید چه رفاهیت شما رفاهیت خلایق است وبالعکس از اینجاست که نزد
مردم وعار خیر شما در رنگ وعار نزول مطر است که بعامه خلایق نافع
است پس حیف باشد که باآن کلانی وبزرگی برابر دانه خشخاش جائی
انگشت خشخاش نماند وآن دانه خشخاش بر دل دوستان وخیراندیشان
بار عظیم است کرم نموده ایشان را سبکبار سازند چندگاه است که
این خیراندیش ازین مقوله حرفی ننوشته که مبادا تکرار ومبالغه گران
آید بیت یار نازک بدن از باد هوا می رنجد همچو کاه برگ ز آسیب صبا
می رنجد اما از دوستی دور نمود که بملاحظه گرانی خاطر در مقام سکوت آید
بیت حافظ وظیفه تو دعا گفتن است وبس در بند آن مباش که نشنید یا شنید
چندگاه است که داعیه زیارت حرمین شریفین حرسهما الله سبحانه
عن الآفات پیدا شده است وباعث این سفر همان داعیه است

وچون این معنی منوط باستمزاج واسترضای ایشان بوده خبر کوچ آن
داعیه را در تسویف انداخت الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام مکتوب
دویست و سی و چهارم در حقایق آگاه و معارف دستگاه عالم ربانی عارف
سبحانی مخدوم زاده کلان اغنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله تعالی وابقاه واو
صله الی غایة ما یتمناه صدور یافت در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی
وجود محض وخیر صرف است که منشای هر خیر و کمال است وحقایق ممکنات عدمات اند
که منشای هر شر و نقص اند ومعنی من عرف نفسه فقد عرف ربه وبیان تجلی ذاتی که
فوق جمیع نسب واعتبارات است ومعنی تأویل کریمه الله نور السموات
والارض وما یناسب ذلک مع اسوله واجوبه تتعلق بتوضیح هذا المقام وتنبیهات
تلیق بتلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین اما بعد حمد خدای
بی چون ودرود پیغمبر رهنمون معلوم فرزندی اعزی باد که حقیقت حق
سبحانه وجود صرف است که امری دیگر بآن انضمام نیافته است
وآن وجود تعالی منشاء هر خیر وکمال است ومبداء هر حسن وجمال وجزئی
است حقیقی وبسیطی است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لا ذهناً
ولا خارجاً وبحسب حقیقت ممتنع التصور است ومحمول است بر ذات تعالی
مواطاةً لا اشتقاقاً هرچند نسبت حمل را نیز دران موطن فی الحقیقه گنجایش
نیست زیرا که جمیع نسب درانجا ساقط گشته اند ووجودی که عام ومشترک
است از ظلال آن وجود خاص است تعالی وتقدس واین ظل محمول است
بر ذات تعالی وتقدس وبر اشیاء وبر سبیل تشکیک اشتقاقاً لا مواطاةً
ومراد از آن ظل ظهور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات
واز افراد آن ظل اول واقدم واشرف فردیست که محمول بر ذات است

تعالی اشتقاقاً فالیس در مرتبه اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله
تعالی موجود ودر مرتبه آن ظل الله تعالی موجود صادق است نه الله
تعالی وجود وچون حکما وطایفه از صوفیه که بعینیت وجود قایل گشته اند به
حقیقت این فرق اطلاع نیافته اند وظل را از اصل جدا نساخته حمل اشتقاق
وحمل مواطاة هردو در یک مرتبه اثبات نموده اند ودر تصحیح حمل اشتقاق
محتاج به تمحل وتکلف گشته والحق ما حققت بالهام الله سبحانه واین اصالت
وظلیت در سایر صفات حقیقیه است ایضاً زیرا که در مرتبه اصالت که موطن (در آنک اصالت وظلیت)
اجمال است وغیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطات است
نه بطریق اشتقاق توان گفت الله تعالی علم ونمی توان گفت که الله تعالی عالم
زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرت چاره نبود ولو بالاعتبار
وهو مفقود فی ذلک الموطن راساً اذ التغایر لایکون الا فی المراتب
الظلیة ولا ظلیة ثمه لانه فوق التعین الاول بمراحل لان النسب الملحوظة
بطریق الاجمال فی ذلک التعین ولا مجال لملاحظة شئ من الاشیاء بوجه
من الوجوه فی ذلک الموطن ودر مرتبه ظل که تفصیل آن اجمالست حمل اشتقاق
صادق است نه حمل مواطات لیکن عینیت این صفات دران مرتبه
فرع عینیت وجود است تعالی که مبداء هر خیر وکمال است ومنشاء هر حسن
وجمال واین فقیر در کتب ورسایل خود هرجا نفی عینیت وجود کرده است
مراد ازان وجود ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است واین
وجود ظلی نیز مبداء آثار خارجیه است پس ماهیاتی که بآن وجود متصف
گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود فافهم
فانه ینفعک فی کثیر من المواقع پس صفات حقیقیه نیز موجود ذات

خارجیه نباشند و ممکنات نیز در خارج موجود نبوده‌اند ای فرزند سر غامض بشنو
که کمالات ذاتیه در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت
ذات است مثلا صفت علم دران موطن عین حضرت ذات است تعالی و همچنین
قدرت و ارادت و سایر صفات و ایضا دران موطن حضرت ذات تمامه
علم است و همچنین بتمامه قدرت است نه انکه بعض حضرت ذات علم است
و بعض دیگر قدرت که تبعض و تجزی انجا محال است و این کمالات که گویا
متنزع از حضرت ذات است تعالی در مرتبه حضرت علم تفصیل یافته
است و تمیز پیدا کرده مع بقای حضرت الذات تعالت و تقدست علی
تلک الصرافة الاجمالیة الوحدانیة بعد ازان هیچ چیز دران موطن نمانده که
دراین تفصیل داخل نشده و متمیز نگشته بلکه جمیع کمالات که هر کدام ایشان
عین حضرت ذات بوده تعالی در مرتبه علم امده است و این کمالات مفصله که
در مرتبه ثانی وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات دارند
که اصل این ها است پیدا کرده اسما اند و اعیان ثابته نزد صاحب فصوص
علیه الرحمة عبارت از همان کمالات مفصله است که درخانه علم وجود
علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که ماوای
هر شر و نقص اند با آن کمالات که در آنها منعکس گشته اند این سخن
تفصیلی میطلبد بگوش هوش می باید شنید بدان ارشدک الله تعالی
که عدم مقابل وجود است و نقیض اوست پس بالذات منشاء هر شر
و نقص باشد بلکه عین هر شر و فساد بود چنانچه وجود در مرتبه اجمال
عین هر خیر و کمال است و چنانکه حضرت وجود در موطن اصل الاصل محمول
بر ذات تعالی بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است

محمول

محمول نیست بر ماهیت عدمیه بطریق اشتقاق بنیت در آن مرتبه آن
ماهیت را معدوم نمی توان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل
علمی که با آن ماهیت عدمیه تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت
متصف بعدم می گردند و حمل اشتقاق درانها راست می آید و مفهوم
عدم که گویا منتزع از آن ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است
مر آن ماهیت را بر جمیع افراد مفصله آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما
سیجئ و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در
علم الله سبحانه هر شری از شری دیگر جدا گشته بود و هر فسادی
از فسادی دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه
اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمال
از کمالی دیگر امتیاز یافته و هر خیری از خیری دیگر جدا گشته پس هر کمالی
ازین کمالات وجودیه در هر نقصی ازین نقایص عدمیه که مقابل اوست
مزجي در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با همدیگر پیدا کرده
و آن عدمات که عبارت از شرور و نقایص اند با آن کمالات منعکسه
که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات اند غایت
ما فی الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند
و آن کمالات همچون صور حاله در ان پس اعیان ثابته نزد این حقیر
عبارت ازین عدمات و ازان کمالاتست که با یکدیگر ممتزج گشته اند
و قادر مختار جل سلطانه این ماهیات عدمیه را با لوازم آنها و با کمالات
ظلال وجودیه آنها که در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات ممکنات
نام یافته هر گاه خواست با آن وجود ظلی منصبغ گردانیده موجودات

خارجیه ساخت و مبداء آثار خارجیه گردانید باید دانست که منصبغ
ساختن صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و ماهیات
ایشان نه بآن معنی است که صور علمیه از خانه علم برآمده وجود خارجی
پیدا میکنند که آن محال است و مستلزم جهل تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا بلکه بآن معنی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور
علمیه وجودی پیدا کرده اند و ورای وجود علمی و وجود خارجی
موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد نجار
در ذهن صورت سریر تصویر نموده در خارج اختراع آن نماید
درین صورت آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیت آن سریر است
از خانه علم آن نجار بر نیامده است وجودی بر طبق آن صورة ذهنیه
پیدا کرده است فافهم بدانکه هر عدمی بطلی از ظلال کمالات وجودیه
که مقابل اوست و منعکس در و منصبغ گشته در خارج زینتی پیدا
کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متاثر نگشته است
و رنگی نگرفته چگونه رنگی بگیرد که مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد
بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس پس عارف تام المعرفة
چون بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید
بتوسل او این عدم نیز بآن حضرت انصباغی پیدا کرده مزین میگردد
و مستحسن میشود و درین زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که
فی الحقیقه جمیع مراتب ذاتیه اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت
پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده و این خیریت
که در جمیع مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص باین چنین عارفست

بلکه خارج آن سربرزده

و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصور است بر
بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا در جمیع مراتب تفصیلی او
دویده است علی تفاوت الدرجات و این قسم اخیر بنزر نادر الوجود است
اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شر و نقص است هیچ یکی را از غیر آن
عارف بوئی از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نکرده پس
ناچار شیطان آن عارف که بخیریت تام متصف گشته نیز حسن اسلام
پیدا کند و نفس اماره او که مطمینه گشته از مولای خود راضی گردد ازینجاست
که سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اسلم
شیطانی پس هیچ غازی در غزا از وی سبقت نکند و مثل شیطان را
ولالت بخیر نماید سبحان الله معارفی که ازین حقیر بجو است بظهور
می آید اگر اکثری جمع شده در تصویر آن کوشند معلوم نیست که
میسر شود مانا که حظ وافر ازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود
علیه الرضوان خواهد بود اگر بادشه بر در پیر زن بیاید تو ای
خواجه سبلت مکن فتبارک الله احسن الخالقین و الحمد لله رب
العالمین پس ذوات ممکنات عدمات باشند که ظلال کمالات
وجودی در آنها منعکس گشته مزین ساخته است پس ناچار ممکنات
بالذات ماوای هر شر و فساد باشند و ملاذ هر سوء و نقص هر خیر
و کمال که در اینها تعبیه فرموده اند عاریتی است که از حضرت وجود
که خیر محض است فایض شده است کریمه ما اصابک من حسنة فمن الله
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک شاهد این معنیست و چون از فضل
خداوندی جل سلطانه این دید عاریت استیلا یابد و کمالات خود را

درست از آن طرف مبند خود را نثر محض یابد و نقص خالص داند و هیچ کمالی در
خود مشاهده نکند اگرچه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که برهنه بوده
جامه عاریت در بر کرده باشد و این دیده عاریت بروی بکمال استیلا یابد
برنهجی که درست جامها را از تخیل مصاحبش بدیدها هرائینه خود را بدو فوق برهنه
یابد اگرچه جامه عاریت داشته باشد صاحب این دید مشرف بمقام عبدیة
میگردد که فوق جمیع کمالات ولایت است تنبیه این اجتماع شر و خیر
و نقص و کمالات که فی الحقیقه اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع نقیضین نیست
که تو از آن محال دانی زیرا که نقیض وجود صرف عدم صرف است و این مراتب
ظلیة چنانکه در جانب وجود از ذروهٔ اصل بحضیض تنزلات نزول فرموده اند
در جانب عدم نیز آن مراتب ظلیة از حضیض صرافت عدم ارتقا نموده اند اجتماع
اینها در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر
ساخته جمع فرموده اند فسبحان من جمع بین الظلمة والنور اگر گفته شود که تو در
بالا عدم صرف را نیز حکم بانصباغ کردهٔ بوجود صرف که نقیض اوست پس اجتماع
نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضین در یک محل محال است اما قیام یک نقیض
بنقیض دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند
که وجود معدوم است و اتصاف وجود بعدم محال نیست پس اگر عدم
موجود شود و منصبغ بوجود گردد چرا محال باشد اگر گویند که عدم از
معقولات ثانویه است که منافی وجود خارجی است پس بوجود خارجی
چگونه متصف گردد در جواب گوئیم که مفهوم عدم را از معقولات ثانویه
گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چه فساد است
چنانکه ارباب معقول در وجود گفته اند بطریق اشکال که وجود باید که عین ذات

واجب الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از معقولات ثانویه
است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس
در خارج موجود است پس عین نباشد و در جواب آن گفته اند که مفهوم
وجود از معقولات ثانویه است نه جزئیات او پس جزئی از جزئیات او منافی
وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود بود و سوال از تحقیق سابق معلوم
شد که وجود و صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و مرتبه اصل ایشان را وجودی
حاصل نیست این سخن مخالف رای اهل حق است شکر الله تعالی
سعیهم چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی و تقدس جدا نمی دانند
و ممتنع الانفکاک تصور میفرمایند جواب انکه ازین بیان جواز انفکاک
لازم نمی آید زیرا که این ظل لازم آن اصل است فلا انفکاک غایت
ما فی الباب عارفی که قبله توجه او احدیت ذاتست تعالی و تقدس
و از اسما و صفات هیچ ملحوظ او نیست در ان موطن هرائینه ذات
را می یابد تعالی و از صفات هیچ ملحوظ او نمی شود نه انکه صفات در ان
وقت حاصل نیستند پس انفکاک صفات از حضرت ذات تعالی
و تقدس باعتبار ملاحظه عارف ثابت شد نه باعتبار نفس امر تا مخالف اهل سنت
باشد فافهم ازین بیان لایح گشت معنی قول من عرف نفسه فقد عرف
ربه زیرا که کسی که شناخت حقیقت خود را بشرارت و نقص و دانست
که هر خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است
تعالی و تقدس پس ناچار حق را سبحانه بالخیر و کمال و حسن و جمال خواهد
شناخت ازین تحقیقات واضح گشت معنی تاویلی کریمه الله نور السموات
والارض زیرا که چنین شد که ممکنات باسرها عدمات اند که سراسر ظلمت

وشرارنعمت وخیر وکمال وحسن وجمال در ینها ازحضرت وجود است
که بنفس ذاتست تعالی وتقدس وعین هر خیر وکمال وحسن وجمال پس ناچار
نور آسمانها وزمین حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی
وتقدس وچون این نور در آسمانها و زمین بتوسط ظلال بوده است
ازبرای رفع وهم واهمان که بی توسط فهمند تمثیلی ازبرای آن نور آورده
حیث قال تبارک وتعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الی آخر الایة الکریمة تا ثبوت وسایط فرماید وتفصیل تاویل این کریمه انشاالله
تعالی درجای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن درانجا بسیار است
واین مکتوب گنجایش تفصیل آن ندارد وانکه گفتیم که معنی تاویلی کریمه است
زیرا که معنی تفسیری مشروط بنقل وسماعست من فسر القرآن برایه فقد کفر
شنیده باشید ودر تاویل مجرد احتمال کافیست بشرط انکه مخالف کتاب
وسنت نباشد پس مقرر شد که ذوات واصول ممکنات عدماتست وصفات
نقایص ورذایل ایشان مقتضیات آن عدمات که بایجاد قادر مختار جل
سلطانه بوجود آمده اند وصفات کامله درایشان مستعار آن ظلال کمالات
حضرت وجود است تعالی وتقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته
بایجاد قادر مختار جل سلطانه نیز موجود شده اند و مصداق حسن وقبح
اشیا آنست که هرچه رو باخرت دارد وبرای آخرت معد است
حسن است اگرچه بظاهر مستحسن نماید و هرچه رو بدنیا دارد وبرای دنیا
معد است قبیح است اگرچه بظاهر مستحسن نماید و بحلاوت وطراوت
ظاهر شود کالمزخرفات الدنیویة ازینجاست که در شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة منع فرموده اند ازنظر کردن بسیل

وهرچه رو بدنیا دارد وبرای دنیا معد است قبیح است

وخواهش بحسن امارد ونسار اجنبیه ومزخرفات دنیه که این حسن و
طراوت ازمقتضیات عدم است که ماوای هر شر وفساد است اگر
منشار این حسن وجمال کمالات وجودیه می بود منع نمی فرمودند مگر ازین
راه که توجه نمودن بظل با وجود اصل مستهجن است واین منع منع استحسانی
است نه وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنی که در مظاهر جمیله دنیوی
ظاهر وهویدا است نه ازظلال حسن اوست تعالی وتقدس بلکه از
لوازم عدم است که بواسطه مجاورهٔ حسن حسنی در ظاهر پیدا کرده است
و فی الحقیقة قبیح وناقص است دررنگ انکه زهر را بشکر غلاف سازند
ونجاست را زراندود نمایند وانکه تجویز تمتعات نسار جمیله نکاحیه
واماء جمیله فرموده است بواسطه تحصیل اولاد وبقاء نسل است که مطلوب
است دربقای نظام عالم پس بعضی ازصوفیه که بمظاهر جمیله ونغمات مستحسنه
گرفتارند به تخیل آن که این جمال وحسن مستعار ازکمالات حضرت واجب
الوجود است تعالی وتقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است
واین گرفتاری رانیک ومستحسن می انگارند بلکه راه وصول تصور مینمایند
نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده است چنانچه شمه ازان بالا
مذکور شده است عجب کاریست بعضی ازینها دران مطلب خود این
قول را سند می آرند که گفته ایاکم والمرد فان فیهم لونا کلون الله کلمه
قول م کلون الله ایشان ازاد اشتباه می اندازد ونمیدانند که این منافی مطلب
ایشان است ومؤید معرفت این درویش است زیرا که کلمه تحذیر
اورده منع توجه بایشان نموده است ومنشار غلط را بیان فرموده
که حسن ایشان مشابه حسن وجمال حق سبحانه نه حسن او تا در غلط نیفتند

قال علیه الصلوة والسلام ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدیهما
سخطت الاخری درین حدیث نیز تصریحی است به آنکه درمیان حسن وجمال
دنیوی ودرمیان حسن وجمال اخروی تناقضی ومباینه است ومعرا شد
که حسن دنیوی نامرضی است وحسن اخروی مرضی پس شر لازم حسن دنیوی
باشد وخیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشاء اول عدم بود ومنشاء ثانی
وجود آری بعضی از اشیا هستند که یک وجه بدنیا دارند ووجه دیگر بآخرت
این اشیا از وجه اولی قبیح اند واز وجه ثانیه حسن وامتیاز درمیان این
دو وجه ودرمیان حسن وقبیح هرکدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال
الله سبحانه وتعالی ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا وخبر آمده است
که از آن وقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه وتعالی بروی
نظر نکرده است ومبغوضه حق است سبحانه این همه بواسطه قبح وشرارت
وفساد اوست که از مقتضیات عدم است که ماوای هر شر وفساد است
حسن وجمال دنیوی وحلاوت وطراوت آن کالمطروح فی الطریق اند
ومنظور نظر نشد جمال آخرت است که شایان نظر است ومرضی حق است
سبحانه قال الله سبحانه وتعالی شکایتاً عن حالهم تریدون عرض الدنیا
والله یرید الآخرة اللهم صغر الدنیا باعیننا وکبر الآخرة فی قلوبنا بحرمت
من افتخر بالفقر وتجنب عن الغنا علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها
واکملها وچون شیخ اجل شیخ محی الدین ابن العربی نظر بر حقیقت شرارت ونقص
وفساد اینها نینداخته است حقایق ممکنات را صور علمیه حق جل وعلا دانسته
است که آن صور در مرآت حضرت ذات تعالی وتقدس که در خارج جز او
موجود نمیشد اند انعکاس پیدا کرده ونمود خارجی حاصل کرده است وآن

صور علمیه را غیر از صور شیون وصفات واجبی ندانسته است جل
سلطانه لاجرم حکم بوحدت وجود کرده است ووجود ممکنات را عین وجود
واجب گفته تعالی وتقدس وشر ونقص را نسبی گفته نفی شرارت مطلق و
نقص محض کرده است ازینجاست که هیچ چیز را قبیح لذاته نمیداند حتی که کفر
وضلالت را هم نسبت بایمان وهدایه بد میداند نه نسبت بذوات خود
که آنرا عین خیر وصلاح می انگارد ونسبت بارباب خود اینها را باستقامت
حکم مینماید وکریمه وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم را
شاهد این معنی میسازد آری هرکه حکم بوحدت وجود نماید از امثال این
سخنان چرا تحاشی نماید وآنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که ماهیات
ممکنات عدمات اند با کمالات وجودیه که در آنها منعکس گشته است و ممتزج
شده کما مر مفصلا والله سبحانه یحق الحق وهو یهدی السبیل ای فرزند این
علوم ومعارف که هیچ یک از اهل الله بدان تکلم نفرموده است نه بتصریح
ونه باشارت از اشرف معارف اند واجل علوم که بعد از هزار سال بمنصهٔ
ظهور آمده اند وحقیقت واجب تعالی وتقدس وحقایق ممکنات را کما ینبغی
ویلیق بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب وسنت دارند ونه مباینت
باقوال اهل حق مانا که مراد از دعای نبوی علیه وعلی آله الصلوة والسلام
که گویا از برای تعلیم امت فرموده اند اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی
این حقایق اند که در ضمن این علوم مبین گشته است اند ومناسب مقام
عبودیت اند در نقص وذل وانکسار که ملایم حال بندگی است ولادت دارند
بندهٔ عاجز که خود را عین مولای قادر خود داند چه لطافت دارد واز کمال
بی ادبی خبر میدهد ای فرزند این آن وقت است که در ایام سابقه درین

درین طور وقتی که بر از ظلمه است پیغمبر اولی العزم مبعوث میگشت و اینار
شریعت جدیده میکردد و درین امت که خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم
الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات علما را مرتبه ابنیای بنی اسرائیل
داده اند و بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مایه از علما
این امت مجددی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد از
مضی الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است و به پیغمبری
دران وقت اکتفا ننموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت در
کارست که قایم مقام اولی العزم امم سابقه باشد فیض روح القدس ار باز
مدد فرماید دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد ای فرزند وجود صرف را
مقابل عدم صرف نیست و بالا گذشت که وجود صرف حقیقة واجب الوجود است
تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال هر چند ملاحظه این عینیه هم اگرچه بر سبیل اجمالی
باشد دران موطن گنجایش ندارد که شایبه ظلیت دارد و عدم صرف که
مقابل آن وجود واجب است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی باو راه نیافته است
و عین هر شر و نقص است هر چند این عینیت نیز درانجا نگنجد که بوی از اضافت
دارد و معلوم است که ظهور شی بر وجه اتم در مقابل حقیقی آن شی صورت
بندد و بضدها تتبین الاشیا پس ناچار وجود صرف بر وجه اتم در مرات ظهورها
عدم صرف حاصل کرد و مقرر است که نزول باندازه عروج است پس
کسی که عروج او بعنایت الله سبحانه بحضرت وجود صرف متحقق شود نزول
او ناچار بعدم صرف که مقابل اوست خواهد بود ولیکن در وقت عروج الخ
استهلاک عارف است که جهل از لازم است و در وقت نزول یا صحو
متحقق است که مقام علم و معرفت است درین مقام صحو او را التجلی ذاتی

که مبرا است از شایبه ظلیت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات
ذاتیه مشرف میسازند و می دانند که پیش ازین هر تجلی که حاصل شده
بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بوده هر چند
عارف آن تجلی را بی ملاحظه اسما و صفات و شیون و اعتبارات داند
و تجلی حضرت وجود صرف شمرد سبحان الله این عدم که ماوای هر شر و نقص
است بواسطه ظهور تام حضرت وجود تعالی معنی حسن پیدا کرد و آن یافت
که هیچکس نیافت قبیح لذاته بواسطه حسن عارضی مستحسن گشت نفس اماره انسانی
که بالذات بشرارت مایل است از همه مناسبت تام با آن عدم دارد لهذا
در تجلی خاص از همه فایق آمده و بر همه ترقی گزید ع که مستحق کرامت
گناه کاران‌اند باید دانست که عارف تام المعرفت بعد از طی مقامات
عروج و مراتب نزول تفصیلا چون بعدم صرف نزول فرماید و آینه داری
حضرت وجود نماید حضرت وجود نماید هر اینه جمیع کمالات اسمائی و صفاتی در
وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را تو خواهد نمود بطائفی که مقام اجمال
متضمن آنست و این دولت غیر او را میسر نیست و این اینه داری لباسی است
فاخر که بر قد او دوخته اند در خزینه حضرت علم هر چند این تفصیل صورت
یافته است اما آینه داری در مرتبه علم است و آینه آن عارف در مرتبه خارج (انام)
که در خارج جمیع کمالات را وا نموده است سوال معنی مراتیه عدم چیست
و عدم صرف را که لاشی محض است بکدام اعتبار مرات وجود گفته اند جواب
عدم باعتبار خارج لاشی محض است اما در علم امتیازی پیدا کرده است
بلکه وجود علمی نیز حاصل نموده نزد ایشان وجود ذهنی و او را مرات وجود باین
اعتبار گفته اند که در مرتبه عدم هر چه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود

که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کمالی که در مرتبه عدم مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس ناچار عدم سبب ظهور کمالات وجودی گشت و لا معنی للمرآتیة الا هذا فافهم فانه ینفعک والله سبحانه الملهم ای فرزند این معارف که مسوده یافته اند امید است که از الهامات رحمانی باشند که اصلا شائبه وساوس شیطانی را درانجا مجال نبود دلیل برین معنی آن دارد که چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل شانه گشت دید که گوئیا ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام دفع شیطان میکردند ونمی گذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد والله سبحانه اعلم بحقیقت الحال وچون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد است باظهار این نعم عظمی جرات نموده آمد امید است که از مظنه عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات همه منسوب باو تعالی الحمد لله سبحانه رب العالمین اولا وآخرا والصلوات والسلام علی رسوله دائما وسرمدا وعلی آله الکرام واصحابه العظام وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دویست وسی و پنجم بملا عبد الغفور سمرقندی وحاجی بیک فرکتی وخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه محبت این طایفه سرمایه سعادات دنیویه واخرویه است وتوفیق اتیان احکام شرعیه وتحصیل جمعیت معنویه از ثمرات آن محبت است وما یناسب ذلک

بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقی ومشتاقان تحقیقی باد که مکاتبات شریفه که مبنی از فرط محبت واشتیاق بود بوصول آن مبتهج ومسرور گردید ثبتکم الله سبحانه علی هذه المحبة این محبت را سرمایه سعادات دنیویه واخرویه دانسته از حضرت حق سبحانه وتعالی ثبات واستقامت بر آن مسالت باید نمود وتوفیق اتیان احکام شرعیه نتیجه این محبت است وتحصیل جمعیت باطن ثمره این مودت اگر عالم عالم ظلمات وکدورات در باطن بریزند واین محبت را بر پا دارند غم نباید خورد بلکه امیدوار باید بود واگر کوه کوه انوار واحوال را در باطن افاضه کنند وسر موئی ازین محبت بردارند جز خرابی هیچ نباید دانست واستدراج باید شمرد واین سر رشته را نیک محکم داشته متوجه کار خود باشند وبامور لاطائل عمر گرانمایه را تلف نسازند ع همه اندر زمن بتو اینست ٭ که تو طفلی وخانه رنگین است ٭ والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب دویست وسی وششم بمخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمه الله سبحانه در بیان بعضی از اسرار صدور یافته

بعد الحمد والصلوة معلوم فرزندی ارشدی باد که از مکتوبات شما که در شرح احوال نوشته بودند چنان مفهوم گشته بود که شما را مناسبتی بولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة پیدا شده است ازین معنی شکر خداوندی جل سلطانه بجا آورده که از مدتها آرزوی این دولت داشته که در حق شما بحصول پیوندد این زمان امیدوار گشته متوجه آن شد که شما را باین دولت جذب نماید اتفاقا درین صحبت وجود شما را داخل ولایت موسوی یافت علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وازانجا کشیده داخل دایره ولایت خاصه ساخت لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک

وچون شما به قصد درین ولایت آورده اند بیست روز است که در کنار
خود داشته پرورش مینماید معلوم نیست که از ضعف این نسبت معلوم
شما شده باشد وحالا چون رو بقوت آورده است امید است که
معلوم شما نیز گردد واز انعامات حضرت حق سبحانه وتعالی چه نویسد که در باب
این عاصی علی التواتر والتوالی فایض است ع من آن خاکم که ابر نو
بهاری: کند از لطف بر من قطره باری: اگر بر روید از تن صد زبانم: چو سوسن
شکر لطفش کی توانم: دیگر فرزندی اعزی محمد سعید که در مکتوب خود
اظهار احوال خود نموده بود بسیار اصیل است بآن خصوصیت از یاران
کم کسی را داده است امیدوار است که حضرت حق سبحانه وتعالی
او را نیز بولایت خاصه مشرف گردانند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل
خداوندی جل سلطانه بالذات قابل آن دولت است حضرت حق سبحانه
وتعالی از قوت بفعل آرد بصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب دویست وسی وهفتم بملا محمد طالب بانکی صادر یافته در ترغیب
بر متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ودر
مداحی طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم

ثبتنا الله سبحانه
وایاکم علی جادة الشریعة الحقة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة وعلی آله الکرام وصحبه العظام اخوی ارشدی اکابر طریقه علیه
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعت سنت سنیه نموده
اند واختیار عمل بعزیمت فرموده اگر باین التزام واختیار ایشان را
باحوال ومواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدانند واگر احوال ومواجید
بایشان ندهند ودرین التزام واختیار فتوری یابند آن احوال را نمی

پسندند وان مواجید نمی خواهند ودران فتور جز خرابی خود هیچ نمی دانند
زیراکه برهمنان وجوکیان هند وفلاسفه یونان از قسم تجلیات صوری
ومکاشفات مثالی وعلوم توحیدی بسیار دارند اما غیر از خرابی ورسوائی
نتیجه آنها ندارند وجز بعد وحرمان نقد وقت ایشان نیست آن برادر چون
بفضل الهی جل سلطانه خود را در سلک آزادهای این اکابر داخل ساخته است
ناچار است که بمتابعت ایشان التزام نماید وسر موی مخالفت را گنجایش
ندهد تا از کمالات ایشان سودمند وبرخوردار گردد اول تصحیح عقاید بر
وفق معتقدات اهل سنت وجماعت کثرهم الله سبحانه فرماید وثانیا
علم فرض وواجب وسنت ومندوب وحلال وحرام ومکروه ومشتبه
که در علم فقه مذکور است وعمل بمقتضای این علم حاصل نماید ثالثا نوبت
بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جناح درست نکند طیران عالم قدس محال
است واگر احوال ومواجید بی حصول آن دو بازو میسر شد خرابی خود را
دران باید دانست واز آن احوال ومواجید استعاذه باید نمود ع
کار اینست وغیر این همه هیچ ما علی الرسول الا البلاغ اخوی اعزی میان
شیخ داود انجا آمده اند صحبت ایشان را مغتنم شمرند بآنچه نصیحت ودلالت
نمایند انقیاد باید نمود که در صحبت مریدان این اکابر بسیار بوده اند
وراه وروش ایشان معلوم نموده یارانی که انجا اند وبتوسط خدمت
میر نعمان داخل این طریقه علیه گشته باید که صحبت شیخ مشار الیه را غنیمت
شمرند ودر حلقه یکجا بنشینند ودر یکدیگر فانی باشند تا جمعیت حاصل شود
ومعامله بترقی انجامد مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است
ع وادیم ترا زگنج مقصود نشان والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی والتزم

متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب
دویست وسی وهشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه در تکثیر اخوان
امید وار یها است و در تنبیه آنکه مبادا احوال و معارف مریدان
باعث توقف پیران شود و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه احوال مریدان
باید که موجب حیا باشد که ترغیب بر ترقیات نمایند الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه الطیبین
الطاهرین علیهم اجمعین مکتوب شریف که بمصحوب کس خواجه رحمی ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت
وچون احوال مسترشدان و مریدان ایشان دران جا بتفصیل اندراج
یافته بود فرحت بر فرحت افزود زیرا که در تکثیر اخوان بموجب اکثروا
اخوانکم فی الدین امید وار یها است و کریمه سنشد عضدک باخیک
نیز موید این معنی است لیکن باید که منظور نظر احوال واعمال خود باشد
وملحوظ سکون وحرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقف
پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانه مرشدان برودت اندازد
ازین معنی ترسان و لرزان باید بود واحوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر وبر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات
باید کرد که مبادا ازین راه دروازه عجب کشاده گردد بلکه باید که بحکم
الحیا شعبة من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی وخجالت
باشد وحرارت طلب طالبان موجب غیرت وعبرت بود باید که قصور
اعمال ومتهم داشتن نیات ملازم وقت بود ولسان حال وقال بکلمه
هل من مزید مرطوب باشد هر چند متوقع از اوضاع پسندیده شما همین

قسم معاملات است اما ملاحظه اعداء دین که اماره ولعین بود نموده
بطریق تاکید مبالغه کرده آمد ازین راه مبادا ربودگی در سر گرمی توجه
توجه طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتصار بر یکی
از قصور است اخوی خواجه رحمی وسید احمد باید که در خدمت شما حاضر شدند
و توجه شما بحال ایشان بر وجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق
توبه یافته باشند مدد نمایند که استقامت پیدا کنند و نوشته بودند
که بعضی از طالبان طریقه قادریه را التماس مینمایند باید که غیر از
طریقه نقشبندیه به هیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که خلط دو طریقه نشود
اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهد مرید بکنند و صحبت
فرمایند والسلام علیکم وعلی اصحابکم واحبابکم وطلابکم وعلی
سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست وسی ونهم
بملا احمد برکی صدور یافته در جواب کتابت او که نوشته بود
واستفسارها که نموده بود الحمد لله رب العالمین والصلوة و
السلام علی سید المرسلین وآله واصحابه الطاهرین اجمعین صحیفه
گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند مطالعه
مضامین آن مبتهج ومسرور گردید نوشته بودند که عرض احوال است
الخ مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری محول احوال است
وچون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشد نوشته
بودند که در حضور مذکور شده بود که در حق شما تخم ریزی بسیار کرده ام
الخ مخدوما الواقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور والازمان

تم

حال الحیوة وبعد المماة البشره ولا تعجل به از مقوله مولانا محمد صالح
نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود از ان
معقو متعرض نمی نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانند از سوی ادب ٧
که رفته بود نوشته بودند از مخلصان زلات معفو است بخاطر هیچ
نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند لله سبحانه الحمد لله
والمنه که شما را از مقبولان ساخته اند قبل من قبل بلا علة نوشته بودند
که دو شیخ زاده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند الح مخدوما استخاره
در هر امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از
استخاره امری ظاهر شود در خواب یا در واقعه یا در بیداری
که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد از استخاره رجوع بقلب
باید نمود اگر اقبال با آن امر زیاده از پیش است دلالة بر فعل دارد
و اگر اقبال همان قدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نکرده
هم منع نیست درین صورت استخاره را اگر رسا زند تا زیادتی اقبال
مفهوم شود و نهایت تکرار استخاره تا هفت مرتبه است و اگر بعد از
ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شود دلالة بر منع است
درین صورت نیز اگر استخاره مکرر سازند گنجایش دارد بلکه بر تقدیر
استخاره مکرر ساختن اولی و انسب است و احتیاط است در اقدام
و عدم اهتمام و عدم اقدام در ان امر معنی عبارت رساله مبداء
معاد که در بیان جسد مکتسب روح تحریر یافته است پرسیده بودند
مخدوما مباشرت روح مر افعالی را که مناسب افعال اجسام است
بواسطه همان جسد مکتسب است ازین قبیل است مددهائی که از روحانیت

اکابر قدس الله تعالی اسرارهم که مناسب افعال اجسام است
کاهلاک الاعداء و نصرت احیاء بوجوه مختلفه و الخار شتی طلب امان از فتنه
ظلمه رفته بود حضرت حق سبحانه و تعالی شما را و اهل بیت شما را بلکه بقعه
شما را از شر آن ظلمه محفوظ ساخته است بفراغ خاطر متوجه جناب قدس
او باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت بتوقیت
نسازند آن ربک واسع المغفرة اما اهل آن بقعه را نصیحت فرمایند که
تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله سبحانه و تعالی ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام مکتوب دویست و چهلم شیخ
یوسف برکی صدور یافته در بیان نهایتی این راه و بعضی از فواید
کلمه طیبه لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رساله که
متضمن احوال خیر مآل شما بوده رسید مطالعه آن باعث مسرت گشت ع
۴ باید در عشق چنین بو العجبیها باشد اما کم از احوال گذشته بمجول احوال باید رسید
که آنجا همه جهالت و نادانیست بعد ازان اگر بمعرفت مشرف سازند زهی
دولت بالجمله هر چه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگر چه شهود
وحدت در کثرت باشد چه آن وحدت را در کثرت اصلا گنجایش نیست
آنچه می نماید شبح و مثال آن وحدت است نه او بس مناسب حال شما درین
وقت ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله است و تکرار این کلمه تا حدی که در دید
و دانش هیچ نگذارد و رخت را بحیرت و جهالت برد و معامله بفنا انداز د
و تا بحیرت و جهل نرود از فنا نصیبی نیست آنچه شما فنا دانسته آید معبر بعدم است
به فنا و چون بعد از وصول بمحل فناست دیدار اول قدم درین راه زده باشند
وصل کجا و التصال کرا شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن

مرکب
چون وقوف باحوال شما درست است اما گذشتن ازان لازم است والسلام
علی من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت و تطبیق احوال است — والتزام متابعة المصطفی
باصول شرعیه اگر عیاذا بالله سبحانه در قول و فعل خلافی با شریعت پیدا آید حرامی
خود تصور ان باید دانست طریق ارباب استقامت اینست والسلام مکتوب
دویست و چهل و یکم بجانب مولانا محمد صالح صدور یافت در بیان ترقی
بعضی یاران بعد الحمد والصلوة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال این حدود
مستوجب حمد است یاران اینجائی خرم و خوش وقت اند علی الخصوص
مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشته
و از اینجم کلی ملحق شده مع ذلک تطفو فوق دارند ازانجا نصیب وافر حاصل کرده — باسم
شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء گاه گاه از احوال خود
و یارانی که داخل طریقه شده اند و می شوند می نوشته باشند و چند روز در کجا
استقامت ورزند والسلام مکتوب دویست و چهل و دوم بجانب بلا
بدیع الدین در جواب بعضی سوالها که نموده بودند بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که درویش کمال صحیفه شریفه رسانید موجب فرحت
گشت از دید قصور و متهم داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند بوضوح انجامید
از حضرت حق سبحانه و تعالی مزید این دید مسئول است و اتمام این اتهام مطلوب
که درین راه این هر دو دولت از ملاک امور است نوشته بودند و استفسار
نموده که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجاست و چه مقدار حجب از مداومت
این اسم مبارک برطرف میگردند و نهایت نفی و اثبات تا کجا حد است و ازین کلمه
متبرکه چه کشایشها پیش می آید و چه مقدار حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر عبارت
از طرد غفلت است و چون ظاهر را از غفلت و چون ظاهر را از غفلت چاره نیست

چه در ابتدا

چه در ابتدا و چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر است غایت
ما فی الباب در بعضی اوقات ذکر اسم ذات عز وجل انفع است و در بعضی
دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات انسب باقی ماند معامله باطن در انجا نیز تا ز
مان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود این قدر هست که در ابتدا این
دو ذکر متعین است و در توسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تلاوت
قرآن و ادای صلاة نیز طرد غفلت نموده آید هم گنجایش دارد لیکن تلاوت
قرآن بحال متوسط مناسب است و ادای نماز نوافل مناسب حال
منتهی است نوافل مناسب باید دانست که حضور حضرت ذات تعالی
و تقدس که بملاحظه اسما و صفات باشد اگرچه دائمی بود نزد متوجهان ذات احد
مجرده داخل غفلت است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بورای الورا
باید رفت * فراق دوست اگر اندک است اندک نیست *
درون دیده اگر نیم موست بسیار است * از وقایع که رو میداده اند
نوشته بودید پیش ازین نیز در جواب نوشته بود که اینها مبشرات اند
هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند و کار کنند شعر
کیف الوصول الی سعاد ودونها * قلل الجبال ودونهن حتوف * والسلام
مکتوب دویست و چهل و سیوم بجانب بلا ایوب محتسب صدور
یافته در ترغیب بر طریقه علیه نقشبندیه بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که چند دفعه در کتابتهای متعدده
طلب نصایح نموده بودند اما این حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته
اقدامی در اجابت آن مسئول نمی نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت
چند فقره نامربوط نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که آنچه برین کس لازم است

ولابد است و با آن مکلف امتثال آوامر است و انتها از نواهی کریمه وما
اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا شاهد این معنی است وچون
مامور باخلاص است الا لله الدین الخالص و آن بی فنا صورت نمی
بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمی شود لاجرم سلوک طریق صوفیه که
محصل فنا و محبت ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص صورت
بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه متفاوت افتاده است
بس هر طریقی که مستلزم متابعت سنت سنیه باشد و اوفق با تیان احکام ۷
شرعیه از برای اختیار اولی و انسب بود و آن طریق طریق اکابر نقشبندیه
است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق
التزام سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده مهما امکن عمل برخصت
تجویز نمیکنند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست
نمی دهند اگرچه بصورت در سیرت مضر دانند احوال و مواجید را
تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه
دانسته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال
عوض نمیکنند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند از نص بفص
نمی گرایند و از فتوحات مدینه بفتوحات مکیه التفات نمی نمایند از نجاست
که حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار نقوش ماسوا از
باطن ایشان برنهجی متلاشی میگردد که اگر هزار سال تکلف در احضار ماسوا
نمایند میسر نشود و آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را
دائمی است حضوری که غیبت در قفائی آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار
ساقط است رجال لا تلهیهم تجارت و لا بیع عن ذکر الله بیان حال شان است

مع ذلک

مع ذلک طریق ایشان اقرب طرقست و البته موصل است و نهایت
دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان که بحضرت
صدیق منسوبست رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتهای مشایخ است
اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه
علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند ؎ قاصری گر کند این طایفه را ۱۹ انکار
طعن قصور ٭ حاشا لله که برارم بزبان این گله را ٭ شاعر عرب فر
ماید ع فذلک آبائی فجئنی بمثلهم ٭ اذا جمعتنا یا جریر المجامع حضرت خواجه
احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس
الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کارخانه ایشان
بلند است ؎ حیف باشد شرح او اندر جهان ٭ همچو رازی عشق باید در نهان
لیک گفتم وصف او تا ره برند ٭ پیش از ان کز فوت آن حسرت خورند اگر
و فاتر در بیان خصایص و کمالات این برگزیدگان ثبت نموده آید حکم
قطره باشد از دریای بی نهایت ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ٭ و السلام
علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب دویست و چهل و چهارم بملا صالح
کولابی صدور یافت در جواب کتابتی که نوشته بود در بیان خرابی احوال
خود مکتوب شریف اخوی ارشدی خواجه محمد صالح وصول یافت از خرابی
احوال خود نوشته بودند امید است که از آن هم خراب تر گردند و نهایت
این خرابی در مکتوبی که باسم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته است
اندراج یافته است از انجا معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن
شما انجا چند روز سبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانند چند روز دیگر هم

مکث نمایند فقیر نیز درین نزدیکی که اراده سفر حضرت دهلی دارد
که استخارها و توجهات بواعث آن سفر شوند و این مقام را بفرزندی
ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ
مسافران در ولایت ایشان نشسته است و یارانی که داخل طریقه علیه
شده اند علی الخصوص میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام
بدعوات فراوان مخصوص شوند فرزندی خواجه محمد صادق و سایر برادران
شما را و جمیع یاران را از دعا مسرور سازند مکتوب دویست و چهل و پنجم بسید انبیا
صدور یافته در جواب استفنائی که نموده بود بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات می نماید که مکتوب شریف که بمصحوب قاصد ارسال داشته
بودند رسید موجب فرحت گشت نوشته بودند که ذکر و نفی و اثبات
تا به بیست و یکعدد رسانیده است اما مداومت نمیشود و غیبت هم گاه گاه
رو میدهد محبت آثارا در ذکر گفتن ظاهرا شرطی از شرایط مفقود است
که نتیجه بران عدد مترتب نگشته بالمشافهه ان شاء الله تعالی استفسار خواهد نمود
دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را او نوشته بودند که حضرت
صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرموده اند که ذکر اللسان
لقلقة و ذکر القلب وسوسة و ذکر الروح شرک و ذکر السر کفر بدانند
که چون ذکر مبنی از ذاکر و مذکور است هر ذکری که باشد و مقصود فنای
ذاکر و ذکر است در مذکور لاجرم ذکر را لقلقه و وسوسه و شرک و کفر
فرموده شعر بهر چه از دوست وامانی چه کفر آن حرف و چه ایمان
بهر چه از راه دور افتی چه زشت آن حرف و چه زیبا اما ذکر را عوض
این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصول

بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از وی مذموم نیست اگر درین معنی خفائی
مانده باشد در حضور استفسار خواهد نمود که حوصله کتابت تنگ است
پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصا بعد از تمامی کار
مستحسن نیست استفسار دویم آن بوده که نوشته بودند که شیخ ابو سعید
ابو الخیر طلب دلیل مقصود از ابی علی بن سینا نموده بودند او در جواب
نوشته که در آی در کفر حقیقی و بر آی از اسلام مجازی و شیخ ابو سعید بعین القضاة
نوشته که اگر هفتاد سال عبادت میکردم آنچه ازین کلمه ابی علی سینا حاصل شد
از و نمی شد عین القضاة نوشته که اگر می فهمید مثل آن بیچاره مطعون و ملام
نمیشد باید دانست که کفر حقیقی عبارت از رفع اثنینیة است بالکل و استتار
کثرة است بتمام که مقام فنا است و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است
که موطن بقا است کفر حقیقی نسبت باسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کوته نظری ابن سینا است و است
که باسلام حقیقی دلالت ننموده و فی الحقیقة از کفر حقیقی هم نصیبی نبوده از اورا
روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم حظ وافر نگرفته
و در خرخشه‌ها فلسفی مانده امام غزالی تکفیر او مینماید والحق که اصول فلسفی او
منافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابو سعید از عین القضاة بسیار
مقدم بوده است با وجه نویسد اگر شائبه از اشتباه باقی مانده باشد در حضور
استفسار خواهد نمود والسلام مکتوب دویست و چهل و ششم بمیر محمد نعمان
صدور یافته در بیان حصول مقامی که متوقع و مترصد بوده است در زمان
کمال و بیان وجه بی توفیقی که در بعضی اوقات طاری میگردد بسم الله و تکمیل
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المر
سلین و آله و اصحابه الطاهرین اجمعین صحایف شریفه که بتواتر و توالی رسید و علیهم

فرحتهای فراوان رسانید قاصدی متوجه آن حدود بنوده تا جواب
هریک را علیحده مینوشت معذور خواهند داشت بعد از وصول مکتوب
که بمصحوب میرداد ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز بامداد در حلقه
یاران نشسته بود ولخواست یا بخواست توجهی بجانب شما پیدا شد و در
صدد رفع بقایای اثار ... که بنظر می درآمد گشت واهتمام در دفع ظلمات
وکدورات که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت وآنچه
در آفتاب هدایت ودیعت نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد
حتی که درجانب کمال هیچ متوقعی ومنتظری نماند الاان یتسع الظرف بعد
ذلک ویاخذ بقدر وسعته شیاً فشیاً وتا زمان طویل صورت مثالیه
این معنی را در نظر داشت تا یقینی که مصداق صدق است حاصل آمد الحمد
لله سبحانه علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه است که
شما دیده بودید وحصول آنرا بمبالغه وتاکید مسالة می نمودید لله
سبحانه الحمد والمنه که وام شما بتمام ادا یافت وموعود منجز شد ومعهود
موفی گشت امید وار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید ودوشت
وصحرا را آکنده وبوجود شریف شما منور گردد از بی توفیقی خود نوشته
بودند ظاهرا سبب آن قبض مفرطست وچون قبضها را شما مفرط وطویل الذیل
است مسبب آن نیز باندازه سبب طویل خواهد بود ومع ذلک خود را بتکلف
بر اتیان اعمال واوراد عبادات دارند وتعمل برین معنی باشند دیگر درین سال
علوم بلند ومعارف ارجمند بظهور آمده است از آنجمله دو مسوده را آخوند
مولانا محمد امین همراه آورده اندکی در حل شرح بعضی از رباعیات حضرت
خواجه ماست قدس سره که در وقت قراءت یاران فیروزآبادی نوشته شد

دران رساله علوم توحید آمیز بتقریب آن رباعیات اندراج نوشته
شده است دران رساله علوم توحید آمیز بتقریب آن وتطبیقی
داده است درمیان علماء وصوفیه که بوحدت وجود قایل اند وبر
نهجی تحریر یافته است که نزاع فریقین بلفظ راجع گشته و ویم از ان دو
مسوده مکتوبی است که باسم فرزندی ارشدی بالمناب وبسط تحریر
یافته است علو درجه آن علوم وقت مطالعه خواهند دریافت اگر امری
ازان در اشتباه ماند استفسار نمایند مکتوب دویست وچهل وهفتم

بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد صادر یافت دربیان آنکه دلیل
بر وجود حق تعالی وتقدس همان وجود حق است جل سلطانه نه ماسوای
او تعالی وما یناسب ذلک عرفت ربی بفسخ العزایم لابل عرفت فسخ العزایم
بربی جل وعلی فانه سبحانه الدلیل علی ماسواه لا العکس فان الدلیل اظهر من
المدلول وای شیء اظهر منه سبحانه لان الاشیاء انما ظهرت به ومنه سبحانه
وتعالی فهو الدلیل علی نفسه وعلی ماسواه فلاجرم عرفت ربی بربی وعرفت
الاشیاء به تعالی فالبرهان همنا لمی وزعم الاکثر انه انی والتفاوت بتفاوت
النظر والاختلاف باختلاف المنظر بل لامجال للاستدلال والبرهان ثم اذ
الاخفاء فی وجوده سبحانه ولاریب فی ظهوره تعالی فهو اجلی البدیهیات
وما خفی ذلک علی احد الا المرض فی قلبه وغشاوة علی بصره والاشیاء
محسوسة بالحواس الظاهرة ومعلومة بالضرورة ان وجودها منه تعالی
وتقدس وفقدان هذا العلم للبعض بواسطة عروض المرض لایضر فی المطلوب
والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست وچهل وهشتم بجناب
... تعالی ... ایشر

یافته است وتطبیقی

دران رسا

مرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه کمل تابعان انبیا را علیهم الصلوة والتسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیب است بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ کس بمرتبهٔ نبی نمیرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بآن سرور علیه الصلوة والسلام گفته اند بچه معنی است و ما یناسب ذلک

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم و علی اتباعهم و انصارهم و اعوانهم و خزنة اسرارهم کمل تابعان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بجهة کمال متابعت و فرط محبت بلکه بمحض عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیاء متبوعه خود را جذب می نمایند و بکلیت برنگ ایشان منصبغ میگردند حتی که فرق نمی ماند درمیان متبوعان و تابعان الا بالاصالة والتبعیة والاولیت والآخریت مع ذلک هیچ تابعی اگرچه از متابعان افضل الرسل باشد بمرتبهٔ هیچ نبی اگرچه فروتن انبیا باشد نرسد لهذا حضرت صدیق که افضل بشر است بعد از انبیا سر او همیشه زیر قدم پیغمبری باشد که او پایان ترجمیع پیغمبرانست ازینجاست که مبادی تعینات جمیع انبیا و ارباب ایشان از مقام اصل است و مبادی تعینات امتان از اعالی و اسافل فی الدر و اسافل و ارباب ایشان از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف یتصور المساوات بین الاصل والظل قال الله تبارک و تعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و آنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی و تقدس درمیان انبیا مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات و کمل تابعان آن سرور را از آن تجلی نصیب است نه بآن معنی است که تجلی ذات نصیب انبیا نیست و بتبعیت

نصیب

نصیب کمل است حاشا و کلا من الله تیصور هذا المعنی فان فیه مزیة الاولیا علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلی بآن سرور بآن معنی است که دیگران را حصول آن تجلی بطفیل و تبعیت اوست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات انبیا را علیهم الصلوات والتحیات حصول آن تجلی بطفیل اوست علیه الصلوة والسلام و کمل اولیاء این امت را بتبعیت او علیه الصلوات والسلام انبیا بر خوان این نعمت عظمی جلیس طفیلی اویند علیه و علیهم الصلوات والتحیات و اولیا لبس خادم اولش خور او از جلیس طفیلی تا خادم اولش خور فرق بسیار است این مقام از مزلات اقدام است در تحقیق آن و رفع شبهه از آن این فقیر در مکتوبات و رسایل خود وجوه شتی ذکر کرده والحق ما حققت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و کرمه تعالی معلوم شریف بوده باشد که هرچند جمیع انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از ان تجلی نصیب وافر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصه در اولیای امتان ایشان سرایت نکرده است و ازین تجلی نصیبی فرا نگرفته اند چه هرگاه در اصول اینها این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفروع بطریق عکس العکس چه رسد مصداق این معنی کشف صریحست نه استدلال عقلی و آنچه سابقا مذکور شده که کمل تابعان بتمام کمالات متبوعان را جذب مینمایند مراد از ان کمالات اصلیه متبوعانست مطلقا تا تناقض پیدا نشود و بلکه ایشان از ولایات مخصوصه هرکدام انبیا خود به تبعیت بهره ور گشته اند درمیان امتان همین است به تبعیت باین تجلی مخصوص است و باین دولت عظمی مشرف لهذا خیر الامم گشت و علمای اینها در رنگ انبیاء بنی اسرائیل شده ذلک فضل الله

یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم خواست که از فضایل و خصایص این
ولایت خاصه شمه بنویسد تنگی وقت مساعدت نکرد و کاغذ کوتهی آورد و تعیات
الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان میریزند و بر عجایب و غرایب
اسرار اطلاع می بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد
یاران دیگر چند روز در حضورند و چند روز دیگر در غیبت از نجا گفته اند که هر چند
ولی ولی باشد اما بمرتبه صحابی نرسد شوق دریافت ملازمت فوق الحد است
صحیفه گرامی که نامزد این حقیر فرموده بودند بوروده آن مشرف گشت و دید
قصور اعمال از اجل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است افراط
در رنگ تفریط از حد اعتدال بیرون است والسلام علیکم و علی سایر من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب
دویست و چهل و نهم در بیان فضایل متابعة سید الاولین والآخرین است
وکمالات مترتبه بر ان و مراتب مخصوصه آن بمرزا داراب صدور یافته
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمدی
منوط بمتابعة سید الاولین والآخرین است علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها و اکملها لهذا بمتابعة او بمقام محبوبیة حق جل سلطانه میرسند
و بمتابعة او بتجلی ذات تعالی و تقدس مشرف میگردند و بمتابعت او
بمرتبه عبدیت که فوق جمیع مراتب کمال است و بعد از حصول مقام محبوبیت است
سرافراز می سازند و متابعان کمل او را مثل انبیاء بنی اسرائیل میفرمایند و پیغمبران اولی
العزم آرزوی متابعت او مینمایند و لو کان موسی حیاً فی زمنه ما وسعه الا اتباعه
و قصه نزول روح الله و متابعة حبیب الله معلومه مشهوره است او بواسطه
متابعة او خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده و فواید دولت متابعت آن سرور

پیش از جمیع امم به بهشت خواهند درآمد و تنعمات خواهند فرمود و کذا و کذا
ثم کذا و کذا فعلیکم بمتابعة والتزام سنته و اتیان شریعته علیه و علی جمیع اخوانه من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ثانیاً سفارش شیخ اسمعیل مینماید
که از آشنایان معارف آگاه حاجی عبد الحق است والسلام مکتوب دویست
و پنجاهم بملا احمد برکی صدور یافت در حل بعضی استفسارها بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرای
انجهد و دمستوجب حمد است والمسؤل من الله سبحانه عافیتکم صحیفه شریفه
وصول یافت نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول داشت حالا در خود
نمی یابد و این را تنزل خود میداند معلوم اخوی باد که حالت اولی در رنگ
حالت اهل وجد سماع بوده است که جسد را در انجا دخل تام بوده و حالتی که
الحال میسر شده است جسد از انجا قلیل النصیب است تعلب و روح
تعلق بیشتر دارد بیان این معامله تفصیلی میطلبد بالجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی
است بمراتب و عدم وجدان ذوق و فقدان فرح فوق وجدان ذوق
و فرحست چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیرت انجامد و از جسد دورتر
رود اصیل است و بحصول مطلوب نزدیکتر زیرا که در ان موطن عجز
و جهل را گنجایش نیست جهل را آنجا تعبیر بمعرفت می کنند و عجز را ادراک
می نامند نوشته بودند که آن نسبت را تاثیری که در اول بوده است
حالا نمانده بلی تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس
آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما باین فقیر بسیار کم بوده است
و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
فوق[4]
خواسته باشد که صحبت مثنی شود و چند روز بهم باشیم ایضاً استفسار نموده

بودند که ویا باوجود زاد و راحله درین زمانه که رفتن فرض هست یا نه

مخدوما روایات فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین

مسله فتوای فقیه ابو اللیث است که گفته اگر غالب بر ظن امن و عدم هلاک

است پس فرضیتش ثابت است والا لا لیکن این شرط شرط وجوب اداست

نه شرط نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت بحج درین صورت واجب باشد

چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسارها دیگر شما را بر کتابت دیگر

موقوف داشته والسلام مکتوب دویست و پنجاه و یکم بمولانا محمد اشرف

صدور یافته در بیان فضایل خلفای راشدین و فضل حضرات شیخین و بعضی

از خصایص حضرت امیر و در بیان تعظیم و توقیر اصحاب کرام علیهم الرضوان و در

بیان محامل صحیحه از برای منازعات و مشاجرات ایشان و ما یتعلق بذلک

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجه

محمد اشرف باد بعضی از علوم غریبه و اسرار عجیبه و مواهب لطیفه

و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضایل و کمالات حضرات شیخین

و ذوی النورین و حیدر کرار رضی الله تعالی عنهم اجمعین داشته

بحسب فهم قاصر خود می نویسد بگوش هوش استماع فرمایند که حضرت

صدیق و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنهما با وجود حصول کمالات

محمدی و وصول بدرجات ولایت مصطفوی علیه و علی آله الصلوة والسلام

در میان انبیاء ما تقدم در طرف ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات

الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه دارند و طرف دعوت که مناسب

مقام نبوة است مناسبت بحضرت موسی صلوات الله سبحانه و تعالی و تسلیماته

علی نبینا و علیه و حضرت ذو النورین در هر دو طرف مناسبت بحضرت

نوح دارند صلوات الله سبحانه و تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت

امیر در هر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات الله سبحانه

و تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و چون حضرت عیسی روح الله است

و کلمه او لاجرم جانب ولایت در ایشان غالب است از جانب نبوة

و در حضرت امیر نیز بواسطه آن مناسبت طرف ولایت غالبست و مبادی

تعینات خلفای اربعه صفت العلم است علی اختلاف الجهات اجمالا

و تفصیلا و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب

حضرت خلیل و باعتبار برزخیت اجمال و تفصیل و تمام صفت رب حضرت

نوح است چنانکه رب حضرت موسی صفت الکلام است و رب حضرت

عیسی صفت القدرت و رب حضرت آدم صفة التکوین بر سر اصل سخن

رویم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل بار نبوت محمدی اند علی اختلاف

المراتب و حضرت امیر بواسطه مناسبت حضرت عیسی و غلبه جانب ولایت

حامل بار ولایت محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار برزخیت حمل بار

هر دو طرف فرموده اند و تواند بود که باین اعتبار نیز ایشان را ذی النورین

گویند و چون حضرات شیخین حمل بار نبوت فرموده اند مناسبت بحضرت

موسی بیشتر دارند که مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت است در میان

سایر انبیاء بعد از پیغمبر ما در ایشان اتم و اکمل است و کتاب ایشان بعد از

قران مجید بهترین کتب منزله لهذا امة ایشان در امم ما تقدم بیشتر به بهشت

خواهند رفت هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملة او از جمیع شرایع

و ملل افضل و اکمل است از ینجاست که پیغمبر افضل الرسل را امر بمتابعت

ملت او فرموده کریمه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا شاهد این

معنی امت و حضرت مهدی موعود که رب او نیز صفة العلم است در رنگ
حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسی دارند گویا یک قدم حضرت عیسی بر سر
حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر حضرت مهدی بدانند که ولایت موسوی
جانب یمین ولایت محمدی واقع شده است و ولایت عیسوی جانب
یسار آن ولایت و چون حضرت حامل بار ولایت محمدی بوده اند اکثر
سلاسل اولیا بایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر بیش از کمالات
حضرات شیخین باکثر اولیای عزلت که بکمالات ولایت مخصوص‌اند ظاهر شد
اگر نه اجماع اهل سنت بر افضلیت شیخین بودی کشف اکثر اولیای عزلت
بافضلیت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرات شیخین شبیه بکمالات
انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات دست ارباب ولایت از دامان
ان کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشوف بواسطه علو درجات آنها در
راه کمالات ولایت در جنب آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات
ولایت زینها اند از برای عروج بر کمالات نبوت پس مقدمات را
از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور رمز ازین سخن
بواسطه تجدد عهد نبوت بر اکثری کرامت و قبول دور لیکن چه توان
کرد در پس آینه طوطی صفتم ساخته اند ع هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم
اما الحمد لله سبحانه و المنة که درین گفت و گو علمای اهل سنت شکر الله
تعالی سعیهم موافقم و باجماع ایشان متفق استدلالی ایشانرا بر سر کشفی
ساخته اند و اجمالی را تفصیلی این فقیر را تا زمانی که بکمالات مقام نبوت
بمتابعت پیغمبر خود نرسانیده اند و ازان کمالات بهره تام نداده اند بر فضایل
شیخین بطریق کشف اطلاع نبخشیده اند و غیر از تقلید راهی نموده اند الحمد لله الذی

امیر

هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت
کرده اند بخاطر رسید که حضرات شیخین را از خصایص آن موطن چه باشد
بعد از توجه تام ظاهر شد که دخول این امت در بهشت باستصواب و تجویز
این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر در بهشت ایستاده اند و تجویز
دخول مردم میفرمایند و حضرت فاروق دست گرفته بدرون می برند و مشهود
میگردد که گویا تمام بهشت منور حضرت صدیق مملو است در نظر این حقیر
حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علیحده است و درجه منفرده
گویا هیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه
و علیهم الصلوات و التسلیمات گویا هم خانه است اگر تفاوتست بعلو
و سفل است و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند
و سایر صحابه کرام با آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نسبت
هم سرائی دارند یا هم شهری با اولیائی امت خود چه رسد این نسبت
که رسد زود ربانگ جرسیم پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این
هر دو بزرگوار از بزرگ کلانی در انبیا معدود اند و بفضایل انبیا محفوف
قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم لو کان بعدی نبی لکان
عمر امام غزالی نوشته که در ایام عزای حضرت فاروق عبد الله ابن عمر
بحضور صحابه گفته مات تسعة اعشار العلم چون از بعضی در فهم این معنی توقف
دید گفت مراد من علم بالله است نه علم حیض و نفاس از حضرت صدیق چه گوید
که جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنه اوست چنانچه مخبر صادق ازان خبر داده
و محسوس میگردد هو الخطائی که حضرت فاروق را از حضرت صدیق است

زیاده از آن انحطاط است که حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن که انحطاط دیگران از حضرت
صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند
و حشر نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس افضلیت بواسطه
اقربیت ایشان را بود و این حقیر قلیل البضاعت از کمالات ایشان چه گوید
و از فضایل ایشان چه بیان نماید ذره را چه یارا که سخن از آفتاب گوید
و قطره را چه مجال که حدیث بحر عمان بر زبان آرد و اولیایی که برای دعوت
خلق مرجوعند و از هر دو طرف ولایت و دعوت بهرهٔ تمام دارند و علمای
مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادقه و اخبار
متتابعه فی الجمله کمالات شیخین را دریافته اند و شمه از شمایل فضایل ایشان
شناخته ناچار حکم بافضلیت شان نموده اند و برین معنی اجماع فرموده
و کشفی که بر خلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرده اند
کیف وقد صح فی الصدر الاول افضلیتهما کما روی البخاری عن ابن
عمر رضی الله تعالی عنهما قال کنا فی زمن النبی صلی الله تعالی علیه واله
وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی
الله تعالی علیه واله وسلم لا نتفاضل بینهم وفی روایت لابی داود قال
کنا نقول ورسول الله صلی الله تعالی علیه واله وسلم حی افضل امت
النبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم بعده ابوبکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی
عنهم و انکه گفته الولایت افضل من النبوت از ارباب سکر است و از
اولیاء غیر مرجوع که نصیب وافر از کمالات مقام نبوت ندارند در نظر
شان در آمده باشد که فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق نموده است که نبوت

افضل از ولایت است آن نبی باشد و حق همین است و انکه برخلاف
آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت است چنانکه بالا گذشت
و معلوم است که سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه در میان سایر سلاسل اولیا منتسب
بحضرت صدیق است پس نسبت صحو در ایشان غالب باشد و دعوت
ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار
نسبت ایشان فوق جمیع نسبتهای سایر سلاسل باشد پس دیگران
بکمالات ایشان چه پی برند و از حقیقه معامله ایشان چه دریابند نمی‌گویم
که جمیع مشایخ نقشبندیه درین معامله متساوی اند کیف بل لو وجد واحد
من الالوف علی هذه الصفة لاغتنم انگارم که حضرت مهدی موعود
که با کلیت ولایت معهود است نیز برین نسبت خواهد بود و تتمیم
و تکمیل این سلسلهٔ علیه خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات دون
این نسبت علیه است زیرا که سایر ولایات از کمالات مرتبهٔ نبوت
قلیل النصیب اند و این ولایت بواسطهٔ انتساب بحضرت صدیق از آن
کمالات حظ وافر دارد و کمام اتفاقا **مصراع** ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا: ای برادر حضرت امیر چونکه حامل بار ولایت محمدی اند علی صاحبها
الصلوه والسلام والتحیه تربیت مقام اقطاب و ابدال و اوتاد که از
اولیای عزلت اند و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب مفوض
بامداد و اعانت آنحضرت است سر قطب الاقطاب که قطب مدار است
زیر قدم اوست قطب مدار بحمایت و رعایت او سهم خود را
سرانجام مینماید و از عهده مداریت می‌برآید حضرت فاطمه و امامین
نیز درین مقام با حضرت امیر شریکند رضی الله تعالی عنهم بدانند که

اگرچه ولایت

که اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات همه بزرگ اند وهمه را
به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت کند که رسول صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم فرمود ان الله تعالی اختارنی واختار لی اصحابا واختار لی منهم اصهارا واختار لی ۱۲
وانصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله ومن آذانی فیهم آذاه الله وطبرانی از ابن وانصار لی ۱۲
عباس روایت کند که رسول فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وابن
عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده
علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان شرارا امتی اجرأهم علی اصحابی ومنازعات
ومحاربات که در میان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید
کرد واز هوا وتعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفات مبنی بر
اجتهاد وتاویل بوده نه بر هوا وهوس چنانکه جمهور اهل سنت بر آنند اما باید
دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه بر خطا بودند وحق بجانب
حضرت امیر بوده لیکن چون این خطای اجتهادی نیست از ملامت دور است خطای ۱۲
واز مواخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات
جمل وصفین از روی اجتهاد بوده وشیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده
که اهل سنت وجماعت بر آنند که معاویه با جمعی از اصحاب که همراه او بودند
بر خطا بودند وخطای ایشان خطای اجتهادی بود وشیخ ابن حجر در صواعق
گفته که منازعت حضرت معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده واین قول از معتقدات
اهل سنت فرموده وآنچه شارح مواقف گفته که بسیاری از اصحاب ما
بر آنند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از اصحاب کدام گروه
را داشته باشد اهل سنت بر خلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت

دکر

وکتب القوم مشحونة بالخطاء الاجتهادی کما صرح به الامام الغزالی
والقاضی ابو بکر وغیرهما پس تفسیق وتضلیل در حق محاربان حضرت
امیر جایز نباشد قال القاضی فی الشفاء قال مالک رضی الله تعالی عنه من
۴ تعالی شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ابا بکر او عمر او عثمان
او معاویة او عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنهم فان قال کانوا
علی ضلال وکفر قتل وان شتمهم بغیر هذا من مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا
فلا یکون محاربو علی کفرة کما زعمت الغلاة من الرفضة ولا فسقة کما زعم
البعض ونسبه شارح المواقف الی کثیر من اصحابه کیف وقد کانت الصدیقة
والطلحة والزبیر وکثیر من الاصحاب الکرام منهم وقد قتل طلحة والزبیر فی قتال
الجمل قبل خروج معاویة مع ثلثة عشر الفا من قتلی وتضلیلهم وتفسیقهم
مما لا یجترئ علیه المسلم الا ان یکون فی قلبه مرض وفی باطنه خبث وآنچه
۴ حضرت در عبارات بعضی از فقها لفظ جور در حق معاویه واقع شده است
وگفته کان معاویة اماما جایرا مراد از جور عدم حقیت خلافت اوست در زمان
خلافت حضرت امیر خواهد بود نه جوری که مآلش فسق وضلالت است تا با قوال
اهل سنت موافق باشد مع ذلک ارباب استقامت از ایتان الفاظ
موهمه خلاف مقصود اجتناب مینمایند وزیاده بر خطا تجویز نمی کنند
کیف یکون جایرا وقد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق الله سبحانه وفی
حقوق المسلمین کما فی الصواعق وحضرت مولانا عبد الرحمن الجامی که خطای
منکر گفته اند نیز زیادتی کرده است بر خطا هر چه زیاده کنند
خطا است وآنچه بعد از ان گفته است که اگر او مستحق لعنة است الخ

نیز نامناسب گفته است چه جای تردید است وچه محل اشتباه اگر این
سخن در باب یزید میگفت گنجایش داشت اما در ماده حضرت
معاویه گفتن شناعت دارد در احادیث نبوی باسناد ثقاة آمده
که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند حضرت ۴
و فرموده که اللهم علمه الکتاب والحساب وقه العذاب وجای دیگر
در دعا فرموده اللهم اجعله هادیا مهدیا و دعاء آن حضرت مقبول
ظاهرا این سخن از مولانا بر سبیل سهو ونسیان سر بر زده باشد
وایضا مولانا در بعضی ابیات تصریح باسم ناکرده گفته است آن صحابی
دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ربنا لا تواخذنا ان نسینا
او اخطانا وآنچه از امام شعبی در ذم معاویه نقل کرده اند ونکوهش اورا حضرت ۴
از فسق هم بالا گذرانیده اند به ثبوت نه پیوسته است امام اعظم که از اتباع
نیز او است بر تقدیر صدق آن احادیث بود با بن نقل وامام مالک که از تبع
تابعین است ومعاصر او واعلم علماء مدینه شاتم معاویه وعمرو بن العاص را
بقتل حکم کرده است چنانکه بالا گذشت اگر او مستحق شتم می بود چرا حکم
بقتل شاتم او میکرد پس معلوم شد که شتم اورا از کبایر دانسته حکم بقتل شاتم
او کرده وایضا شاتم اورا در رنگ شتم ابی بکر وعمر وعثمان ساخته است
چنانچه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم ونکوهش نباشد ای برادر حضرت معاویه حضرت ۵
تنها درین معامله نیست نصفی از اصحاب کرام کم وبیش درین معامله با وی
شریکند پس محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند اعتماد از شطر دین میخیزد که از راه
تبلیغ ایشان بما رسیده است وتجویز نکند این معنی را مگر زندیقی که مقصودش

ابطال

ابطال دین است ای برادر منشاء اثاره این فتنه قتل حضرت
عثمان است رضی الله تعالی عنه وطلب قصاص نمودن از قتله او
طلحه و زبیر که اول از مدینه بر آمدند ~~بر آمدند~~ بواسطه تاخیر قصاص
بر آمدند وحضرت صدیقه نیز با ایشان درین امر موافقت فرموده جنگ
جمل که در انجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند وطلحه و زبیر که از عشره
مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد از آن
معاویه از شام بیرون آمده با ایشان شریک شده جنگ صفین نمودند
امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه
در استیفاء قصاص در بدایت خلافت حضرت امیر بوده وشیخ ابن
ابن حجر نیز این معنی را از معتقدات اهل سنت گفته است وشیخ ابو
شکور سلمی از اکابر علماء حنفیه است گفته است که منازعت معاویه ۶ حضرت
با امیر در امر خلافت بوده که پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
معاویه را فرموده بودند اذا ملکت الناس فارفق بهم از انجا معاویه ۶ حضرت
را طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد
وامیر محق زیرا که وقت خلافت او بعد از زمان خلافت
حضرت امیر بوده وتوفیق درمیان این دو قول آنست که منشاء
منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد از آن طمع خلافت
نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است
اگر مخطی است یک درجه است ومحق را دو درجه بلکه ده درجه ای برادر
طریق اسلم درین موطن سکوت است از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات واعراض از تذکر منازعات ایشان

پیغمبر فرموده علیه الصلوة والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی و نیز فرموده
علیه وعلی آله الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرموده علیه
الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی بترسید وعلی آله — الله الله فی اصحابی
از خدای جل وعلا در حق اصحاب من بیشتر بترسید از خدا جل وعلی
در حق ایشان ایشانرا نشانه تیر خود نسازید قال الشافعی وهو منقول
عن عمر بن عبد العزیز ایضا تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا — السنتنا
عبارة مفهوم میشود که خطاء ایشان را هم بزبان نباید آورد و غیر از ذکر
خیر ایشان نباید کرد و نیز از یزید ولت از مرده فسقه است توقف
در لعنه او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است که شخص معین را اگرچه کافر
باشد تجویز لعنة نکرده اند مگر آنکه بیقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده
کابی لهب او جهنمی وامراته نه آنکه او شایان لعنة نیست ان الذین یؤذون — مذکور یزید است
الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة بدانند که درین زمان چون اکثر
مردم بحث امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت و مخالفت
اصحاب کرام علیهم الرضوان نصب عین ساخته اند و بتقلید جمله ارباب
تاریخ ومرده اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را بنیک یاد نمی کنند وامور
نامناسب بجناب ایشان منسوب میسازند بضرورت شمه از آنچه معلوم
داشت در قید کتابت آورده بدوستان مرسل داشت قال علیه
وعلی آله الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسب اصحابی — الفتن
فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا اما الحمد لله سبحانه والمنة
که سلطان وقت خود را حنفی مذهب میگوید و از اهل سنت میداند

والا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد
پس باید که مدار اعتقاد را بر آنچه معتقد اهل سنت است دارند و
سخنان زید و عمرو را در گوش نیارند مدار کار را بر افسانهای دروغ
ساختن خود را ضایع کردنست تقلید فرقه ناجیه ضروری است
تا امید نجات پیدا شود و بدونه خرط القتاد والسلام علیکم وعلی سایر
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام
مکتوب دویست و پنجاه و دویم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته
در جواب استفسار [illegible] الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید
استفسار رفته بود معلوم شریف بوده باشد که مبدأ تعین حضرت
نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علی نبینا
وعلیهما صفة العلم است چنانکه مبدأ تعین محمدی علیه الصلوة والسلام
نیز همان صفت است تفاوت بجهات واعتبارات است چه آن صفت را
وجهی بعالم است و وجهی دیگر بمعلوم وجه اول بحضرت ملایم است
و وجه ثانیه بکبری آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل هر یکی از آن
اعتبار مبدأ تعین بزرگی شده است دیگر معارفی که تعلق بکمل بار
نبوت و ولایت داشته در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته
بتفصیل اندراج یافته است تکرار ننوشته از آنجا طلبند دیگر خواسته
که در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفه نویسند تا دو
گشت بوقت دیگر موقوف دارند والسلام مکتوب دویست و پنجاه
وسیوم بشیخ تاج [illegible] صدور یافته در جواب

اصوله دُوم در بیان بی نهایتی این راه و تفصیل بعضی از مقامات و منازل طریق بر سبیل رمز و اجمال بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند
که احوال و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله
سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقة المرضیة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة بیان احوال و مواجید که بلسان
مولانا عبد المومن حواله نموده بودند و استفسار جواب آن فرموده
مولانا بتفصیل همه را وا نمود و گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین
نظر میکنم زمین را نمی یابم و اگر بجانب آسمان نظر می اندازم آن را نیز نمی
یابم و همچنین عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم
و پیش کسی که میروم او را نیز وجود نمی یابم و خود را نیز موجود نمیدانم
و وجود حق جل شانه بی پایانست نهایت او را هیچکس نیافته است
و بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و تا اینجا آمده از سیر مانده شده اند و زیاده
برین معنی اخبار نموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و در همین
مقامید پس ما پیش شما برای چه آییم و تصدیع بکشیم و تصدیع بدهیم
و اگر امری دیگر ورای این کمال هست پس اعلام بخشند تا بار دیگر
که در طلب بسیار دارد الخبر برسیم چندین سال توقف در آمدن بواسطه
حصول این تردد بوده مخدوما این احوال و امثال این احوال از تلوینات
قلبست مشهود میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب زیاده
از ربع طی نکرده است سه حصه دیگر از مقامات قلب طی باید کرد تا معامله
قلب را بتمام طی کرده باشد از گذشت قلب روح است و از گذشت
روح سر است و از گذشت سر خفیست بعد از ان اخفی هرکدام ازین چهار

باقی

باقی مانده احوال و مواجید علاحده دارد همه را جدا جدا
طی باید کرد و بکمالات هرکدام متحلی باید شد از گذشت این پنج
کانه عالم امر و طی منازل اصول آنها مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج
ظلال اسما و صفات که اصول این اصول است درجه بعد درجه
۴. بتجلیات ذات است — تجلیات اسما و صفاتست و ظهورات شیون و اعتبارات از
گذشت این تجلیات تجلیات ذاتست تعالی و تقدس این زمان
معامله باطمینان نفس می افتد و حصول رضا بر ورد گار جل سلطانه
میسر می آید کمالاتی که درین موطن حاصل میگردد در جنب این
کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب دریای محیط بیکران
اینجا شرح صدر میسر گردد و باسلام حقیقی مشرف شود ع
کار اینست غیر این همه هیچ تجلیات اسما و صفات که پیش از
اصول ۲ — قطع منازل این پنجگانه عالم امر باصول و اصول ۲ متوهم شود ظهورات
بعضی از خواص عالم امر است که نصیبی از تجلی و بهره از لامکانیت
دارد نه تجلیات اسما و صفات سالکی درین مقام گفته است که
سی سال روح را بخدای برسیدم پس وصول کجا و سیر کرا شعر
شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف
۲ بودند — چون التفات نموده طلب کشف این حقیقت را فرموده شمه ازان
بطریق اجمال نوشته آمد و الامر عند الله سبحانه و السلام علیکم و علی
من لدیکم مکتوب دویست و پنجاه و چهارم بملا احمد برکی صدور
لله — یافت در جواب بعضی از اسوله که پرسیده بودند بعد الحمد و الصلوة
سلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضی اکابر فرموده اند

که آدمی هرچه کند بفرمان صاحب زمان کند تا نتیجه بدهد اگرچه کارها
مشروع باشد اگر این سخن صحیح است امیدوار فرمانست در کل مشروعات
اگر بر صحیح است وشمارا اذن حاصل کرده مادون ساخته اند
که مراد از نتیجه نتیجه معتد بها است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله
تحریر یافته است که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند
که قرآن قدس سره فرموده اند که حقیقت از مرتبه اعین جمع است
یعنی از احدیت ذات تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا
و معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی است
چه باشد مخدوما مراد از احدیت مجرده نیست که هیچ صفتی و شانی
در انجا ملحوظ نباشد چه حقیقت قران ناشی از صفت کلام است که
یکی از صفات ثمانیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه ذاتیست که از
تلوینات صفات و شیونات برتر است پس تفوق آن را گنجایش
شد نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر نوشته اند که اگر کسی گوید که
من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه
و در جای دیگر نوشته اند که در اول اسلام نورسجده لک سجدت میگفتند
مدلول ضمایر نفس ذات تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله
مبدا و معاد تحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است
حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق اشیا است چه باشد مخدوما این مباحث
عبارتست چنانکه میگویند آدم مسجود ملایکه است سجده مر خالق راست
جل شانه نه مخلوق و مصنوع او را هر مخلوقی که باشد والسلام علیکم
و علی اصحابکم و احبابکم علی الخصوص ملا بابنده و شیخ مکتوب دویست

و پنجاه و پنجم بملا محمد طاهر لاهوری صدور یافت در تحریض باحیای سنت سنیه و رفع بدعت

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
عباده الله مکتوب شریف که بمصحوب حافظ بها و الدین ارسال داشته
بودند رسید و فرحت فراوان رسانید چه نعمتی است که محبان
و مخلصان بکلی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیه باشند و بکلیت خود خواهان رفع
بدعتی از بدع منکره نامرضیه بوند سنت و بدعت ضد یکدیگرند
وجود یکی مستلزم نفی دیگر است پس احیای یکی مستلزم اماتت
دیگری بود و احیای سنت موجب اماتت بدعتست و بالعکس
پس بدعت را حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع سنت است
مگر حسن نسبی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق انجا گنجایش ندارد
چه جمیع سنن مراضی حق اند جل سلطانه و اضداد آنها مرضیات
شیطانی امروز این سخن بواسطه شیوع بدعت بر اکثری گرانست
اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان منقولست که حضرت
مهدی در زمان حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج
دین نماید و احیای سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت
گرفته بود و آنرا حسن پنداشته و ملحق بدین ساخته از تعجب گوید
که این مرد رفع دین ما نمود و اماتت ملت ما فرمود حضرت
مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حسنه او را سیئه انگارد ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم
و علی من لدیکم نسیان بر فقیر غالب آمده است معلوم نشد که

که مکتوب شمارا به که سپرده بود تا جواب استفسار ها نولیسد معذور خواهند
داشت میان شیخ احمد قزلی از محبان است جون در جواب شما واقع است
التفات و توجه در ماده مشار الیه مرعی خواهند داشت **مکتوب دویست**
و پنجاه و ششم بیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب اسوکه
کرده بود و پرسیده بود که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث
و خلیفه جیست و ما یتعلق بذلک و پرسیده بود از تحقیق معنی حدیث لو
اتزن ایمان ابی بکر الح و غیر ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب شریف که مصحوب درویشی ارسال داشته بودند رسید و فرحت
فراوان رسانید پرسیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و
خلیفه جیست و هر کدام بجه خدمت مامورند و از خدمت خود اطلاع
دارند یا نه و بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب میرسد اصلی دارد
یا اختراع وهم و خیال است باید دانست که کمل تابعان نبی علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات جون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند
بعضی ایشانرا بمنصب امامت سرفراز میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن
اکتفا مینمایند این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابرند تفاوت کمال ام
در منصب و عدم منصب است و در اموری که تعلق بآن منصب دارند
و جون تابعان کمل کمالات ولایت نبوت را تمام کنند بعضی را بمنصب
خلافت مشرف میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن کمالات اکتفا مینمایند جای خنک
بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند و در کمالات
ظلیه مناسب منصب امامت منصب قطب ارشاد است و مناسب بمنصب امامت
خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو

مقام

مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب
مدار است نزد او غوثیت منصب علاحده نیست از منصب قطبیت
و آنجه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار است بلکه ممد و
معاون وی در کار اوست قطب مدار در بعضی امور مدد از وی خواهد
و در نصب مناسب مقام ابدال نیز او را دخل است و قطب را باعتبار
اعوان و انصار او قطب الاقطاب نیز گویند جه اعوان و انصار قطب
اقطاب حکمی اند از ینجاست که صاحب فتوحات مکیه می نویسد ما من قریة
مومنة کانت او کافرة الا و فیها قطب بدانند که صاحب منصب البته صاحب
علم است و آنکه کمال آن منصب دارد و منصب ندارد لازم نیست که از
ارباب علم بود و از خدمات خود مطلع باشد و بشارتی که از عالم غیب
میرسد بشارت حصول کمالات آن مقام است نه بشارت منصب آن
مقام که منوط به علم است و ایضا پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث
لو اتزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح وقع شده است جیست و سبب
رجحان این کدام است بدانند که رجحان ایمان بواسطه رجحان مومن به است
و جون متعلق ایمان صدیق فوق متعلقات ایمان امت است حضرت
هر آئینه راجح باشد مخدوما در عروجات معامله تا بجائی میرسد که اگر یک نقطه
بالاتر رود کمالی که بسبب عروج آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات
ماتقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنجه ماتحت اوست افزون تر است
و همچنین است حال آن نقطه که فوق آن نقطه ماتقدم است جه نقطه ماتقدم با آنجه در تحت
اوست در جنب نقطه فوق حقیر و نقیر است علی هذا القیاس پس هر که متعلق افزون تر است
ایمان او کمال فوق بود هر آئینه ارجح خواهد بود از جمیع آنجه ماتحت آن بود از ینجا که اند

گفته اند که معامله عارف بجائی میرسد که در طرفة العین کسب جمیع کمالات ماتقدم
می نماید و باندازه تحقیق فقیر در یک لمحه تحصیل زیاده از جمیع کمالات ماتقدم
میفرماید ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ایضا برسیده
بودند که شیخ ابن العربی و تابعان ایشان نوشته اند که القدر اطفال که بسبب محی الدین
حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام کشته شدند استعدادات
جمیع ان مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
حقیقت این سخن را بتفصیل نویسند بدانند که این سخن اصیل است زیرا که
بتحقیق پیوسته است که چنانچه یک شخص را سبب حصول کمالات جماعه میکردند
همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند هر چند سبب
کمالات مریدانند لیکن مریدان نیز اسباب کمالات پیرانند این
معنی را فقیر در ماکولات و مشروبات و ملبوسات و مسکن و امثال آن
و مشروبات که بحصول اجزاء بدن می شناخت نیز احساس میکرد که هر طعامی خودم
و شرابی که تناول میکرد بسبب جامعیت استعداد او میگشت و قابلیت دیگر
پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات لذیذه میشد و ممنوع
میشد بواسطه تحصیل این جامعیت و ترک آن طعام لذیذ مادون میگشت
بسبب حصول آن قابلیت و بسا است که استعداد یکی بدیگری انتقال کرده
است کلا او بعضا و محسوس شده است که آن یکی خالی مانده است و دیگری
جمعیت بهم رسانیده برسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را
پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل او معلوم کنند که ایشان زیر
قدم کدام پیغمبرند آن عزیز فرمود که حیوة تو در چه کار است شیخ از این عبارت
فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی اند که صلوات الله تعالی و تسلیماته علی

نبینا و علیه ازین عبارت این معنی چه طور مفهوم گشت بدانند که جهود
یهود را گویند که امت حضرت موسی بودند علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
برسیده بودند که در نفحات می نویسد که ولایت جمیع اولیا بعد از مردن
سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور
کرامات داشته باشد نه اصل ولایت که عبارت از قرب الهیت
جل سلطانه و نیز مراد از سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه صلب
اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است
تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا نموده بودند
منتظر باشند سیجعل الله بعد عسر یسرا برسیده بودند که در نفحات بعضی
می نویسد ان شاننک هو الابتر با لیاء تحقیق چیست بهمزه است یا بیاء
بهمزه است و آنکه بیاء نوشته قراءتی خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند
که بعضی عورات طلب مشغولی می نمایند اگر از محرم محارم اند چه مانعت
والا در پرده نشینند و طریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که در بعضی
ارباب حدیث ایام منهی قرار داده اند و حدیثی درین باب نقل میفر
مایند چه باید کرد والد فقیر قدس سره میفرمودند که شیخ عبد الله
و شیخ رحمة الله که از اکابر محدثین بودند و در حرمین ایشان ملقب بالشیخین
بودند بتقریبی بهندوستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را
کرمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح درین
باب الایام ایام الله والعباد عباد الله است و نیز میفرمودند که نحوست
ایام بولادت رحمة العالمیان علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات زایل گشته است
ایام نحسات نسبت بتمام ماتقدم بوده و عمل فقیر نیز برهمین است

و هیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه ترجیح آنها از شارع معلوم
نکند کالجمعه و رمضان و نحو هما نوشته بودند که معارفی که بجل بار نبوت
تعلق دارد در مکتوب خواجه محمد اشرف بیابند که آن مکتوب درین
ایام نوشته شده است زیاده از یک جز خواهد بود گفته ام که نقل آنرا
بشما فرستند والسلام **مکتوب دویست و پنجاه و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان طریق بطریق اجمال** بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که مکتوب شریف که بمصحوب شیخ احمد فرملی ارسال داشته بودند
رسید فرحت فراوان رسانید طلب رساله بیان طریق نموده بودند
مسودها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد
الحال چند فقره در بیان طریق بطریق اجمال می نویسد بگوش هوش استماع
فرمایند سیادت پناها طریقی که ما اختیار کرده ایم ابتدای سیر آن از قلب است
که از عالم امر است و از گذشت قلب سیر در مراتب روح است که فوق
اوست و از گذشت روح این معامله با سر است که فوق اوست
و هکذا الحال فی الخفی والاخفی و بعد از طی منازل این لطایف پنجگانه و بعد از
حصول علوم و معارف که تعلق بهر کدام اینها علیحده علاحده دارد و بعد از
تحقق احوال و مواجید که بهر یکی ازین پنجگانه جدا جدا مخصوص است
سیر در اصول این پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم
صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم صغیر انسانست
و از عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است
که اصل قلب انسان است و فوق آن اصل روح انسانی است
و فوق فوق آن اصل سر انسانی است و فوق اصل سر اصل خفیست

و نقل آن بشما نرسیده مکتوب و ورد دراز است

و فوق اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل
طی کند و بنقطه آخر آن برسد دایره امکان را تمام کرده باشند و قدم
در منزل اول از منازل فنا نهاده بود و بعد از آن اگر ترقی واقع شود
سیر در ظلال اسما و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود و این ظلال
کالبرازخ اند بین الوجوب والامکان و اصول اند آن پنجگانه عالم
کبیر را و سیر درین ظلال نیز همان ترتیب خواهد بود که در فروع
آنها ذکر یافته است و اگر بفضل ایزدی جل سلطانه شانه منازل مکثره
این ظلال را نیز طی کرده بنقطه آخر آن برسد شروع سیر در اسما و صفات
واجبی جل سلطانه خواهد بود و تجلیات اسما و صفات رو خواهد نمود
و ظهورات شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود و این زمان معامله
پنجگانه عالم امر را تمام کرده باشد و حق اینها را ادا کرده بود و بعد از آن
اگر بفضل خداوندی جل شانه از آن مقام نیز ترقی واقع شود معامله
به اطمینان نفس خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات
سلوک است میسر خواهد شد درین موطن شرح صدر حاصل میگردد
و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود و کمالاتی که درین موطن حاصل میشود
در جنب این کمالات کمالاتی که بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره
دارد و در جنب دریای محیط این همه کمالات که ذکر یافته یافته شد
است تعلق باسم الظاهر دارد و کمالاتی که باسم الباطن وابسته
دیگر است که باستتار و تبطن مناسب است و چون کمالات این
دو اسم مبارک بتمامها حاصل شود دو بازوی طیران از برای سالک
میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران در عالم قدس فرماید و ترقیات

و تعلق

بی اندازه نماید تفصیل این معامله در بعضی مسودات تحریر یافته است
فرزندی ارشدی بجمع آن بجاست دیگر اگر میسر شود شما خود را بآن
مرتبه انجار رسانید اما بشرط آنکه آن مقام را خالی نگذارند و آن سررشته را
برهم نزنند خود تنها بیایند و از یاران هر کرا پیش قدم دانند پیشوای
الجماعه ساخته متوجه اینجا شوند و کردند و الله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت
دهند یا نه والسلام **مکتوب دویست و پنجاه و هشتم بشریف خان
صدور یافت در بیان اقربیت حق تعالی** الحمد لله والسلام علی عباده
روی ۴ الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کرم نامزد فقراء اینجا و ساخته بودند
بود و آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء و مخدوما
هرچند اقربیت او تعالی بما از ما بنص قطعی ثابت شده است اما چه
می توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم و ادراکات
ما وراء الوراست بالکه دانیم که این و سایط در جانب قربت
نه در جانب بعد که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است حتی که ذات
احدیت او را سبحانه نزدیکتر می یابیم از صفاتی که ما افعال و آثار
آن صفاتیم این معرفت وراء طور نظر عقل است زیرا که عقل از خود
نزدیکتری را نتواند تصور نمود مثالی که توضیح این مبحث نماید هرچند تتبع
نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی است و کشف
صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت
بیان فرموده اما از اقربیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان
شافی دران باب ننموده و عجیب کاروباری است اقربیت
او سبحانه سبب ابعدیت ما گشته است هذا الی ان بلغ الکتاب

اجله فافهم فان کلامنا اشارات و بشارت والسلام علیکم و علی سایر
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی اله الصلوات و
التسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب دویست و پنجاه و نهم بمخدوم
زادگی خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب
نسبتهٔ علیه در بیان فواید ارسال رسل و عدم استقلال عقل در معرفت
واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در ماده شاهق جبل
و مشرکان زمان فترة رسل و اطفال مشرکان و از حرب جان فرمود الله
و در بیان تحقیق بعثت انبیا در زمین هند از اهل هند و رام سابقه
و ما یناسب ذلک** الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات
والتسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقاد منعم آن
نموده آید و جوارح کو که باعمال حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر
وجود شریف این بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان را بوجود صانع
تعالی و وحدت او جل سلطانه که دلالت می نمود قدماء فلاسفه یونان
با وجود زیرکیها بوجود صانع جل شانه مهتدی نگشتند و وجود کائنات
را بدهر منسوب ساختند و چون روز بروز انوار دعوت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات ساطع گشت متاخران فلاسفه ببرکت
آن انوار رد مذهب قدماء خود نموده بوجود صانع جل شانه قائل گشتند
و باثبات وحدت او تعالی نمودند پس عقول ما بالی تا بیند انوار
نبوة ازین کار معزول است و افهام ما بی توسط وجود انبیا
علیهم الصلوات والتحیات ازین معامله و در فیالیت شعری

اراد اصحابنا الماتریدیة من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات
وجود الصانع تعالی و وحدته سبحانه فکلفوا الشاهق للجبل العابد للصنم
بهما وان لم تبلغه دعوت الرسول وحکموا بترک النظر فیهما بکفره وخلوده
فی النار ونحن لا نفهم الحکم بالکفر والخلود فی النار الا بعد البلاغ المبین و
الحجة البالغة المنوطة بارسال الرسل نعم العقل حجة من حجج الله سبحانه
لکنه لیس حجة بالغة فی الحجیة لیترتب علیه اشد العذاب سوال اگر تعالی م
سوال اگر شاهق جبل که عابد صنم است در دوزخ مخلد نباشد در بهشت
خواهد بود و این جایز نیست زیرا که دخول بهشت بر مشرکان حرام است
و ماوای ایشان دوزخ است کما قال تعالی حاکیا عن عیسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة وماواه
النار و واسطه میان جنت و نار ثابت نشده است اصحاب اعراف
بعد از چند روز به بهشت خواهند رفت پس خلود در جنت است یا در نار
این سوال بسیار مستصعب است آن فرزندی ارشدی میداند که
تا مدتها برین فقیر تکرار این سوال میکرد و جواب شافی نمی یافت و آنچه
صاحب فتوحات مکیه در حل این سوال گفته است و بعثت پیغمبری
در روز قیامت از برای دعوت این قوم ثابت کرده و باندازه الکار صح
وقبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد
این فقیر مستحسن نیست چه آخرت دار جزاست نه دار تکلیف تا بعثت
پیغمبری نموده آید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانه
رهنمونی فرمود و حل این معما نمود و منکشف ساخت که این جماعه
نه در بهشت مخلد خواهند بود و نه در دوزخ بلکه بعد از بعث و احیای

اخروی ایشان را در مقام حساب داشته باندازه جرایم معاتب
و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در رنگ حیوانات
غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولا شی محض خواهند فرمود
پس خلود کرا بود و مخلد کدام باشد این معرفت غریبه را چون
در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام عرض نموده شد همه
همه تصدیق آن فرمودند و مقبول داشتند والعلم عند الله سبحانه
برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند بآنکه حضرت حق سبحانه
وتعالی با کمال رافت و رحمت خود بنده را بمجرد عقل که مجال
خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه ابلاغ مبین بتوسط انبیا
علیهم الصلوات والتحیات فرماید در آتش مخلد دارد و بعذاب
ابدی گرفتار سازد چنانچه گرانست حکم کردن او را باوجود شرک
بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری لعدم القول بالواسطة
بین الجنة والنار فالحق ما الهمت به من اعدامه بعد استیفاء محاسبة
یوم الحشر کما مر و همین حکم است نزد فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب
چه دخول بهشت منوط بایمانست باصالة یا به تبعیت اگرچه تبعیت
دار اسلام باشد چنانچه مر اطفال اهل ذمه را و ایمان در حق اینها
مطلق مفقود است پس دخول بهشت اینها را متصور نباشد و دخول
دوزخ و خلود در آن مربوط بشرک است بعد ثبوت تکلیف
و آن نیز در حق آنها مفقود است فحکمهم حکم البهایم من الاعدام بعد
البعث والنشور للحساب واستیفاء الحقوق و همین حکم است در مشرکان
زمان فترة رسل که دعوت پیغمبری بایشان نرسیده ای فرزند این

فقیر هر چند ملاحظه مینماید و نظر را سر میدهد هیچ جائی نیابد که دعوت
پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام بانجا نرسیده است بلکه
محسوس میکردد که در رنگ آفتاب همه جا نور دعوت او علیه و علی آله
الصلوة والسلام رسیده است که حتی که در یاجوج و ماجوج نیز که سد
حایل دارند و در امم سابق که ملاحظه میکند کم بقعه می یابد که در انجا بعثت
پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور از ین معامله مینماید نیز
می یابد که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصانع جل
سلطانه فرموده اند و در بعضی از بلاد هند محسوس میکردد که انوار انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ مشعلها افروخته اند و اگر
خواهد تعین آن بلاد نماید و می بیند که پیغمبری است که هیچکس او را نگرویده است
و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبریست دیگر که یک کس بوی ایمان آورده است
و دیگریست که دو کس بوی گرویده اند و بعضی را سه کس ایمان آورده اند
زیاده از سه کس در نظر نیامد که در هند به پیغمبری ایمان آورده باشد
تا چهار کس است یک پیغمبر بوده اند و آنچه رؤسای کفره هند از وجود واجب
تعالی و از صفات او سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات او تعالی نوشته
اند همه مقتبس از انوار مشکات نبوت است چه در هر یک عصری از امم
سابقه نبی از انبیا گذشته است و از وجود واجب تعالی و از صفات
ثبوتیه او جل شانه و از تنزیهات و تقدیسات او سبحانه خبر کرده و اگر نه
وجود این بزرگواران بودی عقل لنگ و کور این بد دولتان که ملوث
بظلمات کفر و معاصی است کی باین دولت مهتدی شدی عقول ناقصه
این بد دولتان فی حد ذاتها به الوهیت خود حاکم اند و غیر از خود ها آلهی

میکنند چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من اله غیری و نیز گفته لئن
اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و چون از اخبار انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات معلوم کردند که عالم را صانعی است که
واجب الوجود تعالی و تقدس پس بعضی ازین بد دولتان بر قبح ادعاء
خود اطلاع یافته بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند و او را در
خود حال و ساری دانسته اند و باین حیله مردم را به پرستش خود خوانده
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اینجا کوته اندیشی سوال نکند که
اگر در زمین هند انبیا مبعوث می شدند هر آئینه خبر بعثت ایشان بما
میرسید بلکه آن خبر از جهت توفر دواعی بتواتر منقول میگشت و لیس
فلیس زیرا که گوئیم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه
دعوت بعضی مخصوص بیک قوم بوده و بعضی را دعوت مخصوص
بیک قریه و یا بیک بلده بوده و تواند بود که حضرت حق سبحانه و تعالی
در قومی یا در قریه شخصی را باین دولت مشرف ساخته باشد و آن
شخص آن قوم یا اهل آن قریه را دعوت بمعرفت صانع جل شانه
کرده باشد و منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اهل
آن قریه انکار او کرده باشند و تضلیل و تجهیل او نموده و چون
انکار و تکذیب ایشان بنهایت رسیده باشد نصرة حق جل و علا آمده
ایشان را هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبری دیگر بقومی
یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل معهم کما عامل الاول بقومه و فعل بهم
ما فعل باوائلهم و هکذا الی ماشاء الله تعالی و آثار هلاکت قری و بلاد در
زمین هند بسیار است و این قوم هر چند هلاک شدند اما آن کلمه دعوت

درمیان اقوان آنها باقی مانده وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون
خبر نبوت انبیا مبعوثه وقتی بما رسد که جمع کثیر بایشان گرویده
باشند وقوتی پیدا کرده یک کس آمد وچند روز دعوت کرد وگذشت
وهیچکس اورا قبول نکرد ودیگری آمد دو کس یا سه کس گرویدند خبر از
گجا منتشر شود وکفار همه درمقام انکار بودند ومخالف دین آبائی
خود را رد میکردند ناقل که بود دیگر نقل کند دیگر الفاظ رسالت
ونبوت وپیغمبری از لغات عرب وفارس آمده بواسطه اتحاد دعوت
پیغمبر ما علیه وعلی جمیع الانبیاء الصلوات والتسلیمات واین الفاظ در لغت
هند نبوده تا اینها مبعوثه هند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند وباین
اسامی ایشانرا یاد کنند وایضا در جواب آن سوال بطریق معارضه
گوئیم که اگر انبیاء در هند مبعوث نشده باشند وهم زبان ایشان
بایشان دعوت نکرده باشد هرآئینه حکم اینها حکم شاهق جبل بوده باشد چون
تمرد دعوی الوهیت بدوزخ نه درآیند وعذاب مخلد ایشانرا نشود
وهذا مما لا یرتضیه العقل السلیم ولا یساعده الکشف الصحیح فانا نشاهد
بعض مردتهم فی وسط الجحیم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب
دویست وشصتم بحقایق آگاه معارف دستگاه مظهر فیض آلهی مظهر رحمت
نامتناهی مخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی صدور
یافته در بیان طریقی که حضرت ایشانرا بآن طریق ممتاز ساخته اند ومتضمن است
در بیان ولایت سه گانه که ولایت صغری است وآن ولایت اولیا است
وولایت کبری که ولایت انبیا است وولایت علیا که ولایت ملأ اعلی است ومشتمل
است بر بیان افضلیت نبوت بر ولایت هر ولایتی که باشد وبیان لطایف

وهمین کار را کرد ودیگری کس اورا گرویده دیگری

در بیان

که ولایت ملا اعلی

عشره

عشره انسانی که پنج از ان از عالم امر است وپنج دیگر از عالم
خلق که نفس وعناصر اربعه باشند باکمالاتی که مخصوص بهر کدام از این
لطایف است وبیان افضلیت عالم خلق بر عالم امر وبیان کمالاتی که
مخصوص بعنصر خاکست وبیان علوم ومعارف غریبه که مناسب هر مقام است
واشکال آن وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین علیهم وعلی آله واصحابه
الطیبین الطاهرین بدان ای فرزند اسعدک الله تعالی که پنجگانه عالم امر
قلب وروح وسر وخفی واخفی که اجزای عالم صغیر انسانی است اصول اینها در
عالم کبیر است در عناصر اربعه که اجزاء انسانست اصول خود در عالم کبیر دارد
وظهور اصول آن پنجگانه فوق العرش ثبتست که بلا مکانیت موصوفست ازینجا
که عالم امر را لامکانی گویند دایره امکان چه خلق وچه امر وچه صغیر
وچه کبیر بنهایت این اصول تمام شود وامتزاج عدم بوجود که منشار
امکانست درین موطن منتهی گردد وچون سالک رشید محمدی المشرب
پنجگانه عالم امر را بترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم کبیر است
فرماید وبه بلند فطرتی بلکه بمحض فضل ایزدی جل سلطانه آن همه را بترتیب
وتفصیل طی کرده بنقطه اخر آن برسد هرآئینه دایره امکان را بسیر الی الله
تمام کرده باشد واطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایت
صغری که ولایت اولیاست نموده بود بعد ازان اگر سیر در ظلال
اسما وجوبی تعالت وتقدست که فی الحقیقه آن ظلال اصول این پنجگانه
عالم کبیر است وشائبه عدم آنجا راه نیافته واقع شود وآن همه را بتفصیل
خداوندی جل شانه بطریق سیر فی الله طی کرده بنهایت آن برسد وآنرا

ظلال اسما وجوبی را نیز تمام کرده باشد و وصول بمرتبه اسما وصفات
واجبی جل جلاله حاصل نموده بود نهایت عروج ولایت صغری تا اینجاست
درین موطن شروعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بدایت
ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات
نموده می آید باید دانست که این دایره ظل متضمن مبادی تعینات
خلایق است سوای انبیاء کرام و ملایکه عظام علیهم الصلوة والسلام و ظل
هر اسم مبدا تعین شخصی است از اشخاص حتی که مبدا تعین حضرت
صدیق که افضل بشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
نقطه فوق این دایره است و آنکه گفته اند که چون سالک باسمی که مبدا
تعین اوست برسد سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد از آن اسم
ظل اسم الهی جل شانه باید داشت و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل
آن اسم و این دایره ظل فی الحقیقة تفصیل مرتبه اسما و صفاتست مثلا علم
صفتیست حقیقی که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت
که با جمال مناسبت دارد و هر جزئی آن صفت حقیقت شخصی است از
اشخاص غیر انبیاء کرام و ملایکه عظام علیهم الصلوة والسلام و مبادی
تعینات انبیا و ملایکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات
مفصله مثلا صفت العلم و صفت القدرة و صفت الارادة و غیرها بسیاری
از اشخاص در یک صفت که مبدا تعین است شرکت دارند باعتبا
رات مختلفه مثلا مبدا تعین خاتم الرسل شان العلم است و همان
صفة العلم باعتباری مبدا تعین حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام و نیز آن صفت باعتباری مبدا تعین حضرت نوح است

علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و تعین این اعتبارات در ۲ مکتوب
خواجه محمد اشرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشایخ گفته اند که حقیقت
محمدی تعین اول است که حضرت اجمال است و مسمی است بوحدت
مراد ایشان الخ برین فقیر ظاهر ساخته اند و الله سبحانه اعلم مرکز
همین دایره ظل است این دایره ظل را تعین اول انگاشته اند و مرکز
او را اجمال دانسته بوحدت نامیده اند و تفصیل آن مرکز را که محیط
این دایره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دایره ظل
را که دایره اسما و صفاتست ذات بیچون که مبرا است از تعین تصور
نموده اند نه اینچنین است بلکه گوییم که مرکز این دایره ظل ظل مرکز دایره
فوق است که اصل اوست و مسمی است بدایره اسما و صفات و شیون
و اعتبارات فی الحقیقة حقیقت محمدی مرکز دایره این اصل است که اجمال
اسما و شیوناتست و تفصیل اسما و صفات درین دایره مرتبه واحدیت
است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبه ظلال اسما نمودن
مبنی بر اشتباه ظل است باصل و ازین قبیل است اطلاق سیر فی الله
دران موطن چه فی الحقیقة آن سیر بطریق سیر فی الله داخل سیر الی الله
است بعد ازان اگر عروجی در دایره اسما و صفات که اصل این ۴ بطریق سیر فی الله
دایره ظل است واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری خواهد
بود و این ولایت کبری مخصوص بالاصالة به انبیاست بعد ازان اگر عروجی دران دایره
اسما و صفات اینکه اصل دایره ظل است واقع شود شروع در کمالات
ولایت کبری خواهد بود و این ولایت کبری مخصوص بانبیا است علیهم
الصلوات والتسلیمات بالاصالة و بتبعیت ایشان باصحاب کرام ایشان

نیز این دولت رسیده نصف سافل این دایرهٔ متضمن اسما و صفات
زایده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه
نهایت عروج بجگانهٔ عالم امر تا نهایت این دایره اسما و شیونات
است بعد از ان اگر بمحض فضل ایزدی جل شانه از مقام صفات و شیونات
ترقی واقع شود سیر در دایره اصول اینها خواهد بود و از گذشت
این دایره اصول اصول آن اصول است بعد از طی آن دایره قوسی
از دایره فوق ظاهر خواهد شد از انیز قطع باید نمود و چون از ان دایره
فوق غیر از قوسی ظاهر نشد بهمان قوس اقتصار نموده آمد در ینجا سری
خواهد بود که بران سر اطلاع بخشیده ند و این اصول سه گانه اسما و صفات
که مذکور شد مجرد اعتبارات اند در حضرت ذات تعالی و تقدس که مبادی
صفات و شیونات گشته حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص نفس
مطمینه است و حصول اطمینان مراو را درین موطن میگردد و در همین ہیں
مقام شرح صدر حاصل می آید میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف
میگردد و همین موطن است که مطمینه بر تخت صدر جلوس میفرماید
و بمقام رضا ارتقا می نماید این موطن منتهای ولایت کبری است
که ولایت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و چون سیر تا اینجا
رسانید متوهم شد که مگر کار را تمام کرده باشد ندا آوردند که این همه
تفصیل اسم الظاهر بوده که یکباز وی طیران تست و اسم الباطن هنوز در
پیش است که بازوی دویم است از برای طیران عالم قدسی
و چون از ان تفصیل بانجام رسانی دو جناح از برای طیران طیار کرده باشی
و چون بعنایت الله سبحانه سیر اسم الباطن نیز بانجام رسید دو جناح

طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ای فرزند از سیر اسم الباطن چه نویسید
که مناسب حال آن سیر استتار و تبطن است اینقدر از ان مقام و امی
مینماید که سیر اسم الظاهر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها ذات ملحوظ گردد دراسم
تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز هر چند سیر در اسما است اما در
ضمن آنها ذات تعالی ملحوظ است و آن اسما در رنگ سیر ها اند که روپوش
حضرت ذات تعالی گشته مثلا در صفة العلم ذات تعالی اصلا ملحوظ نیست و در اسم و تقدس
العلیم ملحوظ ذات تعالی در پس پردهٔ صفت زیرا که علیم ذاتیست
که مر او را علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السیر
فی العلیم سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سایر الصفات و الاسماء و این
اسما که باسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملایکه ملاء اعلی است
علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و شروع سیر درین اسما نمودن
قدم نهادنست در ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و فرقی
که در میان علم و علیم در بیان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد
آن فرق را اندک خیال نکنی و نگویی که از علم تا علیم اندک راه است
لا بلکه فرقی که در میان مرکز خاک و محدب عرش است نسبت
بآن فرق حکم قطره دارد نسبت به دریای محیط در کفت نزدیک است
و در حصول دور و دور ازین قبیل است ذکر مقامی مالی که بر سبیل
اجمال در بیان می آید مثلا گفته شده است که بجگانه عالم امر را طی کرده سیر
در اصول اینها باید نا دایره امکان تمام شود و درین عبارت سیر
الی الله بتمام ذکر یافته است و حصول این سیر را تقدیر بمدت

پنجاه هزار ساله راه نموده اند که بهم تعرج الملائکة والروح الیه فی
یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزی ازین معنی مینماید غایت ما فی
الباب جذب عنایت خداوندی معلوم جل سلطانه نزدیک است که کار
این مدت مدید بمدیده را در طرفة العین می آرد باکریمان کارها دشوار
نیست و همچنین گفته شده است که دایره اسما و صفات و شیون
و اعتبارات طی کرده سیر در اصول اینها باید طی کردن جمیع اسما و
صفات و شیون و اعتبارات در گفتن آسان است و در طی کردن مشکل
مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند منازل الوصول لا تنقطع
ابد الآبدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را ع نه حسنش
غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان ع بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان
باقی لکن نکتی که عدم انقطاع مراتب وصول باعتبار تجلیات ذاتیه
گفته باشند نه باعتبار تجلیات صفاتیه و مراد از حسن حسن ذاتی ذات
باشند نه حسن صفاتی زیرا که گوییم که آن تجلیات ذاتیه بی ملاحظه شیون
و اعتبارات نیست و آن ظلی حسن ذاتی بی روپوش صفات
جمالیه نه چه گفت و گو را بلی این روپوش دران موطن مجال نیست
من عرف الله کل لسانه و تجلی نحوی از ظلیت مطلب پس از ملاحظه
شیون دران مقام چاره نبود پس آن منازل وصول و مراتب حسن
داخل همان دایره اسما و شیونات گشت که انقطاع آن نزد ایشان متصور
و امری که برین درویش ظاهر ساخته اند ماورای تجلیات و ظهورات است
چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و ورای حسن و جمال است چه حسن ذاتی
و چه حسن صفاتی بالجمله مطالب بلند و مقاصد ارجمند را در سلک عبارات

سیر م

و شیون م

محقق بطریق اجمال انتظام نموده است و دریاهای بی نهایت را
در کوزه های چند در آورده فلا تکن من القاصرین بر سر اصل سخن
رویم و گوییم که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن
این طیران میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات
بالاصالة نصیب عنصر ناری است و عنصر هوائی و عنصر آبی که ملائکه
کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام نیز ازین عناصر سه گانه نصیبات
چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح
ایشان سبحان من جمع بین النار و الثلج است و در اثنای این سیر
در واقعه نمودند که کوهسارهای میروم و از و بسیاری رفتن سخت
درمانده شده ام آرزوی چوب و عصا دارم که بمدد آن شاید توانم
راه رفت میسر نمیشود و بهر خس و خاشاک دست می اندازم که بمدد
راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن چون مدتی باین حال سیر
نمودم فضای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فضا دخول بآن
شهر واقع شد معلوم کردند که این شهر عبارت از تعین اول است
که جامع جمیع مراتب اسما و صفات و شیون و اعتبارات است و نیز جامع
است مر اصول این مراتب را و اصول اصول اینها را و منتهای
تعینات ذاتیه است که تمایز اینها بعلم حصولی مناسب است
بعد از ان اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود ای فرزند
اطلاق علم حصولی و علم حضوری دران حضرت جل سلطانه باعتبار تمثیل
و تنظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زاید است بر وجود ذات
تعالی و تقدس علم آنها مناسب علم حصولیت و اعتبارات ذاتیه که

لحوه

اصلا فریادلی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم انها مناسب
علم حضوری و الا فلیس ثمه الا تعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من
المعلوم فیه شی فافهم و این تعین اول که آن شهر جامع کنایت ازوست
جامع کنایت ازوست جامع جمیع ولایات انبیاء کرام و ملایک عظام است
علیهم الصلوات والسلام و منشا ر ولایت علیاست که مخصوص بملاء اعلی است
بالاصالة درین مقام ملاحظه نموده آمد که ایا این تعین اول حقیقت محمدی
است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همان است که بالا ذکر یافته است
و آنرا تعین اول گفتن باعتبار آنست که آن مرکز ظل این تعین اول است
باعتبار جامعیت اسما و صفات و شیون و اعتبارات و سیری که فوق
آن شهر واقع شود شروع در کمالات ثلثه مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات
والتحیات و ناشی از مقام نبوت است کمل تابعان انبیا را نیز به تبعیت ازین
کمالات نصیب است و در میان لطایف انسانی حظ وافر ازین کمالات بالا
صالة عنصر خاک راست و سایر اجزاء انسانی چه از عالم امر و چه از عالم خلق همه درین
مقام تابع آن عنصر پاک اند و بطفیل او باین دولت مشرف اند و چون این
عنصر مخصوص به بشر است ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند
چه آنچه این عنصر را میسر شده است هیچکس را میسر نشده بعد از دنو حقیقت
تدلی درین موطن ظهور می اید و سر قاب قوسین او ادنی اینجا انکشاف
می یابد و درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایت کبری و
ولایت صغری که وجه ولایت کبری و جه و لایت علیا همه ظلال کمالات
مقام نبوت اند و آن کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این کمالات را
و لایح میگردد که نقطه که در ضمن این سیر قطع می یابد زیاده از جمیع

خواهد بود حصول این کمالات

~~مقام ولایت اند و آن کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این~~
~~کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این کمالات را و لایح میگردد~~
~~که نقطه که در ضمن این سیر قطع می یابد زیاده از جمیع کمالات مقام~~
ولایت بس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود
بجمیع کمالات ما تقدم دریای محیط را نیز نسبتی است بقطره در بیان آن
نسبت هم مفقود است مگر انکه گوئیم که نسبت مقام نبوت بمقام
ولایت همچون نسبت غیر متناهی است بمتناهی سبحان الله جاهلی ازین
سر میگوید الولایت افضل النبوت و دیگری از علم آگاهی این
معامله در توجیه او میگوید ولایت النبی افضل من نبوته کبرت کلمه
تخرج من افواههم و چون بعنایت الله سبحانه و صدقه نبیه علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات این سیر را نیز بانجام رساند
مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض
خواهد افتاد اذ لیس وراءه الا العدم المحض ای فرزند ازین ما
جرای در تو هم میفتی که عنقا در شکار آمد و سیمرغ در دام افتاد و لا
عنقا شکار کس نشود دام باز چین ؛ کاینجا همیشه باد بدست است
دام را ؛ فهو سبحانه بعد وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء
هنوز ایوان استغنا بلند است ؛ مرا فکر رسیدن ناپسند است
این ورائیت نه باعتبار وجود حجب است چه حجب تمام مرتفع گشته
است بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریائی است که مانع ادراک است
و منافی وجدان فهو سبحانه اقرب فی الوجود و ابعد من الوجدان
آری بعضی از کمل مراد آن باشند که درون سرادقات عظمت و کبریائی

تشنیع قایل الولایة افضل من النبوة

بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ایشانرا جا دهند و محرم
بارگاه نازند مغبول معهم ما عوبل معهم ای فرزند این معامله مخصوص
بهیئته وحدانی انسانیست که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی
گشته است مع ذلک درین موطن نیز رئیس همه عنصر خاک است
وانکه گفته لیس وراء ه الا العدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب
وجود خارجی و وجود علمی حصول عدم است که نقیض اوست و ذات
الله سبحانه وراء این وجود و عدم است همچنانکه عدم را انجا
نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که وجودی که عدم نقاضنت
او بر با باشد چه شایان آن حضرت است جل سلطانها و اگر اطلاق
وجود دران مرتبه کنیم از تنگی عبارت وجودی خواهد بود که عدم
را باو مجال حضرت حق سبحانه و تعالی وجود محض است از نارسائی
خود نوشته است بحقیقت این معامله واز این قبیل است بعضی از
معارف که در توحید وجودی و غیر آن نوشته سرش عدم اطلاع
بوده است بر حقیقت کار و چون از حقیقت کار آگاه ساختند از آنچه
در ابتدا و وسط نوشته او گفته نادم و مستغفر گشت استغفر الله و اتوب
الی الله من جمیع ما کره الله سبحانه و تعالی ازین بیان لایح گشت
که کمالات نبوت در مراتب صعود است و ایضا در عروج ولایت
نبوت رو بحق است سبحانه نه آن چنان که اکثری گمان برده اند
که در ولایت رو بحق است سبحانه و تعالی و در نبوت رو بخلق و ولایت
در مراتب عروج است و نبوت در مدارج نزول ازینجا توهم
کرده اند که ولایت افضل از نبوت بود آری هرکدام ولایت و نبوت

نقاضنت نباشد چه شایان
آن حضرت است جل سلطانها
وانچه این فقیر در مکاتیب
خود نوشته است
که حقیقت

عروجیست و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق است سبحانه و تعالی
و در هبوط رو بخلق غایة ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت
بکلیت رو بخلق است و در هبوط ولایت بکلیت رو بخلق نیست
بلکه باطنش بحق است سبحانه و ظاهرش بخلق سرش آنست که
صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است
لاجرم نگرانی فوق همه فوقها وقت دامن گیر اوست و مانع توجه
اوست بکلیت بخلق بخلاف صاحب نبوت که مقامات عروج را تمام
کرده هبوط فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است
بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة و امثالها مما لا یتکلم
بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانچه عنصر خاک از همه
بالاتر میرود در منازل هبوط آن عنصر از همه پایان تر فرود می آید
چرا پایان تر فرود نیاید که مکان طبیعی آن از همه پایان تر است
و چون از همه پایان تر فرود آید ناچار دعوت صاحب آن اتم بود
و افاده او اکمل باشد بدان ای فرزند چون در طریقه نقشبندیه
ابتداء سیر از قلب بوده که از عالم امر است ابتداء سخن از عالم
امر نموده آمد بخلاف سایر طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه
نفس مینمایند و تطهیر قالب میفرمایند بعد از ان بعالم امر می در آیند
والی ماشاء الله تعالی انجا عروج مینمایند ازینجاست که نهایت
دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این
طریق اقرب طرق گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این
سیر ایشان را بر وجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه

بدایت نهایت دیگران
در بدایت مندرج است خواجگان
نقشبندیه علیهم الرحمه

گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اضایع دانسته
اند و بیکاری شمرده اند لا بلکه مضر و مانع وصول بمطلوب
یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بتقدم تزکیه بریاضات شاقه
و مجاهدات شدیده قطع بادیهای صورت عالم خلق نموده چون
شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی
بسا است که باین انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت
ورزند و مظنه لامکانیت این عالم دامن گیر شان شود و شائبه
بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و درین مقام سالکی گفته است
که سی سال روح را بخدائی پرستیدم و دیگری گفته که سر استوی
وظهور تنزیه فوق العرش از معارف غامضه است و از بیان
سابق معلوم شده است که آن تنزیه نیز داخل دایرهٔ امکانست
تنزیه نماست فی الحقیقه تشبیه است بخلاف بزرگان این طریقه
علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بعد از التذاذ ترقیات
میفرمایند این انجذاب و التذاذ در حق در رنگ ریاضات ایشان صح
و مجاهداتست در حق دیگران پس آنچه دیگرانرا مانع وصول است
این بزرگواران را ممد و معاون لامکانیت عالم امر را عین مکانیت
عالم امر را عین مکانیت نموده تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه میفرمایند
و بیچونی آن عالم را عین چون دانسته به بیچون حقیقی ارتقا مینمایند
لاجرم بغور و جل بغور و جد و حال در رنگ دیگران مفتون
نمیگردند و بجوز و مویز این راه بر مثال طفلان مشغول نمیشوند و بمنزهات صوفیه کول صح
مباهات نمی‌کنند و بشطحیات مشایخ افتخار نمینمایند متوجه احدیت

صرف اند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمیخواهند باید
دانست که این عروج که در ما تقدم ذکر یافته است مخصوص
بمحمدی المشرب است که تام الاستعداد است که از کمالات جواهر
خمسه عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر و چه از عالم کبیر و همچنین
از اصول آن بحکانه که ظلال اسما و جوبی است حظ وافر دارد و همچنین از
از اصول آن ظلال که مقام اسما و صفاتست و آنکه گفتم که تام الاستعداد
بود زیرا که بسا است که بظاهر محمدی المشرب بود که از کمالات اخفی
که نهایت مراتب امر است نیز نصیب داشته باشد اما معامله اخفی را
بانجام نرساند و بنقطهٔ آخر او منتهی نشود بلکه در ابتدا و در وسط او ماند
و چون در اخفی کوتهی کند در اصول آن نیز باز ماند از آن کوتهی خواهد گرد
و کار را بانجام نخواهد رسانید و همین نسبت است در باقی چهار کانهٔ عالم
امر که تمامی استعداد هر مرتبه وابسته بوصول است بنقطه آخر آن
مرتبه ابتدا و وسط از نقص خبر میدهد اگر چه برابر موی از نهایت کوتهی کند
فراق دوست اگر اندکست اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم
موست بسیار است ٭ و این کوتهی در اصول و اصول اصول نیز سرایت
خواهد کرد و از وصول بمطلوب باز خواهد داشت و آنکه گفتم که این بیان
مخصوص بمحمدی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی باشد که کمال
او مقصور بر درجه اولی باشد از درجات ولایت و مراد از درجه اولی
مرتبه قلب است و دیگری بود که کمال او مقصور بر درجه ثانی باشد از
درجات ولایت که مقام روحست و شخص ثالث باشد که نهایت عروج
کمالات او تا درجه ثالث بود که مقام سر است و شخص رابع بود که نهایت

نفرمان:

کمال او تا درجه رابع باشد که مقام خفی است درجه اولی را مناسبت
بتجلی صفات افعال است و درجه ثانیه را بتجلی صفات ثبوتیه ذاتیه
و درجه ثالث بشیون و اعتبارات ذاتیه مناسب است و درجه
رابعه بصفات سلبیه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد
و هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیا اولی العزم
درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و رب او صفة التکوین است که منشا صدور افعال است
و درجه ثانیه زیر قدم حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز در
مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیهما الصلواة والتسلیمات و رب
ایشان صفة العلم است که اجمع صفات ذاتیه است و درجه ثالث
زیر قدم حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رب
او از مقام شیونات شان الکلام است و درجه رابعه زیر قدم
حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رب او
از صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس است و تنزیه
و اکثر ملایکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام درین موطن
مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم ایشان ازین مقام حاصل
است و درجه خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات و رب او علیه الصلوة والسلام رب الارباب
که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز
دایره این کمالاتست و در مرتبه صفات و شیونات تعبیر از آن رب
جامع بشان العلم مناسبت است که این شان عظیم ایشان جامع کمالات است

امت ۲

و بهمین

بهمین مناسبت ملت او علیه و علیه الصلوات والسلام ملت حضرت
حضرت ابراهیم گشت و قبله او قبله او علیهما الصلوات والتسلیمات
باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات
است تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران و علی هذا القیاس بلکه
باعتبار قرب و بعد است از اصل و طی منازل درجات ظلال
کثرت و قلت پس روا بود که صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل
باشد از صاحب اخفی که آن قرب بید اکرده است کیف و ولایة
النبی التی فی الدرجة الاولی من الولایات افضل قطعا من ولایت
الولی الذی فی الدرجة الاخری پوشیده نماند که سلوک لطایف
بترتیب مذکور که از قلب بروح روند و از روح به سر و از سر بخفی
و از خفی باخفی نیز مخصوص بمجذوب المتدرب است که بترتیب این پنجگانه
عالم امر را تمام ساخته بترتیب در اصول اینها سیر مینماید بعد از ان
در اصول اصول همین ترتیب را مرعی داشته کار را بانجام میرساند
و این راه بترتیب مذکور شاه راه است مر وصول را و صراط مستقیم است
مر متوجهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در انجا گویا از
هر درجه نقبی کنده اند و تا بمطلوب رسانیده اند مثلا از مقام
قلب نقبی کنده اند و بصفات افعال که اصل اصل اوست رسانیده
و همچنین از مقام روح گویا نقبی کنده اند و به صفات ذاتیه رسانیده
و علی هذا القیاس و شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات
او منفک نیست اگر انفکاک است در ظلال است پس در ان موطن واصلان
افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس

حاصل خواهد شد چنانچه صاحب اخفی را بعد از تمامی کار این دولت
میسر خواهد شد اگرچه تفاوت باعتبار علو و سفل باقی خواهد ماند
و صاحب قلب بصاحب اخفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی
که این تفاوت درمیان اولیا با یکدیگر متصور است که صاحب
ولایت قلب دولتست از صاحب ولایت اخفی بعد از وصول
هر دو بمرتبه کمال اما اولیا را بنسبت با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی
شده است افضل است که از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی
گشته اگرچه آن ولی کمالات اخفی را بانجام رسانیده باشد و سر این
صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایتست قال الله سبحانه و تعالی
ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم
الغالبون آری این تفاوت درمیان انبیا با یکدیگر متصور است
و صاحب علو افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت در
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نیز تا آخر دایره کمالات عالم امرست
بعد از ان تفاضل مربوط باین علو و سفل نیست تواند که صاحب
این سفل دران موطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاهدنا التفاوت
فی ذلک الموطن بین موسی و عیسی علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات
فان موسی ثمه جسیم و ذو شان عظیم لیس لعیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام تلک الجسامة والشان نعلمنا ان التفاوت فی ذلک الموطن
بامر آخر وراء ذلک العلو والسفل وما انا اُبینه من بعد مفصلا ان شاء الله
تعالی بحسن توفیقه و کمال منته و کرمه تعالی و کذلک وجدنا التفاوت بین

خلیل الرحمن

خلیل الرحمن و سایر الانبیاء غیر خاتم الرسل علیهم الصلوات والتسلیمات
فی الکمالات التی یتعلق بحقیقة الکعبة الربانیة التی هی فوق جمیع
الحقایق البشریة والملکیة فان للخلیل ثمه شانا عظیما و مرتبه رفیعة
لم یتیسر لاحد ذلک الشان والرتبة درین مقام منکشف که مناسب
مقام ظهور سرادقات عظمت و کبریائی است کمالات مرکز
آن مقام که مقام اجمال است نصیب خاتم الرسل است و باقی
همه مفصل بحضرت خلیل مسلم هر که دیگر است درانجا طفیلی ایشان است
از انبیا و کمل اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات ما نا که حضرت پیغمبر
ما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بتحصیل آن اجمال طلب نموده اند
انجا که تشبیه داده اند صلوات و برکات مسئوله خود را بصلوات
و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام درین
فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضی هزار سال آن تفصیل ایشان را نیز میسر
شد و مسئول مستجاب گشت الحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه
و کمالات آن مقام عالی فوق کمالات ولایات و کمالات نبوة
و رسالت است چرا فوق نباشد که آن حقیقت مسجود الیهاست
مر انبیای کرام و ملایک عظام را علیهم الصلوات والتحیات والجه این
فقیر در رساله مبدا و معاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود
عروج نموده بمقام حقیقت کعبه که فوق اوست رسیده متحد گردد و حقیقت
محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلی از ظلال این حقیقت
بوده که در وقت عدم ظهور این حقیقت همان حقیقت انگاشته
این اشتباه بسیار واقع میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل

جان سخن آن است که مسئول آنحضرت علیه السلام بعد هزار سال

اصل می انکارد و بحقیقت تمامی نماند ازینجاست که یکمقام چند مرتبه ظاهر
میشود و سرش آنست که ظهورات آن مقام باعتبار ظلال آن مقام است
فی الحقیقة حقیقت آن مقام همانست که در مرتبه اخیر ظاهر شده است اگر
گویند از کجا معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظهورهات اوست
تا بحقیقت دانسته شود گوئیم که حصول علم بظلیة ظهورات سابقه
شاهد عدل است بر آخریت آن ظهور چه این علم در وقت ظهورات
سابق نیست بلکه هر ظهور را حقیقت میداند و هیچ یکی را ظلی نمی انگارد حاصل
اگرچه نداند که اختلاف این حقایق از کجا آمده است فافهم ای فرزند
از معارف سابق معلوم شد که کمالاتی که بعالم امر تعلق دارند مقدمات
اند و معارج مر کمالاتی را که بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از ظلیة
خالی نیستند و مخصوصند بمقامات ولایت و کمالات ثانیه از شائبه
ظلیت که مناسب ظهورات این نشاه دنیویه اند بر آمده اند و از
مقامات نبوت نصیب کامل یافته طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند پس
خادمان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبه نبوتست و ولایت زینه
باشد مر عروج نبوت را ازین بیان معلوم شد که سیر اکابر نقشبندیه که
قدس الله تعالی اسرارهم اختیار کرده اند و ابتدا از عالم امر نموده
اولی و انسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم
خلق است باید نمود از اعلی بادنی چه توان کرد این معما را بر همه
نکشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق را پستی دیده
شروع از پستی به بلندی صوری ارتقا نموده اند ندانسته که حقیقة
کار دیگر گون است و پستی فی الحقیقه بلندی است و بلندی پستی

طریقت و حقیقت خادم شریعت اند

بلی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است بنقطه اولی
که اصل الاصول است این قرب نقطه دیگر را میسر نشده است
مصراع که مستحق کرامت گناهکارانند این دید مقتبس از مشکاة
نبوت است ارباب ولایت ازین معرفة قلیل النصیب اند انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات شروع سیر از عالم امر نموده اند و از
حقیقت بشریعت آمده اند غایت ما فی الباب اولیاء کمل را که
سیر ایشان موافق سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده
است در ابتدا صورت شریعت است و در وسط طریقت و حقیقت
که بولایت تعلق دارند و مناسب عالم امرند و در آخر حقیقت شریعت
که ثمره نبوت است پس مقرر شد که حصول طریقت و حقیقت مقدمه
است مر حصول حقیقت شریعت را پس بدایه اولیاء کمل و بدایت
انبیاء مرسل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت فلا معنی
لقول من قال بدایت الاولیا نهایت الانبیاء و از بدایت اولیا
و نهایت انبیا شریعت خواسته آری آن بیچاره چون از حقیقت
کار آگاهی نداشت لاجرم باین شطح تکلم نمود این معارف را هر چند
کسی نگفته است بل اکثری بر عکس آن گفته اند و مستبعد از ادراک
است اما منصفی که جانب بزرگی انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
ملاحظه نماید و عظمت شریعت بر وی مستولی بود یحتمل که قبول این
اسرار غامضه فرماید و این قبول را وسیله زیادتی ایمان خود نماید
ای فرزند بشنو بشنو که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را
مقصور بعالم خلق ساخته اند نبی الاسلام علی خمس و چون قلب را مناسبت

انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات

بعالم خلق بیشتر بوده بتصدیق او نیز دعوت فرموده اند و از ماوراء
قلب سخن نفرموده اند و از اکا المطروح فی الطریق ساختند و از مقاصد
نشمرده اند بلی تنعمات بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار و بلی دولتی
حرمان همه وابسته بعالم خلق است عالم امر را باآن تعلقی نیست دیگر
هر عملی که فرض و واجب و سنة است اتیان آن بقالب تعلق دارد
که از عالم خلق است و آنچه نصیب عالم امر است از اعمال نافله است
پس قربی که ثمره ادای این اعمال است باندازه اعمال خواهد بود پس ناچار
قربی که ثمره فرایض است نصیب عالم خلق باشد و قربی که ثمره ادای نوافل ادای ۳
است نصیب عالم امر و شک نیست که نفل را باندازه فرض هیچ اعتدادی
نیست کانکی حکم قطره داشت نسبة بدریای محیط بلکه نقل را باندازه
سنت نیز همین نسبة است اگرچه درمیان سنت و فرض نیز نسبت
قطره و دریاست پس تفاوت درمیان دو قرب از اینجا قیاس
باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست
اکثر خلایق چون ازین معنی نصیب ندارند فرایض را خراب ساخته
در ترویج نوافل میکوشند صوفیه خام ذکر و فکر را از اهم مهام دانسته
در اتیان فرایض و سنن مساهلات مینمایند و اربعینات و ریاضات
را اختیار نموده جمعه و جماعات میگیرند نمیدانند که ادای یک ترک ۳
فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر است آری ذکر و فکر با
مراعات آداب شرعیه بهتر و مهم تر است و علمای بی سرانجام نیز در ترویج
نوافل سعی دارند و فرایض را خراب و ابتر میسازند مثلا نماز عاشوره که از
حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بصحة نپیوسته است

بجماعت و جمعیت تمام میکدارند و حال آنکه میدانند که روایات
فقهیه بکراهت جماعة نافله ناطق است و در ادای فرایض کسل میورزند
۲ هم کم است که فرض را در وقت مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز
میکنند و بجماعت نیز چندانی تقید ندارند یک کس یا دو کس در جماعه
قناعت دارند بلکه بسیاست که به تنهائی کفایت کنند هر گاه مقتدایان
اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف
در اسلام پیدا است و از ظلمت این کردار هوا و بدعت هویدا است
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است فرایض ادای نوافل قرب ظلی از ظلال می بخشد
و ادای فرایض قرب اصل که شائبه ظلیت ندارد مگر نوافل که برای تکمیل
فرایض ادا کرده شود آن نیز ممد قرب اصل است و از ملحقات
فرض پس ناچار ادای فرایض مناسب عالم خلق بود که باصل متوجه است
و ادای نوافل مناسب عالم امر که رویش بظل است فرایض همه
هرچند قرب اصل می بخشند اما افضل و اکمل آنها صلوات است
الصلوات المعراج المومن شنیده باشی و اقرب مایکون العبد
من الرب فی الصلوات و وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده
علیه الصلوة والسلام که تعبیر از آن بلی مع الله وقت فرموده نزد
فقیر در نماز بوده نماز است که مکفر سیآت است و نماز است که نهی از فحشاء
و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه علیه الصلوة والسلام راحت
خود در آن میجوید آنجا که میفرماید ارحنی یا بلال و نماز است که ستون دین
آمده است و نماز است که فارق اسلام و کفر گشته برسر اصل سخن رویم

وازمزیت عالم خلق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا حظ خود را فرا
گرفته است و مشاهده و معاینه حاصل کرده فردا و رجنت معامله بعالم
خلق افتد ورویت بلاکیف او را میسر آید و ایضا متعلق مشاهده ظلی است
از ظلال وجوب و مرئی در آخرت واجب الوجود پس هر قدر فرق
که درمیان مشاهده و رویت است و درمیان ظلیت و اصالة همان قدر
فرق درمیان عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بدان که مشاهده ثمرهٔ ولایت است
و رویت ثمرهٔ نبوت که به تبعیت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات عامه مؤمنانرا
نیز میسر خواهد شد ازینجا تفاوت درمیان ولایت و نبوت نیز دریاب
تنبیه هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در
کمالات ولایت زیاده تر خواهد بود و هر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت
است قدم او در کمالات نبوت افزون تر ازینجاست که حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت
موسی را قدم در نبوت زیاده تر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا ملحق بروحانیان
گشت و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام لهذا بمشاهده اکتفا ننموده طلب رویت بصر فرموده اینست
بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در ما تقدم وعده
بیان آن نموده بودم نه علو بعضی لطایف و سفل آن که در تفاوت کمالات
ولایت معتبر است والله سبحانه الملهم للصواب ای فرزند چون علوم نبوت
که شرایع و احکام است تعلق بقالب بیشتر داشت و انبیارا علیهم الصلوة
والتسلیمات نیز مناسبت بعالم خلق بیشتر بوده ازینجا گمان برده اند که نبوت

عبارت از نزول بدعوت خلق است بعد از عروج بمقامات
قرب که بولایت تعلق دارد و ندانسته اند که نهایت عروج غایت
قرب درین موطن است قربی که سابق حاصل شده بود ظلی از
ظلال این قرب بوده که بصورت بعد متصور میگردد و عروجی
که اول میسر شده بود عکسی از عکوس این عروج بوده که بظاهر
نزول مینماید نمی بینی که مرکز دایره بعید نقط است نسبت بمحیط دایره
و حال انکه فی الحقیقة هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطه مرکز زیراکه
محیط تفصیل آن نقطه اجمال است و این نسبت نقطهٔ دیگر را میسر نشده
است عوام صورت بین این قرب را نتوانند دریافت حکم به بعدیت
آن نقطه مینمایند و حکم اقربیت آن نقطه را جهل مرکب تصور میکنند
و حاکم این حکم را تجهیل و تحمیق مینمایند والله المستعان علی ما تصفون
باید دانست که مطمئنه بعد از حصول شرح صدر که از لوازم کمالات
ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدر
ارتقا مینماید و انجا تمکن سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالک قرب
میفرماید این تخت صدر فی الحقیقة فوق جمیع مقامات عروج
مرتبه ولایت کبری است بر آینده این تخت را نظر بابطن بطون
نفوذ میکند و بغیب الغیب سرایت مینماید بلی کسی که بار فع
امکنه صعود فرماید بصر او تا بانجا بعد ایجاد نفوذ خواهد نمود و بعد از
تمکن این مطمئنه عقل نیز از مقام خود برامده با و ملحق خواهد شد
و عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو باتفاق بلکه باتحاد متوجه کار
خود خواهند بود ای فرزند این مطمئنه را گنجایش مخالفت نمانده است

و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوبیت و به تمامی گرفتار معقود
همتش جز به رضای پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت
و عبادات او تعالی نه سبحان الله امّاره که اول بدترین خلایق بود
بعد از اطمینان و حصول رضای حضرت حق سبحانه رئیس لطایف عالم امر
گشته است و راس اقران خود شده بلی مخبر صادق فرموده علیه و علی
اله الصلوة و السلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا بعد
ازینها اگر صورت خلاف و سرکشی است منشار آن طبایع مختلفه عناصر
اربعه است که اجزا قالب اند اگر قوت غضبیه است از انجا ناشی
است و اگر شهویه است هم از انجا و اگر حرص و شره است هم از انجا
خاسته است و اگر خست و دنائت است هم از انجا نمی بینی سایر
حیوانات که نفس اماره ندارند این اوصاف رذایل در انها بوجه
اتم و اکمل حاصل است پس تواند بود که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر
فرموده علیه و علی اله الصلوات و السلام التسلیمات رجعنا من
الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد با قالب بوده نه جهاد با نفس
نه جهاد با نفس کما قیل که نفس باطمینان انجامیده است و راضی
و مرضی گشته است پس صورت خلاف و سرکشی از وی نیز متصور
نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزای قالب عبارت از اراده
ترک اولیت و ارتکاب امور مرخصه و ترک عزیمت نه اراده
ارتکاب اشیاء محرمه و ترک فرایض و واجبات که آن در حق
او نصیب اعدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه
فوق کمالات مطمینه است چنانکه گذشت اما مطمینه بواسطه آنکه متناسب

بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته است صاحب سکر است
و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وی نمانده و عناصر
را چون که مناسبت بمقام نبوت بیشتر است صحو در ایشان غالب است
ناچار صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل
بعضی منافع و فواید که بآن مربوط است فافهم باید دانست
که منصب نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه الصلوة و السلام
اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان او را نصیب کامل است
این کمالات در طبقه صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز
این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده است بعد از آن رو باستتار
آورده است و غلبه کمالات ولایت ظلی جلوه گر گشته است
اما امید است که بعد از مضی الف این دولت از سر تازه گردد
و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار
پیدا کنند و حضرت مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج
این نسبت علیه باشند ای فرزند تابع کامل نبی علیه و علی اله الصلوة
و السلام چون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کند اگر از اهل
مناصب است بمنصب امامتش سر فراز میسازند و چون کمالات
ولایت کبری را تمام کند و از اهل منصب باشد بمنصب خلافتش مشرف
میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب منصب امامت منصب
قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار
گویا این دو مقام که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین
بن العربی همان قطب مدار است غوثیه منصب علاحده نیست و انچه معتقد

تحت مانند ظلال آن
دو دو مقام اند که در فوق اند

فقیر است آنست که غوث غیر قطب مدار است قطب از وی در
بعضی امور مدد خواهد و در نصب مناصب ابدال او را نیز دخل است
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تذییل علوم
و معارفی که مناسب مقام نبوتست و ولایت آن نبوت شرایع انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات و چون در اقدام نبوت و در شرایع
نیز باندازه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معارفی که مناسب
مقام ولایت اوست شطحیات مشایخست و علومی که از توحید و اتحاد
خبر دهد و از احاطه و سریان انبا نماید و از قرب و معیت نشان
بخشد و از مرآتیت و ظلیت اشعار فرماید و شهود و مشاهده اثبات
کند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیا فصوص
و فتوحات مکیه ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ❊ ولایت اولیا
بقرب حق بر دو و ولایت انبیا نشان از اقربیت او تعالی نماید و ولایت
اولیا دلالت بشهود نماید و ولایت انبیا نسبة مجهول الکیفیة را اثبات
فرماید و ولایت اولیا اقربیت را نشناسد که حیست و جهالت را نداند
که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین بعد
داند و شهود را نفس غیبت شمرد ع گر بگویم شرح این بیحد شود
ای فرزند سخن را در بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت
و فرق در میان ولایات سه گانه که ولایت صغری و ولایت کبری
و ولایت علیا است و معارف مناسبه هر کدام و محال متعلقه هر یک
طویل الذیل ساخت و فقره‌ها مکرر و منکثره در بیان این معنی اندراج
نمود تا بود که از کمال غرابت از استبعاد افهام برآید و از مظان

انکار و ارها این علوم کشفی است و ضروری نه استدلالی و نظری
ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است و تقریب با فهام عوام
بلکه تبیین و تشریح است برای ادراک خواص انام اینست
بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بان طریق
ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت و بنیاد وی نسبت نقشبندیه
است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است برین بنیاد
عمارتها ساخته اند و کوششها نا فرموده اگر این بنیاد نمی
بود معامله تا باینجا نمی افزود تخم از بخارا و سمرقند آورده
در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحاست کشتند
و به آب فضل سالها آنرا سیراب داشتند و به تربیت احسانی مربی
ساختند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف
ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق باید دانست که سلوک این
طریق عالی مربوط است برابطه محبت بشیخ مقتدا که بسیر مرادی باین
راه رفته باشد و بقوت انجذاب باین کمالات منصبغ گشته نظر
او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع علل معنویه صاحب
این کمالات امام وقت است و خلیفه روزگار اقطاب و بدلا
بظلال مقامات او خرسندند و اوتاد و نجبا از بحار کمالات او
بقطره قانع نور هدایت و ارشاد او در رنگ نور آفتاب بخواست
او بر همه کس فائض است فکیف که بخواهد هر چند که خواهش
او در اختیار او نباشد چه بسا است که طلب خواهش امری نماید

و آن خواهش در وی پیدا نشود و لازم نیست جماعه که بنور او مهتدی
شوند و بتوسل او رشد پیدا کنند این معنی را بدانند بلکه بسیار است
که اصل هدایت و رشد خود را نیز کما ینبغی ندانند مع ذلک بکمالات
شیخ مقتدا متحقق شوند و عالمی را هدایت نمایند چه علم همه را نمی‌دهند و
و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی‌بخشند آری شیخی که مدار بنا بر
خصوصیت طریقی از طرق وصول منوط بوجود شریف اوست
البته صاحب علم است و از تفصیل سیر آگاه و دیگران را بعلم او کفایت
شود و بتوسط او بمرتبه کمال و تکمیل میرسانند و بفنا و بقا مشرف
میسازند مصرع خاص کند بنده مصلحت عام را ۞ افاده و استفاده
ما انعکاسی و انصباغی است مرید برابطه محبت که بشیخ مقتدا دارد
ساعت فساعت برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس بانوار او
منور میشود درین صورت علم چه درکار بود هم در افاده و هم در
استفاده خربزه که بتابش خورشید ساعت فساعت پخته میگردد
و بر ورایام می پزد چه درکار است که او را علم به پختگی خود بود
و یا آفتاب را اندک که اثر اپخته می سازد و آری علم از برای سلوک
و تسلیک اختیاری درکار است که بسلاسل دیگر مربوط است
و در طریقه اصحاب کرام است علیهم الرضوان علم بسلوک که طریقه
و تسلیک هیچ درکار نیست هرچند شیخ مقتدا که همچو بانی طریقه است این
به کمال علم و وفور معرفت متحقق است پس ناچار درین طریق
عالی در حق وصول احیا و اموات و صبیان و شیوخ و جوانان و کهول
مساوی باشند که برابطه محبت یا بتوجه صاحب دولت بنهایات تعاهد برسند

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اما بدانند الف
که منتهی هرچند صاحب علم بود اما از ظهور خوارق چاره نباشد
گاه باشد که او را در ان ظهور اختیار نبود و بلکه بسا است که علم
ظهور آن نیز نباشد مردم از وی خوارق بینند و او را از ان اطلاع
نه و آنکه گفته شد که منتهی صاحب علم بود مراد از عدم علم تفصیل علم
احوال است نه عدم علم مطلقا به حیثیتی که از احوال خود هیچ نفهمد
کما مرة الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بلا واسطه
و بواسطه و بوسایط تا زمانی ساریست که طریقه مخصوصه او را
بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث نساخته اند و بالحاق محدثات
و مبتدعات خراب نگردانیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم آنکه جماعه از ینها این تبدیلات را تکمیلات عجب
آن طریقه گمان می برند و آن الحاقات را تتمیمات آن نسبت
تصور مینمایند نمی دانند که تتمیم و تکمیل کار هر بی سرانجامی نیست
والحاق و اختراع فراخور هر بی سر و برگی نه ع هزار نکته
باریک تر ز مو اینجاست ۞ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ۞
نور سنت سنیه را علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة التحیة
ظلمات بدعت مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه را علی مصدرها الصلوة
والسلام و کدورات امور محدثه ضایع گردانیده عجب تر آنکه جمعی
آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات
می انگارند و تکمیل دین و تتمیم ملت از آن حسنات میجویند و در
اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط

نکرنمیدانند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت
تمام گشته و رضای حضرت حق سبحانه وتعالی بحصول پیوسته کما قال الله
تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام
دینا پس کمال دین ازین محدثات جستن فی الحقیقه انکار نمودنست
بمقتضای این کریمه ع اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است علماء مجتهدین اظهار احکام دین
فرموده اند نه احداث ما لیس منه پس احکام اجتهادیه از امور محدثه
نباشند بلکه از اصول دین بوند لان الاصل الرابع هو القیاس
ای فرزند معرفتی در رساله مبداء و معاد در باب افاده و استفاده
که بقطب ارشاد تعلق دارد نوشته است چون مناسبت باین
مقام داشت و سودمند بود این معرفت را درین مکتوب نیز نوشته
ازانجا اعتبار نمایند قطب ارشاد که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار
عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و ازمنه بیشمار این قسم گوهری
بظهور می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور
ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز فرش
هر کسی را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه
او می آید و ازو مستفاد میگردد بی توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد
مثلا نور هدایت او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است
وآن دریا گویا منجمد است اصلا حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ
است و با او اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت
توجه گویا روزنی در دل طالب گشاده میشود و ازان راه بقدر توجه

واخلاص ازان دریا سیراب میگردد و همچنین شخصی که متوجه ذکر
الهی است جل شانه و با آن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او
را نمی شناسد همین قسم افاده اینجا هم حاصل میشود لیکن در صورت
اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصی که منکر آن بزرگ است
یا آن بزرگ ازو در آزار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول
است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار
سد راه فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و
قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت ازوی مفقود است صورت رشد
است صورت بی معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت
با آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی جل شانه
خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت
میرسد ولیکن هذه المعرفة آخر المکتوب ع پس کنم خود زیرکان را
این بس است ع بانگ دو کردم اگر در ده کس است الحمد لله رب
العالمین الرحمن الرحیم اولا واخرا والصلوة والسلام علی رسوله
محمد وآله دائما وسرمدا المکتوب دویست وشصت ویکم بسیادت
مآب میر محمد نعمان صدور یافت در بیان فضایل نماز و کمالات
مخصوصه آن در ضمن معارف بلند و حقایق ارجمند الحمد لله والصلوة
وتبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشده الله سبحانه باد
که نماز رکن دویم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات است
جزویست که از جامعیت حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع قربات
اعمال آمده و دولت رویة که سرور عالمیان را علیه وعلی آله الصلوة

والتحیات در شب معراج در بهشت میسر شده بود و بعد از نزول در
دنیا مناسب این نشأهٔ آن دولت ایشان را در نماز میسر می شد لهذا
فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام الصلوة معراج المومن و نیز
فرموده علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اقرب ما یکون العبد
من الرب فی الصلوة و کمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوات
والتحیات از آن دولت درین نشأه در نماز حظ وافر است و نصیب
کامل اگر چه رویت نیست که این نشأه آن را بر نتابد اگر نماز کردن نمی
فرمود نقاب از چهرهٔ مقصود که میکشود و طالب را بمطلوب که دلالت
مینمود نماز است که لذت بخش غمکساران است نماز است که راحت
ده بیماران است ارحنی یا بلال رمزیست ازین ماجرا و قرة عینی
فی الصلوة اشاره ایست به این تمنا اذواق و مواجید و علوم
و معارف که احوال و مقامات و انوار و الوان و تلوینات و تمکینات
و تجلیات متکیفه و غیر متکیفه و ظهورات متلونه و غیر متلونه هر چه از
نهما در بیرون نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز روی دهد منشاء
آن ظلال و مثال است بلکه ناشی از وهم و خیال مصلی که از حقیقت
نماز آگاه است در وقت ادای صلوة گویا از نشأه دنیوی می بر آید
و در نشأه اخروی می در آید لاجرم درین وقت دولتی که مخصوص
بآخرت است نصیبی از آن فرا میگیرد و حظی از اصل بی شائبهٔ ظلیت بدست
می آرد چه نشأه دنیوی مقصور بر کمالات ظلی است معامله که بیرون ظلال
است مخصوص بآخرت است پس از معراج چاره نبود و آن نماز است
در حق مومنان این دولت مخصوص به این امت است که بتبعیت پیغمبر

خود علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات که در شب معراج از دنیا با
خرت رفت و به بهشت در آمده بدولت رویت مشرف شده بر این
کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستعد شدند اللهم اجزه عنا ما
هو اهله واجزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن امته واجز الانبیاء کلهم
خیرا فانهم دعاة الخلق الی الله سبحانه و هداتهم الی لقاء الله تعالی جمعی
را ازین طایفه که بحقیقت نماز آگاه نساختند و بکمالات مخصوصهٔ
آن اطلاع نبخشیدند معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و
حصول مرادات خود را باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی از ایشان
نماز را دور از کار داشته مبنای آن را بر غیر و غیریت داشتند و صوم
را از صلوة افضل انگاشتند صاحب فتوحات مکیه میگوید که در صوم
که ترک اکل و شرب است بصفت صمدیت متحقق شده است و در نماز بغیر
و غیریت آمدن و عابد و معبود داشتن و هو کما تری مبنی علی مسئلة
التوحید الوجودی الذی هو من احوال السکاری از عدم آگاهی حقیقت
نماز است که جم غفیر ازین طایفه تسکین اضطراب خود را از سماع
و نغمه و وجد و تواجد جستند و مطلوب خود را در پردهای نغمه مطالعه
نمودند لاجرم رقص و رقاصی را دیدن خود گرفتند با آنکه شنیده
باشند ما جعل الله فی الحرام شفاء بلی الغریق یتعلق بکل حشیش
و حب الشی یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات صلوتیه بر ایشان منکشف
شدی هرگز دم از سماع و نغمه نزدندی و یاد و جد و تواجد نکردندی
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ای برادر هر قدر فرق
که درمیان نکالاتی که منتج آن نماز است بدان العاقل تکفیه

نماز و نغمه است همان قدر فرق
در میان ۳

و کمالاتی که منتج ...

الاشاره این کمالیت که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخریت نسبت
که برنگ اولیت برآمده مکرر ازینجا فرموده علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اولهم خیر ام آخرهم نه فرموده اولهم خیر ام اوسطهم چه مناسبت آخر را
به اول بیشتر دیده که محل تردد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه وعلی
آله الصلوة والسلام که بهترین این امت اول اوست و یا آخر او و در
میان آن کدر است آری در متاخران این امت اگرچه علو نسبت
است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هرچند نسبت بآن علو
نیست لیکن کثیر است بل اکثر ولکل وجهة کمیةً اما قلت آن نسبت
متاخر از ابتهاجات علیا رسانیده و بسابقان مناسبت داده و مبشر
ساخته قال علیه وعلی الصلوة والتسلیمات الاسلام بدا غریبا وسیعود
کما بدا فطوبی للغرباء و شروع آخریت این امت از ابتدای
الف ثانی است از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
زیرا که مضی الف را خاصیتی است عظیم در تغیر امور و تاثیر بلیغ
قوی در تبدیل اشیا وچون درین امت نسخ و تبدیل نبوده
ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارت در متاخران جلوه
گر گشته است و تایید شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده
گواهان عدل برین معنی حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
وحضرت مهدی است علیه الرضوان ~ فیض روح القدس ار
باز مدد فرماید ∴ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ∴ ای برادر این سخن
امروز بر اکثر خلایق گران است و از افهام اینها دور و دور اما اگر بر سیر
انصاف بیابند و علوم و معارف یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم

احوال را بمطابقت علوم شرعیه و عدم مطابقه آن ملاحظه نمایند
و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را به بینند که در کدام مرتبه است
شاید از استبعاد برآیند دیده باشند که فقیر در کتب و رسایل
خود نوشته است که طریقت و حقیقت خادمان شریعت
اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن
نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت بکمالات
نبوت هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره داشتی نسبت
بدریای محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصا که
مکتوبی که بنام فرزندی در بیان طریق نوشته است آنجا ملاحظه
نمایند مقصود ازین گفت و گو اظهار نعمت حق است سبحانه
و ترغیب طالبان این طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفة
خدا جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند فکیف از اکابر دین ~ ولی چون شه مرا برداشت
از خاک ∴ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ∴ من آن خاکم که ابر
نوبهاری ∴ کند از لطف بر من قطره باری ∴ اگر بر روید از تن
صد زبانم ∴ چو سوسن شکر لطفش کی توانم ∴ بعد از مطالعه این
مکتوب اگر شوقی بتعلم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه
آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد بعد از استخاره متوجه این حدود
گردند و شطری از عمر بتعلم نماز صرف نمایند والله سبحانه الهادی
الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دویست و شصت و دویم بمولانا محب علی صدور یافته در بیان انکه ارتباط ناجی است و نسبت ما انعکاسی در قرب و بعد تفاوت ندارد و ما ینا سب ذلک الحمد لله و سلام

علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی التفات مرقوم فرموده بودند بوصول آن مبتهج گردید چون مبنی از فرط محبت و کمال اختصاص بود موجب ازدیاد فرحت بخشید سخن از وفا رعهد سابق اندراج یافته بود مخدوما بهر وضعی که باشند از اوضاع شرعیه محل مضایقه نیست بشرط انکه رشته این محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و نایره این اشتیاق سرد نگردد بلکه ساعت فساعت در التهاب بیفزاید چه ارتباط ناجی است و نسبت ما انعکاسی و انصباغی در قرب و بعد تفاوت ندارد مگر در سرعت و بطو و علم ببعضی از خصوصیات طریق و عدم علم بآن تحقیق این معنی را از خاتمه مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب فرمایند نقل آن مکتوب را یاران سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان آورده اند از انجا طلبند زیاده چه اطناب نماید و السلام

مکتوب دویست و شصت و سیوم بجناب معارف آگاهی میان شیخ تاج صدور یافته در بیان معارف که تعلق بکعبه ربانی دارد و در بیان فضایل صلوتیه و ما ینا سب ذلک

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خبر قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک

اي فلک مینا فام

تا زین دو کدام خوبتر گردد خرام

خورشید جهانتاب تو از جانب شرق

یا ماه جهان گرد من از جانب شام

چون قدم رنجه فرموده اند زود تر تشریف ارند که مشتاقان زیر بار انتظار اند و آرزوی استماع اخبار بیت الله دارند زخو فقیر چنانچه صورت کعبه ربانی مسجود الیها است مر صور خلایق را چه بشر و چه ملک حقیقت آن نیز مسجود الیهاست مر حقایق آن صور را لاجرم آن حقیقت فوق جمیع حقایق آمده است و کمالات متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سایر حقایق گشته گویا این حقیقت برزخ است درمیان حقایق کونی و حقایق الهی جل سلطانها مراد از حقایق الهی مراد قات عظمت و کبریائی داشته که هیچ رنگی و کیفی بدامان قدس آن نرسیده و هیچ ظلیتی بآن راه نیافته نهایت عروجات دنیوی و ظهورات آن تا منتهای حقایق کونی است نصیبی از حقایق الهی جل سلطانها مخصوص باخرتست الا در نماز که معراج مومن است و در آن معراج گویا از دنیا بآخرت رفتن است حظی از آنچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد و الکارم که عمده در حصول این دولت در نماز توجه مصلی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقایق الهی است تعالت و تقدست پس کعبه مجو به الیست در دنیا بصورت از دنیا است و فی الحقیقه از آخرت است نماز نیز بتوسط آن نیز این نسبت پیدا کرده است و بصورت هم حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای نماز میسر میشود فوق

جمیع حالاتست که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از
دایرهٔ ظل نه بر آمده اند هر چند علو پیدا کنند و این حالت نصیبی از
اصل دارد و هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همان قدر
فرق در میان آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهد میکردد
که حالتی که بعنایت الله سبحانه در وقت موت رو خواهد داد فوق
حالت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرتست و
هر چه بآخرت نزدیک است اتم و اکمل است چه اینجا ظهور صورت
است و آنجا ظهور حقیقت شتان ما بینهما و همچنین حالتی که بکرم الهی جل
سلطانه در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود
که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت است برزخ کبری
را که روز قیامت است با برزخ صغری که مشهود آنجا اتم و اکمل است
و مشهود جنات النعیم نسبت بمشهود برزخ کبری اتمیت و اکملیت
دارد و فوق جمیع اینها آن موطن است که مخبر صادق علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده و فرموده ان لله جنة لیس
فیها حور و لا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا لیس ما بایان تر جمیع ظهورات
دنیا و ما فیها آمد و بالاتر جمیع آنها آن جنت بلکه دنیا اصلا از مواطن ظهور
نیست ظهورات ظلال و نمودار مثال که مخصوص بدنیا است نزد فقیر
معدود از امور و همیه اند و فی الحقیقة داخل دایرهٔ امکان آن ظهورات
را خواه تجلیات صفات کویند و خواه تجلیات ذات تعالی الله عما یقولون
علوا کبیرا فقیر دنیا را تمام که ملاحظه می نماید خالی محض می یابد و را آنچه از مطلوب
آنجا بمشام او نمی رسد غایت ما فی الباب مزرعه ایست مر آخرت را

مطلوب را اینجا جستن خود را بریشان کردنست یا غیر مطلوب را
مطلوب دانستن چنانچه اکثری بآن کرفتارند و بخواب و خیال آرام
کرفته اند نماز است درین موطن که خبری از اصل دارد و بوئی از
مطلوب می آرد و دونه خرط القتاد مکتوب دویست و شصت
و چهارم بمیر سید باقر سارنکپوری صدور یافته در بیان آنکه
معامله خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال و کشوف
نباید کرد و درین ضمن واقع که بعضی از مشایخ نواحی اظهار نموده
بود ذکر یافته و تعبیر آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه
شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند
فرحت فراوان رسانید متوجه کار خود باشند و بذکر اسم ذات
تعالی و تقدس بی ملاحظه اسما و صفات اشتغال نمایند تا معامله
بجهالت بکشد و کار بحیرت انجامد چه ملاحظه اسما و صفات مبادا
که باعث ظهور احوال کردد و واسطهٔ وجود مواجید آید شنیده
باشند که احتمال خطا در احوال و مواجید بسیار است و اشتباه ظل با
حق دران موطن بیشتر بشنوند که درین ایام یکی از مشایخ نواحی
باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت
بجائی رسیده است که بهر چه نظر میکنم هیچ نمی یابم آسمان و زمین
را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که ملاحظه
میکنم هیچ نمی یابم و پیش کسی که میروم کم او را نیز نمی یابم و خدای
جل و علا بی نهایت است او را کس نیافته است مشایخ
همین را کمال دانسته اند اکر تو نیز همین را کمال میدانی پس بطلب حق

جل و علا برای حبیبش توایم و اکر امر دیکر را کمال میدانی بنویس
فقیر در جواب او نوشت که این احوال از تلوینات قلبیست و قلب
زینه اول است ازین راه و صاحب این احوال ربع از مقام
قلب طی کرده است سه حصه دیکر از قلب طی او را باید کرد بعد ازان
بر زینه دویم که عبارت که از عبارت از روح است عروج باید نمود
الی اخره ماشاء الله تعالی بعد از مدتی ازین ماجرا یکی از یاران فقیر که طریقه را
اخذ نموده بوطن خود رفته بود بر گشته آمد و چون بیان احوال خود
نمود معلوم شد که حال او موافق حال آن شیخ مستفسر است بلکه این
دران مقام ازو قدمی بیشتر دارد چون نیک بحال او ملاحظه نموده آمد
ظاهر شد که آن فنا و محویت او را در عنصر هوا است که محیط هر ذره
از ذرات است و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست و همان را خدای
بی نهایت دانسته است تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا امر
دیکر او را طلبیده تفتیش احوال او نمود ، یقین شد که کرفتاری او بغیر
از عنصر هوا با مر دیکر نبوده است و او را نیز برین معنی مطلع ساخت
و چون او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل او غیر از هوا
امر دیکر نیست و از آن احوال مستغفر کشته قدم بیشتر گذاشت بداند
که قلب برزخ است درمیان عالم خلق که عالم عناصر اربعه است
و درمیان عالم ارواح و رنکی از هر دو عالم دارد پس کویا که نصف
قلب از عالم خلق است و نصف دیکر او از عالم ارواح و نصف
عالم خلق از آنکه منصف سازیم معامله بعنصر هوا خواهد افتاد پس ربع
قلب عبارت از مقام هوا باشد که قلب متضمن آنست پس آنچه آخر ظاهر شد

موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت اوست الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق زیاده برین کنجایش وقت نبود و السلام علیکم و علی سائر
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها مکتوب دویست و شصت و پنجم بشیخ عبد الهادی
بداونی صدور یافته در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق
مسلمانان ضایع نشود و بیان حقوق و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة
و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید
فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد و المنة که تمادی ایام مفارقت
تاثیری در محبت و اخلاص و مودت و اختصاص نکرده مع ذلک اگر
میرسیدند مناسب تر بود و الخیر فیما صنع الله سبحانه آرزوی عزلت
نموده بودند بلی العزلة منیة الصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار
کنند و اگزینند لیکن مراعات حقوق مسلمانان ازدست ندهند
قال علیه و علی آله الصلوة و السلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام
و عیادة المریض و اتباع الجنایز و اجابة الدعوة و تشمیت العاطس اما در
اجابت دعوت شرایط است فی الاحیاء و یمتنع من الاجابة ان کان
الطعام طعام شبهة او التماثیل علی سقف او حایط او سماع شیء من
المزامیر و الملاهی او التشاغل بنوع من اللهو و اللعب و کل ذلک مما یمنع
الاجابة و یوجب تحریمها و کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما
او مبتدعا او فاسقا او شریرا او متکلفا طالبا للمباهاة و الفخر و فی
شرعة الاسلام و لا تجیب الی طعام صنع ریاء و سمعة و فی المحیط

لا ینبغی ان یقعد علی المایدة اذا کان علیها لعب او غناء او قوم
یغتابون او یشربون الخمر کذا فی مطالب المومنین اگر این موانع
همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هر چند درین زمانه فقدان
این موانع دشوار است و نیز بدانند که غزلت از اغیار باید
نی از یار که صحبت یار هم از آن سنت موکده این طریقه علیه است حضرت
خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت ما است که در
خلوت شهرت است و در شهرت آفت است مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است
نه مخالفان طریق است زیرا که نفی در یکدگر شرط صحبت داشته
اند که بی موافقت میسر نمیشود و عیادة مریض سنت است اگر
آن مریض را شخصی متعهد بود و بیمارداری او نماید والا عیادت
آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه مشکاة گفته است و بنماز
جنازه حاضر شده لااقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت
تا حق میت ادا کرده باشند و حضور جمعه و جماعات پنجگانه و نماز
عیدین از ضروریات اسلام است که از آن چاره نبود باقی اوقات
را به تبتل و انقطاع بگذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و غزلت را
بلوث هیچ غرضی از اغراض عاجله ملوث نسازند و هیچ مقصدی غیر
از جمعیت باطن بذکر الهی جل سلطانه و اعراض از اشغال لاطایل و ملاهی
هیچ نبود در تصحیح نیت نیک احتیاط نمایند مبادا غرضی نفسانی در
ضمن آن مختفی باشد درین تصحیح التجا و تضرع بسیار نمایند و عجز و
انکسار پیش آرند یحتمل که حقیقت نیت میسر شود و همت استخاره
ادا نموده به نیت درست غزلت گزینند امید است که ثمرات عظیمه

بر آن مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشته
والسلام مکتوب دویست و شصت و ششم بحضرات پیرزادهای
اعنی خواجه عبید الله و خواجه عبد الله صدور یافته در بیان بعضی از عقاید کلامیه
بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که
حضرت ایشان را که از روی الهام و فراست حاصل گشته نه از
روی تقلید و تخمین که در اوایل احوال حضرت پیغمبر را علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات بخواب دیده بودند که میفرمایند
تو از مجتهد آن علم کلامی و این واقعه را بحضرت خواجه خود
گذرانیده بودند از آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از
مسایل کلامیه رائی علاحده است و حکم جدا لیکن در اکثر
مسایل موافقت بمشایخ ماتریدیه دارند و در بیان رد فلاسفه
روم و نکوهش ایشان در ملاحده و زنادقه که مراد صوفیه
را نافهمیده بضلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقهیه
که بصلوة متعلق اند و در بیان کمالات طریقه علیه نقشبندیه و التزام
ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غنا و منع
از حضور مجلس رقاصان و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة
و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده های کرام مینماید که این فقیر از
سر تا قدم غرق احسانهای والد بزرگوار شما است درین طریق
سبق الف بی را از ایشان گرفته است و تهجی حروف این راه
را از ایشان آموخته و دولت اندراج النهایة فی البدایة را

ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بقصد
خدمت ایشان یافته توجه شریف ایشان در دو نیم ماه این ناقابل
را به نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این اکابر را عطا فرمود
و درین مدت قلیله الحمد از تجلیات و ظهورات و انوار و الوان
و بی‌رنگیها و بی‌کیفیها که بطفیل ایشان رو داده چه شرح دهد و چه
بیان تفصیل آن نماید بهمین توجه شریف شان کم دقیقه مانده باشد
در معارف توحید و اتحاد و قرب و معیت و احاطه و سریان که
برین فقیر نکشودند و از حقیقت آن اطلاع ندادند شهود وحدت
در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت از مقدمات و مبادی این
معارف است بالجمله اینجا که نسبت نقشبندیه است و حضور خاص این
اکابر نام این معارف بزبان آوردن و نشان این شهود و مشاهده را
بیان نمودن از کوته نظری است کارخانه این اکابر بلند است
بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارد و هرگاه این طور دولتی رفیع القدر
از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را
پایمال اقدام خدمه عتبه علیه شما کرده باشد هیچ نکرده باشد از تقصیرات
خود چه عرض نماید و از شرمندگیهای خود چه اظهار کند اما معارف
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه و تعالی از ما جزای خیر دهاد
که مؤنه ما مقصران را برخود الزام نموده کمر همت را در خدمت
خدمه عتبه علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته بیت
گر بر تن من زبان‌ها شود هر موی یک شکر وی از هزار نتوانم کرد

فقیر

فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را
فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه
اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است
امید حیوة کم مانده از احوال طفلان خبر داده بود خواهی بود
و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجره مرضعات بودید و
بفقیر امر کردند که با ایشان توجه کرده بجدی که ظاهرا اثر آن توجه نیز
ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرات والدات ایشان را
نیز غایبانه توجه بکن حسب الامر غایبانه توجه نموده آمد امید است
که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتایج باشد تصور نکنند که از
امر واجب الامتثال و وصیت لازمه ایشان ذهولی واقع شده است
یا تغافلی زده باشد کلا بل انتظار اشارت دارد و منتظر اذن است
الحال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می‌آید بگوش هوش استماع
خواهند فرمود اسعدکم الله سبحانه فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقاید
است بموجب آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسایل اعتقادیه که در اینجا نوع خفا
بوده بیان آن مینماید باید دانست که الله تعالی بذات مقدس خود
موجود است و اشیا بایجاد او تعالی موجود شده اند و او تعالی یگانه است
هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و هیچکس را در هیچ امری با او
تعالی فی الحقیقه شرکتی نیست چه وجودی چه غیر آن مشارکت اسمی و
و مناسبت لفظی از مبحث خارج است صفات و افعال او تعالی
در رنگ ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه اند و بصفات و افعال

بکن با مادران در حضور ایشان
بشما توجه هم

ذکر کو

ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثلا صفت العلم مر او را سبحانه
صفتیست قدیم و بسیطیست حقیقی که هرگز تعدد و تکثر بآن راه نیافته
است اگرچه باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که انجا یک انکشافی
است بسیط که معلومات ازل و ابد بهمان انکشاف منکشف میگردد جمیع اشیا را
باحوال متناسبه و متضاده ایشان کلیه و جزئیه باوقات مخصوصه
هرکدام دران واحد بسیط دانسته است درهمان آن زید را هم
موجود دانسته است و هم معدوم و همچنین دانسته است و صبی
و جوان دانسته است و پیر زنده دانسته است و مرده و قایم دانسته
و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع و خندان دانسته است
و گریان و ملتذ دانسته است و متالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم
در برزخ دانسته است هم در حشر است هم در خبث دانسته است
هم در تلذذ ذات پس تعدد و تعلق نیز دران موطن مفقود باشد چه تعدد
و تعلقات تعدد آنات میطلبد و تکثر ازمنه میخواهد و لیس ثمه الا آن
واحد و بسیط من الازل الی الابد لا تعدد فیه اصلا اذ لا یجری علیه
تعالی زمان و لا تقدم و لا تاخر پس در علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات
اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق گشته است
و آن تعلق نیز مجهول الکیفیه است و در رنگ صفت العلم بیچون و
بیچگونه است استبعاد این تصویر بمثالی زایل گردانم و بگویم
که روا است که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام متباینه و احوال
متغایره و اعتبارات متضاده او ببیند پس در همان وقت کلمه را
همه اسم داند و هم فعل و حرف و هم ثلاثی داند و هم رباعی و هم رباعی

و هم معرب داند و هم مبنی و هم متمکن داند و هم غیر متمکن و هم
منصرف داند و هم غیر منصرف و هم معرفه داند و هم نکره و هم
ماضی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جایز است
که آن شخص بگوید که این همه اقسام اعتبارات کلمه را در مرآت
کلمه در یک وقت بتفصیل می بینم هرگاه در علم ممکن بلکه در دید
ممکن جمع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی و لله المثل
الاعلی چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا هرچند صورت
جمع ضدین است اما فی الحقیقه درمیان اینها ضدیت مفقود است
زیرا که هرچند زید را دران واحد موجود و معدوم دانسته
است اما درهمان آن دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از
هزار سال سنه هجری است و وقت عدم سابق او پیش از آن
سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار و یکصد سال
است فلا تضاد بینهما فی الحقیقه لتغایر الزمان و علی هذا القیاس
سایر الاحوال فافهم ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی هرچند
بجزئیات متغیره تعلق گیرد شایبه تغیر در وی راه نمی یابد و
مظنه حدوث دران صفت پیدا نمیشود کما زعمت الفلاسفه زیرا که
تغیر بر تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از دیگری دانسته
باشد و چون همه را در آن واحد بداند گنجایش تغیر و حدوث نبود
پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدده مر او را تا تغیر
و حدوث راجع بان تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین
لدفع شبهه الفلاسفه آری اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات

معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد وهمچنین یک کلام بسیط است
که از ازل تا ابد همان یک کلام گویا است اگر امر است از همانجا
ناشی است و اگر نهی است هم از انجا اگر اعلام است هم از انجاما
خوذ است و اگر استعلام است هم ازانجا اگر تمنی است هم ازانجا
مستفاد است و اگر ترجی است هم ازانجا جمیع کتب منزله وصحف
مرسله ورقیست ازان کلام بسیط اگر توریة است ازانجا انتساخ یافته
است و اگر انجیل است هم ازانجا صورت لفظی گرفته و اگر زبور است
هم ازانجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم ازانجا تنزل فرموده
والا کلام حق که علی الحق یکیست و بس پس در نزول مختلف آثار آمده مختلف
وهمچنین یک فعل است که مصنوعات اولین وآخرین بهمان یک
فعل بوجود می آیند کریمه وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر رمزی است
ازین اگر احیا است و اگر اماتت مربوط بان فعل است و اگر ایلام است
و اگر انعام منوط هم بان فعل وهمچنین اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی
ازان فعل است پس در فعل حق سبحانه نیز تعدد تعلقات ثابت بنود بلکه
یک تعلق مخلوقات اولین وآخرین با وقات مخصوصه وجود خود بوجود می
آیند این تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی بیچون وبیچگونه است زیرا که
چون را بیچون راه نیست لایحمل عطایا الملک الا مطایاه و اشعری
چون از حقیقت فعل حق جل سلطانه اطلاع نیافت تکوین را حادث گفت
وافعال او سبحانه را حادث گفت وافعال او سبحانه را حادث نگفت
وافعال او سبحانه را حادث دانست ندانست که اینها آثار فعل او سبحانه اند ازلی حق اند
نه افعال او تعالی وازین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه گفته اند تجلی افعال

اثبات نموده اند ودران موطن در مرآت افعال ممکنات
جز فعل واحد جل سلطانه ندیده اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار
فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی
که بیچون وبیچگونه است وقدیم است وقایم بذات اوست تعالی
که از اتکوین گویند در مرایای محدثات گنجایش نیست ودر مظاهر
ممکنات ظهوری نه
در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد در کلبه
گدایان سلطان چه کار دارد
تجلی افعال وصفات نزد فقیر بی تجلی
ذات متصور نیست چه افعال وصفات را از حضرت ذات تعالی وتقدس
انفکاک نیست تا تجلی آنها بی تجلی ذات متصور بود وانچه منفک از
ذات تعالی وتقدس ظلال افعال وظلال صفات اوست سبحانه
پس تجلی آنها تجلی ظلال افعال وصفات بود نه تجلی افعال وصفات
اما فهم هر کس به این کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله
حلول ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعالی در هیچ چیز حلول نکند
وهیچ چیز در وی حال نبود اما او تعالی محیط اشیا بود و قرب
ومعیت با ایشان دارد نه آن احاطه وقرب ومعیت که در حوصله فهم
قاصر ما باشد که آن شایان جناب قدس او نیست تعالی وآنچه بکشف و
شهود معلوم کنند ازان نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت ذات
وصفات وافعال او تعالی جز جهل وحیرت نصیب نیست ایمان بغیب
باید آورد وهر چه مکشوف ومشهود گردد در تحت لا نفی باید ساخت
عنقا شکار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است
دام را بینی از مثنوی حضرت ایشان مناسب این مقام است

اثبات

استغنا

هنوز ایوان بلند است مرا فکر رسیدن نا پسند است. پس
ایمان آریم که او تعالی محیط اشیا است و قریب است با ایشان و با
ایشان است اما معنی احاطه و قرب و معیت او را تعالی ندانیم که حیثیت
احاطه و قرب علمی گفتن از تاویلات متشابه است و ما قایل بتاویل
آن نیستیم و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با وسبحانه
نیز متحد نگردد و آنچه از بعضی عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود
خلاف مراد ایشانست زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موهم اتحا
د است اذا تم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود و نیستی
محض حاصل آید باقی نمی ماند مگر الله تعالی نه انکه آن فقیر بخدا متحد شود
و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی الله سبحانه عما یتوهم الظالمون
علوا کبیرا و حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که معنی عبارت
انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم و موجود حق است
سبحانه و تغیر و تبدل را بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست
فسبحان من لا یتغیر بذاته و لا بصفاته و لا فی افعاله بحدوث
الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند
نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالتست
بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات کمال او تعالی اعتبار کرده اند
بی آنکه تغیری و تبدیل در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد
و او تعالی غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال
در هیچ امری بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود محتاج نیست در ظهور
نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی

درظهور

در ظهور کمالات اسمائی و صفاتی بما محتاج است این سخن
فقیر بسیار گرانست میداند که مقصود از آفرینش ایشان حصول
کمالاتست مر ایشان را نه کمالی که عاید بجناب قدس او باشد (بر آن)
تعالی و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای
لیعرفون موید این معنی است پس مقصود از خلقت جن و انس
حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عاید
بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده (نه آنکه مر معروف شوم و بتوسط معرفت)
است فخلقت الخلق لاعرف مراد از آنجا نیز معرفت ایشان است تا (ایشان مر)
کمالی حاصل نمایم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و او تعالی از
جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا است جسم
و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت
است از انجمله هشت صفت کمال در وی موجودند بوجود (صفات ثمانیه)
زاید بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیوة
و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است
این صفات در خارج موجودند نه آنکه در علم موجودند بوجود
زاید از وجود ذات و در خارج نفس ذاتند تعالی و تقدس
چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند
مصراع ازروی تعقل همه غیرند صفات. با ذات تو از روی
تحقق همه عین. که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه نفات (صفات)
معتزله و فلاسفه نیز تغایر علمی و اتحاد خارجی گفته اند و از تغایر

علمی انکار ننموده اند و نگفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است عینیه باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغایر وجود خارجی اعتبار نکنند از نفاة صفات خارج نشوند و التغایر الاعتباری لا یجدیهم نفعاً کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود و جمیع ملیین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسی که بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قایل گشته است تکفیر او نموده اند امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قایل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم هیولی و صورت کمان برده اند و سموات را با نجه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که شیخ محی الدین ابن العربی بقدم ارواح کمل قایل است این سخن را از ظاهر مصروف باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا با جماع اهل ملل مخالف نشود و او تعالی قادر مختار است از شایبه ایجاب و مظنه اضطرار منزه و مبرا است فلسفه بخرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی نموده اثبات ایجاب نموده اند این بیخردان واجب را تعالی و تقدس معطل و بیکار داشته اند و جز یک مصنوع که آن هم با بجا نسبت از خالق سموات و ارض صادر ندانسته وجود حوادث را نسبت بعقل فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان

ایشان را بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال آرند و بحضرت حق سبحانه هیچ رجوع نکنند که او را تعالی در وجود حوادث مدخلی نداده اند گویند عقل فعال است که با یجاد حوادث تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بید ولتان در حمق و بلاهت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه از و تعالی می طلبند بخلاف این سفیهان و چیز درین بید ولتان از جمیع فرق ضلاله و بلاهت بیشتر است یکی کفر و انکار است با حکام منزله و عناد و عداوت است با خبار مرسله و دیم رتب مقدمات فاسده است و تلبیس دلایل و شواهد باطله در اثبات مقاصد و مطالب واهیه آن قدر خبط در اثبات مقاصد خود که ایشان خورده اند هیچ سفیهی نخورده سموات و کواکب که همه وقت بقرار و سرگردانند مدار کار بر حرکات و اوضاع ایشان داشته اند و از خالق سموات و موجد کواکب و محرک اینها و مدبر امر ایشان چشم پوشیده اند و دور از معامله دانسته زهی بیخردان زهی بید ولتان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک داند و صاحب فطانت انگارد از علوم متسق و منتظم ایشان علم هندسه است که مالا یعنی محض است و مالا طایل صرف مساوات زوایای ثلث مثلث مر دو قایمه را بچه کار می آید و شکل عروسی و مامونی که جان کاه ایشان است بکدام غرض مربوط است علم طب و علم نجوم

تکفیر ابن سینا و فارابی

شیخ ابن عربی قایل بقدم ارواح کمل

بیان

وعلم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیاء ماتقدم علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام سرقه کرده ترویج اباطیل خود نموده اند کما صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن الضلال ضلال اهل ملت ومتابعان انبیا علیهم الصلوة والسلام اگر در دلایل وبراهین غلط کنند باکی نیست که مدار کار ایشان بر تقلید انبیاست علیهم الصلوة والسلام دلایل وبراهین در اثبات مطالب عالیه خود برسبیل تبرع می آرند همان تقلید ایشان را کافیست بخلاف این بیدولتان که از تقلید خود را برآورده اند ودر صدد اثبات بدلایل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام چون بافلاطون که کلانتر این بیدولتان بوده رسید گفت نحن قوم مهذبون لا حاجة بنا الی من یهذبنا زهی سفیه بایستی شخصی که احیاء اموات می نماید وابراء اکمه وابرص میکند که خارج از طور حکمت ایشان است او را میدید وتفطن احوال او میکرد ونادیده جواب دادن از کمال عناد وسفاهت است
فلسفه چون اکثرش باشد سفه پس کل آن هم سفه باشد
که حکم کل حکم اکثر است نجانا الله سبحانه عن الطلال ظلمات معتقدا تهم السوء ودرین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده ورا ثنا سبق او قباحتهای آنچه دانست بوضوح آمد وفایده بران مترتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق وعبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بانجا سبت ودر معنی قدرت موافقت بفلسفه

دارد

ذکر افلاطون کون

مفتنیتم

معصوم مراد

دارد که صحت ترک از قادر تجویز نمی نماید جانب فعل را لازم میداند عجایب کار وبار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر می در آید واکثر علوم او که مخالف آراء اهل حق اند خطا وناصواب ظاهر میشوند مانا که بخطاء کشفی معذور داشته اند ودر رنگ خطاء اجتهادی از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را درماده شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند وعلوم مخالف او را خطا ومضر می بیند جمعی هستند ازین طایفه که هم شیخ را طعن وملامت میکنند وهم علوم او را تخطیه مینمایند وجمعی دیگر ازین طایفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند وبدلایل وشواهد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند وشک نیست که این هردو فریق راه افراط وتفریط اختیار کرده اند واز توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیا ومقبولانست بواسطه خطاء کشفی چگونه رد کرده شود وعلوم او را که از صواب دورند ومخالف آراء اهل حق اند چگونه بتقلید قبول توان کرد فالحق هو التوسط الذی وفقنی الله سبحانه بمنه وکرمه وآری در مسئله وحدت وجود وجمع غفیر ازین طایفه با شیخ شریک اند هرچند شیخ درین مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله نیز هرچند بظاهر مخالفت بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجیه است وشایان جمع این فقیر بعنایت الله سبحانه در شرح شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئله بالمعتقدات اهل حق جمع ساخته است ونزاع فریقین را بلفظ عاید داشته وشکوک و

شیخ محی الدین بن العربی که از اولیا مقبولانست بواسطه خطاء کشفی معذور داشتم

وشبهات طرفین را محل ساخته بنهجی که محل ریب واشتباه
نمانده کما لایخفی علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات باسرها جواهر
و جه اعراض وجه اجسام وجه عقول وجه نفوس وجه افلاک و
جه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختارند که از کتم عدم اینها را بوجود
اورده است وچنانکه اینها در وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز
باو سبحانه محتاجند وجود اسباب و وسایط را روپوش فعل
خود ساخته است وحکمت را حجاب قدرت گردانیده لاجرم
اسباب را دلایل ثبوت فعل خود کرده وحکمت را وسیله وجود
قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت ایشان
بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مکتحل شده است
میدانند که اسباب و وسایل که در وجود و بقا باو سبحانه محتاجند
وثبوت وقیام از وی دارند و بوی دارند تعالی وتقدس وفی الحقیقه
جماد محض اند چگونه در دیگری که مثل آنها است تاثیر کنند واحداث
واختراع آن نمایند قادری است ورای همه آنها که ایجاد آن میفرماید
وکمالات لایقه اورا اعطا مینماید چنانکه عقلای فعلی که از جماد محض بینند
از ان بجایی برند بفاعل ومحرک او چه میدانند که این فعل فراخور
حال او نیست فاعلی است ماورای او که ایجاد ان فعل میفرماید
پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل حقیقی نشد بلکه آن
فعل نظر بجمادیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی وکذا ابلهی در فهم
فعل جماد روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوت جماد محض
را بواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است واز فاعل حقیقی کافر گشته

بفعل

یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا این معرفت مقتبس از مشکات
نبوتست فهم هرکس اینجا نرسد جمعی کمال را در رفع اسباب
میدانند وابتداء اشیا را بی توسط اسباب بحضرت حق سبحانه
وتعالی منتسب میسازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع
حکمتست که در ضمن آن چندین مصالح ملحوظ است ربنا ما خلقت
هذا باطلا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب
مینمایند وتفویض امر با این مراعات بحضرت حق سبحانه وتعالی
میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
ملاحظه چشم زخم نموده پسران خود را وصیت فرمود که یا بنی
لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة باوجود
این مراعات تفویض امر بحق فرموده جل سلطانه وگفته وما
اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه
فلیتوکل المتوکلون وحضرت حق سبحانه وتعالی این معرفت
اورا تحسین فرموده است وبخود نسبت داده که بعد از آن
فرموده وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون و
حضرت حق سبحانه وتعالی در قران مجید حضرت پیغمبر ما را نیز
بتوسط اسباب اشاره میفرماید یا ایها النبی حسبک الله ومن
اتبعک من المومنین باقی ماند تاثیر اسباب رواست که حضرت
حق سبحانه وتعالی در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید
تا موثر افتند ودر بعضی اوقات تاثیر نیز خلق نفرماید در اینها خلق
نکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده می نمایم

این معنی را ور اسباب که وجود مسببات کاهی بران اسباب مترتب
میشود وکاهی هیچ اثری ازان بظهور نمی آید انکار از مطلق تاثیر اسباب
مکابره است تاثیر باید کفت وآن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب
بایجاد حضرت حق سبحانه وتعالی باید دانست رای فقیر درین مسئله
اینست والله سبحانه الملهم ازین بیان لایح کشت که توسط اسباب منافی
توکل نیست چنانچه ناقصان کمان برده اند بلکه در توسط اسباب
کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
مراعات سبب را با تفویض امر بحق جل وعلا توکل فرموده علیه توکلت
وعلیه فلیتوکل المتوکلون واو تعالی مرید خیر وشر است وخالق این هردو — المتوکلون
اما از خیر راضی است واز شر راضی نه این فرقیست دقیق در میان
ارادت ورضا که حضرت حق سبحانه وتعالی اهل سنت را بآن وفق
ممهد ساخته است سایر فرق بواسطه عدم اهتدا باین فرق در
ضلالت مانده اند معتزله ازانجا عبد را خالق افعال خود کفته اند و
ایجاد کفر ومعاصی را با ومنسوب ساخته از کلام شیخ محی الدین ومتابعان
او مفهوم میشود که چنانکه ایمان واعمال صالحه مرضی اسم الهادی است
کفر ومعاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است
ومیلی بایجاب دارد که منشا رضا کشته است چنانکه کویند که اشراق اشیا
ره مرضی آفتاب است وحضرت حق سبحانه وتعالی عباد را قدرت و
ارادت داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال
بحضرت حق سبحانه منسوبست وکسب بایشان عادة الله سبحانه برین
جاری شده است که بعد از قصد عبد مر فعل خود را خلق حق سبحانه وتعالی

بان

بآن فعل متعلق میشود وچون فعل عبد بقصد واختیار او صدور
می یابد پس ناچار متعلق مدح وذم وثواب وعقاب بود وآنکه
کفته اند که اختیار عبد ضعیف است تا باعتبار قوت اختیار حق سبحانه — واکر ضعف
کفته اند مسلم است واکر ضعف باین معنی کفته اند که در اداء فعل ما
مور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یکلف
بالیس فی وسعه بل یرید الیسر ولا یرید العسر غایت ما فی الباب
جزاء مخلد مر فعل موقت را مفوض به تقدیر حق است کفر موقت
را عذاب مخلد جزاء وفاق فرموده وتلذذات دائمی را منوط بایمان
موقت نموده ذلک تقدیر العزیز الحکیم العلیم این قدر بتوفیق الله
سبحانه ما هم میدانیم که کفر ورزیدن نسبت بحضرت حق سبحانه وتعالی
که مولی النعم ظاهره وباطنه است وموجد سموات وارض است
بهر بزرکی وکمالی که هست مر جناب قدس او را ثابتست جزاء
آن کفر باید که از اشد عقوبات بود وآن خلود است در عذاب
وهمچنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعمی بزرکی را وراست
کو داشتن او را با وجود مزاحمت نفس وشیطان باید که جزاء او بهترین
جزاها بود وآن خلود ابدالآباد است در تنعم وتلذذات بعضی از مشایخ
فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقه مربوط بفضل حق است سبحانه
ومنوط ساختن آنرا بایمان بنابر آنست که هرچه جزای اعمال بود
الذ باشد ونزد فقیر دخول بهشت فی الحقیقه مربوط بایمان است لیکن
ایمان فضل اوست سبحانه وعطیه او تعالی ودخول نار مربوط بکفر است
وکفر ناشی است از هوای نفس اماره ما اصابک من حسنة فمن الله

وما اصابک من سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول
بهشت را بایمان فی الحقیقه تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مومن به است
که این چنین اجر عظیم القدر بر آن مترتب شده است وهمچنین منوط ساختن
دخول نار را بکفر تحقیر کفر است وتبجیل انک ینبت باو این کفر بو
قوع امده است که این طور عقوبتی برد دوام بر ان مترتب کشته بخلاف
انچه بعضی از مشایخ کفته اند که ازین دقیقه خالی است ایضا در دخول
نار که عدیل اوست مثل این وجه متمشی نیست چه دخول نار فی
الحقیقه مربوط بکفر است والله سبحانه الملهم هذا وحضرت حق سبحانه را
مومنان در آخرت در بهشت خواهند دید بی جهة وبی کیف وبی
وبمثال این مسله الیست که جمیع فرق اهل ملت غیر اهل سنت همه
منکر آنند ورویت بی جهة وبی کیف تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محی الدین
بن العربی نیز رویت آخرت را بتجلی صوری فرود می آرد وبجز
این تجلی تجویز نمی نماید روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند
که اگر معتزله رویت را بمرتبه تنزیه مقید نمیکردند وبه تشبیه نیز قایل
می کشتند ورویت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رویت
انکار نمیکردند ومحال نمی دانستند یعنی ایشان از بی جهتی وبی انکار
کیفیتی که مخصوص بمرتبهٔ تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت
وکیف دران ملحوظ است پوشیده نماند که رویت آخرت را بتجلی
صوری فرود آوردن فی الحقیقه انکار کردنست مر رویت را چه آن
تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوریه دنیا جدا بود رویت حق سبحانه بیعنه
تعالی سه یراه المومنون بغیر کیف وادراک وضرب من مثال

بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات رحمة عالمیان است
اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما کمراهان را بمعرفت ذات
وصفات واجب الوجود تعالی وتقدس که دلالة میفرمودند
ضیات واجب الوجود تعالی وتقدس که دلالة میفرمودند ومر
مولای ما را جل شانه از عدم مرضیات او سبحانه که تمیز مینمود عقول
ناقصه ما بی تایید نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است
وافهام ناتمام ما بی تقلید این بزرگواران درین معامله مخذول آری
عقل هرچند حجة است اما در حجیت ناتمام است وبمرتبه بلوغ
نرسیده حجة بالغه بعثت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات
که عذاب وثواب اخروی دایمی منوط بآنست سوال چون عذاب
اخروی دایمی منوط به آنست سوال چون عذاب اخروی دایمی
منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمة عالمیان گفتن بچه معنی بود جواب
بعثت عین رحمتست که سبب معرفة ذات وصفات واجب
الوجود است تعالی وتقدس که متضمن سعادات دنیویه واخرویه
است وبدولت البعثت معلوم وممیز گشته است انچه مناسب
جناب قدس اوست تعالی از آنچه نامناسب جناب قدس اوست
تعالی از آنچه نامناسب جناب قدس اوست سبحانه زیرا که عقل
لنگ کور ما که بداغ امکان وحدوث متسم است چه داند که
مناسب حضرت وجوب که قدم از لوازم اوست از اسما وصفات
وافعال کدام است ونامناسب کدام تا اطلاق آن نموده آید واجتناب او تعالی
از ان کرده شود بلکه بسا است که اداراک نقص خود کمال را نقصان

بعثت

داند و نقص را کمال انکار و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره
و باطنه است و پید ولت تراکه امور نامناسبه را بجناب قدس
او تعالی نسبت دهد و اشیاء ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب
سازد و بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق
عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده و بعثت است که براه حق
جل و علا بتوسط آن دعوت میفرمایند و بنده ها را بسعادت قرب و وصل
مولی جل سلطانه میرسانند و بوسیله بعثت اطلاع بر مرضیات مولی
جل شانه میسر میشود و کمام و جواز تصرف در ملک او تعالی از عدم
جواز آن متمیز میگردد و امثال این فواید بعثت بسیار است
پس مقرر شد که بعثت رحمة است و انکه منقاد هوای نفس
اماره گشته بحکم شیطان لعین انکار بعثت نماید و بمقتضای بعثت
عمل نکند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل
فی حد ذاته هرچند در احکام الهی جل شانه ناقص و ناتمام است
اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل را مناسبتی
و اتصالی غیر متکیف بمرتبه وجوب تعالت و تقدست پیدا شود
که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از انجا اخذ نماید و حاجت
به بعثت که بتوسط ملک است نشود جواب عقل هرچند ان مناسبت
و اتصال پیدا کند اما تعلقی که باین پیکر هیولانی داشت بالکل زایل
نگردد و تجرد تمام پیدا نکند پس واهمه همیشه دامن گیر او بود
و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و غضبیه و شهویه همواره مصاحب
او بوند و رذیله حرص و شره همه وقت ندیم او باشند سهو و نسیان

نوت ۲

که از لوازم نوع انسانست از و منفک نبوند و خطا و غلط که
از خواص این نشاه اند از وجدا نباشند پس عقل شایان
اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از سلطان وهم و تصرف
خیال مصون نبوند و از شایبه نسیان و مظنه خطا محفوظ نباشند
بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذایل
مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه او از شایبه
وهم و خیال و مظنه نسیان و خطا مصون باشند و در بعضی
اوقات محسوس میگردد که علومی که بتلقی روحانی اخذ
نموده است در اثناء تبلیغ وتی بقوی و حواس بعضی از مقد
مات مسلمه غیر صادقه که از راه فهم و خیال یا غیر آن حاصل
شده اند بی اختیار با آن علوم منضم می شود بحیثی که دران
وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در ثانی الحال گاه بود که علم
این تمیز دهند و گاه نه دهند پس لاجرم آن علوم بواسطه
خلط آن مقدمات هیئة کذب پیدا میکنند و از اعتماد می برایند
بانکه گوییم که حصول تصفیه و تزکیه منوط است باتیان اعمال
صالحه که مرضیات مولی باشند سبحانه و این معنی موقوف
بر بعثت است چنانچه گذشت پس بغیر بعثت حصول تصفیه
و تزکیه میسر نشود و صفایی که کفار و اهل فسق را حاصل میشود
ان صفای نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از ضلالت
نمی افزاید و بجز از خسارت دلالت نمی نماید و کشف بعضی از
امور غیبی که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق را دست

حقیقت ح

میدهد استمرار راج است که مقصود ازان خرابی و خسارت آن
جماعه است نجانا الله سبحانه عن هذه البلیة بحرمت سید المرسلین
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وعلی آله و آل کل ازین تحقیق و
اضح کشت که تکلیف شرعی که از راه بعثت ثابت شده است
نیز رحمت است نه آن چنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده
وزنادقه کمان برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر
معقول دانسته اند و کویند کدام مهربانیست که عباد را بامور
شاقه تکلیف کنند و کویند که اکر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند به
بهشت خواهند رفت و اکر خلاف آن را مرتکب شوند بدو
زخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند و کذارند که بخورند و بخسبند
و بطور خود باشند این بیهوده لتان و بیخردان نمیدانند
که شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان آیات
ان شکر است پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضا نظام عالم
منوط باین تکلیف است اکر هریکی را بطور خود میکذاشتند غیر
از شرارت و فساد بظهور نمی آمد هر بوالهوسی در نفس و مال
دیکری دست درازی میکرد و بخبث و فساد پیش می آمد هم
خود ضایع می شد و هم او را ضایع می ساخت عیاذا بالله
سبحانه اکر زواجر و موانع شرعی نمی بودند ولکم فی القصاص حیوة
یا اولی الالباب کند ز زنکی مست در کعبه قی ❁ اکر چوب حاکم نباشد
زنی ❁ با انکه کوییم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک
او یند سبحانه پس هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است

وازشایبه ظلم و فساد منزه و مبراست لایسال عما یفعل ❁
کرا زهره انکه از بیم او ❁ کشاید زبان جز به تسلیم او ❁ واکر همه را
بدوزخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست و در
ملک غیر تصرف نه تا شایبه ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقه
املاک اویند سبحانه جمیع تصرفات از ما در آنها عین ستم است
زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح ان املاک را بما نسبت
داده است و فی الحقیقه املاک اویند سبحانه پس تصرف ما در آنها همان
چون قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز
فرموده است و مباح ساخته انچه این بزرکواران علیهم الصلوات
والتسلیمات باعلام حق جل وعلا اخبار نموده اند و بیان احکام
فرموده اند همه صادق اند و مطابق واقع اند در احکام اجتهادیه
این بزرکواران علیهم الصلوات والتحیات هرچند خطا تجویز نموده اند
اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و کفته اند که زود ایشان را
بان خطا متنبه میسازند و تدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعتداد
بذلک الخطاء عذاب قبر مر کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان
را حق است مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ازان
خبر داده و سوال منکر و نکیر مومنان را و کافران را در قبر نیز
حق است قبر برزخیست درمیان دنیا و آخرت عذاب او نیز
یک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد که انقطاع پذیر است
و بوجه دیکر مناسبت بعذاب اخروی که فی الحقیقه از عذاب
های آخرتست کریمه النار یعرضون علیها غدوا وعشیا نازلت فی عذاب

القبر و همچنین راحت قبر نیز هر دو جهة دارد سعادتمند کسی است
که از زلات و معاصی او بکمال کرم درگذرند و اصلا مواخذه
نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان
او را لالام و محن دنیوی سازند و اگر بقیه مانده باشد به ضغطه قبر و محنتهای
که دران موطن مقرر ساخته اند کفارة کنند تا پاک و پاکیزه بمحشر مبعوث
گردد و هرگرا چنین نکنند و مواخذه او را باخرت انداز ندعین عدم
اما وای بر گناهکاران و شرمساران لیکن اگر از اهل اسلام است
مال او برحمت و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمت عظیم ربنا اتمم
لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات روز قیامت حق است و دران روز
سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن همه
معدوم و ناچیز خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتشار
پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها منشور شوند و این اعدام و افنا
بنفخه اولی تعلق دارد و بنفخه ثانی از قبرها برانگیزند و بمحشر روند فلاسفه
اعدام سموات و کواکب را تجویز نکنند و فنا و فساد بر اینها جایز ندانند
اینها را ازلی و ابدی گویند مع ذلک متاخران ایشان از بیخردی خود را
در زمره اهل اسلام میگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام می نمایند
عجب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند
و بی تحاشی ایشان را مسلمانان میدانند عجب تر آنکه بعضی از مسلمانان اسلام
بعضی را که ازین جماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را منکر
می انگارند و حال آنکه اینها منکر نصوص قطعی اند و انکار اجماع انبیا می نمایند

علیهم الصلوات والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا
النجوم انکدرت وقال الله تعالی اذا السماء انشقت واذنت لربها و
حقت وقال الله تعالی وفتحت السماء فکانت ابوابا ای شقت
وامثال ذلک فی القران کثیرة نمیدانند که مجرد تفوه بکلمه شهادت
در اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم مجیئه من الدین بالضرورة باید
و تبری از کفر و کافری نیز در کار است تا اسلام صورت بندد و
بدونه خرط القتاد و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق
علیه وعلی آله الصلوة والسلام از آن خبر داده استبعاد بعضی از
جاهلان طور نبوت از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است
چه طور نبوت وراء طور عقل است اخبار صادقه انبیا را بنظر عقل
موافق ساختن فی الحقیقه انکار طور نبوت است اینجا معامله بر تقلید است
ندانند که طور نبوت مخالف طور عقل است بلکه طور عقل بی تائید و
تقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بآن مطلب عالی نتواند مهتدی
شد مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالفت بعد از رسیدن
متصور بود و بهشت و دوزخ موجودند بعد از محاسبه در روز قیامت
گروهی را به بهشت خواهند فرستاد و گروه دیگر را بدوزخ و ثواب
و عقاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد کما دلت علیه النصوص
القطعیة المؤکدة صاحب فصوص گوید که مآل همه رحمت است و رحمتی
وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تا سه حقبه ثابت کند بعد از ان
گوید که نار در حق ایشان برد و سلام گردد چنانچه بر حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام شده بود و خلف در وعید حق

جایز داشته‌اند و گویند که هیچکس از اهل دل بخلود عذاب کفار نرفته است
درین مسئله نیز از صواب دور افتاده است نداشته است که
وسعت رحمت در حق مومنان و کافران مخصوص بدنیا است و
در آخرت بوئی از رحمت بکافر نرسد کما قال تعالی انه لا ییأس من
روح الله الا القوم الکافرون و قال تعالی بعد قوله سبحانه و
رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم
بآیاتنا یؤمنون شیخ اول آیة و آخر را انکار نفرموده و قال الله تعالی زانوانده ۴
ان رحمة الله قریب من المحسنین و کریمه و لا تحسبن الله مخلف وعده
رسله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف بواعده تواند بود که
اقتصار عدم خلف بوعده انجا بواسطه آن بود که مراد از واعده
انجا بواسطه آنکه مر ایشان و اعده انجا نصرت رسل است
و غلبه انبیا بر کفار و آن متضمن وعد و وعید است وعد است
مر رسل را و وعید است مر کفار را پس گویا درین کریمه منتشهده ۴
هم خلف وعد منتفی شد و هم خلف وعید فالایة مستشهدة علیه
لا له و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعده مستلزم کذب است
و ناشی یا ان الحضرت جل سلطانه زیرا که در ازل دانسته بود که کفار
را عذاب مخلد نخواهم کرد مع ذلک برای مصلحتی مخالف علم خود
گفته که عذاب مخلد خواهم کرد و این معنی را تجویز نمودن تبعات
تمام دارد سبحان ربک رب العزة عما یصفون اجماع اهل دل بر عدم
خلود عذاب کفار کشفی شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار بوده لا
اعتداد به مع کونه مخالفا لاجماع المسلمین ملائکه بندهای خدا اند جل

جل سلطانه که از معاصی معصوم‌اند و از خطا و نسیان محفوظ
لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشا
میدن پاک اند و از زناشوئی منزه و مبرا و تذکیر ضمایر در قرآن
مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است از صنف
نسا کما اورده سبحانه تذکیر الضمایر فی حق نفسه تعالی و حضرت
حق سبحانه و تعالی بعضی از ایشان را برسالت برگزیده است
چنانکه بعضی از انسان را نیز به این دولت مشرف ساخته الله
یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس جمهور علماء اهل حق برآنند
که خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام غزالی و امام الحرمین
و صاحب فتوحات مکیه به افضلیت خواص ملک از خواص بشر
قایلند و آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک
افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات والتسلیمات اما در نبوة
و رسالة درجه ایست مرنبی را که ملک بآن نرسیده است و آن
درجه از راه عنصر خاک آمده است که مخصوص به بشر است و نیز برین
فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت
هیچ اعتدادی نیست کاش حکم قطرهٔ داشت نسبت بدریای محیط
پس مزیتی که از راه نبوت آید باضعاف زیاده خواهد بود از آن
مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیا را
بود علیهم الصلوات والتسلیمات و فضل جزئی مر ملایکه کرام را
علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات فالصواب ما قاله الجمهور
من العلماء شکر الله تعالی سعیهم ازین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی

بدرجه نبی از انبیا نرسد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه سر آن
ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در هر مسئله از مسایل
که علما و صوفیه دران اختلاف دارند چون نیک ملاحظه میماید
حق بجانب علما می یابد سرش آنست که نظر علما بواسطه متابعت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بکمالات نبوة و علوم آن نفوذ کرده
است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست
پس ناچار علمی که از مشکاة نبوت اخذ نموده شود اصوب و احق
خواهد بود از انچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضی ازین معارف
در مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است
اندراج یافته است اگر خفایی ماند بانجا رجوع فرمایند ایمان
عبارت از تصدیق قلبی است بانچه از دین بطریق ضرورت و
تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال
سقوط دارد و علامت این تصدیق تبرئیست از کفر و بیزاری
از کافری و انچه در کافریست از خصایص و لوازم آن همچو بستن زنار
و مثل آن اگر عیاذا بالله سبحانه با دعوای این تصدیق تبری از کفر
ننماید مصدق و تنبینن است که بداغ ارتداد متسم است و فی الحقیقة
حکم او حکم منافق است لا الی هولاء و لا الی هولاء پس در تحقق ایمان
از تبری کفر چاره نبود و ادنا ر آن تبری قلبی است و اعلای آن
تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان حق
جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته
باشد و خواه بقلب و قالب هردو در وقت عدم آن خوف کرمه

یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم موید این معنی است
حب محبت خدای عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات بی دشمنی دشمنان ایشان صورت نمی بندد مصراع
تولی بی تبری نیست ممکن ؛ اینجا صادق است شیعه که این قاعده را
در موالات اهل بیت جاری ساخته اند و تبری خلفای ثلثه و
غیر ایشان را شرط آن موالات داشته نامناسب است زیرا که تبری
از دشمنان شرط موالات دوستان داشته اند نه تبری مطلق از
غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکنند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات با اهل بیت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات
دشمن باشند و حال انکه این بزرگواران در محبت او علیه و علی آله الصلوة
و الصلوة و السلام اموال و انفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست
بر باد داده چگونه دشمنی اهل بیت را بایشان منسوب توان ساخت
و حال انکه بنص قطعی محبت اهل قرابت آن سرور علیه و علیهم الصلوات
و التحیات ثابت شده است و اجرة دعوت را محبت ایشان
ساخته کما قال تعالی قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من
یقترف حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام این همه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه
تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی قد کانت لکم اسوة حسنة
فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآء منکم و مما تعبدون
من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء
ابدا حتی تومنوا بالله وحده و هیچ عملی در نظر فقیر از برای حصول رضا

هیچ عملی در نظر فقیر از ابراز تبری ...

حصول رضاء حق جل و علا برابر این تبری نیست می باید که حضرت
حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آلهه
آفاقی مثلا لات و عزی و عبده ایشان بالذات دشمنان
حق اند جل سلطانه و خلود نار جزاء این عمل شنیع است و آلهه
هوای نفسانی و سایر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت
و غضب نسبت بایشان ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب
است و اگر عقاب و عتاب بافعال راجع لهذا خلود نار جزاء این
سیات نگشته بلکه مغفرت ایشان منوط بمشیت خود داشته باید دانست
که چون بکفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت و
رافت که از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت
رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد اقوی
و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل
مقتضای ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است
سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت که مخصوص
بعصاة مومنان است نه غضب ذاتی که بمشرکان مخصوص است سوال
اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است چنانکه تو بالا
تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه
نمود جواب گوییم که حصول رحمت در دنیا مر کافران را باعتبار ظاهر
صورت است و فی الحقیقه استدراج و کید است در حق ایشان
کریمه ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات
بل لا یشعرون و کریمه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان

سنستدرجهم

فایده جلیله

کیدی متین شاهد این معنی است فلیفهم فایده جلیله عذاب
ابدی دوزخ جزاء کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان
رسوم کفر بجا می آرد و تعظیم مراسم اهل کفر می نماید و علما بکفر او حکم
میکنند و او را از اهل ارتداد می شمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند باین
بلا مبتلا اند پس به فتوی علما باید که آن شخص در آخرت بعذاب
ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسی
در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواهند
خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت تحقیق این
مسئله نزد تو چیست گوییم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب
اوست عیاذا بالله سبحانه منه و اگر با وجود اتیان مراسم
کفر ذره از ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما به
برکت آن ذره ایمان امید است که از خلود عذاب خلاص شود
و از گرفتاری دایمی نجات یابد فقیر یکباری بعیادت شخصی رفته
بود که معامله او قریب به احتضار رسیده بود چون متوجه حال او
شد دید که قلب او ظلمات بسیار دارد هر چند متوجه دفع آن ظلمات
شد فایده نکرد بعد از توجه بسیار معلوم شد که آن ظلمات ناشی
از صفات کفر است که در وی مکنون است و منشاء آن کدورات
موالات اوست با کفر و اهل کفر توجهات دفع آن ظلمات نماید
تنقیه او از آن ظلمات مربوط بعذاب نار است که جزاء کفر است
و نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که به برکت آن آخر او را
از دوزخ خواهند برآورد و چون این حال را در وی مشاهده نمود

مقرب بعبادت شخصی افتد

منو بخاطر گذشت که ایا نماز بر جنازه او باید کرد یا نه بعد از توجه
ظاهر شد که نماز باید کرد دیس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل
کفر مینمایند و تعظیم ایام ایشان می کنند بر جنازه اینها نماز باید کرد
و بکفار ملحق نباید ساخت کما هو العمل الیوم و امیدوار باید بود که
آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند پس معلوم شد که اهل
کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشرک به اگر کافر
صرف است عذاب ابدی جزا کفر اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد
جزا او عذاب موقت است از نار و در سایر کبایر انشاء الله
تعالی عفو و انشاء عذاب نزد فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد
مخصوص بکفر است و بصفات کفر کما سیجی التحقیقه و اهل کبایر که گنا
هان ایشان بمغفرت نه در آمده اند بتوبه یا بالشفاعت یا بمجرد عفو
و احسان و نیز آن کبایر را به الام و محن دنیوی یا شداید و سکرات
موت مکفر نساخته امید است که در عذاب آنها جمعی را العذاب قبر
کفایت کنند و جمعی دیگر را با وجود محنتهای قبر باهوال قیامت و شداید
آن روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب
نار گردند کریمه الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن موید
این معنی است چه مراد از ظلم شرک است و الله سبحانه اعلم بحقایق
الامور کلها اگر گویند که در جزاء بعضی از سیآت غیر کفر عذاب دوزخ
نیز آمده است کما قال تعالی و من قتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا
فیها و در اخبار آمده است کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک
حقبه او را در دوزخ عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص

بکفار نگشت گوییم که عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است
و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سیآت غیر کفر
که عذاب دوزخ آمده است از شایبه صفات کفر خالی نخواهد بود
مثل استخفاف آن سیئه و عدم مبالاة به اتیان آن و خوار داشتن
امر و نواهی شرعیه را و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبایر من امتی
و جای دیگر فرموده امتی امة مرحومة لا عذاب لها فی الاخرة
الح کریمه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن موید
این معنی است و احوال اطفال مشرکان و شاهقان جبل و مشر
کان زمان فترة رسل در مکتوبی که بنام فرزندی محمد سعید نوشته
است بتفصیل ثبت یافته از انجا معلوم فرمایند و در زیادتی و
نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله تعالی
عنه میفرماید الایمان لا یزید و لا ینقص و امام شافعی رحمة الله سبحانه
فرماید که یزید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق
و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست
و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل دایره ظن است نه یقین غا
یة ما فی الباب اتیان اعمال صالحه اجلاء آن یقین میفرماید و اعمال
غیر صالحه آن یقین را مکدر میسازند پس زیادتی و نقصان باعتبار
اعمال در اجلاء آن یقین ثابت شده نه در نفس آن یقین جمعی یقین
را که منجلی و روشن یافتند زیاده گفتند از آن یقینی که آن اجلا
و روشنی ندارد گویا بعض غیر منجلی یقین را یقین نداشتند همان بعض
منجلی را یقین ناقص گفتند و جمعی دیگر که حدت نظر داشتند

قتل بهت

دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات یقین است نه بنفس
یقین لاجرم یقین را غیر زاید و ناقص گفتند مثل آن که دو آئینه برابر
که در انجلا و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آئینه را که انجلا او
زیاده دارد و نمایندگی در وی بیشتر است گوید که این آینه زیاده است
از آئینه دیگر که آن انجلا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه
برابرند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلا و نمایندگی
است که از صفات آن دو آئینه است پس نظر شخص ثانی صا
یب است و بحقیقه شئ نافذ و نظر شخص اول مقصور بر ظاهر است
و از صفته بذات نرفته و یرفع الله الذین امنوا منکم والذین
اوتوا العلم درجات ازین تحقیق که این فقیر باظهار آن موفق
شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان
نموده اند زایل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات که تمام منجلی و نورانیت ثمرات و نتایج باضعاف
زیاده دارد از ایمان عامه مومنان که ظلمات و کدورات دارد
علی تفاوت درجاتهم و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در
وزن زیاده از ایمان این امت است باعتبار انجلا و نورانیت
باید داشت و زیادتی راجع به صفات کامله باید ساخت نمی بینی
که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بعامه در نفس انسانیت برابرند
و در حقیقت و ذات همه متحد تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است
و آنکه صفات کامله ندارد گویا از آن نوع خارج است و از خواص و فضایل

آن نوع محروم با وجود این تفاوت در نفس انسانیة زیادتی
و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که آن انسانیة قابل زیادتی و نقصا
نست والله سبحانه الملهم للصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق
ایمانی نیز و بعضی تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است
برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن
صحیح آنست که مراد از تصدیق ایجا یقین و اذعان قلبیست نه معنی اعم
معنی عام که شامل ظن هم بود امام اعظم گوید انا مومن ان شاء الله تعالی
فی الحقیقه نزاع ایشان لفظی است مذهب اول باعتبار ایمان حال
است و مذهب ثانی باعتبار مال و عاقبت کار اما تحاشی از
از صورت استثنا اولی و احوط است کما لا یخفی علی المنصف
و کرامات اولیا حق است و از کثرت وقوع خوارق عادات
از ایشان این معنی از ایشان عادت مستمر گشته است و منکر آن
منکر علم عادی و ضروری است معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت
و کرامت ولی ازین معنی خالی است بلکه مقرون است باعتراف
متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزه والکرامت کما زعم المنکرون
و ترتیب افضلیت درمیان خلفاء راشدین به ترتیب خلافت
اما افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است جماعه
نقل کرده اند از اجماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است
قال الشیخ الامام ابوالحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة
قطعی قال الذهبی وقد تواتر عن علی فی خلافته و کرسی مملکته و بین
الجم الغفیر من شیعته ان ابابکر و عمر افضلا الامة ثم قال و رواه عن

انا مومن حقا و امام شافعی گوید

علی کرم الله تعالی وجهه نیف و ثمانون نفسا و عدد منهم جماعة
ثم قال فقبح الله تعالی الرافضة ما اجهلهم و روی البخاری عنه انه
قال خیر الناس بعد النبی علیه و علی آله الصلوة والسلام ابوبکر ثم
عمر ثم رجل اخر فقال ابنه محمد بن الحنیفه ثم انت فقال انما انا رجل من
المسلمین وصحح الذهبی وغیره عن علی انه قال الا وانه بلغنی ان
رجالا یفضلوننی علیهما ومن وجدته فضلنی علیهما فهو مفتری
علیه ما علی المفتری واخرج الدارقطنی عنه لا اجد احدا فضلنی
علی ابی بکر وعمر الا جلدته جلد المفتری وامثال ذلک منه ومن
غیره من الصحابة کثیرة بحیث لا مجال فیها لانکار احد حتی قال
عبد الرزاق من اکابر الشیعة در افضل الشیخین بتفضیل علی ایاهما علی
نفسه والا لما فضلتهما کفی بی وزران احبه ثم اخالفه کل ذلک مستفاد
من الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی الله تعالی عنهما پس اکثر علما
اهل سنت بر اینند که افضل بعد از شیخین عثمان است پس علی
ومذهب ائمه اربعه مجتهدین نیز همین است و توقفی که در افضلیت
حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که
او رجوع کرده است از توقف بسوی تفضیل عثمان و قرطبی گفته
است هو الاصح ان شاء الله تعالی و همچنین توقفی که ازین عبارت
امام اعظم رحمت الله فهمیده اند که من علامات السنة والجماعة تفضیل
الشیخین ومحبة الختنین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محل
دیگر است که چون ظهور فتن و اختلال در امور مردم در زمان خلافت
حضرات ختنین بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه کدورتی

یافته امام اعظم این معنی را ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت
اختیار نموده است و دوستی ایشانرا از علامات سنت ساخته
بی آنکه شائبه توقف ملحوظ بود و کیف و کتب الحنیفة مشحونة بان افضلیتهم
علی ترتیب خلافتهم بالجمله افضلیت شیخین یقینی است و افضلیت
حضرت عثمان دون او ست اما احوط آنست که منکر افضلیت
حضرت عثمان را بلکه منکر افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم و مبتدع
وضال دانیم چه علما را در تکفیر او اختلافست و در قطعیت این اجماع
قیل و قال و این منکر قرین یزید پلید دولت است که بواسطه احتیاط
در لعن او توقف کرده اند ایذائی که بحضرت پیغمبر از راه ایذاء
خلفای راشدین او میرسد در رنگ ایذائی است که از راه ایذاء
اما مین باو رسیده علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات قال علیه وعلی
آله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من
بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم
فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک
ان یاخذه وقال عز وجل ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم
الله فی الدنیا والآخرة الخ وآنچه مولانا سعد الدین در شرح
عقاید نسفیه درین افضلیت انصاف دانسته است از انصاف
دور است و تردیدی که نموده است بی ماحصل است
چه مقرر علماست که افضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدا جل
وعلا انجا مراد است نه افضلیتی که بمعنی کثرت ظهور فضایل و مناقب
بود که نزد عقلا اعتبار دارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آن قدر

فضایل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول
نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من الصحابة من الفضایل
ما جاء لعلی مع ذلک هم ایشان حکم کرده اند به افضلیت خلفاء
ثلثه پس معلوم شد که وجه افضلیت دیگر است و راه این فضایل
و مناقب و اطلاع بر آن افضلیت مشاهده آن دولت وحی ما
میسر است که بصریح یا بغیر این معلوم نموده باشند و آن صحابه
پیغمبر اند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح عقاید
نسفی گفته است که اگر مراد از افضلیت کثرت ثواب است پس توقف
را جهتی ساقط است زیرا که توقف را وقتی گنجایش باشد که آن
افضلیت را از قبل صاحب شریعت صریحا و دلالة معلوم نکرده
باشند و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر معلوم
نکرده باشند و چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر
معلوم نکرده باشند چرا که حکم با فضلیت کنند و آنکه همه را برابر
داند و فضل یکی بر دیگری فضولی انگارد بو الفضول است عجب
بو الفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل او را این
فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است
که سبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم دلالة بر مساوات در فضیلت
ندارد چه امر خلافت دیگر است و مبحث افضلیت دیگر و لو مسلم
این و امثال این از شطحیات اوست که شایان تمسک نیست.
اکثر معارف کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است
از صواب دور است پس متابعت نکند از آنکه کسی که دلش مریض باشد

یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات
گذشته بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت
قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی کرم الله تعالی وجهه و ما
وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته
بل عن خطاء فی الاجتهاد و فی حاشیة الخیالی علیه فان معاویة و
احزابه بغوا عن طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه و انه الاحق
بالامامة منه بشبهة هی ترک القصاص عن قتلة عثمان رضی الله
تعالی عنه و نقل فی حاشیته کمال القرمی عن علی کرم الله تعالی وجهه انه
قال اخواننا بغوا علینا و لیسوا کفرة و لا فسقة لما لهم من التاویل و شک
نیست که خطاء اجتهادی از ملامت دور است و از طعن و تشنیع مرفوع
مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات والتحیات
نموده جمیع اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات ایشان را دوست باید داشت قال
علیه و علی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی
ابغضهم یعنی محبتی که با صحاب من تعلق کرده همان محبت است که بمن
متعلق شده است و همچنین بغضی که با ایشان تعلق گیرد همان بغض است
که بمن تعلق گرفته است ما را به محاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست
بلکه جای آنست که از ایشان در آزار باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبر
اند که ما بمحبت ایشان ماموریم و از بغض و ایذاء ایشان ممنوع ناچار
همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
و از بغض و ایذاء ایشان گریزان که آن بغض و ایذاء منجر به آن سرور می

شود لیکن محق را محق گوییم و مخطی را مخطی حضرت امیر بحق بودند
و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فضولی است تحقیق این مبحث
در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته است بتفصیل ذکر یافته است
اگر خفایی مانده باشد بآن مکتوب رجوع نمایند بعد از تصحیح عقاید
از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض و واجب و حلال
و حرام و سنت و مندوب و مشتبه و مکروه گذرنه و همچنین علم بمقتضای
این علم نیز ضروری است مطالع کتب فقهیه از ضروریات شمرند و سعی
بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمه از فضایل و ارکان صلوه که
عماد دین است ایراد می نماید استماع فرمایند اول از اسباغ وضو در وضو
چاره نبود هر عضو را سه بار بتمام و کمال باید شست تا بروجه سنت
ادا یابد و در مسح سر استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح
رقبه احتیاط باید فرمود و تخلیل اصابع رجل بخنصر دست چپ از جانب
زیر آن اصابع ابتداء است از مراعات فرمایند اتیان مستحب را اندک
ندانند مستحب دوست داشته شده [illegible] حق است جل و علا
و مرضی او تعالی اگر بتمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه
معلوم شود و عمل بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است حکم آن دارد که
کسی بخزف ریزهای چند جوهر نفیس را بخرد و بجماد لاطایل روح را
بدست آرد بعد از طهور کامل و اسباغ وضو قصد نماز که معراج مومن
است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض بجماعت ادا یابد
بلکه تکبیرهٔ اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا یابد
و در قراءة مراعات قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از

طمانیت چاره نبود که فرض است یا واجب علی بقول مختار و
در قومه راست باید ایستاد بنحوی که استخوانها بقرار خود رجوع نمایند
و بعد از راست ایستادن طمانیت نیز باید که فرض است یا واجب
یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده
است بعد از نشستن درست اطمینان نیز درکار است چنانچه در
قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثرش تا هفت
بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدی
بایست شرم می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت
اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج بار یا هفت بار بگوید
و در وقت سجده رفتن آنچه بزمین نزدیکست اول بر زمین نهد پس
اول هر دو زانو بر زمین نهد پس اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد
از ان هر دو دست بعد از ان بینی را بعد از ان جبین را و در وقت
وضع زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود و در وقت رفع راس
آنچه باسمان نزدیک است اول باید برداشت پس ابتدا از
رفع از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بموضع سجود باید دوخت
و در وقت رکوع بر پاهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک
بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید
نمود چون نظر از پراگندگی دوخته شود و بر مواضع مذکوره
گماشته گردد نماز بجمعیت میسر شود و صلوه بخشوع حاصل آید
کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوه و السلام و همچنین تفریج
اصابع دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن آن اصابع در وقت

سجود سنت است آنرا نیز مراعات فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بی تقریب نیست فواید در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شرع بعمل در آورده است ما را هیچ فایده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات این همه احکام در کتب فقهیه مذکور اند بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه وایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعیة بعد آن وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقاید الدینیة بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها اگر شوقی بفضایل صلوة و دانستن کمالات مخصوصه آن در خود یابند پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند مطالعه فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دویم بنام میر محمد نعمان و مکتوب سیوم باسم مشیخت مآب میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه نماز برای آن غرض که شئ زاید از ان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر مجدد بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات یعنی اطمینان حاصل کنند که هرگز بتشکیک مشکک زایل نگردد و بایراد شبه باطل نشود چه پای استدلال چوبین است و مستدل بی تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب و نسبت باعمال یسری و سهولتی حاصل کنند و کسل و سرکشی که از اماره ناشی میشود زایل گردد و نیز مقصود از سلوک طریقه صوفیه نه آنست که صور و اشکال غیبی را مشاهده

نمایند

نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته برباضات و مجاهدات تمنای صور و انوار غیبی نماید چه این صور و آن صور و این انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات دالة بر وجود او تعالی و در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند از ینجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالی که بران مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند و ثمراتی که بران مترتب شود التفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدی که زجر بلیغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر کلال گفتند که ذکر جهر بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این طریقت هرگاه در منع ذکر جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و وجد و تواجد چه گویند احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب شوند

و آن انوار

مخلوقات

روزی بمجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم

نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج را نیز احوال
و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه در مرایا صور
عالم بظهور می آید حکما یونان و جوکیه و براهمه هند درین معنی شریک اند
علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیه است با جتناب از ارتکاب
امور محرمه و مشتبه بدانند که سماع و رقص فی الحقیقة داخل لهو و لعب است
کریمه و من الناس من یشتری لهو الحدیث در شان منع سرود نازل
شده است چنانکه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کبار تابعین
گوید که مراد از لهو الحدیث سرود است فی المدارک لهو الحدیث السمر
و الغناء و کان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم یحلفان
انه الغناء و قال مجاهد فی قوله تعالی و الذین لا یشهدون الزور ای لا
یحضرون الغناء و حکی عن امام الهدی ابی منصور الماتریدی من قال
المقری زماننا احسنت عند قرایته یکفر و بانت منه امراته و احبط الله
تعالی کل حسناته و حکی عن ابی نصر الدبوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی
من سمع الغناء من المغنی و غیره او یری فعلا من الحرام فیحسن
ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناء علی انه ابطل
حکم الشریعة و من ابطل حکم الشریعة فلا یکون مومنا عند کل مجتهد
و لا یقبل الله تعالی طاعته و احبط الله تعالی کل حسناته اعاذنا الله
سبحانه من ذلک و آیات و احادیث و روایات فقهیه در حرمت
غنا بسیار است بحدی که احصار آن متعذر است مع ذلک اگر نخعی
حدیث منسوخ یا روایت شاذه را در اباحت سرود بیارد
اعتبار نباید کرد زیرا که هیچ فقیهی در هیچ وقتی و زمانی فتوی

باباحت سرود نداده است و رقص و پاکوبی را مجوز نداشته است
چنانکه در ملتقط رساله امام اجل ضیاء الدین سنامی مذکور است
و عمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست همین بس نیست که ما ایشان را
معذور داریم و ملامت نکنیم و امر ایشان نزد الحق سبحانه و تعالی مفوض
داریم اینجا قول امام حنیفه امام ابو یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل
ابی بکر شبلی و ابی الحسن نوری صوفیان خام این وقت عمل پیران
خود را بهانه ساخته و سرود و رقص را دین و ملت خود گرفته
اند و طاعت و عبادت ساخته اولیک الذین اتخذوا دینهم لهوا
و لعبا و از روایه سابق معلوم شده است کسی که فعل حرام را مستحسن
داند از زمره اهل اسلام می بر آید و مرتد میگردد و بس خیال
باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن بلکه آنرا طاعت
و عبادت دانستن چه شناعت دارد و لله سبحانه الحمد و المنة که پیران
ما به این امر مبتلا نشده اند و با متابعان را از تقلید این امر وا رهانیده
شنیده میشود که مخدوم زاده ها میل بسرود دارند و مجلس سرود
و قصیده خوانی در شبهای جمعه منعقد می سازند و اکثر یاران درین
امر موافقت می نمایند عجب هزار عجب مریدان سلاسل دیگر
عمل پیران خود را بهانه ساخته ارتکاب این امر مینمایند و حرمت
شرعی را بعمل پیران خود دفع میکنند اگر چه فی الحقیقة درین امر
محق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند نمود
حرمت شرعی یک طرف و مخالفت طریقه پیران خود یکطرف نه اهل شریعت
ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نبودی مجرد احداث

وعمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست

امر طریقت شنیع بودی فکیف که حرمت شرعی بآن جمع شود
یقین است که جناب میرزا جیو باین امر راضی نخواهند بود اما مراعات
اداب شما نموده بصریح منع هم نمی کنند و یاران ما از این اجتماع
نهی نمی نمایند این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند
فقره فراهم آورده نوشته فرستاده این سبق در ملازمت
میرزا جیو بگذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند
والسلام مکتوب دویست و شصت و هفتم بمیرزا حسام الدین
احمد صادر یافته در بیان آنکه اسرار و دقایقی که حضرت ایشان بآن
متمیز گشته اند شمه از آن بظهور نمی توان آورد بلکه برمز و اشارة
نیز از آن باب سخن نمی توان کرد و آن اسرار مقتبس از مشکاة نبو
ت است و ملایکه عالین نیز درین دولت شریک اند و انبیا سابق
بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه
که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف
گشت جزاکم الله سبحانه خیرا از انعامات حق جل سلطانه چه نویسد
و چه شان شکر آن نماید علوم و معارفی که افاضه میشود بتوفیق
خداوندی جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل و نا
اهل و نا اهل میرسد اما اسرار و دقایقی که بآن متمیز است
شمه از آن بظهور نمی تواند آورد بلکه برمز و اشارت نیز از آن مقوله
سخن نمی تواند کرد و فرزندی اعزی که مجموعه معارف فقیر است
و نسخه مقامات سلوک و جذبه رمزی ازین اسرار و دقیقه بالو در میان
نمی آرد و بشیخ تمام در استتار آن می کوشد با آنکه میداند که فرزندی

از محرمان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت
معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را می بندد و یضیق صدری
و لا ینطلق لسانی نقد وقت آن اسرار نه از آن قبیل اند که در بیان
بیایند بلکه در بیان نمی آرند فریاد حافظ این همه آخر بهرزه
نیست هم قصه غریب و حدیث عجیب هست این دولت که
ما در استتار آن می کوشیم مقتبس از مشکات نبوت انبیا است
علیهم الصلوات والتسلیمات و ملایکه ملا اعلی اعلی نبینا و علیهم الصلوات
والتسلیمات شریک این دولت اند و از متابعان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات هر کرا باین دولت مشرف سازند ابو هریره گوید رضی الله
تعالی عنه که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه و سلم دو نوع
علم اخذ نموده ام یکی از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم
و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم اسرار است و دیگر علم
که فهم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم ثانیا مرفوع آنکه کتابتی بحضرات خواجه زادها نوشته
است بنظر شریف خواهد گذشت محذور ما مگر ما احداثی که در طریقت
پیدا کنند نزد این فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند
برکات طریقت تا زمانی فایض است که احداثی در طریقت پیدا نشده
است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض و برکات
آن طریق مسدود گشت پس محافظت طریقت از اهم مهام آمد و
اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از هر
مخالفت طریقت خود بینند بزجر و مبالغه منع آن فرمایند و ترویج

وتقویت آن طریقت کنند والسلام والاکرام **مکتوب دویست
وشصت وهشتم به خانخانان صدور یافته در بیان آنکه علم
وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چیست ومراد از علما
که در حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اند کدام اند
ودر بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن اسرار است که اولیا امت بآن
تکلم کرده اند از علم توحید وجودی وبیان احاطه وسریان وقرب
ومعیت ومانند آن ذلک** الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
احوال واوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسؤل من
الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم چون مبحث
علم وراثت درمیان بوده چند کلمه از آن مقوله بمقتضای وقت
نوشته آمد در اخبار آمده العلماء ورثة الانبیاء علمی که از انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است دو نوع است
علم احکام وعلم اسرار عالم وارث کسی است که او را از هر دو نوع علم
سهم بود نه آنکه او را از یک نوع نصیب بود نه از نوع دیگر که آن
منافی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع ترکه مورث نصیب است
نه از بعض دون بعض وآنکه او را از بعض معین نصیب است داخل
غرما است که نصیب او بجنس حق او تعلق گرفته است وهم چنین
فرموده علیه وآله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
مراد از علما علماء وارثان اند نه علما غرما که نصیبی از بعض ترکه فرا گرفته اند
چه وارث را بواسطه قرب وجنسیت همچو مورث می توان گفت بخلاف

غریم که ازین علاقه خالیست پس هر که وارث نبود عالم نباشد
مگر آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم وگوییم که عالم علم احکام است
مثلا وعالم مطلق آن بود که وارث باشد واز هر دو نوع علم او را
نصیب وافر بود واکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علوم
توحید وجود است وشهود وحدت در کثرت ومشاهده کثرت در
وحدت وکنایت است از معارف احاطه وسریان وقرب ومعیت
او تعالی بر نهجی که مکشوف ومشهود ارباب احوال است حاشا ثم حاشا وکلا
ثم حاشا وکلا ثم کلا که این علوم ومعارف از علم اسرار بوند وشایان مرتبه
نبوت باشند زیرا که مبنای این معارف سکر وقت وغلبه حال
که منافی صحو است وعلم انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چه علم
احکام وچه علم اسرار همه صحو در صحو است که شمه از سکر به آن ممتزج
نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایت اند که قدم
راسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایت بوند نه از اسرار
نبوت انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند ولایت نیز ثابت است
اما احکام آن مغلوبند ودر جنب احکام نبوت مضمحل
بلی هر جا شود مهر آشکارا سها را جز نهان بودن چه یارا فقیر
در کتب ورسایل خود نوشته است وتحقیق نموده که کمالات نبوت
حکم دریای محیط دارد وکمالات ولایت در جنب آن قطره ایست
محقر اما چه توان کرد جمعی از نارسایی بکمالات نبوت گفته اند الولایة
افضل من النبوة وجمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایت نبی افضل
است از نبوت او واین هر دو فریق حقیقت نبوت را نادانسته

وگروهی از مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علوم
توحید وجود است

حکم بر غایب کرده اند نزدیک باین حکم است حکم به ترجیح سکر بر صحو
اگر حقیقت صحو را می دانستند هرگز سکر را بصحو نسبت نمیدادند
۵ چه نسبت خاک را با عالم پاک ما ناکه صحو خواص را مماثل صحو
عوام دانسته سکر را بران ترجیح داده اند کاش سکر خواص را نیز
مماثل سکر عوام دانسته جرات باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است
که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر مجازی است این حکم ثابت
و اگر حقیقی است نیز این حکم ثابت و لایت را از نبوت افضل
گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی کفر را بر اسلام
ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام
ولایت است و اسلام و معرفت مناسب مرتبه نبوت منصور گوید
۴ کفرت بدین الله والکفر واجب لدیّ و عند المسلمین قبیحٌ و
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم از کفر استعاذه
مینماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر است
در حقیقت نیز اسلام را از کفر بهتر باید دانست فان المجاز قنطرة
الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایت چنانچه در مرتبه جمع کفر و سکر
و جهل ثابت است در مرتبه فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت
نیز متحقق پس کفر و سکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن
بچه معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در مرتبه فرق اثبات نمودن
نسبت بمرتبه جمع است که سراسر سکر و استتار است و الا صحو
آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام آن مختلط بکفر و معرفت
منسوب بجهل اگر در کتابت گنجایش میدانست احوال و معارف

مرتبه فرق را بتفصیل ذکر کرده امتزاج سکر و مانند آن را در آن
مرتبه بیان مینمود ارباب فطانت شاید این معنی را بتفرس
نیز دریابند العجب کل العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات این همه بزرگی و کلانی که یافتند از راه نبوت یافته
اند از راه ولایت ولایت بیش از خادمی نیست از برای نبوت
اگر ولایت را بر نبوت مزیت می بود ملایکه ملاء اعلا که ولایت ایشان
اکمل است از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
افضل می شدند و گروهی ازین طایفه چون ولایت را افضل از نبوت
دانستند و ولایت ملاء اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه عالین را از انبیا افضل گفتند علیهم الصلوات
والتسلیمات و از جمهور اهل سنت جدا افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع
علی حقیقة النبوة و چون در نظر مردم بواسطه بعد عهد نبوت کمالات
نبوت در جنب کمالات ولایت حقیر می در آیند لاجرم سخن را درین
باب مبسوط ساخت و شمه از حقیقت معامله وانمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا
و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین اخو
ارشدی میان شیخ داود چون متردد آن حدود بود دلها باعث
این تصدیع گشتند والسلام مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی
خان صدور یافته در ترغیب بر اعانت رسانیدن باعداء دین
و تخریب و توهین آلهه باطله این بی خردان و دید دولتان و اظهار
تمنای خود باین امر عظیم القدر و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی هر کسی را در دل تمنای امریست از امور و تمنای

کسی که او را در دل تمنای امریست از امور

این فقیر شدت نمودن است بدشمنان خدا جل وعلا ودشمنان
پیغمبر او علیه وعلی آله الصلوة والسلام واهانت رسانیدن است
به این بید ولتان وخوار داشتن است ایشانرا وآلهه باطله ایشانرا
ویقین می داند که هیچ عملی نزد حق جل سلطانه ازین عمل مرضی تر نیست
بنا بران مکرر ایشانرا باین عمل مرضی ترغیب می نماید واتیان این عمل
از اهم مهام اسلام می داند چون بدولت الجا تشریف برده اند
وبرای تحقیر واهانت رسانیدن آن بقعه کثیفه واهل آن متعین شده
اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که جمیع کثیر برای تعظیم وتوقیر
آن مقام واهل آن میروند لله سبحانه الحمد والمنه که حضرت حق سبحانه
وتعالی مارا بآن مبتلا نساخت وبعد از شکر این نعمت عظمی در تحقیر وتو
هین این بید ولتان وآلهه باطله ایشان سعی بلیغ باید فرمود وهر قدر که
میسر شود بخفیه یا بجهر در تخریب انجا عه باید کوشید وانواع اهانت
بآن بت تراشیده ناباید رسانید امید است که بعضی از مداهنها که ناتراشیده ۲
واقع شده است باین عمل تلافی آنها نمایند وکفارت سازند ضعف
بدن وشدت سرما مانع است والا بخدمت ایشان رسیده غیب تر
این امر مینمود وباین تقریب یکبار تفی بران سنگ می انداخت وآنرا
سرمایه سعادت می ساخت زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب
دویست وهشادم بشیخ نور محمد صدور یافته دربیان ترجیح بعضی
صحبتها بر عزلت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد
وورا فتاد که انرا بهیچ فراموش ساخته اند که بسلامی وپیامی هم یاد نمی
کنند متمنای شما عزلت وانزوا بوده که میسر شد اما بعضی از صحبتها هست

که بر عزلت میسر باد قیاس از حال ویس قرنی نمایند که
چون عزلت اختیار کرد وبصحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت واز تابعین
گشت واز خیریت پایه اولی بدرجه دویم رسید بعنایت الله
سبحانه صحبت هر روز بطرز دیگر است من استوی یوماه فهو
مغبون والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات مکتوب دویست
وهشتاد ویکم بشیخ حسن برکی صدور یافته در جلب استغفار واقعه
که دیده بود الحمد وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف اخوی اعزی شیخ حسن احسن الله سبحانه حاله واوصله
الی کماله رسید واقعه روشن که رو داده بود ونوشته بودند
بوضوح انجامید امیدوار باشند وبانچه مامورند در اتیان آن
بجان کوشند وسر موئی از اتیان احکام شرعیه تجاوز تجویز نکنند
وبمعتقدات حقه اهل سنت وجماعت متحلی باشند ع کار اینست
غیر این همه هیچ اگر والدین شما تجویز بکنند واخوند راضی باشند
سیر هندوستان را مغتنم شمرند والسلام مکتوب دویست وهشتاد
ودویم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته دربیان
ایمان بغیب وایمان شهودی وبیان اصحاب هر کدام وفضل
دادن ایمان شهادت ودربیان توحید شهودی وتوحید غیب را بر ایمان ۴
وجودی وآنچه در حصول فنا در کار است توحید شهودی است نه توحید
وجودی هیچ در کار نیست ودربیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی

نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است
عبارات مشایخ ماتقدم هرچند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول
بر توحید شهودی اند وما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة هدایت و دیانت
پناه اخوی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که ایمان بغیب بوجود
واجب الوجود تعالی و بسایر صفات او سبحانه نصیب انبیاست و نصیب
اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و نصیب اولیای
که بکلیت مرجوعند و نسبت ایشان نسبت اصحاب است اگرچه
اینها قلیل اند بل اقل و نصیب علما و نصیب عامه مومنان و ایمان
شهودی نصیب عامه صوفیه است از ارباب عزلت بوند یا
از ارباب عشرت چه ارباب عشرت هرچند مرجوعند اما بکلیت
رجوع نموده اند باطن ایشان همچنین نگران فوق است ظاهر
بخلق اند و باطن بحق جل سلطانه پس همه وقت ایمان شهودی نصیب
شان است و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چون بکلیت مر
جوعند و بظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان
بغیب نصیب شان است و این فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق
نموده است که باوجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص است
و عدم وصول است بانجام کار و رجوع بکلیت علامت وصول است
به نهایت النهایت صوفیه کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند
و جامع تشبیه و تنزیه را از کمل شمرده ع آن ایشان ند من چنینم یا رب
و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چون از مقام دعوت فارغ
می گردند و متوجه عالم بقا می شوند و مصلحت رجوع تمام میشود نیز

تمام ندا الرفیق الاعلی بر آورده بکلیت متوجه حق جل شانه میگر
دند و در مراتب قرب تنجز میمایند شعر هنیا لارباب النعیم نعیمها
و للعاشق المسکین ما یتجرع ؛ نزد فقیر کمال آنست که در وقت عروج
کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز ملحوظ نباشند
و جز احدیت مجرده هیچ مشهود نبود ثم عومل معه ما عومل معه
و در وقت رجوع نظر بتمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ
عامه مومنان امر دیگر مشهود او نبود و غیر از اوار طاعت و
دعوت خلق بحق جل و علا او را کار نباشد و چون امر دعوت تمام
کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود
و رخت از غیب بشهادت کشد و معامله را از گوش با غوش
بر د ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم نا قصی
رجوع کلیت را نقص خیال نکند و توجه باطن را که بحق است جل
سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و تکمیل ایشانست
نداند زیرا که صاحب رجوع باختیار خود در مقام رجوع نیامده است
بلکه برادر حق جل سلطانه از اعلی باسفل نزول کرده است و از
وصل بهجر خود را قرار داده پس صاحب رجوع قایم بمراد حق است
جل شانه و فانی از مراد خود و صاحب توجه بوصل و شهود محظوظ
است و بقرب و معیت شادان شعر هجری که بود مراد محبوب
از وصل هزار بار خوشتر ؛ لانی فی الوصال عبید نفسی ؛ و فی الهجران
مولی للموالی ؛ و شغلی بالحبیب بکل حال ؛ احب الی من شغلی بحالی
و فضایل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت بصاحب

رجوع قطره ایست نسبت بدریای محیط این رجوع از فضایل نبوت
است و آن توجه از آثار ولایت شتان ما بینهما اما فهم هر کس که باین
کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بعضی از جامعان تنزیه و تشبیه گویند که ایمان به تنزیه همه مومنان را
حاصل است عارف آنست که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را
ظهور خالق بیند و کثرت را کسوت وحدت داند و صانع را در صنع
مطالعه کند بالجمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است
و شهود وحدت بی ملاحظهٔ کثرت عیب این جماعه متوجهان احدیت
صرف را ناقص می شمرند و ملاحظهٔ کثرت و وحدت را بی ملاحظهٔ
کثرت تحدید میدانند و تقیید می انگارند سبحان الله و بحمده د
عوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات به تنزیه صرف است مطالعه
و کتب سماوی ناطق با یمان تنزیهی است انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی مینمایند و با بطال ایها
دعوت میفرمایند و بوحدت واجب الوجود که بیچون و بیچگونه
است دلالت میکنند هیچ شنیده که پیغمبری دعوت با یمان تشبیه
نموده است و خلق را ظهور خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوات
والتسلیمات در کلمهٔ توحید واجب الوجود تعالی و تقدس متفقند و نفی
ارباب ما دون او سبحانه می نمایند قال الله تبارک و تعالی قل
یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمةٍ سواءٍ بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا
نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا بعضنا
اشهدوا بانا مسلمون این جماعه ارباب بی نهایه اثبات می نمایند

و همه را ظهورات رب الارباب تخیل میکنند و کتاب و سنت
را که در مطلب خود مستشهد می آرند الکتاب هو الاول و الآخر
و الظاهر و الباطن و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و السنة اللهم انت
الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر
فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء هیچ استشهاد ثابت
زیرا که این عبارت حصر از برای نفی کمال وجود از ماسواست یا نفی
وجه نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
و فرموده لا ایمان لمن لا امانة له و امثال آن در کتاب و سنت
بسیار است این توجیه نه تاویل نصوص است چنانچه گمان برده اند
بلکه حمل نصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام با
رسالت شخصی مینمایند میفرمایند که دست او دست منست
که ابلغ از حقیقت است معصود اینجا حقیقت نیست مجاز است و چون فعل از اندازهٔ قدرت
فاعل که عبد و مملوک صاحب قدرت کامله است زیاده بوقوع
آید و التفات و توجه آن مالک قادر در ان فعل مرعی باشد مالک را
سزد که بگوید این فعل را من کرده ام نه تو این سخن را هیچ دلالت
نیست بر اتحاد فعل و نه بر اتحاد ذات حاشا و کلا که فعل عبد مملوک عین
فعل مالک مقتدر بود و یا ذات او عین ذات او این جماعه مذاق
انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات مگر نفهمیده اند که مدار دعوت
ایشان بر اثنینیت است و وجود غیر و غیریت عبارات ایشان را
بر توحید و اتحاد فرود آوردن از تکلفات بارده است اگر فی الحقیقه

موجود یکی بود و ماسوای او ظهورات او بوند و عبادت ماسوی عبادت
او باشد چنانچه این جماعه کمان برده اند چرا انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات بمبالغه و تاکید منع آن نمایند و عقوبتها ابدی بر عبادت
ماسوی مترتب سازند و عابدان آنها را دشمنان خدا گویند چون
بر منشاء غلط ایشان اطلاع نه بخشند و وید غیریت را که ازجهل در ایشان
ناشی شده است زایل نکرده اند و عبادت ایشان را عین عبادت
حق جل و علا ندانسته بعضی ازین جماعه گویند که پیغمبران علیهم الصلوات
والتسلیمات بواسطه قصور فهم عوام اسرار توحید وجود را پوشیده
مبنای دعوت را غیر و غیریت کرده و وحدت را پوشیده بکثرت
دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع است
پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات احق اند به تبلیغ آنچه نفس الا
مر است هرگاه نفس الامر موجود یکی بود و غیر او را وجود نباشد چرا
پوشیده داشته اظهار خلاف نفس امر نمایند علی الخصوص احکامی
که بذات و صفات و افعال واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق داشته باشند
به اظهار و اعلان احق اند گو نظران اگرچه در فهم قاصر بوند نمی بینی
که متشابهات قرآنی و آنچه در احادیث آمده است از متشابهات
چه جای عوام که خواص نیز در فهم آن عاجز اند مع ذلک در اظهار آن ممنوع
نشده اند و غلط عوام مانع اظهار آنها نگشت این جماعه کسی که بیک وجود
قایل است و از عبادت ماسوای او تعالی تنزه مینماید او را مشرک
می نامند و آنکه بیک وجود قایل آورا موحد میگویند اگرچه عبادت هزار
صنم نماید بتخیل آنکه اینها ظهورات حق اند سبحانه و عبادت آنها عبادت حق است

تعالی شانه انصاف باید نمود که ازین دو صنف مشرک کدام است
و موحد کدام انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود دعوت
نکرده اند و دو وجود گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بوحدت
معبود است جل سلطانه و عبادت ماسوا را شرک گفته اند اگر صوفیه
وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک نمیکند ماسوی ماسوی است
دانند یا ندانند بعضی از متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه
نمیگویند و از عینیت تحاشی مینمایند و طعن و تشنیع بقایلان عینیت
می کنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه به انکار پیش می آیند
و بد یاد میکنند مع ذلک این جماعه عالم را غیر حق جل سلطانه نمیگویند
بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا میدانند این سخن از صواب دور است
الاثنان متغایران قضیه مقرره است منکر اثنینیت مصادم بدیهه
عقل است غایت ما فی الباب متکلمین در صفات واجبی جل سلطانه لا هو
و لا غیره گفته اند و از غیر غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک در
متغایرین مراعات نموده اند چه صفات واجبی جل سلطانها از حضرت
ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک در میان ذات
و صفات قدیمه او تعالی و تقدس متصور نیست پس لا هو و لا غیره
در صفات قدیمه صادق است بخلاف عالم که این نسبت در وی
مفقود است کان الله و لم یکن معه شی پس نفی غیریت از عالم
نمودن هم بلغت و هم باصطلاح از صدق دور است این جماعه از نارسایی
خود عالم را در صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص آنرا آنجا اطلاق
نموده و این جماعه چون بنفی عینیت عالم قایل گشته اند لازم است بر ایشان

در رنگ ۴

ابن ان عبادت ۴

که به غیریت عالم قایل شوند و از زمره ارباب توحید وجودی
برایند و بوجودات متعدده حاکم گردند در توحید وجودی ازین کشش
چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عینیت
نه بآن معنی است که عالم با صانع متحد است حاشا و کلا بلکه بآن معنی
است که عالم معدوم است و موجود واجبست تعالی و تقدس
چنانچه این فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق انیمعنی نموده است
سوال صوفیه وجودیه گویند که وجود را مشرک گویند باعتبار اینست
که او دو بین است و دو بین مشرک طریقت است جواب دفع دو بینی
که شرک طریقتست بتوحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی در آن
موطن هیچ در کار نیست باید که مشهود سالک و ملحوظ او غیر از یک ذات
مقدس امری دیگر نبود تا فنا متحقق شود و شرک طریقت مندفع گردد
در روز که آفتاب را تنها می بینند و ستارها را نمی بینند دفع دو بینی حاصل
است هرچند هزاران هزار ستارها در روز موجود بوند مقصود آنست
که یک آفتاب مشهود با موجود بلکه گوییم که کمال فنا در آن صورت بود ستارها معدوم باشند
است که اشیا موجود باشند و سالک از کمال گرفتاری که بمطلوب
حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند و هیچ چیز
در دیده بصیرت او نه در آید اگر اشیا موجود نباشند فنا از که متحقق
شود فانی از که بود و کرا فراموش سازد اول کسی که تصریح بتوحید
وجودی کرده است شیخ محی الدین بن العربی است عبارات مشایخ
ماتقدم هرچند از توحید و اتحاد خبر می دهد اما قایل حمل اند بر توحید شهودی
چه هرگاه غیر حق را جل شانه نه بینند بعضی گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضی

ندای سبحانی زنند و بعضی لیس فی الدار غیره دیار زنند و در هند
الکل همه کلها است که از شاخ یک بیخی می شکفد هیچ کدام دلالة بر
وحدت وجود نیست و آنکه مسئله وحدت وجود را مبوب و مفصل
ساخته است و در رنگ صرف و نحو تدوین نموده شیخ محی الدین
است و بعضی از معارف غامضه این مبحث را مخصوص بخود گردا
نیده حتی که گفته که خاتم النبوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم الولایت
اخذ می کند و خاتم ولایت محمدی خود را امید اند و شراح در تو
جیه آن گفته اند که بادشاه اگر از خزینه دار خود چیزی بگیرد چه
نقصان دارد بالجمله در تحصیل فنا و بقا و حصول کمالات ولایت
صغری و کبری توحید وجود هیچ در کار نیست توحید شهودی
باید تا فنا متحقق شود و نسیان ما سوی حاصل گردد تواند بود که
سالکی از بدایت تا نهایت سیر کند و از علوم و معارف توحید
وجود هیچ بر وی ظاهر نشود بلکه نزدیکست که انکار این علوم نماید
نزد فقیر راهی که بی ظهور این معارف بسلوک میسر شود اقرب
است از آن راهی که متضمن این ظهور بود و ایضا سالکان این راه
اکثرشان بمطلوب میرسند و روندهای این راه اکثرشان در راه
می مانند و از دریا بقطره سر آمیز گردند و بتوهم اتحاد ظل گرفتار می مانند
و از اصل محروم می شوند و این معنی را بتجربها معلوم ساخته است
والله سبحانه الهم للصواب و سیر فقیر هرچند براه ثانی میسر شده است
و از ظهورات علوم و معارف توحیدی حظ وافر یافته اما چون عنایت
خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده و سیر مجبولی داشته بوادی

و مجاوز راه را بامداد فضل و عنایت قطع نموده است و از کمال
کرم او را از ظلال گذرانیده باصل رسانیده اند و چون معامله بستر شد
افتاد دید که راه دیگر اقرب بوصول است و اسهل لحصول الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا
بالحق تنبیه از تحقیق سابق معلوم شد که اگرچه موجودات متعدد باشند
و ماسوی حق جل و علا موجود بود روا است که فنا و بقا متحقق شود و
ولایت صغری و کبری حاصل آید چه نسیان ماسوی فناست نه اعدام
ماسوی او و دید ماسوی باید که مفقود شود نه آنکه ماسوی معدوم
و ناچیز بود این سخن با وجود ظهور بر اکثر خواص پوشیده مانده است
از عوام چه گوید توحید شهودی را عین توحید وجودی خیال کرده
معرفت وحدت وجود را از شرائط راه دانسته اند و دو وجود
گوینده را ضال و مضل انگاشته حتی که بسیاری از ایشان معرفت
حق را جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجود خیال کرده اند
و شهود وحدت را در مرایای کثرت از انجام کار تصور نموده تا آنکه
بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر ما علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت در مقام شهود
وحدت در کثرت بوده است و کریمه انا اعطیناک الکوثر را اشارات
بآن مقام مینمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت می کنند بدرستی که ما دادیم
ترا شهود وحدت در کثرت مانا که از توسط واو کوثر در میان حروف
کثر این اشارت را فهمیده اند حاشا و کلا که این قسم معارف شایان
مقام نبوت باشند چه انبیا علیهم الصلوات و التحیات تحاشی بجون جل

سلطانه دعوت مینمایند و هرچه در مرایای چون گنجایش دارد
از بیچونی بی نصیب است و بداغ چونی و چندی متسم حضرت حق سبحانه
و تعالی را بآن اتصاف ندهند دیگر انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات
بترازوی کمالات خود می سنجند و کمالات ایشان را مماثل کمالات
خود میدانند کبرت کلمة تخرج من افواههم ع چو آن کرمی که در سنگی
نهانست ع زمین و آسمان او همانست ع کمینه امت او را ازین
قسم معرفت که اوایل حاصل شده بود ندامت و استغفار است
و آن شهود را در رنگ حلول نصاری از آنجناب قدس نفی می نماید
حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرمایند هرچه دیده شد و
شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید
کرد پس شهود وحدت در کثرت نیز شایان نفی گشت و هرچه شایان
نفی است از آنجناب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجه
مرا ازین شهود برآورده است و از گرفتاریهای مشاهده و
معاینه نجات بخشیده و رخت را از علم بجهل کشیده و از معرفت
بحیرت برده جزاه الله سبحانه عنی خیر الجزاء از رو من باین یک
سخن مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوش ایشان و الحق از
اولیا کم کسی بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشاهدات
و معاینات را برین نهج نفی ساخته درین مقام حقیقت این سخن
ایشان که فرموده اند معرفت خدا بر بهاء الدین حرام اگر ابتداها و انتها
بایزید نباشد باید جست چه بایزید با آن بزرگی از شهود و مشاهده
نگذشته است و از تنگنای سبحانی قدم بیرون نزده بخلاف حضرت

خواجه ما که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه
را غیر حق سبحانه ساخته جل سلطانه تنزیه او نزد خواجه تشبیه است
و بیچون او چون و کمال او نقص پس ناچار انتهاء او که از تشبیه بند
شته است ابتدا خواجه ما باشد چه بدایت از تشبیه است
و نهایت به تنزیه مگر بایزید را در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیدند
که نزدیک باحتضار میگفت ما ذکرتک الا عن غفلة و ما خدمتک الا
عن فترة حضور سابق را غفلت دانست که حضور او بهو و تعالی بلکه حضور
ظلی بود از ظلال و ظهوری بود از ظهورات پس ناچار از و غافل باشد
جل سلطانه چه او تعالی وراء وراء است ظلال و ظهورات همه از مبادی
و مقدمات اند و از معارج و معدات و آنچه حضرت خواجه فرموده اند
که نهایت را در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که
از ابتدا توجه ایشان باحدیت صرف است و از اسم و صفت جز ذات
نمی خواهند تعالی مبتدیان رشید این طریقه علیه را این دولت بطریق
انعکاس از شیخ مقتدا که باین کمال مشرف شده است حاصل میشود
واشند یا نداشند پس ناچار نهایت کمل در بدایت این بزرگواران
مندرج باشد غایت ما فی الباب این توجه احدیت در ایشان
اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگ باطن منصبغ سازد سالک از
مشاهدات سفلی که در مرایای ممکنات ظاهر شود آزاد است و از معارف
تشبیهی خلاص و اگر این توجه غلبه پیدا نکرده و بر باطن مقصور گشت بسا است
که ظاهر بشهود وحدت در کثرت متلذذ بود و بتوحید و اتحاد محظوظ باشد
اما این شهود در حق ایشان مقصور بر ظاهر است بباطن سرایت نکرده

باطن

باطن شان متوجه احدیت صرف است و ظاهر شان مشاهد وحدت
در کثرة بسیار باشد که توجه باطن بواسطه غلبه و نسبت ظاهر معلوم نشود
و غیر از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نبود چنانچه در اوایل حال کاتب
این سطور بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجه باطن که
باحدیت صرف بود آگاهی نداشت و بکلیت خود را متوجه شهود
وحدت در کثرت می یافت بعد از مدتی حضرت حق سبحانه بر توجه
باطن اطلاع بخشید و باطن را بر ظاهر فقرة الطلوع داد و معامله را تا بانجا
رسانید الحمد لله سبحانه علی ذلک از این قبیل است معارف توحیدی
و مشاهدات سفلی که از بعض خلفای این خاندان بزرگ سر بر زده است
نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند و گرفتار این معرفت
بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهود اند و این شهود را
جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند این جماعه هر چند باطن
ایشان نیز ایمانی که بتنزیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است و ایمان دیگر
و حال دیگر است و علم دیگر و جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارند
و جز مشاهده سفلی امر دیگر را معتقد نیستند از ملاحده اند که از
مبحث خارج اند نزد فقیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات
که جماعه از صوفیه آنرا کمال می شمرند و جمع بین التشبیه والتنزیه
می انگارند آن شهود شهود حق نیست جل و علا و مشهود در ان
جز متخیل و منحوت ایشان نه آنچه در ممکن می بینند واجب نیست
تعالی و تقدس و آنچه در حادث می یابند قدیم نه و هرچه در تشبیه
ظاهر شود تنزیه نه زنهار بترهات صوفیه مغرور نگردی و غیر حق را

جل سلطانه حق نداند این جماعه بواسطهٔ غلبهٔ حال اگر معذور اند
و در رنگ مجتهد مخطی از مواخذه مرفوع اما با مقلدان ایشان
تا چه معامله کنند کاش در رنگ مقلدان مجتهد مخطی نجات دهند و
چنین نکنند کار مشکلست قیاس و اجتهاد اصلی است از اصول
شرعیه که ما بتقلید آن ماموریم بخلاف کشف و الهام که ما را بتقلید آن
امر نفرموده اند الهام بر غیر حجت نیست و اجتهاد بر مقلد حجت است
پس تقلید علما مجتهدین باید کرد و اصول دین موافق آرا ایشان
باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالف آرای علما مجتهدین
آنرا تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست
و از شطحیات ایشان باید شمرد و از ظاهر مصروف باید ساخت
عجب است که بسیاری از صوفیان عوام را بایمان امور کشفیه و الهامیه
خود همچو وحدت وجود مثلا دلالت می کنند و ترغیب بتقلید آنها می
نمایند و بر عدم آن ایمان تهدیدات می کنند کاش دلالت
بعدم انکار اینها امور مینمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند
چه ایمان دیگر است و عدم انکار دیگر ایمان این امور لازم نیست
اما از انکار اینها محافظت باید نمود تا مبادا انکار این امور بانکار ارباب
این امور کشد و به اولیاء حق جل و علا بغضی و عداوتی پیدا کند بر وفق
آرای علما اهل حق کار باید کرد و از کشفیهٔ صوفیه بحسن ظن سکوت
باید ورزید و بلا و نعم جرأت نباید کرد هذا هو الحق المتوسط
بین الافراط و التفریط و الله سبحانه الملهم للصواب عجایب کاروبار
جمعی از مدعیان این راه به این شهود و مشاهده قناعت ندارند

بلکه این شهود را تنزل انگاشته درین نشاه برؤیت بصری قایل
اند و میگویند که ذات بیچون واجب الوجود را جل سلطانه می بینیم و
میگویند که آنحضرت دولت که حضرت پیغمبر ما را علیه و علی آله الصلوة
والسلام یکبار در شب معراج میسر شده بود ما را هر روز میسر است
و نوری که مرئی ایشان میشود آنرا باسفار صبح تشبیه می نمایند و آن
نور را مرتبه بی کیفی می انگارند و نهایت مراتب عروج را تا ظهور
آن نور تصور مینمایند تعالی الله سبحانه عما یقول الظالمون
علوا کبیرا و ایضا اثبات کلام و مکالمه با آن حضرت جل شانه می نمایند
و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان و گاهی در
حق دشمنان خود از آن حضرت عز شانه وعیدها نقل میکنند و
گاهی دوستان خود را بشارتها میدهند بعضی از ایشان گویند
که از بقیه ثلث شب یا ربع شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالی مکالمه
داشتیم و از هر باب سخنان پرسیدیم و جواب یافتیم لقد استکبروا
فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا از سخنان این جماعه مفهوم میشود
که آن نور مرئی را عین حق میدانند جل سلطانه و آن نور را ذات
او تعالی تصور میکنند نه آنکه آنرا ظهوری از ظهورات او تعالی انگارند
و ظلی از ظلال او دانند و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل
سلطانه افترا محض است و الحاد صرف و زندقه خالص نهایت
تحمل خداوند تعالی است جل شانه که امثال این مفتریان را بعذابهای
گوناگون استعجال نمیفرماید و استیصال اینها نمی نماید سبحانک علی
حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسی

هلاک گشتند و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام بعد از طلب رویت ۴

علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام بمجرد طلب رویت زخم لن
ترانی خورد و بیهوش افتاد و از ان طلب تائب گشت و محمد رسول
الله صلی الله تعالی علیه و سلم که محبوب رب العالمین است و اشرف
موجودات اولین و آخرین با وجود انکه بدولت معراج بدنی
مشرف شد و از عرش و کرسی در گذشت و از مکان و زمان بالا
رفت علما را در رویت او علیه و علی آله الصلوٰة و السلام با وجود
اشارتهای قرانی اختلافست اکثر علما بعدم رویت او علیه و علی
آله الصلوٰة و السلام با وجود اشارتهای قرانی اختلافست اکثر علما
بعدم رویت قایل گشته اند قال الامام الغزالی و الاصح انه علیه و علی آله
الصلوٰة و السلام ما رائی ربه بجانه لیلة المعراج این نامی سرانجامان برغم
باطل خود هر روز خدا را می بینند جل شانه حال انکه علما در یک دیدن
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم قیل و قال دارند
فقبحهم الله سبحانه ما اجهلهم و ایضا از سخنان این جماعه معلوم میگردد
که آن کلام را که می شنوند نسبت ان الحضرت بحضرت حق سبحانه
همچو نسبت کلام متکلم میدانند و این عین الحاد است حاشا و کلا
که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در وی
ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر بود که آن علامت حدوث است
سخنان مشایخ کبار اینان را در غلط انداخته ست چه مشایخ نسبت
آن کلام را بحضرت حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم نمیدانند بلکه همچو نسبت
مخلوق بخالق یقین میکنند و رینجا هیچ محظوری نیست حضرت موسی علی نبینا
و علیه الصلوٰة و السلام که از شجره مبارکه کلام حق شنید جل شانه نسبت

ا جهلهم

نیز اثبات کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانه نموده اند لیکن باید دانست که مشایخ ۲

کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی همچو نسبت مخلوق بود بخالق تا غایت
ما فی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانه و منکران کافر و زندیق
و یا کلام حق مشترک است در میان کلام نفسی و کلام لفظی که بی توسط
امری حضرت حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقه
کلام حق باشد جل و علا پس ناچار منکران کافر بود فافهم فان هذا التحقیق
ینفعک فی کثیر من المواضع و الله سبحانه الموفق باید دانست وجودی
که در ممکنات اثبات میکنیم وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات
ممکن علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است و قدرت
حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار همچنین وجود ممکن در جنب
وجود واجب تعالی لاشی محض است جای آن دارد که ناظر بواسطه
تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که آیا اطلاق وجود
برین دو فرد بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق
حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجاز نمی بینی که جم غفیر از صوفیه
بشق ثانی یقین نموده اند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل
تجوز دانسته اند و وجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا اخص
خواص مراد از اخص انبیاء اند علیهم الصلوات و التسلیمات و از
امتان ایشان کسی که بولایات اصلیه ایشان مشرف شده است
و دایره ظلال را بتمام طی کرده عوام ظاهربین اند وجود واجب
تعالی و وجود ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند و هر دو را
موجود و تصرف تصور مینمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو
وجود را از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد

نه همچو نسبت کلام بمتکلم و بمجنبش کلامی که حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام شنیده نسبت ان کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی همچو نسبت مخلوق بود بخالق ۴

وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود می نمایند نه راجع
بحقیقت و ذوات وجود تا یکی حقیقت شود و دیگری مجاز و
جماعه متوسطان که از رتبهٔ عوام قدم فوق مانده اند از کمال نسبت
اخص خواص کوتاه دست اند مشکل است که قایل بوجود ممکنات
گردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت نمایند
ازینجاست که گفته اند که ممکن را موجود باین علاقه میگویند
که او را نسبتی هست بوجود کما یقال الماء مشمس نه انکه وجود بوی
قایم است تا بطریق حقیقت موجود شود بعضی ازین جماعه از
وجود ممکن ساکت اند بنفی و اثبات آن تصریح نمی نمایند و بعضی
دیگر نفی وجود از ممکن می نمایند و موجود جز واجب تعالی را نمی دانند
و طایفه از ایشان وجود ممکن را غیر وجود واجب نمیدانند چنانچه
عین نمیدانند و گروهی از ایشان تصریح کرده اند باینکه
وجودی که واجب تعالی به آن وجود موجود است ممکن نیز بهمان
وجود موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن مینماید
بالجمله در اثبات وجود ممکن حدت نظر باید تا در عین شعشعان انوار
وجود واجب تعالی تواند انرا دید تیز بینان در روز با وجود شعشعان
نور آفتاب ستارها را می بینند و انکه تیزبین نیست نمی تواند دید پس
وجود ممکنات در رنگ وجود ستارهاست در روز هر که حدید البصر
است تواند دید و هر که ضعیف البصر است ازین دیدن بی نصیب است
اگر پرسند که عوام با وجود ضعف بصر و کوری بصیرة چگونه وجود ممکنات
را می توانند دید و حال انکه شعشعان انوار وجود واجب تعالی مانع

رویت اوست گوئیم که عوام از ارباب علم اند نه از ارباب
دید سخن ما در ارباب دید است نه در ارباب علم چه ارباب علم از
بحث خارج اند پس گویا ظهور انوار وجود واجب تعالی در
حق ایشان مفقود است پس مانع رویت وجود ممکنات نباشد
تا انکه گوئیم که ظهور انوار مانع شهود وجود ممکنات است نه مانع
علم بوجود ممکنات چه علم از اشیا بسا است که بسماع و تقلید نیز
حاصل شود و بنظر و استدلال هم صورت بندد چنانچه علم بوجود
ستارها در روز ضعیف بصر آنرا نیز حاصل است با وجود ظهور نور
آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات ثابت است نه شهود وجود آنها
چه شهود از صفات بصیرة است و بصیرت ایشان کور است مشهود
ملک بود یا ملکوت جبروت باشد یا لاهوت ای عزیز عوام چنانچه
درین مبحث مشارک اخص خواص اند در جاهای دیگر نیز در میان
ایشان شرکتی حاصل است ازینجاست که انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند
و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند
اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات مشهور اند منقول است که روزی سید البشر علیه
و علی آله الصلوة و السلام تقبیل امامین میفرمودند و به انبساط تام
با ایشان معاشرت مینمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله
من یازده پسر دارم و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت
پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوات و السلام که این رحمتیست

که به بندهای رحیم خود عطا میفرماید و خود لاحض خواص و بعضی اوصاف
بعوام مشارکند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از
نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشان را از
رنگ خود ناخیال میکنند و انکه در اوصاف و شمایل از ایشان
جدا بود او را می کردند و بر زنگ میدانند از ینجاست که اوصاف
و اخلاق اولیا را که از اوصاف و اخلاق ایشان جدا است
بهتر میدانند از آن اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان
است اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بوند علیهم الصلوات و
التسلیمات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید گنج شکر که چون یکی
از فرزندان ایشان میمرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیری در
ایشان راه نمی یافت و می گفتند که سگ بچه مرده است بیرون برتابید
و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه و علی آله الصلوة
والسلام فوت کرد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
بر وی گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم
لمحزونون بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند گنج شکر بهتر است
یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اول بهتر است و آنرا ملی
متعلق میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا
الله سبحانه عن معتقدا تهم السوء و چون این وارد ار آزمایش و
ابتلاست عوام را مشتبه ساختن و در شبهه انداختن عین حکمت
و مصلحت است اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل
باطلا و ارزقنا اجتنابه بحرمت سید البشر علیه و علی آله واصحابه من

الصلوات

[illegible]

الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر سر اصل سخن رویم
و گوئیم که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ایمان اصحاب
ایشان و ایمان اولیا که ملحق باصحاب اند بعد از شهود بواسطه
رجوع بدعوت بغیبت قرار یافته است در رنگ انکه شخصی آفتاب
را در روز به بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند
و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل بایمان غیب گردد و ایمان
علما هرچند بغیب است اما غیب ایشان بواسطه نور متابعت انبیا
علیهم الصلوات والتحیات حکم حدس پیدا کرده است و از نظریت
بر آمده است مراد از علماء آخرتست نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا
داخل عامه مومنانند و ایمان بغیب که به عامه مومنان منسوب
است بهترین اقسام او ایمانی است که بتقلید انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات مربوط است و به قال الله و قال رسول الله منوط سوال علمای
فرموده اند ایمان استدلالی بهتر است از ایمان تقلیدی حتی که
بسیاری از علما استدلال را شرط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی
را معتبر نداشته و تو ایمان تقلید را بهتر گفته جواب ایمانی که بتقلید
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حاصل شود از ایمان استدلالی
زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات در تبلیغ رسالة صادق اند چه شخصی که حضرت حق سبحانه
و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس
انبیا که همه موید بمعجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوات
والتسلیمات تقلید غیر معتبر آنست که در ایمان تقلید اباء خود نماید

انجا اثر علماء

وقال ۲

وصدق انبیاء علیهم الصلوات والتحیات وخفیة تبلیغ الایمان
هیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیاری از علماء معتبر نیست
باقی ماند استدلالی که بمقدمات ارباب نظر حاصل کنند و بتر
تیب صغری وکبری ایمان به نتیجه پیدا سازند آن استدلالی
امریست که بامکان نزدیکست واز وقوع دور در مقام استد
لال بر اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال دوانی از ارباب
نظر معلوم نیست که کسی گذشته باشد زیرا که او هم محقق است
وهم متاخر ودر اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نموده مع
ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که محشیان
رسایل او در آن مقدمه بمنع یا بنقض پیش نیامده باشند
ودخلهای موجه نکرده باشند وای بحال صاحب استدلال
که ایمان از مجرد استدلال حاصل نماید وتقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
ودستگیری او ننماید ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین

مکتوب دویست وهشتاد وسیوم بمرزا حسام الدین احمد صادر باشد
در بیان آنکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد وبطریق مشایخ
دیگر التفات نکند واگر وقایع برخلاف آن رو دهند اعتبار نکند که شیطان دشمنی
است قوی از مکر وحیله او غافل نباید شد وما یناسب ذلک

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها صحیفة الثقات
که از روی کرم نامزد حقیر ساخته بودند بوصول آن مبتهج ومسرور
گردید جزاکم الله سبحانه خیرا اندراج یافته بود که اگر چه جناب مبالغه در منع

سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت واشعار
غیر نعت خواندن است نیز بود خوش اخوی اعزی میر محمد
نعمان وبعضی یاران انجائی که در وقایع آنحضرت را صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم دیده اند که ازین معرکه مولود بسیار راضی
اند بر ینها ترک شنودن مولود بسی مشکل است مخدوما اگر وقایع
را اعتبار بود وبر منامات اعتماد باشد مرید آنرا به پیران هیچ
احتیاج نباشد والتزام طریقی از طرق عجب عبث می افتد چه هر
مریدی موافق وقایع خود عمل خواهد کرد ومطابق منامات
خود زندگانی خواهد نمود آن وقایع ومنامات موافق طریق
پیر باشند یا نباشند ومرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسله
پیری ومریدی برهم میخورد وهر بو الهوسی بوضع خود مستقل
میگردد ومرید صادق هزار وقایع را باوجود پیر به نیم جو نمیخرد
طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را اضغاث احلام
می شمرد وهیچ التفات به آنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی است
قوی منتهیان از کید او ایمن نیستند واز مکر او واز مکر او لرزان
وترسان اند از مبتدیان ومتوسطان چه گوید غایت ما فی الباب
منتهیان محفوظ اند واز سلطان شیطان مصون بخلاف مبتدیان
ومتوسطان پس وقایع ایشان شایان اعتماد نباشند واز مکر دشمن
محفوظ نبوند سوال واقعه که در ان واقعه حضرت پیغمبر را به بیند
صادق است واز کید ومکر شیطان محفوظ فان الشیطان لا
یتمثل بصورته کما ورد پس وقایع ما نحن فیه صادق باشند واز

مگر شیطان محفوظ بوند جواب صاحب فتوحات مکیه عدم تمثل
شیطان را مخصوص بصورت خاصه آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام که مدفون در مدینه است میسازد و حکم بعدم آن تمثل
بهر صورتی که ببینند تجویز نمی نماید و شک نیست که تشخیص آن
صورت علی صاحبه الصلوٰة والسلام خصوصاً در منامات
بسیار متعسر است پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر عدم تمثل
شیطان را مخصوص بصورت خاصه آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام نسازیم و بهر صورتی که ببینند عدم آن تمثل را دران صورت
تجویز نمائیم چنانچه بسیاری از علما بآن رفته اند و نیز مناسب رفعت
شان آن سرور است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام گوئیم که اخذ
احکام ازان صورت و در یافتن مرضی و نامرضی آن از مشکلات است
چه تواند بود که دشمن لعین در میان متوسط شده باشد و خلاف
واقع را بواقع ممزوج بود و بیننده را در اشتباه والتباس انداخته
عبارت و اشارت خود را عبارت و اشارت ان صورت علی
صاحبه الصلوٰة والسلام وانموده باشد چنانچه مرویست که روزی سید
البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مجلسی داشتند و صنادید قریش و
و سایر اهل کفر انجا حاضر بودند و بسیاری و بسیاری از اصحاب کرام نیز دران
مجلس بودند سید البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ایشان سورهٔ
والنجم میخواندند چون بذکر آلهتنا باطله ایشان رسیدند شیطان لعین در میان اثنا
چند فقره در ستایش بتان ایشان بکلام آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام منضم ساخت بر نهجی که حاضران آنرا از کلام آن سرور علیه و علی

مجلسی

آله الصلوٰة والسلام انگاشتند و هیچ راهی به تمیز آن نیافتند
کافران که حاضر بودند غلغله بر آوردند و گفتند که محمد با ما صلح
کرد و در ستایش بتان ما نمود و حاضران اهل اسلام نیز ازان
کلام متحیر ماندند و آن سرور از کلام آن لعین اطلاع نداشتند
فرمودند چه واقع است اصحاب کرام عرض کردند که این
فقرها در اثنای کرام کلام شما ظاهر شد آن سرور علیه و علی آله
الصلوٰة والسلام متفکر و محزون گشتند و درین اثنا جبرئیل امین
علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام آمد و وحی آورد که آن کلام
القای شیطانی بوده و هیچ نبی و رسولی نگذشته است که شیطان
در کلام او القا نکرده است بعد ازان حق سبحانه و تعالی ابراز
کرده است و کلام خود را محکم ساخته پس هرگاه در زمان حیوة
آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و در حالت تیقظ و در محضر
صحابه شیطان لعین در کلام آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة و
السلام کلام باطل خود را القا نماید و هیچکس تمیز نکند بعد از وفات
آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و در حالت منام که محل
تعطیل حواس است و جای التباس و اشتباه با وجود تنهائی
رائی از کجا معلوم شود که آن واقعه از تصرف شیطان محفوظ است
و از تلبیس او مصون با آنکه گوئیم که چون در اذهان قصاید نعت
خوانند گان و شنوندگان متمکن شده بود که آن سرور علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام ازین عمل راضی خواهند بود چنانچه مداحان
از مداحان راضی اند و این معنی در متخیله ایشان منتقش شده است

تواند بود که در واقعه آن صورت متخیله خود را دیده باشند لیکن آنکه
آن واقعه را حقیقتی باشد و یا تمثل شیطانی بود و ایضا واقعات
در رویا صادقه گاهی محمول بر ظاهر اند و حقیقت آنها همانست که رائی
دیده است مثلا صورت زید را در خواب دیده است و مراد
همان حقیقت زید است و گاهی مصروف از ظاهر اند و محمول بر تعبیر
مثلا صورت زید را در خواب دیده است و مراد از ان عمر
داشته اند مثلا بواسطه علاقه مناسبت که در میان زید و عمر بو
ده است پس این وقایع یاران از کجا معلوم شود که محمول بر ظاهر اند
و از ظاهر مصروف نیستند چه تواند بود که مراد از ان وقایع تعبیرات
بود و آن کنایات باشند از امور دیگر بلی آنکه تمثل شیطانی را وقایع خو
گنجایش بود بالجمله اعتبار بر وقایع نباید نهاد اشیا در خارج
موجود اند سعی باید نمود که اشیا را در یقظه ببینند که شایان
اعتماد است و گنجایش تعبیر نیز آنچه در خواب و خیال دیده شود
خواب و خیال است یاران آنجائی مدتیست که بوضع خود زند
گانی نموده اند زمام اختیار بدست ایشان است امیر محمد
نعمان را غیر از انقیاد چه چاره است عیاذا بالله سبحانه اگر لمحه
بعد از منع توقف نماید اگر فرضا توقف کند کار اضر خواهد کرد مبالغه
فقیر در منع بواسطه مخالفت طریقت خود است مخالفت طریق
خواه بسماع و رقص بود و خواه بمولود و شعر خوانی هر طریق را
وصولیست بمطالب خاص و وصول بمطلب خاص این طریق منوط
بترک این امور است هر کرا مطالب طلب این طریق بود باید که
مخالف

این طریق اجتناب نماید و مطالب طرق دیگر منظور نظر او نباشد
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما نه این کار میکنیم
و نه انکار میکنیم ~~و نه انکار میکنیم~~ یعنی این کار منافی طریق خاص ماست
پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند بر ان انکار هم ننمائیم لکل وجهة
هو مولیها فیروزآباد که ملاذ و ملجا ما فقرا است و قدوه بزرگان
ما هر گاه در وی امری حادث شود که مخالف این طریقه علیه بود
جای اضطراب ما فقرا است مخدوم زادها احق اند و الد بزرگوار خود — بمحافظت طریق
فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر طریق والد
بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نمودند و با تغیر
کنندگان مجادله فرمودند چنانچه بسمع شریف شما نیز رسیده باشد
از مشرب قوی الجذب حضرت خواجه ما نوشته بودند آری در — اوایل
حال در بعض امور رعایت مذهب ملامتیه نموده مساهله میفرمودند
و ملامت را ترجیح داده بترک عزیمت در بعضی اشیا ارتکاب
مینمودند اما در اواخر ازین امور هم اجتناب داشتند و یاد
ملامت و ملامتیه نمیکردند بنظر انصاف ببینند که اگر فرضا حضرت
ایشان درین اوان در دنیا زنده می بودند و این مجلس و اجتماع
منعقد می شد آیا باین امر راضی می شدند و این اجتماع را می
پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی را تجویز نمی
فرمودند بلکه انکار می نمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول
کنند یا نکنند هیچ مضایقه نیست و گنجایش مشاجره نه اگر مخدوم
زادها و یاران آنجائی بر همان وضع مستقیم باشند ما فقرا را

از خلوت

از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع
دهد والسلام اولاً و آخراً **مکتوب دویست و هشتاد و چهارم**
بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بلندهمتی و عدم التفات
بشهوات سفلی که تعلق مرایای کثرت دارد و ما یناسب ذلک
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند رسایل ثلثه که شما
که ارسال داشته بودید رسید و از وقایع و احوال و کرامات که اندراج یافته
بود بوضوح انجامید حالی که در اخر حال شهود وحدت در کثرت
نوشته اند و باین عبارت ادا نموده اند که دیگر انتها آنست که
بحال اول شود و کم شدن کم کند یعنی بنده ام و خلقم و امت
حضرت محمد مصطفی ام صلی الله تعالی علیه و آله وسلم آن حال
اصیل است و فوق احوال مذکوره است اما انتها دیگر است
و نهایت از ان حال بمراحل بعید است هنوز ایوان استغنا بلند است
مرا فکر رسیدن ناپسند است مقصود از تکرار کلمه طیبه لا اله
الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود بوده
که بکثرت تعلق داشت لله سبحانه الحمد والمنة که ببرکت این کلمه طیبه
آن شهود از شما زایل گشت همت بلند دارند و بجوز و مویز
این راه اکتفا نمایند ان الله سبحانه یحب معالی الهمم از کوچه
تنگ توحید برآمده بشاه راه افتاده اند چه نعمتیست تذکر احوال
سابق نکنند و یاد لذتهای شهود کثرت آمیز ننمایند و بانتقامت
عمری درین راه تنگ و پو فرمایند لیسیدیم از گوکنار یان را دیده ایم
که گوکنار ... گذاشته اند و بر فیج آن فعل مطلع گشته اتفاقا بعد از مدت
تذکر احوال گوکنار خوردن و یاد لذتهای آن حالت نمودن باز
ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است مخذوم ما شهودی که بمرایای
کثرت تعلق دارد و لذت بخش است و شهود و تنزیهی که در جهل
دارد از اشد ابعد است بلی مدد شیخ مقتدا با آن راه رفتن متعذر
است اخوی اعزی مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهر میدانند
و او نیز علم باحوال خود و احوال یاران خود ندارد و تمیز شکل آنست که باطن او
که متوجه شهود و تنزیهی است که موطن جهل است و ایمان او در رنگ
علماء ایمان بغیب است باطن او از بلند فطرتی التفاتی بشهود کثرت
آمیز نکرده است و ظاهر او بترهات صوفیه مفتون و مغرور نگشته
وجود شریف او دران نواحی مغتنم است این حالت که شما از
حصول آن خبر داده اید مولانا دیر است که با آن حالت متحقق است
علم او لم یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولاناست عجب است
که بر اهل کشوف آن نواحی این معنی چگونه مخفی مانده است در
علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است
زیاده چه تصدیع دهد التماس دعا و فاتحه دارد والسلام
مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته
در جواب استفساری که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری
از یاران خود نوشته بود و تحریض نمودن بر تعلیم علوم شرعیه
و نشر احکام فقهیه و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ ا
لدعوات میرساند که دو صحیفه که بمصحوب شیخ حسن و غیره ارسال
داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان

احوال خواجه ویس نموده بودند و در صحیفه دیگر استفسار
از قبول خود فرموده ودرین اثنا توجهی بحال شما نموده آمد و دید
که مردم آن نواحی همه بجانب شما میدوند والتجا بشما می آرند معلوم
شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما
مربوط داشته لله سبحانه الحمد والمنه علی ذلک ظهور این معامله
از جملهٔ واقعات نه انکارند که از مظان ریب و اشتباه است بلکه
از محسوسات و مشاهدات شمرند عمده در تحصیل این دولت شما را
تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقهیه در مواضعی که جهل در انجا
متمکن گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرده با آن محبت و اخلاص
که شما را بدوستان خود بمحض فضل عطا فرموده است تعالی فعلیکم
بتعلیم العلوم الدینیة ونشر الاحکام الفقهیة ما استطعتم فانهما ملاک الامر
و مناط الارتقاء و مدار النجاة کمر همت را مضبوط بسته خود را در جرگه
علما دارند و بامر معروف و نهی منکر خلق را براه حق جل سلطانه دلالت
فرمایند قال الله سبحانه وتعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی
ربه سبیلا ذکر قلبی که بآن مجازند نیز موید اتیان احکام شرعیه است
و دافع سرکشی نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از عدم
اطلاع باحوال خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و از ادلل
بیحاصلی خود ندانند احوال یاران در آینه داری کمالات شما کافی
است احوال شما که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است
شیخ حسن یکی از ارکان آن دولت شما است و ممد و معاون معامله
شما اگر فرضاً شما را میل سیر ماوراء النهر و یا سیر هندوستان پیدا شود

نایب مناب شما انجا شیخ حسن است التفات و توجه در حق او
مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه ضروریه
زودتر فارغ شود این سیر هندوستان هم در حق او مغتنم بود
هم در حق شما رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی ملة الاسلام
علی صاحبها الصلوة والتحیة والسلام نوشته بودند که آن یار را شش
ماه است که ترقی واقع شده است الخ و رغبت و بی شعوری میدید
از ارواح طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ
دلالت بر ترقی نیست در شعور بینند یا در بی شعوری قدم اول
درین راه آنست که غیر حق را سبحانه هیچ نه بینند و از ماسوای او
سبحانه در مبدا اراند که همه پیشه او هیچ نماند نه بآن معنی که اشیا را
غیر او تعالی نه بینند و بعنوان ماسوی ندانند این خود کثرت بینی است
بلکه غیر او را سبحانه اطلاع اصلا نه بینند و ندانند این حالت معبر
بفنا است و منزل اول است از منازل این راه و بدو نه خرط
القتاد ❊ هیچکس را تا نگردد او فنا ❊ نیست ره در بارگاه
کبریا ❊ مکتوباتی که درین ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود
دلهت و فواید غریبه درانجا اندراج یافته نقل از شیخ حسن آورده
اندنیک ملاحظه خواهند فرمود التماس دعاء والده مرحومه خود
نموده بودند اجابت نموده ام الحمد باقی احوال این حدود را شیخ
حسن بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن
التحیات والتسلیمات اکملها فقیر و فقیرزادها التماس دعا و سلامتی

مغفرت
آمدم

خاتمه وارند والسلام مکتوب دویست وهشتاد وششم بیان
شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات ومتشابهات
قرانی وبیان علماء راسخین وبیان کمالات ایشان الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلیهم وعلی
آله واصحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه وایاکم من
الراسخین فی العلم ای برادر حضرت حق سبحانه وتعالی کتاب
مجید خود را دو قسم ساخت محکمات ومتشابهات قسم اول
منشاء علم شرایع واحکام است وقسم ثانی مخزن علم حقایق واسرار الهیست
و وجه و قدم وساق واصابع وانامل که در قران واحادیث شده اند وا
همه از متشابهات است وهم چنین حروف مقطعات که در اوایل
سور قرانی وارد شده اند نیز از متشابها باشند که بر تاویل آنها اطلاع
نداده اند بگر علماء راسخین را خیال نکنند که تاویل عبارت از قدرت
است که ید تعبیر آن نموده اند ویا ذاتست که بوجه آنرا معبر ساخته
بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص خواص انرا نموده اند
از حروف مقطعات قرانی چه نویسد که حرفی ازان حروف بحریست
مواج از اسرار خفیه عاشق ومعشوق ورمزیست غامض از رموز
دقیقه محب ومحبوب محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج
وثمرات آن که متشابها شد از مقاصد کتاب اند امهات وسایل پیش
نیستند از برای حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات آمد ومحکمات
قشر آن لب متشابها باشد که برمز واشارت بیان اصل میمانید وانرا حقیقت
معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمات متشابهات حقایق

کتاب

و محکمات اند نسبت بمتشابهات صور آن حقایق عالم راسخ
کسی بود که لب را بقشر تواند جمع ساخت وحقیقت را بصورت
تواند فرو د آورد وعلماء قشر بقشر خرسند ند وبه محکمات اکتفا
نموده و علماء راسخین علم محکمات را حاصل نموده از تاویل
متشابهات حظ وافر فرا میگیرند وجمع صورت وحقیقت که محکم
ومتشابه است فیمایند اما کسی که بی علم محکمات وبی عمل بمقتضای
آن محکمات تاویل متشابهات جوید وصورت را گذاشته بحقیقت
پوید آنکس جاهل است که از جهل خود بیخبر است وضال است که
از ضلالت خود بی شعور بمیده اند که این نشاء مرکب از صورت
وحقیقت است تا این نشاء هست هیچ حقیقت از صورت منفک
نیست قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت
کما قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت
که منتهای این نشاء است لان من مات فقد قامت قیامته ودر
نشاء اخروی که ظهور حقایق است انفکاک صور از حقایق الجا
حاصل است پس حکم هر نشاء علاحده است خلط نکند یکی را بدیگری
مگر جاهل یا زندیق که مقصودش ابطال شرایع است چه هر حکمی
که شریعت را بر مبتدی است همان حکم بر منتهی است عامه مومنان
واخص خواص از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند
متصوفان خام وملحدان بی سرانجام در صدد آنند که گردنهای
خود را از ربقه شریعت بر آرند واحکام شرعیه را مخصوص بعوام
دارند خیال میکنند که خواص مکلف بمعرفت اند وبس چنانکه

از جهل امرا و سلاطین را بجز عدل و انصاف مکلف نمیدانند و میگو
یند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون
معرفت میسر شد تکلفات شرعیه ساقط گشت و این کریمه را و
اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الله کما قاله سهل التستری مستشهد
می آرند یعنی انتهای عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی
ظاهرا کسی که بیان کرده است یقین را با الله سبحانه مرادش
انتهای کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق
جل و علا نه نفس عبادت که آن مفضی بالحاد و زندقه است و می
انگارند که عبادات عارفان ریائی است برای آن می کنند
که مبتدیان و پس روان ایشان با آن اقتدا کنند نه آنکه عارفان
محتاج بعبادات باشند و در تائید این قول از مشایخ نقل میکنند
که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشند مرید از وی منتفع نگردد خذ
لهم الله سبحانه ما اجهلهم آن قدر احتیاج که عارفانرا بعبادات
است عشر آن مر مبتدیان را آن احتیاج حاصل نیست چه عروجات
ایشان منوط باتیان احکام و شرایع ثمرات عبادات که عوام را
فردا متوقع است عارفانرا آن ثمرات امروز میسر است پس ایشان
احق بعبادت باشند و احوج باتیان شریعت بوند باید دانست که شریعت
عبارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است
و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم متشابه
هر دو افراد آن علماء ظاهر به قشر آن کفایت نموده اند و علماء راسخین
قشر آنرا بلب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر فراگرفته

مربوط بعبادات است و ترقیات انسان هم

پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت
است تصور باید کرد جمعی بصورت آن گرفتاری پیدا کردند
و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مقتدای خود را غیر از هدایه و بز
دوی ندانسته اند این جماعه علماء قشر اند و جمعی دیگر گرفتار حقیقت آن گشته اما آن حقیقت را حقیقه هم
شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصور بر صورت داشتند
و قشر انگاشتند و لب وراء آن تصور نمودند مع ذلک سر موی
از اتیان احکام شریعت باز نماندند و صورت را از دست ندادند
و تارک حکمی از احکام شریعت را بطال و ضال شمردند اینها اولیاء
خدا اند جل سلطانه و بمحبت او تعالی از ماسوای او سبحانه بریده اند
و جمعی دیگر آنانند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته
اند و مجموع قشر و لب یقین نموده و حصول صورت شریعت بی تحصیل
حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن
بی اثبات صورت ناتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که بی ثبوت
حقیقت بود از اسلام نیز میدانند و نجات بخش تصور میکنند
کما هو حال ظواهر العلماء و عوام المومنین و حصول حقیقت را بی ثبوت
صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قایل انرا زندیق و ضال
می نامند بالجمله کمالات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر
در کمالات شرعیه است و علوم و معارف الهیه مقصور بر عقاید کلامیه
که برای اهل سنت به ثبوت پیوسته است هزاران شهود و مشاهدات را
بیک مسئله بیچونی حق جل و علا که از مسایل کلامیه است برابر نمی اندازند
و احوال و مواجید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام

بیچونی هم

شرعیه ظاهر کردند به نیم جو نمیخرند و آن ظهور را از مطان استدراج
میشمرند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده ایشان علماء راسخان
اند که بر حقیقت معامله حقیقت ایشان را اطلاع بخشیده اند و ببرکت مراعات
اداب شریعت ایشان را بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه
که هرچند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در اتیان احکام
شرعیه مهما امکن سر موئی تجاوز نمی‌نمایند اما چون آن حقیقت را
ورای شریعت دانسته اند و شریعت را قشر آن حقیقت نموده ناچار بظلی
از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت معامله آن حقیقت راه وصول
نیافته لاجرم ولایت لاجرم ولایت ایشان ظلی آمد و قرب ایشان صفاتی
بخلاف ولایت علماء راسخین که اصیل است و راه وصول باصل
یافته و از حجب ظلال بتمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت
انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات لکن ولایت آن اولیا ظل ولایت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت آن اولیا ظل ولایت
انبیا علیهم الصلوات والتحیات تا مدتها این فقیر تاویل متشابهات
را مفوض بعلم حضرت حق سبحانه میساخت و علماء راسخان را
غیر از ایمان بمتشابهات نصیب نمی‌یافت و تاویلاتی که علماء صوفیه
بیان کرده اند آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و از
اسراری که قابل استتار باشند آن تاویلات را تصور نمی‌کرد تصور
چنانچه عین القضاة در تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلا از الف
لام میم الم خواسته که معنی دردست که لازم عشق و محبت است و
امثال آن آخر کار رجوع حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود

رشته

شمه خود از تاویل متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و جدولی
از ان دریای محیط بزمین استعداد این مسکین کشاده گردانید دانست
که علماء راسخان را نیز از تاویل متشابهات نصیب وافر است الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق تعبیرات وقایع مطوره را که طلب نموده بودند حواله
بحضور داشته ازان مقوله هیچ ننوشت چه کند قلم بمعارف
دیگر جاری گشت و معامله دیگر است پیش آمد معذور خواهند داشت
والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه
و علی اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب دویست و هشتاد و
هفتم بملا عبد الحی صدور یافته در بیان علم الیقین و عین الیقین
و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است که در توسط حال تحریر یافته
بود درین معرفت نهایت شهود و شهود انفسی است و معارفی
که اخیر نوشته اند شهود انفسی را در رنگ شهود آفاقی بی ماحصل
دانسته و ورا انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند بلکه نفس
و انگی شهود را در وراء وصول دانسته از ما وراء آن علوم
و معارف نوشته اند چنانکه این معنی از کتب و رسایل ایشان لایح
است بدان ارشدک الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه
و تعالی عبارت از شهود آیاتیست که دال اند بر قدرت او تعالی
و تقدس و شهود آن آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور
ذاتی جز در سیر انفسی متصور نیست و آن جز در نفس سالک نمی‌باشد
بیت ذره گر بس نیک و ربس بد بود گرچه عمری تک زند هم خود بود

وآنچه در بیرون خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار و دلایل است
بر ذات او تعالی نه مشاهده ذات غرسلطانه قطب المحققین سید
العارفین ناصر الدین خواجه عبد الله قدس سره الاقدس فرموده
اند که سیر بر دو نوع است سیر مستطیل و سیر مستدیر سیر مستطیل بعد در بعد
است و سیر مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مقصود از خارج
دایره خود طلبیدن است و سیر مستدیر بر گرد دل خود گشتن است
و مقصود را از خود جستن پس تجلیاتی که در صور حسی و مثالی و همچنین
در پرده انوار می باشند داخل علم الیقین اند هر صورتی که باشد
و هر نوری که ظاهر شود رنگین باشد آن نور یا پر رنگ متناهی باشد
یا غیر متناهی محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن
الجامی قدس الله سره السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان
این بیت **شعر** ای دوست ترا بهر مکان میجستم * هر دم خبرت از این
و آن می جستم * که اینجا اشارت بمشاهده افاقیست که مفید علم الیقین
است و این شهود چون از مقصود خبری نمیدهد و حضور آن
نمی بخشد الا بالامارات والاستدلال لاجرم در رنگ شهود دود
و حرارت باشد که دلالت میکند بر ذات آتش پس این شهود
از دایره علم نه برآید و مفید جز علم الیقین نشود و وجود سالک
نباشد عین الیقین عبارت از شهود حق است سبحانه بعد ان کان
معلوما بالعلم الیقین و این شهود مستلزم فنای سالک است در غلبه
این شهود تعین او بالکلیه گم میگردد و در دید شهود او از آن اثری
باقی نمی ماند و در مشهود خود فانی و مستهلک میگردد و این شهود ومقتي م

نزد این طایفه علیه قدس الله تعالی اسرارهم معبر است بادراک
بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک عوام و خواص شریک
اند لیکن فرق آنست که خواص را شهود خلق مزاحم شهود حق جل
و علا نیست بلکه در دیده شهود شان جز حق جل و علا مشهود
نه و عوام را مزاحم است لهذا از آن شهود ذهول تام دارند
و از ادراک او ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین
است کما ان علم الیقین حجابه در وقت تحقیق این شهود همه حیرت
و نادانی است علم را در آن موطن اصلا گنجایش نیست و قال
بعض الکبراء قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین
و عین الیقین حجاب علم الیقین و قال ایضاً و علامت من عرف حق
المعرفت ان یطلع علی سره فلا یجد علما به فذلک الکامل فی المعرفت
التی لا معرفة وراءها و قال بعضهم ایضا قدس الله تعالی اسرارهم العلیة
اعرفهم بالله اشدهم تحیرا فیه حق الیقین عبارت از شهود اوست سبحانه
بعد ارتفاع الیقین و اضمحلال للتعین اما این شهود او حق را سبحانه
بحق است جل و علا نیابت و لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و این در بقاء
بالله که مقام بی یسمع و بی یبصر است صورت بندد که سالک را بعد از
تحقیق بفنای مطلق که فنای ذات و صفات است حق سبحانه و تعالی
بمحض عنایت خویش از نو خود وجودی می بخشد و از سکر حال و بیخودی
بصحو و افاقت می آرد و این وجود را وجود موهوب حقانی گویند
و در آن موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمیشوند در عین شهود عالم است
و در عین علم شاهد و همین تعین اوست که عارف در آن موطن از این
مقام م

حق می یابد عز شانه نه یقین کونی چه اثری ازان در دیدهٔ شهود
او نمانده است و از تجلیات صوریه که تعینات و صور خودها
را حق می یابند تعالی شانه آن تعینات کونیه است که فنائی باو راه
نیافته است فاین احدهما عن الآخر ما للتراب و رب الارباب
اگرچه ظاهر بعبارت نزد عوام موهم عدم فرق است میان تجلی
صوری که خود را حق یافتن است و میان حق الیقین که در انجا
نیز خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری انا بر صورت می افتد
و در حق الیقین بر حقیقه و نیز در تجلی صوری حق را بخود می بینند و درین
موطن حق را بحق می بینند تعالی شانه حق را بخود نمی توان دید پس
اطلاق شهود در تجلی صوری بر سبیل تجوز است چه حق را جز بحق
نمی توان دید و آن در مرتبه حق الیقین است که حقیقت شهود در ان
مقام متحقق است و بعض شیوخ الزمان لما لم یطلع علی هذا الفرق و لم
یعلم الیقین الا الیقین الکونی اطال لسان الطعن علی الاکابر قدس الله
تعالی اسرارهم فی تعبیرهم حق الیقین علی النهج الذی قرروا زعم ان هذا
الیقین قد یحصل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم فی السلوک
وهم فسروا به حق الیقین الذی هو نهایت الاقدام فکیف
یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لهم فی النهایت یحصل
لنا فی التجلی الصوری الذی هو اول اقدامنا والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم والسلام مکتوب دویست و هشتاد و ششم بمولانا
عبد الکریم سنامی صدور یافته در بیان انکه بر هر کس بعد از تصحیح
عقاید و عمل بمقتضای شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم است

از ما دون حق جل و علا که نسیان ما سوا است و مداحی طریقه
علیه نقشبندیه و در تحریض بامداد و اعانت موتی و ما یناسب
ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب
اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیاران کرده میشود
آنست که بعد از تصحیح عقاید بر وفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعه
شکر الله تعالی سعیهم و بعد از اتیان احکام فقهیه از فرض و واجب
و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه امتثالا و اتیانا
سلامت داشتن قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه
و تعالی و سلامتی قلب وقتی میسر شود که در قلب ما سوای حق جل و علا
خطور نشود فرضا اگر هزار سال حیوة وفا کند غیر حق سبحانه در دل
خطور نکند نه بان معنی که اشیا در خاطر گذرند و انها را غیر حق ندانند
جل سلطانه زیرا که این معنی در ابتدا مراقبان توحید را نیز میسر است
بلک بان معنی که اشیا اصلا در دل خطور نکند و این عدم خطور مبتنی بر نسیان
قلب است ما دون حق را سبحانه بر نهجی که اگر بتکلف اشیا را بیاد او
بدهند یاد نکند این دولت معبر بفنا قلبیت و قدم اول است درین
راه و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند هیچکس را
تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا و اقرب طرق از برای
وصول به این دولت عظمی طریقه علیه نقشبندیه است قدس
الله تعالی اسرارهم چه این بزرگواران ابتدا از سیر از عالم
امر نموده اند و از قلب بمقلب قلب راه جسته ایشان را بجای ریاضات
و مجاهدات دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت

خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است
اما التزام سنت کار مشکل است فطوبی لمن توسل بهم واقتدی
بهدیهم المولوی الجامی س نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از
ره پنهان بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبه صحبت شان
می برد وسوسه خلوت و فکر چله را قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور
حاش لله که برآرم بزبان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند
روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را ثانیا مرفوع انکه صحیفه محبت
اطوار قاضی محمد شریف رسید چون مبنی از فرط محبت فقرا بوده موجب
فرحت گشت دعای فقیر را بایشان رسانند ثالثا لایح باد که مکتوب
مرغوب اخوی شیخ حبیب الله رسید از فوت والد مرحوم خود نوشته
بودند انا لله وانا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رسانیده عزای
مصیبت نمایند و گویند که بدعا و فاتحه و صدقه و استغفار امداد اعانت
والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة تلحقه من
ولد او اب او ام او اخ او صدیق رابعا مکتوب الکریم احمدی طریقه این
اکابر را اخذ نموده متاثر گشته است حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بران کرامت فرماید باید که مشار الیه چون در اسلام نو در آمده است
او را تعلیم عقاید کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام
فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال
و حرام و مکروه و مشتبه پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نماید
و تعلیم کتاب گلستان و بوستان او را داخل بیکاریست والسلام
مکتوب دویست و هشتاد و نهم بملا حسن کشمیری صدور یافت در ادای

شکر نعمت دلالة او بطریقه علیه نقشبندیه و تحریض بر صحبت و خدمت
حضرت ایشان قدس سره الاقدس و در ضمن آن اظهار نعم
خداوندی جل شانه که بتوسط آن مترتب گشته ذکر یافته است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی
کرم و التفات نامزد این فقیر ساخته بودند جناب مولانا مهدی علی
رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار
رفته بود از این عبارت شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره
که سبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم که در کلام کتاب از مصنفات
ایشان واقع شده است مخدوما فقیر این عبارت را مدتیست که
در فتوحات مکیه دیده بود درین ولا هر چند تفحص کرد تعین آن
موضع میسر نشد اگر مرة ثانیه بنظر در آمد اعلام خواهد نمود ان شاء الله
تعالی دیگر فقیر در ادای شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد
و در مکافات آن احسان شما معترف بعجز این همه کار و بار مبنی
بران نعمت است و این همه دید و داد مربوط بآن احسان حسن
توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است و بیمن توسل شما آن
بخشیده اند که کم کسی چشیده از خواص عطایا آن قدر عطا فرموده اند
که اکثری را از عموم عطایا انقدار میسر نشده است احوال و مقا
مات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات
همه را زینهای راه عروج ساخته بمدارج قرب و منازل وصول
رسانیده اند لفظ قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار
کرده است والا فلا قرب ثم ولا وصول ولا عبارت ولا اشارة

فقیر در ادای شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد

ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا احاطه
ولا سریان ولا علم ولا معرفت ولا جهل ولا حیرة س چه گویم با تو از مرغی
نشانه : که با عنقا بود هم آشیانه : ز عنقا هست نامی پیش مردم : ز مرغ من بود
آن نام هم گم : چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب
ظهور انها مترتب بران نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است
در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختی
از شکر آن نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی
والتزم متابعت المصطفی علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مکتوب
دویست وهشتادم بحافظ محمود صادر یافته در بیان انکه محبت
این طایفه سرمایه سعادات است وهر کرا باین نعمت مشرف سازند واستقامت
دهند همه چیز خواهند داد بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات
میرساند مکتوب شریف که بمصحوب جناب مولانا محمد یعلی ارسال داشته
بودند رسید موجب فرحت گشت لله سبحانه الحمد که محبت فقرا سرمایه سعادات
دنیویه واخرویه است رسوخ تمام دارد وتمادی ایام مفارقت
تاثیری دران نکرده دو چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب
شریعت علیه وعلی آله الصلوات والسلام ومحبت واخلاص بشیخ
مقتدا باین دو چیز هرچه دهند نعمتی است واگر هیچ ندهند واین
دو چیز راسخ باشد غم نیست آخر خواهند داد واگر عیاذا بالله
سبحانه در یکی ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال واذواق
بحال خود است انرا استدراج باید دانست وخرابی خود باید
انگاشت طریق استقامت اینست والله سبحانه الموفق والسلام

مکتوب دویست وهشتاد ویکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور
یافت در شکر نعمت انتساب بسلسله علیه نقشبندیه وانکه درین
طریق راه بکمالات نبوة بطریق تبعیة ووراثت میکشایند وهر که
درین طریق بنابر اعتماد بر وقایع ومنامات
خود ساز شود واختراع امور محدثه نماید ومراعات
آداب آن نکند خاسر وخایب است الحمد لله وسلام علی
علی عباده الذین اصطفی شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرد
که حضرت حق سبحانه وتعالی ما فقرا را بعد از تصحیح عقاید بموجب آراء
اهل سنت وجماعه شکر الله تعالی سعیهم بسلوک طریقه علیه
نقشبندیه مشرف ساخت وار مریدان واز
منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام درین
طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است راهی که بکمالات
نبوت بطریق تبعیت ووراثت گشاده میشود مخصوص باین طریق
عالیست منتهای طرق دیگر تا بنهایت کمالات ولایت است
از انجا راهی بکمالات نبوة نکشاده اند وازینجاست که این فقیر
در کتب ورسایل خود نوشته است که طریق این بزرگواران
طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان چنانچه اصحاب کرام بطریق
وراثت از کمالات نبوة حظ وافر گرفته اند منتهیان این طریق نیز
ازان کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل میبابند ومبتدیان
ومتوسطان که ملتزم این طریق اند ومحبت کامل بمنتهیان این طریق
دارند نیز امید وارند المرء مع من احب بشارتیست در افتاده

شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرد

کانرا خایب وخاسر در طریق کسی است که داخل این طریق شود
ومراعات آداب این طریق نکند وامور محدثه درین طریق اختراع
نماید باعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند
درین صورت کناه طریق حیست او براه منامات و واقعات
خود متمشی است که روئی بر ترکستان دارد وباختیار از راه
کعبه منحرف کشته است ~~ ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ~ این ره که
تو میروی بترکستانست ~ خوش نمی آید که باوجود جمعیت یاران
وسر کرمی طالبان این طریق شمارا از انجا بی جا سازم پیش ازین اکر
استارتی بسیر انجد ور رفته بود مشروط بشرایط بوده الحال نیز مشروط
بشرایط است بعد از استخارهائی مکرر وانشراح قلب بی شبهه وظنی
ترد وبعد از اجلاس دیکری بجائی خود بر نهجی که هیچ فتوری بوضع
سابق راه نیاید اکر متوجه انجد ود شوند کنجایش دارد وبدون این
شرایط معامله انجاوا برهم نزنند ودر جمعیت طالبان فتور نه اندازند
زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب هشتاد و دویم دویست بیان شیخ
بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس وحضرت
خضر علی نبینا وعلیهم الصلوة والتسلیمات وشمه از احوال ایشان ~
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مدتی بود که یاران از احوال
حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوات والسلام استفسار مینمودند فقیر
راچون اطلاع بر احوال ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب
توقف میکرد اتفاقا امروز در حلقه بامداد می بینم که حضرت الیاس
وحضرت خضر علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات بصورت روحانیان

حاضر شدند وبه تلقی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم
ارواحیم حضرت حق سبحانه وتعالی ارواح مارا قدرت کامله
عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده کارهای که
از اجسام بوقوع می آید از ان ارواح ما صادر می یابد از حرکات
وسکنات جسمانی وطاعات وعبادات جسدی درین اثنا بر
سیده شد که شما نماز بمذهب امام شافعی ادا مینمایند فرمودند
که ما بشرایع مکلف نیستیم چون مهمات قطب مدار را بما مربوط ساخته
اند وقطب مدار بر مذهب امام شافعی است ما هم در پس او نماز
بمذهب امام شافعی ادا می نمائیم دران وقت معلوم شد که بر طاعات
ایشان جزا مترتب نیست در ادای طاعات موافقت باهل طاعت
می نمایند ومراعات صورت عبادت میکنند ونیز معلوم شد که کما
لات ولایت را موافقت بفقه شافعی است وکمالات نبوت را
مناسبت بفقه حنفی اکر فرضا درین امت پیغمبری مبعوث میشد موافق
فقه حنفی عمل میکرد ودرین وقت حقیقت سخن حضرت خواجه محمد
پارسا قدس سره معلوم شد که در فصول سته نقل کرده اند که
حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب
امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه عمل خواهد کرد دران وقت بخاطر
رسید که ازین دو بزرکوار دریوزه نماید فرمودند که کسی را
که عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بود مارا در انجا
مدخل باشد کوئیا خود را از میان کشیدند وحضرت الیاس علی
نبینا وعلیه الصلوة والسلام درین کفت وکو هیچ تکلم نفرمودند والسلام

حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول
بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه عمل خواهد کرد

حاضر شدند

مکتوب دویست وهشتاد وسیوم بصوفی قربان صدور یافته در بیان رویة حضرت رسالت خاتمیة علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرة واقع شده است پرسیده بودند که اجماع اهل سنت وجماعة است که رویه در دنیا واقع نیست حتی که اکثر علماء اهل سنت منع رویة حضرت رسالت خاتمیه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام والاصح انه علیه الصلوة والسلام ما رای ربه لیلة المعراج وتو در رسایل خود بوقوع رویة آن سرور علیه الصلوة والسلام در شب معراج در دنیا اعتراف نموده وجه آن چه باشد در جواب گوئیم که رویة آن سرور علیه الصلوة والسلام در شب معراج در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرة واقع شده است زیراکه آن سرور علیه الصلوة والسلام دران شب چون از دایره مکان وزمان بیرون جست واز تنگی مکان بر آمد ازل وابد را آن واحد یافت بدایت ونهایت را در یک نقطه متحد دید اهل بهشت که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند رفت در بهشت دید عبد الرحمن بن عوف را که بعد از پانصد سال از فقراء صحابه رضوان الله تعالی عنهم اجمعین بهشت خواهد رفت دید که به بهشت بعد از مضی آن مدت در آمد وسر توقف را از وی پرسید پس رویتی که دران موطن واقع شود داخل رویه آخرت خواهد بود ومنافات باجماع بعدم وقوع آن نخواهد داشت وآن رویه را رویه دنیوی

گفتن محمول بر تجوز است ومبتنی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها مکتوب دویست وهشتاد وچهارم بملا عبد القادر انبالی صدور یافته در بیان آنکه احوال ومواجید نصیب عالم امر است وعلم باحوال نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقة معامله آنست که در مکتوب حضرت مخدومزاده کلان علیه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست واز عالم امر که باطن اوست احوال ومواجید ومشاهدات وتجلیات که در ابتدا وتوسط ظهور مینمایند نصیب عالم امر انسان است وهمچنین حیرت وجهالت وعجز ویاس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است که باطن انسانست ظاهر را بحکم وللارض من کاس الکرام نصیب در وقت قوت دار این ماجرا نیز نصیب است هرچند ثبات واستقامت نیست الا نحوی از انصباغ پیدا میکرد وبالاصالة کاری که بظاهر تعلق دارد علم بان احوال است زیراکه باطن را حصول احوال است نه علم بان احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش وتمیز نمیکشود ظهور صور مثالیه ومعارج ومقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن راست وعلم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد که اولیائی که صاحب علم اند وآنانی که از علم بی نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر فرقی هست از راه علم بآن احوال است وعدم علم بآنها مثلا شخصی که حالت جوع بروی طاری شده است وبی قرار وبی آرام ساخته مع ذلک میداند که این حالت را جوع مینامند وهمچنین شخصی دیگرا

و بالاصالة کاری که بظاهر تعلق دارد علم بان احوال است

که طریان آن حالت در حق وی ثابت شده است اما نمی دانند
که آن حالت معبر بجوع است پس این هر دو شخص در نفس حصول
آن حالت برابر اند و فرقی ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست ۷
جماعه که این علم ندارند دو قسم اند طایفه اند که علم بنفس حصول احوال
ندارند و از تلوینات آنها اصلا واقف نیستند و جمعی دیگر تلوینات
احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جماعه هر چند
تشخیص احوال نمی توانند کرد اما داخل ارباب علم اند و شایان منحت
و تشخیص احوال کار هر شیخ نیست بلکه این دولت بعد از قرون
متطاوله ظهور مینماید تا یکی را بآن دولت بنوازند و دیگران را بعلم او
حواله فرموده طفیلی او سازند انبیا اولوالعزم صلوات الله تعالی
و تسلیماته علیهم بعد از مدتهای مدیده مبعوث میشدند و باحکام
متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص میگشت و انبیا دیگر علیهم الصلوات
والتحیات مأمور بتبعیت آنها میشدند و در دعوت بهمان احکام مأمور صح
اکتفا میفرمودند ع خاص کند بنده مصلحت عام را ○ والسلام ○

مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافت
در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از معارف که بروح تعلق
دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی بدان ارشدک الله تعالی طریق السداد و الهمک صراط الرشاد
که سماع و وجد جماعه را نافع است که بتقلب احوال متصف اند و بتبدل
اوقات متسم وقتی حاضرند و وقتی غایب گاهی واجد اند گاهی فاقد اینها آنانند
ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی

منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشانست و تشتت آمال
حاصل مقام ایشان دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت
در شان شان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت
و مغلوبه فمرة یعرجون و اخری یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام
از مقام قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته و بکلیه از رقیت احوال محرر بتحول احوال م
گشته اند محتاج بسماع و وجد نمیشند چه وقت ایشان دائمی است و حال
شان سرمدی لا بل لا وقت لهم ولا حال فهم آباء الوقت و ارباب التمکین
و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا ولا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا
وجد له آری قسمی از منتهیانند که سماع با وجود استمرار وقت ایشانرا
نیز نافع است بیان آن بتفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی
آله الصلوة والتحیة فرموده است لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک
مقرب ولا نبی مرسل ازین حدیث مفهوم میشود که وقت دائمی
نمی باشد جواب گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ
ازین وقت وقت مستمر خواسته اند ای لی مع الله وقت مستمر فلا
اشکال جواب دیگر گوئیم که وقت مستمر کیفیت خاصه احیانا دست
میدهد تواند بود که از وقت وقت نادر مراد دارند و آن کیفیت نادره
خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود اگر سوال کنند که سماع
نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره مدخلیتی داشته باشد پس
منتهی نیز از برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جواب گوئیم که تحقق
آن کیفیت غالبا در حین اداء نماز است و اگر در بیرون نماز احیانا دست

وهذ نیز از نتایج وثمرات آنست تواند بود که در حدیث قرة عینی
فی الصلوة اشارت باین کیفیت نادره باشد وایضا در خبر است
اقرب مایکون العبد من الرب فی الصلوة وقال تبارک وتعالی
واسجد واقترب وشک نیست که در هر وقتی که قرب آلهی جل شانه
بیشتر است گنجایش غیر دران وقت منتفی تر است پس ازین
ازین خبر وازین کریمه نیز مفهوم میشود که آن وقت در نماز است
دلیل بر استمرار وقت ودوام وصل اتفاق مشایخ است قال
ذو النون المصری مارجع من رجع الا من الطریق ومن وصل لا
یرجع ویاد داشت که عبارت از دوام حضور است بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه در طریقه حضرات خواجکان قدس
الله تعالی ارواحهم امری مقرر است بالجمله انکار از دوام وقت
علامت نارسایی است وشرذمه قلیله از مشایخ کابن العطار
وامثاله که بجواز رجوع واصل بصفات بشریه قایل گشته اند
وازانجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع
دارند نه در وقوع چه رجوع البته واقع نیست کما لا یخفی علی ارباب
پس اجماع مشایخ بر عدم عدم رجوع واصل ثابت شد وخلاف بعض
راجع بجواز رجوع گشت هذا طایفه از منتهیانند که بعد از وصول
بدرجه از درجات کمال وحصول مشاهده جمال لایزال ایشانرا برودت
قویه دست میدهد وتسلیه تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل
وصول باز میدارد چه منازل وصول هنوز در پیش دارند ومدارج
قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج

دارند وازروی کمال قرب مطلوب درین صورت سماع
ایشانرا سودمند است وحرارت بخش هر زمان مدد سماع ایشانرا
عروجی بمنازل قرب میسر میشود وبعد از تمکین ازان منازل
فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه می آرند وبآن
رنگ منصبغ میگردند این وجد بعد از فقد نیست چه فقد در حق
ایشان مفقود است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی
بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع ووجد منتهیان و
واصلان آری بعد از فنای وبقای ایشانرا هرچند جذبه عظامی
فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد جذبه تنها در تحصیل
ترقیات منازل عروج کفایت نمی کند محتاج بسماع میگردند
طایفه دیگر از مشایخ اند قدس الله تعالی اسرارهم که بعد از
وصول بدرجه ولایت نفوسشان در مقام بندگی فرود می
آیند وارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام اصلی خود متوجه
جناب قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی
متمکن وراسخ گشته است مددی بروح میسر شد روح را بواسطه
آن امداد مناسبت خاصه بمطلوب پیدا میگردد وآرام این بر
کواران بعبادات است وتسکین ادای حقوق بندگی وطاعات
میل عروج در نهاد ایشان کم است وشوق صعود در ربوطشان
قلیل نور متابعت ملت چون وقت ایشان لامع است وبکحل اتباع
سنت دیده بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر اند از دور چیزی
می بینند که نزدیکان در ابصار آن عاجز اند هرچند عروج کمتر دارند

اما نو رانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند
و جلیل القدر اند ایشانرا احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات
ایشانرا کار سماع میکند و نورانیت اصل از عروج کفایت می بخشد
جماعه مقلدان از اهل سماع و وجد که بر عظیم شان این بزرگواران
واقف نیستند خود را از عشاق میگیرند و ایشانرا از زهاد که دولت
عشق و محبت را منحصر در رقص و وجد میدانند و طایفه دیگر از
منتهیان اند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق بقا بالله
ایشانرا جذب قوی عنایت فرمایند و بقلاب انجذاب کشان کشان
می برند برود دست انجا از سرایت ممنوع است و تسلیه ایشانرا غیر جای
در عروج محتاج بامور غریبه نیستند سماع و رقص را در تنگنای خلوت
ایشان بار نیست وجد و تواجد را با ایشان کار نه باین عروج انجذابی
بنهایت نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسند و بواسطه متابعت
آن سرور علیه الصلوات و التسلیمات و التحیات از مقامی که مخصوص
بآن سرور است علیه الصلوات و التحیة نصیبی می یابند این نوع
وصول مخصوص طایفه افراد است اقطاب نیز ازان مقام نصیب
ندارند اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه این نوع واصل نهایت النهایات
را بعالم بازگردانند و تربیت مستعدان با و حواله نمایند نفس
در مقام بندگی فرود می آید و روح بلا مزج نفس متوجه جناب مقدس
است او ست که جامع کمالات فردیه است و حاوی تکمیلات
قطبیه و اعنی بالقطب ههنا قطب الارشاد و لا قطب الاوتاد علوم
مقامات ظلی و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه انجا که او است

نه ظل است و نه اصل از ظل و اصل او گذرانیده اند این نوع کامل
مکمل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده
بظهور آید هم مغتنم است عالمی از وی منور گردد نظر او شافی امراض قلبیه است
و توجه او دافع اخلاق ردیه نامرضیه او است که مدارج عروج تمام
کرده در مقام بندگی فرود آمده است و آرام و انس بعبادات گرفته
بمقام عبدیه که فوق آن مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طایفه بعضی
را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشانرا
مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات
درجه دعوت از ولایت خاصه و نبوت بهره مند است بالجمله در شان
او این مصراع صادق است ع انچه خوبان همه دارند تو تنها داری
بالجمله مبتدی را سماع و وجد مضر است و منافی عروج هر چند بشرایط
واقع شود شمه از شرایط سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت
ان شاء الله تعالی وجد او معلول است حال او و بال است حرکت
او طبیعی است تحرک او مشوب بهوای نفسانی و اعنی بالمبتدی
من لا یکون من ارباب القلوب و ارباب القلوب متوسطان بین
المبتدیین و المنتهین و المنتهی هو الفانی فی الله و الباقی بالله و هو الواصل
الکامل و للانتهاء درجات بعضها فوق بعض و للوصول مراتب لا یمکن
قطعها ابد الابدین بالجمله سماع متوسطانرا نافع است و قسمی از
از منتهیانرا نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که ارباب قلوب
را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه را که بدولت جذب
مشرف نشده اند و بریاضات و مجاهدات شاقه میخواهند که قطع

مسافت نمایند سماع و وجد و درین صورت این جماعه را ممد و معاون است
و اگر ارباب قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشان از ابتدا
جذبه است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع ارباب
قلوب غیر مجذوب را نه مطلقا نافع است بلکه انتفاع از آن مشروط
بشرایط است و بدون آنها خوف الفساد و از جمله آن شرایط عدم اعتقاد است
بکمال خویش و اگر بتمامی خود معتقد و است محبوس است آری سماع
او را نیز نحوی از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از آن مقام فرود
می اید و شرایط دیگر که در کتب اکابر مستقیم الاحوال که عوارف
المعارف و نحوه مبین شده اند که اکثر آنها در ابنای این وقت مفقود است
و است بلکه این قسم سماع و رقص که درین وقت شایع شده است
و این نوع اجتماع که درین او ان متعارف گشته شک نیست که مضر
محض است و منافی صرف عروج در انجا معنی ندارد و صعود در ان
صورت متصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است
مضرت و منافات موجود **تنبیه** سماع و رقص هر چند نسبت
به بعضی منتهیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب
عروج در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج ممکن الحصول
بتمام طی نکنند حقیقت انتها از ایشان مفقود است نهایت کش باعتبار
نهایت سیر الی الله است و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک
مظهر آنست بعد از آن سیر دران اسم و ما یتعلق به است و چون
از اسم و جمیع ما یتعلق به جمابنکشف علی اربابه گذشته بمسمای حقیقی
برسد و در انجا فنائی و بقائی پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقه

نهایت سیر الی الله درین صورت است نهایت اول را که
نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند
و باعتبار فنا و بقائی که دران مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم
ولایت نموده اند و انکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست
این سیر در وقت بقا است و بعد از طی منازل عروج و معنی بی
نهایتی آن سیر آنست که اگر سیر دران اسم واقع شود و بتفصیل
بشیونات مندرجه دران متحقق گردد هرگز بنهایت آن نرسد چه
هر اسم مشتمل بر شیونات مندرجه بی نهایت است اما در وقت
عروج اگر خواهند که او سا از آن اسم گذرانند تواند بود که بیک
قدم آن اسم را طی نماید و بنهایت النهایت برسد اگر همانجا مستهلک
گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آورند زهی
فضیلت گمان نکنی که وصول بآن اسم امر اسانست جانی می باید
کند تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت
قصوی سرفراز گردانند و انکه تو آنرا تنزیه و تقدیس خیال
میکنی بسا است که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری از مراتب
که تو آنرا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است
تنزیهی که فوق العرش ترا متخیل میشود نیز داخل دایره تشبیه است
و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات
و منتهای ابعاد است عالم ارواح ماورای عالم جهات و ابعاد است
چه روح لامکانی است در مکان نمی گنجد و روح را در ماورای
عرش اثبات نمودن ترا ادر وهم نمیاندازد که روح از تو بعید است

ومسافت دور دراز درمیان تو و روح است نه چنین است که روح را
نسبت با جمیع امکنه باوجود لامکانیه برابر است ماورای عرش که معنی
دیگر دارد تا بانجا رسی شوانی دریافت طایفهٔ از صوفیه که تنزیه روحی
رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته تنزیه الهی جل سلطانه تصور
نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته اند و بحر
استوار درین مقام اختیار کرده و حق آنست که آن نور نور روح است
این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباهی پیدا شده
بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه از آن ورطه گذرانید
دانست که آن نور نور روح بود نه نور الهی جل سلطانه الحمد لله الذی
هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی
است و بصورت بیچونی و بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه
میگردد والله یحق الحق وهو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که
آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بآن بقای خود
میکنند خود را جامع بین التشبیه والتنزیه میدانند و اگر آن نور
را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد الجمع تصور میکنند امثال این
مغالطات صوفیه را بسیار است وهو سبحانه العاصم عن مظان
الاغلاط و محال الاختباط باید دانست که روح هرچند نسبت بعالم
بیچون است اما نظر به بیچون حقیقی داخل دایره چون است گویا برزخ
است درمیان عالم چون و درمیان جناب قدس بیچون حقیقی بی
رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در وی صحیح است بخلاف
بیچون حقیقی که چون را بوی هیچ اصلا راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح

عروج نماید بآن اسم نرسد پس اول از جمیع طبقات سموات
حتی العرش می باید گذشت و بتمام از لوازم مکان می باید برآمد
بعد از آن مراتب لامکانیهٔ عالم ارواح را نیز طی باید نمود و از بدن
تا بآن اسم رسد ؛ خواجه پندارد که هردو اصل است ؛ حاصل خواجه
بجز پندار نیست ؛ فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء این عالم خلق عالم امر است ورای
و وراء عالم امر مراتب اسما و شیونات ظلاً و اصالةً اجمالا و تفصیلا
و درماوراء این مراتب ظلی و اصلی و کونی و الهی و اجمالی و تفصیلی
مطلوب حقیقی را می باید جست تا گرا باین جست و جو بنوازند و کدام
صاحب دولت را باین دولت مشرف سازند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت
و بهرچه در راه بدست افتد قناعت نباید کرد و درماوراء ورای
باید جست شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها ؛ قلل الجبال ودونهن
حتوف ؛ تنبیه آخر دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم
است که بعد از تحقق فنای مطلق ببقای بالله مشرف شده باشد
و علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته این مبحث را به بیان
واضح و لایح گردانیم بدانکه هر علمی که عالم را از ماورای ذات
خود حاصل میگردد و طریق حصول آن صورت معلوم است در ذهن حصول
عالم و هر علمی که محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود است
علم حضوری است چه ذات نفس حاضر عالم است و در علم حصولی
تا صورت معلوم حاصل است در ذهن متوجه معلوم است و چون
آن صورت از ذهن زایل گشت آن توجه ذهن نیز زایل گشت پس دوام

توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که
غفلت از معلوم در انجا غیر متصور است چه منشاء تحقق آن علم حضور
ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز بذات دائمی
باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا باالله
علمی است حضوری که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقاء بالله
عبارتست از انکه خود را عین حق یابی چنانکه بعضی ازین طایفه حق
الیقین را باین عبارت تعبیر نموده اند نه چنین است بقاء باالله که
بعد از فنا مطلق میسر میشود باین قسم علوم مناسبت ندارد و آن حق الیقین
که بعضی گفته اند مناسب بقائی است که در جذبه و بیت
می وهد بقائی که مقصود ماست دیگر است س ذوق این می
نشناسی بخدا تا نچشی پس استمرار توجه و دوام حضور در صورت
بقاء بالله ثابت شد پیش از تحقق بقاء باالله دوام ممکن نیست
اگرچه بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام این معنی متوهم
میشود و علی الخصوص در طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
والحق ما حققت والصواب ما الهمت والله سبحانه اعلم بالصواب
والیه تعالی المرجع والمآب الحمد لله رب العالمین اولا و آخرا والصلوة
والسلام علی رسوله دائما و سرمدا مکتوب دویست و هشتاد
و ششم بمولانا امان الله صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ
از کتاب و سنت است بر وفق آرای صائبه اهل سنت و جماعه و رد جماعه
که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه فهمیده اند
و یا بکشف خلاف اهل حق معلوم ساخته بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ارشدک الله تعالی والهمک سواء الصراط که از جمله ضروریات
طریق سالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت از کتاب و
سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول
داشتن بر معانی که جمهور علماء اهل حق یعنی علماء اهل سنت و جماعه
آن معانی را از آن کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروریست و اگر
بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف والهام امری ظاهر شود
انرا اعتبار نباید کرد و از ان استعاذه باید نمود مثلا آیات
و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و
همچنین احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه معلوم میگردد
چون علماء اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نفهمیده اند
اگر در اثناء راه بر سالک این معانی منکشف شود و موجود جز
یکی نیابد یا او را بالذات محیط داند و قریب لازم ذات یابد هرچند
او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است
اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باشد که او را
ازین ورطه برآورده اموری که مطابق آرای صائبه علماء
اهل حق است بروی منکشف گرداند و سر موئی از خلاف
معتقدات حقه ایشان ظاهر نسازد و بالجمله معانی مفهومه علماء
اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محک الهام خود را
جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومه ایشان است
از حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مبتدع و ضال مقتدای
معتقدات خود را کتاب و سنت میداند و باندازه افهام رکیکه

خود از آن معانی غیر مطابقه می فهمد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا آنکه
کفتیم که معانی مفهومه علماء اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست
بنا بر آنست که آن معانی را از تتبع آثار صحابه و سلف صالحین رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت
شان اقتباس فرموده لهذا نجات ابدی مخصوص ایشان کشته
و فلاح سرمدی نصیب ایشان اند اولیک حزب الله الا ان حزب
الله هم المفلحون و اکر بعضی از علماء با وجود حقیقت اعتقاد در فرعیات
مداهنة نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق
علماء نمودن و همه را مطعون ساختن ملی الضافی محض است و مکابره
صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات
دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقلان جیده انداز
ردیه آن ایشان لو لا نور هدایتهم لا اهتدینا و لو لا تمیزهم الصواب
عن الخطاء لغوینا و هم الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الدین القویم
و اسلکوا طوایف کثیرة من الناس علی الصراط المستقیم فمن تابعهم
نجی و افلح و من خالفهم ضل و اضل باید دانست که معتقدات صوفیه
بالآخرت یعنی بعد از تمامی منازل سلوک و وصول باقصی درجات
الولایت همین معتقدات علماء اهل حق است غایت ما فی الباب علما را
بنقل یا باستدلال آن ثابت است و صوفیه را بکشف یا بالهام اگرچه بعضی صوفیه را در
اثنا راه بواسطه سکر وقت و غلبه حال امور مخالفه آن معتقدات ظاهر
میشوند لیکن اگر او را از آن مقامات گذرانیده به نهایت کار رسانند
آن مخالفات هباء منثور میکردند و الا بر همان مخالفت میمانند اما امید است

بیان بعض از مخالفات صوفیه با علما

که او را بان مخالفت اخذ نکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است مجتهد در استنباط
خطا نموده او در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طایفه حکم بوحدت
وجود است و احاطه و قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت
و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج
بوجود زاید بر ذات عز سلطانه زیرا که علماء اهل سنت صفات
را موجود میدانند در خارج بوجود زاید بر وجود ذات تعالی
انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که درین وقت مشهود
ایشان ذات است تعالی و تقدس مرآت این صفات و معلوم است
که مرآت از نظر رائی مختفی می باشد پس بواسطه آن اختفا حکم
بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و گمان برده اکه اگر موجود
می بودند مشهود میگشتند فحیث لا شهود فلا وجود و بر علما بواسطه
حکم ایشان بوجود صفات طعنها کرده اند بلکه بکفر و ثنویة حکم نموده
اعاذنا الله سبحانه عن الجرءت فی الطعن و اگر ایشان را ازین مقام
ترقی واقع می شد و شهود ایشان ازین پرده می بر آمد و حکم
مرآتیه زایل میگشت و صفات را جدا می دیدند و حکم بانکار آنها
نمیکردند و کار ایشان تا طعن اکابر علما نمیکشید و از جمله مخالفات
آن بعض حکم بعض امور است که مستلزم ایجاب واجب است
تعالی و تقدس اگرچه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمیکنند و اثبات
اراده مینمایند اما فی الحقیقه نافی اراده اند و درین حکم جمیع اهل
ملل را مخالفند یکی از آن جمله امور حکم ایشانست بانکه حق سبحانه
قادر است بقدرت بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل اما تیره

اولی را واجب الصدق میدانند و ثانیه را ممتنع الصدق و این
قول با یجاب است بلکه انکار قدرتست نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است
چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل و ترکست و لازم از قول
ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین هذا من ذلک مذهب
ایشان درین مسئله بعینه مذهب حکما است و اثبات اراده نمودن
با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و خود را باین اثبات
از حکما جدا ساختن نافع نیست چه اراده تخصیص احد المتساویین است
بحیث لا تساوی لا اراده و ههنا التساوی معدوم للوجوب
والامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشان است در تحقیق
مسئله قضا و قدر بنهجی که ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات
ایشان دران مبحث اینست که الحاکم محکوم و المحکوم حاکم قطع نظر
از ایجاب حق سبحانه را محکوم احدی ساختن و حاکمی را بروی گماشتن
بسیار مستقبح است انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و امثال
اینها از مخالفات بسیار است کقولهم بعدم امکان رویة الحق
سبحانه الا بتجلی صوری و این قول مستلزم انکار رویت حق است
سبحانه و رویتی که بتجلی صوری تجویز نموده اند فی الحقیقه رویت
حق نیست سبحانه ضربی است از شبه و مثال یراه المومنین بغیر
کیف و ادراک و ضرب من مثال و کقولهم بقدم ارواح الکمل و ازلیتها
لیتها و هذا القول ایضا مخالف لاهل الاسلام فان عندهم العالم بجمیع اجزائه
محدث و الارواح من جملة العالم لان العالم اسم لجمیع ما سوی الله
تعالی فافهم پس سالک را باید که پیش از وصول بحقیقت کار با وجود

مخالفت کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق را لازم داند و علما را
محق و خود را مخطی انگارد چه مستند علما تقلید انبیا است علیهم الصلوات
و التسلیمات که بوحی قطعی موید اند و از خطا و غلط معصوم و کشف
و الهام او بر تقدیر مخالفت با حکام ثابته بوحی خطا و غلط است پس
کشف خود را بر قول علما مقدم داشتن فی الحقیقه مقدم داشتن است
بر احکام قطعیه منزله و هو عین الضلالة و محض الخسارت و ایضا
همچنانک اعتقاد بموجب کتاب و سنت ضروری است عمل بمقتضای
انها بنهجی که ائمه مجتهدین از کتاب و سنت ضروری است عمل
بمقتضای آنها استنباط فرموده اند و استخراج احکام از اینها نموده
از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب و مکروه
و مشتبه و علم باین احکام نیز ضروری است و مقلد را نمی رسد
که خلاف رای مجتهد از کتاب و سنت احکام را اخذ کند و بران
عامل باشد و در عمل قول مختار را از مذهب مجتهدی که خود را تابع
او ساخته است اختیار کند و از رخصت اجتناب نموده بعزیمت
عمل نماید و مهما امکن در جمع کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا بر
قول متفق علیه عمل واقع شود مثلا امام شافعی رحمه الله نیت در وضو
را فرض میگوید بی نیت وضو نکند و همچنین ترتیب در غسل اعضا
و ولا را نیز لازم می داند رعایت ترتیب و ولا باید کرد امام مالک
دلک را در غسل اعضا فرض میگوید البته دلک بکند هم چنین بلمس
نساء و مس ذکر را ناقض وضو گفته اند بر تقدیر وقوع لمس
ن و مس ذکر تجدید وضو بکند علی هذا القیاس بعد از حصول

این دو جناح اعتقادی و عملی متوجه عروج مدارج قرب ایزدی
گردد و جل شانه و طالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد
لیکن بداند که این قطع منازل و عروج مدارج وابسته بتوجه و تصرف
شیخ کامل مکمل راه دان راه بین راه نماست که نظر او شافی امراض
قلبیه است و توجه او دافع اخلاق ردیه نامرضیه پس اول طلب شیخ
نماید اگر بمحض فضل خداوندی جل شانه شیخ را یابد و داناند معرفت
شیخ را نعمت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام منقاد
تصرفات او گردد شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه
دوستان خود را اگر وی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا
ترا نیافت ایشان را نشناخت اختیار خود را بالکلیة در اختیار شیخ
گم کند و خود را از جمیع مرادات تهی ساخته کمر همت را در خدمت
او بندد و بهر چه شیخ او را امر فرماید سرمایه سعادت خود
دانسته در امتثال آن بجان سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسب استعداد
او ذکر خواهد دید بآن امر خواهد فرمود و اگر توجه و مراقبه مناسب
است بآن اشارت خواهد کرد و اگر بمجرد صحبت کفایت معلوم خواهد
کرد بآن امر خواهد نمود و بالجمله با وجود دریافت صحبت شیخ احتیاج
ذکر بهیچ شرطی از شرایط راه نیست هرچه مناسب حال طالب
خواهد دید خواهد فرمود و اگر در بعضی از شرایط راه تقصیری واقع
خواهد شد صحبت شیخ از آن تلافی خواهد کرد و توجه او جبر نقصان
آن خواهد نمود و اگر بشرف صحبت اینچنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از
مراد آنست جذبش خواهند کرد و بمحض عنایت بنهایت کار او را

کفایت خواهند نمود و هر شرطی و ادبی که در کار شود اعلام خواهند
فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی اکابر راه او شامل
راه او خواهند ساخت چه بطریق جری عادت الله سبحانه در
قطع راه سلوک توسط روحانیات مشایخ بزرگ نادر است و اگر
از مریدان است کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان
وصول بشیخ می باید که همیشه بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که او را
بشیخ مقتدا رساند و نیز می باید که رعایت شرایط راه را لازم داند
شرایط در کتب مشایخ بتفصیل بیان یافته است از انجا ملاحظه نموده
مرعی دارد معظم شرایط راه مخالفت با نفس است و آن موقوف
برعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از اجتناب از محارم است
و اجتناب از محارم صورت نه بندد تا از فضول مباحات اجتناب
نکند چه ارخای عنان در ارتکاب مباحات باستیفار مشتبهات میرساند
و مشتبه بمحرم نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی ترمن
حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس اجتناب از محرمات موقوف
شد بر اجتناب از فضول مباحات پس در ورع اجتناب از فضول
مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج وابسته بورع است
باینش آنست که اعمال راه و خیر است امتثال اوامر و اجتناب از
مناهی در امتثال اوامر قدسیان نیز شرکت کنید اگر در امتثال ترقی واقع
شد قدسیان را نیز واقع می شد و اجتناب از مناهی در قدسیان
نیست چه ایشان بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا از آن
نهی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین جزو است و این

کفایت

اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای دفع هوای
نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است زیرا که مقتضای
طبیعت نفس یا ارتکاب محرم است یا فضولی که بانجام بمحرم رساند
پس اجتناب از محرم و فضول عین مخالفت نفس است اگر سوال کنند
که در امتثال اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمی خواهد که
بعبادات اشتغال نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون
در ملایکه در امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی نشد فالقیاس
مع الفارق جوابش آنست که عدم رضاء نفس در اداء عبادات
بواسطهٔ آنست که او خواهان فراغت خود است نمی خواهد که خود را
بچیزی مقید کرداند و این فراغت و عدم تقید نیز داخل محرم است
یا فضول پس در امتثال اوامر مخالفت بالنفس از راه اجتناب از این
محرم یا فضول آمده نه از راه اداء اوامر فقط که ملایکه نیز دارند فالقیاس
صحیح است پس هر طریقی که مخالفت نفس در ان بیشتر است اقرب طرق است
و شک نیست که رعایت مخالفت نفس از سایر طرق در طریقهٔ علیه نقشبندیه
بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از
رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جز
اجتناب محرم و فضول مرعی است بخلاف رخصت که اجتناب
از محرم است و بس اگر گفته شود که تواند بود که سایر طرق نیز عزیمت
اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است
که بعد از تحمل بسیار کار برخصت میرسد عزیمت را در ان چه مجال و
همچنین ذکر جهر که بیش از رخصت در ان متصور نیست و ایضاً مشایخ

سلاسل دیگر در طرق خود بواسطهٔ بعضی نیات حقانیه امور محدثه
پیدا کرده اند که بنهایت تصحیح در ان حکم برخصت است بخلاف اکابر
این سلسله علیه که سر موئی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابداع
و احداث روا نداشته اند پس مخالفت نفس درین طریق اتم باشد
پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انسب
باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب در کمال رفعت و جماعه از
متاخرین خلفاء ایشان ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور
درین طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده منشاء
آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال
کرده اند که باین محدثات و مبتدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند
و ندانسته اند که در تخریب و اضاعت آن می کوشند و الله یحق
الحق و هو یهدی السبیل مکتوب دویست و هشتاد و هشتم بحقایق
آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد معصوم در یافته در باب
جذبه و سلوک و معارفی که مناسب این دو مقام کرده اند بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق و ختمهم بافضلهم و اکملهم محمد فالذی جاءت
بالصدق صلوات الله سبحانه و برکاته و تحیاته علیه و علیهم و علی من
تابعهم اجمعین الی یوم الدین اینچنین دیده شد که طالبان بواسطهٔ
دنارت همت و پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل مکمل
مسلک طویل را و مطلب رفیع را بتقصیر و مقصد وضیع فرو داورده
اند و هر چه ایشانرا در راه میسر می شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده

وهمانرا مقصد پنداشته وخود در الحصول آن کامل ومکمل انگاشته
احوالی که منتهیان راه و واصلان درگاه از انجام کار و نهایت
روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلای
قوت متخیله خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند
همان قصه است ع بخواب اندر مگر موشی شتر شد از یکجر
عمیق بقطره بلکه بصورت قطره واز دریای عمان برشحه بلکه بصورت
رشحه قناعت کرده اند چون را بیچون تصور کرده اند از بیچون
بچون آرام گرفته اند مانند را بیمانند تخیل نموده از بی مانند بمانند ماننده
گرویده اند احوال جماعه که بتقلید ایمان به بیچون آورده اند و بی
مانند را گرویده اند از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده
و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است واز محق تا مبطل واز
مصیب تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان بمطلب نارسیده
که محدث را قدیم میدانند و چون را بیچون می انگارند اگر کشف
غیر صحیح ایشانرا معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه ننمایند
ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا مثلا شخصی طالب کعبه شد واز شوق
متوجه وصول آن گشت اتفاقا در اثنای راه خانه شبیه بخانه کعبه
اورا پیش آمد اگرچه آن مشابهه صورتست آن شخص خیال کرد که
کعبه است وهمانجا معتکف گشت وشخصی دیگر خواص کعبه را از واصلان
کعبه معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هرچند گامی از طلب
براه نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته ودر تصدیق خود
محق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است آری حال طالبی

که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته
از حال مقلد محق که قدمی در راه مطلب نزده است بهتر است چه او با وجود
حقیت تصدیق مطلوب قطع ~~مطلوب~~ قطع مسافت راه مطلوب ولو
فی الجمله کرده است پس مزیت او را مستحق باشد وطایفه هم از ایشان
باین کمال خیالی و وصال وهمی خود را مسند شیخی و اقتدا خلق کشیده اند و
بعلت منقصت خویش استعداد بسیاری از مستعدان کمالات را ضایع ساخته
اند و بشومی بر ودت صحبت خود حرارت طالبانرا زایل گردانیده ضلوا
فاضلوا اضاعوا فاضاعوا این تخیل کمال و این توهم وصال در مجذوبان
سلوک ناکرده از سالکان بجذب نارسیده بیشتر است زیرا که
مبتدی ومنتهی در صورت جذب متشارکند و بظاهر در عشق
ومحبت متساوی اگرچه فی الحقیقه با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند
واحوال یکدیگر از همدگر جدا است ه چه نسبت خاک را با عالم
پاک ء در ابتدا هرچه هست معلول است و برعرض محمول
ودر انتها چون بحق است برای حق است تفصیل این سخن عنقریب
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشابهه صوری واین
مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود وچون در طریقه علیه
نقشبندیه جذب بر سلوک مقدم است مجذوبان این طریق
را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این قسم تخیل واین نوع
توهم پر بسیار است وجمعی را هم از ایشان که احوال متقلبه در مقام جذبه حاصل میشود واز جای بجای میروند قطع منازل
چه سلوک وطی مسالک سیر الی الله می انگارند و بآن تقلبات
خود خود را مجذوب سالک میدانند بخاطر فاتر قرار یافت

یعنی طایفه از ایشان باین کمال خیالی و وصال وهمی خود را
مبتدی ... و اقتدا خلق کشیده اند

که فقرهٔ چند نوشته شود در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق
درمیان این هر دو مقام با ذکر بعضی خواص ممیزه هر یک از دیگری
و فوق درمیان جذب مبتدی و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل
و ارشاد و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشند لیحق الحق و یبطل
الباطل و لو کره المجرمون فشرعت فیه بحسن توفیقه سبحانه و هو
سبحانه یهدی السبیل و نعم المولی و نعم الوکیل این مکتوب مشتمل است
بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفی که بمقام جذبه
متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمه
بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که طالبان را دانستن
آنها کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام
ناکرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر راهی که منجذب
شوند داخل جرگه ارباب قلوب اند بی سلوک و تزکیه نفس از مقام
قلب نمی توانند گذشت و بمقلب قلب پیوست انجذاب ایشان
انجذاب قلبی است محبتشان عرضی است نه ذاتی عرضی است
نه اصلی از نفس با روح درین مقام ممتزج است و ظلمت با نور
درین معامله مختلط بالکلیة از ضیق مقام قلب بر آمدن و بمقلب
قلب پیوستن و انجذاب روحی مطلوب پیدا کردن بی تخلص روح
از نفس از برای توجه مطلوب و جدا شدن روح از نفس و فرود آمدن
او در مقام بندگی که متصور نیست تا مادام که این هر دو فی الحقیقه
مجتمع اند حقیقت جامعه قلبیه محکم و بر پاست انجذاب خالص روحی
متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی

نفس ازو

مسالک سیر الی الله و تحقق سیر فی الله بلکه بعد از حصول مقام
فرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد صورت بندد
هر گدائی مرد میدان کی شود پشه آخر سلیمان کی شود فظهر الفرق
بین جذب المنتهی و جذب المبتدی عشهود این مجذوبان ارباب
قلوب در پرده است این معنی را معلوم کنند یا نه و مشهود
ایشان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بلطافت و احاطه و
سریان بوجه خود بصورت شبیه است ان الله خلق آدم
علی صورته و باین مناسبت شهود روح را شهود حق میدانند
تعالی و تقدس و احاطه و سریان و قرب و معیت هم برین
قیاس است زیرا که نظر سالک عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق
نه بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است
پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و مشهود جز روح امر
دیگر نباشد نظر بفوق روح موقوف است برسیدن بمقام روح
و محبت و انجذاب هم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه
بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او و البته بحصول فنا است
که نهایت سیر الی الله معبر است بیت هیچکس را تا نگردد او فنا
نیست ره در بارگاه کبریا اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان
عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با وراء و راء شهود
و شعار فتست همچنانکه مقصد ایشان بیچون و بیچگونه است اتصال
ایشان با او سبحانه نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه
نیست شعر لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه انتقال گوی نیکیف لی قیاس

فطهر الفرق بین جذب المنتهی و جذب المبتدی

کثرت م

هست رب الناس را با خابن ناس ❊ احاطه وبطن و قرب و معیت
حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند
علمی است موافق علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب
ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیحاصلی و دوری است نزدیکان
حکم بقرب نمیکنند بزرگی میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است
و هر که دور است نزدیک است ❊ تصوف اینست علمی که متعلق
بتوحید وجود است منشا آن انجذاب و محبت قلبی است ارباب
قلوب که جذب پیدا نکرده اند و براه سلوک قطع منازل مینمایند
این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانی که بسلوک از
قلب بکلیت متوجه بمقلب قلب اند ازین علوم تبری مینمایند
و مستغرق می باشند بعضی از مجذوبان باشند که هرچند براه سلوک
درایند و طی منازل نمایند اما تعلق ایشان از مقام مالوف قطع نشود
و ذوق و شوق پیدا نکنند امثال این علوم دامن ایشان نمی گذارد
و ازین ورطه نمی توانند برآمد لهذا در عروج بمدارج قرب و صعود
بمعارج قدس کند و لنگ اند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها
واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا علامت وصول
بنهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هرچند به تنزیه بیشتر مناسبت
پیدا شود عالم را با صانع بی مناسبت ترمی یابد این زمان عالم را عین
صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم پنداشتن بالذات معنی ندارد
ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره الاقدس فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی

این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتهیان را در نهایت
میسر میشود در این طریق در انجذاب و محبتی که در ابتدا پیدا می شود
مندرج است زیرا که انجذاب منتهی انجذاب روحی است و جذب
مبتدی جذب قلبی و چون قلب برزخ است میان روح و نفس
پس در ضمن جذب قلبی جاذب روحی نیز حاصل است و تخصیص کردن
این اندراج را باین طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات حاصل است
بنابران است که اکابر این خانواده طریقی از برای حصول این
معنی وضع نموده اند و سلکی از برای وصول این مطلب تعین کرده
اند و دیگران این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست
ندارند و ایضا این بزرگواران را در مقام جذبه شان خاص است
که دیگران از اینست و اگر هست نادر است و لهذا بعضی ایشان را
درین مقام بی انکه قطع منازل سلوک نمایند فنائی و بقائی شبیه
بفنای و بقاء ارباب سلوک حاصل میشود و شمه ای از مقام تکمیل
که شبیه بمقام سیر عن الله بالله است نیز بدست می آید که بکمال
ترتیب مستعدان مینمایند تحقیق این مبحث عنقریب تحریر خواهد یافت
انشاء الله تعالی اینجا دقیقه ایست باید دانست که روح را پیش از
تعلق ببدن نحوی از توجه مقصود حاصل بود چون ببدن متعلق گشت
آن توجه زایل شد اکابر این سلسله علیه طریقی از برای ظهور آن توجه
سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق ببدن است توجه قلبی
حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شک نیست که
توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهیان را است

اینجا دقیقه ایست

بعد از فنای روح است و بقای او بوجود حقانی که معبر بقای بالله
است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح
که پیش از تعلق ببدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روحست
که فنا باو راه نیافته است و فرق در میان توجه روح با وجود
هستی روح و توجه روح با فنای روح بسیار است پس نهایت
کشش آن توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روحیت
که در نهایت همین توجه میماند و پس پس مراد از اندراج نهایت صورت نهایت است
در بدایت اندراج صورت نهایت است در بدایت نه حقیقه
نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم
اتیان لفظ صورت برای ترغیب طلبه این طریقه بوده باشد والحقیقه
ما حقیقت بعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان بی تعمل و
کسب است بلکه بتوجه وحضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است
واثری است از توجه سابق روح که بالکل بواسطه تعلق ببدن
زایل نشده است کسب و تعمل از برای ظهور توجه سابق جماعه
جماعه راست که بواسطهٔ این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند
کسب گوییا از برای تنبه بر توجه سابق است و تذکیر است مر آن
دولت کم شده را لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان مذکورین
لطیف الاستعداد واند چه نسیان توجه سابق بالکلیه از توجه کلی
بمتوجه الیه بالفعل و کم شدن در ان خبر میدهد و عدم نسیان
توجه نه چنین است غایت ما فی الباب در سابقان آن توجه
شمول و سریان در کلیه ایشان پیدا میکنند و بدنشان نیز حکم

[illegible]

روحشان

روحشان میگیرد و کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان
شمول محبوبان و شمول سابقان دو رنگ فرق میان حقیقت شی
و صورت شی است کما هو الظاهر علی اربابه آری محبان واصل
و مریدان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است
و دایمی نیست شمول دائمی خاصه محبوبان است معرفت مجذوبان
ارباب قلوب چون در مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفتی
و صحوی که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود می توانند
که طالبان را افاده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی
جماعه طلاب را حاصل شود هر چند از ایشان بکمال نرسند چه ایشان
خود بحد کمال نرسیده اند دیگری را واسطه حصول کمال نمی توانند
شد مشهور است که از ناقص کامل نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد
بیش از افاده ارباب سلوک است هر چند نهایت سلوک رسند
و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان از الطریق سیر عن الله
بالله فرود نیاورده باشند چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل
و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند
نمود و شیخ مقتدا را که برزخ می گویند باعتبار آنست که او در مقام
برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو جهت روح
و نفس حظی وافر گرفته از جهت روح از فوق استفاده میکند و از
جهت نفس با دون خود افاده مینماید زیرا که او را توجه حق سبحانه
با توجه خلق جمع شده است که هیچکدام حجاب دیگری نیست پس
افاده و استفاده معا او را حاصل است بعضی از مشایخ از این برزخیت

منتهی عروج [illegible] کمال [illegible]

برزخیت بین الحق والخلق میخواهند وشیخ برزخ را جامع بین التشبیه
والتنزیه میگویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که مبنای آن
بر سکر است لایق مقام شیخی که مبنای آن بر صحو است نیست زیرا که
نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است وهمان
اندراج منشاء سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس
و روح از یکدیگر جدا است پس ناچار سکر را دران گنجایش
نباشد بلکه انجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است ابدا
وشیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند بواسطهٔ برزخیت
مناسبت بعالم پیدا میکند و واسطهٔ حصول کمالات ان مستعدان میشود
ومجذوب متمکن نیز چون ملا در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد
وتوجه را از ایشان دریغ نمی دارد از انجذاب ومحبت اگر چه
قلبی باشد نیز نصیبی بدست آورده است لاجرم راه افاده بروی
کشاده است بلکه گوییم کمیت افاده مجذوب متمکن بیش از کمیت
افاده مجذوب متمکن بیش از کمیت افاده منتهی مرجوع است
وکیفیت افاده منتهی زیاده از کیفیت افادهٔ مجذوب زیرا که
منتهی مرجوع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است اما در صورت
است فی الحقیقه جدا است منصبغ برنگ اصل است وباقی است
باو واین مجذوب را مناسبت بعالم فی الحقیقه است واز جملهٔ افراد
عالم است وباقی است ببقائی که عالم با آن بقا باقی است پس
ناچار طالبان بواسطهٔ مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فایده گیرند
واز منتهی مرجوع کمتر لیکن افاده مراتب کمالات ولایت مخصوص

به منتهی است پس لاجرم در کیفیت افاده منتهی راجح باشد وایضا
منتهی را فی الحقیقه همت وتوجه نیست ومجذوب صاحب همت
وتوجه است بهمت وتوجه کار طالب را پیش می برد هر چند تا بکمال
نرسانند وایضا نهایت توجهی که طالبان را از مجذوبان حاصل میشود
همان توجه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت ایشان
بیاد ایشان آمده وبطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف
توجهی که در صحبت منتهیان پیدا میشود توجه حادث است که پیشتر
اصلا موجود نبود وموقوف بود بر فنای روح بلکه بر بقای او بوجود
حقانی پس لابد توجه اول اسهل الحصول باشد وتوجه ثانی متعسر
الوجود هر چه اسهل است بیشتر است وهر چه متعسر است کمتر
ازینجاست که گفته اند در تحصیل جهة جذبه شیخ مقتدا واسطه نیست
چه آن نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان بتنبیه
وتعلیم محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نه شیخ تربیت
و در جهت سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است
وتربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این قسم مجذوب متمکن را
بافاده عام رخصت بدهد و در مقام تکمیل وشیخی نشاند چه بعضی از طالبان
باشند که استعداد ایشان بلند افتاده باشد وقابلیت کمال وتکمیل بر وجه
اتم داشته باشند در صحبت داشته این مجذوب اگر افتند تحمل که آن
استعداد ضایع شود وآن قابلیت بر طرف گردد ومثلا زمینی که
قابلیت تمام از برای زراعت گندم داشته باشد اگر تخم چند گندم
دران زمین اندازند باز باندازه استعداد نیکو می آرد واگر دران

زمین تخم ردی کندم یا تخم نخود اندازند چه جای بارکه مسلوب القابلیت
کردد واکر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند ومعنی
افاده در وی یابد باید که افاده او مقید سازد به بعضی قیود مثل
طور مناسبت طالب بطریق افاده او وعدم اضاعت استعداد
این در صحبت او وعدم طغیان نفس او درین ریاست واقبال
چه هوای نفسانی از وی زایل نشده است بواسطهٔ عدم تزکیه
نفس وچون معلوم کند که طالب از وی بنهایت افاده او رسیده است
ودر استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی این
معنی را ظاهر سازد واو را رخصت بدهد تا کار خود از شیخ
دیکر باتمام رساند وخود را منتهی نداند وباین حیله راه زنی
مردم نکند وامثال این شرایط که مناسب وقت وحال او داند بهم
مذکور سازد وبآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد اما منتهی مرجوع
در افاده وتکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت
بجمیع طرق واستعدادات مناسبت است هر کس از وی بقدر استعداد
ومناسبت بهره تواند کرفت هر چند تفاوت در سرعة وبطو بواسطه
قوت مناسبت وضعف آن در صحبت شیوخ ومقتدایان نیز متصور
است اما در اصل افاده متساوی الاقدام اند شیخ مقتدا را در وقت
افاده طالب التجا بجناب حق سبحانه واعتصام بحبل متین او وخوفا
لمکره سبحانه فی ضمن هذا الاشتهار لازم است واین التجا چه درین
امر بلکه در جمیع امور در همه اوقات حق سبحانه وتعالی او را اعطا
فرموده است در هیچ وقتی از اوقات ودر هر فعلی از افعال از وی

مشتهک نمیشود وذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم **مقصد ثانی** در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه
طالبی چون بطریق سلوک متوجه فوق کردد واکر باسمی که رب
او ست برسد ودران فانی ومستهلک کردد اطلاق بروی در
آید بعد از بقا بان اسم اطلاق بقا بر وی مسلم است وباین
فنا وبقا بمرتبه اولی از ولایت مشرف میکردد ولیکن اینجا تفصیل
است که بسط سخن دران ضروری است بتمهید فیضی که از ذات
تعالی وتقدس میرسد دو نوع است یکی که بایجاد وابقا وتخلیق
وترزیق واحیا واماتت وامثال آنها تعلق دارد ونوع دیکر بایمان
ومعرفت وسایر کمالات مراتب ولایت ونبوت متعلق است
نوع اول از فیض بتوسط صفات است وبس نوع ثانی بعضی را
بتوسط صفات است وبعضی دیکر را بتوسط شیونات وفرق
درمیان صفات وشیونات بسیار دقیق است لا یظهر الا علی الاحاد
من الاولیاء المحمدی المشرب ولم یعلم انه تکلم به احد با لجمله صفات
در خارج موجوداند بوجود زایده بر ذات تعالی وتقدس و
شیونات مجرد اعتبار اند در ذات عز سلطانه این مبحث بمثالی
روشن کردد آب مثلا بالطبع از بالا بپایان فرود می آید این فعل
طبیعی در وی اعتبار حیوة وعلم وقدرت وارادت پیدا میکند
چه ارباب علم بواسطه ثقل خود از بالا بپایان می آیند وتوجه بفوق
نمیکنند وعلم تابع حیوة است واراده تابع علم وقدرت نیز ثابت
شد چه اراده تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات

نوعی است ۱۰

بمقتضای علم ۱۰

اب بمنزله شیونات است اگر با وجود این اعتبارات صفات
زایده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات موجوده است
بوجود زاید آب به اعتبارات اول حی و عالم و قادر و مرید نمی توان
گفت از برای این اسامی ثبوت صفات زایده در کار است پس
آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکوره از برای آب
واقع شده است مبنای آن عدم فرق است میان شیونات
و صفات و همچنین حکم به نفی وجود صفات نیز محمول است بر عدم
آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام
شیون مواجه ذی الشان است و مقام صفات نه چنین است
محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و اولیائی که بر قدم
ویند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض ثانی ایشان را
بتوسط شیونات است و سایر انبیا و جماعه که بر اقدام ایشانند
صلوات الله و برکاته علی نبینا و علیهم و علی جمیع اتباعهم وصول
این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس
گوئیم اسمی که رب آن سرور است علیه الصلوات والسلام و
واسطه وصول فیض دوم است ظل شان العلم است و این
شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلیات و آن ظل معبر بقابلیت
ذات است تعالی و تقدس مر شان علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی
را لیکن باعتبار شمول شان علم مر اینها را باید دانست که این
قابلیت اگرچه برزخ است میان ذات عز شانه و میان شان العلم
اما چون یک جهت او بیرنگ است و آن جهت ذات است تعالی شانه

در برزخ است نیز رنگ آن پیدا میشود پس آن برزخ برنگ
جهت دیگر شان العلم است منصبغ است پس ناچار از ظل آن
شان گفته شد و ایضا ظل شیء عبارة از ظهور شیء است اگرچه بشبه
و مثال باشد در مرتبه دوم و چون حصول برزخ بعد حصول طر
فین است لاجرم این برزخ در وقت مکاشفه در تحت آن شان
منکشف میشود پس باعتبار این ظهور رتبا تاخر اطلاق ظلیت مناسب
افتاده و طایفه از اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله تعالی
علیه و علیهم و سلم و بارک اسمائی که ارباب ایشانند در وصول
فیض ثانی ظلال آن قابلیت جامعه اند و کالتفاصیل اند مر آن ظل مجمل
را و ارباب سایر انبیا صلوات الله و تسلیماته علی نبینا و علیهم و واسطه
وصول فیض اول و ثانی ایشان را قابلیات اتصاف ذات است عز
سلطانه بصفات موجوده زایده و طایفه که بر اقدام ایشانند
ارباب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی
و واسطه وصول فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلام
قابلیت اتصاف ذات است تعالی و تقدس مر جمیع صفات را گوئیا
قابلیاتی که وسایل فیوض سایر انبیا اند صلوات الله و برکاته علی
نبینا و علیهم ظلال این قابلیت جامعه اند و کالتفاصیل اند مر آن
جامع مجمل را و طایفه که بر قدم آن سرور اند علیه و علیهم الصلوة والتحیة
و سایر وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات اند پس محمد
یان را وسایل وصول فیض اول جدا اند از وسایط وصول فیض ثانی
بخلاف دیگران که یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی

اسرار هم که رب آنحضرت را علیه الصلوة والتحیة در قابلیت اتصاف
منحصر ساخته اند منشاء آن عدم فرق است میان شیون و صفات
بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یحق الحق وهو یهدی السبیل
پس محقق شد که رب آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة رب
الارباب است هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه
وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب
کمالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلام از ذات است
بی توسط امر زاید چه شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی در ایشان
از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص او گشت و تجلی
تابعان او چون از راه او فیض میگیرند ذاتی نیز ازین مقام میسر
بدست آمد و دیگران را چون وسایط صفاتی در میانست و صفات
بوجود زاید موجودند حاجز حصین در میان افتاد و تجلی صفاتی نامزد
ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند اعتبارات
وجود زاید ندارد چه صفات موجودند نه قابلیات اینها اما
چون قابلیات در رنگ برازخند میان ذات و صفات بلکه میان
شیون و صفات و برزخ رنگ طرفین خود میگیرد قابلیات
نیز رنگ صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند فراق و وصلت
اگر اندک آمد اندک نیست درون دیده اگر نیم موست بسیار است
ازین بیان لایح گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس بی پرده منافی
تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است لهذا اکثر ورثا
علیه الصلوة والسلام والتحیة در جانب وصول فیض وجوه کمالات

ولایت حایلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی
حایلی در میان آمد که قابلیت اتصاف است چنانکه گذشت
گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل
باشند وجود ذهنی ثابت شد و از آن حجاب علمی لازم آمد غایت
ما فی الباب حجب صفات خارجی است و حجب شیون علمی زیرا که
گوئیم موجود ذهنی در میان دو موجود خارجی پرده نمی شود
موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود خارجی و لو سلم
فالحجاب العلمی یمکن ارتفاعه عن البین لحصول بعض المعارف
بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون این مقدمات معلوم گشت
پس بدانکه اگر محمدی است منتهای سیر او که مسمی بسیر الی الله است
تا ظل شان است که اسم اوست و بعد از فنا در ان اسم بفنا
فی الله مشرف میگردد و اگر بآن اسم باقی گشت بقای بالله او را
۲۰ میسر شد و باین فنا و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه
علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة داخل میشود و اگر محمدی
مشرب نیست بقابلیت صفت یا نفس صفت که رب اوست میرسد
و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق نباید کرد
و همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم الله
که عبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون و صفات است
و چون در جهت شیون زیاده اعتباریست چه عین ذات اند
و عین یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع اعتبارات است
بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا بیک اعتبار بقا بجمیع

اعتبار آنست پس فانی فی الله و باقی بالله درین صورت کفش
درست میشود بخلاف در جانب صفات که موجود و بوجود زاید
بر ذات مغایرت اینها با ذات عز سلطانه با یکدیگر تحقیقی است پس
فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و هکذا الحال فی البقا پس
ناچار این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله نه بلکه
مطلق فانی و باقی توان گفت یا مقید بصفتی یعنی فانی در صفت علم یا
باقی بآن صفت پس ناچار فنا محمدیان اتم آمد و بقا ایشان اکمل و الفنا
عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست عالم ظل صفات است نه ظل شیون پس فنای سالک در شانی
مستلزم فنای مطلق او باشد بر نهجی که هیچ بقا از وجود سالک و اثر او
نماند و همچنین بر تقدیر بقا بتمامی خود با آن شان باقی میگردد بخلاف
فانی در صفت که بتمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمی گردد چه وجود
سالک اثر همان صفت است و ظل آن پس ظهور اصل ماحی وجود
ظل بالکل نباشد و بقا باندازه فنا است پس محمدی از رجوع بصفات
بشریت ایمن باشد و از خوف رد محفوظ چه او بکلی از خود برآمده است
و با وسبحانه و تعالی باقی گشته درین محل عود ممنوع باشد بخلاف
در صورت فنای صفاتی که عود در آنجا بواسطه بقای اثر وجود سالک
ممکن است ازینجا توان دید اختلافی که درمیان مشایخ در جواز رجوع
واصل و عدم جواز آن واقع است حق آنست که اگر محمدی است
محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلافی
که در زوال اثر وجود سالک بعد از فنا او واقع است بعضی بزوال عین

و اثر قایل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جایز نداشته اند
حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدی است عین و اثر هردو را
گم میسازد و غیر او را اصلا اثر زایل نمیشود چه صفت که اصل اوست
باقی است پس زوال ظل آن رأساً ممکن نباشد اینجا دقیقه ایست
باید دانست که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودی است
نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است
و جماعه ازین طایفه زوال وجودی تصور کرده از زوال اثر ممکن
گریخته اند و انرا الحاد و زندقه دانسته و الحق ما حقیقت با علامه سبحانه
عجب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قایل
گشته اند چه حکم بزوال عین و جود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم
الحاد و زندقه است بالجمله زوال وجودی در عین و اثر محال است
و شهودی در هردو ممکن ملک واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشربست
پس محمدیان بتمام از قلب می برآیند و بمقلب قلب می پیوندند از تقلب
احوال آزاد اند و از رقیت ماسوای بالکلیه محرر و دیگران را چون وجود
آثار در امنگر است و تقلب احوال نقد وقت مخلصی از مقام قلب
ندارند چه وجود آثار و تقلب احوال از شعب تلو حقیقت جامعه قلبیه
است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه قدر که از بقایای
یا بکلی وجود سالک ثابت است پرده مطلوب همان قدر است
و چون اثر باقی است پرده همان اثر است معرفت اگر سالک
از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق اسمی که رب
اوست برسد و بالکه بآن اسم رسد دران مرتبه فانی و مستهلک

نسخه
و مطلب ۲

گرود فنا فی الله و در این صورت گفتن نیز درست است و همچنین است
بقا بان مرتبه پس تخصیص فنا فی الله آن اسم باعتبار آنست که آن مرتبه
اولی است از مراتب سایر افنیه **معرفت** سلوک انواع است
بعضی را بی تقدم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوک شان مقدم است
و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود و جمعی را طی منازل
سلوک میسر میگردد و اما تا بحد جذبه نمیرسند تقدم جذبه محبوبان راست
و باقی اقسام بمحبین تعلق دارد و سلوک محبان عبارت از طی مقامات
عشره مشهوره است بترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه
مقامات عشره حاصل میشود لا بترتیب و تفصیل کاری ندارند علم بوحدت
وجود و مانند آن از احاطه و سریان و معیت ذاتیه لجذبه مقدم یا متوسط
و البته است سلوک خالص و جذبه منتهیان را بامثال این علوم مناسبت
نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبه توحید
وجود مناسبت نیست هرجا بیان حق الیقین بمقام مناسب ارباب توحید
وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسط است
معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه برسد باید
بعد از آن راهبر همان جذبه است و بس یعنی احتیاج بتوسط راهبر دیگر ندارد
و همان جذبه کافی است اگر ازین جذبه جذبه سیر فی الله اراده نموده اند
بلی کافی است اما لفظ راهبر منافی ازین اراده است چه بعد از سیر فی الله
مسافتی نیست که در قطع آن براهبر محتاج باشد و همچنین جذبه مقدم هم
مراد نیست چنانکه متبادر از عبارت است پس ناچار جذبه متوسط
اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب معلوم نمیشود

که آری ندارند علم بوحدت وجود
و مانند آن از احاطه و سریان
و معیت ذاتیه

چه بسیاری از متوسطان در وقت حصول این جذبه از عروج
بفوق تقاعد نموده اند و همان جذبه را جذبه نهایت انگاشته
اگر کافی می بود در اثنای راه نمیگذاشت آری جذبه متقدم چون
بمحبوبان تعلق دارد و اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان از انقلاب
عنایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهد گذاشت اما این کفایت
در حق جمیع جذبات متقدم ممنوع است جذبه که انجام کار او بسلوک
کشد کافی است و اگر بسلوک نیامد مجذوب ابتر است از محبوبان نیست
خاتمه طایفه از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم گفته اند که تجلی
ذاتی مذهل شعور است و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود خبر
گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بی حس و حرکت افتاده
بودند و مردم مرده می انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و خبر آن
در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده
اسمی است از اسما و بقای پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب
تجلی است و آن بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر بتمام فانی
میگشت و بقا بالله مشرف میشد آن تجلی هرگز او را بی شعور
نمی ساخت **شعر** یحرق بالنار من یمس به ⁂ و من هو النار کیف یحترق
اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و ثانی عین نار است
فکیف یحرق بلکه گوئیم آن تجلی ذات نیست داخل تجلی ذات که مخصوص
آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة تجلی بی پرده است
و علامت پرده بی شعوری از دوری است و دلیل بی پردگی شعور است
و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب این تجلی که بالاصالة

والاستقلال منصوص بسر در عالمیان است جنین خبر داد علیه الصلوة
والسلام انجاکه کفته ~ موسی بهوش رفت بیک پرتو صفات ؛
تو عین ذات می نکری در تبسمی ؛ و همین تجلی ذاتی که مذکور شده است
محبوبان را دایمی است و محبان را برقی زیرا که ابتدا محبوبان را رنگ
ارواح ایشان کرفته اند آن نسبت کلیه ایشان سرایت کرده است
و در محبان این سرایت بر سبیل ندرتست و آنچه در حدیث
نبوی علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها واقع شده است
لی مع الله وقت لا مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که
این تجلی در حق آن سرور که بادشاه محبوبانست علیه الصلوة والسلام
دایمی است بلکه نوعی از خصوصیت درین تجلی دایمی است که آن
بر سبیل قلت واقع است کما لا یخفی علی اربابه معرفت مشایخ
قدس الله تعالی اسرارهم در بیان حدیث لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل دو طایفه اند جمعی از وقت
وقت مستمر اراده نموده اند و جمعی دیکر به ندرت وقت قایل
کشته و حق آنست که با وجود استمرار وقت نادر نیز متحققست
کما مرت الاشارة الیه آنفا و نزد این حقیر تحقق آن وقت نادر در
وقت ادای نمازست و هما ناکه آن سرور علیه الصلوة والسلام
در حدیث قرة عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است
و ایضاً آن سرور فرموده علیه الصلوة والتحیة اقرب ما یکون
العبد من الرب فی الصلوة وقال تبارک وتعالی واسجد و
اقترب پس در هر وقتی که قرب الهی جل شانه بیشتر است کنجایش

غیر دران وقت مستغنی تراست و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله
تعالی ارواحهم فرموده اند و از قوت حال خود و استمرار آن
جنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة
فالاحادیث المذکورة بل النص المذکور ینفی المساوات والاستمرار
ابد دانست که استمرار وقت متحقق است سخن درانست که با وجود
استمرار حالتی نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بر ندرت
وقت اطلاع نداده اند بنفی آن قایل کشته اند و جمعی دیکر را که
از آن مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند والحق کسی را
که بطفیل آن حضرت علیه الصلوة والتحیة در نماز جمعیت داده اند
و از دولت قرب شمه ازانی داشته اقل قلیل اند رزقنا الله
بکمال کرمه النصیب من هذا المقام بحرمة محمد علیه و علی آله الصلوة
والتحیة والسلام معرفت منتهیان ارباب صفات در علوم و معارف
بمجذوبان نزدیک میکند و در شهود هر دو ایشان نیز یک رنگ چه هر دو
از ارباب قلوبند غایت ما فی الباب ارباب صفات از تفاصیل
مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضاً ارباب صفات بواسطه سلوک
در عروج بفوق قرب بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن
محبت اصل واصل ترشانست اکرچه حجب در میان است چه عجب
اکر بحکم المرء مع من احب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار
کرده شود پس مجذوبان در محبت مناسبت بمحبوبان دارند چه حب
ذاتی و لو کان مع الحجب در مجذوبان نیز متحقق است معرفت در عبارت
بعضی ازین طایفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد

و افراد را تجلی ذات درین سخن مجال تامل است چه قطب
محمدی مشرب است مجدیا نیز تجلی ذاتست اری درین تجلی نیز بقا
سابقه قربی که افراد راست اقطاب را نیست اما هر دو را
از تجلی ذات نصیب است بلکه انکه گوییم از قرب قطب قطب ابدال
مراد داشته باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم حضرت
محمد صلی الله علیه وسلم معرفت ان الله خلق ادم علی صورته الله
تعالی بیچون و بیچگونه است روح آدم را که خلاصه اوست بر صورت
بیچونی و بیچگونگی افرید پس همچنانکه حق سبحانه و تعالی لامکانی است
روح نیز لامکانی آمد و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست
تعالی و تقدس با عالم نه داخل است نه خارج نه متصل است
نه منفصل بیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمی شود هر ذره از ذرات بدن
را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی قیوم عالم است قیومیت
او تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روحست مر فیض که وارد میشود
محل ورود آن فیض ابتدا روح است و بواسطه روح ان فیض
بیدن میرسد و چون روح بصورت بیچون و بیچگونگی آفریده شد
لاجرم بیچون و بیچگون حقیقی را در وی گنجایش آمد لا یسعنی ارضی
ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن چه ارض و سما با وجود
وسعت و فراخی چونکه داخل دایره مکانند و بداغ چونی و چگونگی
متسم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی و چونی است ندارند
لامکانی در مکان گنجایش ندارد بیچون در چون آرام نمی گیرد
پس ناچار گنجایش در قلب عبد مومن که لامکانی است و مبرا

از چندی و چونی متحقق گشت تخصیص بقلب مومن بنابر انست
که قلب غیر مومن کامل از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی
و چونی شده و حکم آن گرفته پس بواسطه این نزول و گرفتاری چونکه
داخل دایره مکانی شده است و چونی پیدا کرده آن قابلیت را ضایع
ساخته است اولیک کالانعام بل هم اضل و از مشایخ هر که از وسعت
قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیه قلب بوده باشد چه مکانی
هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانی
است هر اینه در جنب لامکانی که روح است حکم دانه خردل دارد
بل اقل بلکه گوییم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه
بقا الهیه یافته عرش و ما فیها اگر در وا فتد متلاشی گردند و اثری از آنها
باقی نماند کما قال سید الطایفه فی هذا المقام ان المحدث اذا قورن بالقدم
لم یبق له اثر این لباسی است یکتا که خاص بر قد روح دوخته اند
و ملایکه نیز این خصوصیت ندارند داخل دایره مکانند و متصف بچونی
لاجرم انسان خلیفه رحمان آمد جل سلطانه بلی صورت شی خلیفه شی است
تا بر صورت شی مخلوق نباشد خلافت شی را نشاید و تا خلافت را شایان
نباشد تحمل بار امانت اصل خود نتواند کرد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانت علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا کثیر
الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده و توابع وجوده اثرا و لا حکما
کثیر الجهل حتی لا یکون له ادراک یتعلق بالمقصود و لا علم له بنسبته الی
المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک والاعتراف

بالجهل معرفت اکثرهم معرفةً باالله اشدهم تحیراً فیه **تنبیه**
اگر در بعضی عبارات لفظی که متوهم ظرفیة یا مظروفیة است در شأن
او تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگی میدان عبارت
می باید کرد و مراد کلام را مطابق آرای علمای اهل سنت می باید
داشت **معرفت** عالم چه صغیر و کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است
تعالی شانه و مرایای شیون و کمالات ذاتیه او سبحانه کنجی بود
مکنون و سری بود مخزون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال
بتفصیل آرد عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصل خویش و علامت
باشد بر حقیقت خود پس عالم را با صانع هیچ نسبتی نیست الا آنکه
عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات مخزونه او تعالی و تقدس
ما ورای این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و عینیت و معیت
و احاطه از سکر وقت و غلبه حال است و اکابر مستقیم الاحوال
که از قدح صحو ایشان را شربی ارزانی داشته اند ازین علوم متبری
و مستغفر اند اگر چه بعضی ایشان را در اثنای راه این علوم حاصل
میشود اما بالآخره از اینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت
علوم لدنی بر ایشان ایراد میفرمایند مثالی از برای تحقیق این مبحث
بیان کنیم عالمی نحریر ذو فنونی خواهد که کمالات مخزونه خود را در
عرصهٔ ظهور آرد و فنون مکنونه خود را بر ملا جلوه دهد ایجاد حروف
و اصوات نماید تا در پردهٔ آن حروف و اصوات آن کمالات
را متجلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این
حروف و اصوات دوال را با معانی مخزونه بلکه با آن عالم موجد

هیچ نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد اینها است و اینها دوال
اند بر کمالات مکنونه او حروف و اصوات را عین آن عالم
موجد یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم به احاطه
و معیت درین حادثه غیر واقع حادثه است معانی بهمان صرافت
مخزونه اند آری چون در میان معانی و صاحب معانی و در
میان حروف و اصوات مناسبت دالیت و مدلولیت متحقق است
بعضی معانی زایده غیر واقعه در تخیل می آید فی الحقیقه آن عالم و
معانی مخزونه او از آن نسبت زایده منزه و مبرا است
و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نه آنکه آن عالم
و معانی موجود اند حروف و اصوات اوهام و خیالات اند
پس عالم که عبارت از ما سوی است در خارج موجود است
بالوجود الظلی والکون التبعی نه آنکه عالم اوهام و خیالات است
این مذهب بعینه سوفسطائی است که عالم را اوهام و خیالات
میدانند اثبات حقیقت در عالم نمودن عالم را از اوهام و خیالات
می برآرد و حقیقت موجود شد نه عالم زیرا که عالم ورای این حقیقت
مفروض است **تنبیه** مراد از مظهریت و مرآتیت عالم مر اسما و صفات را
مرآتیه اوست مر صور اسما و صفات را نه اسما و صفات را با
عیانها چه اسم در رنگ مسما محاط هیچ مرآة نمی شود و صفت
همچون موصوف مقید هیچ مظهر نمی گردد **س** در تنگنای صورت
معنی چگونه گنجد در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد **معرفت**
کمل تابعان آن سرور را علیه الصلوة والسلام اگر چه بواسطهٔ

اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصهٔ آنحضرتست علیه الصلوة والسلام نصیب است وسایر انبیا را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات صفاتست وتجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات در تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمل تابعان این امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلا شخصی بمحبت جمال آفتاب مدارج عروج را طی کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب واو غیر از حایلی رقیقی نماند وشخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب در عروج بآن مراتب عاجز است هرچند میان او وآفتاب حایلی در میان نیست شک نیست که شخص اول نزدیکتر است بآفتاب وعالم ترا است بکمالات دقیقه او پس درینجا قرب بیشتر است ومعرفت زیاده تر فاضل تر است پس هیچ ولی از اولیای این امت که خیر الامم است با وجود افضلیت پیغمبر خویش بمرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگرچه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش از مقام ما به الافضلیة نصیبی حاصل شود وفضل کل انبیا راست اولیا طفیلی اند ولیکن هذا آخر الکلام الحمد لله سبحانه وعلی جمیع نعمائه والصلوة والسلام علی افضل انبیائه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین وعلی الصدیقین والشهداء والصالحین

مکتوب دویست وهشتاد وهشتم بسید انبیا سارنگ پوری صدور یافته در منع از اداء نوافل بجماعه مانند نماز عاشورا وشب قدر وشب برات وغیرها وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین وجنبنا من ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوة والسلام علی من قمع بنیان الضلالات ورفع اعلام الهدایات وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست که اکثر مردم از خواص وعوام درین زمان در اداء نوافل اهتمام تمام دارند ودر مکتوبات مساهلات مینمایند ومراعات سنن ومستحبات را در آنها کمتر میکنند نوافل را عزیز میدارند وفرایض را ذلیل وخوار کم است که فرایض را در اوقات مستحبه ادا نمایند وتکثیر جماعه مسنونه بلکه در نفس جماعه تقیدی نذارند بتکاسل وتساهل ادا نفس فرایض را غنیمت میشمارند وروز عاشورا وشب براة وشب بیست وهفتم ماه رجب واول شب جمعه از ماه مذکور که انرا لیلة الرغایب نام نهاده اند کمال اهتمام را مرعی داشته بجمعیت تمام نوافل را بجماعه میگذارند وازانیک ومستحسن می پندارند [illegible] ونمیدانند که این از تسویلات شیطان است که سیات را بصورت حسنات مینماید شیخ الاسلام هروی در حاشیه شرح وقایه میفرماید که تطوع بجماعه وترک فرض بجماعه از حبایل شیطانست بدانکه نوافل را بجمعیت تمام گذاردن از بدعت های مذمومه ومکروهه است ازان بدعتها است که حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها در شان آن فرموده است من احدث فی دیننا هذا فهو رد بدانکه اداء نفل بجماعت در بعضی روایات فقهیه مطلقا مکروه است ودر بعضی

دیگر کراهت مشروط بتداعی و تجمع است پس اگر بی تداعی یک
دو کس در ناحیه مسجد نفل را بجماعت گذارند روا باشد بی کراهت
و در سه کس اختلاف مشایخ است و در چهار کس باتفاق مکروه است
در بعضی روایات اصح آنست که مکروه است فی الفتاوی السراجیة ودر بعضی
کره التطوع بالجماعة بخلاف التراویح والصلوة الکسوف وفی الفتا
وی الغیاثیة قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله تعالی التطوع بجماعة
خارج رمضان انما یکره ان کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدی
واحد او اثنان لایکره وفی الثالث اختلاف وفی الاربع یکره
بلا خلاف وذکر فی الخلاصه التطوع بالجماعه اذا کان علی سبیل
التداعی یکره اما اذا صلوا بجماعة بغیر آذان واقامت فی ناحیه
المسجد لایکره وقال شمس الایمة الحلوائی اذا کان سوی الامام
ثلثة لایکره بالاتفاق وفی الاربع اختلاف والاصح انه یکره وفی
الفتاوی الشافیة ولایصلی التطوع بالجماعة الا فی شهر رمضان
وذلک انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی یعنی بآذان واقامت
اما لو اقتدی واحد او اثنان علی سبیل التداعی فلا یکره و
اذا اقتدی ثلثة اختلف المشایخ رحمهم الله تعالی وان اقتدی
اربعة کره اتفاقا وامثال این روایات بسیار است وکتب
فقهیه بآن مملو اند واگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد مساکت
باشد ومطلقا مجوز باشد ادای نفل را بجماعت آنرا حمل باید کرد بر مقید
که در روایات دیگر واقع شده است و از مطلق مقید مراد باید
داشت وجواز مقصور بر اثنین یا ثلث باید نمود چه علماء حنفیه اگرچه

در اصول مطلق را بر اطلاق میگذارند و بر مقید حمل نمیکنند
اما در روایات حمل مطلق بر مقید جایز داشته اند بلکه لازم دانسته
واگر بر طریق فرض محال حمل نکنیم و بر اطلاق بگذاریم هر آینه این
مطلق معارض خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشند
ومساوات در قوت ممنوع است چه روایات کراهت با وجود
کثرت مختار و مفتی بها اند بخلاف روایت اباحت ولو سلم مسا
وات ما گوئیم که بر تقدیر تعارض ادله کراهت و ادله اباحت
ترجیح جانب کراهت راست که رعایت احتیاط در آنست چنانچه
مقرر اصول اهل فقه است پس جماعه که در روز عاشور و شب
برات ولیلة الرغایب نماز بجماعت میگذارند و دو ویست دویست
وسیصد سیصد کس که در مسجد های جمع میشوند مرتکبان امر مکروه اند
باتفاق فقها ومکروه را مستحسن پنداشتن از اعظم جنایاتست چه
حرام را مباح دانستن منجر بکفر است ومکروه را حسن پنداشتن
یکمرتبه ازان پایان است شناعت این فعل را نیک ملاحظه باید نمود
ودست اویز ایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی است
آری عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات دفع کراهت
میکند اما مخصوص بواحد و اثنین است وآن هم بشرطی است
که در ناحیه مسجد متحقق شود وبدونها خرط الفتاو بانکه تداعی عبارت
از اعلام یکدیگر است از برای ادای نماز نفل واین معنی درین
جماعات متحقق است چه قبیله قبیله در روز عاشور وغیره یکدیگر
را اعلام میکنند ومیخوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت

ونماز جمعیت می باید گذارد و این فعل را اعتماد نموده اند این
قسم اعلام از اذان و اقامه هم ابلغ است پس تداعی هم ثابت
شده و اگر تداعی را باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی بلاد
واقع شده است و حقیقة اذان و اقامت خواهیم پس جواب همان است
که بالا گذشت که مخصوص است بواحد و اثنین با شرط و بکر که بالا مذکور
شد باید دانست که مبنای ادای نوافل بر اخفا و تستر است که مظنه
ریا و سمعه است و جماعة منافی آنست و در ادای فرایض اظهار و اعلان
مطلوبست که جدا از شایبه ریا و سمعه است پس با جماعة مناسب
باشد با آنکه گوییم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای
ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نایب او شرط کرده اند تا از حدوث
فتنه امن متحقق شود و درین جماعات مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه
قوی است پس این اجتماع منشأ شر و فتنه و منکر باشد و در حدیث
نبوی است علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنة
نائمة لعن الله من ایقظها پس ولات اسلام و قضات و اهل احتساب
را لازم است که منع این اجتماع نمایند و درین باب زجره را بالغ
وجوه مرعی دارند تا استیصال این بدعت که منجر بفتنه است
متحقق شود و الله یحق الحق و هو یهدی السبیل مکتوب دویست
و هشتاد و نهم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان اسرار قضا
و قدر و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
کشف سر القضاء والقدر علی الخواص من عباده وستر عن العوام
لمکان الضلال عن سواء السبیل واقتصاده والصلوة والسلام علی

من اکمل به الحجة البالغة وقطع به اعذار العصاة الهالکة وعلی آله
واصحابه البررة الاتقیاء الذین امنوا بالقدر ورضوا بالقضاء
وبعد فلما کانت مسئلة القضاء والقدر قد کثر فیه الحیرة والضلال
وغلب علی اکثر ناظریها باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم
بمحض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار ونفی بعضهم نسبته الی
الواحد القهار واخذ طایفة بطرفی الاقتصا وفی الاعتقاد والذی
هو الصراط المستقیم والمنهج القویم ولقد وفق لهذا الطریق الفرقة
الناجیة الذین هم اهل السنة والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن
اسلافهم واخلافهم فترکوا الافراط والتفریط واختاروا الوسط
البین روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سأل جعفر
بن محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابن رسول الله
هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اجل من
ان یفوض الربوبیة الی العباد فقال له هل یجبرهم علی ذلک فقال
الله تعالی اعدل من ان یجبرهم علی ذلک ثم یعذبهم فقال
وکیف ذلک فقال بین البین لا جبر ولا تفویض ولا اکراه ولا تسلیط
لهذا قال اهل السنة ان الافعال الاختیاریة للعباد مقدورة
الله تعالی من حیث الخلق والایجاد ومقدورة العباد علی وجه آخر
من التعلق یعبر عنه بالاکتساب فحرکة العبد باعتبار نسبتها الی قدرة
تعالی یسمی خلقا وباعتبار نسبتها الی قدرتهم
العبد کسبا له غیر ان الاشعری منهم ذهب الی ان لا مدخل لاختیار
العباد فی افعالهم اصلا الا انه سبحانه اوجد الافعال عقیب اختیارهم
هم بطریق جری العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنده وله

وهذا المذهب مائل الى الجبر ولهذا يسمى بالجبر المتوسط وقال الا
ستاد ابو اسحق الاسفرائنى بتاثير القدرة الحادثة فى اصل الفعل
وحصول الفعل بمجموع القدرتين وقد جوز اجتماع المؤثرين على اثر
واحد بجهتين مختلفين وقال القاضى ابو بكر الباقلانى بتاثير القدرت
الحادثة فى وصف الفعل بان يجعل الفعل موصوفا بمثل كونه طاعة
ومعصية والمختار عند العبد الضعيف تاثير القدرة الحادثة فى اصل
الفعل وفى وصفه معا اذ لا معنى للتاثير فى الوصف بدون التاثير
فى الاصل اذ الوصف اثره المتفرع عليه لكنه محتاج الى تاثير زايد
على تاثير اصل الفعل اذ وجود الوصف زايد على وجود الاصل
ولا محذور فى القول بالتاثير وان كبر ذلك على الاشعرى اذ التاثير
فى القدرة ايضا بايجاد الله سبحانه كما ان نفس القدرة بايجاده
تعالى ايضا والقول بتاثير القدرت هو الاقرب الى الصواب
ومذهب الاشعرى داخل فى دائرة الجبر فى الحقيقة اذ لا اختيار
عنده حقيقة ولا تاثير للقدرة الحادثة اصلا عنده الا ان الفعل
الاختيارى عند الجبرية لا ينسب الى الفاعل حقيقة بل مجازا وعند
الاشعرى ينسب الى الفاعل حقيقة وان لم يكن الاختيار ثابتا له حقيقة
لان الفعل ينسب الى قدرت العبد حقيقة سواء كانت القدرة مؤثرة
ولو فى الجملة كما هو مذهب غير الاشعرى من اهل السنة او مدارا محضا
كما هو مذهبه وبهذا الفرق يتميز مذهب اهل الحق عن مذهب اهل الباطل
ونفى الفعل عن الفاعل حقيقة واثباته له مجازا كما هو مذهب الجبرية
كفر محض وانكار عن الضرورة قال صاحب التمهيد ومن الجبرية من قال

بان الفعل من العبد ظاهرا او مجازا اما فى الحقيقة لا استطاعة لنا
والعبد كالشجر اذا حركت ها الريح تحركت فكذلك العبد مجبور
كالشجر وهذا كفر ومن اعتقد هذا يصير كافرا وقال ايضا فى مذهب
الجبرية قولهم ان ليس للعباد افعال على الحقيقة لا فى الخير ولا فى
الشر وما يفعله العبد فالفاعل هو الله سبحانه وهذا كفر فان قلت
اذا لم يكن لقدرت العبد تاثير فى الافعال ولم يكن الاختيار له حقيقة
فما معنى لنسبة الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعرى قلت ان القدرت
وان لم يكن لها تاثير فى الافعال الا انه سبحانه جعلها مدار الوجود الافعال
بان يخلق الله تعالى الافعال عقيب صرف قدرتهم واختيارهم الى
الافعال بطريق جرى العادة وكانت القدرت علة عادية بوجود
الافعال فيكون للقدرت مدخل فى صدور الافعال عادتا لانها لم توجد
بدونها عادت وان لم يكن لها تاثير فى الافعال فباعتبار العلية العادية
ينسب الى العباد افعالهم حقيقة هذا هو النهايت فى تصحيح مذهب
الاشعرى والكلام بعد محل تامل اعلم ان اهل السنة امنوا بالقدر
وقالوا بان القدر خيره وشره وحلوه ومره من الله سبحانه
لان معنى القدر هو الاحداث والايجاد ومعلوم ان ليس لمحدث
ولا موجد الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شئ فاعبده و
المعتزلة والقدرية انكروا القضاء والقدر وزعموا ان افعال العباد
حاصلة بقدرة العبد وحدها قالوا لو قضى الله سبحانه الشر ثم يعذبهم
على ذلك لكان ذلك جورا منه سبحانه وهذا جهل منهم لان القضاء لا يسلب
القدرت والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد يفعله او يتركه باختياره

غايت ما في الباب انه يوجب الاختيار وهو محقق للاختيار لا
مناف له وايضا منقوض بافعال الباري تعالى لان فعله سبحانه
بالنظر الى القضاء اما واجب او ممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود
فيجب او بالعدم فيمتنع فلو كان وجوب الفعل بالاختيار منافيا له
لم يكن الباري تعالى مختارا وهذا كفر ولا يخفى على احد ان القول
بالاستقلال قدرت العبد في ايجاد افعاله مع كمال ضعفه في غايت
السخافة ومشاره نهايت السفاهة ولهذا بالغ مشايخ ما وراء النهر
شكر الله تعالى سعيهم في تضليلهم في هذه المسئلة حتى قالوا ان
المجوس اسعد حالا منهم حيث لم يثبتوا الا شريكا واحدا والمعتزلة
اثبتوا شركاء لا يحصى وزعمت الجبرية انه لا فعل للعبد اصلا
وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات لا قدرت لهم اصلا ولا قصد
ولا اختيار وزعموا ان العباد لا يثاب بالخير ولا يعاقب
بالشر والكفار والعصاة معذورون غير مسئولين لان الافعال كلها من
الله تعالى والعبد مجبور في ذلك وهذا كفر وهؤلاء هم المرجئة الملعونون
الذين يقولون بان المعصية لا يضر والعاصي لا يعاقب روي عن النبي
صلى الله تعالى عليه وسلم انه قال لعنت المرجئة على لسان سبعين
نبيا ومذهبهم باطل بالضرورت للفرق الظاهر بين حركة البطش
وحركت الارتعاش ونعلم قطعا ان الاول باختياره والثاني و
النصوص القطعية تنفي هذا المذهب ايضا كقوله تعالى جزاء بما كانوا يعملون
وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر الى غير ذلك والله اعلم
ان اكثر الناس بضعف همهم وقصور نياتهم يطلبون الاعتذار

ودفع السؤال عن انفسهم فيميلون الى مذهب الاشعري بل الى
مذهب الجبري فتارت يقولون بان الاختيار للعبد حقيقة
ونسبة الفعل اليه مجاز وتارة يقولون بضعف الاختيار المستلزم
للاجبار ومع ذلك يسمعون كلام بعض الصوفية في هذا المقام
من ان الفاعل واحد ليس الا هو وان لا تاثير لقدرت العبد
في الافعال اصلا وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات بل وجود
العبد ذاتا وصفة كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه
لم يجده شيئا ووجد الله عنده وامثال هذا الكلام ازادهم
جراة على المداهنات والمساهلات في الاقوال والافعال
فنقول في تحقيق هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة المرام ان
الاختيار لو لم يكن ثابتا للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
لما نسب الله تعالى الظلم الى العباد اذ لا اختيار لهم ولا
تاثير لقدرتهم وانما هي مدار محض عنده وقد نسب سبحانه
الظلم اليهم في غير موضع من كتابه المجيد ومجرد المدارية
بدون التاثير ولو في الجملة لا يوجب الظلم منهم ويفهم ان الايلام
والتعذيب للعباد منه تعالى من غير ان يكون الاختيار
ثابتا لهم ليس بظلم اصلا اذ هو سبحانه مالك على الاطلاق يتصرف
في ملكه المطلق كيف يشاء واما نسبة الظلم اليهم فمستلزم لثبوت
الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة خلاف المتبادر
فلا يرتكب من غير ضرورة واما القول بضعف الاختيار فلا يخلو
اما ان يراد به الضعف بالنسبة الى اختياره تعالى فمسلم

ولا نزاع فيه لاحد وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال في صدور
الافعال ايضا مسلم واما الضعف بمعنى عدم المدخلية للاختيار
في الافعال فممنوع وهو اول المسئلة وسند المنع قد مر مفصلا وينبغي
ان يعلم ان الله تعالى كلف عباده بقدر طاقتهم واستطاعتهم
وخفف في التكليف لضعف خلقهم وقال الله تبارك وتعالى
يريد الله ان يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا كيف وهو سبحانه
حكيم رؤف رحيم لا يليق بالحكمة والرافة والرحمة تكليف ما لا يستطيع
له العبد فلم يكلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعه
العبد بل كلف بما هو اليسير على العبد من الصلوة المشتملة على
القيام والركوع والسجود والقراءة اليسيرة وكل ذلك يسيرة
غاية اليسر وكذا الصوم مثلا في نهاية السهولة والزكوة ايضا كذلك
اذ قدر بربع العشر ولم يقدر بالكل او النصف مثلا ليثقل على العباد
ومن كمال الرافة جعل للمامور خلفا ان تعسر الاصل فجعل للوضوء
خلفا هو التيمم وكذا حكم بان من لم يقدر على القيام صلى قاعدا
ومن لم يقدر على القعود صلى مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركوع
والسجود صلى مومیا الى غير ذلك مما لا يخفى على الناظر في الاحكام الشرعية
بنظر الاعتبار والانصاف فيجد تمام التكليفات الشرعية في غاية
اليسر ونهاية السهولة ويطالع كمال الرافة منه سبحانه على العباد
في صفحات تلك التكليفات ومصداق تخفيف التكليفات تمني العوام
في زيادة التكليف من المامورات فان بعضهم يتمنى الزيادة في الصوم
المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضات وعلى هذا القياس وما هذا التمني

الا لكمال التخفيف وعدم وجدان اليسر في اداء الاحكام والبعض
مبني على وجود ظلمات نفسانية وكدورات طبيعية ناشئة
عن هوى النفس الامارة المنصبة بمعاداة الله سبحانه قال الله
سبحانه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه وقال تعالى وانها لكبيرة الا على
الخاشعين فكما ان مرض الظاهر موجب العسر اداء الاحكام كذلك
مرض الباطن ايضا موجب لذلك العسر وقد ورد الشرع الشريف
لابطال رسوم النفس الامارة ورفع هواجسها فهوى النفس ومتابعة
الشريعة على طرفي النقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر دليل
وجود هوى النفس فبقدر وجود الهوى يقدر العسر فاذا انتفى الهوى
كلية انتفى العسر راسا واما كلام بعض الصوفية المذكور سابقا في نفي
الاختيار او ضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا باحكام الشريعة
فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للحجية والتقليد وانما الصالح للحجية
والتقليد اقوال العلماء من اهل السنة فما وافق اقوالهم من كلام الصوفية
يقبل على انا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا الشريعة — وخالفهم لا يقبل
اصلا لا في الاحوال ولا في الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم
والمعارف ويعلمون ان بقية الخلاف مع الشريعة ناشئة
عن سقم في الحال وخلل فيه ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
الحقة وبالجملة خلاف الشريعة دليل الزندقة وعلامة الالحاد
غاية ما في الباب ان الصوفي لو تكلم بكلام مخالف للشريعة
ناشئ عن الكشف في غلبة الحال وسكر الوقت فهو معذور وكشفه
غير صحيح وغير صالح للتقليد بل ينبغي ان يحمل كلامه ويصرف عن ظاهره — للتقليد صح

فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاهر هذا ما تیسر لی فی
هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفیقه تعالی الحمد لله وسلام
علی عباده الذین اصطفی مکتوب دویست و نودوم بملا محمد هاشم
صدور یافت در بیان طریقی که حضرت حق سبحانه وتعالی
حضرت ایشان را در اوایل حال بآن طریق مخصوص گردانیده است
و به تشکیک آن مر طالبان را موفق ساخته و در بیان طریقهٔ علیه
نقشبندیه و اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریق است
و حضوری که نزد اکابر این طریق معتبر است و معبر است بنسبت
نقشبندیه با ذکر بعضی از احوال و اذواق و علوم و معارف که
در طریقهٔ نقشبندیه وغیرها دست داده و در بیان جذبات
این بزرگواران و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و
آله واصحابه الطیبین الطاهرین بدانکه طریقی که اقرب است و اسبق
و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل
و ارفع و اکمل طریقهٔ علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی
ارواح اهالیها و اسرار موالیها این همه بزرگی این طریق و
علو شان این بزرگواران بواسطهٔ التزام متابعت سنت سنیه
است علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة و اجتناب از
بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان
من الملک المنان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته است
و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجه

کمال فوق آگاهی دیگران شده ای برادر عزیز ارشدک الله تعالی
الی سواء الصراط این درویش را چون هوس این راه پیدا شد
عنایت خداوندی جل و علا هادی کار او شده بخدمت ولایت
پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج النهایت فی البدایت
والی السبیل الموصل الی درجات الولایت مؤید الدین الرضی
شیخنا و امامنا الشیخ محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی
از خلفاء کبار خانوادهٔ حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
بوده اند رسانید و ایشان این درویش را ذکر اسم ذات
جل سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا لذت ذوق
تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از
یک روز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است
به غیبت رو نمود و در آن بیخودی یک دریای محیط می دیدم
و صور و اشکال عالم را در رنگ سایه در آن دریا می
یافتم و این بیخودی رفته رفته استیلای پیدا کرد و به امتداد
کشید گاهی تا یک پهر روز می کشید و گاهی تا دو پهر و در بعضی
اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیه را بعرض ایشان
رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است و از ذکر
گفتن منع فرمودند و بنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از
دو روز مر افنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند
بکار خود مشغول باش بعد از آن فنای فنا حاصل شد چون
بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل

واحد می یابی عرض کردم که بلی که فرمودند که معتبر در فنای فنا
آنست که با وجود دید آن اتصال بی شعوری حاصل شود و در
همان شب فنای فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و حالتی که بعد از فنا حاصل شد نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم
خود را نسبته بحق سبحانه حضوری می یابم و اوصافی که بمن منسوب
بوده بحق سبحانه منسوب می یابم بعد ازان نوری که محیط همه اشیا است
ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور در رنگ سیاه
داشت بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهود است جل سلطانه
اما در پرده نور و نیز فرمودند که این انبساط که دران نور مینماید
در علم است بواسطه تعلق ذات جل شانه باشیاء متعدده که در
بالا و پست واقع شده اند منبسط مینماید نفی انبساط باید کرد و بعد ازان
آن نور سیاه منبسط رو به انقباض آورد و تنگ شدن گرفت
تا آنکه بنقطه کشید فرمودند که نقطه را هم باید نفی کرد و بحیرت آمد
همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد و بحیرت انجامید
که دران موطن شهود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض
رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است
و نسبت نقشبندیه عبارت ازین حضور است و این حضور را حضور
بی غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت درین موطن
صورت می بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ
اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از
پیر تا بران عمل نماید و بی بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

واین درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز
از ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود بعد از تحقق این نسبت
فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی گویند حاصل گشت و دل را آنقدر
وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار حبه دله قدری نبود بعد ازان خود را و هر فرد
عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذره
عالم را فرادی فرادی عین خود دیدم و خود را عین همه اینها تا آنکه
تمام عالم در یک ذره گم یافتم بعد ازان خود را بلکه هر ذره را
آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را در آن
گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم منبسط که در
هر ذره ساریست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض
رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع
الجمع عبارت ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را
چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم دیدم و هر ذره را که
حق می یافتم بی تفاوت و بی تمیز همان ذره را موهوم یافتم
بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص که از پدر
بزرگوار خود علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است
ان شئت قلت انه ای العالم حق و ان شئت قلت انه خلق و ان
شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان شئت قلت
بالحیرت لعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن ان اضطراب

گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم
فرمودند که هنوز توصاف نشده است بکار خود مشغول باش حضور
تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر
بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل مکمل
نکرده است عدم تمیز هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر
بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض توجه شریف
حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید
ناموجود حقیقی از موهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال
و آثار که از موهوم می‌نمایند از حق سبحانه دیدم و این صفات
و افعال را نیز موهوم محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود
ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند
که مرتبهٔ فرق بعد الجمع همین است و نهایت سعی تا اینجاست
بیش ازین آنچه در نهاد و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود
و این مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این
درویش را در مرتبهٔ اولی چون از سکر بصحو آوردند و از فنا ببقا
مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود که نظر کرد
جز حق را نیافت و هر ذره را مرآت شهود او یافت از آن مقام
باز بحیرت بردند چون بخود آوردند حضرت حق سبحانه و تعالی را با
هر ذره از ذرات وجود خود یافت نه در وی و مقام سابق نسبت
باین مقام ثانی فرود تر در نظر در آمد باز بحیرت بردند و چون
بافاقت آوردند درین مرتبه حق را سبحانه نه متصل عالم یافت و نه

منفصل نه داخل عالم و نه خارج نسبت معیت و احاطه و سریان
بر نهجی که اول می‌یافت بالکلیه مختفی گشت مع ذلک بهمان کیفیت
مشهود شد بل کانه محسوس و عالم نیز درین وقت مشهود بود
اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ نداشت باز بحیرت
بردند چون بصحو آوردند معلوم گشت که حق سبحانه و تعالی را با عالم
نسبتی است وراء این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیه
است او تعالی مشهود شده به نسبت مجهول الکیفیه باز بحیرت بردند
و بنحوی از قبض درین مرتبه رو داد چون باز بخود آوردند او تعالی
مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول الکیفیه بطوری که هیچ نسبت
بعالم ندارد نه معلوم الکیفیه و نه مجهول الکیفیه و درین وقت
عالم هم مشهود بود بهمان خصوصیت و در آن وقت علم خاص
عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی در میان خلق و حق
تعالی نماند با وجود حصول هر دو شهود و درین وقت معلوم
گردانیدند که این شهود باین صفت باین تنزیه نه ذات حق است
سبحانه و تعالی عن ذلک بلکه صورت مثالی تعلق تکوین او است
سبحانه که وراء تعلقات کونی است معلوم الکیفیه باشد آن
تعلق یا مجهول الکیفیه هیهات هیهات شعر کیف الوصول الی سعاد
و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف ؛ ای عزیز اگر قلم را در تفصیل
احوال و تبیین معارف جاری سازم بتطویل انجامد و به اطناب
کشد علی الخصوص معارف توحید وجود و علوم ظلیت اشیا اگر
در بیان آید جماعه که عمرها در توحید وجود گذرانیده اند معلوم

نمایند که قطره از ان دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب آنست
که همان جماعه این درویش را از ارباب توحید وجودی انکار کنند
واز علما منکرین توحید میشمارند واز کوته نظری پنداشته اند
که اصرار بر معارف توحیدی از کمالست و ترقی از ان مقام از
نقص است بیت بی خبری چند ز خود بی خبر عیب ببندند برغم هنر
مستشهد این جماعه درین امر اقوال مشایخ متقدم است که در
توحید وجودی واقع شده اند حضرت حق سبحانه وتعالی ایشانرا
انصاف دهاد از کجا دانسته اند که آن مشایخ را از ان مقام ترقی
واقع نشده است و محبوس آن مقام مانده اند سخن در نفس حصول
معارف توحیدی نیست که آن البته واقع است بلک سخن در
ترقی از ان مقام است اگر صاحب ترقی را منکر توحید گویند
و بر ان اصطلاح بنهند چه مناقشه است بر سر اصل سخن رویم
و گوییم که چون قلیل را بر کثیر دلالت است و قطره را ببحر عزیز انتساب
اقتصار بقلیل نمودم و اکتفا بقطره ای برادر چون خواجه من مرا
کامل مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقت نمودند و جمعی از طالبان
را حواله من نمودند مرا دران وقت در کمال و تکمیل خود تردد نمی
بود فرمودند جای تردد نیست که مشایخ عظام این مقامات را
مقام کمال و تکمیل فرموده اند اگر ترددی درین مقام پیدا شود
ترددی در کمالیت آن مشایخ لازم آید حسب الامر شروع در
تعلیم طریقت نمودم و توجهات در کار طالبان مرعی داشتم در
مسترشدان اثرهای عظام محسوس شد حتی که کار سنین بساعات

قرار یافت یکچندی برین امر سرگرمی داشتم آخر الامر باز علم
بنقص خود پیدا شد و ظاهر ساختند که تجلی ذاتی برقی که اکابر مشایخ
از ان نهایت گفته اند هیچ درین راه پیدا نشد و سیر الی الله نیز معلوم
نشد که حیثیت پس از تحصیل این کمالات چاره نبود این زمان
علم بنقص خود مبرهن گشت طالبانی که در گرد من بوده اند جمع کرده
حدیث نقص خود گفتم و وداع همه خواستم اما طالبان این معنی
را بر تواضع محمول داشته از انچه داشتند بر نگشتند بعد از
چند گاه حق سبحانه وتعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدقه
حبیبه علیه وعلیهم وعلی آله الصلوة والتسلیمات فصل بدانکه حاصل
طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اعتقاد اهل
سنت و جماعت و اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوات والسلام والتحیه و اجتناب است از بدعت و هوای
نفسانیه و عمل بعزیمت امور مهما امکن و احتراز از عمل برخصت
و استهلاک و اضمحلال است اولا در جهة جذبه و این استهلاک را
بعدم تعبیر کرده اند و بقای که درین جهت پیدا شود بعد از تحقیق این
استهلاک متعبر بوجود عدم است یعنی وجودی و بقائی که مترتب است
بر عدم که استهلاک است و این استهلاک و اضمحلال نه عبارت
از غیبت از حس است بلک با این استهلاک بعضی را غیبت از
حس اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحب این بقا ممکن است
که بصفات بشریه رجوع کند و باخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف
بقائی که بر فنا مترتب است که عود از ان جایز نیست تواند بود که

که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس بهمین
معنی فرموده باشند که وجود علم بوجود بشریة عود میکند اما وجود
فنا بوجود بشریه هرگز عود نمیکند چه باقی ببقای اول هنوز در راه است
و رجوع از راه ممکن است و ثانی واصل و منتهی است و واصل
را رجوع نمی باشد بزرگی میفرماید ما رجع من رجع الا من الطریق
و من وصل الیه لا یرجع باید دانست که صاحب وجود علم هر چند
در راه است اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایت فی
البدایت آگاه است اگرچه منتهی را در آخر میسر است خلاصه آن
او را درین جهت اجمالا حاصل است و این نسبت چونکه در منتهی
شمول پیدا کرده است و عموم سرایت ان در روحانیه و جسمانیه
او حاصل گشته و در وجود علم مقصور بر خلاصهٔ قلب است و لو
فی الجمله و ان کان علی سبیل الاجمال لاجرم منتهی صاحب تفصیل است
و رجوع او بصفات جسمانیه ممتنع چه سریان آن نسبت در مراتب
جسمانیه او را از صفات آن بر آورده است و فانی ساخته و این
فنا موهبت محض است و رجوع از موهبت محض لا یلیق بجناب قدسه
تعالی و تقدس بخلاف صاحب وجود علم که این سرایت در حق
او مفقود است غایت ما فی الباب چون این مراتب تابع قلب
اند آن نسبت بطریق تبعیت در اینها نیز فی الجمله ساری شده است
و از مقتضیات باز داشته و مغلوب ساخته و لیکن تا فنا و زوال
نرسانیده فیمکن الرجوع منه اذا المغلوب قد یغلب بعروض بعض
العوارض و لحوق بعض الموانع و الزایل لا یعود کما مر بدانکه بعضی

از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک و
اضمحلال مذکور و بقائی که بران مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند
و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز درین مرتبه اثبات نموده و این با فی
را او اصل گفته اند و یادداشت که عبارت از دوام آگاهی است
بجناب حق سبحانه نیز درینجا متحقق میدانند و کل ذلک باعتبار
اندراج النهایت فی البدایت و الا فالفناء و البقاء لا یکونان الا
للمنتهی و هو الواصل و التجلی الذاتی مخصوص به و دوام الحضور مع الله
سبحانه لا یکون الا للمنتهی الواصل اذ لا رجوع له اصلا اما اطلاق
او لهم باعتبار مذکور صحیح است و مبتنی بر وجه وجیه از ین قبیل است
فنا و بقا و تجلی ذاتی و شهود ذاتی و وصل و یادداشت که در کتاب
فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس
واقع است عزیزی فرمود که معنای آن کتاب که مکتوبات و
رسایل است به بعضی از مخلصان ایشان فدایت و معرفت
من ارسلت الیه است کلموا الناس علی قدر عقولهم در انجا
مرعی است و نیز از ین قبیل است رساله سلسلة الاحرار که بطریق
کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است و رباعیات مشرحه
است که حضرت خواجه ما موید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد
الباقی قدس الله تعالی سره نوشته اند و این بقا را ملک هم
بقا هم که در جهت جذبه پیدا شود از ار و در توحید وجود است لهذا
بعضی از مشایخ لم حق الیقین را بر نهجی بیان کرده اند که مالش بتوحید
وجود است و بعضی را همین بیان در اشتباه انداخته که حق الیقین

از فتوحات

ایشان عبارت از تجلی صوری است و کار بطعن و تشنیع انجامید
و حق آنست که این حق الیقین ایشان در جهت جذبه پیدا شده است
و این معرفت مناسب آن مقام است تجلی صوری چیزی دیگر است
کما لا یخفی علی اربابه و شهود وحدت در مرآت کثرت بر نهجی که مرآت
بتمام مختفی شود و مشهود جز وجه باقی هیچ نماند این مقام را یاد داشت
مناسب دانسته اطلاق یاد داشت برین مرتبه کرده اند و این را تجلی
ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام احسان میفرمایند
و آن گم شدن را بوصل معبر ساخته اند ع دور و گم شو وصال اینست و
بس : و این اصطلاح مخصوص است به حضرت ناصر الدین خواجه
عبید الله از مشایخ متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم
نفرموده است ع هرچه خوبان کنند خوب آید : از کلمات قدسی
سمات ایشان است که زبان مرآت دل است و دل مرآت روح
و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی مرآت حق سبحانه و
تعالی حقایق غیبیه از غیب ذات قطع مسافات بعید کرده بزبان
می آید و آنجا صورة لفظی پذیرفته به مسامع مستعدان حقایق میرسد
و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم دو چیز مرا کرامت
کردند یکی آنکه هرچه نویسم جدید بود نه قدیم دویم آنکه هرچه گویم
مقبول بود نه مردود از ین کلمات قدسیه بزرگی ایشان و علو
منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشانرا
دران سخنان در میان نیستند و مرآت بیش نبند و الله سبحانه
اعلم بحقیقة حاله و ما عنده من علو درجته و منزلته کماله این مثنویات

مناسب حال خود میخوانند ؎ هر کسی از ظن خود شد یار من :
از درون من نجست اسرار من : سر من از ناله من دور نیست :
لیک گوش و چشم را این نور نیست : این حقیر شمه از حقیقت علوم
و معارف ایشان در آخر این مکتوب باندازه فهم قاصر خود خواهد
نوشت و الامر عند الله سبحانه و اگر حق سبحانه بکمال عنایت خویش
بعضی ایشانرا بعد حصول جذبه و تمامی آن جهت بدولت سلوک
مشرف کرده اند باید و جذبه مسافت بعیده را که تقدیر به پنجاه هزار
ساله راه کرده اند و در کریمه تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة رمزی است باین تقدیر باندک مدت
تواند قطع نمود و بحقیقة فنا فی الله و البقاء به تواند رسید منتهای
سلوک تا نهایت سیر الی الله است که بفنا مطلق معبر است و بعد
از آن باز مقام جذبه است که از آن بسیر فی الله و البقاء بالله تعبیر
کرده اند سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است که سالک
مظهر آنست و سیر فی الله سیر دران اسم است چه هر اسم جامع اسمای
بی نهایت است پس سیر دران نیز بی نهایت باشد و این درویش
را درین مقام معرفت خاص است درین نزدیکی ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق عین ثابته
است زیرا که عین ثابته سالک ظل همان است و صورت
علمیه آن و جماعه که بفضل ایزدی مخصوص اند از آن اسم نیز
عروج میفرمایند و ترقیات بی نهایت الی ماشاء الله تعالی
مینمایند ؎ و من بعد هذا ما یدق صفاته : و ما کتمه احظی لدیه واجمل :

هرچند واصلان سایر ارباب سلوک در جهت ثانی با ایشان
مشارکتند و بفناء فی الله والبقاء به متحقق لیکن مسافتی که ارباب
سلوک بریاضات و مجاهدات قطع میکنند و در ازمنهٔ طویله بنهایت
آن میرسند اکابر این خانوادهٔ بزرگ بالتذاذ دولت شهود
و ذوق یافت مقصود آن مسافت را بزمان قلیل قطع میفرمایند
و بکعبهٔ مطلوب میرسند و بعد از رسیدن ترقیات بی نهایت میفرمایند
که منتهیان ارباب سلوک از آن ترقی و قرب قلیل النصیب اند
چه تقدم جذبه بر سلوک نحوی از معنی محبوبیت میطلبد تا مراد نباشد
جذب نمیکنند و چون بکشند هرآینه نزدیکتر افتد و قرب بیشتر پیدا
کند از خواسته شده تا خواهنده فرق بسیار است ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم عشق معشوقان نهانست و ستیر
عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان تن زه کند
عشق معشوقان خوش و فربه کند اگر گویند که مراد از سلاسل دیگر
هم درین ترقی و قرب شریک اند چه جذبه بر سلوک شان مقدم
است پس مزیت این طریق بر طرق دیگر چه باشد و اقرب طرق برای
چه گفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول این
معنی نیست بلکه بعض ایشان را بر سبیل اتفاق این دولت دست
میدهد و این طریق موضوع از برای حصول این دولت است
و یاد داشت که در عبارت اکابر این سلسلهٔ علیه واقع میشود بعد از
تحقق هر دو جهت جذبه و سلوک صورت می بندد و نهایت کمالش او را
باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است والا نهایت کمالات

و رای ورا است تفصیلش آنست که شهود یا در مرآت صورتست
یا در مرآت معنی یا ورای صورت و معنی این شهود بی پرده را
برقی گفته اند یعنی حصول آن شهود کالبرق است باز در پرده می
شود و همین شهود اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه دوام پذیرد
و بتمام از ضیق پرده‌ها برآید تعبیر از آن بیاد داشت میفرمایند که
حضور بی غیبت است چه هرگاه شهود در پرده آید غیبت متحقق گشت
تا دوام که دوام بی پردگی پیدا نکند نام یاد داشت بر آن اطلاق
نمیشود اینجا دقیقه ایست باید دانست که سیر هر واصل را رجوع
می باشد و آگاهیش دایمی نیست اما سریان آن نسبت در کلیهٔ
او کالبرق است بخلاف محبوبان که جذبه بر سلوکشان مقدم است
این سریان دایمی است و کلیهٔ ایشان حکم سر گرفته است و
کار سر میکند کما مرت الاشارة الیه لا و انت احبادهم کمالات
ارواحهم حتی صارت ظواهرهم بواطنهم و بواطنهم ظواهرهم پس
لاجرم غیبت را در آگاهی ایشان گنجایش نباشد پس این نسبت
فوق همه نسبتها باشد و همین معنی در کتب و رسایل این حضرات
آن عبارت شایع است چه نسبت عبارت از آگاهی است
و نهایت مراتب آگاهی آنست که بی پرده میسر شود و دوام
پذیرد و مشایخ این طریقه که این نسبت را بخود مخصوص میدانند
که باعتبار وضع طریق است از برای حصول این دولت کما هو
والا تمنی اکابر سلاسل دیگر را هم اگر میسر شود جایز است بلکه
واقع قدوهٔ اکابر اهل الله شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی

سره از این آگاهی رمزی مینماید و از استاد خود تحقیق آن میفرماید
آنجا که می‌پرسد که این جذبش دایمی باشد استاد در جواب
میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب
می‌یابد و مرتبه سیوم باز تکرار آن سوال میکند استاد شیخ را
در جواب میفرماید که اگر باشد نادر است شیخ برقص در آمده
و گفته که این از آن نادرهاست و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق
ورا ورا ورا است بیانش آنست که بعد از تحقق این آگاهی اگر
عروجی واقع شود در گرداب حیرت می‌افتد و این آگاهی
را در رنگ سایر مراتب عروج و البس میگذارد و همین حیرتست
که مسمی بحیرت کبری است که مخصوص باکابر الاکابر است کما وقع
فی کتب القوم بزرگی درین مقام میفرماید ~ حسن تو مرا کرد چنان
زیر و زبر ٭ کز خال و خط و زلف توام نیست خبر ٭ دیگر میفرماید ~
عشق بالای کفر و دین دیدم ٭ برتر از شک و از یقین دیدم ٭ کفر و دین و
یقین و شک هرچهار ٭ همه با عقل همنشین دیدم ٭ چون گذشتم ز عقل
صد عالم ٭ چون بگویم که کفر و دین دیدم ٭ هرچه هست شد سد راه تو اند
سد اسکندری همین دیدم ٭ عزیزی دیگر میفرماید ~ لا و هو را ن
سرای روزبهی ٭ بازگشتند جیب و کیسه تهی ٭ بعد از حصول این
حیرت مقام معرفت است تا کرا باین دولت مشرف سازند
و بحصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرتست بنوازند نهایت
مطلوب محققان درین ایمان است و مقام دعوت و کمال متابعت
حضرت صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام والتحیه که ادعوا الی الله علی

بصیرة انا و من اتبعنی درین مقام است و آن سرور دین و دنیا
علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها این ایمان را
میطلبد و میفرماید اللهم اعطنی ایمانا صادقا و یقینا لیس بعده کفر
و از کفر حقیقی که مقام حیرتست استعاذه میفرماید که اعوذ بک من
الکفر والفقر این مرتبه نهایت مراتب حق الیقین است اینجا علم و عین حجاب
یکدیگر نیشند ~ ههنا لارباب النعیم نعیمها ٭ و للعاشق المسکین ما یتجرع ٭
بدانکه ارشدک الله تعالی که جذبه این عزیزان دو نوع است
نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده است و بهمین اعتبار
طریق ایشان منسوب بآنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول
آن بتوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات است و استهلاک و اضمحلال
در آن نوع دویم که مبدا ظهور آن درین طریق حضرت خواجه نقشبند
اند و آن از راه معیت ذاتیه می‌خیزد و آن جذبه از حضرت خواجه
بخلیفه نخستین ایشان خواجه علاء الحق والدین رسیده و چون ایشان
قطب ارشاد وقت خود بودند از برای حصول این قسم جذبه نیز
طریقی وضع کردند و آن طریق در خلفاء خانوادهٔ ایشان بطریق
علائیه مشهور است در عبارة ایشان واقع میشود که اقرب طرق
طریقه علیه علائیه است هرچند اصل این جذبه از حضرت خواجه نقشبند
است اما وضع طریق از برای تحصیل آن مخصوص به خواجه علاء الدین
است قدس الله تعالی اسرارهما والحق که این طریق کثیر البرکه
است اندک آن طریق نافع تر از بسیار طرق دیگر آنست تا این
وقت خلفاء مشایخ خانواده علائیه و احرار به این دولت عظمی

بهره‌مند و بطالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجه احرار باین دولت عظمی از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان که از خلفاء حضرت خواجه علاء الدین است رسیده است نوع اول از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب است طریق علی حدة از برای حصول آن موضوع است و آن طریق وقوف عددی است و سلوکی که بعد از حصول این جذبه متحقق میشود هم دو نوع است بلکه انواع است نوعی است که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از آن طریق بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نیز از همین خانه جذبه بدین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال اخلاص که با آن سرور داشتند و فانی در ایشان بودند از میان سایر اصحاب رضوان الله تعالی وتقدس علیهم اجمعین باین خصوصیت طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا حضرت امام جعفر صادق بدین خصوصیت رسید و چون والده امام از اولاد کرام حضرت صدیق اکبر است رضی الله سبحانه تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو جهت فرموده اند که ولدنی ابوبکر مرتین و چون حضرت امام از آبای کرام خود هم نسبتی جدا گرفته جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را با سلوک ایشان جمع نموده‌اند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق در میان این دو سلوک آنست که سیر سلوک حضرت امیر به سیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق

بآفاقی چندانی تعلق ندارد و بآن می ماند که بقبی از خانه جذبه کنند و نسبت باشند و مطلوب رسانیده در سلوک اول تحصیل معارف و در ثانی غلبه محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینه علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلت النبی علیه الصلوة والسلام پیدا کرد و قال علیه الصلوة والسلام لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جهة جذبه که مبنای آن بر محبت است و جهة سلوک آفاقی که منشأ علوم و معارف است نصیبی وافر از محبت و معرفت حاصل کردند بعد از آن امام این نسبت مرکبه را بطریق ودیعت بسلطان العارفین قدس الله تعالی سره سپرده اند گویا این بار امانت را بر پشت ایشان مانده اند تا بتدریج باهل آن برسد و روی توجه شان دیگر جانب است بیش از تحمل آن بآن نسبت مناسبت ندارد و درین تحمیل نیز حکمتهاست هرچند حاملان ازین نسبت قلیل النصیب اند اما این نسبت را از انوار آن بزرگواران نصیب وافر است مثلا نوعی از سکر که درین نسبت مندرج است از آثار انوار سلطان العارفین است آن سکر مبتدیان را از حس غائب می سازد و از هوش می برد بعد از آن بتدریج رو باستتار می آرد و باعتبار غلبه صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد و در ظاهر صحو است و در باطن سکر این بیت در بیان حال ایشانست

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ∴ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ∴ علی هذا القیاس از هر بزرگی نوری

فرا گرفته تا با اهل خود رسیده و آن عارف ربانی حضرت
خواجه عبد الخالق غجدوانی است که سر حلقه سلسله حضرت خواجها
قدس الله تبارک و تعالی اسرارهم درین وقت باز هم آن
نسبت علیه از سر نو طراوت گرفته و در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان
درین سلسله جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد بعد حصول جذبه
براههای دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا کردند تا زمانی که حضرت
خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند
آن نسبت با آن جذبه و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت و با آن هر دو
جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن یک قسم
جذبه دیگر که از راه معیت میخیزد نیز ایشانرا عطا فرمودند چنانکه
بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر نایب مناب ایشانرا
یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین حاصل گشت و بدولت
هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف گشتند و بمقام قطبیه ارشاد رسیدند
و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تمام
یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند
که هر که میل دیدن من بکند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقولست
که میفرمودند که مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد است و
خدمت خواجه پارسا را با وجود این کمالات نسبت فردیت
مولانا عارف دیگرانی در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه
همین نسبت ایشانرا مانع شیخی و تکمیل طلبه گشت والا کمال
تکمیل درجه علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان

اگر او شیخی کند عالم از وی منور شود و مولانا عارف این نسبت
فردیه را از مولانا بهاء الدین که پدر بزرگوار ایشان بود یافته بودند
باید دانست که نسبت فردیه را تمام رو بحق است بیگانه و شیخی
و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب
ارشاد که مقام دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که
اگر نسبت فردیه غالب است بله ارشاد و تکمیل درین صورت
زبون است والا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش
بتمام بالخلق است و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس درجه علیا
در مقام دعوت خلق صاحب این دو نسبت راست هر چند نسبت
قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت میکند اما این بزرگوارانرا
درین مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شافی امراض قلبیه است
و صحبت شان دافع اخلاق نامرضیه سید الطایفه جنید البغدادی
باین دولت عظمی مستعد شده بود و باین منزلت مشرف گشته
نسبت قطبیت ایشانرا از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت
فردیه از شیخ محمد قصاب از سخنان قدسی نشان ایشان است
مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم نسبت
فردیه را غالب ساخته نسبت قطبیه را فراموش کرده در جنب
آن معدوم داشته است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ
این خاندان بزرگ حضرت خواجه احرار بودند جذبه خواجها را تمام
نمودند و توجه سیر آفاقی گشتند و تا اسم سیر را رسانیده بی آنکه
در اسم در آمده استهلاک و فنا در آن پیدا کنند باز بخانه جذبه

در آمدند و استهلاک و اضمحلال خاص در همین جهت پیدا کردند
و بقایی هم در همین جهت یافتند بالجمله شان عظیم درین جهت
داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهد ایشانرا
در همین مقام میسر شد اگرچه در علوم بواسطه تغایر جهتین تفاوت
پیدا است یکی از تفاوتها اثبات توحید وجود است و عدم آن
و همچنین است اثبات اموری که مناسب توحید مذکور اند من الا
حاطة والسریان والمعیة الذاتیات وشهود الوحدت فی الکثرة
مع احتقار الکثرت بالکلیة بحیث لا یرجع کلمة انا علی السالک اصلا
وامثال ذلک بخلاف العلوم التی تترتب علی البقاء الذی بعد
الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علومهم مطابقة لعلوم الشریعت
الحقة غیر محتاجة الی التمحلات والتکلفات والاسولة والاجوبة
بالجمله بقایی که در جهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکری
برارد و در صحو نمی آرد لهذا با وجود بقا انا بر باقی رجوع میکند و اشارة
باو نمی افتد چه در جذبه غلبه محبت است و غلبه محبت را سکر لازم است
پس بهیچ وجه سکر ازوی منفک نمی شود پس ناچار علوم آن نیز سکر
آمیز باشند کالقول بوحدت الوجود فان مبناها علی السکر و غلبة المحبت
بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فیحکم بنفی ماسواه و اگر بصحو می آمد شهود محبوب [illegible]
مانع شهود ماسوای او نمی شد و حکم بوحدت وجود نمیکرد و بقایی
که بعد از فنای مطلق و نهایت سلوک است منشا صحو و مبدا معرفت
است سکر را دران موطن مدخلی نیست آنچه از سالک در حالت فنا گم
شده بود همه رجوع کرده اما منصبغ برنگ اصل و هو المعنی بالبقاء بالله

بدل والتعینة الذاتیة

ناچار در علوم شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان
مطابق علوم انبیا باشد علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
والبرکات الی یوم الدین و ایضا از عزیزی شنیده ام که حضرت
خواجه نسبتی از اباء مادری خود که صاحب احوال غریبه
بودند جذبهای قویه داشتند نیز حاصل کرده بودند و از مقام
اقطاب اثنی عشر که تایید دین بایشان مربوط است و در
محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب وافر بود
تائید شریعت و نصرت دین ایشانرا ازانجا بود و شمه از احوال
گرامی ایشان بالا مذکور شده است بعد ازان احیای طریقت
این بزرگواران و اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص
در ممالک هندوستان که اهل آن از کمالات ایشان بی بهره بودند
بظهور ارشاد و پناهی معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و
مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که شمه از
کمالات ایشان نیز در مکتوب درج نماید چون رضای ایشان
درین باب مفهوم نگشت از جرأت درین باب تقاعد نمود

مکتوب دویست و نود و یکم بمولانا عبد الحی صدور یافت
در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف
متعلقه آنها بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و اصحابه
اجمعین بدان ارشدک الله تعالی که منشا توحید وجودی جمعی را
کثرت ممارسة مراقبات توحید است و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله

بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید بعد از تحمل و تخیل بواسطه
استیلاء سلطان خیال هست که از کثرت مزاوله معنی توحید
این معرفت در متخیله نقش بسته است و چون بجعل جاعل
مجعول است هر آئینه معلول هست و صاحب این توحید از
ارباب احوال نیست جه ارباب احوال ارباب قلوب‌اند و
از مقام قلب درین وقت چیزی ندارد و علمی بیش نیست
لیکن علم را درجات است بعضها فوق بعض و جمعی دیگر را منشاء
توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا از
باذکار و مراقبات که خالی از تخیل معنی توحید است
اشتغال نموده اند و بجد و جهد یا بمجرد سابقه عنایت بمقام
قلب رسیده اند و جذبی پیدا کرده درین مقام اگر برایشان
جمال توحید وجودی ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود
که ماسوای محبوب را از نظرشان مختفی ساخته است و مستور
گردانیده و چون ماسوای محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم
جز محبوب را موجود نمی دانند این قسمی توحید از احوال است.
و از علت تخیل و شائبه توهم پاک و مبرا و اگر این جماعه ارباب
قلوب را از همان مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره
از ذرات عالم مشاهده مینمایند و موجودات را مرایای جمال حسن
و جمال محبوب میدانند اگر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه از مقام
قلب برآمده متوجه جناب مقلب قدس مقلب قلب گردند این معرفت
توحیدی که در مقام قلب پیدا شده بود رو بزوال می آرد و هر

در معارج عروج صعود نمایند خود را باین معرفت بی مناسبت
تر می یابند جمعی از ینجا تا بحد انکار و طعن میرسند بر ارباب آن
معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم شیخ علاء الدوله سمنانی و
بعضی دیگر را بعد از زوال این معرفت بنفی و اثبات آن کاری
نمی ماند کاتب این سطور از انکار ارباب این معرفت تحاشی
مینماید و از طعن ایشان خود را دور میدارد و انکار و طعن را
وقتی مجال باشد که اگر ارباب آن حال را ورود آن حال
قصدی و اختیاری باشد بی ارادت ایشان این معنی
در ایشان ظاهر شده است ایشان مغلوب آن حال‌اند
پس هر آئینه معذور باشند و لا رد و لا طعن علی المضطر المعذور
لیکن این قدر هست که فوق این معرفت معرفت دیگر است
و ورای این حالتی دیگر متحقق محبوسان این مقام از کمالات
بسیار ممنوع اند و از مقامات بی شمار محروم این حقیر قلیل
البضاعه را بی آنکه ممارسته معنی توحید نماید در ضمن مراقبات
و اذکار بلکه بی آنکه جد و جهد نماید بمحض فضل ایزدی در ملازمت
هدایت و افاضت پناهی حقایق و معارف آگاهی موید الدین
ارضی شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس
بعد از تقدیم تعلم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام
قلب آورده در این معرفت گشاده بودند و علوم و معارف
این مقام را فراوان عطا فرموده و دقایق این معارف
را منکشف ساخته تا مدتی درین مقام داشتند آخر الامر از کمال

ازکمال بنده نوازی ازمقام قلب براورد ند درین ضمن آن
معرفت روبزوال اورده و رفته رفته بتمام معدوم گشت
مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که این مرقوم
را از روی کشف و تحریر اورده است نه از روی ظن و تقلید
و معارف توحیدی که از بعضی اولیا الله ظاهر شده اند در
ابتدا حال و در مقام قلب سر بر زده باشند پس هیچ نقص
بایشان ازین راه لاحق نشود این حقیر نیز دران وقت رسایل در
معارف توحیدی نوشته است و چون آن نوشتها را
بعضی یاران منتشر ساخته اند جمع آنرا متعسر دانسته آن رسایل
را بحال خود گذاشته نقص وقتی لازم می آید که ازان مقام بگذرانند
طایفه دیگر از ارباب توحید آنانند که استهلاک و اضمحلال در
مشهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان آنست
که در مشهود همواره مضمحل و معدوم باشند و اثری از لوازم
وجود ایشان ظاهر نشود در رجوع آثار بر خود کفر میدانند
و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز کفر
میدانند و بعضی از ایشان میفرمایند اشتهی عدما لا اعود ابدا
عدمی میخواهم که هرگز اورا وجود نبود ایشانند مقتول محبت و حدیث
قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان متحقق است همیشه
در زیر بار وجود ند و لمحه آسایش در غفلت است بر تقدیر دوام
استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هروی میفرمایند
کسی که مرا یکساعت از حق سبحانه غافل سازد امید است که

او را بخشند و وجود بشریه را غفلت درکار است حق سبحانه
و تعالی از کمال کرم خویش هر یکی را از ایشان باندازه استعداد
او بامور ی که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشانرا با آن امور مشغول
ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعی را
بسماع و رقص الفت داده طایفه را تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف
شعار ساخته گروهی را به بعضی امور مباح مشغول داشته عبید الله
اصطخری همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزی سر آن پرسید
فرمود تا لحظه از بار وجود خلاص شوم و بعضی را العلوم توحید وجود
و شهود وحدت در کثرت آرام داد تا ازان بار ساعتی بیاسایند
ازین قبیله است توحیدی که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس
الله تعالی اسرارهم ظاهر شده است نسبت این بزرگواران
به تنزیه صرف میکشد بعالم و شهود در عالم کاری ندارند معارفی
که ارشاد پناهی حقایق و معارف دستگاهی ناصر الدین خواجه
عبید الله مناسب علوم توحید وجود و شهود و وحدت در
کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب فقرات
ایشان که مشتمل است بر بعضی علوم توحید وجز آن منشا علوم ایشان
آن کتاب و مقصود ازان معارف استیناس و الفت
است با عالم و همچنین است معارف خواجه ما که در بعضی رسایل
بر طبق کلام کتاب فقرات تحریر یافته منشاء این علوم توحید نه
جذب [illegible]ت و نه غلبه محبت و مشهود ایشانرا با عالم نسبتی نیست
آنچه ایشانرا در عالم می نمایند شبه و مثال مشهود حقیقی ایشانست

مثلا شخصی گرفتار جمال آفتابست و از کمال محبت خود را در آفتاب
گم ساخته است و نامی و نشانی از خود نگذاشته این چنین گم شده
را اگر خواهند باو باز دهند و انسی و التفاتی و روی با سوای آفتاب
پیدا آرند تا ساعتی از شعشعان انوار آفتاب نفسی راست کند و
دمی بیاساید همان آفتاب را در مجالی این عالم وامی نمایند و بآن
علاقه او را باین عالم انسی و التفاتی پیدا می سازند گاهی او را امید نمایند
که این عالم عین آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست
و گاهی در مرآت ذرات عالم جمال آفتاب را می نمایند اینجا
کسی سوال نکند که چون عالم بنفس الامر عین آفتاب نباشد
پس آنرا آفتاب دانانیدن خلاف واقع باشد زیرا که گوییم
افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی
دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش اموری
که باعث امتیاز بود بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظر ایشان مختفی
می سازد و اجزای مشترک فقط مشهود می مانند پس ناچار حکم
باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم می
یابد همچنین حق را سبحانه با عالم هرچند فی الحقیقه هیچ مناسبت
نیست اما مشابهت اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلا حق سبحانه
و تعالی موجود است ~~و عالم موجود است~~ و عالم هم موجود
هرچند فی الحقیقه در میان این هر دو وجود هیچ مناسبت
نیست و همچنین او تعالی عالم و سمیع و بصیر و حی و قادر و مرید است
و بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هرچند صفات

از همدیگر جدا است اما چون خصوصیت وجوه امکانی و نقایص
صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد
کنند گنجایش دارد و این قسم اخیر توحید اعلا اقسام توحید است
بلکه فی الحقیقه ارباب این معرفت مغلوب این وارد گردیده و سکر
ایشان باعث این معرفت نشده است بلکه این وارد را بایشان
از برای مصلحتی آورده اند و خواسته اند که بتوسل این معرفت
ایشان را از سکر بصحو آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را بسماع و رقص
و طایفه را باشتغال به بعضی امور مباح تسلیه داده اند باید دانست
که هم کنان ایشان ازین طایفها به بعضی اموری که مغایر مشهود
ایشان است اشتغال مینمایند و تسلی می یابند بخلاف این زمره
کو ازان بامری که مغایر مشهود ایشانست التفات نمی نمایند
و آرام نمی گیرند پس ناچار عالم را عین مشهود ایشان مینمایند
یا در مرآت عالم از اجلوه میدهند تا ساعتی ازان بار تخفیف
یابند منشاء این اسم اخیر توحید این حقیر را بطریق کشف و ذوق — وظهور ۱۴
معلوم شد اما همان دو وجه سابق را امید الشت ظنی باین قسم
داشت و لهذا در رسایل مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه
دویم را نوشته است و توحید وجودی را منحصر در آن ساخته
لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت
مزار شریف بلده محروسه دهلی اتفاق عبور افتاد روز
عید بزیارت مزار شریف ایشان رفته بود و در اثنای توجه
بمزار متبرک التفاتی تمام از روحانیت مقدسه ایشان ظاهر گشت

وازکمال غریب نوازی نسبت خاصه خود را که بحضرت خواجه احرار
منسوب بود مرحمت فرمودند چون آن نسبت در خود یافت بضرورت
حقیقت این علوم و معارف را بطریق ذوق دریافت و معلوم گشت
که منشأ توحید وجودی درو ایشان انجذاب قلبی و غلبه محبت
نیست بلکه مقصود ازین معرفت تخفیف آن غلبه است تا مدتی اظهار
این معنی را مناسب نمیدید اما چون در بعضی رسایل آن دو وجه
سابق مذکور شده بود مردم قلیل الدرایت ازان در توهم افتا
دند که ازین بیان تنقیص این دو اکابر لازم می آید که طریق ارباب
توحید است باین توسل زبان فتنه انگیزی دراز کردند حتی که این
توهم در بعضی طلاب قلیل الاراده باعث فتور احوال ایشان گشت
بضرورت مصلحت در اظهار این قسم توحید گوید و از برای استشهاد
و ذکر آن واقع نیز مناسب دانسته در تحریر آورد درویشی از مخلصان
خواجه ما نقل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعه کتب
ارباب توحید نسبتی فرا میگیریم نه چنین است مقصود آنست که
که ساعتی خود را غافل سازیم این سخن موید کلام سابق است فضیلت
پناهی شیخ عبدالحق که از مخلصان حضرت خواجه ماست نقل کردند
که حضرت خواجه قبیل ایام رحلت میفرمودند که ما را به یقین یقین معلوم
شده است که توحید کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هرچند
پیش ازین هم میدانستم اما این قسم یقین اکنون بظهور آمده است ازین
سخن نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان بتوحید مناسبت
نداشت در ابتدا رحال اگر آن قسم توحید هم ظاهر شده باشد باکی نیست

ایشان طریق

بلکه باین توسل زبان فتنه انگیزی دراز کردند
حتی که این توهم در بعضی طلاب قلیل
الارادت باعث فتور احوال ایشان
گشت بضرورت مصلحت در اظهار
این قسم توحید صح

بلکه بسیاری از مشایخ را در ابتدا این قسم بظهور آمده است
و بآخر کار ازان بر آمده اند و ایضا بعد از وصول بمقام جذبه نقشبندیه
طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر
جداست و علوم و معارف نیز از همدگر جدا اند غلبه توجه حضرت
خواجه احرار بعد ازان نسبت باطنی اجداد مادری خود است که
پشت به پشت بزرگ آمده اند و این فنا و نیستی که در بالا مذکور شد
از لوازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت
ابنای این وقت از برای ترتیب طالبان طریق حضرت خواجه نقشبند
اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق که بعلوم ظاهر شریعت
بیشتر مناسبت دارند درین چنین زمان فاسد که ارکان شریعت
دران سستی تمام پیدا کرده اند ظهور آنها را مناسب دیده تعیین
همان طریق از برای افاده طلبه نمود و اگر حق سبحانه طریق احرار را
بتوسط این حقیر ترویج میخواست عالم را بآن انوار منور می ساخت
چه انوار این هر دو بزرگ وار را بطریق کمال عطا فرموده است و
طریق تکمیل هر دو اکابر را ادا نموده است ان الفضل بید الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم بادشاهیست کز عنایت خویش
هر دو عالم بیک گدا بخشد ∴ اگر بادشه بر در پیر زن ∴ بیاید تو ای
خواجه سبلت مکن ∴ بحکم و اما بنعمة ربک فحدث بعضی اسرار خفیه را که
در معرض ظهور آورده است حق سبحانه و تعالی طالبان حق را ازان
بهره مند گرداند هرچند میداند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود اما
مقصود افاده طلاب است منکران از مبحث خارج اند و از مطمح نظر

برون نفیلت کثیرا و یهدی به کثیرا بر ارباب بصیرة مخفی نیست که اختیار
یک طریق برای مصلحتی افضلیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید
و بنقض آن طریق دیگر نمی کشد سه دروازه شهر را توان بست
نتوان دهن مخالفان بست الحمد لله ذی الانعام والمنة اولا و آخرا
والصلوة والسلام والتحیة علی رسوله دایما وسرمدا و علی آله
الاخیار و اصحابه الابرار مکتوب دو صد نود و دوم در بیان
آداب ضروریه مریدان و رفع بعضی شبه ایشان و ما یناسب ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب النبویة
و هذبنا بالاخلاق المصطفویة علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات
اتمها و اکملها بدانکه سالکان این راه از دو حال خالی نیستند مریدند
یا مراد اگر مرادند طوعا لهم براه انجذاب و محبت ایشان را کشان کشان
خواهند برد و بمطلب اعلی خواهند رسانید و هر ادبی که در کار شود
بتوسط یا بی توسط تعلیمشان خواهند کرد و اگر زلتی واقع شود زود
متنبه خواهند فرمود و بآن مواخذه نخواهند کرد و اگر به پیر ظاهر
احتیاجی داشته باشند بی سعی ایشان بآن دولت دلالت
خواهند فرمود بالجمله عنایت ازلی جل سلطانه متکفل حال این بزرگواران
است لسبب و بی سبب کار ایشان را کفایت خواهند کرد الله
یجتبی الیه من یشاء و اگر مریدند کار ایشان بتوسط پیر کامل مکمل دشوار
پیری باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد و بسعادت
فنا و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله
بالله و سیر فی الاشیاء بالله را بانصرام رسانیده و اگر جذبه

او بر سلوک او مقدم است و به تربیت مراد ان مربی شده
کبریت احمر است کلام او دوا است و نظر او شفا نفس انفاست
که احیا رولهای مرده بتوجه شریف او منوط است و تازگی جانهای
پژمرده بالتفات لطیف او مربوط و این طور صاحب دولت بیدا نشود
سالک مجذوب هم مغتنم است و تربیت ناقصان از و نیز می آید
و بتوسط او بدولت فنا و بقا میرسید بیت آسمان نسبت بعرش
آمد فرود ورنه بس عالیست پیش خاک تود و اگر بعنایت
خداوندی جل سلطانه طالبی را باین طور پیر کامل مکمل دلالت
فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را بتمام
باو سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت
خود را در خلاف مرضیات او شناسد بالجمله هوای خود را
تابع رضای او سازد و در خبر است حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات اتمها و اکملها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما
جئت به و بداند که رعایت آداب صحبت و مراعات شرایط المجلس
از ضروریات این راه است تا راه افاده و استفاضه مفتوح گردد
و بدونها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجلس بعضی از آداب و شرایط
ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش هوش باید شنید
بدانکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات گردانیده
متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بی اذن او بنوافل و اذکار نپردازد
و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بکلیه خود متوجه او نشیند حتی
که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت

در حضور او او انکند نقل کردند از سلطان این وقت که وزیرش
پیش او ایستاده بود و اتفاقاً درین اثنا آن وزیر التفاتی بجانب
جامه خود کرده بند از دست خود راست می ساخت درین
حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد و دید که بغیر او متوجه است
بزبان عتاب گفت که این را منضبط نمی توانم کرد که تو وزیر من باشی
و در حضور من به بند جامه التفات نمائی باید اندیشید که هرگاه وسایل
دنیاویه را آداب دقیقه در کار است وسایل وصول الله را
بروجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و مهما امکن
در جائی نه ایستد که سایه او بر جامه او یا بر سایه او افتد و بر مصلای
او پا ننهد و در متوضای او طهارت نکند و ظروف خاصه او
استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و بکسی
سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد و در غیبت پیر در جائی که او است
پا دراز نکند و بزاق و بهن بآن جانب نیندازد و هرچه از پیر صادر
شود از اصواب داند اگرچه بظاهر صواب ننماید او هرچه میکند
از الهام میکند و باذن کار میکند بدین تقدیر اعتراض را گنجایش
نباشد و اگرچه در بعضی صور در الهامش خطا راه یابد چه خطای
الهامی در رنگ خطای اجتهادیست ملامت و اعتراض بران
مجوز نیست و ایضاً چون این را محبتی به پیر پیدا شده است در نظر
محب هرچه از محبوب صادر میشود محبوب مینماید پس اعتراض را
مجال نباشد و در کلی و جزوی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و
پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او ادا باید کرد

و فقه را در عمل او اخذ باید نمود سه آنکه در سرائی نگاری است
فارغست : از باغ بوستان و تماشای لاله زار : و هیچ اعتراض
در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگرچه آن اعتراض مقدار حبه خردله
باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان نتیجه نیست و بی سعادت
ترین جمیع خلایق عیب بین این طایفه علیه است مرید را خود نعوذ
بالله چه گنجایش شایبه اعتراض نجانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم
و طلب خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر
و وساوس باشد هیچ شنیده که مومنی از پیغمبری طلب کرده باشد
معجزه طلبان کفار رند و اهل انکار سه معجزات از بهر قهر دشمن است
بوی جنسیت بی دل بر دنست : موجب ایمان نباشد معجزات :
بوی جنسیت کند جذب صفات : اگر شبهه پیدا شود و در خاطر آنرا
بی توقف عرض نماید اگر حل آن نشود تقصیر بر خود نهد و هیچ منقصت
را بجانب پیر عاید نسازد و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر و
قایع از و طلب کند و تعبیری که بر طالب منکشف شود نیز عرض نماید و صواب
و خطا را از وی جوید و بر کشوف خود اعتماد ننهد که حق با باطل درین دار
ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن از وی جدا نشود
که غیر او را بر وی گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند
نکند و سخن بلند با او نگوید سوی او بست و هر فیض و فتوحی که برسد
از او بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضی از مشایخ دیگر رسیده
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است
فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص مرید ملایم کمال شیخی از شیخ

که صورت افاضه از وی ظاهر شده است به مرید رسیده است
ولطیفه از لطایف پیر که مناسبت با آن فیض دارد وبصورت آن
شیخ ظاهر شده است بواسطه ابتلا مرید آن لطیفه را شیخ دیگر خیال
کرده است وفیض را از ان دانسته این مغلطه عظیم است حق سبحانه از
زلت قدم نگاهدارد وبر اعتقاد ومحبت پیر مستقیم دارد بحرمت سید
البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بالجمله الطریق کله ادب مثل
مشهور است هیچ بی ادب بخدا نرسیده است واگر مرید در رعایت
بعضی از آداب خود را مقصر داند و در ادای ما ینبغی نرسد واگر بسعی
هم نتواند از عهده بر آید مغفو است اما از اعتراف بتقصیر ناچار است
واگر عیاذا بالله سبحانه رعایت آداب نکند وخود را مقصر هم
نداند از برکات این بزرگواران محروم است ع هر که از روی
به بهبود نداشت آری مریدی که ببرکت توجه پیر بمرتبه فنا وبقا
برسد و راه الهام وطریق فراست بروی ظاهر شود وپیر از ا
مسلم دارد وبکمال واکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در
بعضی امور الهامی بر پیر خلاف کند وبمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه
نزد پیر خلاف آن متحقق بود سر رسالت امامت وارد چه آن مرید
درین وقت از ربقه تقلید بر آمده است وتقلید در حق وی خطا
است نمی بینی که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در امور اجتهادی
ودر احکام غیر منزله با آن سرور خلاف کرده اند ودر بعضی اوقات
صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم
پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبه کمال

مجوز است وازسوی ادب مبر است بلکه اینجا همین ادب است
واگر نه اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات که بکمال ادب
مؤدب بوده اند غیر از تقلید امر دیگر نمی کرده اند ابو یوسف را
بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی عنه
خطا است صواب در متابعت رای خود است نه رای ابی حنیفه
قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت اباحنیفه فی مسئلة
خلق القرآن ستة اشهر شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است
اگر بر یک فکر ماندی زیادتی پیدا نکردی نحوی که در زمان سیبویه
بوده است امروز باختلاف آرای وتلاحق انظار ده چند زیادتی
وکمال پیدا کرده است اما چون بنا را او نهاده فضل او را است
الفضل للمتقدمین لیکن کمال اینها را است مثل امتی کمثل المطر لا یدری
اوله خیر ام آخره هم حدیث نبوی است علیه وعلی آله الصلوات
والسلام تذئیب لرفع شبهة بعض المریدین بدانکه گفته اند الشیخ یحیی
ویمیت احیا واماتت از لوازم مقام شیخی است مراد از احیای
روحی است نه حسی همین مراد از اماتت اماتت روحی است
نه حسی ومراد از حیوة وموت فنا وبقا است که بمقام ولایت
وکمال میرساند وشیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است
پس شیخ را ازین احیای واماتت چاره نباشد معنی یحیی ویمیت
یبقی ویفنی احیا واماتت حسی را بمنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا
حکم کاه ربا دارد هر کس را که با و مناسبت است در رنگ خس وخاشاک
در عقب او میدود ونصیب خود را از وی استفا مینماید خوارق وکرامات

لهذا از برای جذب مریدان هیئت مریدان بمناسبت معنویه متجذب میگردند وانکه باین بزرگواران مناسبت ندارد از دولت کمالات ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه و خوارق و کرامات بینند ابوجهل و ابولهب را شاهد این معنی باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار وان یروا کل آیة لا یومنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین والسلام

مکتوب دویست و نود و سیوم بشیخ محمد چتری صدور یافت در جواب اسوله او که پرسیده بود لی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات آمده است و ابوذر غفاری نیز همین را گفته وجه آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت شیخ عبدالقادر فرموده و دیگری نیز همین را گفته حقیقة این معامله چیست و پرسیده که مراد از اولیای که قدم ایشان بر گردن آنها نهاده اند اولیای همان عصر اند یا مطلقا الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند بورود آن مبتهج و مسرور گردید چه نعمتی است که دوستان حق جل و علا دور افتاده را یاد فرمایند اندراج یافته بود که حضرت رسالت پناه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت ابوذر غفاری نیز همین گفته و حضرت میران محی الدین گفته که پای من بر گردن همه اولیا است و دیگری نیز همین گفته است گاه گاه برین دو لفظ غوغامی شود عنایت نموده نویسند که این دو سخن چه معنی دارد و درین هر دو چه فرق است متوجه شده اند

واضح نوشته که قریب فهم این غریب باشد ارسال نمایند مخدوما این فقیر در رسایل خود نوشته است که آن سرور را باوجود استمرار وقت وقت نادر هم بوده است و آن وقت در حین ادای نماز بوده ان الصلوة معراج المومن شنیده باشند و ارحنی یا بلال شاهد لیست عدل در اثبات این مطلب و ابوذر غفاری بوراثت و تبعیت نیز باین دولت مشرف شده باشد چه کمل تابعان آن سرور را از جمیع کمالات او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بطریق وراثت نصیب وافر است و حظ کامل و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر قدس سره فرموده قدمی هذه علی رقبة جمیع الاولیا صاحب عوارف که مرید و مربای شیخ ابوالنجیب سهروردی است که از محرمان و مصاحبان حضرت شیخ عبدالقادر بوده است این کلمه را از آن کلمات ساخته است که مشعر عجب اند که از مشایخ در بدایت احوال بواسطه بقایای سکر صدور یافته اند و در نفحات از شیخ حماد دباس که از شیوخ حضرت شیخ است نقل کرده است که او بطریق فراست فرموده که این عجمی را قدمیست که در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آئینه مامور شود بآنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه البته بگوید و همه اولیا گردن نهند بهر تقدیر حضرت شیخ درین کلام محق اند این کلام خواه از بقایای سکر از ایشان سر برزده باشد و خواه مامور باشند به اظهار این کلام قدم ایشان بر گردن های جمیع اولیای آن وقت

زیر قدم بوده است وجمیع اولیا آن وقت زیر قدم ایشان بوده‌اند است
لیکن باید دانست که این حکم مخصوص باولیاء آن وقت است اولیاء
ما تقدم وما تأخر ازین حکم خارج اند چنانچه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود
که قدم او در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود ونیز غوثی
که در بغداد بوده است وحضرت شیخ عبدالقادر وابن سقا وعبدالله
بزیارت او رفته بودند آن غوث بطریق فراست در حق شیخ
گفته که می بینم ترا در بغداد که بمنبر بر آمده ومیگوئی که قدمی هذه علی
رقبة کل ولی الله ومی بینم اولیاء وقت ترا که همه گردنهای خود را
پست کرده اند اجلال واکرام ترا از کلام این بزرگ نیز مفهوم می شود
که این حکم مخصوص به اولیاء آن وقت بوده است درین وقت نیز
اگر کسی را حضرت حق جل سبحانه وتعالی چشم بینا عطا فرماید می بیند چنانچه
آن غوث دیده بود که گردنهای اولیای آن وقت زیر قدم وی
اند واین تجاوز بغیر اولیای آن وقت مکروه است ودر اولیا ما تقدم تکلم ۲
این حکم چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که بیقین از حضرت
شیخ افضل اند ودر تاخیر نیز چگونه متمشی باشد که شامل حضرت
مهدی است که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بقدوم
او بشارت داده است وامت را بوجود او مبشر ساخته واو را
خلیفة الله فرموده است وهمچنین اصحاب حضرت عیسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام که از انبیا اولی العزم است از سابقان اند
وبواسطه متابعت این شریعت ملحق باصحاب خاتم الرسل اند علیه
وعلیهم الصلوة والتسلیمات از بزرگی متاخران این امت تواند بود

که آن سرور فرموده باشد علیه وعلی آله الصلوات والسلام
۲ لا یدری اولهم خیر ام آخرهم بالجمله حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت
شان عظیم است ودرجه علیاست ولایت خاصه محمدیه را علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیه از راه سر بنقطه آخر رسانیده است
وسر حلقه آن دایره گشته ازینجا کسی توهم نکند که چون شیخ سر حلقه
دایره ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیا افضل باشد چه ولایت
محمدی فوق جمیع ولایات انبیاست علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات
زیرا که گوئیم سر حلقه ولایت محمدی است که از راه سر حاصل گشته
است چنانچه گذشت نه سر حلقه مطلق آن ولایت تا افضلیت
لازم آید با آنکه گوئیم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم
افضلیت نیست زیرا که تواند بود که دیگری در کمالات نبوت محمدیه
بطریق تبعیت ووراثت پیش قدم بود وافضلیت از راه آن
کمالات او را ثابت باشد جمعی از مریدان حضرت شیخ عبدالقادر
در حق شیخ غلو بسیار مینمایند ودر محبت جانب افراط می گیرند
در رنگ محبان مفرط حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه از فحوای
کلمه وکلام این جماعه مفهوم میشود که شیخ را ایشان از جمیع اولیاء
ما تقدم وما تأخر افضل میدانند وغیر از انبیا علیهم الصلوة و
التسلیمات معلوم نیست که دیگری را بر حضرت شیخ فضل دهند این
از افراط محبت است اگر گویند آن قدر ظهور خوارق وکرامات
که از شیخ بوجود آمده است از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل او را
باشد گوئیم که کثرت ظهور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد تواند

که یکی بود که هیچ خوارقی از وی بظهور نیاید افضل باشد
از انکس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آید شیخ الشیوخ
در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده است
کل هذه مواهب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و یعطی و
قد یکون فوق هولاء من لا یکون له شی من هذا لان هذه کلها
تقویة للیقین و من منح صرف الیقین لا حاجة له الی شی من هذا و کل
هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر فی القلب و وجود
ذکر الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل بر افضلیت ساختن در رنک
انست که کسی کثرت فضایل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیت
او سازد بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آن قدر فضایل و
مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر بشنو خوارق عادات
بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه
که بذات و صفات و افعال واجبی جل و علی تعلق دارد و وراء طور نظر
عقل است و خلاف متعارف و معتاد است که بندهار خواص خود را
با آن ممتاز ساخته است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات است و اخبار از
مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت
است و نوع ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را
نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا شرافت و اعتبار
دارد که باولیاء خود مخصوص ساخته است و اعداء او را در ان شرکت
نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق معتبر است و در انظار معزز و محترم نسخه ۲
این معنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از

نادانی او را پرستش نمایند و بهر رطب و یابس که او ایشان را
تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکه این محجوبان نوع اول را
از خوارق نمیدانند و از کرامات نمی شمرند خوارق نزد ایشان
منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص
به کشف صور مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان
زهی بیخردان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غایب تعلق
دارد کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه
این علم شایان آنست که به جهل مبدل گردد تا نسیان از
مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی است
تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار است و با
اعزاز و احترام شایان بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و
ناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است و قریب
مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام الهروی ذالامام الانصاری
فی منازل السایرین و شارحه والذی ثبت عندی بالتجربة
ان فراسة اهل المعرفة انما هی فی تمیزهم من یصلح لحضرت الله
جل و علا ممن لا یصلح و یعرفون اهل الاستعداد الذین اشتغلوا
بالله سبحانه و وصلوا الی حضرت الجمع فهذه فراسة اهل
المعرفة و اما فراسة اهل الریاضة و اما فراسة اهل الریاضة
بالجوع و الخلوة و تصفیة الباطن من غیر وصلة الی جانب
الحق تعالی فلهم فراسة کشف الصور و الاخبار بالمغیبات
المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبون عن الحق

١٤

سبحانه و اما اهل المعرفت فلاشتغالهم بمایرد علیهم من معارف
الحق تعالی لایکون اخبارهم الا عن الله تعالی و لما کان العالم اکثر
هم اهل الافتقار الانقطاع عن الله سبحانه و اشتغال بالدنیا مالت قلوبهم
الی اهل کشف الصور و الاخبار عما غاب من احوال المخلوقات
فعظموهم و اعتقدوا انهم اهل الله و خاصته و اعرضوا عن کشف
اهل الحقیقة و اتهموهم فیما یخبرون عن الله سبحانه و قالوا لو کان هؤلاء
اهل الحق کما یزعمون لاخبرونا عن احوالنا و احوال المخلوقات
و اذا کانوا لایقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف
یقدرون علی کشف امورا اعلی من هذه و کذبوهم بهذا القیاس
الفاسد و عمیت علیهم الانباء الصحیحة و لم یعلموا ان الله تعالی
قد حمی هولاء عن ملاحظة الخلق و خصهم و شغلهم عما سواه
حمایة لهم و غیرة علیهم و لو کانوا ممن یتعرض الی احوال الخلق ما
صلحوا للحق سبحانه و قد راینا اهل الحق اذا التفتوا ادنی التفات
الی کشف الصور ادرکوا فیها ما لایقدر غیرهم علی ادراک با
الفراسة التی یثبتها اهل المعرفة و هی الفراسة فیما یتعلق
بالحق سبحانه و القرب منه و اما فراسة اهل الصفا الی رجین
المتعلقین بالخلق و لایتعلق بجناب الحق سبحانه و لا مایقرب
منه و یشترک المسلمون و النصاری و الیهود و سایر الطوایف
فیها لانها لیست شریفة عند الله سبحانه فیختص بها اهله مکتوب
دویست و نود و چهارم بمخدومزادگی جامع علوم ظاهره معارف
و اسرار باطنه مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدد

یافت در بیان معارفی که بصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی
تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و
التسلیمات و مبادی تعینات سایر خلایق و لحوق جزئیات با
کلی خود و عدم جواز اشتقال جزئیات یک کلی بسوی کلی دیگر و
فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیمات
و در حصول وصل عریان مر کمل تابعان را با وجود توسط انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات و در تحقیق الفاظ محو و اضمحلال که در
عبارت مشایخ قدس الله اسرارهم واقع شده اند و ما یناسب
ذلک صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود تعالی و تقدس
که اولشان صفت الحیوة است و آخرشان صفت تکوین سه قسم
اند قسمی است که تعلق آن بعالم غالب است و اضافت
آن بخلایق بیشتر کالتکوین ازینجاست که جمعی از اهل سنت
و جماعت انکار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات
اضافیه است و الحق انه من الصفات الحقیقیه الغالبة علیها الا
الاضافة و قسمی دیگر آنست که اضافه دارد اما کمتر از قسم سابق
کالعلم و القدرة و الارادة و السمع و البصر و الکلام و قسم ثالث
اعلای اقسام ثلثه است که از ابهیچ وجه بعالم تعلق نیست و از گرد
از اضافت ندارد کالحیوة این صفت ام جمیع صفاتست و اصل همه
آنها و اسبق کل و اقرب باین صفت صفت العلم است که مبدا
تعین خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و
صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است و چون هر صفه باعتبار

تعلقات شتی متعدده جزئیات دارد و مثل تکوین که اثرا باعتبار
تعلقات شتی تخلیق و ترزیق و احیا و امانت جزئیات پیدا شده است
و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق
آمده و هرکه مبدا تعین او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها
جزئیات آن کلی است تابع آنکس خواهند بود و زیر قدم
او زندگانی خواهند نمود ازینجاست که میگویند فلان زیر قدم
محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و فلانی زیر قدم موسی علیهم
الصلوات والتحیات والتسلیمات اتمها واکملها و چون این
جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود ملحق بکلیات
خواهد بود فرق باصالة و تبعیت خواهد ماند و امتیاز بتوسط
و عدم توسط خواهد شد چه تابع هرچه می یابد و هرچه می بیند
بی توسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از قصور خود اصل را
متوسط نداند اما فی الحقیقة اصل درمیان تابع و مشهود یا مشهود
او حایل است نه حایلی که مانع شهود باشد بلکه باعث
شهود در رنگ عینک صاف و جایز نیست که جزئیات
یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج کرده تحت کلی دیگر در آیند
و مشهود ایشان مشهود آن کلی دیگر شود مثلا جماعه که زیر
قدم موسی اند انتقال نموده زیر قدم عیسی داخل
شوند اما تواند بود که در زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم
اویند علیه و علی آله الصلوة والسلام زیرا که رب محمد رب
الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات

اصل الاصل باشد و این ترقی گویا تا اصل الاصل است نه که باصل که
مباین اصل انها است این قدر فرق درمیان جزئیات و کلیات
آنها خواهد ماند که جزئی را دو حایل است یکی اصل خود که کلی اوست
و حایل دیگر اصل الاصل است و کلی او را حجاب اصل الاصل است
و پس ازینجا معلوم گشت که مشهود محمد رسول الله صلی الله علیه تعالی
و علی آله و سلم بی پرده تعینات است و مشهود دیگران در پرده
تعینات لااقل در یک پرده تعین محمدی ازینجاست که گفته اند تجلی ذات
خاصه محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
و تجلی دیگران در پرده صفات لااقل در پرده رب الارباب
که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفت
الحیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید که مشهود سایر انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات در پرده مبدا تعین محمدی است
که رب اوست و اولیای امت او که بالاصالة زیر قدم اویند
علیه الصلوة والسلام مشهود ایشان نیز در رنگ مشهود سایر انبیا
در پرده رب الارباب خواهد بود پس فرق درمیان سایر انبیا
علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات و درمیان اولیا امت او علیه
الصلوة والسلام چه باشد در جواب گوئیم که انبیا را سوای این مشهود
که در پرده حقیقت محمدی است مشهود دیگر هم هست که از راه
مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالاصالة عینک های مخصوصه
خود را بر دیدهای بصیرت گذاشته مشاهده غیب الغیب میفرمایند
باید دانست که این دو مشهود نه باین معنی است که هر دو معا متحقق

میشود بلکه باین معنی است که اگر ترقی باصل الاصل برسد شهود او
در پرده حقیقت محمدی است در رنگ عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام که بعد از نزول باین دولت مشرف خواهد شد و این
ترقی بسیار متعسر است نزدیک باستحاله است فضل عظیم خداوندی
جل سلطانه درکار است و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی المشرب
واگر ترقی از اصل خود نمود و از حقیقت خود بحقیقة الحقایق نرسید
شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است بدان واگاه باش که
همچنان که بحضرت ذات تعالی وتقدس راهی است از حقیقة
الحقایق که بعد طی منازل کثیرة وصول میسر میشود وهمچنین است از سایر حقایق
کلیات نیز راهی بحضرت تعالی وتقدس که بعد از طی مراحل متکثره
وصول حصول می پیوندد وغایت ما فی الباب در راه حقیقة الحقایق
وصل عریانست و در سایر طرق هرچند وصل ذات میسر شود اما بی
شعر از منتهای اصول عالیه حقیقة الحقایق که حقیقت محمدی است در میان
حایل است اگرچه حاجز حصین نباشد ومانع متین نبود وهمین قدر حاجز
یه است که مانع اطلاق تجلی ذات گشته واگر نه سایر انبیا را نیز بالاصالة
از ذات تعالی نصیب است و امتان کمل ایشان را به تبعیت این بزرگواران
علیهم وعلی امهم الصلوة والتحیات نیز نصیب است سوال هرگاه صفة
الحیوة فوق صفة العلم باشد پس در راه حقیقة الحقایق نیز تعین صفة الحیوة
حایل اند پس وصل عریان چون بود وتجلی ذات چرا نامند جواب آن
تعین کلا تعین است زیرا که در مراتب فوق آن تعین محو ومتلاشی
میگردد وهیچ اعتباری او را در مرتبه حضرت ذات تعالی نمی ماند هرچند

صفات دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات تعالی اعتباری نیست
اما آنها تا مرتبه ذات نمیرسند بنوعی که متلاشی گردند بخلاف
صفة الحیوة که آنجا میرسند ومتلاشی میگردد ولهذا تعین حقیقت
محمدی وسایر تعینات خلایق دیگر دایمی اند وزوال آنها در مرتبه
از مراتب محال گشت بلی رسیدن بشیء دیگر است و مضمحل گشتن
در شیء دیگر در عبارت بعضی از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم
که لفظ محو واضمحلال واقع میشود مراد ازان محو نظری است
نه محو [illegible] عینی یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد نه آنکه
در نفس میگردد نه آنکه در نفس الامر محو شود که آن الحاد وزندقه
است جمعی از ناقصان این راه ازان الفاظ موهمه محو واضمحلال
عینی دانسته اند و بزندقه رسیده اند واز عذاب وثواب اخروی
انکار نموده اند وخیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت
آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحدة خواهند رفت
واین کثرت دران وحدت مضمحل خواهد شد وجمعی ازین زنادقه
آن محو شدن را قیامت کبری خیال کرده اند واز حشر ونشر و
حساب وصراط ومیزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا کثیرا من
الناس یک شخص را ازان جماعه دیده که در مطلب خود شعر
مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس الله سره استشهاد می آورد
س جامی معاد ومبدا ما وحدتست وبس ما در میان کثرت
موهوم والسلام نفهمیده اند که مراد مولانا ازین بیت عود ورجوع
بوحدت باعتبار نظر وشهود است غیر از یک ذات مشهود ایشان

نمی ماند وکثرتها بتمام از نظر ایشان محتفی میکردد نه رجوع عینی و وجودی
مکر کورند نمی بینند که از هیچ کاملی عجز و نقص و احتیاج زایل نشده است
پس معنی رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اکر رجوع بوحدت
بعد از موت خیال کرده اند کافر زندیق اند که از عذاب اخروی انکار
دارند و ابطال دعوت انبیا مینمایند علیهم الصلوات والتسلیمات اجمعها
واتمها واکملها سوال تو در بعضی رسایل خود نوشته که فنای اخفی مخصوص
بولایت محمدی است معنی این سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم
شد که وصل عریان مخصوص بولایت محمدیست و دیگر انبیا هر چند حجب
مرتفع شود اما از حیلوله همچو پیراهن شغر که از راه توسط حقیقت محمدی
حاصل میکردد چاره نبود کما پس از اخفا که نهایت مراتب انسانیست
در علو باندازه حیلوله آن بقیه میماند پس بملاحظه آن بقیه اطلاق فنای
مطلق مجوز نباشد بقای آن بقیه را غیر از محمدی کیست که دریابد و از
هزاران محمدی المشرب اکر یکی را ازین حدت نظر پیدا شود هم معتنم است
مشایخ طبقات اکثر شان تا روح و سر سخن کرده اند کم کسی باشد
که از خفی سری گفته باشد فکیف از اخفی وانکه در دریای اخفی غوطه
زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت
احمر است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم سوال معتقد تو آنست که هر چه نبی را علیه و علی آله الصلوة
والسلام از کمالات حاصل آید کمل تابعان او را نیز به تبعیت از آن
کمالات نصیبت است پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد
و حال آنکه همان نبی در میان حایل است جواب حیلوله نبی در وصل

عریان ضرر ندارد چه آن وصل به تبعیت است نه باصالت پس
حیلوله موکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است
نه رفع متوسط که آن مناسب مقام اصالت است پس هم حیلوله
باشد و هم وصل عریان به تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست
که در ماده کمل تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات وصل عریان
و تجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء دیگر صلوات الله تعالی و تسلیماته
علی نبینا و علیهم این اطلاق تجویز نمیکنند با آنکه حیلوله نبی ما علیه الصلوة
والسلام در هر دو ماده حاصل است جواب تجویز این اطلاق در ماده
کمل متابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن اطلاق نیست
چنانکه گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات
اکر این اطلاق تجویز یابد باعتبار اصالت خواهد بود چه این بزرگواران
باصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و شک
نیست که حصول متوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد بود
پس فرق واضح گشت باید دانست که فرق اصالت و تبعیت در
میان انبیا ما تقدم و کمل تابعان این امت علی نبینا و علیهم و علی امهم
الصلواة والسلام والتحیة موجب افضلیت انبیا است علی نبینا
و علیهم الصلوات والتحیات چه اصل مقصودی است و تابع طفیلی
هر چند بر تابعان اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است
و در متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلی را چه یارا که بمقصودی
مساوات جوید چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در
اصل بر وجه اتم و اکمل است و در تابع بوجه اسم و رسم اما این

قدرهست که این مناسبت تصحیح مینمایند و تابع را همچو متبوع میسازد
لهذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات علماء امت خود
را همچو انبیای بنی اسرائیل فرمود پس ازین بیان لازم آمد که حصول
تجلی ذات مر اولیای این امت را موهم مفضل نباشد بر انبیا
که تجلی ذات نداند فافهم فانه من مزلة الاقدام والمنصف فان هذه
العلوم استاثره الله سبحانه هذا العبد بها بصدقه حبیبه علیه و علی
اله الصلوة والسلام سوال مقرر است که مقصود از آفرینش خاتم الرسل
است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات دیگران در نفس وجود
و حصول کمالات طفیلی او یند و به تبعیت او بدرجات علیا میرسند
لهذا در روز قیامت ادم و من دونه تحت لوای او علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات خواهند بود و توکفتی دولت وصول
مر سایر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات بطریق اصالت
است نه بطریق تبعیت و جه آن چه باشد جواب همچنانکه محمد رسول
الله را صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم از راه حقیقت خود
طریقی است بحضرت ذات تعالی و تقدس انبیا دیگر را علی نبینا
و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز راهها است از حقایق انهابجضرت
ذات تعالی شانه درین وصول تبعیتی نیست بخلاف امتان که بتبعیت
انبیا از راه حقایق ایشان که مناسب استعداد هر کدام است بمطلوب
میرسند اصالة در حق ایشان مفقود است غایت ما فی الباب چون
وصل دیگران [illegible] نیست چه حقیقه خاتم الرسل علیه الصلوة و التسلیمات
براهین شعر مطلوب کشته است پس ناچار اول فیضی که میرسد بان حقیقت

تشبیه

اگر چه بالاصالت باشد وصل

اتصال

اتصال می یابد بعد از آن بتوسط او بدیگران میرسد و معنی تبعیت
همین حصول توسط است پس آن اصالة باین تبعیت جنگ ندارد
لیک باید دریافت تبعیتی که در حق امتان گفته شده است و رار
این تبعیت است که منافی اصالة است کما هو غیر مرة اگر گویند
که در مراتب عروج از مرتبه صفة الحیوة نیز نصیب کمل هست یا نه گوئیم
که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که در نهایت این صفت را
اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس و نصیب
کمل از مقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه تو در بالا گفته که تعینات حقایق
را اضمحلالی عینی نیست اگر هست نظری است که اضمحلال عینی بالحاد و
زندقه میرساند جواب اضمحلال عینی چه در کار اضمحلال نظری کافیست
اگرچه درین اضمحلال مراتب متفاوته باشد فافهم والله سبحانه اعلم
بحقیقة الحال والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت المصطفی
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دویست
و نود و نهم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافت در بیان نظر
بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن و خلوت در انجمن که
اصول مقرره طریقه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم اجمعین
باید دانست که یکی از اصول مقرره طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرار مشایخها نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید که نظر
از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل بفوق ننماید زیرا که این خلاف
واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق مینماید و قدم را ردیف خود
مینماید زیرا که عروج بر زینهای علوم اول نظر است بعد از ان قدم صعود

فافتر قا

مینماید و چون قدم بمرتبه نظر رسید نظر از انجا بمرتبه بالا می آید و قدم
بتبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر ازان مقام ترقی
میکند علی هذا القیاس و اگر مراد آنست که نظر باید که بمقامی ترقی نماید که
انجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع است زیرا که بعد از
تمامی قدم اگر نظر تنها باشد بسیاری از مراتب کمال فایت شود
بیانش آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب استعداد سالک است
بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست لیکن قدم
اول باصالت است و قدم ثانی بتبعیت آن نبی و فوق مراتب
این دو استعداد ادراک قدم نیست اما نظر هست و این نظر چون حدت
پیدا کند منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آله
الصلوة والتسلیمات که آن سالک بر قدم اوست کمل تابعان نبی
را از جمیع کمالات او نصیب است لیکن تا نهایت مراتب استعداد
که باصالت سالک و تبعیت اوست قدم و نظر موافقت دارند بعد
ازان قدم کوتهی میکند و نظر تنها صعود مینماید و تا نهایت مراتب
نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات نیز فوق اقدام ایشان صعود میفرماید کمل متابعان
این بزرگواران را از مقامات انظار ایشان نیز نصیب است
چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیب است و فوق قدم خاتم
الانبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مقام رویه است
که دیگر از ان موعود بآخرت است الچه دیگر از انبیه است اورا
نقد است کمل تابعان او را ازین مقام نصیب است اگرچه رویت

نیست

نیست ع ز یاد حافظ این همه اخر بهر زه نیست ؛ هم قصه
غریب و حدیث عجیب هست ؛ بر سر اصل سخن رویم
و گوییم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر تخلف نماید بنوعی
که در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیک است زیرا که
این معنی مانع ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاهر
مراد داشته شود گنجایش دارد و چه در وقت راه رفتن
نظر پیش اگند کی پیدا میکند و محسوسات متلون انتشار حاصل میکرد
و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت اقرب باشد و این مناسب
مراد است بمعنی کلمه دیگر که قرین اوست و آن کلمه انیست
هوش در دم غایت ما فی الباب کلمه اولی از برای دفع تفرقه
انیست که از آفاق منجر د و کلمه ثانی دفع تفرقه النفس میسازد و
کلمه ثالث که قرین این دو کلمه است کلمه سفر در وطن است
و آن عبارت از سیر در انفس است که منشاء حصول اندراج النهایت
فی البدایت است که مخصوص باین طریقه علیه است هرچند سیر
در انفس در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر آفاقی است
و درین طریق شروع ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این
سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق عالی اندراج البدایت
فی النهایت نیز گوییم گنجایش دارد و کلمه چهارم که قرین این
کلمات سه گانه است کلمه خلوت در انجمن است هرگاه سفر
در وطن میسر شد پس در انجمن نیز در خلوت خانه وطن سفر
نماید و تفرقه آفاق بجز و انفس راه نیابد این نیز بتقدیری است

که درهای حجره را بربسته باشد و روزنها مسدود ساخته پس
باید که در انجمن تفرقه متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی نگردد
و این همه تحملات و تکلفات در ابتدا است و در وسط و در
انتها هیچ ازینها در کار نیست در عین تفرقه بجمعیت است
و در نفس غفلت حاضر ازینجا کس گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه
در حق منتهی مطلقا مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و
عدم تفرقه در جمعیت باطن او برابرند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن
جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود
قال الله سبحانه و تعالی لنبیه علیه و علی آله الصلواة و السلام
واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا شود پس تفرقه ظاهر نیز
در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقه باطن هیچ وقتی از اوقات
مستحسن نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه
از عباد مسلم از برای حق شد جل سلطانه باطن تمام و نصفی از ظاهر
و نصفی دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق ماند و چون ادای آن
حقوق چون که امتثال اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر هم نیز
راجع بحق است تعالی و تقدس الیه یرجع الامر کله فاعبده مکتوب
دویست و نود و ششم در بیان بساطت صفات حق جل و علی
و نفی تعدد و تعلق آن با شیا بحضرت مخدوم زادگی خواجه محمد سعید
سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت الحمد لله رب العالمین و
الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بدان

نصف

اسعد

اسعدک الله که صفات واجبی جل سلطانه در رنگ ذات او
تعالی بیچون و بیچگونه اند و در بساطت حقیقیه اند مثلا یک انکشاف بسیط است
که معلومات ازل و ابد بهمان یک انکشاف منکشف میگردد و یک
قدرت کامله بسیط است که مقدورات اولین و آخرین بوسیله
آن بوجود می آیند و یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد همان
کلام گویا است علی هذا القیاس سایر الصفات الحقیقیه و تعددی
که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز در آن مرتبه
مفقود است اشیا معلوم و مقدور حق اند سبحانه اما صفت علم
و صفت قدرت با شیا هیچ تعلقی نیست این معرفت ورای طور
نظر عقل است ارباب معقول هرگز مثل این معنی تجویز نمی نمایند
و محال میدانند که اشیا معلوم حق باشند جل شانه و علم او تعالی با نها
تعلق نکند و همچنین مقدور باشند و قدرت تعلق نشود نمی بینند که در آن
مرتبه ازل و ابد آن حاضر است بلکه آنهم گنجایش ندارد و پیش از تعبیر
با قرب شی داو فوق آن نیست و موجودات از ازل و ابد در آن
آن حاضر حاضرند و در همان آن حاضر زید را هم معدوم میدانند
و هم موجود و هم جنین میدانند و هم صبی و هم جوان میدانند و هم پیر و هم
حی میدانند و هم میت و هم در برزخ میدانند و هم در حشرات
و جنات و معلوم است که آن را باین موجودات هیچ تعلقی نیست
چه اگر تعلقی پیدا کند که از آنیت خواهد برآمد و زمان نام خواهد یافت
و ماضی و استقبال خواهد گشت پس این موجودات هم در آن ثابت
اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود بسیط حقیقی که او را

بهیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات با آن یک انکشاف معلوم
کردند چه عجب زیرا که جمع چندین در ین موطن از استحاله برآمده است
که مخصوص باتحاد زمانست و اتحاد جهة اینجا نیست زمان که گنجایش نیست از لا
بجری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهة نیز مفقود است که فرق اجمال و تفصیل
است همرنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف
که قسم یکدیگراند همه را در ان واحد متحد می بینم و منصرف را عین غیر منصرف
می یابم و مبنی را عین معرب میدانم و بگوید که با وجود این جامعیت
کلمه را با هیچ یکی از ین اقسام تعلق نیست او از ین همه مستغنی است
که هیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمی کند در ما
نحن فیه و لله المثل الاعلی چرا استبعاد کند و توقف نمایند اگر گویند
مثل این سخن کسی نگفته است گوییم اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب
مرتبه وجوب او تعالی و تقدس نیست ع خربزه بخور ترا بفالیز چکار نه مثالی که در
مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این معرفت آنست که گفته اند
که علم بعلت مستلزم علم بمعلول است و درین صورت بالاصالة
مدرک متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده است علم معلول
بتبعیت آن علم علت آمده بی آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد اما
ارباب معقول درین صورت نیز بی تعلق علم در مرتبه ثانی معلومیت
معلول تجویز نخواهند کرد و اگرچه آن تعلق بالاصالة نباشد لیکن مثالی
قریب تر ازین مثال معلوم نیست که پیدا شود مقصود توضیح است
نه اثبات والله تعالی اعلم بحقایق الامور کلها والصلوة والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات

در این مرتبه

و سخن اگر گفته است

والتحیات المبارکات مکتوب دوصد و بیست و نهم بمولانا بدر
الدین سرهندی صدور یافت در تحقیق احاطه و سریان حق سبحانه
و توضیح آن بامثله و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی ○

اعلم ان احاطة الحق سبحانه بالاشیاء و سریانه فیه کاحاطة المجمل
بالمفصل و سریانه فیه کالکلمة مثلا ساریة فی جمیع اقسامها من الاسم
والفعل والحرف وکذا فی اقسام الاقسام من الماضی والمضارع و
الامر والنهی والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمثنی المتصل و
المنقطع والحال والتمیز والثلاثی والرباعی والخماسی والحروف الجارة
والناصبة والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة بالاسماء
والحروف الداخلة علیهما الی غیر ذلک من الاقسام الحاصلة من
التقسیمات الغیر المتناهیة فهذه الاقسام کلها غیر الکلمة بل هولاء اعتبارات
مندرجة تحت الکلمة ما زاد فی تفصیلها و تمیز عن الکلمة و فی تمیز
بعضها عن بعض شی الا باعتبار العقل و فی الخارج لیست الا الکلمة
ولهذا اصح الحمل ولکن لکل مرتبة من المراتب اسم یختص هو بها واحکام
لا توجد فی غیرها مثلا الدال علی المعنی بالاستقلال مع الاقتران
بالزمان فعل وبغیر الاقتران اسم وغیر الدال علی المعنی بالاستقلال
حرف وکذا المقرون بالزمان الماضی فعل ماضی و بالزمان الحال
والاستقبال مضارع وما وجد فیه علتان من العلل التسعة المشهورة
فغیر منصرف والا فمنصرف وحروف علیها الجر جارة وحروف
علیها النصب ناصبة فاطلاق اسم مرتبة اخری واجراء احکام احدیها
علی الاخری کاطلاق فعل الماضی علی المضارع والمنصرف علی غیر

علی غیر

غیر المنصرف والجارة علی الناصبة مع کون المراتب کلها لیست
الا الکلمة فاجراء احدهما علی الآخر ضلالة محضة وخروج عن الصراط
النبوی المنقول والله سبحانه اعلم ان لکل مرتبة من مراتب تنزل
الوجود سبحانه اسما مختصا بها واحکاما لا توجد الا فیها فالوجوب
الذاتی والاستغناء الذاتی مختصة بمرتبة الجمع والالوهیة والامکان الذاتی والا
فتقار الذاتی مختصة بمرتبة الکون والفرق والمرتبة الاولی مرتبة الر
بوبیة والخالقیة وللمرتبة الثانیة مرتبة العبودیة المخلوقیة فلو ا
طلق اسامی احدیهما علی الاخری واجری احکام مختصة بمرتبة
علی المرتبة الاخری لکان زندقة صرفة وکفرا محضا والعجب من
بعض الملاحدة والزنادقة انهم کیف یخلطون المراتب ویجرون
احکام مرتبة علی مرتبة اخری فیصفون الممکن بصفات الواجب
والواجب بصفات الممکن مع علمهم بتمایز صفات الممکن الذی هو مرتبة
واحدة بعضها عن بعض واختلاف احکامها وعلمهم بعدم زوال تمایز
هم واختلاف احکامهم اصلا مع اتحادهم فی المرتبة الکونیة فانهم
یعلمون بالبدیهة مثلا ان الحرارة والاشراق من صفات النار
المختصان بها لیست واحدة منها فی الماء ولا یوصف بها الماء وکذا
البرودة التی اختصت بالماء لیست فی النار وکذا یمیزون بالفرق
بین ازواجهم وامهاتهم ویحکمون بتفرقة احکامهم والله سبحانه الهادی
الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب دویست ونود
وهشتم بمیر محب الله مانکپوری صدور یافت در بیان وصول
بنهایت کار بطریق اشارت خفیه وعبارت لطیفه بدان ارشدك الله

تعالی مدتها که سیر در ظلال داشت وصول بظل عین حصول می
یافت حالا که وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد
کالمرآة الکائنة فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص
الا الظل فافهم فان کلامنا اشارت بدانند عبارتی مناسب
بیان طریق که بطریق رمز واشارت تحریر یافت بود مناسب این
مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جان
ماخوذ از پیر راه وان مداومت بر آن بازگشت بفضل حضرت
رحمان وصل عریان باقی همه حسبان والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات
اکملها مکتوب دویست ونود ونهم بشیخ فرید راهولی صدور یافته
در عزای مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بقضا و فضیلت مرگ
طاعون و در بیان آنکه فرار از زمین طاعون گناه کبیره است
و در رنگ فرار یوم زحف است بعد الحمد والصلوة وتبلیغ
الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبتها نوشته
بودند انا لله وانا الیه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بقضا
باید داد بیت من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری که خوش
بود ز عزیزان تحمل خواری قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر وقال تبارک وتعالی ظهر
الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس درین وبا از
شومی احوال اعمال ما اول موشان هلاک شدند که با اختلاط
بیشتر داشتند و زنان که مدار نسل و بقاء نوع انسان بر وجود

ایشان است بیشتر از مردمان بروند و هرکه درین وبا از مردان
گریخت و سلامت ماند خاک بر حیوة او و آنکه نگریخت و مرد طوبی له
وبشری له بالشهادة فقد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل
الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لانه نظیر المقتول
فی المعرکة وبان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب
له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المرابط کذا ذکر الشیخ
الاجل السیوطی فی کتاب شرح الصدور بحال الموتی والقبور وقال
وهو متجه جدا و همچنین که کسی که نگریخت دنمرد از جمله غازیان و مجاهدانست
واز جر که صابران و بلاکشان هرکسی را اجلی است مسمی که گنجایش
تقدیم و تاخیر ندارد واکثر گریزپایان که سلامت ماندند بعلت
انکه اجل ایشان نرسیده بودند انکه گریختن ایشانرا از مرگ
خلاص ساخت واکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک
شدند فلیس الفرار ینجی ولا الاستقرار یهلک این فرار در رنگ
فرار یوم زحف است و گناه کبیره است از مکر خدا ونداست
جل سلطانه که گریزند تا سلامت مانند و صبر کنند کان هلاک شوند
یضل به کثیرا ویهدی کثیرا شنیده میشد از صبر و تحمل شما و امداد و اعانت
شما بمسلمانان جزاکم الله سبحانه خیرا در تربیت طفلان و تحمل آزار
ایشان دلتنگ نشوند که امید واری اجر جزیل بر آن مترتب است
زیاده چه نویسد مکتوب سیصدم بمخدومزادگی جامع علوم عقلی
ونقلی مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته
در بیان اسرار غامضه و معارف غریبه بطریق رمز و اشارت

و ایماء الی از مقام قاب قوسین او ادنی نیز اندراج یافته است
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انسان کامل چون بسیر
تفصیلی مراتب اسما و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و
مرات کمالات اسما و صفات الهیه جل سلطانه گردد و عدم ذاتی او که
مرآت آن کمالات است بتمام مختفی شود و غیر آن کمالات در وی
هیچ چیز ظاهر نبود و این زمان بیقای خاص که منوط بآن کمالات است
بعد از حصول فنای تام که مربوط باختفای عدم او بوده مشرف گردد
و اسم ولایت بروی صادق آید بعد ازآن اگر عنایت ازلی جل
سلطانها شامل حال او بود تواند بود که مرة ثانیه این کمالات که
عارف به آن بقا یافته بود در مرآت حضرت ذات تعالی و
تقدس منعکس گردد و ظهور انجا پیدا کند درین وقت سر قاب
قوسین بظهور آید باید دانست که ظهور شی در وی درین موطن
کنایت از حصول نسبه مجهوله است مر شی را با آن مرات نه آنکه
انجا حقیقت مرات است و حصول شی است در وی و لله المثل الاعلی
و چون کمالات آن که عارف بقا بدان یافته بود در مرات
آنجناب قدس بطریق حقیقت و اصالة منعکس گردد و ظهور انجا پیدا
کند و نسبت مجهول الکیفیه او را انجا حاصل شود لاجرم انا که
عارف تعلق داشت انجا اطلاق باید وخود را ان کمالات باید
وخود را ان کمالات ظاهر بیند نهایت عروج انا در مقام قاب
قوسین تا اینجاست ای فرزند بشنو مرات صورت که در وی
حسن و جمال منعکس گردد آن مرات حیوة و علم پیدا کند ناچار

بظهور آن حسن و جمال ملتذ خواهد گشت و حظ وافر خواهد برد در
مرآت حقیقت هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات امکان است
اما امری که شایان آن مرتبه علیا است و از سمات نقص و حدوث
بر اکاین و ثابت است ع فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصه غریب و حدیث عجیب هست این کمالات ظاهره که در آن
مرتبه نسبت مجهول الکیفیه پیدا کرده اند حکم اینها در رنگ حکم عالم خلق
انسانست نسبت بعالم امر و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه ایجاد در آب
و چون این کمالات ظاهره که تفصیل حضرت اجمال و اَنست تعالی و تقدس
نسبت مجهول الکیفیة بحضرت اجمال پیدا کرده اند و اتصال بلا کیف بدست آورند
و آئینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار در حضرت اجمال تفصیل بحر و اعتبار
او بحض توهم نیز پیدا شد که سبب عروج انای عارف گشت این
کمال وابسته بمقام اولی است ع قلم اینجا رسید سر بشکست این
بیان نهایت النهایت و غایت الغایت که فهم آن از ادراک خواص
بمراحل دور است از عوام چه گوید از اخص خواص نیز اقل قلیل اند که تا این
دولت و معرفت مهتدی گشته اند ع اگر بادشه بر در پیر زن بیاید
تو ای خواجه سبلت مکن این نهایت باعتبارات ظهورات
و تجلیاتست که بعد آن از قسم تجلی و ظهور هیچ متصور نیست ع و من
بعد هذا ما یدق صفاته و ما کتمه احظی لدیه و احمل والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و علی آل کل و ملائکتک و اعلاها داد و مها و ابقاها و اعمها و اشملها

مکتوب سیصد و یکم بمولانا امان الله فقیه صدور یافته

در بیان قرب نبوت و قرب ولایت و در اینها که بقرب نبوت
موصلند و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
والصلوة معلوم فرزندی مولانا امان الله باد که نبوت عبارت از
قرب الهی است جل سلطانه که شائبه ظلیت ندارد و عروجش رو بحق
دارد جل و علا نزولش رو بخلق این قرب بالاصاله نصیب انبیاست
علیهم الصلوات والبرکات والتسلیمات و این منصب مخصوص به این
بزرگواران علیهم الصلوات والبرکات و خاتم این منصب سید البشر
است علیه و علی آله الصلوات والسلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه
الصلوة والتحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود
علیهم الصلوات والسلام غایت ما فی الباب متابعان و خادمان را
از دولت داولش صاحبان نصیب است پس از قرب انبیا علیهم
الصلوات والتحیات کمل تابعان را هم نصیب بود و علوم و معارف
و کمالات انعام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد ع
خاص کند بنده مصلحت عام را پس حصول کمالات نبوت مرتابعان را
بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و علی
جمیع الانبیاء والرسل الصلوات والتحیات منافی خاتمیت او نیست
علیه و علی آله الصلوات والسلام فلا تکن من الممترین بدان اسعدک
الله تعالی راههائی که بکمالات نبوت موصلند دو است
راهی است که مربوط بطی کمالات مفصله مقام ولایت و منوط
است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سکریه که مناسب مرتبه
ولایت اند بعد از طی این کمالات و حصول این تجلیات قدم در

درکمالات نبوت نهاده می آید درین مقام وصول باصل است
والتفات به ظلیت [حیثیت] نیست و راه دیگر آنست که بی توسط حصول این
کمالات ولایت وصول بکمالات نبوت میسر میگردد و این راه دوم
شاه راه است و اقرب است بوصول و هر که بکمالات نبوت رسیده
است الا ماشاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام
علیهم الصلوة والسلام و از اصحاب کرام ایشان به تبعیت و ورا
ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوة والتحیة و راه اول دور و دراز
است و متعسر الحصول و متعذر الوصول جمعی از اولیا در مقام ولایت
که بشرف نزول مشرف گشته اند کمالاتی که بمقام نزول تعلق داشته است
کمالات نبوة خیال کرده اند و روی بخلق را که مناسب مقام دعوت است
از خصایص مقام نبوت انگاشته نه اینچنین است ملکه آنرا نزول و رنگ
عروج آن هر دو از ولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق
مقام ولایت که به نبوت تعلق دارد و این توجه بخلق غیر آن توجه بخلق
است که بنبوت مناسب است و این دعوت غیر آن دعوت
است که از کمالات نبوت شمرده اند چه کنند که قدم از دایره ولایت
بیرون نمانده اند و حقیقت کمالات نبوت را در نیافته نصف ولایت
را که جانب عروج اوست تمام ولایت انگاشته اند و نصف
دیگر از انکه جانب نزول اوست مقام نبوت تصور کرده اند
چو آن کرمی که در سنگی نهانست زمین و آسمان او همانست
و ممکن است که شخصی براه اول وصول پیدا کند و جمیع کمالات منفصله
ولایت و نبوت نماید و تمیز در میان کمالات این دو مقام کما ینبغی

ایشان لا اریذ و در مرتبه نبوت چونکه رفع اثنینیت در کار نیست
زوال نفس اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصی بوی راه
یافته است بواسطه خبث متعلق اوست پس باید که متعلق اوامر
خبیث و نامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات او مراضی حق باشند جل
و علا و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میکوشند
و در مرتبه نبوت مطلوب نفی متعلقات سوء این صفات است نه نفی
اصل این صفات که فی حد ذاتها کامله اند مثلا صفة علم فی ذاتها
از صفات کامله است اگر نقصی بوی راه یافته است از راه متعلق
سوء اوست پس نفی متعلق سوء آن ضروری آمده نه نفی اصل آن
صفة علی هذا القیاس پس شخصی که بمقام نبوت از راه ولایت
آمده است او را در اثنای راه از نفی اصل صفات چاره نبود
و آنکه بی توسط ولایت بآن مقام رسیده است او را نفی اصل
صفات کاری نیست نفی متعلقات سوء این صفات باید کرد باید
دانست که مراد ازین ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است
که بولایت صغری معبر است و ولایت اولیاست اما ولایت
انبیا که از ظل گذشته است دیگر است آنجا مطلوب نفی متعلقات
سوء صفات بشریت است نه نفی اصل این صفات و چون نفی متعلقات
سوء صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
بحصول پیوسته بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوت
خواهد بود ازین بیان لایح گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره
نبود زیرا که ولایت از مبادی و مقدمات اوست اما ولایت

مطلوب نگشت چرا مطلوب باشند که اراده ۴

طلبی در وصول بکمالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق
افتد و بعضی دیگر را اصلا بآن عبوری واقع نشود فافهم و شک
نیست که نفی اصل صفات متعسر است نسبت بنفی متعلقات سوی آن
صفات پس حصول بکمالات نبوت اهون و اقرب باشد نسبت بحصول
کمالات ولایت و همین نسبت یسر و قرب است در هر امری که و
صول باصل دارد نسبت باموری که از اصل جدا افتاده اند نمی بینی
که کیمیای اصل بسهولت عمل میسر است و به اقرب طرق حاصل و انکه
از اصل آن جدا افتاده است در محنت است و عمری در تحصیل
آن فانی میسازد مع ذلک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست
اورده است بعد اللتیا و التی شباهت بآن اصل دارد و بسا است
که آن شباهت عارضه از وی زایل گردد و به اصل خود
عود نماید و بقلابی و دغلی بکشد بخلاف واصل اصل آن که باوجود
سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلابی و دغلی ایمن است
جمعی از سالکان این راه که بریاضات شاقه و مجاهدات شدید
به ظلی از ظلال رسیده اند گمان برده اند که وصول بمطلب
منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده نمیدانند
که راه دیگر اقرب ازین راه است و موصل بنهایت النهایت
و آن راه اجتباست که به مجرد فضل و کرم منوط است و راهی
که ایشان اختیار کرده اند راه انابت است که بمجاهدات
مربوط است و اصلان این راه اقل قلیل اند و اصلان راه
اجتبا جم غفیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات همه براه اجتبا

رفته اند و اصحاب ایشان علیهم الصلوات و التحیات نیز به تبعیت
و وراثت براه اجتبا واصل گشته اند و ریاضات ارباب اجتبا
از برای ادای شکر نعمت وصول است قال علیه الصلوة و السلام
فی جواب السایل عن وجه ریاضته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة
و المتاخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا و مجاهدات اهل انابت
از برای حصول وصول است شتان ما بینهما راه اجتبا راه بردن است
و راه انابت راه رفتن از بردن تا رفتن فرق عظیم است زود
می برند و دور می رسانند و دیر میروند و در راه می مانند
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیانیم بلی
تا فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج
گردد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
بر سر اصل سخن رویم و گوییم که این فقیر در عریضه داشتها که
به پیر بزرگوار خود قدس سره نوشته است که جمیع مرادات
مرتفع گشته اند اما نفس اراده هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته
که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت
حق سبحانه و تعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مشرف
ساخت دانست که مقصود رفع متعلق سوای آن اراده بوده است
نه رفع نفس آن اراده لازم آمینت که رفع متعلق سوی بعد از
رفع اصل بوجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا ست که بمجرد فضل
آن میسر شود که بعمل و تکلف عشر عشیر آن حاصل نگردد ای فرزند
در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتاری

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و درد آخرت را در رنگ
درد دنیا محمود نباید دانست امام داود طائی فرماید آن اردت
السلامة فسلم علی الدنیا و ان اردت الکرامة فکبر علی الآخرة
و دیگری ازین طایفه گوید کریمه منکم من یرید الدنیا و منکم من
یرید الآخرة شکایت از فریقین است بالجمله فنا که عبارت از نسیان
ماسوای حق است جل و علا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر
دو اجزای ولایت اند پس در ولایت از ایشان آخرت چاره نبود
و در مرتبه کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و درد آخرت
مرضی و مقبول بلکه درد و دران موطن درد آخرت است و گرفتاری
گرفتاری آخرت کریمه یدعون ربهم خوفا و طمعا و کریمه و یخشون ربهم
و یخافون عذابه و کریمه والذین یخشون ربهم بالغیب و هم من
الساعة مشفقون نقد وقت ارباب آن مقام است گریه و ناله
ایشان از تذکر احوال آخرت است و الم و اندوه شان از ترس
اهوال قیامت همواره از فتنه قبر در استعاذه اند و همیشه
از عذاب نار پناه جو و متضرع در حق جل و علا نزد شان
درد آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت
چه اگر بقا است موعود با آخرت است و اگر رضاست کمالش
نیز موقوف با آخرت دنیا مبغوضه حق است جل و علا و آخرت
مرضیه او تعالی مبغوضه را با مرضیه در هیچ امر برابر نمی توان
ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان
اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سکر است و خلاف مدعود

مرضی

حصول فرماید و عروج و نزول هر کدام جدا سازد و حکم نماید بلکه
نبوت نبی بهتر است از ولایت او باید دانست که بعد از وصول
براه دویم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت بحصول نه پیوسته است
اما زبده و خلاصه ولایت بوجه احسن میسر گشته است توان گفت
که اهل ولایت از کمالات ولایت پوست بدست آورده اند
و این واصل مغز آنرا حاصل کرده آری بعضی از علوم سکریه و ظهورات
ظلیه که ارباب ولایت را حاصل شده است آن واصل از آن علوم
و ظهورات قلیل النصیب است این معنی موجب مزیت مثبت بلکه آن
واصل را از این علوم و ظهورات ننگ و ناموس است جا
آن دارد که آنرا ذنب و سوء ادب داند بلی واصل اصل از
ظلال آن اصل گریزان و مستغفر است گرفتاری بظل تا زمان عدم
وصول است به اصل آن ظل بعد از وصول به اصل ظل بعد از وصول
به اصل ظل بی ماحصل است و توجه بظل منور او جب ای فرزند حصول
کمالات نبوت مربوط به موهبت محض است و منوط بکرمت
صرف کسب و تعمل را در حصول این دولت عظمی هیچ مدخلیتی نیست
کدام عمل و کسب است که منتج این دولت عظمی باشد و کدام
ریاضت و مجاهده است که مثمر این نعمت اسنی بود بخلاف
کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسبی است و حصول
آن مربوط بر یاضت و مجاهده است هر چند روا است که بعضی را
بی مؤنت کسب و عمل نیز باین دولت مستسعد سازند و فنا و بقا
که ولایت عبارت از آنست نیز موهبت است که بعد از کسب

مقدمات بتفضل وکرم هر کرا خواهند بدولت فنا و بقا مشرف
سازند و ریاضات و مجاهدات آنسرور علیه و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین و علی الملائکة المقربین و علی اهل الطاعة اجمعین
الصلوة والتسلیمات پیش از بعثت و بعد از بعثت نه از برای تحصیل این
دولت بوده بلکه منافع و فواید دیگر منظور بوده مثل قلت حساب
وکفارت زلات بشریت و ارتفاع درجات و مراعات صحبت فرشته
مرسل که از اکل و شرب پاک است و کثرت ظهور خوارق که مناسب
مقام نبوت اند و امثال این باید دانست که حصول این موهبت در حق
انبیا علیهم الصلوات والتحیات بی توسط است و در حق اصحاب
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که به تبعیت و وراثت باین دولت
مشرف گشته اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات والبرکات بعد از
انبیا و اصحاب ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات کم کسی باین دولت
مشرف گشته است هر چند جایز است که دیگری را نیز به تبعیت و وراثت
باین دولت مستسعد سازند ؎ فیض روح القدس ار باز مدد فر
ماید ⁂ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ⁂ الغرض که این دولت در کبار
تابعین نیز پرتوی انداخته است و در اکابر تبع تابعین نیز سایه
افکنده و بعد از آن رو باستتار آورده تا آنکه نوبت بالف ثانی
از بعثت آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسیده درین وقت
نیز آن دولت به تبعیت و وراثت در منصهٔ ظهور آمده و آخر را به اول
مشابه ساخته ؎ اگر پادشه بر در پیر زن ⁂ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ⁂
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات

والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب سیصد و دویم بمخدوم
زادگی که جامع علوم ظاهر و اسرار و معارف باطنه اند اعنی شیخ
مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه صدور یافت
در بیان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت ملاء اعلی است علی نبینا
و علیهم الصلوة والتحیات و در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت
است و بعضی از خصایص معارف که بنبوت تعلق دارند و مناسب
ذلک بدان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است
جل سلطانه که بی شائبهٔ ظلیت صورت نه بندد و بی حیلوله حجب
حصول نپذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بداغ ظلیت متسم
است و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از
ظلیت بر آمده است اما بی حیلوله حجب اسما و صفات متحقق نیست
و ولایت ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات هر چند از
حجب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات
ذاتیه چاره ندارد و نبوة و رسالت است که شائبهٔ ظلیت باو راه نیافته
است و حجب صفات و اعتبارات را در راه گذاشته پس
ناچار نبوت از ولایت افضل بود و قرب نبوت ذاتی و اصلی
باشد و من لم یطلع علی حقیقتها حکم بالعکس و جزم بالقلب پس وصول
در مرتبهٔ نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول
بی ملاحظهٔ ظلیت صورت نپذیرد بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول
رفع اثنینیت است و در کمال وصول بقاء اثنینیت پس رفع دوگا

مناسب مقام ولایت بخشد و بقاء ودو کالکی ملایم مرتبه نبوت و
چون رفع دو کالکی مناسب مقام ولایت است پس ناچار سکر
همه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقاء ثابت است
است پس صحو از خواص آن مرتبه بود و ایضا حصول تجلیات خواه در
کسوت صور و اشکال بود و خواه در پرده الوان و انوار همه در مقامات
ولایت است و در طی مقدمات و مبادی آن بخلاف مرتبه نبوت
که در ان موطن وصول باصل است و استغنا است از تجلیات
و ظهورات که ظلال آن اصل اند و هم چنین در وقت طی مقدمات
و مبادی ان مرتبه نیز احتیاج با آن تجلیات نیست مگر انکه از راه
ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن تجلیات بواسطه
ولایت است نه بواسطه طی مسافت راه وصول نبوت بالجمله تجلیات
و ظهورات از ظلال خبر میدهند و انکه از گرفتاری ظلال گذشته
است از تجلیات وارسته است ما زاغ البصر انجا باید طلبید
ای فرزند و لوله عشق و طنطنه محبت و نعرهای شوق انگیز و
صیحهای درد آمیز و وجد و تواجد و رقص و رقاصی همه در
مقامات ظلال است و در اوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از
وصول باصل حصول آن امور متصور نیست محبت در ان موطن
بمعنی اراده طاعت است چنانچه علما فرموده اند نه معنی زاید
بران که منشا شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده
اند ای فرزند بشنو چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است
ناچار اولیا به زوال اراده سعی مینمایند شیخ بسطام گوید

مرضی او تعالی کریمه واللّه یدعوا الی دار السلام شاهد این معنی
است حضرت حق سبحانه و تعالی بمبالغه و تاکید ترغیب آخرت
میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقه معارضه است
بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن نسبت امام داود طائی
با آن بزرگی چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک
آخرت را کرامت گفت مگر ندانست که اصحاب کرام علیهم الرضوان
همه بدرد آخرت مبتلا بوده اند و از عذاب آخرت ترسان
و لرزان روزی حضرت فاروق رضی اللّه تعالی عنه شتر سوار
بکوچه می گذشتند قاریی این کریمه را خواند ان عذاب ربک
لواقع ما له من دافع از استماع آن از هوش رفتند و از شتر
بیخود بر زمین افتادند از انجا برداشته بخانه بردند تا مدتی
از ان درد بیمار افتادند که مردم بعیادت ایشان می آمدند
آری در توسط احوال در مقام فنا تبری از دنیا و آخرت
میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا
میدانند اما چون بشرف بقا مشرف گشت و کار را بانجام رسانید
و کمالات نبوت پرتوی انداخت انجا همه درد آخرت است و استعاذه
از دوزخ است و تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان
بهشت را با شیای دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها
دو طرف نقیض اند در رنگ نقاضت غضب و رضا اشجار
و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحه اند
پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام فرمود که بهشت درخت ندارد

انجا درختان بهشت اینان بر شنیدند که چه طور بهشت انیم فرمود علیه
وعلی آله الصلوة والسلام که بر تسبیح وتحمید وتمجید وتهلیل یعنی
سبحان الله بگوئید تا در بهشت نهال یک درخت بنشانند پس درخت
بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات تنزیهی چنانچه درین کلمه ودر کسوت
حروف واصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات
را در کسوت درخت تعبیه میفرمایند علی هذا القیاس الجنه در بهشت
است نتیجه عمل صالح است وهر چه از کمالات وجوبی تعالت
وتقدست در ضمن کسوت صلاح قولی وعملی اندراج یافته
است در بهشت آن کمالات در پرده لذات وتنعمات ظهور
میفرماید پس ناچار آن تلذذ وتنعم مرضی ومقبول باشد ووسیله
باشد از برای لقای وصول رابعه بیچاره اگر ازین سر آگاه گشتی
فکر سوختن بهشت نمی نمود وگرفتاری از اغیر گرفتاری حق جل
وعلا نمیدانست بخلاف تلذذ وتنعم دنیوی که منشاء آن خبث
وشرارتست ونتیجه آن حرمان در آخرت اعاذنا الله سبحانه
منه این تلذذ واگر مباح شرعیست محاسبه در پیشست اگر رحمت
رحمت دستگیری نفرماید وای صد وای واگر مباح شرعی نیست
مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن
من الخاسرین پس این تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود
این تلذذ سم قاتل است وآن تریاق نافع پس در آخرت
یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخص خواص خواص ازین
درو تنزه مینمایند وکرامت درخلاف آن می انگارند

ان ایشان نندمن جنبهم یارب **مکتوب سیصد وسیوم بنام**
حاجی یوسف موذن در بیان معانی کلمات آذان بعد الحمد و
الصلوة باید دانست که کلمات اذان نماز هفت است الله اکبر
ای الکبیر من ان یکون له حاجة الی عبادت عابد کررت هذه الکلمة
اربع مرات لتاکید هذا المعنی المهم اشهد ان لا اله الا الله ای
اشهد انه تعالی مع کبریایه واستغنایه عن العبادت لیس
المستحق للعبادت الا هو سبحانه اشهد ان محمدا رسول الله
ای اشهد انه علیه وعلی آله الصلوة والسلام رسوله سبحانه
ومبلغ عنه تعالی طریق العبادت فلا تکون العبادت اللائقة
بجناب قدسه تعالی الا ما هی ماخوذة من جهة تبلیغه ورسالته
علیه وعلی آله الصلوة والتحیة حی علی الصلوة حی علی الفلاح کلمتان لطلب
المصلی الی اداء الصلوة المودیة الی الفلاح الله اکبر ای اکبر من ان
یلیق بجناب قدسه تعالی عبادت احد لا اله الا الله ای انه تعالی لا
محالة هو المستحق للعبادة وان لم تصدر العبادت من احد ما هی لائقة
بجناب قدسه تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی این کلمات که موضوع
ازبرای اعلام نماز است باید دریافت سالی که نکوست
از بهارش پیداست اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة
سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب سیصد وچهارم بمولانا عبد الحی صدور یافت در بیان
اعمال صالحه که در اکثر آیتهای قرآنی وعده دخول بهشت منوط بآنها
ساخته است تعالی وتقدس ودر بیان ادای شکر ودر بیان بعضی از معاملات [illegible]

بعد الحمد والصلوة بدان اسعدک الله تعالی تا مدتها تردد داست
که ایا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه وتعالی در اکثر آیتهای قرانی
وعده دخول بهشت را مربوط بان ساخته است جمیع اعمال صالحه است
یا بعض اگر جمیع است متعسر است کم کسی باتیان جمیع موفق شده
باشد واگر بعض است مجهول است وتعین نیافته آخر بمحض فضل
خداوندی جل سلطانه بخاطر رحیت که شاید که مراد از اعمال صالحه ارکان
خمسه اسلام باشد که بنای اسلام بر آنست امید است که اگر این
اصول پنجگانه اسلام بروجه کمال ادا یابند نجات و فلاح نقد وقت
خبه اینها فی حد ذاتها اعمال صالحه اند وموانع سیات ومنکرات
اند کریمه ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر شاهد اینمعنی است
وچون اتیان این پنجگانه اسلام میسر شد امید است که شکر ادا
یافت چون شکر ادا یافت از عذاب نجات حاصل آمد ما یفعل الله
بعذابکم ان شکرتم وآمنتم پس در اتیان این پنجگانه بجان باید کوشید
علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است مهما امکن بترک اذلی
اذاو آداب آن راضی نباید شد اگر نماز را تمام ساخت اصل عظیم از
اسلام بدست آورد وحبل متین از برای خلاصی حاصل کردید
والله سبحانه الموفق بدانکه تکبیره اولی در نماز اشارة باستغنا و
کبریائی اوست تعالی از عبادت عابدان داز نماز مصلیان و تکبیر
که بعد ارکانی اندسوز واشارت اند بعدم لیاقت ادا هر رکن از
برای عبادت جناب قدس او تعالی در تسبیح رکوع چون معنی
تکبیر ملحوظ بوده است در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین

کباوجو

که باوجود تسبیحات آنها در اول وآخر تکبیر گفتن فرموده تا کسی
در وهم نیفتد که در سجود که در نهایت انحطاط وانخفاض است
وغایت تضرع تذلل وانکسار حق عبادت ادا می یابد از برای دفع
وهم هم در تسبیح سجود لفظ الاعلی اختیار افتاده وهم تکبیر مسنون
گشته وچون نماز معراج با آن کلمات مشرف شده بود ند خوانده
فرموده پس مصلی را باید که نماز معراج خود سازد ونهایت قرب در
نماز جوید که قال علیه وعلی اله الصلوة والسلام اقرب مایکون
العبد من الرب فی الصلوة ومصلی چون مناجی رب است
عز شانه ومشاهد عظمت وجلال اوست تعالی در وقت ادا
نماز جای آنست که در وی رعبی وهیبتی پیدا شود از برای تسلی
او ختم نماز بتسلیمش فرموده وآنچه در حدیث نبوی آمده است
علیه وعلی آله الصلوات والسلام صد بار تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر
بعد از نماز فرض در علم فقیر سر سخن آنست که در ادای نماز هر چه از
قصور وتقصیر واقع شده است به تسبیح وتکبیر تلافی آن باید نمود
واعتراف بعدم لیاقت ونا تمامی عبادت خود تا باید فرموده
چون ادای عبادت بتوفیق او تعالی میسر شده است بتحمید شکر آن
نعمت باید بجا آورد ومستحق عبادت غیر او را نباید داشت امید است
که چون ادای نماز مقرون بشرایط وآداب واقع شود وبعد از آن
تلافی تقصیر وشکر نعمت توفیق ونفی استحقاق عبادت از غیر
او تعالی از صمیم قلب به این کلمات طیبه نموده آید آن نماز بنیابت
قبول خداوندی جل سلطانه گردد وصاحب آن نماز مصلی

تکرار ص

معنی آنست در آخر نماز کلمات
که آن سرور علیه وعلی آله الصلوات
والسلام در شب معراج ...

و مفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمت سید المرسلین
علیه و علیهم و علی آلهم الصلوات و التسلیمات مکتوب سیصد و نجم
بمیر سید محب الله صدور یافت در بیان تمامی نماز و کمال آن و فرق
در میان نماز مبتدی و منتهی بما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی تمامی صلوة و کمال آن نزد
فقیر عبارت از اتیان فرایض و واجبات و سنن و مستحبات نماز است
که در کتب فقهیه بتفصیل بیان یافته است امری دیگر ورای این امور
اربعه نیست که در تمامی نماز انرا مدخلی باشد خشوع نماز نیز مندرج
در همین امور اربعه است و خضوع قلب نیز منوط باینها جمعی بعلم
این امور کفایت ورزیده اند و در عمل مساهلت و مداهنت اختیار نموده
لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور
قلب بحق سبحانه و تعالی داشته به اعمال ادیه جوارح کم پردازند
و اقتصار بر فرایض و سنن نموده اند اینجماعه نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند
و کمال نماز را از غیر نماز جسته حضور قلب را از جمله احکام نماز
نشمرده اند و آنچه در خبر آمده که لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود
که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه تا فتوری در
اتیان امری ازین امور واقع نشود و ورای این حضور دیگر بفهم
این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط باین امور
اربعه گشت امری دیگر ورای اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در
میان نماز منتهی و نماز مبتدی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان این
امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل

اجر یک

اجر یک عمل بواسطه تفاوت عمال متفاوت گشته عملی که از عامل مقبول
و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است ازان اجری
که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد
عمل او جزیل الاجر است ازینجا گفته اند که عمل ریای عارف بهتر از
عمل باخلاص مرید است فکیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود
لهذا که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت پیغمبر را علیه
و علی آله الصلوة و السلام بهتر از صواب و عمد خود دانسته طلب
سهو او علیه و علی آله الصلوة و التحیه میفرماید الحا که میگوید یا لیتنی
سهو محمد آرزوی آن دارد که بکلیت خود سهو آن سرور باشد علیه
و علی آله الصلوة و السلام پس تمامی احوال و اعمال خود را کم
از عمل سهو آن سرور علیه و علی آله الصلوة و التحیه میداند و تمنای
تمام تمامی حسنات خود را در جنب سهو آن سرور علیه و علی آله
الصلوة و السلام مسالت مینماید عمل سهو آن سرور علیه و علی
آله الصلوة و السلام مثل سلام واوین اوست علیه و علی آله
الصلوة و السلام بر دو رکعت نماز فرض چهار گانی بطریق سهو
کاروی پس نماز منتهی باوجود نتایج و ثمرات دنیوی اجر جزیل
اخرت بران مترتب باشند بخلاف نماز مبتدی و عامی ع
چه نسبت خاک را با عالم پاک • شمه از خصایص نماز منتهی و امی نماید
ازانجا قیاس نماید کاه هست که منتهی در نماز وقت قرآة قرآن
و اتیان تسبیحات و تکبیرات زبان خود را در رنگ شجره موسوی
می یابد و قوی و جوارح خود را پس از آلات و وسایط

بود گسسته

بینداند وگاهی می یابد که در وقت ادای نماز باطن وحقیقت
بتمام از ظاهر وصورت تعلق گسسته بعالم غیب ملحق شده است
ونسبت مجهول الکیفیه بغیب پیدا کرده وچون از نماز فارغ شده
باز رجوع نموده وبانکه جواب از اصل سوال گوییم که اتیان امور
اربعه مذکوره بتمام نصیب منتهی است ومبتدی وعامی دورا تست
که باتیان این امور بتمام وکمال موفق شوند هرچند ممکن وجایز
است فانها لکبیرة الا علی الخاشعین والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب سیصد وشش هم بملا صالح صدور یافته در ذکر بعضی
از مناقب وکمالات حقایق آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده
کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة والغفران ومخدوم زادها
خورد مرحومی مغفوری محمد فرخ ومحمد عیسی رحمه الله تعالی
علیهم در خاتمه این مکتوب بیان فنای ارباب ولایت است
ودر بیان آنکه این فنا در قرب نبوت هیچ درکار نیست وما یناسب
ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی
ملا صالح واقعات اهل سرهند را شنیده باشند فرزندی اعظمی
رضی الله تعالی عنه وبرادر خورد او محمد فرخ ومحمد عیسی
سفر آخرت اختیار فرمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله
سبحانه که او لا باقی ماند کار اخوت جرعطا فرمودند تا بلیه را بر ما
دادند خوش گفته است من از تو روی نه پیچم گرم بیازاری که خوش
بود زعزیزان تحمل خواری فرزندی مرحومی آیتی بود از آیات
اجل وعلی ورحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن بیست وچهار

سالگی آن یافت که کم کسی یافت بامر مولویت وتدریس علوم
نقلیه وعقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامیذ ایشان بیضاوی
وشرح مواقف وامثال اینها را بقدرت تام درس دارند وحکایات
معرفت وعرفان وقصص شهود وکشف کشوف ایشان مستغنی است
از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بنحوی مشغول
حال شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال
ایشان را بطعامهای بازار که مشکوک ومشتبه است مینمودند ومیفرمودند
که محبتی که مرا بمحمد صادق است بهیچ کس نیست وهمچنین محبتی که او را باست
هیچ کس را نیست ازین سخن بزرگی ایشان باید دریافت ولایت
موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود وعجایب وغرایب آن ولایت
علیه را بیان میفرمود وهمواره خاشع وخاضع وملتجی ومتضرع ومتذلل
ومنکسر بود ومیفرمود که هر یکی از اولیای از حضرت حق سبحانه
وتعالی چیزی خواسته است ومن النجا وتضرع خواسته ام از محمد
فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان
وبه شعور سبق میخوانده وهمواره از عذاب آخرت ترسان ولرزان
بوده ودعا میکرده که درین طفولیت دنیا دنیه را وداع نماید تا از
عذاب آخرت خلاص شود ودر مرض موت یارانی که بیمارداری
آدمی کردند عجایب وغرایب از وی مشاهده نمودند وکرامات
وخوارق از محمد عیسی تا هشت سالگی که مردم معاینه کرده اند چه نویسد
بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنه
که امانات را باهل امانات ادا کرده واکراه حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا اجرهم

سالکی

و لا تفشا جدهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و قبنا
انه از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است : بدانند که مقصود از
که عبارت از نسیان ماسوی حق است سبحانه آنست که محبت و گرفتاری
ما دون او تعالی زایل گردد چه هرگاه ذات و صفات و افعال اشیا
از دید و دانش زایل گردند گرفتاری محبت اینها ناچار رو بزوال خواهد
آورد در طریق ولایت از برای زوال گرفتاری ما دون حق جل و علا
از نسیان ماسوی چاره نبود و در مدارج قرب نبوت در زوال گرفتاری
اشیا نسیان اشیا هیچ در کار نیست زیرا که در قرب گرفتاری باصل
که فی حد ذاته حسن و جمیل است نمیگذارد که از گرفتاری اشیا که فی ا
انفسها قبیح و غیر مستحسن اند نامی و نشانی باند اشیا که مستلزم اعراض
است از جناب قدس او تعالی وصف ذم پیدا کرده بود و چون گرفتاری
اشیا زایل گشت علم اشیا مذموم نشد علم اشیا چه گونه مذموم بود
که اشیا همه معلوم حق اند جل سلطانه و علم اینها از صفات کامله است
اگر گویند که هرگاه علم ما دون حق جل و علا زایل نشود پس علم حق
جل و علا با علم ما دون حق جل شانه در یک وقت چگونه جمع شود پس
از نسیان ما دون او تعالی چاره نبود گوییم علمی که باشیا تعلق می
گیرد از قبیل علم حصولی است کما و علمی که بحضرت حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا
میکند مشابه علم حضوری پس هر دو علم در یک وقت جمع شوند
و هیچ محذور لازم نیاید محذور وقتی لازم آید که هر دو علم حصولی باشند
و آنکه گفتیم از قبیل علم حصولی است و مشابه بعلم حضوری زیرا که
آنجا نه حقیقت حصول است و نه گنجایش حضور علم حضرت حق سبحانه

[illegible]

فبید

و تعالی که باشیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیرا که حوادث را
در ذات و صفات او تعالی حضوری و حصولی نیست و علم آن عارف
پرتوی است از آن علم و علمی که متعلق بحضرت حق سبحانه بود
آنرا حضوری نیز نمیتوان گفت زیرا که او تعالی بمدرکه از مدرکه
هم نزدیکتر است و علم حضوری نسبت بآن علم همچو علم حصولی است
کما نسبت بآن علم همچون علم حصولی است نسبت به علم حضوری
این معرفت وراء طور نظر عقل و فکر است من لم یذق لم یدرک
پس مقرر شد که علم اشیا منافی علم حق نشد جل و علا پس نسیان اشیا
هیچ در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری اشیا
آنجا بی نسیان اشیا متصور نیست چه در ولایت گرفتاری بظلال است
و گرفتاری ظلال را آن قدر قوت نیست که با وجود علم اشیا
گرفتاری اشیا را تواند زایل گرداند پس او را از نسیان اشیا
چاره نبود تا گرفتاری زایل گردد و این معرفتی است مخصوص باین
درویش است و دیگری بآن تکلم نکرده الحمد لله الذی هدانا لهذا
و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

مکتوب سیصد و هفتم بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافت در بیان معنی کلمه طیبه سبحان الله و بحمده و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة باید دانست
که عابد در وقت ادای عبادت هر چه از جنس حسن و کمال در عبادت
خود یابد آن همه راجع بتوفیق خداوندی است جل سلطانه
و از حسن تربیت و احسان اوست تعالی و هر چه از جنس

و تعالی

حسن وکمال در عبادت خود یابد آن همه راجع بتوفیق خداوندی
است جل سلطانه وازجنس تربیت واحسان اوست تعالی وهرچه
ازجنس قصور ونا تمامی در عبادت خود یابد آن همه عاید بنفس اوست
واز شرارت جبلی او ناشی شده است وبجناب قدس سبحانه وتعالی
در هیچ چیز از قسم نقص وقصور راجع نیست آنجا همه خیر وکمالست
وهمچنین هرچه در عالم بوقوع می آید که وحسن وکمال آن راجع بجناب
قدس اوست تعالی وشر ونقص آن عاید بدایره ممکنات که قدم
راسخ در عدم دارد که منشاء هر شر ونقص است کلمه طیبه سبحان الله
وبحمده بوجه ابلغ بیان آن دو امر میفرماید وکمال تنزیه وتقدیس
او تعالی مینماید انچه شایان جناب قدس او تعالی نیست از شرور
نقایص واو ارشکر بعبارت حمد که راس هر شکر است میکند بر
صفات وافعال جمیله او تعالی وبر انعامات واحسانات جزیله
او سبحانه ازینجاست که در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی
آله الصلوات والتسلیمات که هرکه این کلمه طیبه را در روز یا در شب
صد بار بگوید هیچ یکی در عمل دران روز ودر آن شب باو برابری
نجوید مگر آنکه مثل او این کلمه طیبه را بگوید چگونه برابری جوید که هر عمل
وعبادت ادای شکری است از شکرهای خداوندی جل سلطانه
که به خیر و این کلمه طیبه ادا یافته است وجز دیگر او که بیان تنزیه
وتقدیس او حق تعالی مینماید علاحده است فعلیکم باتیان هذه
الکلمه الطیبه کل یوم ولیله مایه مره والله سبحانه الموفق سوال
در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضا نفسه وزنة عرشه ومداد
کلماته وارده است سبحان الله ملا المیزان وآمده الحمد لله
اضعاف ما حمده جمیع خلقه وقایل غیر از یکبار نگفته است وعدد
غیر از یک فرد بوقوع نیامده آنرا عدد خلقه بچه اعتبار گویند
ورضا نفسه بچه معنی گویند وزنة عرشه چگونه بود ومداد کلماته
چون راست آید ومیزان را چگونه پر سازد واضعاف ما حمده جمیع
خلقه بچه معنی گفته شود گوئیم که انسان جامع عالم خلق وعالم
امر است هرچه در خلق وامر است در انسان است مع شی زاید
وآن هیئة وحدانی اوست که از ترکیب خلق وامر ناشی شده است
واین هیئة وحدانی هیچ کس را بغیر آدمیه نشده است واین
همه را نجوبه البیت و غریب وانموذجی است بدیع پس حمدی که
از انسان بوقوع آید اضعاف حمد جمیع خلایق خواهد بود علی
هذا القیاس حل سایر الاسوله پس مراد از جمیع خلق ماسوای انسان
باید داشت واگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم که انسان کامل
چنانچه جمیع افراد عالم را اجزای خود می یابد افراد انسان را نیز
اجزای خود می یابد وخود را کل همه میداند برین تقدیر حمد خود را
اضعاف حمد جمیع افراد انسان نیز خواهد یافت والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات
اتمها ومن التحیات اکملها مکتوب سی وهشتم بمولانا فیض
باقی بیتی صد ور یافت در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبها
الصلوة والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان

حبیتان الی الرحمان سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم

بدان ارشدک الله تعالی قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وجه خفتهما علی اللسان ظاهر لقلة الحروف واما وجه ثقلهما فی المیزان وکونهما حبیبتین الی الرحمن فان الجزء الاول من الکلمة الاولی یفید تنزیهه تعالی وتقدیسه سبحانه عما لایلیق بجناب قدسه عز وجل وابعاد جناب کبریائه عن صفات النقص وسمات الحدث والزوال والجزء الثانی من تلک الکلمة یفید اثبات صفات الکمال وشیونات الجمال له تعالی سواء کانت الصفات والشیونات من الفضائل او من الفواضل وجعل الاضافة للاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التنزیهات والتقدیسات وثبوت جمیع صفات الکمال والجمال له تعالی فی ضمن الجزئین من الکلمة الاولی ارجاع جمیع التنزیهات والتقدیسات الیه سبحانه واثبات جمیع صفات الکمال والجمال له عز وجل وحاصل جزئی الکلمة الثانیة اثبات جمیع التنزیهات والتقدیسات له تعالی مع اثبات العظمة والکبریاء له عز وجل وفیها اشارت الی ان سلب النقایص عنه تعالی لیس الا لاجل عظمة وکبریائه سبحانه فلاجرم یکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان حبیبتین الی الرحمن وایضا التسبیح مفتاح التوبة بل زبدة التوبة وخلاصتها کما حققت فی بعض المکاتیب لیکون التسبیح وسیلة الی محو الذنوب وعفو السیات فلاجرم یکون ثقیلا فی المیزان ومرجحا لکفة الحسنات وحبیبا الی الرحمن لانه سبحانه یحب العفو وایضا ان المسبح الحامد لما نزه جناب قدسه تعالی عما لایلیق به واثبت صفات الکمال والجمال له تعالی فالمرجو من الکریم الوهاب جل شانه ان ینزه المسبح عما لایلیق به ویوجد فی الحامد صفات الکمال کما قال تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان فلاجرم تکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان لمحو السیات بسبب تکرارهما حبیبتین الی الرحمن بوجود الاخلاق الحمیدة بواسطتهما

مکتوب سیصد ونهم بمولانا حاجی محمد فرکتی صدور یافت در بیان محاسبه یومی ولیلی کما ورد حاسبوا قبل ان تحاسبوا

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که جمعی از مشایخ کرام قدس الله تعالی اسرارهم طریقه محاسبه اختیار کرده اند ودر شب قبیل نوم دفتر اقوال وافعال وحرکات وسکنات یومیه خود را ملاحظه مینمایند وبه تفصیل بحقیقت هر کدام وامی رسند تقصیرات وسیات خود را تدارک بتوبه واستغفار والتجا وتضرع میفرمایند واعمال وافعال صالحه خود را راجع بتوفیق او تعالی ساخته بحمد وشکر خداوندی جل سلطانه پیش می آیند وصاحب فتوحات مکیه قدس سره از محاسبان بوده میفرماید من در محاسبه خود از مشایخ دیگر افزوده ام وخطرات ونیات خود را نیز محاسبه نموده ام ویزد فقیر صد بار تسبیح وتحمید وتکبیر قبیل نوم بر نهجی که از مخبر صادق بثبوت پیوسته است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات حکم محاسبه دارد وکار محاسبه مینماید گویا تکرار کلمه تسبیح

که مفتاح توبه است و اعتذار و تکرار از تقصیرات و سیأت خود
می نماید و جناب قدس او را تعالی از آنچه از ارتکاب این سیأت
عاید بشود بو تنزیه و تقدیس میفرماید چه مرتکب سیأت را
اگر عظمت و کبریائی جناب قدس حضرت آمر و ناهی ملحوظ و منظور
می شد هرگز بعدم امتثال امر او تعالی تمی نمود و چون مبادرت
نمود معلوم شد که امر و نهی او را تعالی نزدیک مرتکب اعتدادی
و اعتباری نبوده اعاذنا الله سبحانه من ذلک پس تکرار کلمه تنزیه
تلافی آن تقصیر مینماید باید دانست در استغفار طلب ستر ذنب
است و در تکرار کلمه تنزیه طلب استیصال ذنب فاین هذا من
ذلک سبحان الله عجب کلمه ایست الفاظش در غایت قلت
و معانی و منافع آن در نهایت کثرة و بتکرار کلمه تحمید شکر توفیق
خداوندی جل شانه بجا می آرد و اداء شکر نعم او تعالی میفرماید.
و در تکرار کلمه تکبیر اشارتیست بانکه جناب قدس او تعالی بلند
تر است از انکه این اعتذار و این شکر شایان آنحضرت جل
شانه باشند زیرا که اعتذار و استغفار او محتاج به اعتذار
و استغفار کثیر است و حمد او راجع بنفس او سبحان ربک رب
العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
محاسبان باستغفار و شکر کفایت می نمایند و باین کلمات قدسیه
هم کار استغفار حاصل می شود و هم شکر بجا می آید و هم ایمائی باظهار
نقص استغفار و شکر میسر میگردد ربنا تقبل منا انک انت السمیع
العلیم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه الطاهرین و سلم

و بارک علیه و علیهم اجمعین مکتوب سیصد و دهم بمولانا محمد
هاشم خادم صدور یافت در بیان جامعیت انسان و بعضی
از اسرار غامضه که تعلق باین مقام دارد بسم الله الرحمن الرحیم
بعد الحمد و الصلوة مینماید که هرچه در انسان از کمالاتست همه مستفاد
از مرتبه وجوبست تعالت و تقدست اگر علم است مستفاد
از علم آن مرتبه است و اگر قدرتست نیز با خود از قدرت
آن مرتبه علی هذا القیاس اما کمال هر مرتبه باندازه آن مرتبه
است علم انسان در جنب علم واجب تعالی و تقدس حکم
مرده دارد که لاشی محض ایست نسبت به زنده که به حیوة
ابدی زندگی یافته باشد و همچنین قدرت انسان در جنب
قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عنکبوت دارد که نساجی
بیت خود نماید نسبت بشخصی که بیک دمیدن او آسمانها و زمینها
و جبال و بحار پاره پاره گردند و هبا منثور شوند کمالات دیگر
را هم بران قیاس باید کرد این تفاوت از تنگی عبارت گفته
می شود و الا سه چه نسبت خاک را با عالم پاک پس کمالات انسان
صورت کمالات مرتبه وجوب تعالت و تقدست گشت و این
کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیزی دیگر حاصل
نکرده است ازینجاست ان الله خلق آدم علی صورته و معنی
من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لائح میگردد هرچه در
نفس است اگرچه صورت است همانست که حقیقت آن در مرتبه
وجوب تعالت و تقدست حاصل است ازینجاست سر خلافت انسان

دریاب چه صورت شیٔ خلیفه شیٔ است و درین مقام زنا
دقه و مجسمه گمان برده اند که خدا جل سلطانه بصورت انسانست
و ازلی خزدی وجوارح انسانی را در ان حضرت جل سلطانه اثبات
نموده اند ضلوا فاضلوا اند الغته اند که اطلاق صورت و مثل آن
دران حضرت از قبیل تشبیه و تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و تثبیت
چه حقیقت آن صورت ترکیب میطلبد و تبعض و تجزی میخواهد
که منافی وجوبست و مانع قدم متشابهات قرانی نیز از ظاهر معروف
اند و بر تاویل محمول قال تعالی و ما یعلم تاویله الا الله یعنی تاویل
آن متشابه را هیچ کس نمی داند مگر خدای عز و جل پس معلوم شد
که متشابه نزد خدای جل و علا نیز محمول بر تاویل است و از ظاهر
مصروف علما راسخین را نیز از علم این تاویل نصیبی عطا میفرماید
چنانکه بر علم غیب که مخصوص باوست سبحانه خلص رسل را اطلاع
می بخشد آن تاویل را خیال مکنی که در رنگ تاویل ید است
بقدرت و به قدرت و تاویل وجه بذات حاشا و کلا آن تاویل
از اسرار است که باخص خواص علم آن عطا میفرماید و باید دانست
که صاحب فتوحات مکیه و تابعان او میگویند که صفات واجبی تعالی
و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند تعالی همچنین این صفات نیز
عین یکدیگر اند مثلا علم چنانچه عین ذاتست عین قدرتست نیز و عین ارادتست
و عین سمع و عین بصر علی هذا القیاس سایر الصفات این سخن
نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود صفات
زایده است که خلاف مذهب اهل سنت و جماعتست چه صفات ثمانیه

یا سبعه بر وفق آرای این بزرگواران در خارج موجودند
ما نا که توهم عینیت ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس
ایشان را ازینجا ناشی شده است که تغایر و تباین آن موطن را
در رنگ تغایر و تباین این موطن خیال کرده اند و چون آنرا
در رنگ تباین و تغایر این موطن که ذات و صفات ما باشد
نیافتند و تمایز آنرا با تمایز این متشابه ندیدند لاجرم حکم
بنفی تغایر و تمایز نمودند و بعینیت یکدیگر قایل گشتند و ندانستند
که تمایز و تباین آن موطن در رنگ ذات و صفات واجبی تعالی
بیچون و بیچگون است و آن تمایز را با این تمایز نسبتی نیست الا در
صورت و اسم پس تباین و تمایز در ان موطن متحقق باشد
و ما در درک آن عاجز باشیم نه آنکه هر که در درک نتوانیم
کرد و نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم والله سبحانه
الملهم للصواب **مکتوب سیصد و یازدهم بحقایق و معارف
آگاهی جامع علوم عقلی و نقلی مخدوم زادگی خواجه محمد سعید
سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه
و حقایق نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق
بحروف مقطعات دارد که از متشابهات قرانی است
که علما راسخین را از تاویل آن اطلاع داده اند** اللهم
نامی دو چشمی است مربی ما : همچو الف رب حبیب خدا :
لام مربی خلیل الله است : میم زتدبیر کلیم الله است :
مبدا ار کار و بار حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام حقیقت الفاست

حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بحقیقت میم است و بازگشت ...

ومبداء معامله این حقیر نیز به تبعیت و وراثت همان
حقیقت الف لیکن بازگشت این حقیر بحقیقت هائی دو چشمیت
الحال مرجع وملاد من همین حقیقت هاست این حقیقت همانست
که تعبیر ازان بغیب هویت مینمایند واین حقیقت گنجینه رحمت
است یک رحمت در دنیا بهن کرده اند ونود ونه رحمت که
برای آخرت ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همه انها همین
حقیقت است گویا یک چشمه آن مخزن رحمت دنیا است
و چشمه دیگر گنجینه رحمت آخرت صفته ارحم الراحمین ازین حقیقت
انباع مینمایند درین موطن ظهور جمال صرف است که شائبه
از جلال به آن زده نیافته است و دوستان را در دنیا هر چه
از قسم محنت و اندوه بدهند تربیت جمالی است که بصورت
جلال ظاهر شده است و دشمنان را در دنیا هر چه از جنس
نعمت و سرور بدهند ظهور جلالی است که بصورت جمال
وانموده اند هذا هو المکر الالهی جل سلطانه یضل به کثیرا ویهدی
به کثیرا و مبدا رکار بار حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات حقیقی است که فوق حقیقت الف است و همچنین
مبدار حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام همان حقیقت
فوقانی است غایت ما فی الباب حقیقت مبداء حضرت
خاتم الرسل اجمال آن حقیقت است و حقیقت مبداء حضرت
خلیل تفصیل آن حقیقت علیهما الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها
و بازگشت حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والسلام

حقیقت الف است و بازگشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام حقیقت لام است بلی اجمال را بوحدت بیشتر
مناسبت است لاجرم بالف مراجعت میسر گشت که قریب
بوحدت است و تفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار
بازگشت بلام که نزدیک بکثرت است حاصل آمد پس حضرت
ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام هم در مبداء کثیر البرکت
اند و هم در معاد و مرجع ازینجاست که سید البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام صلوة و برکه که مماثل صلوة و برکه [illegible] والسلام مسالت
مینماید و در اسماء الله که رتبه انبیا فوق رتبه انبیا فوق رتبه صفات است
رب حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
اسم مبارک الله است تعالی شانه و رب این حقیر اسم مبارک
الرحمن است جل و علا و چون این حقیر را در مبداء یت مناسبت
بحضرت کلیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ناچار برکات
بسیار ازان حضرت باین حقیر رسیده است هر چند ولایت
این حقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت
مملو است و ترقیات بسیار از آن راه نموده استفاده که
که این حقیر ازان ولایت نموده است از راه اجمال ان ولایت
است و استفاده فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل آن
ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی استفاده است
شبیه ولایت رجل مومن است که از آل فرعون بود و ولایت
فرزندی علیه الرحمت شبیه بولایت سحره فرعون است

و برکت حضرت خلیل الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

که ایمان آورده‌اند مکتوب سیصد و دوازدهم بمیر محمد نعمان
صدور یافته در جواب اسوله که پرسیده بودند و در الحاق
تحقیق اشارت سبابه است و آنچه مختار علماء حنفیه است
و دران باب الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین وعلی اخوانه من الانبیاء والمرسلین
والملائکة المقربین وعباد الله الصالحین اجمعین صحیفه شریفه
که بمصحوب ملا محمود ارسال داشته بودند رسید فرحت داد آن
رسانید پرسیده بودند که علمای گویند که زمین روضه متبرکه
که مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از مکه معظمه
بزرگتر است با وجود مسجود بودن صورت و حقیقت کعبه
معظمه مر صورت و حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوة والتحیة
زمین روضه متبرکه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نزد فقیر
ثابت شده است آنست که خیر البقاع کعبه معظمه است بعد ازان
روضه مقدسه مدینه علی صاحب الصلوة والتحیة بعد ازان زمین حرم
حضرت مکه حرسها الله تعالی عن الآفات اگر علماء روضه متبرکه را
از مکه معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای زمین کعبه معدسه
مراد داشته باشند و ایضا پرسیده بودند در ماده تجویز اشارت
سبابه ملازمان مرحومی مولانای علم الله رساله نوشته اند فرستاده
شده است درین باب هرچه اشارت شود مخدوما احادیث نبوی
علی مصدرها الصلوة والسلام در باب جواز اشارت سبابه بسیار
وارد شده اند در بعضی از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده

چنانچه مولانا در رساله ایراد نموده است و چون در کتب فقه حنفی
نیک ملاحظه نموده می آید معلوم می شود که روایات جواز اشارة
غیر روایات اصول است و غیر ظاهر مذهب است و آنچه امام
محمد شیبانی گفته کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
یشیر ونصنع کما یصنع النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ثم قال هذا قولی
وقول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما از روایات نادر است نه از روایات
اصول فی الفتاوی الغرایب فی المحیط هل یشیر باصبعه السبابة من یده
الیمنی لم یذکر محمد هذه المسئلة فی الاصل وقد اختلف المشایخ فیه
منهم من قال لا یشیر ومنهم من قال یشیر وذکر محمد فی غیر روایت
الاصول حدیثا عن النبی صلی تعالی علیه وآله وسلم انه کان یشیر
قال هذا قولی وقول قول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما وقد قیل
انه سنة وقیل مستحب ثم قال فیها هذا ما ذکرها والصحیح ان الاشارات
حرام وفی السراجیة ویکره ان یشیر بالسبابة فی الصلوة عند قوله
اشهد ان لا اله الا الله هو المختار ومن الکبری وعلیه الفتوی لان مبنی
الصلوة علی السکون والوقار وفی الغیاثیة من الفتوی لا یشیر بالسبابة
عند التشهد هو المختار وعلیه الفتوی وفی جامع الرموز لا یشیر ولا یعقد
وهو ظاهر اصول اصحابنا کما فی الزاهدی وعلیه الفتوی کما فی
المضمرات والولوالجی والخلاصة وغیرها وعن اصحابنا انه سنة
فی خزانة الروایات من التاتارخانیة ثم اذا اخذ فی التشهد
وانتهی الی قوله لا اله الا الله هل یشیر باصبعه السبابة للید الیمنی
لم یذکره محمد رحمة الله فی الاصل فقد اختلف المشایخ فیه منهم

من قال لا یشیر و فی الکبری و علیه الفتوی و منهم من قال یشیر
و من الغیاثیه و لا یشیر بانسبابه عند التشهد هو المختار هرگاه
در روایات معتبره حرمت اشارت واقع شده باشد و
بر کراهت اشارت فتوی داده باشند و از اشاره و عقد نهی کرده باشند
و از ظاهر اصول اصحاب گویند تا مقلد از آن نیز سد که بمقتضای احادیث
عمل نموده جرأت در اشارت نمائیم و بفتوای چندین علمای مجتهدین
مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیم مرتکب این امر از دو حال خالی
نیست یا انکه این علمای مجتهدین را علم احادیث معروفه جواز اشارات
اثبات نمی نماید یا انکه عالم این احادیث میبود اند اما عمل بمقتضای
این احادیث در حق این بزرگواران تجویز نمی کند می انکارد که
اینها بمقتضای آرای خود بر خلاف احادیث و حکم بر حرمت و
کراهت کرده اند و این هر دو شق فاسد است تجویز نکند از انکه سفیه
یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوة گفته است که انگشت شهادت بر
داشتن در تشهد سنت علمای متقدم و ست اما علمای متاخر نهی کرده اند
از انکه چون رافضیان درین غلو کردند سنیان کرترک کرده اند
از برای نفی تهمت سنی برافضی مخالف روایات کتب معتبره است
زیرا که ظاهر اصول اصحاب ما عدم اشارت و عدم عقد است
پس عدم اشارت سنت علمای ما تقدم شد و وجه ترک
نفی تهمت نگشت حسن ظن ما باین اکابر دین آنست که تا زمانی
که دلیل حرمت یا کراهت درین باب برایشان ظاهر نشده است
حکم بحرمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنت و استحباب

اشارت گویند ما هذا ذکرواه و الصحیح ان الاشارة حرام معلوم
میشود که ادله سنت و استحباب اشارت نزد این بزرگواران
بصحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده و غایت
ما فی الباب ما را علم بآن دلیل نیست و این معنی مستلزم قدح
اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم
که علم مقلد در اثبات حل و حرمت معتبر نیست درین باب ظن مجتهد
معتبر است ادله مجتهدین را او هن از بیت عنکبوت گفتن
بسیار جرأت نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح
دادن و ظاهر اصول اصحاب حنفیه را باطل ساختن و روایات معتبره
معتی بها را برهم زدن و شواذ گفتن احادیث را این اکابر بواسطه
قرب عهد و وفور علم و حصول ورع و تقوی از ما دور افتادگان
بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما
میشناختند البته موجه داشته باشند در ترک عمل بمقتضای آیات
این احادیث صاحبها الصلوة و السلام و ما قاصر فهمان این قدر
می فهمیم که رواة احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار
دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت
پیدا کرده است و از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت بلا
عقد فرموده اند و انکه بعقد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد تنها
و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد میت و سه و بعضی
بقبض خنصر و بنصر و حلقه ابهام با وسطی اشارت سبابه روایت
کرده اند و در روایتی بجز وضع ابهام بر وسطی اشارت میفرمودند

و در روایتی امده است که دست راست را بر فخذ چپ وضع
کرده دست چپ را بر پای راست نهاده اشاره میکردند
و در روایت دیگر است که دست را بر پشت دست چپ
در رسغ و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرمودند و در بعضی روایات
امده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میکردند و از
بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریک سبابه
بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز مینمایند و ایضا در
بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت
قرائت تشهد میفرمودند بغیر تعیین و در بعضی دیگر امده است که اشارت
در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و در بعضی روایات
مقید بوقت دعا ساخته است که میفرمود یا مقلب القلوب
ثبت قلبی علی دینک و چون علما حنفیه دراتیان اشارت اضطراب
رواة دیدند فعل زاید در نماز بخلاف قیاس اثبات ننمودند
که مبنای صلوة بر سکون و وقار است و ایضا توجه اصابع بجانب
قبله تا ممکن باشد سنت است کما قال علیه الصلوة والسلام فلیوجه
من اعضائه القبلة ما استطاع اگر گویند که کثرة اختلاف وقتی مضطر
سازد که توفیق درمیان روایات ممکن نباشد در ما نحن فیه
توفیق ممکنست زیرا که تواند بود که جمیع مرویات را در اوقات
مختلفه کرده باشند گوییم که در بسیاری از روایات لفظ کان واقع
شده است که نزد غیر منطقیان از ادوات کلیه است فلا یمکن
التوفیق و انچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف

قول من یابند قول مرا ترک کنند و بر حدیث عمل نمایند مراد از ان
حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است و بنا بر عدم علم ان
حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت
از این قبیل نیست احادیث معروفه اند احتمال عدم علم ندارند اگر
گویند که علما حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده اند پس بمقتضای
فتاوی متعارضه بهر طرف که عمل نموده آید مجوز باشد گوییم که اگر تعارض
در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم
جواز را است و جانب حرمت را و هو ایضا شیخ ابن همام در رفع
یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند اما القیاس
احادیث و عدم رفع را ترجیح میدهم که مبنای صلوة بر سکون
و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوب است و العجب من الشیخ
ابن الهمام انه قال و عن کثیر من المشایخ عدم الاشارة و هو خلاف
الروایة والدرایة کیف نسب التجهیل والتحمیق الی العلماء
المجتهدین المتمکن بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من الشرع
و هو ظاهر المذهب و ظاهر الروایة عند الحنفیة و هذا الشیخ قد ضعف
حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الرواة
فرزندی ارشدی محمد سعید درین باب رساله می نویسد چون
به بیاض برسد فرستاده خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضا رسیده
بودند که از طالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعی هستند در هیچ جا
دلیری نکرده و بکس نگفته که سه حلقه باشد بهر جه اشارت شود تا
هرگرا مناسب دانند فرمایند که سه حلقه جمعی باشد این امر بصلاح

مفوض است بعد از استخاره و توجه امر فرمایند و السلام علیکم
و علی من لدیکم مکتوب سیصد و سیزدهم بخواجه محمد هاشم
صدور یافته در حل اسوله که نوشته بود سوال اول انکه
کمالات اصحاب کرام مربوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه بود یا نه
سوال دویم انکه در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند
و مضر میدانند و حال آنکه آن سرور علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات ریاضات شاقه کشیده اند سوال سیوم انکه این
طریق چرا بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب گشت
سوال چهارم انکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را
از ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف نمیتوان برد و
در مکتوب دیگر نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت
موسوی بولایت محمدی آورده وجه توفیق چیست سوال پنجم
انکه پیراهن پیش چاک باید پوشید یا پیراهن حلقه گریبان سوال
ششم انکه توجه نفی و اثبات با توجه احدیت چگونه جمع شود
سوال هفتم انکه چون نفی و اثبات بدل گفته شود لا را چرا از فوق برند
و آله را از جانب یمین و در آخر این مکتوب بیان مراعات آداب
بر فرموده اند که ختم دفتر این مکتوبات را به همین مکتوب سازند و عدد
سیصد و سیزده را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است
علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز عدد اهل بدر است رضی الله سبحانه
الله تعالی عنهم اجمعین و فرموده اند که در خاتمه این مکتوبات بعضی عرضه
داشتها که حضرت مخدومزاده کلان علیه الرحمة والغفران نوشته اند

نویسند تا خوانند با دعا و فاتحه ایشانرا یاد کنند بسم الله
الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات
به جناب اخوی خواجه محمد هاشم میرساند اسوله که طلب
حل آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند در جواب
آنها آنچه معلوم داشت نوشته فرستاد حاصل سوال اول انکه
قرب آلهی جل سلطانه بحسب فنا فی الله و طی تمام مقامات جذبه
و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات از اولیاء امت افضل گشتند آیا این همه
سیر و سلوک و فنا و بقا ایشانرا در همان یک صحبت میسر می شد
یا مجرد همان یک صحبت افضل بود از تمامی سیر و سلوک و دیگر
فنا و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات یا بمجرد اسلام و نیز ایشانرا علم بسلوک
و جذبه حالاً و مقالاً بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخوانده اند و اگر
طریق سلوک و تصرف نبوده و بس اینها را بدعت حسنه توان
گفت بدانند که حل این مشکل منوط بصحبت است و موقوف
بخدمت مخفی که درین مدت کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه
معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اید از جواب گفتن چاره
ندارد بضرورت بوجه اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قربی
که منوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه است قرب ولایت که اولیای
امت بآن مشرف گشته اند و قربی که اصحاب کرام را در صحبت خیر الا
نام علیه و علیهم الصلوات والسلام میسر میشد قرب نبوت است

و یعلم الله ۲

که به تبعیت و وراثت ایشان حاصل میگشت درین قرب نه فنا است
نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت
اعلی و افضل است چه این قرب اصالة است و آن قرب
قرب ظلیه شتان ما بینهما تا فهم هر کس بمذاق این معرفت
نرسد نزدیک است که خواص در فهم این معرفت بعوام
مشارک باشند که بو علی نوای قلندر نواختی: صوفی بدیکر
هر انکه بعالم قلندر راست: آری اگر بذروه کمالات قرب نبوت
براو قرب ولایت عروج واقع شود از فنا و بقا و جذبه و سلوک
چاره نبود که اینها مبادی و مقدمات آن قرب اند و اگر باین راه
رفته نشود و شاید راه قرب نبوت اختیار افتد فنا و بقا و جذبه
و سلوک هیچ در کار نباشد اصحاب کرام بشاه راه قرب نبوت
رفته اند که به جذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارند بیان این معرفت
از مکتوبی که بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند
و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسایل خود نوشته است که
معامله من ماورای سلوک و جذبه است و ورای تجلیات و
ظهورات است مراد ازان همین قرب است در ملازمت
حضرت خواجه خود بودم قدس سره که این دولت رو بظهور
آورده بود باین عبارت بخدمت ایشان عرض کرده بودم بمن
امری ظاهر شده است که سیر انفسی نسبت بآن امر همچو سیر آفاقی
است نسبت بسیر انفسی زیاده برین عبارت در خود قدرت
تعبیر ازان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این معامله عجیبت

منقح م

خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة تحمل این بار
میفرمودند و هیچ خللی و فتوری در اعمال و افعال ایشان
واقع نمیشد با وجود گرسنگی قدرت بر محاربه اعدا بر نهجی
داشتند که قدرت سیر شکمان به عشر آن نرسد ازینجا بوده
که بیست کس از صابران بر دویست کس از کفار غالب
می آمدند و صد کس بر هزار کس غلبه مینمودند و جوع کشان
از غیر صحابه نزدیک است که در اتیان آداب و سنن عاجز
آیند بلکه بسا است که از عهده ادای فرایض بتکلف بر آیند
بیقدرت درین امر تقلید اصحاب کرام نمودن در اتیان فرایض
و سنن خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام نموده صوم وصال اختیار کردند و از ضعف
و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آن سرور بطریق اعتراض
فرمودند علیه و علی آله الصلوات والسلام کیست از شما مثل من
من نزد پروردگار خود بیتوته میکنم و طعام و شراب از آنجا
میخورم پس بیقدرت تقلید نمودن مستحسن نداشتند و ایضا
اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات از مضرتهای خفیه کثرت جوع محفوظ و مامون
بودند و دیگران را این حفظ و امن میسر نیست بانش آنست
که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفای قلب
می بخشد و جمعی دیگر را صفای نفس صفای قلب هدایت افزا

ونور بخش است و صفای نفس ضلالة نما است وظلمت افزا
فلاسفه یونان و براهمه وجوکیه هند همه را ریاضت کرسنکی
صفای نفس بخشیده بضلالة وخسارت دلالت نمود افلاطون
بنجر واعتماد بصفای نفس خود نموده صور کشفیه وخیالیه
خود را مقتدای خود ساخته عجب ورزید وبحضرت عیسی روح
الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که دران وقت
مبعوث شده بود نکرویده وکفت نحن قوم مهذبون لا حاجت
لنا الی من یهذبنا اکر این صفای ظلمت افزا نمی داشت صور کشفیه
خیالیه سد راه او نمی کشتند واز وصول بمطلوب مانع نمی
آمدند و بظنه این صفای خود را نورانی یافت ندانست
که این صفای از پوست رقیقه اماره او نکذشته است
واماره او بر همان خبث ونجاست خود است بیش ازین
نیست که نجاسته غلیظه را بشکر بغلاف رقیق نماید قلب
که فی حد ذاته پاکیزه است ونورانی بر روی زنکی از مجاورت
نفس ظلمانی نشسته است باندک تصفیه بحالت اصلی رجوع
مینماید ونورانی میکردد بخلاف نفس که فی حد ذاتها خبیث است
وظلمة وصفه ذاتی اوست تا زمانیکه سیاست قلب بلکه
بمتابعت سنت اسلت واتباع شریعت علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة بل بمحض فضل خداوندی جل سلطانه مزکی ومطهر
نکردد وخبث ذاتی او زایل نکردد فلاح ده بود وازوی متصور
نیست افلاطون از کمال جهل صفای خود را که باماره او تعلق

داشت در رنگ صفای قلب عیسوی انگاشت تا جار خود را
نیز مهذب ومطهر در رنگ او چنان کمه دو از دولت متابعت
او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام محروم ماند وبداغ خسارت
ابدی متسم کشت اعاذنا الله سبحانه وتعالی من هذا البلاء
وچون آنکه این حضرت در نهاد جوع کمنون بوده اکابران این
طریقه قدس الله اسرارهم زیاضة جوع را ترک نموده در
مطعومات بریاضت اعتدال ومجاهده توسط حال دلالت
نموده ند ومنافع جوع را باحتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کرده اند
و دیکران منافع جوع را ملاحظه نموده چشم از مفاسد آنها بوشیدند
وبر جوع ترغیب نموده اند مقرر عقلا است که باحتمال ضرر منافع
کثیره را می توان کذاشت نزدیک باین مقاله است انچه
علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیهم که اکر امری دایر باشد
میان سنت وبدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت
یعنی در بدعت احتمال ضرر است ودر سنت توقع منافع
پس احتمال ضرر را بر توقع منافع ترجیح داده ترک بدعت باید
نمود وبس عجب نباشد که در اتیان سنة ضرری از راه دیکر پیدا
شود وحقیقه این سخن آنست که آن سنت کویا موقت بآن
وقت بوده است چون توقیت آنرا بواسطه دقت وخفا جمعی در نیافته اند
مبادرت در تقلید آن نموده اند وجمعی دیکر از آنکه موقت دانسته
تقلید نورزیده اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال حاصل سوال
سیوم آنکه در کتب اکابر این طریقه علیه است که نسبت ما بحضرت

صدیق منسوب نسبت بخلاف سایر طرق اگر مدعی گوید که اکثر طرق
با امام جعفر صادق میرسند و حضرت امام بحضرت صدیق منسوب
نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد
و هم از حضرت امیر رضی الله سبحانه و تعالی عنهما و با وجود اجتماع
این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان
جداست و از یکدیگر متمیز است جمعی بواسطه مناسبت صدیقی
از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و به حضرت صدیق
منسوب گشته و جمعی دیگر بواسطه مناسبت امری نسبت امیریه
را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشتند این فقیر بتقریبی در
پرگنه بنارس رفته بود که آنجا آب گنگ و آب جمن جمع شده بود
جو و آن اجتماع محسوس میکرد که آب گنگ علیحده است و آب
جمن علاحده بر نهجی گوئیا در میان برزخی مانده اند که آب یکی بدیگر
خلط نشود و جمعی که بجانب آب گنگ واقع شده اند از همان آب
مجمع آب گنگ میخورند و جمعی دیگر که بجانب جمن اند از آب
جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله
سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر چنانچه
از حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیه تربیت
یافته اند از حضرت صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر
عین نسبت حضرت صدیق باشد و فرق چه بود گوئیم که با وجود اتحاد
نسبت تعدد خصوصیات محال بحال خود است یک آب بواسطه
تعدد محال خصوصیات متمیزه پیدا میکند پس رواست که نظر

این سلسله را بحضرت صدیق منسوب نمایند دیگر

قدس سره

بخصوصیات هر یکی طریقی باو منسوب شود حاصل سوال چهارم
آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد و
لایت موسوی دارد معلوم نیست که صاحب تصرف او را
باستعداد و ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب درویش زاده
کلان قدس سره نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت
محمدی آورده وجه توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملا
صدیق واقع شده است که از ولایت موسوی بولایت محمدی
بردن معلوم الوقوع نیست در آن وقت علم بوقوع
این امر نبوده بعد از آن که این امر را معلوم ساختند
و قدرت تغیر و تبدیل دادند نوشته که شما را ازین ولایت
بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا تناقض متصور شود
حاصل سوال پنجم آنکه پیراهن را صوفیان اینجائی پیش چاک
می پوشند و میگویند سنت اینست و بندگان حضرت میر طریقه
حلقه میسازند تحقیق این حیثیت بدانند که ما هم درین باب توهم
تردد داریم اهل عرب پیراهن پیش چاک می پوشند و از سنت
میدانند و از بعضی کتب معتبره حنفیه مفهوم میشود که پیراهن
پیش چاک مردان را نباید پوشید که لباس زنان است امام
احمد و ابو داود از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر فرموده
علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات لعن الله الرجل تلبس لبس المراة
و المراة تلبس لبس الرجل فی مطالب المومنین و لا تتشبه
المراة بالرجال و لا یتشبه الرجل بالنساء فان کلا الفریقین ملعون

بلکه معلوم میشود که پیراهن پیش چاک لباس اهل دین واهل
علم نیست لهذا اهل ذمه را این لباس تجویز نموده اند در جامع
الرموز از محیط نقل میکنند فلا یلبس ای الذمی ما یختص باهل الدین
والعلم کالاردیه والعمامة بل قمیصا خشنا من الکرباس مجیبه
علی صدره کالنساء وایضا بقول بعض العلماء پیش چاک قمیص نیست
بلکه درعت قمیص زنان نزد ایشان آنست که بمنکبین چاک داشته
باشد فی جامع الرموز فی بیان کفن المراة وفی الهدایة بدل القمیص
الدرع وفرق بینهما ان شقه الی الصدر والقمیص الی المنکب
وقالوا انما المراد شقه پس بفقیر صواب آن مینماید که چون مردان
از تشبه لباس زنان ممنوع گشته اند پس هر جائی که زنان پیراهن تلبس ها
پیش چاک بپوشند باید که مردان ترک تشبه زنان نموده
پیراهن حلقه گریبان بپوشند و در جائی که زنان پیراهن حلقه
گریبان بپوشند مردان پیراهن پیش چاک اختیار کنند در عرب
زنان پیراهن حلقه گریبان خود می پوشند مردان بضرورت پیراهن
پیش چاک پوشند و در ما وراء النهر و هند لباس زنان پیراهن
حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوی میگفت هیش چاک است نا چار مردان پیراهن‌ها
که در حضرت مکه بودم دیدم که یکی از مریدان شیخ نظام نارنولی
پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه مینماید و جمعی از عرب از پیراهن او تعجب دارند که عباس
زنان پوشیده است پس باعتبار عرف و عادت هم عمل عرب
بر صواب باشد و هم عمل هند و ما وراء النهر لکل وجهة اگر شیله پیراهن
پیش چاک ثابت می شد علماء حنفیه لباس آنرا باهل ذمه تجویز

نمی نمودند و مخصوص باهل دین و اهل علم مفید انستند و چون
زنان درین لباس پیش قدم شده اینجا لباس مردان تابع لباس
زنان نموده آمد حاصل سوال ششم انکه چون از ابتدا توجه
طالبان این طریقه باحدیت صرف نسبت باید که بنفی و اثبات آن
توجه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر است جواب انکه
توجه بغیر از برای تقویت و تربیت توجه احدیت است و مقصود
از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بلی بمزاحمت اغیار پس
توجه نفی غیر منافی توجه احدیت نباشد و منافی توجه احدیت
توجه بغیر است نه توجه بنفی غیر پس تباین ما بینهما حاصل سوال هفتم
انکه باید که هر ذکر که مبتدی این طریق بکام و زبان میکوید قلب
نیز همان بگوید یا در نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر
تمام را میگوید پس صرف کردن لا بفوق و آله به یمین چگونه
است جواب انکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد و لا را
بفوق برد و آله را بجانب یمین صرف کند و الا الله را بجانب
خود بکشد با انکه نفی و اثبات را درین طریق بتخیل میکنند را نشد
بکام و زبان کاری ندارد تا مواطات قلب شرط قول نمایند
این دو سوال اخیر تماما از قبیل تشکیکات فخر رازی است اگر زنک
متوجه می شدند مندفع میگشت بقیه المرام انکه بعضی از یاران
انجائی مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام باحوال طالبان
کم می پردازند و گرفتاری بعمارت دارند و مبلغ فتوح بر عمارت
خرج میشود و فقرا الی نصیب می مانند این مقدمات را بر بیچی نوشته

بودند که شایبهٔ اعتراض از آنجا معلوم میگشت و بوئی از انکار
می آید بدانند که انکار این طایفه سمّ قاتل است و اعتراض بر
افعال و اقوال این بزرگواران زهر افعی که بموت ابدی رسانند
و هلاک سرمدی کشانند فکیف که انکار و اعتراض باید بر پیر کرد و
و بسبب آن ایذاء پیر شود و منکر این طایفه از دولت ایشان
محروم است و معترض بر ایشان همه وقت خایب و خاسر تا زمانی
که جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید مستحسن و زیبا نه در آید
از کمالات بهره نیابد و اگر یابد استدراج بود که عاقبت
آن خرابی و رسوائی است مرید با وجود کمال محبت و اخلاص
که به پیر دارد و اگر روز خود را به سر موئی گنجایش اعتراض
بر پیر یابد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمالات پیر بی نصیب
بود و اگر فرضاً مرید را در فعلی از افعال پیر شبهه پیدا شود و
دفع نشود باید که اثر استفسار پیر نهجی نماید که از شایبهٔ اعتراض
پاک بود و از مظنهٔ انکار مبرّا چون درین وقت محق و مبطل
و ممتزج اند اگر احیاناً از پیر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید
که مرید در آن امر تقلید پیر نکند و بحسن ظن هر چه ممکن آنرا محملی
طلبد و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع
آن ابتلا بحضرت سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع شود و بگریه و زاری
سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در هر حق پیر شبهه در ارتکاب امر
مباح پیدا شود آن شبهه را اصلا اعتبار نکنند هر گاه ملوک ذو
جل سلطانه در اتیان مباح منع نفرموده حکم باشد و اعتراض نموده

نموده دیگرا چه رسد که از نزد خود اعتراض کند بسیار از صحبت
که در بعضی جاها ترک اولی اولی باشد از اتیان اولی در حدیث
نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ان الله
کما یحب ان یوتی بالعزیمة یحب ان یوتی بالرخصة خدمت میر
چون قبضهای مفرط دارند در ایام قبض اگر باحوال مریدان نیز
نپردازند و تسلی خود به بعضی از امور مباحه نمایند چه جای اعتراض
است درین وقت عبد الله اصطخری از برای تسلی خود همراه
سگبانان بصحرا بشکار میرفت و بعضی از مشایخ درین وقت تسلی
خود بسماع و نغمه مینمودند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها
عرضه داشتها که مغفرت پناهی مخدوم زاده کلان قدس سره
نوشته بودند عرضه داشت اول اینست عرضه داشت کمترین
بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع
اینجد و دیمن توجهات علیه بجمعیت صوری و معنوی گذرانست مدتی
است که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران و پریشان می بود
روز تحریر عریضه میان بدر الدین رسیده و خبر عافیت کامل
رسانید فرحت بیحد و مسرت بی اندازه روی نمود والحمد لله سبحانه
علی ذلک حمداً کثیراً قبله گاها حافظ بهاء الدین این شب سیزدهم
ختم قران مجید کرد و از شب چهاردهم حافظ موسی شروع کرده است
پنج پنج سیپاره میخواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم
میکند و در عشرهٔ اخیر حافظ بهاء الدین قرار داده است که ختم

که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قران
میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گویا مقام حقیقة قرانی
بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که
حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام اجمال این مقام است
گویا دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و این مقام تفصیل
حقیقة محمدیست و اکثر از انبیاء و اولیا را محل بقدر خود از بعض این مقام
بهره دارند و از تمام این مقام بغیر از پیغمبر ما را علیه و علی آله الصلوة
والسلام نصیبی مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه
و تعالی بتوجهات علیه نصیبی کامل روزی گرداناد و تا هنوز این مقام
خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذرانست و
درین ماه معظم خیلی برکت مفهوم میشود و اخوی محمد سعید او صباح
همواره وارد و اوقات بجمعیت و بذکر میگذرانند یاران نیز
بذوق تمام حاضر میشوند و نبیره تا الحال چهار سیپاره چیزی بالا
حفظ کرده است تا روز عید ظاهرا پنج سیپاره یاد کند و ا
العبودیت عرضداشت دویم عرضداشت کمترین بندگان
محمد صادق بنده وه عرض میرساند که احوال و اوضاع اینجا لله
مستوجب شکر است خیریت ذات کعبه مرادات مع جمیع
خادمان و مخلصان مطلوب و مسئول است سرفراز نامه نامی و صحیفه
گرامی که مصحوب اسمعیل مرسل شده بود بمطالعه آن مشرف و مبتهج
گردید حق سبحانه و تعالی سایه عاطفت آن قبله عالمیان را بر کافه اهل
اسلام باقی و پاینده داراد بحرمت النبی الامی و آله الامجاد علیه من

الصلوات انمها و من التسلیمات اکملها قبله گاها از خرابی احوال
خود چه نویسد که غیر از حسرت و ندامت بر صدور اعمال و تضیع
احوال ماضیه و حال سرمایه بدست ندارد و آرزو می آید که
که هیچ لحظه و ساعتی بخلاف رضا جو او تعالی و تقدس نگذرد
و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آن درگاه مددی فرماید و دست
گیری نماید ع از گریبان کارها دشوار نیست :: الحمد لله و المنه
که تا حال یمن توجه شریف بطریقی که آمر فرموده بودند استقامت
دارد و دران کم فتور راه می یابد بلکه روز بروز امید وار ترقی
و تزاید است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و حافظ بها
والدین چون از ترددات فرصت می یابد قرآن نیز میخوانند
و این فقیر بعضی اوقات مقبوض است و دیگر مبسوط و قبض و
بسط و توجه و ذوق و آرام و جز آن تعلق به بدن دارد و از آن
تجاوز نمی نماید و لطایف سته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه
اند توجه آنها مثل علم حضوری نیست بلکه عین آن توجه و ذوق
و مثل آن همه را داخل ظلال میداند و از ظل متجاوز نمی یابد
لطایف اولا بیدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن
امری دیگر مفهوم نمی شد چنانچه بحضور موفور السرور عرض کرده
بود الحال از بدن ممتاز در نظر می در آیند و بمقام رامقام بقا
رسیده اند و بعد از بقا باز یک نوعی از فنا بلطایف رو نمود و چنان
معلوم میشد که مگر این فنا که بعد از بقا شود تمامی کار میسر نیست
و الحال چند روز است که مقبوض و معامله مستور کم دست نا چه ظاهر شود

منوّر فاما تا حال توجه بعالم نیامده است چون عرض احوال
ضروری بود بجهت کلمه چراتة نموده قبله کاما فقیر هر شب حضرت
را بخواب می بیند الا ماشاء الله سبحانه زیاده چه نویسد
که تا د اخل تکلفات رسمیه است والعبودیت عرضه داشت

سیوم عرضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف
عرضه میرساند که این حقیر مدتیست که مقبوض و مغموم می بود
اخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی جل سلطانه
در رسید و بسطی عظیم روی نمود و دران بسط چنان معلوم
گشت که چنانچه سابقا یاد و بتوجه مثلا از جانب این کس می بود
الحال هرچه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در
خودیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه
الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة و کدورة من البدن
واللطائف وحصل فیها کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر
واتسع القلب وصار البدن کله نورا مضیا الطف من الروح
والسر الذین کانا قبل ذلک و وجدت التجلی الاکمل من بین
اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب
قلبا آخر والتجلی علیه فلما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی
ذلک قلبا آخر والتجلی علیه و هکذا الی غیر النهایت فلم یظهر
قلب بسیط بلا قلب اخر فیه ولکن یتوهم الان انه ینتهی الی القلب
البسیط ولیس بمتیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه
الحالة بالنسبة الیها کانت کلها تکلفات صرفه وکان یخطر اسم

هذا المقام فی کتبها لسوء الادب قبله کاما این همه کمترین
اثریست از آثار توجه اظهر سب گر بر تن من زبان شود
هر موئی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد حضرت سلامت
آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه چه شرح
دهد و چه نویسد شب و روز بلکه هر ساعت در تصور است
که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که این
مطلب اعلی و مقصد اعز بحصول خواهد پیوست و غیر از تمنا
و آرزومندی در تصور نمی آید حق سبحانه و تعالی باحسن
وجوه و اوفق طرق این دولت عظمی میسر گرداناد
بحرمت النبی و آله الامجاد علیه و علی
آله من الصلوات اتمها و من
التسلیمات اکملها والعبودیت
صورت اتمام یافت
بعون الله
سبحانه و رسوله و اصحابه
تمت تمام شدم
راقمه جامعه
فی ۱۰۹۶



SNO (51)

NATIONAL MISSION FOR MANUSCRIPTS
MANUS DATA

Record No.	Organization/Individual:
Name of the Institution: Allama Iqbal Library, University Campus Srinagar	Communication Address: Allama Iqbal Library, University of Kashmir, Hazratbal, Srinagar
Personal Collection:	
Title of the Text: Maktoobat Mujadad Alif Sani	Bundle No. ………… Acc. No./Manuscript No. 6133
Other Title: X	
Author:	No. of Folios 415 … Pages 393 …
	Size of Mss.
Commentary:	Material: Paper/Palm leaf/birch bark/cloth/leather/other ✓
	Missing portion:
Commentator:	Illustrations
Language: persian	Complete/Incomplete ✓
	Condition: Good/bad/brittle/worm eaten/fungus stuck ✓
Script: persian Nastaliq	Source of Catalogue: Descriptive/Hand list/Alphabetical/Index Card ✓
Date of Manuscript	
	Colour of Manuscripts: clean
Key words:	
	Remarks:
Subject:	